

جلد اول  
از  
مآثر الامرا

تالیف

نواب مصمم الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوری - دري برج هزارپوری - سخن سنج معنی شناس  
مکنه رس والا قیاس - دور بین عالی خیال - بلند بینش بی مثال - خلاق  
بدائع معانی - مہمان فرستادن سخن رانی - زیب انواری دبستان دانش آموزی  
چمن پیروی بوستان فضاؤل انورزی - مورد رحمت خدای کریم

مولوی عبد الرحیم

مدرس مدرسه عالیہ کلکتہ

از طرف ایشیاتک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع آردو گائیڈ

واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۸۸ع از طبع بجامہ نو برآمد

LIST OF BOOKS FOR SALE

AT THE LIBRARY OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

ASIATIC SOCIETY'S PUBLICATIONS.

THE SOCIETY'S LONDON AGENTS, MESSRS. TRUBNER & CO.

57 AND 59, LUDGATE HILL, LONDON, E. C.

BIBLIOTHECA INDICA.

Arabic and Persian Series.		Rs.	A.
Alamgirnamah, with Index, (Text) Fasc. I—XIII @ /6' each	...	4	14
Ain-i-Akbari, (Text) Fasc. I—XXII @ 1' each	...	22	0
Ditto (English) Vol. I (Fasc. I—VII) Vol. II. Fasc. I—V, Vol. III. (Fasc. I—II) @ 1/12 each	...	24	8
Akbarnamah, with Index, (Text) Fasc. I—XXXVII @ 1' each	...	37	0
Arabic Bibliography by Dr. A Sprenger	...	0	6
Badshahnamah with Index, (Text) Fasc. I—XIX @ /6' each	...	7	2
Catalogue of Persian books and MSS. in the library of the Asiatic Society of Bengal. Fasc. I and II	...	2	0
Dictionary of Arabic Technical Terms and Appendix, Fasc. I—XXI @ 1' each	...	21	0
Farhang-i-Rashidi (Text) Fasc. I—XIV @ 1' each	...	14	0
Fihrist-i-Tusi, or, Tusi's list of Shy'ah Books, (Text) Fasc. I—IV @ /12' each	...	3	0
Futuh-ul-Sham Waqidi, (Text) Fasc. I—IX @ /6' each	...	3	6
Ditto Azadi, (Text) Fasc. I—IV @ /6' each	...	1	8
Haft Asman, History of the Persian Mansaw (Text) Fasc. I	...	0	12
History of the Caliphs, (English) Fasc. I—VI @ /12' each	...	4	8
Iqbalnamah-i-Jahangiri, (Text) Fasc. I—III @ /6' each	...	1	2
Isabab, with Supplement, (Text) 51 Fasc. @ /12' each	...	38	4
Maghazi of Waqidi, (Text) Fasc. I—V @ /6' each	...	1	14
Maasir-ul-Umara. Vol I Fasc. 1—10 Vol. II. Fasc 1—9 Vol. III Fasc. 1—10 @ /6' each	...	10	14
Muntakhab-ul-Tawarikh, (Text) Fasc. I—XV @ /6' each	...	5	10
Muntakhab-ul-Tawarikh (English) Vol. II. Fasc. I—V @ /12' each	...	3	12
Muntakhab-ul-Lubab, (Text) Fasc. I—XIX @ /6' each	...	7	2
Mu'asir-i-Alamgiri [Text], Fasc. I—VI @ /6' each	...	2	4
Nukhat-ul-Fikr, [Text] Fasc. I	...	0	6
Nizami's Khiradnamah-i-Iskandari [Text] Fasc. I and II @ /12' each	...	1	8
Riyazu-s-Salatin (Text) Fasc. I—IV @ 6' each	...	1	8
Suyuti's Itqan, on the Exegetic Sciences of the Koran, with Supplement, [Text] Fasc. II—IV, VII—X @ 1' each	...	7	0
Tabaqat-i-Nasiri, [Text] Fasc. I—V @ /6' each	...	1	14
Ditto [English] Fasc. I—XIV @ /12' each	...	10	8
Tarikh-i-Firuz Shahi, of Zia-al-din Barni [Text] Fasc. I—VII @ /6' each	...	2	10
Tarikh-i-Balhaqi, [Text] Fasc. I—IX @ /6' each	...	3	6
Tarikh-i-Firozshahi of Shams-i-Siraj Afif [Text] Fasc. I—V @ /6' each	...	1	14
Tuzak-i-Jahangiri (English) Fasc. I	...	0	12
Ten Ancient Arabic Poems Fasc. I	...	...	...
Was o Ramin, [Text] Fasc. I—V @ /6' each	...	1	14
Zafarnamah Vol. I Fasc. 1—9 Vol. II-Fasc 1. 8 @ /6' each	...	1	6

\* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \*

548536 FEB 17 1964 RI

ستایش بیکران و نیایش بے اندازه مالک الملکے را سزای  
که آثار پادشاهان نامدار و مآثر امرای کامگار نمونه ایست  
از قدرت شامله و ازادت کامله او - فرمان فرمائے که احکام  
بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذره را  
بے اقدار جلیل المقدار او حرکت میسر نیست - و بے حکم  
محکم او هیچ متحرک را سکوینے مقدور نه - انتظام بخشے که  
بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی تبار زیب و زینت داده مهد  
امن و امان ساخت - و نوینان بلند مقدار را با تخت نشینان  
نسبت بجوارح بادل بخشیده واسطه انجام امور عامه برابرا  
گردانیده - نافذ الحکمے که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را  
از ممکن عدم بعرضه وجود آورد - بالغ الحکمے که در خلقت  
اشیا جهان جوان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن عاجز

893.7112

N2331

v.1

548536



گرایدن ( ردیعت نهان \* لراقمه \* نظم \*

خدایا بحکم تو اندر جهان \* زمین ساکن است و (دان آسمان  
بزرگی ده جن و آدم توئی \* همه شه شهنشاه عالم قوئی  
و درود نامحدود بر قافله سالار که پس از بعثت اتباع احکام  
الهی نموده قلمت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیارند  
و بر گمراهان ضلالت منهن غوايت بنیان قناعت و تاراج برده  
شکستهای متواتره داده جزای اعمال در گذار آنها نهان - تا آنکه  
دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف  
رسیده راج و (دائی یافت \* لراقمه \* نظم \*

محمد شه ملک دنیا و دین \* که تیغش بر انداخت بزیاد کین  
بخیل (سل جمله تاج سر اوست \* که ختم سري چون نبوت بر ست  
و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن (کین  
ایوان حکم رانی و دره از معموره همه دانی او یند \*

اما بعد بر تماشائیان این بازیچه عبرت و ناظران (این تماشگاه  
اعتبار مخفی نماند - که والد مغفور (اقم این سطور میر  
عبد الرزاق (که مخاطب به منمصاب الدوله گردیده) در ایام (که  
تطب پوره ارنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر  
آگاهی بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموری هندوستان  
ی عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب دانی قسمی  
ش رسیده (که اکثر نام و احوال نیاکان خود از

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغله اندیشیده بقالیف  
این نسخه (که مشتمل است بر احوال امرای عهد پادشاهان  
مزیور) توجه می گماشت - چنانچه احوال بسیاری از آنها مسوده  
نموده و جمعی از تصوید به تبییض برده بود - پس ازان (که  
نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبیده بکار  
سرکار خود مامور گردانید - و پستتر نواب نظام الدوله شهید دیوانی  
سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در  
پردۀ التوا ماند - (در زمره محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخه  
خوبی تمهید یافته - اگر اتمام می پذیرفت - آن بزرگ بر زبان  
آورد که تو تمام خواهی کرد - پستتر آن مبرور بوکالت نواب  
ملابیت جنگ امتیاز اندرخته آخر سردر هر آن کار کرد - و خانه  
بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال  
قدری اجزا بدست آمد - میر غلام علی آزاد سلمه الله (که با  
آن مغفور دوستی بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه  
و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان  
جزری چند دیگر هم بهم رسید - چون (اقم را فرمود) آن بزرگ  
بخاطر می خلید همواره بخیل آن سرگرمی داشت - تا آنکه  
در سال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دره هجری شروع نموده  
احوال نتمه مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام دان  
و تمهید (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیافیه

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرتوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود \*

کتبی (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامه شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبری تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بدایونی - گلشن ابراهیمی مشهور بتاریخ قرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاه عباس دارای ایران - هفت ائیم تالیف امین احمد رازی - زبدة التواریخ تالیف نورالحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشی - جهانگیر نامه که جزئی مکانی احوال درازده ساله خود نوشته - ذخیره الخوانین تالیف شیخ فرید بهکری - مجمع الافغانی که کس برای خانجهان لودی نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوری و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع قندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشی - مرآت العالم تالیف بختدار خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصه التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندو نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضی سوانح عهد عالمگیری که هندو نوشته متأثر عالمگیری تالیف مستعد خان محمد شافی - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالی - لب لباب تالیف خوانیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکره

مجمع الغنائس تالیف سراج الدین علی خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکره سرد آزاد و خزانه عامره هر دو مؤلف میر غلام علی آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علی برهانپوری - تاریخ بنگاله \*

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوی یا خطائی بنظر آید در اصلاح گوشند - و بنظر عیب پوش پوشند \*

مخفی نماند که مغفور میرور جامع این نگارین نامه بذای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضی معلوم نشده بنابراین تا سال که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد \*

لله المنة این نامه طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد

و نود و چهار هجری باتمام رسید - و تاریخ اتمام از چنین صورت گرفت \*

قلم حدیقه آراست از بهار سخن \* پسند اهل خرد عیش گاه هردانا سواد کلک بهار آفرین راقم آن \* شکست ناز ارم رشک جنة الماوی

۱۱۹۴

دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش \* زه ادیب مصاحب متأثر الامرا

تمهیدے که مؤلف مغفور این نسخه

هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیه شوتی بتصفیح صدر و تاریخ بود - هرگاه فرصتی دست میداد  
 بوی بزرگداشت سلاطین سابقه عبرتی فرا میگرفت - و لختی از احوال  
 نوئیان بلند مرتبه <sup>(۲)</sup> تزیین میشد - گاهی کلام حکما و اصحاب ثقی <sup>(۳)</sup>  
 بصیرتی می افزود - و وقتی موزون سخنان شعرا اهتزاز می آورد  
 تا آنکه در عشره ثالثه سنین ندامت قرین ( که ازان بهمر تغییر رود )  
 زمانه بکشاکش ملازم پیشگی افکند - و اوقات به تحصیل معاش  
 صرف گردید - پس ازان ترقی و تنعم بلشغال دیگر انداخت  
 مماس مفعله نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهی  
 اندیشه تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردد - تا از مغانیته  
 بنورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرانید \*  
 \* نظم \*

\* دماغ بر فلک و دل بپای مهر بگان \*

\* چگونه حرف زخم دل کجا دماغ کجا \*

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه ( ۱۱۵۵ ) بکهزاد  
 و یکصد و پنجاه و پنج عزلتی و اندوخته روی داد - که بظاهر آبستن  
 هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان  
 آسودگی و آسایش بود، این فرصت غیر متصور و فراغ  
 نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سرپای دل گرفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تزیین ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نثی - یا اصحاب

نهی باشد \*

و کهنه تمنا بتازگی گل کرد - اما ملاحظه تجدید ترتیب مانع  
 تخریر گردید - چه هر آئینه و ( رشتی ) که بخیال میگذاشت  
 پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از  
 صاحب کمالان معنوی و والا دستگهان صوری رأسا و ضمناً و امالاً  
 و قبحاً هم بعنوان بسط و اطناب و هم برسم ایجاز و اختصار  
 استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمی گرانید - و از  
 قبیل اعلام معلوم می شمرند - که بغتة بخاطر فرو ریخته اند که اگر  
 از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیانی ( که نصرت اکبر ازان <sup>۹۶۳</sup>  
 منبئی ست ) تا زمان حال امرای و الاشان و نوئیان بلند مکان  
 ( که در نوبت دولت خود برخی به نیروی اقبال و حسن نیت  
 خیر مال مصدر امور فخریه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی  
 نیکنای بستوده انجاسی برده اند - و جوئی بباد بروت شوکت  
 و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سومی و گردن کشی و بال  
 و نکال اندوخته ) به تاسیق حروف تهجی نگارش پذیرند و در  
 ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و  
 کاروانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان  
 و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح و مد  
 سائت سلاطین ستوده شیم تیموریه هندوستان شکر الله سعیم  
 با بسیاری کهنه خانوادها ذکر پذیرد هر آئینه بتازه نگارین مفعله  
 تالیف نقشه نو می بزدند - و این نامه را از مولفات دیگران امتیاز

بهم میرسد - لهذا دل نوی گزین را بدین ترتیب غریب آئین  
داعیه تصیم یافت - و چهره مقصود بشگرف وجه روی نمود \*  
اگرچه درین وقت کتاب موسوم بذخیره الخواصین<sup>(۴)</sup> تصدیف  
شیخ معروف بهکری متضمن احوال امرا بنظر رسید و اکثر  
مطالب آن ضمیمه این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار  
سماعی مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب  
معتبره نکات است رجحان بدیهی و مزین ظاهر بران متحقق  
و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیانی ( که منتهای  
مناصب امارت پنجهزاری گری بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه  
والا جاه دوسه کس بمنصب هفت هزاره پایه عزت برافراختند )  
نوکری پادشاهی قدر عظیم و منصبها اعتباری سترگ داشته  
بسیار در قلیل منصب صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند  
بذایرین تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیانی  
و اواسط زمان خلد مکان ( که کثرت مناصب و مراتب بمیان  
آمد ) تا سه هزاره و صاحب طبل و علم بقید تحریر آرد  
و بعد ازان بنابر ساق پر مشاق دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی<sup>(۳)</sup>  
ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید  
چنانچه درین زمانه بے خیر و برکت ( که بسا هفت هزاره بهفت

(۴) نسخه [ ج ] الخواصین ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پر مساق \*

و هشت روزگار خسارت زنده ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب  
بسیار شش هزاره و پنج هزاره سیلی خور شش و پنج  
چرخ بد سرانجام ( بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشتر اسلاف  
( که بزاریه نشینی خمول فرسوده اند ) به طفیلی داستان اخلاف<sup>(۲)</sup>  
گراسی رتبه بنام آوری جارید زندگی اندوختند - و بسیاری اینا  
و احفاد ( که از بے رشدی بمناصب عالیه ترقی نکرده ) در ذیل نیاکان  
یلند مرتبه بفرغ بیان چهره احوال افروخته - و جوتی بذایر کمال  
از کمالات موریه حسبه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد  
و این نسخه جامع کثیر الآثار بمآثر الامرا مسمی گردید \*

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هر یک از آبابی  
سامیه و امهات صافیه لقبی تعیین می یابد ( چنانچه صاحبقران مراد  
از امیر تیمور است - و فردوس مکانی اشاره بظہیر الدین محمد  
بابر پادشاه - و جنت آشیانی عبارت از نصیر الدین محمد همایون  
و عرش آشیانی لقب عظیم جلال الدین محمد اکبر است  
و جنت مکانی ایما به نوزالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیانی  
و اعلی حضرت هر دو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی  
شاه جهان است - و خلد مکان مراد از نفس نامی محی الدین محمد  
اورنگ زیب عالمگیر غازی است - و خلد مکان قطب الدین

(۲) در [ بعضی نسخه ] فرموده اند \*

محمد معظم شاه عالم مخاطب بهادر شاه است - و والد ماجد  
 فرش آشیانی حمیده بانو بیگم ملقبه بمویم مکانی - و ام محترمه  
 خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیره کلان  
 ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند ( بذابریں درین کتاب  
 هر جا ضرورت داعی بود بذابریں اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام  
 دیگر پادشاهان تصریح نگار آمد - مگر بعضی ها محمد شاه پادشاه را  
 بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد \*

### خطبه و تمهید که میر غلام علی آزاد ادامه

### الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشتند

چون نسخه مزبور راج یافته فی الجملة نام شهرت تحصیل  
 نموده و نیز خطبه مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود  
 راقم سطور آنرا ضمیمه کتاب گردانید \*

حمد شاهنشاهی که اورنگ نشینان سلطنت را رتبه والای  
 جهانبنایی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب  
 پیش دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام  
 بر جهان پناهی که نظم و نسق کار امم بجه رونق پرداخت - و عالم  
 جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل  
 فرخنده خصال که شاهزادهای و الاثبار اند - و اصحاب تقدس انتساب  
 که درزای عالی مقدار اند \*

اما بعد این کتاب ست ممتاز و کارنامه ایست بے نیاز  
 تصنیف مورد تأییدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر  
 بے نظیر نواب مصمم الدوله شاه نواز خان علیه الرحمة و الرضوان  
 که بخاتم سحر طراز بتحریر این نسخه پرداخت - و مدت پنج سال  
 باحیای جمعی ابتدای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار  
 و محققان وقائع روزگار می شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر  
 خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح  
 مقاصد بمجا رسانیده - اما اوراقی که بتسوید در آمد توپ درازده سال  
 در طاق نسیم ماند - و این طاروس غذا در کنج قفس بال و پر  
 بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید  
 و شب یلدا بصبح عالم افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه الرحمة را  
 جرعه شهادت چشانند - و نتایج طبع والا را بگرد یتیمی  
 نشانند - خانه مصنف بتاراج درآمد - و کتب خانه یکقلم شیراز  
 جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزان حسینی واسطی  
 بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لایهات داشت)  
 بر فقدان این کارنامه بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتی  
 ریشه سراغ در شش جهمت درانید - هیچ گل نکرد که این نسخه  
 کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

(۲) در [ چند نسخه ] نیفشاند \*

مصنف علیه الرحمة سر رشته تفحص بجائے رسید - و یوسف گم گشته  
چهره پیدائی را نمود - طرفه شگفتگی بهم رسید - و عجب انشراح  
دست داد - فی الفور آستین بترتیب و تبیض این مسوده بر شکست  
و اوراق پریشان را شیراز جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخه مجزا  
از کتب خانۀ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد  
از بے احتیاطی اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان  
بهم رساند - بعد محکم تمام اوراق پراکنده فراهم رسید - لیکن  
ترجمۀ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه  
(که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف در آمد  
و ترجمۀ امیر الامرا سید حسین علی خان برادر قطب الملک  
از ازل ناقص بدست افتاد - و ترجمۀ نواب آصف جاه و خالف او  
نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر  
در نیارزد - و تنگ چشمی روزگار فرصت نداد - جلالت شان این  
هر چهار امیر آفتاب نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامۀ  
والا قدر از جمله ضروریات - اتفاقاً فقیر تراجم اربعه را در تالیف  
خود سر آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمۀ قطب الملک و نواب  
آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سر آزاد درینجا نقل  
افتاد - و ترجمۀ امیر الامرا سید حسین علی خان هر قدر که

(۲) نسخۀ [ ۱ ] بعینها از سر آزاد \*

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سر آزاد انضمام پذیرفت  
و بعضی تراجم دیگر ضروری درین اجزا نیست - مثل ترجمۀ شیخ  
ابوالفضل صاحب اکبرنامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد  
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمۀ  
سعد الله خان وزیر اعظم فردوس آشیانی - و مصنف علیه الرحمة  
در بعضی مواضع حوالۀ مطلبی بزبان قلم میدهد - و محل حواله  
ناپیدا است - ازینجا مستفاد میشود که نامۀ طراز علیه الرحمة  
(۲) تراجم عمدگان را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندیاد حادثه  
بغارت بود - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را  
نا تمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون  
کوا دماغ که این تراجم را فراهم آرند - و بالعاق پردازند - و دیباجه  
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد  
و صلوة باقی مانده بود - فقیر فقرات حمد و صلوة نوشته مصدر  
ساخت - و درین مقام اول ترجمۀ مصنف علیه الرحمة ثبت  
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه  
سبحانه تعالی \*

(۲) نسخۀ [ اب ] عمده را (۳) نسخۀ [ ب ] فقیر در مکان حمد و

صلوات آیه قرآنی را تهرکا تاج عنوان ساخت \*

## نواب مصمص الدوله شاه نواز خان شهید

### خوافي اورنگ آبادي رحمہ اللہ تعالیٰ

نام امانی او میر عبد الزاق است - و اصلش از اعیان سادات خواف - جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه از خواف سرے بہند کشید - و در سلک عمده نوکران پادشاهی در آمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیری نوکرش درگاه سلطانی بامتياز داشت - پسرش میرک معین الدین مخاطب بہ امانت خان در عهد شاه جهانی بمنصب عمده فرق امتياز<sup>(۲)</sup> برافراخت - و در عهد عالمگیری بدیوانی لاهور و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازی یافت - و هنگامی ( کہ صوبہ داری ملتان بشاهزادہ شاه عالم نامزد شد ) نیابت صوبہ داری بامانت خان ضمیمہ دیوانی قرار یافت - و او بانتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر می برد \*

وقتے در ایام دیوانی حکم سلطانی بقام او صدر یافت - کہ فلان شخص را روانہ درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را طلبیدہ تکلیف رفتن درگاه سلطانی کرد - آن شخص گفت اگر شما کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد کہ من بر شخصے کہ با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

(۲) نسخہ [ ج ] اعتبار •

کرده باشد ( یعنی عالمگیر پادشاه ) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - منہیان این خبر را بہ پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر و دیوانی خالصہ عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد کہ این شخص از خدا ترسید - و ملاحظہ من نکرد - همین وصف والا مربی شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصہ پیرایہ امتياز بخشید و نوعی شخصیت او ذہن نشین شد - کہ در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلی بہم رسید - ایامے ( کہ پادشاه در ہند بود - و صوبہ داری دکن بخانجہان بہادر کوکلتاش عنایت فرمود ) دیوانی دکن و بخشی گری و وقائع نگاری بہ امانت خان مرحمت شد - او دیوانی را باستقلال تمام کرد - خان جہان بہادر اکثر بخانہ او می آمد - و او را نظامت اورنگ آباد ہم شدہ بود \*

از جملہ پسران او چہار کس اعتبار بہم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - درم میر حمید امانت خان کہ یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصہ سرفرازی یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

(۲) نسخہ [ ابج ] جایگیر و خدمت عزل کرد •



فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامی - او بدیوانی مالوه و دیوانی بیجاپور سر بلندی یافت - شعر برجسته میگفت و دیوانه فراهم آورده - از دست \*

\* تا قافله سالار جنون فال سفر زد \*

\* دیوانه ما دامن صحرا بکمر زد \*

\* دیگر \*

\* فصل گل آمد و من توبه بیجا کردم \*

\* چه ستم برقذح و جور بمینا کردم \*

\* با رفیقان زخود رفته سفر دست نداد \*

\* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم \*

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازی یافت - میر حسن علی پسر کاظم خان مذکور پدر نواب مصمص الدوله شاه نواز خان است - و نسب نواب مصمص الدوله از جانب مادر بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر حسن علی والد نواب مصمص الدوله در عمر بیست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت \*

(۲) نسخه [ ب ] حسین علی \*

مخفی نماند که ارلاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بعد کثرت رسید - و محاکمه عظیمه ازین قبیله در بلده اوزنگ آباد آبادی پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمده این ممالک باین دردمان تعلق گرفت - و عالی از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علی نقی خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعنی دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقی پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال از برادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر می برد - و آخرها بخطاب یمین الدوله منصوب جنگ سرفرازی یافت - و او و نواب مصمص الدوله در یگورز بمرتبه شهادت غایز شدند \*

اکنون باحوال نواب مصمص الدوله زبان قلم را رطب می سازم مذاکره این امیر ب نظیر زیاده از آنست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قریاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیر باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتی باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عفووان نشوونما آثار رشد از ناصیه او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه ( ۱۱۱۱ )

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد چون اقرباء او اکثر در ادراک آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب از لاهور بارنگ آباد آمد - در آرائل بمنصبی از پیشگاه نواب آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندی بدیوانی پادشاهی صوبه برار مامور شد - و مدتی برین عهده قیام نمود و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف جاه نوبتی فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمک دارد - چون محمد شاه والی دهلی در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم دارالخلافه شد صحبت نواب مصمص الدوله با نواب نظام الدوله گهرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی پادشاهی هر دو سرفراز فرمود - و او هر دو خدمت عمده را با استقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را به سرحد کمال رسانید \*

چون نواب آصف جاه از هژد بدکن لوای معارفت برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند رای نواب مصمص الدوله برین نبود - بلکه تحریر بر موافقت می نمود - چون جم غفیر از مغویان هر طرف بودند گفته نواب مصمص الدوله پیش نرفت - روزی که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب مصمص الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود چون فوج نواب نظام الدوله شکست خورد و مردم آصف جاهی<sup>(۲)</sup> فیل او را حلقه کردند حوز الله خان نبیر سعد الله خان وزیر (که با نواب مصمص الدوله آشنائی داشت) با او گفت - که نظام الدوله بخانه پدر می رود - شما کجا می روید - شرط رفانت تا وقتی که باید بیجا آردید - اکنون ازین مهله کناره باید کرد مشارالیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند - و انزوائی اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید مآثر الامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین مذوال گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب برآردن - و بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه در گذشت - و نواب نظام الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب مصمص الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور سابق سرفراز ساخت - و او با استقلال تمام عهده دیوانی را (که کار وزارت شش صوبه دکن است) سرانجام داد - و چون نواب نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

(۲) نسخه [ ۱ ] مردم آصف جاه (۳) نسخه [ ج ] نواب نظام الدوله (۴)

در [ بعضی نسخه ] انزوا اختیار نمود \*

شاه جهان آباد کرد نواب مصمص الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتری خود را بار عذایت کرد - و فرمود این مهر سلیمانی است - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نوبده<sup>(۲)</sup> رفته بر طبق حکم سلطانی بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک اراکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب مصمص الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آکا<sup>(۳)</sup> مصلحت نیست محمد علی خان پسر انورالدین خان شهادت جنگ گویاموئی را با اتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تذبیه نصاری<sup>(۴)</sup> فراسیس پهلجی کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان ( که بنابر اغراض نفسانی خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوی چشم از انتظام کلی پوشیدند ) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت \*

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

(۲) نسخه [ اب ج ] نوبده - بالف (۳) در [ نسخها ] الکه بها می نویسد اما در کتب لغت آکا بالف آمده (۴) نسخه [ ج ] نصاری فراسیس کفایت میکنند (۵) در [ بعضی نسخه ] پهلجی - و در [ بعضی ] پهلجی - و در [ بعضی ] پهلجی \*

و از آن ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کریمه<sup>(۲)</sup> رسیده بقتل رسید - و مصمص ریاست بتمکن نواب ملا یکت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و التوبه فیروزی از نواحی کریمه بر سر شهر کرنول رسید - نواب مصمص الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را بار رنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه<sup>(۳)</sup> نیز با اتفاق وقت با نواب مصمص الدوله از لشکر بار رنگ آباد آمد نواب مصمص الدوله بشهر رسیده چنده خانه نشینی اختیار کرد و نهم رجب سنه ( ۱۱۶۵ ) خمس و ستین و مائه و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدر آباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدر آباد امتیاز یافت - و بعد چنده از صوبه داری معزول شده بار رنگ آباد آمد - و گوشه انزوا برگزید - تا آنکه نواب امیر الممالک بار رنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه ( ۱۱۶۷ ) سبع و شتین و مائه و الف نواب مصمص الدوله را بعطای خلعت و کالت مطلق خود و از امل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار و خطاب مصمص الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب و کالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوی و کلی را طرئه رونقه داد

(۲) یا کریمه باشد (۳) در [ چند نسخه ] با اتفاق نواب \*

باوصف بے اسبابی طامسے برہمت - کہ عقل عقلا را حیران ساخت - چہ وقتہ ( کہ وکالت بار مقرر شد ) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتہ داشت - کہ از بے زری نوبت بفروخت اثاث البیت رسیدہ بود - نواب مصمام الدولہ نوعی حسن ترن نمود کہ آب رفتہ بجوی آمد - و نسق بر ہم خوردہ باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقہ اطاعت در گوش و کچ مزاجان غاشیہ راستی بردوش کشیدند و امن عجبی در ممالک بہم رسید - و رعایا و برابا در ظلال عدالت و انصاف طرفہ آسودگی یافتند - و در عرصہ چہار سال مدت وکالت خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - می گفت سال آیندہ انشاء اللہ تعالی جمع بر خرج می افزاید \*

بالجملہ بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اہتزاز آورد - و بارادہ تنبیہ رگہو بھوسلہ جانبی برار متوجہ شد و رگہورا مالش دادہ پنج لک روپیہ پیشکش برگرفت - و از ہوار رو بطرف نرمل کرد - سریا را (۲) زمیندار نرمل از عہد نواب آصف جاہ پای تمرد افشودہ مکرر فوج سرکار را غارت کردہ بود نواب مصمام الدولہ بحکمت عملی اورا مقید ساخت - و ملک اورا بضبط سرکار عالی در آورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمدہ برکوسی نشاند - و ایام برشغال در حیدرآباد

( ۲ ) در [ بعضی نسخہ ] سریا را \*

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنہ ( ۱۱۶۸ ) ثمان و ستین و مائتہ و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجہ میسور پنجاہ لک روپیہ پیشکش برگرفت - و اوائل موسم برشغال بحیدرآباد معارفت نمود - درین ایام سلطان دہلی عالم گیر ثانی برای نواب مصمام الدولہ ماہی و مراتب فرستاد - شخصی این مصرعہ تاریخ یافت \*

۱۱۶۸

\* از شاہ ہند آمد ماہی و ہم مراتب \*

در سال سیوم از وکالت سنہ ( ۱۱۶۹ ) تسع و ستین و مائتہ و الف کمک راو بالاجی کرد - بیانش اینکہ راو بالاجی شہر سانور (۲) را محاصرہ کرد - افغانہ سانور حصار شہر را مستحکم نمودہ پای جلالت افشردند - و بارہا از حصار برآمدہ مردم مورچال را زدند - راو بالاجی عاجز آمد - و استمداد از نواب مصمام الدولہ کرد - سبھان اللہ مثل راو بالاجی ( کہ ممالک دکن و ہند را بتصرف در آوردہ - و پادشاہ دہلی و ارکان سلطنت را متزلزل ساختہ ) رجوع بنواب مصمام الدولہ آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب مصمام الدولہ نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجی برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانہ بجائے رسانید کہ افغانہ رنگ باختند

( ۲ ) نسخہ [ ب ] شانور ( ۳ ) نسخہ [ ب ] و سلطنت اورا •

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب مصمص الدوله در فکر برانداختن نصاری افتاد \*

مخفی نماند که چون نواب نظام الدوله نامر جنگ برای دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصاری فراسیس ساکن پهلوجهری مصاف داده شکست یافت - نصاری به پهلوجهری خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری با اتفاق افغانه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند و مظفر جنگ را بسر داری برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سر آزاد مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند و با از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله (۲) چیره شدند - و لذت ملک گیری دریافتند - بعضی ملک ارکات را فراسیس بنصرف در آورد - و بعضی آن لکا را نصاری انگریز فراگرفت و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعه بندر سورت را گرفت و هلم جرا ابتدای بگای تسلط نصاری اینست \*

القصة بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاری فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او نصاری بصیغه نوکری در زکاب نواب امیر الممالک شدند و سیکاکل و راج بندری و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

(۲) در [ اکثر نسخه ] خیره (۳) نسخه [ ج ] ابتدای تسلط نصاری \*

و طرفه اقتدار بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد موسی بوسی سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمده الملک ناهوری اندرخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمده الملک گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او عبدالرحمن است - پدرش خواجه قاندر بلخی در عهد نواب آصف جاه از بلغ آمده اعتبار پیدا کرد - و قوچدار مچھلی بندر شد - و محاسبه سرکار بر ذمه او برآمد - و او در مچھلی بندر با بعضی نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهلوجهری رفت و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ در آن وقت خرد سال بود و کورندور نام کپتان یعنی حاکم پهلوجهری او را بسیار دوست میداشت - و چون مظفر جنگ رئیس شد کورندور جمع نصاری را بسر داری موسی بوسی همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را (بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه موسی بوسی داد - و چون عبدالرحمن جوهر قابل بود ترقی عظیمی کرد - و حل و عقد سرکار فرنگی بدست آورد - و باسد الله حیدر جنگ مخاطب شد \*

الحاصل نواب مصمص الدوله بعد انفصال معامله افغانه سانور خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیر الممالک باشاره نواب مصمص الدوله نصاری را از نوکری بر طرف کرد - نصاری از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب<sup>(۲)</sup> رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دو ماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمده الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیریات نصاری برهم خورده بود عمده الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندری و سیکانول محالات جایگیر خود رخت بر بستند - نواب مصمّم الدوله برشکال در حیدر آباد بسربرد و در سال چهارم از کالمت سنه ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبه بیدر جایگیریات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقهگی و بے حیثیتی بتقدیم لوازم نوکری نمی رسید - نواب مصمّم الدوله خواست که جایگیریات را ازو انتزاع نماید - رام چندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحی کرده حلقه اطاعت در گوش کشید - و جایگیریات از سوی بهالکي بضبط سرکار عالی درآمد - نواب مصمّم الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک بارزنگ آباد آمد - و درین ایام فوجی را فرستاده قلعه درامت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاری ( که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داری را متوارث بودند ) قلعه را گرفت

(۲) در [ اکثر نسخه ] بتعاقب رسیده (۳) در [ بعضی جا ] میکاگل \*

بعد ازین فلک شعبده باز ورق گردانی آغاز کرد - و در شکست نواب مصمّم الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوش که داشت ازو باز گرفت \*

مجملا شرح واقعه ایذکه - زر مشاهره سپاه بسیار بر ذمه سرکار بون - مغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامه تقاضا برپا نمودند نواب مصمّم الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام در لک در پیه این فتنه فرو می نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بون اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذی القعدة سنه ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورد - پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت و کالمت مطلق از عزل نواب مصمّم الدوله دهانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوپاش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانه نواب مصمّم الدوله ریزند اما اسبابی بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب مصمّم الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آقا مقابل شده نمی توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احوال و اطفال ضروری بر اقبال بار نمود و خانه را با امتعه لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات را گذاشت و با جمیع اهل بیعت نکور و اثاث قصد قلعه دولتابان کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن کرده معلم از خانه برآمد - و در بظفر دروازه حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازه شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعدة سنه ( ۱۱۷۰ ) سبعین و مائة و الف بدولت آباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدری بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط مکرار عالی درآمد - بعد چندی فوجی از سرکار تعیین شد و قلعه دولت آباد را محاصره کرد - و جنگها در میان آمد \*

نواب مصمص الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلی بود اما گاه باشد که حق تعالی نظر کردهای خود را از نظر خلق می اندازد و برای رفیع مراتب اخروی در دارالامتحان دنیا ببلائی مبتلا می سازد مصداق این معنی در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلایق امیر و فقیر و درباری و بازاری از بر گشتند و جز بگير و بکش حرفی بر زبان نمی آوردند - اگر کسی بر جاده وفا قائم بوده درستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسله تلاش جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زد و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بذای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشدید مبانی آشتی مکرر بقلعه رفتیم - و بچه سحر پردازی

و افسون کاری محاصره قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه با تمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثانی ناظم صوبه برار از ایلچپور بارنگ آباد تشریف آوردن - و نواب امیر الممالک او را بمنصب والای ولی عهدی خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثانی راقم ترجمه را طلبیده باهتمام نواب مصمص الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حواله فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتیم - و او را سرگرم اراده حضور ساختیم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب مصمص الدوله غره ربیع الاول سنه ( ۱۱۷۱ ) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثانی و نواب امیر الممالک حاصل کرد و مورد انواع مزاحم گردید \*

درین ایام بالاجی راو باراده مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمه الحیش کرد - و راجه رام چندر ( که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهر سی کوهی اورنگ آباد رسیده بود ) مرهقه او را درانجا محاصره نمود - و قافیه او را تذک ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهر نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطه



هلاکت را رها کنید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوتوق آمد  
 نواب آصف جاه داد شجاعت و جگر داری داد - و جمع کثیر<sup>(۲)</sup>  
 اعدای را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب مصمص الدوله  
 درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمده الملک  
 موسی بوسی و حیدر جنگ از کار جایگیریات خود فراغ حاصل  
 کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد  
 رسیدند - و حیدر جنگ نواب مصمص الدوله را متواتر خطوط<sup>(۳)</sup>  
 نوشت - و آن قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که  
 مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلی بهم رسید - و از مکر و بیم  
 غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزی از سند کهیر معارفت نموده  
 در حوالی شاه گدھے رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید  
 و لشکر بهیئت مجموعی بارنگ آباد آمد - و سواد شمالی  
 شهر مخیم شد \*

نواب مصمص الدوله زمام اختیار خون را بکلی بدست  
 حیدر جنگ سپرد - و او براه چاباوسیه در آمد - و دامی از مکر  
 و فریب بر چید - هر چند آشنایانی که بر خدای او آگاه شدند  
 بصراحت و کذایت بنواب مصمص الدوله خبر کردند باور ننمود  
 و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

(۲) نسخه [ ج ] جمع اعدای را (۳) نسخه [ ج ] خط نوشت \*

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیستم و ششم رجب سنه ( ۱۱۷۱ )  
 احدی و سبعین و مائه و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم  
 واقع ارزنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ ماده خدای  
 آنجا مهیا ساخت - نواب مصمص الدوله و نواب یمین الدوله  
 که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را  
 نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمه علیحده  
 جای دادند - و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان و میر  
 عبد النبی خان پسران نواب مصمص الدوله را نیز طلبیده با پدر<sup>(۲)</sup>  
 در یک خیمه مقید ساختند - و دور خیمه محافظان نصاری  
 نشستند - و خانه نواب مصمص الدوله را دوباره آنچه جمع شده بود  
 بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند  
 و اقربای نواب مصمص الدوله را و متوسلانی که فی الجمله استطاعت  
 داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمی  
 بر سادات گذشت که واقعه کربلا بتازگی صورت گرفت \*

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب  
 آصف جاه ثانی درین فکر افتاد که نقش هستی ابرا از صفحه روزگار  
 بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب مصمص الدوله نقض  
 عهد کرد - و اطمینان از بر خاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

(۲) نسخه [ ج ] و در خیمه \*

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب مصمص الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف‌جاه فوج سنگینه از برادر در رکاب آورد - و اتاق و قتل مهمات ملکی و مالی در قبضه اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف‌جاه نقش تسلط من درست نمی‌تواند نشست - در شکست نواب آصف‌جاه افتاد - و بانواع حیل سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زرسپاه هشت لک رویه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب مصمص الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف‌جاه را بهمانه صوبه دارمی حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعه گلکند نگاه دارد - و میدان را برای جولان خود خالی سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر می‌خزد \*

سیوم رمضان قریب باستوا سنه ( ۱۱۷۱ ) احدی و سبعین

و مائة و الف حیدر جنگ در خیمه نواب آصف‌جاه آمد نواب آصف‌جاه پیشتر با مشیران خود مخفی قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسبی سوار شده از لشکر آنها برآمد - و این همه توپخانه فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأت نمود که کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبح شدن حیدر جنگ عمده الملک موسی بوسی و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب مصمص الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغنی خان پسر خرد نواب مصمص الدوله را شریعت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ ( که در حقیقت قاتل این سادات است ) چهار گهزی پیشتر از سادات یقتل رسید - و قتل او را نواب مصمص الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت ما هم بنظر نمی‌آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لجهمانان نام هذوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء ( که جانب جذوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدس سره است ) زور خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او ( که پائین گنبد شاه نور قدس سره است ) دفن ساختند - ( اتم ترجمه تاریخ شهادت ۱۱۷۱ )

هر سه سید آینه کریمه ( رجوع یومئذ مسفره ) یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب مصمص الدوله درین قطعه نظم کرد \* نظم \*

رفت مصمص الدوله ز جهان \* سیوم ماه شریف رمضان ۱۱۷۱

سال این واقعه آن سید خود \* گفت ما کشته عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت \* رباعی \*

\* مصمص الدوله آن امیر والا - دانش آگاه \*

( ۴ )  
\* ناحق شده کشته در کمین گاه دغا - و مظلوماه \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] سلامتی ما ( ۳ ) نسخه [ ج ] لجهمانان ( ۴ ) نسخه [ ب ]

از غم جاگاه \*

\* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران شنوید \*

۱۱۷۱

\* کردند شهید ناکسان سید را - انا لله \*

مخفی نماند که میر عبدالحی خان و میر عبد السلام خان (وز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحی خان را بتقریب یک روز بیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبد السلام خان را بعرضه بیماری از خیمه در عمارت فرستادند - از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود حافظ مطلق ( تعالی شانه ) در دل اعدا انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحی خان و میر عبد السلام خان نکته بخاطر ( اقم ترجمه القاشد که الاسماء تنزل من السماء - اسم حی و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسامی خود را محفوظ داشت \*

القصة بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمده الملک موسی موسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ ( که بعد قتل او تایم مقام شد ) قصد حیدر آباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندری و سیکاکل محلات جایگزین خود رفت - و عمده الملک راه پهلوجهری گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ در میان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و اقیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدرده جان به سلامت برد - و لچه منان

قاتل نواب مصمص الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین

(۲)

جماعه دار فرقه کار دیان ( که با جماعه خود بر نواب مصمص الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد ) خود با جماعه کشته شد - و عمده الملک موسی موسی ( که بطرف پهلوجهری رفت ) چیذا یقین بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمده الملک با کمال خسارتی به پهلوجهری گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقام ( که از ذات حیدر جنگ شد ) نواب مصمص الدوله بگوش خون شنیده رفت \*

نواب مصمص الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانه حافظه حاضر داشت - و در شعر فهمی دم یکتائی میزد - و مصطلحات زبان فارسی خوب می دانست میرزایان ولایت ( که با او بر می خوردند ) در مصطلحات دانی تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوی دارم - یکی عدالت که بدقائق معاملات چنانکه باید را میرسم - و حق را از باطل جدا می سازم - دوم شعر فهمی - ( در زمره با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضی مشهور است \*

\* بیت \*

(۲) نسخه [ ب ] جمع دار (۳) در [ بعضی نسخه ] چیذا یقین \*

\* مرا برآه محبت در مشکل افتاد است \*

\* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است \*

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذر - و بخاطر من معنی دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگر را کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگر را کشد - هر دو امر بر عاشق ناگوار است - منشی بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسی طور خاصه دارد - حیف که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین می یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ دانی یکتای عصر می زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریه هند که نسبت این کرده بود - برهانش همین کتاب مآثر الاسراست که قدر آنرا صاحب این فن می شناسد - کتب خانۀ عظیمی از کتب عربی و فارسی فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیده او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وفار و تمکین و کوچک دای و غمخواری خلألق و عدالت و حیای چشم و وفا و صدا و راستی - با صفت دروغ سخت ناخوشی داشت - و دروغ گویا اصلاً در نظر اعتبار نمی آورد و زری

که او را حاصل می شد همان وقت ده یکی برای مستحقان بر می آورد - و خزانه ده یکی علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف می یافت - امیر امارت زیب بود - وقتی که بر مسند می نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاضت در جبین او بچهره رونق جلوه می نمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه شنبه - و مدعی و مدعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تفتیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلاً خلوتی برای مشورت ملکی نبود - و هیچ مشیر نداشت - دانایان عصر بر علو نظر و وفور عقل او آئینه حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد و وقت استراحت تیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز در مهمات می آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالی و ملکی می پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجه می کردند - و واسطه دخل نداشت در دیوان بجهت می نشست - و در خلوت بکوچک دلی و انبساط تمام اختلاط میکرد \*

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب مصمم الدوله بعد آمدن از قلعه دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهری (که نزد من جمع شده) هیچ

باقی نماند - گفتیم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن آگاهی دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که روزی ( که وکالت را از او گرفتند - و هنگامی عجبی بر پا شد ) من و جمعی کثیر در خانه نواب مصمص الدوله شب بیتوته کردیم - مردم را از فکر خواب نبرد - بگاه تر ( که با نواب مصمص الدوله برخوردیم ) گفتیم امشب بحضور خواب رفتیم - و نیز نقل کرد که نواب مصمص الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - دو صد و کسری زیاده قالین و شطرنجی برآمد و روزی ( که بقاعه رفتیم ) هیچ فروش نبود - در آن حالت اصلاً تغییری بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتی ( که نواب نظام الدوله بمالک ارکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت ) عمال آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقه دیوانی بر در نواب مصمص الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای دادند - روزی از خیمه نواب مصمص الدوله برآمدم - شخصی دیده آمد - و گفت که حاجی عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار سزاولانم - از جا جذبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیق کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور از شیوه صروت دیدم - رفتیم - او از محاسبه و تقید سزاولان

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب مصمص الدوله برگشتم و گفتم حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمره عمال بر در حاضر است او را ( روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه دار روبرو بیاید - گفتیم نمیگویم که محاسبه او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب در مقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را ( روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانه نواب نظام الدوله حاضر باید شد - و چوبدار را تاکید کرد که هر وقتی که فلانی حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجی عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب مصمص الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجی عبدالشکور نام عاملی در زمره عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علی بمن گفت که او را یک مرتبه روبرو باید طلبید گفتیم عامل محاسبه دار روبرو نمی آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار روبرو طلبیدم - حالا من هم بحضورت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص روبروی حضرت بیاید - نواب نظام الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

افتاد چه می بیند - پیر نود ساله منگنی - پیراهن در بر  
و دستار سبزه بر سر - و عصا و تسبیح<sup>(۲)</sup> در دست - صورت ولایت  
و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک<sup>(۳)</sup> خود طلبیده  
و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فرد مکاسبه<sup>(۴)</sup> او دستخط  
معاف کرد - و یومیه معین نمود - و سواری از سرکار خود  
عزایت نموده<sup>(۵)</sup> رخصت فرمود - مذاکره<sup>(۶)</sup> که از نواب مصمص الدوله  
رنگ بست بیان شده ( نیمه از سحاب و پرتو از آفتاب است  
حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت  
برین را بجلوس او مزین سازد \*  
<sup>(۷)</sup>

پوشیده نماید که بعد از شهادت نواب مصمص الدوله چون  
لشکر بحیدر آباد رفت میر عبدالحی خان را همراه برده در  
قلعه گلکنده نگاه داشتند - و میر عبد السلام خان بنابر بیماری  
در ادرنگ آباد ماند - او را بقاعه دولت آباد فرستادند - و نواب  
آصف جاه ثانی بعد قتل حیدر جنگ شبدیز عزم جانب برار  
جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبیه  
جانرچی بسر (گهوه ونسله بر بست - و باوصف قلمت جمعیت  
این طرف و کثرت غنیم لوای فیروزی برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخه [ ج ] تسبیح (۳) نسخه [ ب ] نزه یک طلبید (۴) نسخه [ ج ]  
بعد شهادت نواب \*

روی توجه بحیدر آباد آوردن - نواب امیر الممالک ( که برای نظم  
و نسق ملکی جانب مچلهی بندر خرامیده بود ) عطف عذر  
نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد  
نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند ولایت عهد نشست<sup>(۲)</sup>  
و زمام مهمات مالی و ملکی بقبضه<sup>(۳)</sup> اقتدار خود در آورد  
و پانزدهم ذیقعدة سنه ( ۱۱۷۲ ) اثنین و سابعین و مائة و الف  
میر عبدالحی خان را از قلعه برآورده از سرنو احیا فرمود  
سابق خطاب میر عبدالحی خان شمس الدوله دلار جنگ بود<sup>(۴)</sup>  
بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر ( یعنی مصمص الدوله  
مصمص جنگ ) و منصب ششزاری پنج هزار سوار مورد عنایات  
گردید - و میر عبد السلام خان هم حسب الحکم از قلعه دولت آباد  
برآمد - و با اهل بیعت خود برخورد - سلامها الله تعالی \*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض  
میدارد فقیر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمی الادرنگ آبادی  
که از مبادی سن رشد و تمیز الخ - انتهى کلامه \*<sup>(۵)</sup>

(۲) نسخه [ ب ] بر مسند والی ولی عهدی نشست (۳) نسخه [ ج ] مهمات  
(۴) نسخه [ ب ] خان بهادر (۵) یعنی تا آخر آنکه پیشتر در صفحه  
[ ۵ ] گذشت \*

## مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمه‌های رقم‌زده کلک بانی این نسخه بظاہر راه یافتن افراط و تفریط بمسئودها ناقص بود. حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود. که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ و من هیچمدان - و این مجموعه جلیل القدر بنقوش هفت صد و سی ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعاست \*

۸۵

## حرف الالف - مشعاد و پنج ترجمه

اسمعيل بيگ درلدي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق) افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان كوكه - اشرف خان مير منشي - ابراهيم خان ارزبك (ق) - آصف خان عبدالمجيد اسكندر خان ارزبك - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان خواجه سرا - آصف خان خواجه غياث الدين علي - اعتماد خان گجراتي - امير فتح الله شيرازي - و كيفيت وضع تاريخ الهي اسمعيل قاي خان ذوالقدر - آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ افضل خان شيخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتي فاروتي ابوالفتح خان دكني - و بيان مذهب مهدويه - احمد بيگ خان گالبي - اعتماد الدوله ميرزا غياث بيگ طهراني - و احوال نورجهان

بيگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهيم خان فتح جنگ اسد خان معموري - اردا جي (ام) - افضل خان شكر الله اخلاص خان حسين بيگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امير خان ابو البقا اعظم خان مير محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله يار خان پھر افتخار خان - احمد خان نيازي - آتش خان حبشي (ق) الله قلي خان ارزبك - الف خان امان بيگ - احمد بيگ خان برادرزاده ابراهيم خان - ارزبك خان نذر بهادر - اخلاص خان شيخ الهديه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان مير اسحق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردي (۲) خان - اكرام خان سيد حسن (ق) - الله يار خان مير توزك (ق) - اسلام خان ميرضياء الدين حسين - احتشام خان اخلاص خان (ق) - اصالت خان ميرزا محمد - اعتماد خان شيخ عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان ميرزا بهمن يار - اتقى القضاة قاضي عبد الوهاب - و احوال قاضي شيخ الاسلام - اسلام خان درمي - اعظم خان كوكه - افتخار خان سلطان حسين - آتش خان جان بيگ (ق) - امانت خان ميرك معين الدين احمد - ايرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

(۲) نسخه [ ۱ ] الله وردي خان غرق - يا عرق - والله اعلم \*



(۲) خان ميرزا محمد اشرف - آغر خان پير محمد (ق) - ارسلان خان ارسلان قلي (ق) - امير خان مير ميران - و احوال صاحب جي مبيعه علي مردان خان - امانت خان مير حسين - ارشد خان مير ابو العلا (ق) - اسمعيل خان مکها (ق) - ابو نصر خان پسر شايسته خان (ق) - امان الله خان نبيرؤ الله وردی خان ابراهيم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق) - امير خان عبد الكريم - آصف الدوله جمله الملك اسد خان امير الامرا حسين علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي و کيفيت گرفتارجي محمد فرخ سير پادشاه - اعتماد الدوله محمد امين خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کيش (ق) - امين خان دکني - امين الدوله امين الدين خان بهادر سنبله (ق) اعتماد الدوله محمد الدين خان بهادر (ق) - امير الامرا غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ (ق) - ابو الخير خان بهادر امام جنگ (ق) ابو المنصور خان بهادر مقرر جنگ (ق) - آصف الدوله امير الممالک (ق) - اسمعيل خان بهادر پني (ق) \*

### حرف الباء - بيست و نه ترجمه

بيرام خان خانخانان - و احوال سليمه سلطان بيگم - بهادر خان شيباني - باز بهادر بايزيد - بابا خان قاقشال - بهادر

(۲) در [ بعضه نسخه ] مير محمد اشرف (۳) در [ بعضه نسخه ] امين خان چيني بهادر (۴) در [ بعضه نسخه ] سنبله (۵) يا پگني باشد \*

پسر سعيد بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق) - پاينده خان مغل (ق) - پيشرو خان مهتر سعادت (ق) - بهادر الملك (ق) - بيم بيگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق) - بيگلر خان - بالچو قليچ (ق) - بے بدل خان سعيداي گيلاني و کيفيت تخت طاروسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زميندار بکلانه - و احوال آن الکا - بهادر خان درهله - پردل خان بېرام خان باقي خان چيله تلماق - پرتهی راج (تهور) (ق) - بهرام سلطان ولد نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کيفيت استرداد بلخ بهادر خان باقي بيگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کيفيت ابتداي بغی سلطان محمد اکبر - بزرگ اميد خان (ق) - بهره مند خان مير بخشى - باقي خان حيات بيگ - و کيفيت نظر بند نمودن سلطان محمد معظم - بسالت خان ميرزا سلطان نظر (ق) - بيان خان شيخ فاروقي (ق) - برهان الملك سعادت خان (ق) \*

### حرف التاء - شانزده ترجمه

تردي بيگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق) - ترسون محمد خان - تولک خان توچين (ق) - تردي خان (ق) - ترخان مولانا نورالدين - تخته بيگ سردار خان (ق) - تاش بيگ تاج خان (ق) - تربيت خان عبدالرحيم (ق) - تهور خان ميرزا محمود - تربيت خان فخر الدين احمد - تقرب خان حکيم داود

(۲) در [ بعضه نسخه ] بالچو قليچ (۳) در [ بعضه نسخه ] اعظم \*

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعه ستاره - ترکناز خان ( ق ) - تیغ بیگ خان میرزا کل ( ق ) \*

### حرف الاء - دو ترجمه<sup>۲</sup>

ثانی خان هروی - ثناء الله خان امان الله خان ( ق ) \*

### حرف الجیم - هفده ترجمه<sup>۱۷</sup>

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچی ( ق ) - جگ مال برادر خود راجه بهارمل ( ق ) - جانش بهادر ( ق ) - جهانگیر تلی خان لاله بیگ - جگناظه پسر راجه بهارمل ( ق ) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتبه - جهانگیر قلی خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت ( ق ) - جان نثار خان قدیمی - جان سپار خان خواجه بابا ( ق ) - جلال کاکر ( ق ) - جعفر خان عمده املاک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم ( ق ) - چورا من جاٹ \*<sup>۲۲</sup>

### حرف الحاء - بیست و دو ترجمه<sup>۲۲</sup>

حاجی محمد خان سیستانی - حسن خان کهتریه<sup>(۳)</sup> - حیدر محمد خان آخته بیگی ( ق ) - حاجی یوسف خان ( ق ) حکیم معین الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازی ( ق ) حکیم هماد - حسن بیگ خان بدخشی شیخ عمری - و کیفیت

(۲) چورا من جاٹ باشد (۳) در [ بعضی نسخه ] تذکره \*

بغی خسرو - حکیم علی گیلانی - و حقیقت جنگ فیلان در حضور عرش آشیانی - و کیفیت حوفی که حکیم مزبور ساخته حاکم بیگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد رپ سڈاسی حکیم مدرا مسیح الزمان - حبش خان سیدی مفتاح - و احوال بعضی عادل شاهیه - حیات خان داروغه آبدار خانه ( ق ) - حسام الدین خان - حکیم حانق گیلانی - حقیقت خان اسحق بیگ ( ق ) - حسین بیگ خان اوزبک - حسن علی خان بهادر عالمگیرشاهی - و احوال رضی الدین خان - حکیم الملک میر مهدی - و بیان عرض استسقای محمد اعظم شاه ( ق ) - حسین خان خورشیدی - و احوال شاه بیگ - حمید الدین خان بهادر عالمگیرشاهی ( ق ) \*

### حرف الخاء - چهل و چهار ترجمه<sup>۴۴</sup>

خضر خواجه خان - و احوال سکندر سور - خواجه جلال الدین محمود - خواجه معظم برادر مریم مکانی - خان زمان علی قلی خواجه جهان هروی - خان عالم چلمه بیگ - خانخانان منعم بیگ خان جهان حسین قلی بیگ - خواجه شاه منصور شیرازی خداوند خان دکنی - خواجه نظام الدین احمد - خواجه شمس الدین خوانی - و تحقیق خوف - خواجه فتح الله ( ق ) خواجه محمد حسین ( ق ) - خواجه جهان کابلی جهانگیری خسرو بے اوزبک - خان اعظم کوکه - و کیفیت فوت سلطان مظفر گجراتی - و ارتداد اکبر پادشاه - خانخانان عبد الرحیم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودی  
 خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن قربتی - خان زمان امان الله  
 خواجه جهان خوافی ( ق ) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان  
 باره ( ق ) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه  
 عبد الهادی ( ق ) - خوشحال بیگ کاشغری ( ق ) - خواص  
 خان بختیار خان ( ق ) - خلیل الله خان برادر خرد امالت  
 خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میرخلیل - و کیفیت  
 عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادی - خواجه عبد الرحیم  
 خان ( ق ) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک  
 حسین - خدا بنده خان پسر هاسته خان - خان عالم اخلاص خان ( ق )  
 خانجهان بهادر کوکلتاش خان عالی مراد ( ق ) - خاندوران امیر الامرا  
 خواجه عامر - و احوال نادر شاه ( ق ) - خدا یار خان تهمی ( ق )  
 خان زمان میواتی - خواجه عبدالله خان ( ق ) - خواجه قای خان  
 بهادر ( ق ) \*

### حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان غذایت - دستم خان ( ق ) - دولت خان لودی  
 دیانت خان قاسم بیگ ( ق ) - دلاور خان کاکر - داراب خان  
 میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضی  
 دیندار خان بخاری ( ق ) - دولت خان خواص خان - دانشمند  
 خان - دارود خان توشی - دیانت خان حکیم جماله ( ق ) - داراب

خان بن مختار خان - دلیر خان داری ( ۳ ) - دلیر خان عبد الرزاق  
 صیانه ( ق ) - دیانت خان میر عبد القادر - دارود خان و بهادر خان  
 و سلیمان خان ( ق ) - دلاور خان بهادر ( ق ) - دیانت خان میر  
 علی نقی - دهیراج راجه جی سنگه سوائی ( ق ) \*

### حرف الذال - شش ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان ( ق ) - ذوالفقار خان قرمانلو - ذوالفقار  
 خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ - ذکریا خان بهادر  
 هزبر جنگ ( ق ) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر \*

### حرف الراء - هشتاد ترجمه

رزیسی برادر زاده راجه بهارهمل ( ق ) - راجه بهارهمل - رای  
 سرجن هادا ( ق ) - رای لونکر کچهوا ( ق ) - راجه بدرار  
 راجه تودرمل کهتری لاهوری - و غرائب مستحدثه او - راجه  
 بهگونت داس - راجه مدهکر بندیه ( ق ) - راجه رام چند  
 بکھیل ( ق ) - رام چند چوهان ( ق ) - راجه بکرماجیت پتر داس ( ق )  
 رای بهوج پسر رای سرجن هادا ( ق ) - رای درگا سیودی ( ق )  
 رای ( رای سنگه بهورتیه - و کیفیت قلعه دیوگده ( ق ) - راجه

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بنی مختار ( ۳ ) هر [ بعضی نسخه ] دارویی - اما  
 گمان برم که داوود زئی باشد ( ۴ ) املانی صحیح زکریا ست بزای معجمه  
 عجب که مولف این نام را در ذال آورده ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] بهارامل ( ۶ )  
 در [ بعضی نسخه ] سیسودی ( ۷ ) نسخه [ ۱ ] آيوگده \*

رامداس کچهواده - ( راجه باسو ( ق ) - راجه مان سنگه پسر  
 راجه بهگونت داس کچهواده - و کیفیت آلکای اَدیسه - راجه  
 راج سنگه کچهواده ( ق ) - راجه ایسال درباری - رانا سکرا پسر  
 رانا اردی سنگه ( ق ) - راجه مها سنگه و جگمت سنگه ( ق )  
 راجه سورجمل پسر ( راجه باسو - راجه سورج سنگه رانهور ( ق )  
 راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعه کانگره - رای  
 گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگه دیو بندیه ( ق ) - رستم  
 خان شغالی<sup>(۲)</sup> رانا کرن پسر رانا امرا ( ق ) - رار رتن هادا پسر  
 رار بهوج ( ق ) - رار سور بهورتیه ( ق ) - راجه بهارته بندیه ( ق )<sup>(۳)</sup>  
 راجه ججهار سنگه بندیه ( ق ) - راجه رز افزون ( ق )  
 رحمت خان میر فیض الله ( ق ) - راجه انوب سنگه  
 بدگوچر - راجه گچ سنگه پسر راجه سورج سنگه ( ق ) - راجه  
 رامداس ندری ( ق ) - راجه کشن سنگه بهدویه ( ق ) - رار  
 امر سنگه پسر کلان راجه گچ سنگه ( ق ) - رای مکند کایته<sup>(۴)</sup>  
 راجه جگمت سنگه پسر راجه باسو ( ق ) - راجه جیرام بدگوچر ( ق )  
 رشید خان انصاری - و کیفیت جلالت و نیاکانش - راجه  
 بیتل داس کور ( ق ) - راجه بهار سنگه بندیه ( ق ) - رار  
 ستر سال هادا نبیرگ رار رتن ( ق ) - راجه سیورام کور ( ق ) - راجه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] شمالی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بوندیه ( ۴ )

در [ بعضی نسخه ] کایت - یا کاتب باشد \*

اندرمن دهندیره ( ق ) - رام سنگه ولد کرمتی رانهور ( ق )  
 روپ سنگه رانهور ( ق ) - رستم خان مقرب خان ( ق ) - راجه  
 انورده کور ( ق ) - راجه راجروپ ( ق ) - راجه رگهوناته ( ق )  
 رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه  
 و مراد بخش ( ق ) - راجه تودرمل شاهجهانی ( ق ) - رار کرن  
 بهورتیه ( ق ) - راجه سجان سنگه بندیه ( ق ) - راجه دیپی سنگه<sup>(۲)</sup>  
 بندیه ( ق ) - راجه رای سنگه سیودیه ( ق ) - راجه رام سنگه  
 کچهواده ( ق ) - رشید خان الهام الله ( ق ) - رار بهار سنگه  
 هادا ( ق ) - رضوی خان سید علی ( ق ) - رندوله خان غازی ( ق )  
 روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان  
 خانه زان خان ( ق ) - رار دلپت بندیه - و کیفیت کلاه پوشان<sup>(۳)</sup>  
 فرنگ ( ق ) - رام سنگه هادا ( ق ) - رستم دل خان - راجه جهیل رام  
 ناگر ( ق ) - راجه محکم سنگه کهتری ( ق ) - رعایت خان ظهیر  
 الدوله ( ق ) - روشن الدوله رستم جنگ ( ق ) - راجه چندر سین  
 ( ق ) - راجه سلیمانچی بذاکر<sup>(۴)</sup> - راجه گوپال سنگه کور ( ق )  
 راجه ساهوجی بهونسله ( ق ) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر<sup>(۵)</sup>  
 نصیر جنگ - راجه بیر بهادر ( ق ) \*

( ۲ ) یا سجان سنگه باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] رار دلپ ( ۴ ) یا

بذاکر باشد ( ۵ ) در [ چند جا ] بهومله نوشته \*

## حرف الزاء - چهار ترجمه

زین خان کوکه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان  
 کوکه (ق) - زبردست خان (ق) \*

## حرف الیمین - پنجاه و پنج ترجمه

سیف خان کوکه - سید محمود خان بارهه (ق) - سید  
 احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندی - و کیفیت  
 مشیرعی عرش آشیانی - سید حامد خان بخاری (ق) - سید  
 عبد الله خان پسر میر خواننده (ق) - سمانجی خان قرغوجی (ق)  
 سید (اجو بارهه) (ق) - سعید خان چغتای - سید قاسم و سید هاشم  
 بارهه (ق) - سیف خان سید علمی اصغر (ق) - سردار خان خواجه  
 یادگار (ق) - سید دلیر خان بارهه - و کیفیت فیل سفید (ق)  
 سید هزیر خان بارهه (ق) - سیف خان میرزا صفی - سرافراز  
 خان چغتای (ق) - سید شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد  
 صالح (ق) - سعید خان بهادر ظفر جنگ - سردار خان شاه جهانی  
 سرافراز خان پسر لشکر خان (ق) - علامی سعد الله خان - و کیفیت  
 دولتخانه خاص - و حقیقت قرار داد داشتن تاییغان (ق) - سید  
 منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل  
 سیودیة (ق) - سید عالم بارهه (ق) - سید هدایت الله صدر (ق)  
 سید اختصاص خان بارهه عرف سید صلاحیت خان (ق) - سید

(۲) نسخه [ ۱ ] ظفر جنگ چغتای \*

شجاعت خان بهادر بهکری (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق)  
 سیادت خان میرزین الدین علی (ق) - سید مظفر خان بارهه و سید  
 لشکر خان بارهه - سید سنگهه سیودیة (ق) - سرافراز خان بلولی  
 سید اختصاص خان سید فیروز خان (ق) - سید عزت خان  
 عبدالرزاق گیلانی (ق) - سید امیرخان خوانی (ق) - سربلند خان  
 خواجه رحمت الله (ق) - سیف خان فقیر الله - سیف الله خان  
 میر بحر - سید عبد الله خان بارهه (ق) - سردار خان چیله  
 و کیفیت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سیادت خان سید  
 ارغلان (ق) - سیدی یاقوت خان حبشی (ق) - سرافراز خان سید  
 لطیف (ق) - سید حسین خان بارهه (ق) - سید رستم خان  
 دکئی (ق) - سعد الله خان هدایت الله (ق) - سید نجم الدین  
 علی خان بارهه (ق) - ستر سال بندیلہ (ق) - سعادت الله خان (ق)  
 سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ (ق) - سیف الدوله  
 سید شریف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق)  
 سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدین خان  
 بهادر ظفر جنگ (ق) \*

## حرف الشین - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدین محمد خان - شاه قلی خان نارنجی (ق) - شاه

(۲) در [ بعضی نسخه ] سیدل سنگهه (۳) در [ اکثر نسخه ] بلولی

(۴) یا عرب خان باشد \*

بدافع خان (ق) - شيخ گدائي كنڊو - شيخ محمد بخاري (ق)  
 شاه محمد خان قلاتي - شيخ احمد فتح پوري - شاه فخر الدين (ق)  
 شجاعت خان عرف مقيم خان عرب - شيخ عبدالنبي صدر  
 شيخ عبد الرحيم لکهنوي - شيخ جمال بختيار (ق) - شهاب الدين  
 احمد خان - شيخ ابراهيم پور شيخ موسي (ق) - شيرويه  
 خان (ق) - شيخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شيخ محمد  
 غوث و شيخ بهاول - شيخ ابوالفيض فيضي - شهباز خان كنڊو  
 شريف خان انگه (ق) - شاهم خان جلاير - شاه قلي خان محرم  
 شيخ ابوالفضل مبارک - شير افغن خان علي قلي بيگ - شريف  
 خان اميرالامرا - شجاعت خان شيخ كبير - شمشير خان ارسلان بے  
 ارزبک (ق) - شيخ فريد مرتضى خان بخاري - شجاعت خان  
 سلام الله عرب (ق) - شاه بيگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر ميرزا  
 ايرج - شير خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشير و رهله (ق)  
 شير خان نونور - شير خان تربتي - شاه قاي خان وقاص حاجي (ق)  
 شادي خان ارزبک (ق) - شجاعت خان شادي بيگ (ق)  
 شاه بيگ خان ارزبک (ق) - شير خان سيد شهاب بارهه (ق)  
 شيخ مير خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدين خان  
 پسر کلان نظر بهادر (ق) - شمشير خان حيات تربتي (ق) - شجاعت  
 خان رعد انداز بيگ خان (ق) - شهاخت خان سيد قاسم بارهه

شمشير خان تربتي - شيخ عبد العزيز خان (ق) - شريف الملک  
 حيدر آبادي - شايسته خان اميرالامرا - شجاعت خان محمد بيگ  
 توکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهدان  
 خان خويشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق)  
 شجاع الملک اميرالامرا (ق) \*

### حرف الصاد - نه ترجمه<sup>۹</sup>

صادق محمد خان هروي - صادق خان ميربخشي - صلابت خان  
 روشن ضمير (ق) - مقدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن  
 خان ميرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق)  
 صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه  
 مير خوافي - صف شکن خان مير صدرالدين (ق) \*

### حرف الضاد - يک ترجمه<sup>۱</sup>

ضياء الدوله پسر خواجه سعد الدين خان (ق) \*

### حرف الطاء - دو ترجمه<sup>۲</sup>

طيب خواجه جوبباري - طاهر خان طاهر شيخ (ق) \*

### حرف الظاء - دو ترجمه<sup>۲</sup>

ظفر خان پسر زين خان کوکھ (ق) - ظفر خان خواجه

احسن الله (ق) \*

### حرف العین - سی ترجمه

علي قاي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبك - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاتشال (ق) - عبدالله خان فيروز جنگ - عزيزالله خان پسر يورسف خان (ق) - عاقل خان عنايت الله - و احوال متي خانم (ق) - عبدالرحيم بيگ اوزبك (ق) - عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امير الامرا و كقيمت هنگامه اوزبكان در بلخ - عبدالله خان سعيد خان (ق) - عسكر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحيم خان پنجمين پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنايت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل مير عسكري (ق) - عزيزالله خان پسر سيوم خليل الله خان (ق) - علي مردان خان حيدر آبادي (ق) - عيسى خان مبین<sup>(۲)</sup> - عنايت الله خان (ق) - عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزيز خان بهادر شيخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملك امير خان مير اسحق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي دردي خان ميرزا بندي (ق) - عماد الملك غازي الدين خان پسر امير الامرا فيروز جنگ (ق) \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] مبین و در ( بعضی جا ) مبین \*

### حرف الغین - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كقيمت اختراع سجده پيش عرش آشياني غيرت خان خواجه كامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - عضنفر خان پسر الله دردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق) - غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازي الدين خان بهادر غالب جنگ (ق) \*

### حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سكاني (ق) - فتح خان حبشي - و احوال ملك عنبر - فدائي خان ميروظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله فاضل خان آقا افضل اصفهاني<sup>(۲)</sup> - فيروز خان خواجه سرا (ق) - فتح جنگ خان روهله - فاخر خان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان پسر زاهد خان كوكه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير هادي - فتح الله خان بهادر عالمگير شاهي \*

### حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشابوري (ق) - قتلوق قدم خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان كذك - قطب الدين خان انكه

(۲) در [ چند نسخه ] فاضل \*



قاسم عاي خان ( ق ) - قريش سلطان کاشغري - قاسم خان مير بکر  
 قطب الدين خان شيخ خوين - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمکين<sup>(۲)</sup>  
 قاسم خان جويني - ر کيفيت هوگاي بندر - قبيچاق خان امان بيگ  
 قولباش خان افشار ( ق ) - قزاق خان باقي بيگ ارزیک - قاضي  
 محمد اسلام - قليچ خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان  
 مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر  
 توام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان  
 خواجه عابد پور عالم شيخ ( ق ) - قاسم خان کرمانی - قطب الدين  
 خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملک سيد عبد الله خان  
 وندر داد خان بهادر انصاري ( ق ) - قطب الدوله محمد انور  
 خان بهادر \*

### حرف الکان - نه ترجمه<sup>۹</sup>

کمال خان گهر - کاکر علي خان ( ق ) - کنور چگت سنگه  
 کشن سنگه راتهور - کاکر خان عرف جهان خان ( ق ) - کار طلب  
 خان ( ق ) - گنج علي خان عبد الله بيگ ( ق ) - گيري سنگه  
 کامگار خان پسر دوم جعفر خان ( ق ) \*

### حرف اللام - پنج ترجمه<sup>۱۰</sup>

لشکر خان اکبري - لشکر خان مشهدي - لشکر خان جان نثار  
 خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق ( ق ) \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نمکين \*

### حرف الميم - یکصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بيگ - ملا مير محمد خان شيرواني - مير شاه  
 ابو المعالي - محمد سلطان ميرزا - مهدي قاسم خان - محمد  
 قاسم خان بدخشي - محمد قمي توبدائي ( ق ) - محمد قلي  
 خان برلاس - مجنون خان قاقشال - مير محمد خان مشهور  
 به خان کلان - معين الدين خان فرنخودي ( ق ) - مهر علي خان  
 سلدوز ( ق ) - ميرزا ميرک رضوي خان ( ق ) - محمد مراد خان  
 پسر امير بيگ ( ق ) - مظفر خان تربتي - مير معز الملک  
 اکبري - مير علي اکبري موسوي - ميرزا شرف الدين حسين  
 محب علي خان پسر مير نظام الدين علي - معصوم خان فرنخودي<sup>(۲)</sup>  
 مير گيسوی خراساني - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شيخ  
 حسن علائي - مير زاده علي خان ( ق ) - ميرزا فولاد بيگ پسر  
 خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تقي - ميرزا  
 سايمان - محب علي خان رهناسي - مير ابو تراب کجراتي - مير  
 شريف آملی - و تحقيق مردم نقطويه - مير مرتضی سبزواری  
 معصوم خان کابلي - ميرزا مظفر حسين صفوي - ميرزا جاني  
 بيگ ارغون - و احوال موبه تته - ميرزا يوسف خان رضوي  
 مانده سنگه کچهوايه ( ق ) - مير حسام الدين - مخصوص  
 خان برادر خرد سعيد خان چغتاي ( ق ) - مير معصوم خان

( ۲ ) در [ چند نسخه ] لفظ علي نيست \*

بهکری - میرزا شاهرخ - میرخلیل الله یزدی - و احوال شاه  
 نعمت الله ولی - محمد قلی ترکمان (ق) - مهتر خان انیس (ق)  
 میرزا غازی بیگ - میران صدر جهان - میرزا چین قلیچ  
 میرزا فریدون خان برلاس (ق) - محتش خان شیخ قاسم (ق)  
 میرزا علی بیگ اکبر شاهي - میر جمال الدین انجو - میرزا  
 راجه بهار سنگهه (ق) - میر فضل الله بخاری - معظم خان  
 شیخ بابزید (ق) - محمد تقی سیم ساز - ملا محمد تاهد  
 محمد خان نیازي - مظفر خان میر عبد الرزق - مقرب خان  
 شیخ حسو - مرتضی خان انجو - مصطفی بیگ ترکمان (ق)  
 مهابت خان خاننابان - مختار خان سبزواری - میر محمد  
 امین میرجهان - و کیفیت اصفهان - مکنان خان - مرشد قلی  
 خان ترکمان - و احوال مرشد قلی خان الله استاجار - مخلص خان  
 برادر کلان الله وردی خان - معتمد خان محمد شریف - میرزا  
 رستم صفوی - موسوی خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهیس  
 داس رانهور (ق) - میر سید جلال صدر - و احوال ملا محمد  
 صوفی مازندرانی - محمد زمان طهرانی (ق) - مادهو سنگهه  
 هادا (ق) - میرزا والی - مکرم خان ملا مرشد - و کیفیت بلد  
 شاه جهان آباد - میرزا حسن صفوی - مرتضی خان سید نظام  
 معتقد خان میرزا بیگی - میرزا عیسی ترخان - محمد علی  
 خان محمد علی بیگ - مغل خان پسر زین خان کوکه - میر

شمس (ق) - مرشد قلی خان خراسانی - و کیفیت دهان و دکن  
 ملتفت خان - معمر خان میر ابوالفضل - مکنان سنگهه هادا (ق)  
 معتمد خان محمد صالح خوانی (ق) - مبارک خان نیازي  
 میرزا ابوسعید - مصطفی خان خوانی - میرک شیخ هروی  
 مانوجی و پرسو جی - ملا علاء الملک - میرجمله معظم خان<sup>(۲)</sup>  
 و احوال سلطان شجاع - و کیفیت جنگ بهادر و آسام - میرزا نردر  
 میرزا ابوالمعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نایته  
 و تحقیق نوایم - مخلص خان قاضی نظاما (ق) - میرزا راجه  
 جی سنگهه کچهواکه (ق) - محمد قلی خان بهوسله - میرزا سلطان  
 صفوی - میرزا مکرم خان صفوی - میرزا خان منوچهر - مهابت  
 خان لهراسپ - مبارز خان میر کل - مرتضی خان سید شاه  
 محمد (ق) - مهارجه جسونت سنگهه رانهور - میر سید محمد  
 قنوجی - و حکایت شیخ محمدی - ملتفت خان میر ابراهیم حسین  
 محمد امین خان میر محمد امین - مختار خان شمس الدین  
 مغل خان بلخی - محمد علی خان خانسامان - مهابت خان  
 حیدرآبادی - موسوی خان میر معز - محمد بدیع سلطان (ق)<sup>(۳)</sup>  
 مصطفی خان کاشی - و حکایت آمدن محمد اعظم شاه نزد  
 خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگیری - مرتضی خان سید

(۲) در [ بعضی نسخه ] میر محمد سعید میرجمله معظم خان (۳) در

[ بعضی نسخه ] میرزا معز \*

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواری  
 میرزا صفوی خان (ق) - مذکور خان شیخ میران (ق) - مختار خان  
 قهرالدین - میرزا یار علی بیگ (ق) - میر احمد خان ازل - محمد  
 اسام خان (ق) - مذم خان خانخاندان بهادر شاهی - میرزا محمد  
 هاشم خطیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلی خان  
 محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم  
 خان میر اسحق - میر ریس غلزی (ق) - محمد یار خان  
 پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخاندان عباد الله نام (ق)  
 مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال  
 مولف تا رسیدن انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله  
 حیدر قلی خان امفانی (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)  
 مهاراجه اجیت سنگه راتهور - و کیفیت فوت سلطان محمد  
 اکبر (ق) - میر احمد خان غلزی - و کیفیت هنگامه محبوب خان  
 در کشمیر - معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد  
 غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)  
 موتمن الدوله اسحق خان (ق) - منهور خان خویشتگی - محتشم  
 خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک  
 سر بلند خان - مهاراجه جانوجی جسونت بنالکر (ق)  
 مجد الدوله عبدالاحد خان (ق) \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] عهد احمد خان \*

### حرف النون - پانزده ترجمه

فیابت خان عرب (ق) - نورقلیچ (ق) - نقیب خان میر  
 غیاث الدین - نورالدین قلی (ق) - نظر بهادر خویشتگی - نجابت  
 خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافی - نامدار خان (ق)  
 ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق)  
 نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله  
 شیخ علی خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق)  
 نظام الملک نظام الدوله آصف جاه \*

### حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هرری - وزیر خان مقیم نام (ق)  
 وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر \*

### حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادی دان خان (ق)  
 هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردی خان (ق) - همت خان  
 میر عیسی - همت خان سپهبدان خان \*

### حرف الباء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کورکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیری (ق)  
 یوسف خان ولد حسین خان تکریمه (ق) - یعقوب خان بدخشی (ق)

(۲) در [ چند جا ] نذر بهادر بخال معجمه نوشته \*

یاقوت خان حبشی - یوسف محمد خان تاشکندی - یکم تاز خان  
عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر ( ق ) \*

### حرف الالف - اسمعیل بیگ دولدی

از امرای فردوس مکانی ست - در دلاری و کنگاش مسلم  
وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود  
و بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید  
و امرا از میرزا عسکری جدائی گزیده هریک از قاعه پایان آمده  
خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشارالیه نیز شرف زمین بوسی  
دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشارالیه  
مقرر شد - و در ایام محاصره کابل او بهمرای خضر خواجه خان  
بر سر شیرعلی نوکر میرزا کامران [ که بر طبق گفته میرزا از کابل  
بنابر غارت قافله ولایت ( که بچار بکاران (سیده بود ) رفته بعد غارت  
بنابر انسداد طرق ( که مردم پادشاهی نموده بودند ) نتوانست  
بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت ] تعیین گردید - و در کتل  
سجاولند بشیرعلی مذکور (سیده بجنگ در پیوست - و مردم  
پادشاهی ظفر مند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیانی  
رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان ( که تقدیم  
خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود ) بدر  
تاک حوصلگی زده جمع کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد  
میرزا کامران روان شد مومی الیه هم از فریب خوردنهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمعیل خرس ملقب گشته - و پس  
از آنکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید ( روز جنگ  
با میرزا کامران مشارالیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان  
جان بخشی یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب  
خسروانی بود - و پس از فتح دهایی بهمرای شاه ابوالعالی  
بجانب لاهور نامزد شد - تتمه احوالش بملاحظه نیامده \*

### \* اعتبار خان ناظر \*

خواجه عذیر نام خواجه سرای مقرب فردوس مکانی بود - در سال  
( که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار  
روانه شد ) او را با جمعی دیگر بنابر آردن هودج مریم مکانی  
رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آردن - و در سنه  
( ۹۵۴ ) نهند و پنجاه و دهجری او در کابل بحضور رسیده ( دراک  
سعادت ملازمت نمود - پادشاه او را در خدمت شاه زاده محمد  
اکبر تعیین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیانی اکبر پادشاه  
او را روانه کابل فرمود - که مکمل مریم مکانی والد پادشاه را  
بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکانی  
بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندی بحکومت دهلی  
عام افتخار افراخته در آنجا درگذشت \*

### \* افضل خان \*

خواجه سلطان علی نام - ابتدا در سرکار جنت آشیانی باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف  
(۲)

همایونی گشته در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و ششم صاحب دیوان  
خرج گردید - یعنی بمساعدت طالع ارجمند بمشرفی بیوتات امتیاز  
یافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هجری میرزا  
کامران برادر خرد جنت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار ( که  
زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت ) بر دارالملک کابل  
استیلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر  
در آمده خواجه را نیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس  
بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پیش نهاد عزیمت پادشاهانه  
گردید خواجه بوالا مخصب میر بخشیکری علم ترقع می افراشت  
چون واقعه ناگزیر جنت آشیانی بمیان آمد تردی بیگ خان  
( که ادعای امیرالامرائی داشت ) باتفاق خواجه بانتظام مهمات  
دهای پرداخت - از آنکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهی  
هوادار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامی ( که آن بقال فتنه ساز  
خود بر قول تاخمت آورد ) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق  
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی ( که برای  
شکست هنگامه سپه سالاری تردی بیگ خان تابوئی می جست )  
مسلك قرار اختیار نمود - چون امرا انهزام خورده با هزاران  
خجالت و شرمساری بموکتب اکبری ( که از صوبه پنجاب

(۲) در [ اکثر نسخه ] در سال نهصد \*

بمقصود مبارزه هیمو بهسرند رسیده بود ) پیوستند بیروم خان  
تردی بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را  
با میر منشی ( که گمان نفاق و زرداری میداشت ) نظر بند  
نمود - و پس ازان خواجه با میر منشی فرار نموده سفر حجاز  
اختیار کرد - و در سال پنجم اکبری بشرف آستان بوس استماع  
یافتند - و مورد افضال عرش آشیانی شده بپایه والای امارت  
و منصب سه هزار مرتقی گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش  
بظرف شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده \*

### \* ادهم خان کوکه \*

بهر خرد ماهم آنکه است - که بغزوفی عقل و درستی  
اخلاص نسبت قوی بعرش آشیانی داشت - از زمان آسایش  
گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و رفور اعتبار و کثرت  
محرمیّت و اعتماد ممتاز بود - در برهم زدگی دولت بیروم خان  
شریک غالب گشته تمشیت مهمان ملکی و مالی از پیش خون  
گرفت - و با آنکه مدغم خان وکیل السلطنت هم شد باستقلال  
تمام بکارها می پرداخت - ادهم خان از امرا پنج هزاری ست  
ابتدا بمحاصره مانکوت در رکاب پادشاهی به بهادری  
و راد مردی بلندنامی اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان  
(۳)

(۲) نام سابقش موهند است - در زمان اکبر شاه بهسرند زبان زده روزگار

گشت (۳) نسخه [ ب ] دلوری - و راد مردی بمعنی دلوری ست \*

سوالک بر قلعه کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر می آید - سلیم شاه وقت ( که از مهم گنهران برگشت ) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنه باشد - می خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهره ست بزرگ - مسکن اقسام تجار و اصناف مردم - باندک توجه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا در آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجالش در رسید - در سال دوم سکندر سور در آنجا متحصن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بگرام خان ( که همیشه از ادهم خان متوهم می بود ) محال هتکانتنه نزدیکی آگوه مسکن طایفه بهدر ریه ( که نمرد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهره آفاق بود ) بجایگزینش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمردان آن نواحی سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال در کار شگرف صورت گیرد - با چندی از امرا رخصت داد ادهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملی ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بگرام خان و اختتام کارش عرش آشیانی آخر سال پنجم مبادی سنه ( ۹۶۸ ) نهصد و شصت

( ۲ ) نسخه [ ج ] هتکانتنه ( ۳ ) نسخه [ اب ] آفاق است \*

و هشت هجری او را با پیر محمد خان شورانی و امراء دیگر بتسخیر ولایت مالوه ( که بیداد گری و مدهوشی باز بهادر مکرر بعرض رسیده بود ) تعیین نمودند - چون بنواحی سارنگ پور ( که مستقر او بود ) پیوست باز بهادر از مستی و بیهوشی ( که شب و روز درین کار بود ) اندک بخود آمده در مقام پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلازان (زم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجای می آوردند - تا روزی چپقلشی عظیم بمیان آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانیده تمام اموال و اسباب او را با پاتران و کفیزان ( که نعمه حسن و حسن نعمه ایشان در آفاق امتیاز و اشتها داشت ) متصرف شد - و ازین کامیابی و حصول خزائن و دفائن و امتعه نفیسه ( که اندوخته سالها بود ) کلاه نخوت او کج شد - و نشه غرورش افزون هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سون مندن نیفتاد - مملکت مالوه با امرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جمله غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشیانی گران رسید - اصلاح او اهم دانسته در شازده روز از آگوه ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

( ۲ ) نسخه [ ج ] انتشار و اشتها داشت ( ۳ ) در فارسی نشه می نویسند - اما

این لفظ که عربی ست در اصل نشوه است \*

سال ششم و قمری ( که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه گگرون  
 دو کروهی سارنگپور برآمده میرفت ) ناگاه موکب اقبال پیدا  
 شد - بدریافت شرف زمین بوس مباہی گشت - عرش آشیانی  
 یکسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گویند ادهم خان خیال  
 فاسد در سر داشت - و بهانه می جست - ( ۲ ) روز دوم ماهم  
 انگه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت  
 هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت بتقدیم رسانید - و آنچه  
 از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پائوران  
 بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیانی برخه را بار مرحمت نموده  
 بعد وقفه چهار روز علم معارفت با گره افراشتند \*

گویند چون عرش آشیانی لوای معارفت بر افراختند در  
 منزل اول ادهم خان از سفاهت و بیخردی ماهم انگه مادر خود را  
 ( که صاحب اختیار محل بود ) بران داشت که دو مغذیه  
 حسینه از پائوران باز بهادر مخفی بدر حواله نماید - که بنا بر  
 روزی کیسه بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقاً همان ساعت  
 پادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفحص  
 برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرای سر داد  
 چون متفحصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بیگناهان را بقتل  
 رسانید - و عرش آشیانی اغماض فرمودند - لیکن همین سال باقتضای

( ۲ ) نسخه [ ب ] دهم - اما صحیح دوم است \*

مصاحبت مالکی حکومت مالوه به پیر محمد خان باستقلال مقرر شد  
 و ادهم خان حسب اطلب بحضور رسید \*

چون شمس الدین محمد خان انگه بقرب و اعتبار لوای تفوق  
 و برتری افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدعوش  
 جوانی و سیه مست دولت همواره برو حسد برده - منعم خان  
 خانخانان ( که گرفتار همین بیماری بود ) همواره بکهنه عیاری  
 آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بقتله و غدر تحریک می نمود  
 تا آنکه درازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانه پادشاهی  
 انگه خان و منعم خان با امرای دیگر مشغول مهمات سلطنت  
 بودند - ادهم خان بے اعتدالانہ با جمعی از خود بے اعتدال تر  
 رسید - همه بتعظیم برخاستند - انگه خان نیم قیام نمود - آن  
 بے محابا دست بخنجر کرده متوجه انگه خان شد - و اشاره  
 بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آقسقال دولت تمام کردند  
 و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته  
 متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع ( که بر دور محل خاصه  
 بود ) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیانی از خواب بیدار  
 شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند  
 و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان  
 بنظر آمد فرمودند که ای بچه لاده انگه مرا چرا کشتی  
 آن گستاخ پیش دریده دستهای عرش آشیانی گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندک تلاش واقع شده - پادشاه دست  
از چنگ او کشیده مشتت بقوت بر روی او زدند - که معلق<sup>(۲)</sup>  
بزمین افتاد - بفرحت خان خامه خیل و بسنگرام هوسناک  
( که ایستاده بودند ) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این  
دیوانه را بربندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که<sup>(۳)</sup>  
از بالای صفا سرنگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن  
آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفاک هتاک<sup>(۴)</sup> مطابق  
سنه ( ۹۶۹ ) نهصد و شصت نه هجری بقصاص مکافات رسید  
حساب الارشاد هر دو نعل را روانه دهلی ساختند - ( دو خون شن )<sup>(۵)</sup>  
تاریخ است - گویند ماهم انگه ( که درین وقت بر بستر بیماری  
افتاده بود ) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالی نموده  
پادشاه مقید کردند - مهر مادری برداشته او را بملازمت آورد  
شاید پسر را وارهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند  
که ادهم انگه ما را کشت - ما هم او را کشتیم - آن عاقله روزگار  
گفت خوب کردند - اما نمی دانست که بسیاست رسیده - چون  
بییقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

( ۲ ) نسخه [ ب ] معلق زنان افتاد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] دیوانه سر را

( ۴ ) نسخه [ ج ] هتاک بقصاص مکافات رسید ( ۵ ) چون این واقعه

در سنه ( ۹۶۹ ) بوه تاریخ [ دو خون شد ] که عددش ۹۷۰ است غلط

نخواهد بود زیرا که تاریخ گوین فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند \*

نگرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح  
گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلح خاطرش برداشته  
رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواری نشست - و مریضی که  
داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بهچهل روز بدار بقا  
شتافت - عرش آشیانی مشایعت نعلش او نموده رفته کردند  
و باعزاز و احترام روانه دهلی ساخته عمارت عالی حسب الکرم  
بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت \*

### \* اشرف خان میر منشی \*

محمد امیر نام - از سادات حسینی مشهد مقدس است  
و صاحب طبقات اکبری او را از سادات عرب شاهي شمرده  
يحتمل که بنابر عموم و خصوص تباین درین کلام نباشد - اما آنچه  
علامی شیخ ابو الفضل ادرا سبزواری نوشته لامحاله از تحریفات  
نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت  
و سرموئے از دقت یابی و موشگافی فرو نمی گذاشت - و در  
خطاطی و خوش نویسی بهفت قلم استاد - خصوص در تعلیق  
و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانه دهر بود - علم جفر را با عمل  
ورزیده - در ملازمان جنم آشیانی انسلاک یافته بمزید قرب و عزت  
درجه اعتبار پیموده بخطاب میر منشی امتیاز یافت - و پس  
از فتح هندوستان بخدمت میر عری و میر مالی اختصاص  
گرفت - و در قضیه تردی بیگ خان ( که با همو بقال در سواد



قهلي اتفاق افتاد و اکثری دل بای داده راه گریز سپردند (او ( که در امر جنگ مشیر و همدستان بود ) نیز در فرار زده متهم بنفاق و بد دلی گردید - (دوڑے) که بیرام خان ترمذی بیگ خان را بقتل آورد ) اشرف خان را با سلطان علی افضل خان بعلمت گریز پائی مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار نموده سال پنجم اکبری سنه ( ۹۶۸ ) نهصد و شصت و هشت هجری هنگامی ( که عرش آشیانی از ماچهبازیه باختتام مهم بیرام خان متوجه کوه سواک بود ) شرف آستانبوس دریانت ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهی بوده بافزایش منصب سربرافراخت - سال ششم هنگام معارفت رایات پادشاهی از مالوه بخطاب اشرف خانی مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی خانخافان منعم خان دستوری یافت - در سنه ( ۹۷۳ ) نهصد و هفتاد و سیوم در بلده گور ( که بنابر سمیت هوا ربای عام شیوع یافته اکثر نویغان عمده (هگرای قذا گشتند ) رخت هستی بر بست - بدرهزاری منصب رسیده - و با کمالات دیگر موزون طبع بود - گاه گاهی اشعار صاف متین انشا میکرد ازوست \*

\* نظم \*

\* یا رب تو مرا بآتش قهر مسوز \*

\* در خانه دل چراغ ایمان افروز \*

(۲) در [ اکثر نسخه ] نیز بدر زده \*

\* این خلعت بندگی که شد پاره ز جرم \*

\* از راه کرم برشته مغو بدوز \*

و در تاریخ آبشخوری ( که مولانا میر در دار الخلافه آگوه بقا کرده ) گفته \*

\* نظم \*

\* در راه خدا کرده بنا ملا میر \*

\* چاهی ز برای نفع مسکین و فقیر \*

\* گر تشنه لبی بپرسد از سال بنا \*

\* گوئی آبی ز بقعه خیر بگیر \*

پهرش میر مظفر نیز در عهد اکبری بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سی و هشتم بحکومت ولایت اوده می پرداخت - حسینی و برهانی نبائر اشرف خان در در اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازی داشتند \*

### \* ابوالهیم خان ازربک \*

از آمرای جنت آشیانی ست - در سال فتح هندوستان او را همراه شاه ابوالمعالي بلاهور تعیین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازی در ممالک پادشاهی نماید قدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور (۳) سرهزبور مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علی قلی خان (۲) نسخه [ ج ] گوید (۳) در [ بعضی نسخه ] نرهزبور - و در [ بعضی ]

به سرهزبور مضاف جونپور جایگیر یافته \*

خان زمان به حفظ آن خود می پرداخت - تا آنکه بعد عرش آشیانی آثار بغی خانزمان و سکندر خان آرزیک بر روی روز افتاد - و اشرف خان میر منشی فرمانی مشتمل بر موعظت پیش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمی بر خورده گفت که ابراهیم خان آق سقال یعنی (پیش سفید و قرب جوار است) - او را رفته می بینم - و با اتفاق وی متوجه بارگاه خسروانی میشوم - بدین اراده بسر هر پور رفت و ازان جا هر دو با اتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکنو رفته آتش خلاف افروزند - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائی شد \*

چون مدغم خان خانخانان با علی قلی خان زمان ملاقات کرده قرار بندگی از او به تجدید گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عایه مهمات سلطنت بود) رسید خانخانان خواست که با اتفاق او بخیمه خان زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبید - و قرار برین یافت که خان زمان والد خود و خان مزبور را با پیشکش لایق روانه حضور نماید - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطانی نهادند - و خان مزبور را تیغ و کفن در گردن انداخته بانظر والا رسانیدند - و پس از قبول این معنی و عفو جرائم خان زمان تیغ و کفن را از گردن او فرو بردند - و چون بار دیگر خان زمان و سکندر خان سال درازدهم

اکبری سلمه جناب بغی و عدوان گشتند خان مذکور با اتفاق سکندر خان بجانب اردعه شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاه گرفت خان مزبور بواسطه خانخانان بعفو جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تازیغ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علی قلی خان زمان قصبه سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبری قصبه مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگی بمیان آورد - پس از آنکه بزور گرفت قوچه از خان زمان آورد - و جنگی کرده شکست یافت \*

### \* آصف خان خواجه عبدالعزیز دردی \*

از فرزندان شیخ ابوبکر تائبادی ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتأیید رسیده کسی نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمی کنی - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردی - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگر مرا برو شما

(۳) نسخه [ ۱ ] بعفو تصصیرات مشمول (۳) نسخه [ ب ] تائبادی - و در

[ بعضی نسخه ] تائبادی \*

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت  
شد هر کدام را از خود در دل و هم دیدم - مگر شیخ که من  
خود را در حجاب می یافتم \*

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جدت آشیانی انتظام  
گرفته بحسن رشادت و کار دانی در وقت نهضت هندوستان  
دیوانی سرکار همایونی سر برافراخت - و چون کهن روزگار  
بجلوس عرش آشیانی (دلق جوانی از سر گرفت خواجه بوفور  
کار طایبی از دیوانی بسرداری رسیده جامع سیف و قام گردید  
و دران هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگام پیرام خان لوی  
عزیمت پنجاب برافراشت) خواجه بخطاب آصف خان سرافراز  
گشته بحکومت دهلی مباحثات اندرخت - و بتدریج صاحب  
طبل و علم شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و چون  
فتو نام غلام عدلی (که قلعه چنار را متصرف بود) اظهار  
تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهی آصف خان باتفاق شیخ  
محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولدار می سرکار  
کره مانیکپور بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازی خان تئوری<sup>(۲)</sup>  
(که از امرای عمده افغان بود) مدتی در خدمت عرش آشیانی  
گذرانیده بدر فرار زده با برخی بولایت پنه<sup>(۳)</sup> (که ملکه ست

(۲) در [ بعضی نسخه ] نذر - و در [ بعضی ] سور (۳) در [ بعضی نسخه ]

بهته - و در [ بعضی نسخهای اکبرنامه ] پنه آمده \*

سَر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزی در آمد - آصف خان  
در سال هفتم هجری (۱۰۸۰) چند روزی آنجا پیغام برگذارن - که  
در سلک خراج گزاران ممالک محروسه در شده مخالفان را بسپارد  
واجه از سر مایگی نخرت و غرور باتفاق آن مخازیل آماده<sup>(۴)</sup>  
پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را  
بقتل رساند - و (واجه هزیمت یافته بقلعه باندھو (که  
مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیله  
قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائے (که مقرب بساط سلطنت  
بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید  
خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت  
و ممکنه تمام بهم رسانیده داعیه تسخیر گدھے پیش گرفت  
چه جنوبی ولایت پنه ملکه ست وسیع مشهور بگونلوانه - صد  
و پنجاه کرده غول - و هشتاد کرده عرض - گویند در باستانی  
زمان هشتاد هزار قریه آبادان داشته - سکنه آن گوند - که  
قومه ست فررتی - و اهل هند زبونش شمرند - پیشتر چندین راجه  
بسر می بردند - درینوقت ریاست آنجا برانی درگارتی نام زنی  
رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش  
تمام ملک را یک قامه ساخته - و گدھے بلده عظیم آن ملک است  
و کنگه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد \*

(۴) نسخه [ ب ] سرکشی \*

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود (رانی) که در آنوقت جمعیت فراهم نداشت با معدودی آماده جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم در هر صله فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بذاوس خوشتر از زیستن بعار است - آعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار داد جنگ مستحسن - اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت است - چندی بجاهای محکم بسر باید برد تا تفرقه لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندی باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدده را متصرف شده دنبال نمی گذاشت رانی سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمکاریه رو آورد چون بیرساره پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمانی رسانند - و چون خود زخمی گشت بمعثری گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گدده (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

(۲) نسخه [ب] فراست \*

و دفائن بر اکثر ممالک مزین داشت - و بیرساره مستحکم ساخته بود (ری توجه آورد - و پس از آریزش چون بیرساره مرداده فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیرساره روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی با اتفاق امرای اوزبکیه شرقی علم بغی برافراشته مجنون خان قاتشال را در قلعه مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیانی باطغای فایز آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته نفائس غنائم گدده پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر در آورد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیله باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) در بزرقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت رزقی او برمرز و ایما میگفتند سخن سازان در دریه یکی را هزار ساخته بآصف خان میروسانیدند و از دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبه خرد نموده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی قاسم خان بحکومت گدده تعیین شد) آصف خان بهزاران حضرت دل ازان ملک برداشته با وزیر خان برادر خود حسب الطامح

(۴) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخه [ب] خرابی \*

خانزمان در جوانپور بدو ملحق گشت - در محبت اول تجبر و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بمال او درخته بجدائی فرصت جو گردید - درین اثنا خانزمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سرافغانان فرستاده وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بذلبرین هر دو برادر موعود فرار قرار داده براه مانکپور هر یک گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آویخت - مردم آصف خان بهزیمت پراکنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگهی یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سرانگشت دست جدا شده بر هر بینی زخمی رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هر دو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکوه آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتی بآگوه فرستاد - تا بوسیله او عفو جرائم شوند - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانه پنجاب بود) وزیر خان را همراه برده در شکارگاه بملازمت عرش آشیانی رسانیده استشفاح تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کوه مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

( که عرش آشیانی بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت ) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشانی بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج برگشته بیاک از تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاکیش مقرر شد - که سرانجام خون نموده در مهم رانا اردیسنگه منقلای لشکر فیروزی باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیانی از آگوه بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعه چیتور را بحیمل نامی ( که سابق در قلعه میرته بود ) سپرده خود بزرایای کوهستان متواری گشت - آصف خان در محاصره آن قلعه استوار ( که بر فراز کوهی ست - و ارتفاعش قریب بیک کوه - و آن کوه میان دشت مسطحی ست که بلندی و پستی مطلقاً ندارد - و از پایان درش شش کوه - و جائیکه دیوار است سه کوه - و سواى حوضهای بزرگ و سنگین که از آب بازان پر میشوند چشمه آبی بالا نیز هست ) مصدر خدمات شایسته و مورد کلاه های دست بسته گردید - پس ازان ( که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبری قلعه مفتوح شد ) تمام سرکار چیتور بجاکیش آصف خان مقرر گشت \*

## \* اسکندر خان اوزبک \*

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنت آشیانی  
مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب  
خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت  
و در هنگامه هیمو آنرا گذاشته در دهلی برتردی بیگ خان پیوست  
و بهمراهی او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران  
هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هراول و جرانغار  
پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و جرانغار غنیم را  
از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فرادان بدست افتاده  
سه هزار کس از مخالف بخاک نیستی فرو رفت - درین هنگام  
( که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند ) هیمو برتردی  
بیگ خان ناخته بفرار آورد - بهادران ( که از تعاقب برمیگشتند )  
حیرت زده براه ترودی بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان  
ناچار از معرکه عذاب گشته در سهند بملازمت عرش آشیانی  
رسید - و در فوج متعلا با عالی قایی خانزمان بجنگ هیمو تعیین<sup>(۲)</sup>  
گشت - و پس از فیروزی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست  
دارالملک دهلی از دست برد او باشان دستوری یافت - او  
مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان  
زندگانی خلاص ساخت - و غنائم وفور و اندوخت - و در جلدوی

تدوینات پسندیده بخطاب خان عالم عام افتخار افراشت \*

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش ردی سکندر خان  
سور ( که مدعی ملک بود ) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره  
همت گماشت و او تحصیل آزولایت را مفت رقت دانسته سرگرم  
اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را  
سیالکوٹ و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود  
که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده  
کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقع طلب  
در فساد انگیزی و فتنه پڑهی میباشد دم سال اسباب طغیان  
سرانجام داده راه سداد را گذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه  
سلطنت تعیین شد که مستمال تفقادات ساخته بحضور بیارد - او  
چندے بلیمت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق  
یکدیگر رایت بغی برافراخته هریک بذاحیه دستمایه آشوب  
گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده  
در نواحی خیر آباد با میر معزالملک مشهدی ( که از جانب پادشاه  
بمالش آن طایفه ناسپاس تعیین شده بود ) عرصه کارزار بر آراست  
هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان  
اول جنگ شکست خورده آواره دشت هزیمت گردید - و در سال  
دوازدهم ( که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسله بغی  
و فساد گشتند ) اسکندر خان را ( که نیز در اوده دم نکوت میزد )

محمد قلی خان برلاس با فوج گران بر سرش تعیین گشته در آورده  
محصور نمود - مدتی از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن  
خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در  
مکر و تزلزل در آمد - و آشتی پیش گرفت - و چندی بدین حیل  
بسر بوده با اهل و عیال بکشتی چند ( که برای همین روز  
آماده می داشت ) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من  
بر همان عهدم - عنقریب می رسم - چون زیانش با دل موافق نبود  
أمر از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را  
بقصبه گورکهور ( که در آنوقت در تصرف افغانان بود ) رسانیده  
نزد سلیمان کرانی حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر  
آدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب  
ندیده باری در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهی یافته  
بخانخانان ( که در جونیور بود ) ملتجی شد - سپه سالار استمزاج  
پادشاهی نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایانگار کرده  
بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتم سنه ( ۹۷۹ )  
نهمصد و هفتاد و نه هجری همراه خود بملازمت پادشاهی آورده  
بذریعه شفاعت آن عمده الملک صفح جرائم او شده به تمولداری  
سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب  
و کمر و شمشیر مرصع و اسب با زین طلا سرافرازی یافته با خانخانان  
تعیین گشت - و چون لکهنو رسید بعد چندی مزاج عنصری او

از اعتدال طبیعی بیرون رفته بر بستر بیماری افتاد - تا دهم جمادی الاول  
سنه ( ۹۸۰ ) نه صد و هشتاد ناز و یون همتی او گسیخت  
از امرای سه هزاری بود \*

### \* الفخ خان حبشی \*

از غلامان سلطان محمود گجراتی ست - در سلطنت او اعتبار  
یافته بمرتبه سرداری ( سید - عوش آشیانی در سال هفدهم جلوس  
( که متوجه احمد آباد بود ) خان مذکور با جمعیت خود باتفاق  
سید حامد بخاری پیش از امرای دیگر آمده استلام سده  
سلطنت نمود - و سال هیزدهم به ذیول مناسب سرافراز گردید  
و سال بیست و دوم بهمرای صادق خان به تنبیه راجه مدعمر  
بندیل زمیندار اوندچه تعیین گشته در روز نبرد آثار جلالت  
بظهور آورده چیقلشهای مردانه کرد - و سال بیست و چهارم  
[ چون راجه تودرمل و غیره برای دفع فتنه عرب ( که آخرها  
به نیابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبه بهار  
گرد فساد انگیزخته بود ) مرخص شده ] او نیز باتفاق صادق خان بکمک  
راجه مذکور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شریک خان مزبور  
بود - در جنگی ( که چینه باغی کشته شد ) سرداری جرانغار تعلق بار  
داشت - و مدتها تعینات صوبه بنگاله بود تا آنکه در گذشت  
یسرانش بجایگزین سرافراز گردیده درانجا بسر می بردند \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] چینه - و در [ بعضی نسخهای اکبرنامه ] خبیطه \*

## \* اعتماد خان خواجه سرا \*

پهل ملوک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر (شده) که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد از در سلک ملازمان اکبری منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت و رزی و بد نیتی یا از بیوفی و ناپرواخی در معمری خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان می دادند و در تحصیل خزانه پادشاهی تا بنگثیر و افزونی آن چه رسد اعمال می ورزیدند عرش آشیانی در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان آنکه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کاردانی مکنون ضمیر پادشاهی دریافت در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاری اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتی بحسن تردد و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیانی بود کارخانه عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامی (که ماندو بیروتو نزول ریایات پادشاهی فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والی خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگی و فدویت نموده درخواست که صبیغه رضیه خود را بحرم سرای سلطانی در آرد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقاعه آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عقیقه را با جمعی از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت باگروه فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتی بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعیین بنگاله بوده بصدر مردانگی و شگرف پرستاری نفس نیکو خدمتی می افزود چون بحضور رسید از آنجا (که بعدالمت پژوهی و کارشناسی اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوری یافت - و از کار طلبی لشکر بصرب سیهوان برده چیره دستی نمود - و بمصالحات باز گشت \*

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشترو را سر رشته خرد از دست برد [خاصه این طایفه را] (که در حقیقت ببد هنجاری و هرزه درائی مغمور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هرجاندار را که خصی کنند ازان سرکشی فرود نشینند و مردم زان را بر افزایش [ادرا غرور افزوده از زبردستان اعتباری نگرفته پیوند دلها در نظر نیارند - و با سکنه و مخادیم آنجا

(۲) در [بعضی نسخه] نقش \*



بد سلوکی پیش گرفت - و با این خوی نگره‌دهنده با نوکر در نهاد  
و ستد گندگوی بے آزاری کرد - و هیله افروزی را قدبیر اندرزی.  
نام نهاده حق نگذارد - در سال بیست و سیوم سنه ( ۹۸۶ )  
نهمصد و هشتاد و شش ( که عرش آشیانی بمملکت پنجاب  
انتهاض فرمود ) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان  
روانہ حضور نماید - از خرد غنودگی پیشین دامها ( که برورگاران  
داده بود ) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستی خود را نمودند  
دل نهاد حق گذاری نشد - مگر مقصود علی نام نوکر ( که  
یک چشم بود ) با برخه بد گوهراں فرماید آن خواب آلود غفلت را  
از هم گذرانید - برآید او عرض احوال خود می نمود  
برهم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشین - او بے توقف  
جمدهر بشمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور شش کرده  
آگره آباد کرده است - تالاب کلان و عمارت ساخته مقبره هم  
برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید \*

### • آصف خان خواجه فیات الدین علی قزوینی •

پسر آقا ملای درات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسب  
مغوی از باریابان مجلس شاهی بود - و دیگر پسرانش میرزا  
بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمه ایران اختصاص  
داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

( ۲ ) نسخه [ ب ] اعتماد خان پور ( ۳ ) نسخه [ ب ] و پسرانش \*

مشهور دین سبک - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان  
و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابی بکر الصدیق  
میرسد - و در تصوف انساب بجم خویش شیخ نجیب الدین  
مشهور دین دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ  
بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه ( ۲ ) مثل عوارف المعارف  
در سنه ( ۹۳۳ ) ششصد و سی و سه یا در برحمت حق پیوست  
خواجه غیاث الدین علی بطلاقت لسان و کسب کمال اوصاف  
داشت - و خالی از جلالت و یردلی نبود - چون بهندستان  
وارد گردید برهنمونی بخت سعید مشمول مذاکات عرش آشیانی  
گشته به بخشگری امتیاز یافت - و چون در سنه ( ۹۸۱ )  
نهمصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزه گجرات و محاربه  
با شورش افزایان آنجا ( که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره  
داشتند ) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب  
آصف خان سر افتخار برافراخت - و هنگام معاونت الویه  
ظفر طراز پندشاهی بدارالخلافه او را بجهت تمشیت مهمات  
بخشگری آن صوبه ( که باستصواب میرزا کوکه در زفاه و اصلاح  
سپاه کوشد ) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب  
ایدر ( که مضایف صوبه احمد آباد گجرات است ) با جمع  
از امر تعیین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] لایقه \*

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس را تهور  
از غرور افزائی و تباه اندیشی با برخه از تهور گزینان از تنگنای  
کوهستان برآمده عرصه مبارزت آراست - چپقلشهای سخت  
از طرفین جوهر زدای همت و مردانگی گردید - فوج هراول  
پادشاهی را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندی ( که  
مقدمه الحیش بود ) دران گرمی آریزش شربت گوارای راپهین  
در کشید - نزدیک شد که چشم زخم عظیم رسد - آصف خان  
با سرداران برانغار و جرانغار پای جلالت افشوده بکارزار  
در آمد - مخالف باندازه توانائی گرد پیکار انگیزده غبار آلود  
هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیانی  
اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات  
وخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد  
خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید  
قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهی گشته  
از چگونگی سپاه چراغ شناسائی افروزد - آصف خان کاربند  
حکم پادشاهی شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره  
اژدوی (استی و درستی می پرداخت - تا در سنه ( ۹۸۹ )  
نصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل  
رسانید - از پسرانش یکی میرزا نورالدین است - که چون

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] و بصوب دیگر قلیچ خان \*

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکانی روزی چند حواله  
آصف خان میرزا جعفر فرمود نورالدین ( که پسر عم آصف خان  
میشد ) قتها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار  
داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند  
پس ازان ( که خسرو حواله اعتبار خان خواجه سرا شد )  
نورالدین هندوئی را ( که نزد خسرو میرفت ) همراز گردانیده  
هر کرا از فدائیان خسرو در می آورد بآن هندو نوشته میداد  
تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته  
خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکانی نمایند - اتفاقاً یکی  
از رفقا بتقریب کبیله خواجه ویسی دیوان شاه زاده سلطان  
خرم را ازین ماجرا آگاهی داد - او فوراً بشاهزاده اظهار نموده  
بجنت مکانی رسانید - همان زمان باحضر آن خون گرفته حکم شد  
نورالدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چنده  
دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را ( که  
از پیش هندوی اعتبار خان برآمده ) بالتماس خان جهان  
کودی نخوانده در آتش انداختند - و الا کس بسیار  
پایاسا میرسیدند \*

### \* اعتماد خان گجراتی \*

از غلامان هندی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

( ۲ ) نسخه [ اب ] کبیله - و هر دو صحیح است \*

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محکوم ساخته  
 آرایش زنان بار حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه  
 و احتیاط تقرر خورده اسقاط (جولیت از خود کرد - از آنجا  
 ) که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهری اتصاف داشت ( )  
 بتدریج بپایه امارت برآمد - چون در سنه ( ۹۶۱ ) نهصد  
 و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغداد  
 برهان نام خادمی کشته شد و آن بد گوهر ببهانه طلب سلطانی  
 درازده امیر را نامه زندگی در پیچید اعتماد خان از پیش بینی  
 توفیق باصدادان یکجہان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن  
 شایان نبستی را از هم گذرانید - چون سلطان فرزندی نداشت  
 اعتماد خان برای تسکین نایره فتنه و فساد (رضی الملک نام  
 خرد ساله را از اولاد سلطان احمد بانی احمد آباد بر سریر  
 خلافت اجلاس داده بسططان احمد شاه مخاطب گردانید  
 و زمام مهمات دارائی بقبضه اقتدار خود در آورده جز نام  
 پادشاهی بر او نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد  
 برآمده بسید مبارک بخاری ( که از اعظم امرا بود ) پیوست  
 و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آواره داشت  
 سرگردانی گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان  
 سلوک پیش گرفت - سلطان از نابرداری همواره با همدمان خود<sup>(۲)</sup>

(۲) نسخه [ ب ] با مردم آن خود \*

مشورت قتل او میگردد - اعتماد خان آگهی یافته پیش دستی نمود  
 از میان برداشت - و در سنه ( ۹۶۹ ) تهصد و شصت و نه  
 طفلی نهم نام<sup>(۲)</sup> را ( که ازان طبقه نبود ) بحضور امرا آورده قرآن  
 برداشت - که این پسر صلیبی سلطان محمود است - مادرش  
 آبتن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن  
 پنج ماه سپری گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار امرا تصدیق  
 نموده بسططان مظفر ملقب ساخته بسطنت برداشتند - و وزارت  
 بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را امرا میان  
 خودها تقسیم کرده هر یک مستقل گشت - و با هم در افتاده  
 غالب و مغلوب یکدیگر بودند \*

چون اعتماد خان سلطان را با اختیار خود نگاه میداشت  
 چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده  
 با اعتماد خان بر سر این ( که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر  
 سلطان محمود است چرا او را مطلق العنان نمی سازی ) بتنازع  
 برخاست - و آخر باعانت مرزبان باغیه ( که از عرش آشیانی گریخته  
 بار پیوسته بودند ) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال  
 سیف و سنان سلطان را گذاشته بدرونگر پور شتافت - پس از چندی  
 الف خان و چهار خان ( که از امرای حبشیه بودند ) سلطان را  
 آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده با احمد آباد بچنگیز

(۲) در [ بعضی نسخه ] نهم \*

خان پیوستند - و از جهت متوهم گشته بقتلش پرداختند  
اعتماد خان ازین ماجرا آگاهی یافته سلطان را همراه گرفته  
باحمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر میازامت چست  
یستند میرزایان باغیه بشغیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته  
(۲) بهرونج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم ( که اندکاز فرصت  
میجست ) روزه از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادی  
( که طرف راجه داشت ) شتافت - اعتماد خان بشیر خان  
فوشست - که نذو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را  
طلبیده پادشاهی بر میدارم - امرائی ( که با شیر خان متفق  
بودند ) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف بوداشته  
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر  
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان  
التجا آورد - و هنگامه شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول  
انجامید اعتماد خان دید که کاره پیش رفت نمی شود - و صلاح  
آن ولایت برهم خورده از اندازه طاقت او بیرون است - بعرض آشیانی  
ملتهجی گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال  
هفدهم سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد چون به پتن گجرات رسید  
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز  
به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر ( که از شیر خان جدا شده

(۲) در [ نسخهای مصححه اکبرنامه ] درج آمده •

دران نواحی سراسیمه میگشت ) دستگیر مردم پادشاهی گردید  
اعتماد خان با دیگر امرای گجرات دل در دولتخواهی بسته رجوه  
دراهم و رؤس منابر را بنام اکبری مزین ساخته با امیران  
و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود  
چون چهاردهم (جبه این سال بلده احمد آباد بقدم پادشاهی  
رونق گرفت برده و چانپانیو و سورت به قبول اعتماد خان  
و دیگر امرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر نمه کاردانی  
خود گرفتند - چون پادشاه بشیر دریای شور متوجه گردید امرای  
گجرات ( که بعد سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند ) چون  
مدتی خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است  
که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیارالماک  
گجراتی از همه سبقت چسته فرارگزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهی  
اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - او را از نظر انداخته  
چندے حواله شهباز خان شد - و در سال بیستم بتازگی مشمول  
عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدر گشت - که آنچه  
از نقیر و قطمیر فیصل یابد ( خصوص معامله جواهر و مرصع آلات )  
بدیده روی او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری  
میر ابوتراب گجراتی مردم روانه حجاز شدند اعتماد خان ( که  
از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت ) نیز (خصمت

(۲) در [ بعضی نسخه ] نوده •

رفت - و پس از مراجعت پتر گجرات باقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سر باند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوری یافت - هر چند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [ آنروز ] که او فیروز بکمال داشت - و دوستداران یکرور فرادان ( چارو خود سران گجرات نیارسته نمود - امروز ) که عنصری پیکر در کاش و همراهان یکدل ناپدید ( فرستادن او بدین خدمت چگونه سزوار باشد ) در نگرفت \*

چون اعتماد خان باحمد آباد در آمد شهاب الدین احمد خان عزیزمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او ( که سابق هم بزر پرستاری در کمین جانگزائی بوده بمدارای ناهنجار خس پوش میشد ) ازو جدا گشته ببسیج آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلاقه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را ( که در پناه لوبه کائی (وزگار میگذرانید) بسری برگرفته هر بشورش برداریم - هر چند کار آگهان باعتماد خان برگذارده که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میروند و امرای کمکی هنوز نرسیده - آن سزوار که او را ازین سفر بازداشته

(۲) نسخه [ ب ] لونه کائی - و در [ بعضی نسخه اکبر نامه ] لونه کانهی و در [ بعضی ] لونه کانهی \*

امقطاع را روزی چند بار باید را گذاشت - یا لخته خریقه برکشاده چارو شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگام ناسپاسان فراهم نیامده بچستی و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر باشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله ور گشت ناگزیر اعتماد خان بدرگردانیدن شهاب الدین احمد خان ( که تا قصبه گدهی بیست کروهی احمد آباد راه سپرده بود ) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند ( که درین شورش که غنیم بدرآزده کوه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است ) سودمند نیامد \*

سلطان مظفر شهر را خالی پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیت فراهم آورده آماده پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشتر از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بحقیقتی زده راه بیوفائی سپردند - و سخت سراسیمگی رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به یقین شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پاره کمکی سپاه و برخه مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پند گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

« خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاه‌داری ایستاده مردم را  
بسرکردگی شیرخان پسر خود بکارزار شیرخان فولادی فرستاده  
چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم ( که با فوج  
شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعیین شده بود )  
در پیوست - و اعتماد خان را در پټن گذاشته با شهاب الدین  
احمد خان ( رانده مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت  
آنجا گذرانیده در سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج در گذشت  
دو هزار و پانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری  
او را چهار هزاری نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب  
و نا درستی با قدره آراستگی و سادگی و فروتنی معجون ساخته  
گجراتی نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سرآمد آن کرده  
گردانیده اند \*

### \* امیر قلم الله شیرازی \*

در حکمت نظری و عملی یکتای (دزگار بود - اگرچه در دانش‌گاه  
خواجہ جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شروانی و مولانا  
کرد و میرغیاث الدین منصور شیرازی فرادان شناسائی اندوخت  
لیکن پایه دانش از آنها بلندتر گشت (۲) - علامی ابوالفضل چنان  
سراید که اگر کهن نادهای دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهی  
و بران (فتها) آرزو نبود \*

\* نظم \*

(۲) نسخه [ ج ] گذاشت \*

\* هم علم را بقوت عقلش سر قدر \*

\* هم عقل را بشوکت علمش علوشان \*

عادل شاه بیجا پوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید  
و دکیل مطلق خود ساخت - پس از آنکه (دزگارش سپری شد سال  
بیست و هشتم سنه ( ۹۹۱ ) نهصد و نود و یک بفرمان طلب  
عرش آشیانی بفتح پور رسید - خانخانان و حکیم ابوالفتح پندرا  
شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهی اختصاص  
یافته در کمتر زمان بدرامت مصاحبت و پایه قرب و منزلت  
برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان  
تربیتی بازواجش در آوردند - گویند بسه هزاری منصب رسید  
و در جشن سرآغاز سال سیم بامین الملکی بلند رقبه گردید - حکم  
شد که راجه تودرمل مهمات ملکی و مالی بصوابدید میر در بره  
کند - و کهن معاملها ( که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته )  
باجرام رساند - میر فصلی چند ( که متضمن کفایت سرکار و رفاه  
رعایا بود ) برگذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب  
عضد الدوله ناموری اندوخته برهمونی راجی علی خان موزیان (۲)  
خاندیس دستوری یافت - از آنجا بفاکامی برگردیده بخان اعظم  
( که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعیین شده بود )  
پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

(۲) در [ بعضی نسخه ] راجه علی خان \*

بد سلوکی پیش گرفت آن مهم نسق درست نیافت - میر  
فراوان آزار یافته سال سی و یکم اندوهناک نزد خانخانان  
بگجرات شتافت \*

گویند میر بسرانجام مهم دکن رخصت یافته بود - چون میان  
اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست  
نشدست راجی علی خان از مشاهده نفاق امرا لشکر دکن را  
بخود متفق ساخته بمقابله برخاست - هرچند میر خواست  
اورا براه آرد صورت نیست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد  
که او را بکمک برد - بذا بر وجه آن هم دست نداد - از آنجا  
ناصریه سالی آستان خلافت گشت - سال سی و چهارم سنه ( ۹۹۷ )  
فصد و نود و هفت هجری وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه  
در شهر ماند - حکیم عالی را در تشخیص و تجویز لغزش رفت  
مأحب بداونی گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصری  
ممتنع نشده چاره تب محرق بهرپسه نمود - و زندگی بسپرد  
در خانقاه میر سید علی همدانی گذاشته بودند - بحکم پادشاهی  
برداشتند بر فراز کوه سلیمان که داکشا جائی ست نگاه داشتند  
فرشته<sup>۹۹۷</sup> بود تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بغوت میر بسیار  
متأسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند - که میر  
وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازد سوگواری ما

( ۲ ) نسخه [ ب ] بر زبان گزافید \*

که تواند شذاخت - اگر بدست فرنگ افتاده و همگی خزان  
در برابر خواست بآرزوی این سودا فراوان سود کردند - و آن  
گرامی<sup>(۲)</sup> گوهر را بس ارزان اندوختند \*

\* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد \*  
\* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد \*  
شیخ فیضی در مرثیه او قصیده غرا گفته - این چند بیت  
از آنجا ست \*

\* هرگز نموده اند و نمیرند اهل دل \*  
\* حرفه ست نام مرگ برین قوم ترجمان \*  
\* برقد رنج پیرهنه بیش نیست تن \*  
\* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان \*  
\* بارے ست برحیات و غبارے ست برنشاط \*  
\* پوشیدن لباس کهن بر توانگران \*  
\* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود \*  
\* کو جامه کهنه نباشد بخشد بناتوان \*

در طبقات آورده که امیر فتح الله ( با آنکه در جمیع علوم  
عقلی و نقلی در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود  
نداشت ) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیای ساخته که خود  
حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینه درست کرد که از دور

( ۲ ) نسخه [ ج ] گوهر گرامی را \*

و نزدیک اشکال غریبه مرئی میگشت - و آنکه بیک چرخ  
دوازده بندرق پر میشد نیز از اختراع اوست - صاحب بدادنی  
نوشته که میر دنیا دوستی بمرتبه داشت که با این بزرگرتیگی  
دست از معلمی صبیان نمیکشید - بخانه امرا رفته بهسران  
ایشان رسمی علوم میآموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت  
در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید  
و در فزون پهلوانی رستمی میکرد - و مشهور است که میر  
با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت  
این کثرت آرای وحدت گزین نمی رسیدم راهی باید شناسی نمی مردم  
میر در سنه ( ۹۹۲ ) نهصد و نود و در هلالی هجری تاریخ الهی  
وضع کرد - از دیرباز عرش آشیانی را اندیشه آن بود که در آباد بوم  
هندوستان تازه سال و مهر بکار آید - که تاریخ هجری با کهنگی  
از ناکامی آگهی میبخشد - و آغاز آن روز شصت اعدا و کلفت  
احباست - لیکن از اندوهی دانشوران رسمی که روائی تاریخ را  
ناگزیری دین یزدانند پیدائی نمی گونست - میر و امثال او  
( که بآئین الهی گرویدند ) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین  
بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمی گشت - بنای آن بر  
زیج جدید گرگانی گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

( ۲ ) نسخه [ ج ] بر میشدند •

و سال و ماه شمسی حقیقی شد - و کیسه از میان بر افتاد  
و نام ماه و روز فارسی بحال خود ماند \*

### \* اسمعیل قلی خان ذوالقدر \*

برادر خود حسین قلی خان خانجهان از امرای اکبری است  
در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مردم  
پادشاهی بتعاقب پرداخته اسمعیل قلی خان را زنده بدست  
آوردند - و پس از آنکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت  
پادشاهی اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشد  
و چون خانجهان در صوبه داری بنگاله رخت هستی بر پست او  
با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در  
سال سیم بمالش الوس بلوچ ( که راه سرتابی سپوده مراسم  
اطاعت و پرستاری بجا نمی آوردند ) مامور شد - چون ببلوچستان  
در آمد لخته بومیان قمر پیش گرفته زود زینهار گشتند - و سران  
آن طایفه غازی خان و رجیه و ابراهیم خان دولت ملازمت  
در یافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید  
و در سال سی و یکم ( که راجه بهگونمت داس را بعزت جنون  
از حکومت زاباستان بر گردانیدند ) اسمعیل قلی خان بجایش  
قرار یافت - اما او از گرم بازاری خام آرزوها بمیان آورده از نظر  
اقتاد - حکم شد که بر کشتی نشانده از راه بهکر روانه حجاز

( ۲ ) نسخه [ ا ] و جهیه - و نسخه [ ج ] و جهیه •



نمایند - ناچار بتضرع و لابه گذاری رو آورد - اگرچه پذیرفته شد لیکن از آنجا باز داشته بمالش یوسف زئی تعین گشت - ناگاه از نیرنگی فلکی اقسام بیماریها بعلمت فساد هوا در کوهستان سواد و بجزر پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش خان آمده بعجز گزیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار بر جلالت<sup>(۲)</sup> و شانی بمرتبه تنگ گرفت که از تیراه بدین کوهستان در آمد زین خان بتلافی پیشین خجالت (که در هنگامه بپر بر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور دستوری یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلالت بهر طرف که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمعیل قلی خان که تهاونه دار آن دشت بود از آمدن صادق خان تباها سگالی پیش گرفت و گذرگاه را خالی گذاشته روانه درگاه شد - ناگاه جلالت راه یافته بدرزد - ازین جهت اسمعیل قلی خان چندی معاتب گردید و در سال سی و سیوم بایالت گجرات سرفرازی یافت - و چون شاهزاده سلطان مراد در سال سی و ششم بدارائی مالوه دستوری گرفت اسمعیل قلی خان بپایه وکالت شاهزاده بلند نامی اندوخت - اما بامور اتالیقی نیازمست نیک پرداخت - سال سی و هشتم صادق خان بجایش رفته از طلب حضور شد - و سال (۲) در [نسخه ۱ اکثر جا] روشانی آمده - و نسخه [۱] درستانی - و اغلبه درستانی باشد \*

سی و نهم بکالپی که در تیولش بود دستوری یافت - تا بآبادی جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنچ هجری بمنصب چهار هزاره باند زبده گردید - گویند بسیار عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف تمام بکار می برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار میرفت مهر بر ازار بزد آنها میکرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم قلی و سلیم قلی و خلیل قلی در عهد اکبری مناصب مناسبت داشتند \*

### \* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ \*

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزوینی مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ایران شاه طهماسب صفوی وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه جد و پدر باریاب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبری سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علی آصف خان بخشی (که از مهم ایدر و اپرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهی دریافت - عرش آشیانی بمنصب دویستی داخلی آصف خان سرافراز فرمود - از بکم منصبی راضی نشده ترک مجری و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباها به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معموم داشت - و گناهکاری را که میفرستادند اغلب زنده  
بر نمیگشت (تعیین کرد \*

گویند مولانا قاسم کاهی مازراذالزهری ( که از کهنه شاعران بود  
و بکمال آزادی میزیست ) در آگره برخوردی مستفسر احوال گشت  
چون معلوم کرد گفت تو نغزک جوانی - به بنگاله مرو - میرزا  
گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت  
زینهار توکل برو مکن - که همان خداست که مثل امام حسین را  
در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقاً میرزا چون به بنگاله پیوست  
خان جهان ترکمان صوبه دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر  
خان تربتی بجایش منصوب گردید - چندی نگذشته که بغی  
قافشالان و شورش معصوم خان کابلی گرد نایمندی دران ناحیه  
برانگیخت - و بجای کشید که مظفر خان در قلعه نائده در آمده  
محصور گشت - میرزا همراه بود - چون او را گرفته کشتند اکثری  
وفقاً بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئی و نکته سرائی  
ازان بازخواست رهایی یافته در فتح پور سیکری بسجود  
قدسی آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - از آنجا ( که  
بخواری و ناکاهی بر آورده بودند - و او برهنمونع اتبال باز  
خود را بقتراک دولت بست ) بر خاطر پادشاهی پسندیده آمد  
در اندک زمانی بمنصب دوهزاری و خطاب آصف خان برنواخته  
از تغیر قاضی علی بخشی بیگی بمیر بخشی گری علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اونیپور تعیین شد - از مراتب  
تاخت و تاج و قتل و اسر و تبقه فرو نگذاشت - و در سال سی و دوم  
( که اسمعیل قلی خان ترکمان بنابر خالی گذاشتن دره که جلال الدین  
درشانی ازان بدر رفت معاتب گردید ) آصف خان بجای او  
بتنهانه داری دشت سواد تعیین گشت - و در سال سی و هفتم  
سنه ( ۱۰۰۰ ) هزار هجری ( چون جلاله درشانی که نزد عبد الله  
خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه  
آغاز فساد نمود - و افغانان افریدی و اورک زئی پیمان را  
گسسته بدو گردیدند ) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او  
نامزد گشته در سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه  
تنبیه واقعی بجلاله نموده اهل و عیال او را با وحدت علی ( که  
برادرش می گفتند ) و دیگر خویشان و یکجهت آن او قریب چهار صد  
کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سی و نهم ( چون  
کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد  
قلی افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشی تنخواه شد )  
آصف خان دستوری یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران  
درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد  
او جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خروار و هریک  
بیست و چهار دام قرار داده بشایستگی تقسیم اقطاع نموده

در سه روز از کشمیر بـلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیرداران متفرقه در بویرازی آردن آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از تغیر رای پترداس بدیوانی کل شر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر و کرده بتقریب تعزیت مریم مکانی بهلازمت پدر بزرگوار رسید و درازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبه گجرات در تیدول خود گرفته صوبه آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاره امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیری رونق گرفت طلب حضور گشته بانالیقی شاهزاده سلطان پوریز تحصیل افتخار نموده به تنبیه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعیین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجری هنگام انتهای الویه جهانگیری بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماری معذب در لاهور ماند) بحکومت والای وکالت و منصب پنج هزاره و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۲) در [ بعضی نسخه ] مترداس \*

گشت - و (چون دنیا داران دکن خصوص ملک عذیر حبشی بعه قوت مرش آشیا فی از کم فرصتی و قابو جوئی قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیاری از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی در آغاز کار باطفاى نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس از آنکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکانی سلطان پوریز را بانالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعظم امرا مثل راجه مانسنگه و خاندجهان لودی و امیر الامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یک بافراده تسخیر ملکی را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشتی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کاره صورت نیست - بلکه بعلم نفاق امرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبونی و (سوائی بر گشت - و با آن همه سر و سرداری بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیر پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری ۱۰۲۱ در همان جا باجل طبعی در گذشت - مدح حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تذن و فطرت بلند از شهره آفاق - خود میگفت هر چه من بدیده نفهم بیمعنی خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کاردانی

و اجرای مهمان ملکی و مالی بد بیضا داشت . و بظاهر و باطن  
آراسته . شعر و انشای او کمال مژانت دارد - بامتقان جمع بعد  
از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به از کس نگفته  
در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید \*

\* هوس مطلق عذران شد شوق خود کام \*

\* سر دست صنم بگرفت با جام \*

\* چنین بے نقل دادن باده قاکی \*

\* بده بوسه که هم نقل است و هم می \*

\* فتادش تن ز تاب شرم در تب \*

\* ز نام بوسه زد تپخانه اش لب \*

\* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست \*

\* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست \*

• صنم هر دم ز آب دیده آن شب \*

\* ز نقش بوسه شسته دامن لب •

این چند بیت نیز از دست \* نظم \*

هر کس که شیر نشست با تو \* بسیار بزور<sup>(۲)</sup> ما نشیند  
تا با چو توئی توان نشستن \* دل پهلوی ما چرا نشیند  
از حق مگذر نمی توان دید \* با دلبر اگر خدا نشیند  
جعفر ره کوی یار دانست \* مشکل که دگر ز پا نشیند

(۲) نسخه [ ج ] بروز ما •

\* دیگر \*

\* شد حال غیر ظاهر بر روی ز یک تغافل \*

\* در بوالهوس شناسی باشد محک تغافل \*

گویند شوق به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت  
نخل و نهال بدست خود می نشانند - اکثر روز بیل در دست  
کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین  
یکصد سبیلی را از محل برآورد - از اثاث و ذکور اولاد بسیار  
گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمده نکرد - میرزا  
زین العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده  
در سال دوم شاه جهانی از سرمایه زندگی تهی دست شد - پسرش  
میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب  
میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغف داشت - میان  
او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقی پسر سیف خان اختلاط تمام بود<sup>(۲)</sup>  
اعلی حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب  
نموده باکیرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیانی بهالیانه موظف  
فرمود - و در عهد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه  
( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار پیمانه حیالش لبریز گردید  
از دست \*

\* نمی دهند بهر بوالهوس ریاست عشق \*

(۲) در [ نسخهای اکبرنامه ] شافیه نوشته •

\* که که باب سردار گشت سردار است \*

\* دیگر \*

\* درین که کوهکن از ذوق دان جان چه سخن \*

\* همین که تیشه بسر دیروز سخن باقی ست \*

\* هزار بابل شوریده خاک شد جعفر \*

\* هنوز رسم خود آرائی چمن باقی ست \*

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فایز گشته بمذلل خاموشان جاگزید - و دیگرے میرزا علی امیر است - که در همه دولتوران عیاش و نامعیه بود - زبان باخندیدار نداشت - حرف بی موده و بی محل بسیار میزد - در بساط پرانده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سبک افزارها نمود - پس از آن در مهم جبهه بزدیله تعیین گشت - چون قلعه دار دهامولی در تاریکی شب بدر وقت مردم لشکر بقلعه در شده دست قطار بغارت اموال کشادند - فاجار خاندوران به ممانعت تاراجیان یقلعه درآمد - شخصی از سمت جنوبی فریاد زد که در یکی از برجها جمعی از مقهوران ظاهر میشوند - علی امیر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام ( که دوست و دشمن تمیز نمیشود ) رفتن خوب نیست مذبوح نگشته بدانجانب شدافت - چون بالای دیوار قلعه درآمد

(۴)

ناله گل مشعلی ( که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند )

بانباز یاروت ( که در تله برچه بود ) آفتاده آتش گرفت - تمام

آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت

پدید - علی امیر با برخی از همراهان و جمعی از غارتگران که بالای

دیوار بودند بهوا رفته متلاشی شد - صبیح معتمد خان بخشی

در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عقیقه فرسائیده بود

بعد ازین واقعه بحکم پادشاهی خاندوران بعقد خود در آورد \*

### \* افضل خان شیخ عبدالرحمن \*

پسر علامی فهامی شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر

تربیت یافته - در سال سی و پنجم عرش آشیانی برادر زاده

معدت یار کوچه را بدو پیوند بیوگانی دادند - چون پسر از

مستول شد پادشاه به بشوئن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار

بود از پهلوانان عجم - در هنگامی ( که شیخ ابوالفضل بهمه سالاری

دکن مامور گردید ) تیر روی ترکش شیخ از بود - هرگاه کار

از میداد و هر جا ضرورت میشد شیخ عبدالرحمن را میدراندید - و او

به نیروی پردلی و آگهی سرانجام گزیده میداد - در سال چهل

و ششم ( که ملک عنبر حبشی علی مردان بهادر حاکم تلنگانه را

در آریزه دستگیر ساخته آن ولایت را مقصرف شد ) شیخ از را

با فوج جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

( ۴ ) نسخه [ ب ] بقرض مال می کشیدند \*

که در پتهری بود برافتش سرگرم ساخت - شیخ عبد الرحمن با اتفاق  
 شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب باب مانجرا<sup>(۲)</sup>  
 به ماک مدبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق  
 شیخ عبد الرحمن با شجاعت و کار دانی در سمت اندیش روزگار شیخ  
 بود - با آن همه ذخیره خاطر (که جنیت مکانی را از جانب پدرش  
 بود) در ایام فرمان رانی ایشان بزرگ خدمت و حسن پستازی  
 بل بمحض یورپی طالع و بخت مندی خود را مورد التفات پادشاهی  
 گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاره سرفرازی یافت  
 و در سال سیوم باضافه منصب و صاحب صوبگی بهار و پناه از تغیر  
 اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گوزک پور که شخصت کره  
 پنده است به ازگی از پیشگاه خلافت و جهاننایی بجاگذاشت  
 مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را (که  
 بخشی و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران  
 دران بلده گذاشته خود بگوزک پور نهضت نمود - اتفاقاً قطب  
 نام مجهول از مردم اوچله در زی<sup>(۳)</sup> درویشی بولایت اجینه که<sup>(۴)</sup>  
 در نواحی پنده واقع است رسیده خود را سلطان خسرو را نموده  
 با انواع مواهید مقصدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود  
 متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورده بجذاج استعجال

(۲) در [ بعضی نسخه ] مانجرا (۳) در [ اکثر نسخه ] اوچله (۴) در

[ بعضی نسخه ] اجینه - یا اجینه باشد .

به پنده شنافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی از آسیمه سوری<sup>(۴)</sup>  
 باستحکام قلعه نیارست برداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه  
 خود را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفتیان اموال افضل خان  
 و خزانه پادشاهی را متصرف گشته صلابت داد و دهش در داده  
 بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر  
 بمالش او گرم و گیرا زد آردن - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته  
 خود با فوج در کنار آب بن بن عرصه نبرد آراست - و باندک  
 زن و خورده سر رشته جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر باز  
 خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن  
 وخیم العاقبت دست و پای زده چاند کس را ضایع ساخت  
 و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنیت مکانی  
 رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با منصبداران (که در  
 حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش توشیده  
 معجز پوشانیده و ازونه بر خر نشانده روانه درگاه سازند - و در  
 شهرها و قصبات سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبوت سایر  
 نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز  
 عارضه طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک  
 ملازمت مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا  
 بملک بقا پیوست \*

(۴) نسخه [ ب ] شیخ حسام بنارسی

## \* اسلام خان چشتی فاروقی \*

شیخ علاء الدین نام داشت - از نبأثر شیخ سلیم فتح پوری است  
 بوفور اخلاق مروضیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر  
 خود بود - و بپسند نسبت کولتاشی جنک مکانی به منصب  
 پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیر  
 علامی فهامی شیخ ابوالفضل بار منسوب بود - چون سرپرست خلافت  
 بجلوس جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب  
 پنج هزاری بلند رتبی یافته بصوبه دارم بهار چهره مراد افروخت  
 و در سال سیوم از انتقال جهانگیر تلی خان لاله بیگ بصاحب صوبگی  
 مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان  
 شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیانی  
 عساکر گران و جنود سنگین بسری نوینان عظام تعیین یافت  
 و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویه سترگ بکار رفت  
 تا آن فیه مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرخدها  
 مانده - ازان میان عثمان خان پسر تلولی لوهانی نامه به بزرگی  
 بر آورده مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام  
 حکومت راجه مانسنگه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده  
 خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجی  
 بسرداری شیخ کبیر شجاع خان (که قرابت قریبه با خان مذکور  
 داشت) با امرای کمکی از اکبر نگر ترتیب داده بر سر او تعیین نموده

و به نیروی پهلوی و شهامت آن شجاع منهور پس از جنگی (که  
 ماحی کارنامه رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مقصود در احوال  
 خان مذکور رقمزد) کلک خبر سنج گشته عثمان خان بعدم مر  
 شتافته برادرش زینهاری گردید - در جلدوی این نیکو خدمتی  
 در سال هفتم بمنصب شش هزاری عام امتیاز افراخت - و سال  
 هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجری ایام زندگیش  
 بسر آمد - نعش او را به فتح پور سیکری که مولد و مدفن  
 فیالان ارست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح  
 و اتقای او بمنزله بود که غالباً در مدت العمر بمسکر و منهی  
 ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصه تمام صوبه  
 بنگاله را (از لولی و هورکزی و کنچنی و دومی) بهشتان هزار  
 روپیه در ماه نوکر کرده ساله نه لک و شصت هزار روپیه بآنها  
 میسرانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشه بخششی گرفته  
 می استادند - انعام میگرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که  
 جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمه سلاطین است بعمل  
 می آورد - و فیالان را بجنگ می انداخت - و در لباس تکلف نمیگرد  
 زیر دستار تاقیه می گذاشت - و زیر جامه پیراهن می پوشید  
 و از طعام تصرفی یک هزار لنگری بتکلف میکشیدند - لیکن اول  
 (۴) نسخه [ ب ج ] رقاصه تمام (۳) نسخه [ ب ] جهروکه درشن خیمه  
 خاص و عام و غسلخانه \*

در سه روز از کشمیر بـلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیرداران متفرقه (و بویران) آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از تغیر دای پترداس<sup>(۲)</sup> بدیوانی کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاهزاده سلطان سلیم خیال بغی از سر واکرده بتقریب تعزیت مریم مکانی بدلازمت بدر بزرگوار رسید و درازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبه گجرات در قبول خود گرفته صوبه آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) واگذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاره امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیری رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقی شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تاجیه رانا (که مهم سردست آنوقت بود) تعیین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از ران برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجری هنگام انتهای اویه جهانگیری بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماری معذب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاره و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۲) در [ بعضی نسخه ] مترداس \*

گشت - و (چون دنیا داران دکن خصوص ملک عذیر هبشی بعه فوت مرش آشیانی از کم فرصتی و قابو جوئی قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیاری از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی در آغاز کار باطفاى نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس از آنکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جغت مکانی سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعظم امرا مثل راجه مانسنگه و خانجهان لودی و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یک بافراده تسخیر ملکه را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے شدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کاره صورت نبست - بلکه بعلمت نفاق امرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبونی و سوائی برگشت - و با آن همه سر و سرداری بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیر پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجری<sup>۱۰۲۱</sup> در همان جا باجل طبعی در گذشت - مدحیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تزد و فطرت بلند او شهره آفاق - خود میگفت هرچه من بدیده نفهم بیمعنی خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کاردانی



و اجرای مهمان ملکی و مالی ید بیضا داشت . و بظاهر و باطن  
آراسته - شعر و انشای او کمال ممانت دارد - باعتقاد جمعی بعد  
از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیوین به از کسی نگفته  
در عشرت آرائی خسرو و شیوین گوید \*

\* هوس مطلق عذاب شد شوق خورد کام \*

\* سر دست منم بگرفت با جام \*

\* چنین بے نقل دادن باده تا کی \*

\* بده بوسه که هم نقل است و هم می \*

\* فتادش تن ز تاب شرم در تب \*

\* ز نام بوسه زد تپخاله اش لب \*

\* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست \*

\* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست \*

\* منم هر دم ز آب دیده آن شب \*

\* ز نقش بوسه شسته دامن لب \*

این چند بیت نیز ازوست \*

\* نظم \*

هر کس که شب نشست با تو \* بهیار بزر<sup>(۲)</sup> ما نشیند  
تا با چوتوئی توان نشستن \* دل پهلوی ما چرا نشیند  
از حق مگذر نمی توان دید \* با دلبر اگر خدا نشیند  
جعفر ده کوی یار دانست \* مشکل که دگر زیا نشیند

(۲) نسخه [ ج ] بروز ما \*

\* دیگر \*

\* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل \*

\* در بوالهوس شناسی باشد محک تغافل \*

گویند شوق به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت  
نخل و نهال بدست خود می نشاند - اکثر روز بیل در دست  
کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین  
یکصد سیهیلی را از محل برآورد - از اثاث و ذکور اولاد بسیار  
گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمده نکرد - میرزا  
زین العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده  
در سال دوم شاه جهانی از سرمایه زندگی تهی دست شد - پسرش  
میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب  
میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغف داشت - میان  
او و زاهد خان کوکه و میرزا سافی پسر سیف خان اختلاط تمام بود<sup>(۲)</sup>  
اعلی حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب  
نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیانی بهالیانه موظف  
فرمود - و در عهد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه  
( ۱۰۹۴ ) هزار و نود و چهار پیمانه حیالش لبریز گردید  
ازوست \*

\* نمی دهند بهر بوالهوس ریاست عشق \*

(۲) در [ نسخه ای ] کبرنامه [ شافی نوشته \*

\* کسے کہ باب سردار گشت سردار است \*

\* دیگر \*

\* درین که کوهکن از ذرق داد جان چه سخن \*

\* همین که تیشه بسر دیر زن سخن باقی ست \*

\* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر \*

\* هنوز رسم خون آرائی چمن باقی ست \*

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلیٰ حضرت  
بمنتصب هزار و پانصدی هزار سوار فایز گشته بمزول خاموشان  
جا گزید - و دیگر میرزا علی اصغر است - که در همه برادران  
عیاش و نامقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بی مرفه  
و بی محل بسیار میزد - در یساق پیرینده میان پادشاهزاده  
شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان  
در مهم ججهار بذبله تعیین گشت - چون قلعه دار دهمونی  
در تاریکی شب بدر وقت مردم لشکر بقلعه در شده دست تپان  
بغارت اموال کشادند - فاجار خاندوران به ممانعت تاراجیان  
بقلعه درآمد - شخصی از سمت جنوبی فریاد زد که در یک از برجها  
جمع از مقهوران ظاهر میشوند - علی اصغر گفت که من رفته  
دستگیر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم  
هجوم عام ( که درست و دشمن تمیز نمیشود ) رفتن خوب نیست  
ممنوع نگشه بدانجانب شناخت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

(۴)

ننگه گل مشعل ( که غارتگران روشن کرده بهر روش مال میگشتند )  
بانباز بازوست ( که در تبه برج بون ) افتاده آتش گرفت - تمام  
آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت  
پزدید - علی اصغر با برخی از همراهان و جمعی از غارتگران که بالای  
دیوار بودند بهوا رفته متلاشی شد - صبیح معتمد خان بخشی  
در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عقیقه نرسانیده بود  
بعد ازین واقعه بحکم پادشاهی خاندوران بمقت خود در آورد \*

### \* افضل خان شیخ عبدالرحمن \*

پسر علامی فهامی شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر  
تربیت یافته - در سال سی و پنجم عرش آشیانی برادر زاده  
سعادت یار کوکه را بهو پیوند بیوگانی دادند - چون پسر ازو  
مستول شد پادشاه به بشوتن معتمد فرمود - که نام برادر اسفندیار  
بود از پهلوانان عجم - در هنگامی ( که شیخ ابوالفضل بهپه سالاری  
دکن مامور گردید ) تیر روی ترکش شیخ از بود - هرگاه کار  
ازو میداد و هر جا ضرور میشد شیخ عبدالرحمن را میدوانید - و او  
به نیروی پردلی و آگهی سرانجام گزیده میداد - در سال چهل  
و ششم ( که ملک منبر حبشی علی مردان بهادر حاکم تلنگانه را  
در آریزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد ) شیخ از او  
با فوج جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴) نسخه [ ب ] بهر روش مال می کشیدند \*

که در پته‌ری بود برافتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن پته‌ری  
 شیروخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گذر نموده قریب بآب مانجرا<sup>(۲)</sup>  
 با ملک عذیر در آویخته لوی فتح و نصرت برافراخت - الحق  
 شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار دانی درست اندیش در کار شیخ  
 بود - با آن همه ذخیره خاطر (که جنت مکانی را از جانب پدرش  
 بود) در ایام فرمان رانی ایشان بزر خدمت و حسن برستاری  
 بل بمحض یوزی طالع و بخت مندی خود را مورد القات پادشاهی  
 گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاره سرورای یافت  
 و در سال سیوم باضافه منصب و صاحب موکمی بهار و پناه از تغیر  
 اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گوزک پور که شخص کرامتی  
 پنده است بتازگی از پیشگاه خدمت و جهانگیری بجاگرفت و  
 مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسی و غلات بیگ (که  
 بخشی و دیوان آن موافق بودند) با جمعی از منصب داران  
 در آن بلده گذاشته خود بگوزک پور فرست نمود - اتفاقاً نطب  
 نام مجبور از مردم اوچمه<sup>(۳)</sup> در زی درویشی بولایت اجینه<sup>(۴)</sup> که  
 در نواحی پنده واقع است رسیده خود را سلطان خمود را نموده  
 بانواع مواعید مقصدان واقعه طلب آنجا را بفرست - و با خود  
 متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورد بجنای  
 [ بعضی نسخه ] مانجرا (۳) در [ اندر نسخه ] اوچمه (۴) در

[ بعضی نسخه ] اجینه - یا اجینه باشد \*

به پنده شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی از آسپه سوری<sup>(۴)</sup>  
 باستحکام قلعه نیارست برداخت - با غیث بیگ از راه درینچه  
 خود را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفتیان اموال افضل خان  
 و خزانه پادشاهی را متصرف گشته ملای داد و دهش در داده  
 بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر  
 بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته  
 خود با فوج در کنار آب پن پن عرصه نبرد آراست - و باندک  
 زن و خورده سر رشته جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر باز  
 خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن  
 و خیم العاقبت دست و پای زده چاند کس را ضایع ساخت  
 و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این مانجرا بعرض جنت مکانی  
 رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با منصبداران (که در  
 حراست شهر معاهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده  
 معجز پوشانیده و از رونه بر خر نشانده روانه درگاه سازند - و در  
 شهرها و قصبها سر راه تشبیر نمایند - تا موجب عبرت سایر  
 نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز  
 عارضه طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک  
 ملازمت مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا  
 بملک بقا پیوست \*

(۴) نسخه [ ب ] شیخ حسام بنارسی

## \* اسلام خان چشتی فاروقی \*

شیخ علاء الدین نام داشت - از نبأئر شیخ سلیم فتح پوری مت  
 بوفور اخلاق موصیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد افراط و عشائو  
 خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشی جنک مکانی به منصب  
 پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیره  
 علامی قهّامی شیخ ابوالفضل بار منسوب بود - چون سریر خلافت  
 بجلوس جهانگیری ریخت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب  
 پنج هزاره بلند رتبه‌گی یافته بصوبه داروغ بهار چهره مراد افروخت  
 و در سال سیوم از انتقال جهانگیر قلی خان لاله بیگ بصاحب صوبگی  
 مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان  
 شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیانی  
 مساکر گران و جنود سنگین بسری نوپندان عظام تعیین یافت  
 و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویه سترگ بکار رفت  
 تا آن فیه مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرخدها  
 مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامه به بزرگی  
 برآورده مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام  
 حکومت راجه مانسنگه که هر چند مصاعی نمایان بتقدیم رسانیده  
 خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نویت باسلام خان رسید فوج  
 بسرداری شیخ کبیر شجاعمت خان (که قرابت تربیه با خان مذکور  
 داشت) با امرای کمکی از اکبرنگر ترتیب داده بر سرار تعیین نمود

و به نیروی پردلی و شهامت آن شجاع منهور پس از جنگی (که  
 ماحی کارنامه رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال  
 خان مذکور رقمزده کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم مرا  
 شتافته برادرش زینهاری گردید - در جلدوی این نیکو خدمتی  
 در سال هفتم بمنصب شش هزاره عالم امتیاز افراخت - و سال  
 هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجری ایام زندگیش  
 بسر آمد - نعلش اوزا به فتح پور سیکری که مولد و مدفن  
 نیاکان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح  
 و ائقای او بمرتبه بود که غالباً در مدت العمر بمسکر و منهبی  
 ارتکاب نموده - و با رصف آن جمیع طوائف رقاصیه تمام صوبه  
 بنگاله را (از لولی و هورکزی و کنچنی و درمنی) بهشتاد هزار  
 رویه در ماه نوکر کرده ساله نه لک و شصت هزار رویه بآنها  
 میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشه بخششی گرفته  
 می استاندند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که  
 چهره درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمه سلاطین است بعمل  
 می آورد - و فیلان را بجنگ می انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد  
 زیر دستار تاقیه می گذاشت - و زیر جامه پیراهن می پوشید  
 و از طعام تصرفی یک هزار لنگری بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۳) نسخه [ ب ج ] رقاصه تمام (۳) نسخه [ ب ] چهره درشن خیمه  
 خاص و عام و غسلخانه \*

پیش او نان جوار و باجری و ساگ و خشک برنج سانهی می آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان چون حاتم و معن گشته یکهزار و در صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه داری بنگاله بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زان شیخ ابوالفضل میشد - مدتی تعینات دکن بود - در آخر عهد جهانگیری بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه داشت - بار نساخت - برادرانش همشیره خود را از خانه او بردند با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در واسط عهد اعلیٰ حضرت بقایر وجه از جاگیر و منصب در هزاری هزار سوار افتاده نقدی مقرر شد - در فتح پور انرا گرفته بتولیت مزار شیخ سلیم چشتی قیام می نمود - در سال بیست و چهارم درگذشت - برادر علای او شیخ معظم بتولیت روضه مذکوره سرافرازی یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ سموگده (۳) که با دارا شکوه در فوج التمش بود (۴) در عین گرمی کارزار مردانه نقد هستی بر افشاند \*

### \* ابوالفتح خان دکنی \*

از اولاد میر سید محمد جونپوری است - بسبب مصافحت

(۴) نسخه [ ۱ ] هشت هزار (۳) در [ اکثر نسخه ] سهوکر \*

جمال خان حبشی بمراتب سترگ دنیوی متقاعد گردیده در شجاعت و سخاوت علم اشتها فراخت - گویند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سبزواری که احمد نگرزا بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمنصب پیشوائی آن دودمان بلند رتبه گردید از بد سوشتی و تبه رائی میران حسین پسرش را از درلقاباد برآورده باحمد نگر سریر آرا ساخت - و مرتضی نظام شاه را بتعذیب تمام روانه عدم نموده زیاده بر سابق عام استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندی مقتدان مزاج طرفین را از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوتاه فکری و ناتجربگی کلمات تهدید آمیز اکثر برزبان رانده میرزا خان علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقید ساخت و اسمعیل پسر برهان شاه را ( که او در آن وقت از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عرش آشیانی بود ) تخت نشین آن ممانعت نمود - و روز جلوس سایر امرای مغل را بقلعه طلبیده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشی که بمنصبدار مده بود با دیگر دکنی و حبشی اتفاق کرده بر دروازه قلعه احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را ندیده ایم - او را بنمائید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخه [ ۱ ] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخه [ ج ]

منصبدار بود \*

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کاره پیش نرفت  
 ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را بر سر نیزه کرده بالای برج<sup>(۲)</sup>  
 نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسی که برای او نزاع دارید  
 پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخی بمشاهد این حال  
 خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده  
 عذر پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما  
 در معرض تلف است - بسعی او بلوای عام گشته بدروازه قلعه  
 آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها  
 داخل قلعه گشته غریب کشتی غریب نمودند - میرزا محمد تقی<sup>(۳)</sup>  
 نظیری و میرزا صادق اردو بادی و امین اعزالدین استوبادی را<sup>(۴)</sup>  
 (که هر یک بمنصب پیشوائی و امیری رسیده در آن عصر بکمالات<sup>(۵)</sup>  
 رمی در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیاری از ضعیف  
 و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا  
 خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده  
 سر بازار آویختند \*

جمال خان (که مهدوی مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی  
 اسمعیل شاه بقبضه اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال  
 (۲) در [ بعضی نسخه ] سر حسین را (۳) در [ بعضی نسخه ] نظیری (۴)  
 نسخه [ ج ] از بادی (۵) نسخه [ ب ] عزالدین (۶) در [ بعضی نسخه ]  
 و امیرانی رسیده \*

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبه اثنا عشریه را بر انداخت  
 و بدو بیت طایفه مهدویه همت گماشته قریب ده هزار سوار  
 مهدوی جمع ساخت - در آن هنگام این قوم از هر جانب باهم نگر  
 زد آوردند - سید آلهاد (که از احفاد میر سید محمد جونپوری ست  
 که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح رازد دکن  
 گردید - چون سید آلهاد بزهد و ریاضت و تقاروت و پرهیزگاری  
 شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهموسسانیده دختر خود را  
 بهسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه  
 بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون  
 پسران شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید  
 از عرش آشیانی رخصت گرفته بولایت موزنی در آمد - و بامداد  
 راجه علی خان فاروقی و ابراهیم عادل شاه در حوالی درهنگهویه  
 بیا جمال خان جنگ نموده لوائی چیرگی برافراخت - از قضا  
 جمال خان بزخم تفتنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر<sup>۹۹۹</sup>  
 گردید \* \* \* بگو سرچ مذهب سر جمال گرفت \*

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است \*

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را راج داده بقتل  
 مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانی  
 تمام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر  
 جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

امداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده  
ملک از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علی آقا  
توکمان را بر سرش تعیین کرد - اتفاقاً علی آقا کشته شد - سید  
ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت  
فاچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه برگشته کوکاک  
مستمال نموده پس از چند روز در مقام غدر شد - سید باقتضای  
وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده بدرهانیپور  
ایالت نمود - خانخانان مقدم او را گرامی داشته منصب  
پنج هزاری تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس از آن  
به تیلوالی مانکپور و صوبه دارئی آله آباد مامور گشته در آن دیار نامه  
بشجاعت و مردانگی برآورد - و در سال هشتم جهانگیری بهمرهائی  
شاهزاده سلطان خرم بهم رانا تعیین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار  
و بیست و سیوم هجری در تھانگ کوتھلمیر بیمار گشته در  
پورماندل در گذشت \*

میر سید محمد جونپوری سرچشمه مہدیہ است - ادیسی  
بود - اثر فراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوری و معنوی علم  
چیره دست آمد - برخ مرید و خلیفه شیخ دانیال داند - که  
خایفہ راجی حاد شاه مانکپوری است - حنفی مذهب بود  
در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجری از شریذگی حال  
و غلبه وقت دعوی مہدویت کرد - بسیاری بدر گردیدند

و بما حواری برگذارند - گویند چون بافاقه آمد از آن دعوی برگشت  
اما جمع (که زمان صحرای را ک نغموند) بر همان اعتقاد ماندند  
جو قی بر آنکه مراد او از (انا مہدی) مہدی هادی ست  
نه مہدی موعود باسان شرع - و بعضی گویند که در واقع بسید نمودند  
که هاتھ میگفت (انت مہدی) لهذا دانست که من مہدی  
موعودم - و مدتی برین بوده از جونپور بکجرات شتافت - سلطان  
محمود کلان والی آنجا به نیایش برخاست - از تنگ چشمی  
زمانیان بہند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که از آن  
راہ بحجاز رود - در آغاز سفر بروی کشف شد که این شخص  
ابتلا بوده - بمردانی که همراه بردند گفت حق تعالی خطره  
مہدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را  
از آنچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراہ رسید در گذشت  
و همان جا آسود - جہان ضلالت کیش بیشتر از افغان پندی  
و لختی از قوم دیگر او را مہدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را  
لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه  
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلہ ما نحن فیہ  
تواعد و اصول چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود  
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاہب اربعہ است \*

## \* احمد بیگ خان کابلی \*

چغتایی ست - و اباً عن جدّ خانه زاد در دمان تیموریه  
 قباکانش درین سلسله برتبه امارت رسیده - جدش میر غیاث الدین  
 توخان از امرای صاحب قرانی بود - مشارالیه مدتها در کابل  
 بموافقت میرزا محمد حکیم گذارانیده - و داخل یکهای میرزا  
 بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری ( که بقرب  
 و اعتبار میرزا اختصاص داشتند ) بدان نام مشهور بودند - پس  
 از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبری استسعاد یافته  
 بمنصب هفت صدمی کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه  
 ( ۱۰۰۲ ) هزار و در هجری ( که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان  
 زوی بجایگز داران متفرقه تنخواه شد ) سر حلقه آنها او بود  
 پستری چون همشیره میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود  
 در آرد ثروت و مکنت دیگر بهم رساند - و اعتباری افزونتر  
 پیدا کرد - و در عهد جهانگیری درجه پیمای ارج امارت شده  
 به منصب سه هزار و خطاب خانگی علم اشتها بر افراسمت  
 و حکومت کشمیر چهره ناموری بر افروخت - و در سال سیزدهم  
 معزول شده بحضور رسید - و پس از چند روز حیاتش  
 سپری گردید - چون مردانۀ پودل بود و بفضل و کمال بهره مند  
 هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهی  
 و دلدار - سرآمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمذتهای مراتب منصب رسیده فخر درده خود گردید - و احیای  
 نام نیاگان خویش نمود - برخی ارضاع و اشیا را بنام او تا حال  
 در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است  
 احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش  
 محمد مسعود نامی در جنگ افغانۀ تیراه بکار آمده - دیگر  
 پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس  
 شاه جهانی باضافه پانصدی در صد و پنججاه سوار به منصب  
 در هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال  
 دوم باضافه هزار سوار و فوجداری جمو سر بر افراخت - و پستری  
 اضافه پانصدی یافته در سال چهارم بشهرستان نیستی شتافت  
 و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان  
 بهادر می بود - در سال پنجم تهمانه داری پایان بنگش یافته  
 در سال پانزدهم چون قلعه قندهار بتصرف پادشاهی در آمده  
 در جایزه جنگی که با تزلبش در میان آمد سعید خان بخطاب  
 بهادر ظفر جنگ و او بامل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
 هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازی یافت \*

## \* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی \*

( ۳ )  
 پسر خواجه محمد شریف هجری تخلص است - که در مبادی

( ۲ ) نسخه [ ج ] پسر دیگرش ( ۳ ) نسخه [ ب ] پسر خود محمد

شریف هجری تخلص است \*



حال بوزارت ناچار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهده کاردانی و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهم برای رزین او تفویض نمود - و پس از فوتش تزاغ خان پسرش خواجه را صاحب اختیار خود ساخت - چون در گذارش سپری گشت پرتو التفات شاه طهماسب صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت ساله یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت اصفهان مامور شده در سنه ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت \* یکم کم زملاذ وزرا \* تاریخ است - برادرانش خواجه میرزا احمد و خواجگی خواجه اند - اولین پدر میرزا امین مواف هفت اتلیم است - کلانتری (۲) با تصدی خالصه داشت - طبعش موزون بود - شاه از کمال عاطفت می فرمود \* \* بیت \*

میرزا احمد طهرانی ما \* ثالث خسرو و خاقانی ما  
و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شایر که در شاعری مسام و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا محمد طاهر و صلی تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف بغیاث بیگ - که با صبیحه میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی در گذار با دو پسر و یک دختر بطریق قرز روانه هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خالصات \*

میرزیه انجامید که همگی دو استر سوار بودند - که بدو بیت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیحه دیگر مهرالها نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشی که بعرض آشیانی (روشناس) بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید (۲) معرفی نموده به ملازمت پادشاهی کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه مدی رسیده سال چهل بدیوانی کابل نامزد شد - و پس از آن بتدریج به منصب هزاری و دیوانی بیوتات اختصاص یافت \*

و چون سلطنت بیخت مکانی رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتماد الدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیوانی سرکار والا گردانیدند - و در سنه ( ۱۰۱۶ ) دراز و شانزده هجری محمد شریف پسرش از تباہ خردی یا جمعی متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد که زود گرد شکافته شد - و راز مخفی بر ملا افتاد - جنت مکانی او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانه دیانت خان محبوس گشته بجریمه دو لک روپیه رهائی یافت - چون دخترش مهرالها زوجه شیرافکن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید اترانجا ( که از سابق منظور نظر محبت پادشاهی بود چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد ) خواستگاری بمیان آمد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] معرفی نموده \*

ار بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - چنت مکانی بذابر آنکه  
 قطب الدین خان کولکناش بدست شوهرش کشته شده معاتب  
 فرموده بسلیمه بیگم والده سبلی خود بخشیده - (روزه چند  
 بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار  
 و بیست هجری بتازگی نظر فریب گشته کهنه خواش نوی گرفت  
 و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - بهزاران سورد و سورد باز داج در آمد  
 اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب  
 این نسبت خاص اعتماد الدوله بوکالت کل و منصب شش هزار  
 سه هزار سوار و علم و نقاره بلذ پایه گردید - و سال دهم بعنایت  
 مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز  
 گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یک هزار و سی و یک (که  
 مرتبه دوم گاهشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد) (۲)  
 چون حدود سیبیا مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعه  
 کانگه متوجه گشت - (روز دیگر بذابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ  
 شده آثار یاس از چهره احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم  
 شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت  
 تشریف بخانه اعتماد الدوله ارزانی داشت - وقت سمرات بود  
 گاهی از هوش میرفت - و گاهی افانت میشد - بیگم بجانب پادشاه  
 اشاره نموده بدو گفت - که میشناسید - او در چنین وقت این بیت  
 (۳)

(۲) یا سیبیا باشد (۳) نسخه [ ۱ ] در چنان وقت

اتوزی خواند \* \* نظم \*

\* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود \*

\* در جبین عالم آرایش به بیزد مهتری \*

پس از دو سه ساعت بروحمت حق پیوست - بچهل و یک کس

بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمی عنایت شد \*

اعتماد الدوله اگرچه شعر نمی گفت اما تتبع شعر متقدمین

بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین و آبدار  
 (۲)

می نوشت - و خوش محاوره رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر

پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتی ست

و با نویسندگی و معامله فهمی نیک اندیش کار روا بود

و خوش سلوک پسنیدیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس

با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلاً غضب نداشت - بند و زنجیر

و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل

بوده همین که بدو ملتجی شده یا هفته مجرائی او گشته

رهائی یافته بمطلب خود رسیده - و با این همه آسایش طلب

نبود - همه روزش در جزای و نوشتن میگذشت - در دیوانی او

محاسبه اعمال پادشاهی که از مدتها ملتوی بود انفصال یافت \*

نور جهان بیگم با حسن موری خوبیهایی معنوی بسیار داشته

برسانی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانه روزگار

بود - پادشاه میگفت تا او بخانه من نیامد زینت خانه و معذی  
 کدخدائی نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس<sup>(۲)</sup> و اسباب تزئین و تقطیع  
 که معمول هند است اختراعی و ابداعی او است - مثل دو دامنی<sup>(۳)</sup>  
 جهت پیشواز و پنجتولیه جهت آرایش و باده و کفاری و عطر  
 و گلاب که بعطر جهانگیری موسوم است و فرش چاندنی همه  
 وضع او است - و بمرتبه پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود  
 که جز ناس از پادشاهی بجهانگیر نماند - مکرر میگفت که من<sup>(۴)</sup>  
 سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم  
 سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و فی الواقع بغیر از خطابه  
 آنچه لوازم فرمان رانگی بود بیگم بعمل می آورد - حتی در چهارکه  
 نشسته مجرای اُمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند \* \* نظم \*

\* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور \*

\* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر \*

و طغرای مناشیر باین عبارت رزم می یافت - حکم علیه عالیه  
 مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سی هزاری منصب  
 محالات تاختوا شد - گویند قبول این سلسله آنچه حساب کردند  
 نصف ممالک محروسه پادشاهی بود - جمیع خویشان و منسوبان  
 این دردمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خانی و ترخانی

(۲) نسخه [ ج ] لباس تزئین (۳) در [ بعض نسخه ] دو دامنی (۴) نسخه

[ ۱ ] از پادشاه •

یافتند - هیره کبیر دانی دل آرام مریعه بیگم بجای حاجی کوکه  
 صدر انانث شد \*

\* کنند خویش و تبار از توناز و میزبید \*

\* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند \*

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزی که  
 بحکم میرفت سه هزار روپیه خرج مقرری بود - و در محل  
 پادشاهی از دوازده ساله تا چهل ساله کبیر بسیار جمع شده بود  
 باحدی و چیله عقد کرده داد - اما هر چند نسوان صاحب ملکات  
 رفیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مقطور اند - با این  
 همه خوبیهها آخر خمیر مایه شورش و آشوب هندوستان گشت  
 چه دختره که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور  
 خرد جنت مکانی داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج  
 جهانگیری را از چنین خلف رشید وارث مملکت ( که بخطاب شاه  
 بلند اقبال شاه جهان ملقب بود ) منحرف نموده کار بجائی رسانید  
 که بغوج کشی و قتال و جدال انجامید - و عالمی بچار موجه فنا  
 قرر رفت - چون تقدیر برآن رفته بود ( که سربر خلافت بجلوس  
 صاحب قرآن ثانی زینت یابد ) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش  
 مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانه دو لک روپیه  
 موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکانی جز لباس سفید نپوشید  
 و در مجلس شادی با اختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگی در لاهور  
و در یعت حیات سپرد - و در مقبره ( که در حوالی روضه جنت مکانی  
خون بنا نموده بود ) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته  
مخفی تخلص میکرد - از دست \*  
\* نظم \*

- \* دل بصورت ندهم نا شده سیرت معلوم \*
- \* بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم \*
- \* زاهدان هول قیامت ممکن در دل ما \*
- \* هول هجران گذراندم قیامت معلوم \*

### \* اعتبار خان خواجه سرا \*

از معتمدان جنت مکانی بود - و از مقرر سن پادشاه  
پدرستانی اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده  
بحضرت آمد و هنگام نهضت پادشاهی از لاهور بکابل شریف خان  
امیرالامرا ( که خسرو سپرد او بود ) بنابر بیماری در لاهور ماند خسرو  
حواله مومی‌ایه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفروزی  
یافته سال دوم حویلی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال  
پنجم به منصب چهار هزار سوار کامیابی اندوخت - و سال  
هشتم از اصل و اضافه پیاپی پنج هزار سوار در هزار سوار لوی شاد کامی  
برافراشت - و سال نهم باضافه هزار سوار بر فراز بلذرتبگی برآمد  
و سال هفدهم به منصب پنج هزار سوار فایز شد  
چون بسیار پیر گشته بود بتغویض صوبه داران مستقر الخلاء

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار باسما رسانید - و سال  
هیزدهم ( که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت  
ملازمت پدر نمود - و فیما بین بآتش افروزی جمعی شعله فتنه زیانه  
بر کشید ) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از  
رسیدن افواج پادشاهی طرح داده بیک سو مایل گردید - پس از آنکه  
موکب خسروی بنواحی اکبرآباد رسید از چون در حراست آنجا  
شرائط نیکو بندگی بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب  
شش هزار سوار پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسب  
و قیل درجه اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید \*

### \* ابراهیم خان فتح جنگ \*

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه  
جنت مکانی ببخشیکری و واقعه نویسی احمدآباد گجرات مامور شد  
در آن هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه دار آنجا چهار بخشی را ( که  
میخواستند بضابطه کار کنند ) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از  
کارشناسی و زمانه سازی اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمحری  
میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام  
نمی نمایی - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب  
میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او با اعتماد الدوله  
نوشته باشد بے کم و کاست برنگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای  
شیخ هیچ بقلم نمی آرد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعی و سنجیده روزگاری میرزا استحصان  
نموده مهمات منصبداران بار و گذاشته حویلی و فیل و نقد از خود  
رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهمانی در خانه میرزا رفته  
جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم  
(که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس  
دستکی بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشی نمایند  
پنججاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنججاه هزار روپیه بنام  
دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران تفریق فرموده  
بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانه من این مبلغ بمیرزا  
برسانید - و شما بمردر تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر  
بمجلس نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاری برآورد - چون  
سلسله اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال  
نهم به منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و بخطاب خانی  
سرفراز گشته بخدمت بخشیدگاری حضور اختصاص یافت - و  
بتدریج به منصب والای پنج هزاری و خطاب ابراهیم خان  
فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اودیسسه  
دستوری یافت \*

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تانگانه عازم  
بنگاله شد احمد بیگ خان برادرزاده او (که بذیابت اودیسسه

(۴) نسخه [ ۱ ] بر زمینداران \*

می پرداخت ) بر سر زمیندار گروهه رفته از سنوح این امر  
غریب به پپلی (که حاکم نشین آن صوبه است) (۳) رسیده بنده  
و بار خود برداشته بنگاک (که دوازده کرده است) شتافت - و چون  
استعداد مقاومت در خود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده  
باردیسسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد  
خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر  
موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر  
همت جولانگاه نگاه بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه  
واقع شده سرسری نمی توان گذشت و گذاشت - اگر او اراده رفتن  
حضور داشته باشد تعرض بدر و تصرف بمال و ناموس او نیست  
و اگر توقف را اصرار داند بهر جا که درین ملک اقامت گزیند بدر  
مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهی از  
دهاکه باکدیزگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرموده  
حضرت ترجمان احکام الهی است - و جان و مال بندها بحضرت  
تعلق دارد - اما آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی  
سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود  
داده روی خجالت بامثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه  
این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکیمیت

(۴) در [ بعضی نسخه ] کرونیه - و در [ بعضی ] کرده (۳) نسخه [ ۱ ]

این صوبه است \*

که معلوم است چه مانده - نمی توان در کار دلی نعمت تهادن  
 درزید - ناچار سر خود را پاندا از سم ستوران موکب اقبال ساخته  
 میخوام بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزانی باد  
 چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتی عظیم داشت  
 ابراهیم خان بمقبره پسر خود [ که یک گروهی قلعه بر کنار دریای  
 کتک ( که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتی بفصل مذکور  
 افتاده ) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته ] تحصن جست  
 تا از جانب دریا کمک نوازه و آذوقه نیز تواند رسید \*

شاهزاده از قول و فعلش ( که حرف قتل بر زبان رانده  
 و بیای خویش بمقبره در آمده ) شگون فتح فرا گرفته دران بلده  
 پرتو نزول افکنده بهادران را به محاصره آن محوطه برگماشت  
 پس از آنکه از درون و بیرون نیروان قتل التهاب گرفت عبدالله خان  
 فیروز جنگ و دریا خان ( دهله ) بنابر آنکه آنطرف آب زه و زان  
 اکثر همراهان ابراهیم خان بود ( از دریا گذشتند - ابراهیم خان  
 سراسیمه گشته با احمد بیگ خان ( که در همان ایام باز پیوسته بود )  
 از حصار برآمده عرصه کارزار آراست - جنگی عظیم بمیان آمد  
 احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان  
 از مشاهده این حال تاب نیارده جلو انداخت - درین ناخن  
 سرشته انتظام از هم گسیخت - بیشتره همراهان دست بکار  
 نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدود پای همت

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضی نشد<sup>(۲)</sup>  
 و گفت که وقت من مقتضی این کار نیست - چه به ازین که جان  
 در کار آقا سپری شود - هنوز سخنی تمام نشده بود که از جوانب  
 هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال  
 و اموال ابراهیم خان در قعاقه بود احمد بیگ خان خود را  
 درانجا رسانید - شاهزاده نیز از راه دریا بدان سو راهی گشت  
 ناگزیر مشارالیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد  
 سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده  
 درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهی بود - در  
 سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم تنه و سیوستان گردید  
 و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده  
 برگشته جایس و امینیه پورب بجاگیر او قرار گرفت - همانجا<sup>(۳)</sup>  
 باجل طبعی در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیه او  
 حاجی حور پور خانم ( که خاله نور جهان بیگم میشد ) زندگی  
 دراز یافته تا واسطه عهد عالمگیری در دار الخلافه شاه جهان آباد  
 کول جلالی بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده  
 در گذشت \*

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] راضی نشد که وقت من ( ۳ ) نسخه [ ب ] امینیه پوری

بجاگیر او .

## \* اسد خان معموری \*

پسر عبد الوهاب خان غنائی<sup>(۲)</sup> تخلص برادر خود مظفر خان معموری ست - که در سخن طرازی و عبارت سنجی سلیقه درست داشت - و صاحب دیوان است - در عهد جهانگیری ابتدا بخشی قندهار شد - پس از آن که سلطان داور بخش پسر خسرو با تالیقی خان اعظم کوکه صاحب صوبه گجرات گردید او را ببخشیکری آن ولایت برنواختند - همانجا ردیعت حیات سپرد اسد خان سپاهی دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به نته شتافت جوانان خوب ارغویه نوکر کرده همراه گرفت و نامی بهمت و جوانمردی بر آورد - و در پیشگاه سلطنت نیز پایه اعتبار خویش برتر افراخت - و چون سلطان یردیز با تالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده دایمرد رخصت یافت او هم در ساک کمکیان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسیدن برهان پور او را بحفاظت ایلیج پور تعین کرد - چون سایر امرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل شاهی معین شدند او نیز همراهی برگزید - ناگاه در جنگ بهانوری (که مابین ملا محمد و ملک عابد اتفاق افتاد) چشم زخمی عظیم بعادل شاه رسید و برخه امرای پادشاهی دستگیر شدند - و خان مزبور گرو را گیرا

(۲) نسخه [ ج ] غنائی تخلص (۳) نسخه [ اب ] شده پس از آن (۴) در بعضی نسخه [ سرمانه اعتبار خودش ]

از آن معرکه برآمده خود را به برهان پور رسانید - و چون شاه جهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصره آن یلده پرداخت خان مذکور باتفاق او رتن تحصن بسته در نگاهداشت شهر مماسی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار به نیل مقصود برخاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشیگری دکن سر بلند گردید \*

گویند خانجهان لودی (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بغافل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر میخواست - و برای او قیام نمی نمود - بسیار اظهار ملالت کرده - و گفته که برای مغلی بر می خیزد - و برای من سید بر نمی خیزد - در مبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانیید و چون در ایام محاصره برهان پور مردم او در مواجهه مردم شاهی زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بود - از آنجا که صاحبقران ثانی دریای کرم و معدن عفو بود بالطف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدومت فوجداری لکهی جنگل باضافه پانصدی ذات بمنصب<sup>(۲)</sup> دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار معزز و مغر گردانید

(۲) نسخه [ ج ] بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار \*

و در سال چهارم سنه ( ۱۰۴۱ ) هزار و چهل و یکم هجری در لاهور بساط هستی در نور دید \*

### • اوداجی رام \*

از بهمن دکن است - بهوشیاری و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداری ماهر تا مکر بدست آورد - و به نیروی بخت بیدار و رشادت و کار طلبی نزد ملک عذیر اعتباری بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنم مکانی در سلک ملازمان پادشاهی انسلک یافته بمنصب چهار هزاره ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمیان دکن امتیاز یافت - چون خالی از زر و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگی نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر می آمد بنابر شناسائی آن سرزمین مواجد کارها برای او مقوض میشد - و از از نیک طینتی در کار سازی خلق کوشیده وسیله کامیابی عالم میگشت - سال هفدهم جهانگیری پادشاه زاد و لیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله و جهت همت ساخته از برهانپور بمهور رسید - امرای دکنیه را که چشم داشت رفاقت از آنها نبود رخصت فرموده احوال و ائصال زیاده را با فیلان حواله اوداجی رام نموده در قلعه مهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهی هم مساعی جمیله بکار می برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود \*

چون سال نوزدهم امرای پادشاهی را بکمک عادل شاهیه با ملک عذیر در موضع بهاتوری پنج کرههی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاری سردار لشکر بیجاپور سر رشته انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجی رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهی افتاد - لشکر خان ابوالحسن و میرزا خان منوچهر و عقیدت خان بخشی دکن با رشید پسرش و چهل و دو مذهبدار اسیر سر پنجه تقدیر گشته گرفتار قید ملک عذیر آمدند - بدنامی این چشم زخم با آنکه جادو رای کانتیه عمده تر بود عاید حال اوداجی رام گشته بسوء تدبیر و گریز پائی زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتی کشا باستیصال خان جهان لودی تعیین یافت اوداجی رام را بعطای چهل هزار رپیه و اضافه هزاری هزار سوار بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجری بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام محاصره قلعه دولت آباد دیرین مرفعی که داشت اشتداد نموده رخت هستی بر بست \*



اوداجي رام با آنکه بعياد کاري و تزدیر شهرت گرفته بود لیکن  
نامی بهمت و سخاوت برآورده - در فیض (سانی خلایق تقصیر  
نمیکرد - و ازین رو سرآمد امرای دکنیه بود - باوجود ضعف بنیه  
در پیرانه سالی بعشق و شاهد بازی حریص بود - زنجی داشت  
مشهور برای باگهني - که پس از امور زمینداری را بآئین شایسته  
سرانجام میداد - چون مردم کار آمدنی نوکر داشت بعد فروش  
سیه سالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نکردند) جگ جیون  
پسرش را با وجود مغرورن سه هزاری ذات در هزار سوار منصب  
تجویز نموده مخاطب باراجی رام ساخت - و او چون بسن رشد  
و تمیز رسید از نظم و اثر فارسی و حسن خط بهره تمام برگرفت  
و اوضاع اهل دکن را ترک داده بزرگ امرای هند معاش  
برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهر در جاگیر داشت  
پس از هر که بجانشینی آن سلسله نشسته خود را اوداجی رام  
می نامید - از غرائب اتفاق همه آنها لولد بودند - (۲) کار بمتنبی  
افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متنبی می شمارند - و چون بعد از  
فوت بونکت رار رسید آن حالت و منصب و آن دولت  
و جمعیت نماند - بر سوم دیسمکھی اوقات میگذرانید - پس از  
دو متنبایش مدهو رار و شنکر رار قایل منصب یافته محالات  
زمینداری سرکار ماهر و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

۲ نسخه [ ج ] کار به تبني افتاد .

(۲) از پذیرش آنها و تسلط حکام دخل دیسمکھی هم منقطع گشته  
اگر اخیانا در مکانی گماشته دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد  
درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده در گذشت - و دومین  
فی الجماله در برگه باسم دخل دارد - و سومی میگیرد \*

### \* افضل خان ملاهی ملا شکرالله شیرازی \*

در دارالعلم شیراز پس از دانش اندوزی مدتی بدرس  
و افتاد علوم رسمی اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر  
سورت رسیده وارد خطه برهان پور شد خانخافان (که متغایپس  
دایا بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحب برگزید  
بعد از آن بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد  
و در مهم رانا منشی و مصاحب همراه بود - چون بصوابدین او  
مصالحمت یا رانا قرار یافت پیش از پیش اعتبارش افزوده  
بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن  
آن یساق بالتماس شاهی از پیشگاه فرمان روائی بخطاب افضل خان  
ناموزی اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه  
بکرمجیت بمراقبت وکلای عادل شاهیه به بیجاپور شتافته او را  
بشاهراه عقیدت و فرمان برداری رهنمون گشته بیجاچه زنجیر فیل  
کوه شکوه و نفوس جفس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده  
از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که برگنه دهولپور شاهزاده

(۲) در [ چند نسخه ] تسلط احکام دخل (۳) نسخه [ ج ] عادل شاه .

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بدست می آید آن تعیین نمود - و پیش ازین استدعا آن برگنه سلطان شهریار تقدوا گشته از طرف از شریف الماک دخیل کار گردید - و فیما بین بدو رخس انجامیده اتفاقا تفنگی به چشم شریف الماک رسیده کور ساخت (زمانه را خمیرمایه فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) با شوب گرایید - جذبه کانی هم (که زمانه اختیار خود بقضه اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای از از پسر و لیعهد دل دیگرگون فرمود - و شاهزاده (که بهجت مهم فتنه از دکن طلب حضور شده بود) موقوف گشته آن پورش بر شهریار با تالیقی میوزا رستم صفوی قرار گرفت - و شاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبه دکن و گجرات و مالوه بتصرف آرد - هر جا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکی برای اساق فتنه از روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغایر جاگیر و جدایی مردم تن در دهد بمرور فتنه دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر قادیب او را وجهه همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پدشتر چه نبرنگیها بر روی کار آرد \*

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که بپراهمین عقلی خاطر نشین جنت مکانی نماید که این کدکاش محض خطاست

(۲) در [ بعضی نسخه ] باغرای او (۳) در [ بعضی نسخه ] طلب شده بود \*

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمره ندارند - امور کلی بر روی زنان مفوض نداشته خود بنظر دربین بسنجند - و حاشا که در ادرات این معتقد فتنه واقع شده باشد اگر بگفته بیگم جاگیر من تغییر می فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغییر شود - و بندر سورت که دروازه مکه است عنایت فرمایند که رفته مزدی شوم - و همگی غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورش که مرتفع گشته با بیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پرده آرزو و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعی اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجه مرتب گردد - اگرچه جنت مکانی متأثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست (که هر چند مدارا بکار رزن معمول بر زیونی داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهی باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه درین (۴) اوراق هر جا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته بمطلب می گراید - که پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماند و از آنجا بپرهان پور طرح اقامت انداخت

افضل خان بظاہر برخی مصالح مهمات بر فتن بیجا پور دستاویز یافت  
 و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهان پور صلاح ندیده  
 براه تلنگانه عازم بنگالہ گردید اکثر ملازمان راه بیوفائی سپردند  
 میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده  
 جدائی گزید - شاهزاده سید جعفر پاره را که بشجاعت خان  
 مخاطب گشته با خان قلی اوزبک برادر کلان تاج خان شاهجهانی  
 بدنبال فرستاد که تا مقتدر بمواسا برگرداند - و الا سرش بیازند  
 از پای حدیث افشردہ بکماندازی ایستاد - هر چند بسختن سرئی  
 و چوب زبانی دلدھی نمودند موثر نشد - خان قلی را از یاد آورد  
 و سید جعفر را زخمی ساخت - و خود هم مردانه جان در باخت و چون  
 شاهزاده همواره در مدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر بدر  
 بزرگوار را جوابا بون بعد از مراجعت بنگالہ افضل خان را با پیشکش  
 شایسته در سنہ ( ۱۰۳۵ ) هزار و سی و پنج سال بیستم جهانگیری  
 روانہ حضور ساخت - جنم مکانی از نامهربانی افضل خان را هم  
 در حضور نگاهداشته بخدمت خانہامانی مہاہات بخشید - و سال  
 بیست و دوم ( کہ التماس الوبہ پادشاهی بسیر کشمیر اتفاق افتاد )  
 افضل خان بظاہر معونیت راه با کار خادجات زاید در لاهور ماند  
 و هنگام مراجعت سائنہ ناگزیر ررداد - شہر پور در لاهور خود را  
 بمطالعت موسسہ ساختہ افضل خان را وکیل و مدار عالیہ جمیع مهمات  
 گردانید - و چون او در باطن درآخواهی شاهجهان مضمور داشت

دوڑے ( کہ شہر پور افواج مرتب ساختہ بمسرداری سلطان بایسنگر  
 بمقابلہ آصف خان تعیین کرد - و خود ہم سوار گشتہ از عقب  
 راہی شد ) برگذارند کہ رفتن خود شایان دولت و مہاسب حال  
 نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغہ نگاهداشت  
 تا مردم بے سر و پا ( کہ زہای مفت گرفتہ فراہم شدہ بودند )  
 بدون سردار بے آنکہ ہنگامہ ستیز و آریز گم شوند پریشان گشتند  
 ناچار شہر پور بقلعہ ارک خزید - و چون در سنہ ( ۱۰۳۷ ) هزار  
 و سی و ہفت فردوس آشیانی سرپر آرای ہندوستان گردید بیست  
 و ششم جمادی الآخر سر آغاز جلوس بوسیلہ فضاہل صوری و معذری  
 و ذریعہ اخلاص خالص و عقیدہ راسخ و قدم خدمت و رفور  
 مزاجدانی و کار شناسی ( کہ بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز  
 داشت ) از دارالسلطنت لاهور رسیدہ دولت ملازمت اندر خدمت  
 و باضافہ پانصدی پانصد سوار بمذصب چہار ہزاری ذات و دو ہزار  
 سوار سر بلند گشتہ بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب  
 گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساروجی بخدمت  
 والا مرتبت دیوانی کل و اضافہ ہزاری ہزار سوار پایہ بلند تو  
 ۱۰۳۸  
 افراخت \* مصرع \* \* شد فلاطون وزیر اسکندر \* تاریخ است  
 و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس تدموم  
 ۱۰۳۸  
 پادشاهی بمذزل خود ( کہ مسمی و مورخ بمذزل افضل است ) نمود

و از محل رکوب خلافت پداهی تا منزل خود ( که بیست و پنج  
جریب مسافت داشت ) اقسام افشه پانزده گسترده - و در سال  
پانزدهم بمنصب هفت هزاره سرافندار بکیوان رسانید - و در سال  
دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضه جسمانی طاری گشته  
آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایم گردید - اعلیٰ حضرت بعیادت  
بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقذات نمودند - دوازدهم رمضان  
سنه ( ۱۰۴۸ ) هزار و چهل و هشت هجری در لاهور ازین سرای  
پر ملال در گذشت - تاریخ فوتش یافته اند \* ع \*

\* ز خوبی برد گوی نیک نامی \*

فاضل مذهب الاخلاق بود - اعلیٰ حضرت مکرر می فرمود که در بیست  
و هشت ساله ملازم پیشگی در حق هیچ کس از افضل خان  
سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت  
و هندسه و حساب نیز مهارت داشت - آنچه گویند ( با این همه  
علم و دانش املا بکاغذ نمی رسید - و سیاق دان نبود ) یحتمل که  
بنا بر عالی جاهی و بجزوایی باشد - بله تمام اختیار بر دیانت رای  
ناگر کجراتی ( که پیش کارش بود ) گذاشته - همه جواب و سوال  
او می کرد - چنانچه بک از طرف بعد فوتش در مرثیه گفته که چون  
فرشته در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای پرسید که  
جواب شما خواهد داد - مقبره او آنروی آب چون واقع اکبر آباد است

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] عمرش ( ۳ ) نسخه [ ج ] چنانکه \*

فرزند ازو نماند \* برادر زاده خود عذایت الله خان مخاطب  
بعقل خان را به پسری برداشته بود \*

### \* اخلاص خان حسین بیگ \*

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از آنکه اعلیٰ حضرت  
بر تخت پادشاهی نشست سال اول او به منصب در هزاره  
هشت صد سوار و انعام شش هزار ( رپیبه نقد لوی کامرانی برافراشته  
بدیوانی صوبه برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافه دو صد  
سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجدار می اجمیر سرمایه  
سربازدی اندرخت - و سال سیزدهم مطابق سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار  
و چهل و نه هجری سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او  
بمنصب پانصدی دو صد و بیست سوار مرتقی گشته سال پانزدهم  
او بعدم خانه نهاد \*

### ( ۲ ) \* آصف خان مشهور بآصف جاهی \*

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان  
بیگم است - پس از آن که بیگم بشرف ازدواج جذت مکانی اختصاص  
گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خانی و خانسامانی امتیاز یافت  
و در سال هفتم جهانگیری سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست هجری  
صبیه او ارجمند بانو بیگم را ( که به ممتاز محل موسوم است

( ۲ ) نسخه [ ا ب ] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهی \*

و دخترزاده میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان درآوردند - و سال نهم بخطاب آصف خانی و اضافهای بی دربی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران ایام که میان جنت مکانی و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و لال برخواست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متمم داشته مزاج بیگم را از چنین برادره که رکن (کین خلافت بود منصرف ساختند \*

\* چون غرض آمد هنر پوشیده شد \*

\* مد حجاب از دل بسوی دیده شد \*

و او را مغل مطلب پنداشته بتقریب آردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بذابرمول شاهزاده بفتح یور برآوردن خزانه از قلعه مبارک آگره ملاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهم نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهی بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردار را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاری است - شاهزاده که (همگی همت والای او بتحصیل رفاجویی پدر بزرگوار مصروف بود) عمداً محامده بکار برد - و پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بدلوله

(۲) نسخه [ ۱ ب ] که شاهزاده را که همگی \*

شکافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدن چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج برکناره آب بهت از مساهله و مسامحه او مهابت خان استیلا یافته جنت مکانی را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنتان این همه قساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعی بجائے نمیرسد و رهائی از چنین دشمن قوی غیر منصور است - ناگزیر بقلعه آنک که در تپولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بصبرکردگی میرزا بهرور پسر خود جمعی را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خون شتافته بعهد و پیمان برآوردند یا ایو طالب پسر و خلایل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس از آنکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان تهران می نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهی خاطر خود بعهد و سوگند را پرداخته روانه درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمه مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار لوای ناموری افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری سال بیست و دوم جنت مکانی هنگام معارفت

(۲) نسخه [ ج ] در میان ایام \*

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیاپی معذات  
خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل  
حال بدین منزل بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت  
گزید - غریب شورش در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر  
خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او داور نمیکرد  
بایمان غلاظ تسای بخش خاطر از شده روانه منزل پیش گشت  
بیگم ( که خواهان سلطنت شهریار بود ) میخواست آصف خان را  
با اعظم خان میربخشی ( که هر دو رکن دکن سلطنت و مغل  
مدعی او بودند ) مقید نماید - هر چند کسان بطلب برادر  
فرستاد آصف خان عذر خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعل  
جنت مکانی از عقب راهی شد - آصف خان بخارسی نام هندو مشرف  
فیل خانه را ( که در تیزر دی و هبک تگی شهرت داشت ) از منزل  
چنگیز همتی بخدمت شاهجهان کسب نمود - و چون وقت مقتضی  
تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود  
بار سپرد - تا سحله باشد بر اعتماد - و آن شب در نوشهره بسر برده  
روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزل نمودند - و بتجهیز  
و تکفین پرداخته نعل را پیشتر فرستادند - تا در باغی ( که بیگم  
آتर्फ آب لاهور اساس نهاده بود ) بخاک سپارند - چون مجزوم  
و متیقن وضع و شریف بود ( که این همه توطیه استدامت دولت  
شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قربانی پیش نیست ) همه

امرا و سایر بدها فرمان پذیر آصف خان بودند - و او ( که از بیگم  
مطمئن خاطر نبود ) سرشته احتیاط از دست نداده مردم را از  
آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گریاند بیگم را از محل  
پادشاهی برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کرهیی لاهور  
رسید سلطان شهریار ( که بعلمت داء الثعلب موی ریش و برت  
ریخته و از تف آنشک آبله زده پیشتر بلاهور شتافته بود ) خود را  
باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف  
هفتاد لک روپیه لشکر فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنخر پسر  
سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر  
شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت \* ع \*

\* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون \*

بعد تلافی فریقین در حمله اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست  
بکار نا برده هر کدام براه شتافت - شهریار ازین خبر موخش  
بهبود خویش نسجیده بقلعه در آمد - و خود را بپای خویش  
بدام افکند - امرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سرپر آرا  
ساختند - و شهریار را ( که بحرم سرای جنت مکانی رفته در کنج  
خزیده بود ) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردی خان  
سپرد - او فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش  
داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم  
محبوس گشته بعد از دو روز محمول گردید \*

و چون این ماجرا از روی نوشته ساهوکاران معلوم شاهجهان شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت ( که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است ) اگر داور بخش را با دیگر شاهزادگان آواره محوای عدم نمایند بصلاح قریب تر است آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر (بیج) آخر سنه مذکور داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسب برادرش و سلطان شهریار را با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی برآورد - چون فردرس آشیانی با گره رسیده سریر آزادی هندوستان گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد ادرنگ ( که نبهه او می شدند ) و سایر امرا از لاهور با گره رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات با لفظ عمو سرش بفلک برین رسید - و بپایه والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب هشت هزار و هشت هزار سوار در اسبه سه اسبه ( که تا آن وقت هیچ امیر بدان مرتبه نرسیده بود ) بلند مرتبه گردید - و پس ازان ( که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش اسبه درست یواق از نظر گذرانید ) منصب نه هزار و نه هزار سوار و جاگیر

سیر حامل پنجاه لک روپیه وصولی مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهان پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوری بتزک تمام و فوج سنگین دستوری یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان داماد ملا محمد لاری و خیریت خان عم رندوله خان حبشی از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتی قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک و قلت آذوقه و کمی کاه و هیمة در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعیه می پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشی بچهل روپیه می ارزید و نعل بندی یک اسب بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرج که ملکه آباد بود سرے کشیده از تاخمت و قاراج دقیقه فرورنگداشت - چون برشکال بر رسید مراجعت نمود \*

گویند درین مهم روزی در مجلس خلوت آصف خان تقریر شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این حرف پادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمه من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت بار تصدیع نباید داد

پس ازان محبتها اگرچه کم دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئی در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمه القابش گردید - سال پانزدهم سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک در لاهور بگرفت ممتد استحقاقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش خوری اشتهاى بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیماری بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا می نمود - ( زه انسوس آصف خان ) تاریخ است \* در حوالی مقبره جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارت و باغچه ترتیب یافت - ( روزه که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی لاهور که به بیعت لک رویه مرتب شده و دیگر منازل و بساطین دهلی و آگره و کشمیر دو کرد و پنجاه لک رویه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیعت لک رویه بسه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تنه ضبط فرمود \*

آصف خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القای ( که برای او در دفاتر پادشاهی می نوشتند ) این فقره داخل اسم ( شعله افروز فطرت اشراقیان دانش آموز طبیعت مشائیان ) و از خوش نویس درسمت محارده و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبه اعمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل می کرد - احتیاج برهنمونی کسی نبود - اخراجات و مصارفی که در سرکارش بود بعقل نمی گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه و شاهزادها و بیگمان که بقربت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذیر ( که مبلغی خطیر بود ) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمی رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را در نمی گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوین مزیع الشان ( که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت فایز گشته اند ) درین محائف هر یک بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل ( که صبیحه قدسیه او است ) در سن بیست سالگی بشرف هم خوابگی فردوس آشیانی در آمده چهارده نوبت مکفل بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نصارت بخش چار چمن زندگی بودند - سال چهارم جلوس سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهارم هجری در بلده برهان پور آن عقیقه را ( که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود ) بمحور تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسین ذخیره مدت درزی اندوختند - هفدهم ذیقعد بیگم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] لفظ که نیست \*



در باغ زمین آباد آنروی آب تبتی بامانت مدفون گردید \* \* ع \*

\* جای ممتاز محل جنت باد \* تاریخ است \*

گرفتند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه  
اعلی حضرت بمقارقت آن پورده نشین خلوتکده عدم مدتها ترک  
ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن  
و اعیان موقوف نمود - و تا در سال از جمیع مسئلانات اجتناب  
بعمل آمد - و متروکه آن مرحومه (که زیاده بر یک کردار رویه  
بود) نصف به بیگم صاحب و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت  
و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان  
و سنی خانم مدر الغسا نعلش آن مغفوره را بآکبرآباد برده  
جغوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق بر اجداد مانسنگه داشت  
و ارتا بر اجداد جیسنگه رسیده بود) دفن کرده روضه رفیع بکمال  
طراحی و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک  
روپیه در مدت درازده سال صورت انجام گرفت - و سی موضع  
از حویلی اکبرآباد و پرگنه نگرچند بحاصل یک لک روپیه از قرار  
درازده ماه و محصول داکاین و سرای متعلقه آن مقبره که دو لک  
روپیه است وقف نمودند \*

### \* اهتمام خان \*

از والا شاهیان فردوس آشیانی است - سال اول جلوس بمقصد

(۲) در [ بعضی نسخه ] مکرچند \*

هزاری دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [ چون الکه  
دکن معسکر پادشاهی گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت  
مالش خان جهان لودی و تخریب ملک نظام الملک دکنی (که  
او را بغاه داده بود) تعیین یافت ] او بهمراهی اعظم خان بداروغی  
توپ خانه آن فوج اختصاص گرفت - و در مختاربه (که اعظم خان  
بر سر خان جهان لودی تاخت آورد - و بهادر برادرزاده خان جهان  
بمدافعه پا قائم ساخت) در برآمدن بر قلعه کوه او باتفاق بهادر خان  
ورده از پیش قدمان بوده مصدر تردد نمایان گردید - و پس از آنکه  
اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش نهاد همت  
ساخته جانب جاکمپیری راهی گشت او به تسخیر قلعه تلفکی  
تأمین شده در گرفتن آن لیکو خدمتی بظهور آورد - سال چهارم  
از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز یافته  
به تهاهاری جالند مامور گشت - و سال پنجم باضافه دریست  
سوار سربلندی پذیرفت - و سال ششم بمنصب در هزاری هزار و  
دریست سوار سرمایه امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی حضرت  
نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده  
بکرشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه موصی شد)  
بر باضافه سه صد سوار بهمراهی خان درزان دستوری پذیرفت  
و در محاصره قلعه اوسا حصول منجزا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخه [ ۱ ] و داروغی \*

قلعه داری آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس  
شادماني نواخت - و سال سیزدهم از آنجا عزل یافته حسب التماس  
شاه زاده محمد ادرنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهاذه داری کهیرله  
مضاف برار لوای امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور  
شتافته بمحمت خلعت و اسب و فیل به تهاذه داری غور پند  
از تغیر همت خان طبل شادکامی زد - و سال دهم و نیم همراه شاهزاده  
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعه غور<sup>(۲)</sup>  
بکراسست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب  
با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق  
سنه ( ۱۰۵۶ ) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت \*

### \* اسلام خان مشهدی \*

<sup>(۳)</sup> میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان است - از دیرین  
ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - در ابتدا سمت  
منشی گری داشت - در سنه ( ۱۰۳۰ ) یک هزار و سی سال پانزدهم  
جهانگیری ( که الویة شاهی مرتبه ثانی باصلاح مهسات دکن باهتر از  
آمد ) میر بکالت دربار مامور شده به منصب درخور و خطاب  
اختصاص خان سرافرازی یافت - در هنگامی ( که مزاج جنت مکانی  
از جانب شاهزاده منحرف شده از راه حضور بر آوردند )  
بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از رکاب شاهی انفکاک

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] غوری ( ۳ ) نسخه [ ج ] میر عبد الله مخاطب \*

نجست - و پس از آنکه قلعه جانیر مطرح اقامت شاهی گردید  
( چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگانی ازین جهان فانی  
بر بسته بود ) بتعزیت و دلجوئی وای عهد او محمد عادل شاه  
رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت  
چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سر آغاز جلوس اعلی حضرت  
بر سریر فرمان روانی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر  
بیش بها سعادت استلام عتبه خلافت اندوخته بمنصب چهار هزار  
دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشی گری دوم و عرض  
مکرر ( که متصدی آن جز معتمد نشاید ) سر بر افراخت - و چون  
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی لوای عزیمت بدیار جنوبی  
بر افراشت او بکراسست اکبر آباد ( که مستقر الخلافه و دار السلطنه  
هذه بوده ) مامور شد - و چون شیر خان ثونور ناظم گجرات سال چهارم  
بساط هستی در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنج هزار  
و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایتخت  
میر بخشی گری تصاعد نمود - ( بخشی ممالک ) تاریخ است \*  
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله  
دستوری یافت - و در آنجا ادواب فتوحات شگرف بر روی درگارش  
کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن دامان  
مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار<sup>(۲)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ج ] قلاع آنها که یکروز \*

مفتوح گشت - و گرفتن سری گهاٹ و ماندو - و تهانه نشین شدن تمام محال کوچ حاجو - و بدست افتادن پانصد سفینه آفرا در سال یازدهم پیرایه و قوج گرفت - و مانگ رای برادر مرزبان مکه (که باستقلال حکومت چانگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجی باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بدعاکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبه رفیع وزارت دیوان اعلی چهره برتری افروخت - و چون خاندوران نصرت جنگ صاحب مریه دکن گشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاره ذات و سوار چهره کامیابی افروخته بمرزبانای آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافه مناصب خوش دای انداخته بهمراهی تعیین گشتند \*

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسی را برای صوبه داری تجویز نمایند - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از کامل رانی آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجه بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسام - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۱۰۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترکی گفته \*

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه طلب شده - میباید بتقریب عزل بمیان آید - پیش درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گزائیند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بجبهت دکن برگزیند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسی نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالامالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسی و راست اندیشی اسلام خان بر همگان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالی منصب هفت هزاره هفت هزار سوار امتیاز یافت \*

و چون از برهان پور به بلده اورنگ آباد افتهاض نمود عارضه جسمانی طاری گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را پیسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج اک ریبه روانه حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانہ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سوان آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغی طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگی در یافته تر و تازگی دارد - خواجه عنبر

بر سر قدر نشست - اعلیٰ حضرت ازین ماجرا آگاهی یافته نظر بر  
دیرین بندگی او انعام نمود - و در خور هر کدام به پسرانش  
رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه  
سرافراز گردید \*

اسلام خان از عالم معقول و منقول و انشا و خط بهره تمام داشت  
و در مهمات پادشاهی حریص بود - نمی خواست که بدیگر ارباب کار  
دخل دهد - و کارها را بدقت و سختی می کرد - اهل دکن ( که  
از خاندوران دلریش بودند ) چشم مرهمی داشتند - حاصل نشد  
اما در ملک آبادی همه گماشت - و ذخائر قلاع را ببقایات فروخته  
از سر نو مرتب کرد - اسب و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود  
با آنکه طاقت سوارچی اسب نداشت لیکن در تیمار و احتیاط  
آن سعی بلیغ می کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال  
اشرف خان و صفی خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده  
پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاره  
دو صد سوار سر افرای یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیانی  
همراه سلطان محمد اردنگ زیب بهم قندهار شتافته - و سال  
بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر بدخشیکری  
و واقعه نویسی دارالخلافه چهره عزت برافروخت - آخرها متصدی  
بندر سورت گردید - در ایام استیلاي مرض اعلیٰ حضرت ( که سلطان  
مراد بخش اراده سلطنت نمود ) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدی  
صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیانی  
بخشی گری و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراخانه آنجا  
یافت - و در عهد عالم گیری مکرر متصدی بندر سورت و بخشی  
و واقعه نگار اورنگباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید  
ششمین میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد  
دستوری پذیرفته چند بخش و رقائق نگار باد اورنگباد بود  
و مدتی بآخته بیگی گری و داروغگی عرض مکرر می پرداخت \*

### \* اصالت خان میر عبدالهادی \*

پسر میر میران یزدی ست - که با پدر خویش میر خلیل الله  
در سال دوم جهانگیری از حادثه تالانی زخم ناکامی بدارالامن  
هندوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس مافی مغوی از میر  
انحراف یافته بر سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت  
احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بهای فرار بادیه  
غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جان سلامت بدر بردن  
مفت خود میدانست پسرزاده عبدالهادی و خلیل الله را  
بنابر مغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت  
هر دو در عراق ماندند - هنگامی که خان عالم بسفارت ایران دیار  
اختصاص یافت جنت مکانی از کمال الثفات و مهربانی باحوال  
میر میران در نامه نامی اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذازش فرمود . شاه عالی جاه از فوط مرود و مردمی آن هر دو  
هجران دیده جفا کشیده را روانه هند ساخت - و پس از تلذیم  
سده خلافت و جهانبنایی بسرچشمه افضال جانت مکانی دامن احوال  
آن در غم آمود ( که غبار آلود حوادث بود ) شست و شو یافت \*

میر عبدالهادی در سال سیوم شاه جهانی بخطاب اصالت خان  
مرود الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید  
پرستاری و جانفشانی پایه اعتبار برافراخت - و در سال پنجم  
بهمراهی یمین الدوله بمالک عادلشاهیه و پی سپر ساختن مملکت  
بیجاپور بخصمت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قبل نمودند  
اهل آن مکان از کوتاه نظری روزانه بسر دادن توب و تغذی پرداخته  
در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت  
خان ( که از پیش قدمان این فوج بود ) از جلادت و جسارت فراز  
قلعه برآمده بالای چوبین تختی ( که در زیر آن ادوات آتشبازی  
گذاشته بودند ) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن  
تخت او را بهوا برده بمکانی که انبار کاه بود افتاد - پاره از دست  
و ریش بیدارت سوخته - اما بیاسبانی لطف ایزدی از آسیب  
هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب  
هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی گری فوج  
متعینه شاه شجاع ( که به یساق پریغده دستوری یافته ) سر بلند  
گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهی بمرتبه کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقی متوجه احوالش گشته  
دستخط قبوض و بررات بنیابت خود بخان مذکور را گذاشت  
و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان  
نجم ثانی به تفویض صوبه دارمی دارالملک دهلی بالغ پایگی  
یافته باضافه هزار و پانصدی ذات هزار و هفتصد سوار ( که بواسطه  
ضبط صوبه افزونی جمعیت ناگزیرست ) بمنصب سه هزار و دوهزار  
و پانصد سوار و غذایت علم و فیل و خلعت خاصه چهره کامیابی  
برافراخت - و چون چکنا زمیندار مؤ (۲) از فاسپاسی سر خودسری  
بافراشت از پیشگاه خلافت سه فوج سی هزار سوار ازان جمله یک  
بسر داری اصالت خان تعیین گردید - خان مذکور بمحاصره نور پور  
پرداخته هر روز اسباب تضییق محصوران آماده تر میگردانید  
چون قلعه مؤ ( که قوی اعتضاد چکنا بود ) بسعی بهادران منصور  
مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبی راه گریز پیموده آن مکان را  
بآسانی را گذاشتند - پستر اصالت خان با اتفاق سران دیگر در  
به تسخیر تاراگده آرد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید  
و در سال هیزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشی گری از انتقال  
صلابت خان فایز گردید \*

چون تسخیر بلخ پیش نهاد همت پادشاهی گشت بامیرالامرا  
ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [ بعضی نسخه ] چکنا (۳) نسخه [ ج ] مور \*

هرچه تواند بتصرف آورد - و اصالت خان با برخی از منصبدار  
و احدی در مبادی سنه ( ۱۰۵۴ ) هزار و پنجاه و پنج هجری  
رخصت کابل یافت - که از چغتآ و دیگر الوسات حوالی کابل  
و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب  
نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج  
توران دیار آگهی گرفته راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده  
به تصفیة طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه  
و پس از تعیین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهی امیر الامرا  
از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانان گردد - چون بکلهار رسید<sup>(۲)</sup>  
ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید  
امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه  
آذوقه بقصد تاخت خنجان و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته  
بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال  
اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علی دانشمندی و بیلاق کرمکی<sup>(۳)</sup>  
با خواجه زاده اسمعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ میر هزاره  
اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت  
و چون همدین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب  
بلخ دستوری یافت خان مذکور بسرکردگی فوج طرح دست راست

(۲) نسخه [ ۱ ] بکلهار رسید (۳) نسخه [ ج ] جیحان (۴) در [ بعضی

نسخه [ بیلاق (۵) نسخه [ ج ] کونکی \*

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهی شده در توسیع  
مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر  
پادشاهی بلخ در آغاز سال بیستم بانفاق بهادر خان (وهله بتعاقب  
قذرمحمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آواره بادیه  
فرار گردانیده باضافه هزاره بمناصب پنجهازاری بلند آوازه گشت  
و چون شاهزاده دل نهاد توفیق آن ولایت نگردیده علم معارفت  
اخراجت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته  
استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین وا گذاشته کار سپاه و خزانه  
و احوال پردازنی رعایا بدرومین بازگردید - و در آخر همین سال  
بیستم سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت خوشی لبچاک  
با پنج هزار سوار المنان باشاره عبدالعزیز خان والی بخارا  
از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب دره کز و شادمان ( که  
چراگاه دواب لشکر پادشاهی بود ) آواره گردد - اصالت خان مالش  
آن مفسد بمبالغه بعهده خود گرفته بگام سرعت روانه گشت  
وقتی بمخازیل رسید که اینها یاره مواشی آن حدود رانده میبردند  
رستمانه با مخالفان در آویخته بسیاری را بر خاک هلاک انداخت  
و استخلاص مواشی نموده بتعاقب بقية السیف پرداخت - چون  
شب پوره ظلام افکند در دره کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو  
چلته را بر کف - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید  
و بهمان کوفت بر بستر ناتوانی افتاده در عرض دو هفته بساط حیات

در نوزدید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نگردید  
بمسئله جذباتی بخت کارفرما از حقیقت ورزی و وفا سرشتی مصدر  
کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تأسف و تحسیر شده  
بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت  
می یافت - و مرتقی مدارج علیا می گشت - اصالت خان در زمان  
خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در  
مروت و حیای چشم یگنای روزگار بود - حرف درشت بر زبان  
نرفته - و در شکست کسی نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش  
داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم  
ملکمت خان و بهاء الدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان  
ترقی نگردید \*

### \* امیر خان میر ابوالبقا \*

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسی  
و معامله دانی سرآمد برادران بود - و با رجمندی و بختیاری ممتاز  
اخوان - بحضور پدر در عزم تلاش یا پیش گذاشته بمنصب پانصدی  
رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید  
در عهد جغت مکانی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد  
هزار سرافرازی یافته بغیابت یمین الدوله بحکومت صوبه ملتان  
تعیین گشت - و در سال دهم شاهجهانی چون مرتضی خان انجو  
صوبه دار تهمه رخت هستی بر بست خان وزیر باضافه پانصدی ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سر برافراخته بنظم  
آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معارفت شاهزاده از دولتها  
بدار الخلافه به تیولدار می سرکار بیر مضاف صوبه دکن تعیین شده چند  
در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهارم از تغیر قزاق  
خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر  
شاه خان بار دیگر بصاحب صوبگی تهمه اختصاص گرفت - و همانجا  
در سال بیستم سنه ( ۱۰۵۷ ) هزار و پنجاه و هفت هجری پیمانه  
حیاتش برآورد - و در گورخانه پدر موسوم بصفه صفا که بر کوه مکانی  
جنوب ریه قلعه بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته  
و اصلا در حواس و قوایش فتور واقع نشده - در زمان جهانگیری  
بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش  
یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامی فرمود - او هم  
مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی  
شاه جهانی ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت  
در گذشته - دیگر ضیاء الدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیانی  
بمنصب هزار و شش صد سوار فایز گشته و پسر خطاب ضیاء الدین  
خان درجه اعزاز پیموده - نبیره اش میر ابوالوفا نامی که در آخرهای  
زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمه خدمات دیگر داشت  
و بعدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبد الغریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالم گیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتکریر در می آید - صبیح خان مرحوم در خانه شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزاده مرقوم را از دختر شاه نواز خان صفوی فرزند نمی شد - اعلی حضرت در سال سیم آن عقیقه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک رپیّه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمد آباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که در آن وقت صاحب صوبه آن ولایت بود در آرد \*

### • اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان •

از نجبای سادات ساره است - که از بلاد قدیمه عراق است خشک شدن بکبره آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصف خان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوٹ و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرت گرفته بردشاسی جنت مکانی امتیاز یافت - و بعد آن بوسیله یمین الدوله آصف خان ترقی کرده به منصب عمده و خدمت خانسامانی افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهی و جزرعی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانسامانی

بصوبه داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشی گری بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکانی در هنگامه شهریار با یمین الدوله همدستان و یکجمت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگی بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور با گره آمده دولت ملازمت فردوس آشدانی دریافت - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و مرحمت عام و نقاره و بدایه میر بخشی گری سر بر افراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم صوبجات دکن مامور گشت \*

و چون مبادی سال سیوم معمره برهان پور بغر تدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباحثات افراشت - و بسری سه فرج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودی و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوری یافت - خان مزبور برشکال را در دیول گانوں گذرانیده چون موضع رام پوری ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیرون نیامده اردو در مچھلی گانوں گذاشته شبگیر نمود (۲) و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آماده بیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهی

(۲) نسخه [ ج ] مچھلی گانوں یا مچھلی گانوں باشد •



بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد - خانجهان  
 درین فرصت بر کوه برآمد - و پای همت افشوده تلاش و تردید  
 نموده آخر الامر راه فرار سپرد - اگرچه از چنگ چنین فوج سنگین  
 بدر رفتنش دشوار می نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخه راجپوتیه  
 در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده بر سی کوه  
 نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس از آنکه  
 او در پناه درلقاباد خزید اعظم خان بمالش نظام شاهیه رو آورد - هنگامی  
 که بسه گروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را  
 (که بدشوار کشائی و فرزنی اسباب قلعه داری در دکن مشهور - و بر فراز  
 یشته واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت  
 دیگر را گذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند  
 و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار  
 آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعی بخندق در شده دست نهب  
 و اسر کرده غنیمت بسیار برگرفتند - اعظم خان از فرط دلیری  
 و دلوری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که  
 در یک جانب آن در بچه ایست بگچ و سنگ بر آورده - آنرا به بیل  
 و کلند شکافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد  
 و طرز قلعه داری هم خوب نیست - دل بکشایش حصار بر نهاده  
 و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهده  
 کار طلبی و پیکار گزینی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی الاخری سال چهارم سغه (۱۰۴۰) هزار  
 و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان در بچه در آمد  
 سیدی سالم قلعه دار و اهل و عیال اعتبار آوار و شمس عم ملک بدن  
 و جدی مادر بی نظام شاه با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب  
 بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح آباد مسمی گردیده حراست آن  
 بمیر عبدالله رضوی مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاری  
 شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام  
 و اردق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) با اعظم خان  
 ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام  
 گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوری (که بوسیله شما  
 اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل می شوم که دیگر او را از  
 دایره انقیاد بیرون نهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد  
 اتفاقاً روزی گروهی از مخالفان هجوم کرده بهادر خان روهله و یوسف  
 محمد خان تاشکندی را زخمی ساخته دستگیر کردند - و بسیاری  
 از لشکر پادشاهی قتل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنگوبه  
 و بهالکی و بیدر رفت - که شاید تلافی جسارت آنها نماید - بنابر  
 فقدان آذوقه و علیق برشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح  
 پیوست (که نظام شاهیه باراد مصلحه با بیجاپوریان ببالاگاهت  
 (۲) در [ بعضی نسخه ] روزی که مخالف هجوم کرده (۳) نسخه [ ب ]  
 چنگوبه - و در [ بعضی نسخه ] چنگوبه .

برآمده بجانب قلعه پرنده شتافته اند (مغان بزمیت بدان همت  
منعطف گردانید - و قلعه مذکور را گرد گرفت - چون بیست و هفت  
آن گیاه نموده بود بے ذیل مدعا برخاسته بدوازور در آمد - و در  
همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیٰ حضرت فرمود که  
درین یساق از تو دو کار شایسته یک اداره ساختن خانجهان و درم  
فتح قلعه دهازور بوقوع آمد - و در خطا نیز واقع شد - چه بعد  
التجای مقرب خان ندایسته بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر  
پرنده ضرورت پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان مذکور بخطای  
خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن از چنانچه باید  
فشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال فاسم خان جوینی  
بصوبه دارمی بنگاه رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد  
اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آله آباد نامزد گشت  
و در سال نهم بنظم صوبه گجرات تعیین شد - و چون منکوحه شاهزاده  
محمد شجاع دختر میرزا دستم صفوی در گذشته بود در سال  
دوازدهم سنه ( ۱۰۴۹ ) هزار و چهل و نه هجری صبیحه اعظم  
خان را برای شاهزاده خواستگاری کردند - سلطان زین العبدین  
از بطن او متولد شد \*

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط  
پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبی بر سر زمیندار جام ( که  
( ۲ ) نسخه [ ج ] بدهار درآمد \*

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمی آورد ) فوج کشیده  
بنوازگر که حاکم نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت  
بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسب کچهی و سه لک محمودی  
برسم پیشکش و برانداختن دار الضرب آنجا که سکه محمودی میزد  
راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او از آن خود سر  
و پرداخته باحمد آباد معاودت نمود - و پس از آن به تیولدارمی  
اسلام آباد متعمر امور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود  
و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت  
صوبه دارمی کشمیر طلب رفت - او عرضی نمود که مرا تحمل  
سرمای آن دیار نیست - از تغییر میرزا حسن صفوی بهراست  
سرکار دار الخیور جونپور مباحی شد - و در سال بیست و دوم  
سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله  
از مراحل عمر در بلده مسطور از عالم فانی بجهان جاردانی  
انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمه ( اعظم اولیا ) مستفاد می گردد  
در بانچه که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور  
اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست \*

\* بهشت نهم بر لب آب جوی \*

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقی کردند - احوال هر یک  
جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اوصاف  
داشت - مگر در معنایه اعمال تشدد می کرد - در سلطنت

نیموزیه باصدا کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالی از مقامی نیست نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانه بر قناعت و اعتدال ناموری داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید \*

### • اعتقاد خان میوزا شاپور \*

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظامت وضع و مقامی معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند در آن وقت یمن الدوله و میوزا ابوسعید و باقر خان نجم ثانی بخوش طعمی شهره آفاق بودند - اما او درین امر از هر سه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیری بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار برافراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیری از برهان پور برای او می بردند - در ایام صوبه داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهای بیمغز آن شوربشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجزاری ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلیٰ حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستمسد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کاکیهایی پر قاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربنده و گوش پیچ طرحدار خصوصاً پشمینه از لوس و کرک که جانوریست و حشی ماکول اللحم (که در ولایت قرا تبت بهم رسد) و قالینهای شال باف خوش تماش و خوش طرح (که گز به صد روپیه مرتب می شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبه دهلی از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقه آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوج آراسته کسایل کرد - او بکمال دلیری و چستی از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایابی درآمده بوسیله خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتله دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتسم اعتقاد خان بمنصب هزاری ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را یک کور دام قرار داده جایگزین تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

حضور گشت نظم آن ولایت ( که در آبادی و فراخی و فزونی  
محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیم مادی ست ) نیز  
بعهد اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبه بنگاله  
بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار برآمده بآهنگ  
احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود  
که نظم صوبه اوده بار قرار گرفته فرمان بصدر پیوست که هر جا  
رسیده باشد بعد از وصول بتعاقب شتابد - و در سال بیست و سیوم  
سنه ( ۱۰۹۰ ) هزار و شصتم هجری اعتقاد خان از بهرامج روانه  
شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجی سرای دنیا را بدرود نمود  
گویند ازل کسی ( که در اکبر آباد طرح حوالیه‌ای جدید اداخت )  
سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیری - و خواجه دیسی دیوان  
سلطان پرریز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصدوع تر حوالیه  
خان مذکور بود - چون پسند طبع دلت آمیز اعلیٰ حضرت اوفاد  
خان مشارالیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر  
بوده در سال شانزدهم بعالی مردان خان امیر الامرا بطریق انعام  
مرحمت شد \*

### • آله یار خان •

پدرش (انتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکانی از کمکیان  
بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتی تفویض یافت  
او فوج را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۴) لوهانی ( که در آن حدود سرخود سوری و تهرود می افراخت )  
کسیل نمود - سرداری برانگار نامزد انتخار خان بود - چون کارزار  
توازی گردید و هر فوج مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان  
فیل مست جنگی را پیش انداخته بر هرادل فوج پادشاهی  
تاخت - و آن را زیر و زیر ساخته بکارزار انتخار خان پرداخت  
خان مذکور پای همت افشوده دست و بازوی نبرد برکشاد  
و پس ازان ( که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگونه جان نثاری  
چهره (انمودی برافروختند ) آن سرشار نشه جلالت مردانه جرعه  
ممانت در کشید \*

آله یار خان پس از جان فشانی پدر مورد نوازش جنت مکانی  
گشته بمردور ایام پایه دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد  
آن پادشاه عالی جاه و سر آغاز جلوس صاحبقرانی به منصب دو  
هزار و پانصدی اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله  
انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را  
با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلی ( که از مشاهیر بذا در بنگاله  
است ) رخصت نمود - در حقیقت سرداری و کار فرمائی مفوض  
بخان مشارالیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدایبر  
صایبه و بهادرهای نمایان در سال پنجم درخت کفر و ضلال فرنگ  
(۲) نسخه [ ۱ ] نوهانی ( ۳ ) نسخه [ ب ] درخت تسلط فرنگ  
که دران مرزو بوم \*

( ۲ ) که در آن مرز و بوم رگ و ریشه فرد بوده بود ( برافکنده بجای ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافه سواران و منصب سرافراز گشت - و پس از آن خان مذکور در صوبه داری اسلام خان با اتفاق برادرش میرزین الدین علی صیادت خان بولایت کوچ هاجو که شمالی بگانه است لشکر کشیده در استیصال مخاذیل آشامیان ( ۳ ) که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محاللات سرحد پادشاهی را بجبر و قهر متصرف شده بودند ) مصاحبی جمعیله بکار برده بسیاری از آن تفصیده دلائل بادی غلات را از سرچشمه انتقام سیراب ساخته بدستبردهای قوی سرکشان آن ناحیه را بدورت پذیر و فرمان بردار گردانیده سالم و غنام معادرت نمود - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و سه هزار سوار قارک افتخار برافراخت و در همان صوبه حیات مستعار بهایان آورده در سال بیست و هفتم آغاز سنه ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصت رخت هستی برپست - صاحب اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه بار و ذوالفقار بجاکیر و قیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده در همین در سال بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

( ۲ ) نسخه [ ۱۳ ] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] [ بعضی نسخه ] آشامیان •

بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و بخد مت حراست جهانگیرنگر سربرافراخت - پست برخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبه اودیسه مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار می پرداخت - هنگامی ( که شجاع از مقابل عالمگیر شاه در گردان شده بیگانه رخت آذربای کشید - و بتعاقب معظم خان خانکشان بے ثبات گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال درم عالمگیری بجهت گذرانیدن برشکال در فائده طرح اقامت پرداخت ) چون شنید ( که رشید خان در مقام سرکشی و خلاف است - و مجموع زمینداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و می خواهد با نواز پادشاهی بمعظم خان پیوند ) لهذا مهین پسر خود زین الدین را با سید عالم باره تعیین نمود - تا از بعد از وصول بجهانگیرنگر تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون ورز او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه انداخته از هم گذرانیدند \* ( ۴ )

### • احمد خان نیازی •

پسر محمد خان نیازی مت - بشجاعت و سخاوت اخص داشت - و بجمیع ملکات رفیه موصوف بود - در عهد جنت مکانی چون رحیم خان دکنی ( که از امرای نظام شاهیه بود ) با جفا

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] گذرانید •

فرزادان بر سر ایلیاچور آمده آنرا جبراً و قهراً بدست آورد با آنکه  
فوج گران از جیوش پادشاهی دران حوالی نبود احمد خان در  
آغاز شباب از جلالت فطری و قهور ذاتی با مردم قلیل مکرر  
بآن متصرف و متغلب عرصه مصاف برآراسته بآریزش نمایان  
و دستبردهای شایان ادرا از شهر بر آورده علم نام آوری بر افراشت  
و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات  
پادشاهی مساعی مشکور بکار بوده در ایام محاصره دولت آباد  
بهمراهی خانزمان بهادر بآوردن خزانة و (سد غله) که از برهان پور  
بکابل روانگی<sup>(۲)</sup> رسیده بود (روانه گشت - خان زمان احمد خان را  
(که فی الجمله کمال مزاج داشت) با بهار سنگه بخدیله در ظفرنگر  
گذاشت - اتفاقاً هر دو سردار با معدودے نزد یک قصبه فرود آمده  
سپاه خود را همراه خانزمان راهی ساختند - ناگاه یافت خان حبشی  
(که بعادل شاهیه پیوسته بود) بهینست جمعوی که بر سر خانزمان  
میرفت آنها را با مردم قابل در میدان خالی یافته به محاصره ریخته  
بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگه بخدیله نوی پای ثبات  
افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان  
گرفته پشت گردانیدند - (در فتح غنبرکوٹ نیز تردد نمایان از  
احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی او بسیار بکار آمدند - چنانچه  
مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق  
(۲) در [ نسخهای اکبرنامه ] روانگی<sup>(۲)</sup> نسخه [ ج ] بهار سنگه .

پریونده (دزے) که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگی نموده احمد  
خان تلاشهای بجای کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازان رو  
خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده  
نام نمی گرفت \*

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو دردد اعلی حضرت منور  
گردید خان مذکور باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار  
و پانصدی دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان  
(که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوری یافته بود) معین گردید  
آراز کار طلبی باجارت سردار افتتاح قلعه<sup>(۲)</sup> (ام سچ وجهه همت  
ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازی شهابت از دست مردم ساهو  
بر آورده بحوزه تصرف در آورد - و پس ازان بعذایت نقاره بلند پایگی  
یافته ملتزم رکاب پادشاهی بود - پستتر بفوجداری گلشن آباد کام دل  
اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافته آن سرزمین بود  
بهمعدانی سرور و انبساط عیان عزیمت بدان دیار تافت - و در سال  
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و ذات و سوار  
مباهی گشته بصیانت قلعه احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه  
(۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهی  
پیوست - ملکه شجاعت و سخاوت اثری داشت - و دیگر اوضاع  
و اطوارش هم در کمال استواری بود - در سرکارش هرگز برطرفی نمیشد

(۲) نسخه [ ب ] رام سچ \*

جاگیره ( که در وجه علوفه که تذخروا میگرد ) گویا ملک او بود - اگر  
 ۵۰ بیست اضافه هم می آورد دست متصدیان سرکارش بباخت یافت آن  
 نمی رسید - و با وجود اسباب دولت و بزرگی با همه کس سر تواضع  
 فردن آرد - و بکمال خاکساری و خدا شناسی بسر برد - و از  
 بسیاری عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتی برار را  
 وطن توار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادی قصبه  
 کوشیده طرح باغی انداخت - و بتاسیس مسجدی عالی و مقبره  
 پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلاوة زیارت گاه خلایق  
 بود - درین ایام غیر از اجدات کهنه نه از قطان نامه و نه از مساکن  
 نشانی مانده \*

### \* آتش خان حبشی \*

از امرای حکام دکن است - در عهد جناب مکانی بدرگاه پادشاهی  
 ملتجی شده بمذنب درخور سرافرازی یافته پس ازان ( که سرپر  
 خلافت بجلوس فردوس آشیانی زیب و فر پذیرفته ) در سال اول  
 از اصل و اضافه به منصب در هزار سوار امتیاز اندوخته  
 سال سیوم ( که دکن مورد فوج پادشاهی گشت ) بانعام بیست  
 و پنجهزار رپیبه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال  
 خانجهان لودی و تادیب نظام الملک دکنی بهمراهی شایسته خان  
 مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبه دکن انتظام یافت  
 در محامره دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پستر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهی بود - پستر بحضور  
 رسیده سال سیزدهم بخاعت و اسب و انعام ده هزار رپیبه کام دل  
 برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل پور مضاف صوبه بهار بلندرتبگی  
 حاصل ساخت - و سال پانزدهم ( که شایسته خان ناظم آنجا بر سر  
 پرتاب زمیندار پلاژون لشکر کشید ) او بسرکردگی برانغار معین گردید  
 سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید  
 و ظاهرًا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده  
 یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه  
 ( ۱۰۶۱ ) هزار و شصت و یک هجری بملک عدم شتافت \*

### \* آله فلی خان اوزبک \*

پسر النک توش مشهور است - که از قزاقان و یکه تازان توران دیار  
 بوده - اصلش از الوس المان - نامش جیتی<sup>(۳)</sup> - در جنگ سینه را  
 قاخته ازان وقت در الحنة عوام بالنکتوش اشتها یافت - النک  
 در ترکی برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد  
 حاکم بلخ بود - و کمره را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول<sup>(۴)</sup>  
 داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچی و غارتگر  
 بسیار فراهم آرد پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار  
 میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست  
 (۴) نسخه [ ۱ ] پلامون (۳) در [ بعضی نسخه ] جیتی (۴) در  
 [ بعضی نسخهای اکبر نامه ] کهورد - و الله اعلم \*

شراو را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین فزائی  
نامی بسینه سالاری برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب  
دراز کرده بجهت ضبط هزارجات ( که یورت آنها در حدود غزنین  
واقع است - و از تدیم بحاکم غزنین مال گذاری می نمودند )  
حصارے اساس گذاشته تهاذه خود قائم نمود - و بر سر آن میان او  
و خانه زاده خان خانزمان پسر مهابت خان ( که از جانب پدر  
در کابل حکم رانی می کرد ) در سال نوزدهم جهانگیری محاربه  
عظیم واقع شد - ارباب و امان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند  
النگ توش جنگ رسا خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از داتعه<sup>(۲)</sup>  
هائله جنت مکانی در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد  
خان از فرصت طلبی بهوس تسخیر کابل گران لشکر کشید  
النگ توش بقصد تلافی مافات در قتل و غارت سکان حوالی کابل  
تقصیر نمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد  
و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را ب سابقه تقصیر  
تغیر نمود - و به سبعتان قلی پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان  
و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله تلی پیش  
ازآنکه نذر محمد خان امام قلی خان برادر کلان خود را خلع نموده  
سرتن و بخارا را ضمیمه بلخ نماید مشارالیه از پدر جدا شده  
به مددکاری بخت باراد بندگان درگاه پادشاه از ماوراءالنهر

(۲) نسخه [ ۱ ] سرچنگ رسا

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شدایی  
پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانه الگ تنخواه فرمود - و پنجهزار  
روپیه سعید خان ناظم کابل ( که برسم مساعدت از خزانه آنجا داده )  
آن نیز بصیغه انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احرار  
ملازمت نمود بمنصب هزاری سرفرازی یافت - چون غریب نوازی  
و خاندان پروری شیوه رضیه فردوس آشیانی بود او را باضافهای  
بی در پی به منصب دو هزاری بلند پایه گردانید - و در سال  
بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیه  
قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدی سرمایه  
عزت اندرخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان  
بصاحب موگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعیین  
گشت - و در سال بیست و ششم از آنجا بحضور آمده بافرونی  
سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد  
سوار علم اعتبار افراخت \*

### • الف خان امان بیگ •

اصلش چغتایی برلاس است - ابابن جد حاقه ملازمی سلسله  
تیموریه در گوش بندگی داشته - علی شیر خان ( که از معتمدان  
و کارپردازان صاحب ترانی بود ) از اجداد اوست - پدرش میرزا  
جان بیگ ( که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقه او راه<sup>(۲)</sup>

(۲) در [ بعضی نسخه ] که تبدل احوال و توسط اختلال \*



یافت ( در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بجزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط خیانت در نوردید امان بیگ بمورد دهور احیای طریقه پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوژی بخت بیدار و پای مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعه قندهار در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتی مدید و زمانی ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبهه ناموری افروخت - در آخر همین سال سنه (۱۰۹۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین مبارزه دارا شکوه ( که نزدیکی عماد پور متصل سموگده اکبر آباد اتفاق افتاده ) از موارد تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کلیان مضاف صوبه بیدر سرفرازی یافته برخصص دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدتی العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کلیان بسر برده پستر بحراسمت احمد نگر

(۲) در [ بعضی نسخه ] قندهار دکن (۳) نسخه [ ب ] این خانواده باب

قلعه داری \*

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بغوجداری و قلعه داری ظفر آباد بیدر تعیین گشت \*

و چون قلعه نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته با صاحب سجاده روضه قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه بر سر لخته خود سربها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیگ سال در گذشت - از پسرانش ( که همه صاحب کار بودند ) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکپور عرف مظفرنگر ( که هشت گروهی گلبرگه است ) بود - و نور العیان ( که خطاب جانباز خانی یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت ) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در دژ داری نصیر آباد دهاردور متعلق بنکاپور سپری شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خانی یافته پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکرفیروز گدهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد ساله نکشید که پیمانه زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادونی شده - و میرزا معالی قلعه دار گلبرگه - از آنجا

(۲) در [ بعضی نسخه ] تخت - یا بخت باشد (۳) در [ بعضی نسخه ] ملکپور

(۴) نسخه [ ۱ ] دهاردور (۵) در [ بعضی نسخه ] بیجاپور - و در [ بعضی

جا ] بنکاپور (۶) نسخه [ ۱ ] انکر - و نسخه [ ب ] انکیر \*

به حکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان الدین قلندر است که از مدتها قلعه دارچی ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض است - و بهمان چار دیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند در ساخته \*

### \* احمد بیگ خان \*

برادر زاده ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه صاحب موبکی بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور به حکومت آردیسه می پرداخت در سال نوزدهم جهانگیری مشارالیه بر سر زمیندار کرده ( که رایت سرکشی و سرتابی برافراشته بود ) شتافت - ناگاه بی سابقه آگهی درون موبک شاه جهانی از دکن براه بنگاله دران دار اتفاق افتاد - ناگزیر دست از آن مهم باز داشته بموضع پدایی ( که حاکم نشین آن موبه بود ) شتافت - چون قاب مقاومت در خود نمی یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکنگ ( که از آنجا درازده کره بجانب بنگاله است ) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت توانعت پای همت افشود - بهر دران با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و از آنجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت در درز جنگ ( که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد ) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قذال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زده خورد بمشارالیه رسید - از مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کارشغاسی و هوشیاری با وصف جراحات مولم بپامردی مردانگی و دلیری گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان در آنجا بود خود را رسانید - اما موبک شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوب در رسید - مشارالیه چاره بجز بندگی و فرمان پذیری نیافته بوسیله مقریان شاهزاده بملازمت استسعا یافت - و پس از آنکه سربر فرمان درائی هندوستان بوجود کرامت آمون صاحب قران ثانی زبندگی یافت خان مذکور بمنصب دو هزاری ذات هزار و پانصد سوار سراقراز گردیده بفوجداری و تیولدارچی سیوستان کامیاب عزت شد - و پس از آن به نیابت یمین الدوله آصف خان به حکومت ملتان سرعزت برافراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور ( سید بجایگوداری پرگنه امینیه ) و جایس مضاف لکهنو اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوی بفوجداری بیسواره و اضافه پانصدی پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخی امور چنده بی مغصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسروانی بدعایع مغصب سابق چهره مباحثات برافروخت \*

### \* اوزبک خان نذر بهادر \*

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکرمی عبدالله

خان بهادر فیروز جنگ فراغی داشتند - بهنگاه اقامت جلدی در جرگه ملازمان دولت توانان صاحبقران ثانی مندرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هذوستان نگین دان آن یگانه گوهر خانم جهانپانی شد انوار نوازش پادشاهی بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهره (رزگار خویش افروخت - در آن وقت که مهابت خان خانخازان از حضور لامع الذور بمصاحب و بکنی دکن شرف دستوری یافت آنها نیز بهمراهی تعیین شدند - اعلیٰ حضرت بالمواجهه در باره پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتقاضای قبول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی التایید میگوشتند یولم بیگ باجل طبعی بساط زندگی در نوردید - در بیگ بختاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب التماس شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر ناظم دکن با فائده هزار سوار بمنصب دو هزار دو هزار سوار و قلعه دارمی اوسا از بغیر مبارک خان نیازی کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعناایت نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه دارمی مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعین موبه احمدآباد کجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری صبح زندگی او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راج رباعی خوگر و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر از آنکه سپاه را بقرار ضابطه نگه داشت

هزله خرج و باد دست بود - از ما حاصل تیول تا آخر سال چیزه نمی گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ من برآید عامی باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [ که پادشاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر رایت عزیمت بالتزاج سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باری برهان پور (که نیم کردهی شهر واقع است) اکثره (۱) بعتای منصب و خطاب برنواخت [ مشارالیه نیز بافرزنی رتبه و خطاب پدر سرفرازی یافت - و در جمیع معارک هیجا ملتزم رکاب شاهی بود - چون حدیقه ملک و ملت از خار و خس و خالغان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاع گرفته بهمراهی شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصره قلعه چاکنه که در (۲) تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعی بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهی تسخیر پذیرفت حراست آن بعده خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقه کوکن که ممکن و مارای مرهقه است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورده داشته بجانفشانی سرخروئی یافت - برادرش محمد والی بختاب ازنی مخاطب گشته (روزه چند بخشی فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه دارمی فتح آباد دهادر و اعظم نگر بنکاپور سرفرازی یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالعالی بختاب پدر فایز گردیده چنده بفوجداری ببر و بستن

بمحافظت قلعه دهار در می پرداخت - در مبادی و مول زیارت  
آمف جاء بولایت دکن احوالش بکمال پریشانی رسید - ۷۷ شهری  
روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کنی که این سلسله را  
برپای دارد نماده \*

### \* اخلاص خان شیخ الہدیہ \*

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن تطب الدین خان شیخ خوبن اسم  
که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جاوس جنت مکانی  
بمنصب هزاری سه صد سوار - خطاب کشور خان امتیاز یافته سال  
سیوم بقلعه دارمی رهناس سر عزت بفرارخت - سال چهارم بحضور  
آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری دو هزار سوار نوازش پذیرفته  
بفوجدارمی اجینہ نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان  
با عثمان افغان ( که بجانب اردبیل علم اخوت می افراشت ) دایرانه  
جاک در کار ولی نعمت پرداخت - شیخ الہدیہ بمنصب درخور  
سرفرازی یافته سال هشتم جاوس فردرس آشیانی همراه پادشاهزاده  
محمد اوزنگ زیب بہادر بیشت گرمی افواج متعینہ جهت تذبہ  
ججہار سنگہ بندیاہ نامزد شد - سال ہفدہم از اصل و اضافه بمنصب  
ہزار و پانصدی ہزار سوار سرفرازی یافته بقلعه دارمی کالنجر مہلات  
اندوخت - و سال نوزدہم ہمراہ پادشاہ زادہ محمد مراد بخش  
بتسخیر باخ و بدخشان مقرر شدہ از اصل و اضافه بہ منصب  
دوہزاری ہزار سوار و خطاب اخلاص خان نامزد گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة المالک سعد اللہ خان ( کہ پس از معاودت  
شاهزادہ مذکور بہ بدن و بست بلخ شتافتہ بود ) باضافہ پانصد سوار  
عام امتیاز بفراراشت - و سال بیست و یکم معاودت کردہ حسب الحکم  
از پادشاہزادہ محمد اوزنگ زیب بہادر جدا شدہ احرار سعادت  
ملازمت نمود - پستہر بعطای عام لوای شاد کامی بفرارخت - و سال  
بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار  
سوار محمود اقران گشتہ در رکاب پادشاہزادہ محمد اوزنگ زیب  
بہادر بصوب قندہار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافہ پانصدی  
و سال بیست و پنجم بعنایت نقارہ کوس بلند رتبگی زد - و نوبت  
دوم ہمراہ پادشاہ زادہ مزبور بحمت مذکور کمر عزیمت بست  
و سال بیست و ششم با پادشاہ زادہ دارا شکوہ بمہم مسطور ہمایئی  
گزیدہ بعنایت خلعت و اسب با زین نقرہ از ہم چشمان تفوق جست  
و از انجا ہمراہ رستم خان بہ تسخیر بست گام جلالت برداشت  
و سال بیست و ہشتم ہمراہ جملة الملکی بتخریب قلعه چیتور  
معین شد - و سال سیم ہمراہ معظم خان در کمکیان دکن قرار یافتہ  
نزد پادشاہزادہ محمد اوزنگ زیب ناظم آنجا روانہ گردید - و در  
محداریہ عادل خانہ دست جرأت برکشادہ خود زخم نیزہ بر ران  
برداشت - بعد از ظہور این تودن سال سی و یکم از اصل و اضافه  
بمنصب سه ہزاری ہزار سوار درجہ اعتلا پیمود - تلمہ احوالش  
بملاحظہ نیامدہ \*

## \* افتخار خان خواجه ابوالبقا \*

برادر زاده عبدالله خان فیروز جنگ است - و همیشه زاده  
 مهابتخان خانخانان - که نو جاگیر داشته در سال هیزدهم شاهجهانی  
 بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال  
 میرخان ( که در خانه جنگی ملابت خان و امر سنگه کشته شد )  
 سر بلند گردید - و یستر بفوجداری انبرنگر رخصت یافته بمنصب  
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت - و در سال  
 بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکنی در جنگ قزلباشی قندهار  
 شجاعت و مردانگی خود بر همگان روشن ساخت - هنگامی که فوج  
 قزلباش بر میمنه رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در  
 بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان به سواران چندان  
 حماسه از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزه حسن آورد  
 از پیشگاه خلافت و جهانگیری باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار  
 بمنصب در هزاری در هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون  
 فرورغ شادت و کار طلبی از ناصیه احوال آن خانه زاد لایق العزایت  
 تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمعی باضافه  
 پانصدی و عزایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم  
 بهمراهی مهین پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعیین یساق قندهار گردید  
 حسب التماس آن شاهزاده بافرزنی پانصدی ذات مهابی گشت

( ۲ ) نسخه [ ب ] قزلباش قندهار \*

و در سال بیست و هشتم به تیولداری و فوجداری چوراکده مضاف  
 صوبه مالوه تازک افتخار برافراشته باضافه هزاری هزار سوار بمنصب  
 سه هزاری سه هزار سوار سرمایه اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم  
 شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر ناظم دکن بجبهت تادیب و تنبیه  
 سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منشور  
 مطاعه شایسته خان صوبه دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران  
 و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهی بنده بلشکر شاهزاده ملحق  
 گردید افتخار خان پادشاهی در مورچال جنوبی بانفاق هادی دان  
 خان انصاری متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوری  
 یافت - و چون در آخر همین سال شاهزاده مذکور بتسخیر و تخریب  
 ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهی  
 افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهی پیوست - پادشاهزاده  
 در سال سی و یکم با عساکر گران طی منزل نموده چون بحوالی قلعه  
 بیدر رسید سیدی مرجان قلعه دار ( که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم  
 عادل شاه بود - و از سی سال بحفاظت آن قلعه می پرداخت ) با قریب  
 هزار سوار و چهار هزار پیاده تفنگچی و بانددار و سامان و سوانجام  
 فرزوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده بانفاق معظم خان  
 میرجمله در ده روز توپها را بکذا خندق رسانیده برج را بضرب توپ  
 خراب ساختند - اتفاقاً روزی که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] برخ را \*

قلعه دار عقب برج مذکور چهره عظیم کنده و آنرا بباروت و بان و حقه  
آموده خود نزدیک بدان آماده مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته  
آتش بباروت درگرفت. و خرمن وجود او باد در پسرش در هم سوخت  
دلبران کوس فیروزی بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند. قلعه دار  
گرفتار جنگ اجل بود. پسران خود را با کلید قلعه فرستاد. روز دوم  
جان بسپرد. چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست  
و پنج گز و زرفای پانزده گز در سنگ دارن) بمحض اقبال شاهزاده در  
عرض بیست و هفت روز بمال آسانی مقتوح گردید. و درازده لک  
روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه داری  
و در صد و سی توپ بقید ضبط در آمد. پادشاهزاده سلطان محمد  
معظم در می خلف خود را با افتخار خان در قلعه مذکور گذاشته خود  
بهمعنائی اقبال متوجه پیش شد. و هنوز این مهم خاطر خواه انصراف  
نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت  
نمود. و در همان ایام مهراجه جسونت به بند و بست مالوه تعیین  
گشته. مجموع قیوداران برفاقت از مامور گشتند. خان مذکور از  
چستی و چالاکی پیش از همه بهراج پیوست. ناگاه فلک نیرونگ ساز  
امر (که در مخیله هیچکس نپیکذشت) بمنصف شهود آورد  
و در مبادی سال سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت  
هجری پادشاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر با جیوش دکن بمزم  
مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد. چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز می کشید آماده جنگ و پیکار گشت. افتخار خان  
با جمعی از منصبداران در میسر او جا گرفت. و با فوج مراد بخش (که  
در برانگار عالمگیری بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت  
و بترکناز جرأت در اسپه بجانب عدم تاخت. گویند با آنکه خواجهزاده  
نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده. و دلائل و براهین  
آن مذهب را بمرتبه یاد گرفته بود که دیگر را (د آن متعذر می نمود  
پاره مساس بعلم هم داشت \*

### \* ارادت خان میر اسحق \*

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست. در عهد فردوس آشیانی  
پس از فوت پدر بمنصب نهصدی پانصد سوار امتیاز یافته بمیرنژکی  
روی عزت برافروخت. و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت  
خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافراز گشته  
بداروغگی فیل خانه سر برافراخت. و در سال بیست و ششم از تغیر  
تربیت خان بخدمت آخته بیگی مقتدر گردید. و در همین سال  
بمنصب دو هزار و سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز  
پوشید. و در سال بیست و هشتم باضافه هشت صد سوار و خدمت  
فوجداری سرکار لکنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش  
گشت. و در سال بیست و نهم بحضور (سیده از تغیر اسد خان  
بخدمت عرض رقائع موبجات سرمایه اعزاز بدست آورد. و از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و سوار کام دل افروخت. در اواخر عهد

اعلیٰ حضرت بنابر وجه از منصب معزول گردیده چندی بازدا گذرانید - در همان ایام سر بر فرماندهی بوجود زبیده نمود عالمگیری زنجب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اداین در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول (ایات) پادشاهی بمستقر الخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافه پانصدی پانصد سوار بر منصب سابق چهره کایابی برافروخت - و در همان ایام انتفاض الرویه ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه دارائی اوده معین شده بمرحمت نقاره و بافرایش پانصدی پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزار و سوار ازان جمله هزار سوار در اسب سه اسب والا رتبه گردید \*

(از انجا که کار شکنی خوی دیرینه فلک ناتوان بین است) گاه چند در ساحت کامرانی برخنگ مراد نرانده بود که سکندری خورده از یا درآمد - یعنی بعد دو ماه و چند روز شهر ذی الحجه سنه (۱۰۹۸) هزار و شصت و هشت هجری ازین سپنجی سرا در گذشت - اولا دختر میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا برادر آموختن جعفر در خانه داشت - ثانیاً بصبیه زاهد خان کوکه عقد بیوگانی بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشده و در شادابی داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سی

(۲) نسخه [ ۱ ] پادشاهی بنفس \*

و سیوم عالمگیری بفوجداری چاکنه مامور شده پستتر بخطاب پدر مباحی گشت - و در سال چهارم بخدمت فوجداری نواح اردنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدی هزار سوار سرفرازی یافته بناموری علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداری مهندسور مالوه تعیین شده در عهد خلد منزل با خانخازان منعم خان صحبتش کرک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداری در آبه پتنگه جالندهر نامزد او شده بود - مذاق بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک خیال بود - واضح تخلص میگردد - صاحب دیوان است \* بیت \*

\* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب \*

\* یافت یک پیرهن همتی و آن هم کفن است \*

در عهد محمد فرخ سیر در گذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خانی و پستتر بارادت خانی ناموری اندرخت) در عهد خلد منزل فوجدار نور محل متعلق صوبه پنجاب گردیده و مدتها در فوجداری دک پیراهه مضاف صوبه مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندی بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاری منصب داشت - از دیر باز در اردنگ آباد بمهر می برد - آخرها قلعه دارى گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترقناپلی همراه آموخته

(۲) نسخه (۱) چاکنه - و نسخه [ ب ] چاکنه (۳) نسخه [ ج ] مذاق

نصروف داشت (۴) نسخه [ ۱ ] ترقناپلی \*

بود - و وقت معارفت قریب بارزنگ آباد سنه ( ۱۱۵۷ ) یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید - فنون سپاهگری را بسیار ورزیده درین پیرانه سالی هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسی حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نعا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگی ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه دارچ گلبرگه می پردازد \*

### \* اشرف خان خواجه برخوردار \*

خویش مهابت خان از خواجه زادهای نقشبندی ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیح خود را بخواجه مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجه مذکور را زبرد طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزه خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سرشته بندگی بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس آشتیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار پانصد سوار ذخیره اندرز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافه هفتصد سوار تائبانش با ذات مساری شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه دارچ ارسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب درهزاری دو هزار سوار تکیه بر چار بالاش اعتبار زد - در آوائل عهد خاندان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قاعه دارچ مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوئش معلوم نیست \*

### \* آله وردی خان \*

عرق شجره نسبش از دوحه آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقی منتهی میشوند - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بدهمت جاسوسی گرفت و گیر آمده - اتفاقاً روز عید بتقریب نیزه بازی ارا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین من کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگدیزی او را رسیده قرین عزت و احترام روانه هندوستان کرد - چندی در برهان پور بعیاری و طرازی گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهره کامیابی برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو ( که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - رجعت مکانی را بدین امر شغف وتولع بسیار بود ) مطرح انتظار عاطفت خسروانه گشته - آله وردی خان بخطاب معتقد خانی و خدمت قرارل بیگی اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جنیت مکانی یعزوان مصاحبت و ندیمی نشسته همواره در سیر و شکار بدرام حضور معلی افتخار می انداخت - و تور کلانی که مدار شکار قمرغه بدانست

( ۲ ) نسخه [ ج ] نسبش ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] چیزهای بسیار ( ۴ ) نسخه

[ ۱ ] گردیده ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] طرازی \*



(۲) که آن را بارز گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامه ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرع پادشاهی - و ارتفاع شش - بسان سراییده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شفقار شدن جفت مکانی در هنگامه شهریار مراتب درلختخواهی و استرضای خاطر یمین الدوله را کما ینبغی بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهلی بتقبیل سده خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و خطاب آله دردی خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصره پرنده بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید می شدند فتح باسانی صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافه هزاری ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سربزافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعه دولتآباد دکن مضرب خیام پادشاهی گردید یرایغ جلال بنام آله دردی خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمذیر و جابر شافته بود) بصدر پیوست - که بانفتاح حصون نظامالملکیه (که در سمت قلعه چاندور واقع است) و از آن جمله شش قلعه را مردم ساهو

(۲) نسخه [ب] بارز گویند (۳) نسخه [۱] دهرپ.

و دو قلعه را بهوجبل نایکواری و شش قلعه را دیگر فتنه پورهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیزخته زبردستان پرگنات نواحی را ایذا میرسانند (پردازد - خان مذکور اولاً بیای حصار چاندور آمده آن معقل زمین را) که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد (محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقه فرمان پذیری در گوش کشیدند - ابتدا کنه را (۲) قلعه دار انجرائی زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه داران او را منصب دو هزاری تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و یستر حصار کاجنه و ماچنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعد و پیدمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعه (۴) روله و جوله و اهورنت و دیگر حصون متین آن سرزمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) باسانی و زودی مسخر ساخت - مگر حصن (اجدهر) که جمعی از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعی و کوشش بجا می آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهر

(۲) در [بعضی نسخه] کنه را (۳) نسخه [۱] کاجنه و ماچنه (۴)

نسخه [ب] اوله و چوله - و نسخه [ج] اوله و جوله.

آندیار است - و در استواری پای کمی از دولت آباد نمی آرد ) بست  
چون بهوجبل پاسبان قلعه از دستبرد های متوالیه خان مشار الیه  
هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزار و یک درپیه انعام آن حصار  
دشوار کشا را ( که تسخیر آن بے مددگاری اقبال میسر نیست ) سپرده  
در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیاری از معادل  
منیعه و مواثیل زبیه این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهی  
بر دست اولیای درامت قاهره کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم<sup>(۲)</sup>  
این معنی را منظوم ساخت \*

- \* شاه بخت کشور اقبال گرفت \*
- \* تیغ ز عدد ملک و سر و مال گرفت \*
- \* چل قلعه بیک سال گرفت که بیکش \*
- \* شاهان نتوانند بچل سال گرفت \*

بالجمله خان مزبور در سال دهم فوجدار می بسواره و لکهنؤ رخصت  
یافت - و در آغاز سال یازدهم ( که مرشد قلی خان فوجدار متهم در  
اثنای قتل بر یکی از مواضع بزخم تفنگ درگذشت ) آله دردی خان  
به تیولدار می آنجا سر برافراخته بانتقام کشی از سرکشان آن ناحیه  
دستوری یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والی پنجبزاری  
ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگی دارالملک دهلی از  
تغیر غیوت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآرازه انتهای

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] اولیای قاهره \*

شاه صفی پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه  
با اموی رفیع مقدار و لشکر جوار بدانسو دستوری یافت و بموصول خبر  
درگذشتن شاه ( که در ماه صفر سنه ۱۰۵۲ ) هزار و پنجاه و دو هجری  
باجل طبعی زندگی بسپرد ) از کابل معاودت نمود آله دردی خان  
نیز بهمراهی این لشکر مامور بود - چون بعضی اطوار و اوضاع خلاف  
آئین اخلاص و نمک خوارگی از وی سرزد و از بیبک مزاجی زبان  
که باختیار نداشت سربازی گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد  
عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت  
ثابت و متحقق بود برگشته سنکر پور بجمع سی و چهار لک دام در  
وجه معاش تغذیوه شد - بستر بوسیله نخستین پادشاهزاده بهجالی  
منصب سابق مباهی گشته در سال هیزدهم به تیولدار می ایلچپور  
کامروانی یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام صوبه برار  
بحکم رانی پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باری  
برار نهاد - بر وفق ملتس حکم بطالب حضور صدور یافته در سال  
بیست و یکم بمعادست استلام سده سنیه فایز گردیده گورکھپور جاگیر  
یافت - و چون بعزت قندهار میان شاه عباس ثانی و فردوس آشیانی  
سرشته اتحاد و یگانگی انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد  
پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامی با هفت راس  
اسب عراقی از بندر عباسی بندر سورت رسیده ( ۲ ) ( تمی از شاه ایران

( ۲ ) نسخه [ ج ] از بندر سورت رسیده \*

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپه چنڈ ملازم آلہ وردی خان  
(۲) میرانش می برد - کیسے مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که  
خان مذکور برخه از تنسوقات با مکتوبے مصحوب او فرستاده که  
(۳) چنین رقمی حاصل نمود - از انجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه  
و مخالف از آئین بندگی دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از  
کرم عام و فتوت فطری باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده  
حکم شد - که بلا توقف از کابل برآزند - تا در شاهجهان آباد رفته  
بخانه خود اقامت گزینند - و بنام متصدی صورت فرمان رفت  
که اسپان و همگی مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول  
(۴) و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش  
پژدهش رفت - بوضع پیوست که او خطی لباسی با برخه ارمغانی  
بقلار آقاسی والی ایران گذرانده رقمی حاصل نموده - لهذا در سال  
(۵) بیست و هشتم حسب التماس شاهزاده کلان بتازگی مشمول عنایت  
پادشاهی گردیده بمنصب پنجهزاری و تیولدار سرکار چونپور از تغیر  
مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال  
و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزوا گذرانید اما از  
شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت  
و در هر دین سال هزار اشرفی می یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزی

(۲) نسخه [ ا ب ] برایش می برد (۳) در [ بعضی نسخه ] یا مکتوب

(۴) نسخه [ ج ] بفرست (۵) نسخه [ ب ] و نهم

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفی سرافراز شده بود - در اواخر عهد  
سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید \*

چون ایام کوفت اعلیٰ حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال  
بر ملک و دولت راه یافت و شجاع در می خلف خلافت در بنگاله  
مساک خود سری پیش گرفته بر سر پتغه لشکر کشید آلہ وردی خان  
که سد زاهش نمی توانست شد به بخارس آمده توقف گزید - شجاع  
باشنه کوب بدان حوالی پیوسته از در لابه و چاپلوسی در آمده  
چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال  
آزمون کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان  
رفاقت آن بادیه پیمای خسروان و فاکاهی نگذاشت - و پس از  
توالی و تواتر آرا (گیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد  
هجری شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بپانده کشد  
آلہ وردی خان از معامله فهمی و کارشناسی رقم خذلان و نکال از نامیه  
حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیر که بتکاپوی  
گریز از سطوت جیش عالم گیری آمان یابد لامحاله با دد و دام  
محرای رخنگ محشور خواهد گردید - برهنمونی خرد باراده پیوستن  
بعنوان پادشاهی از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت  
کرد - و چون بسیاری از مردم شجاع از بهبود حال و امید  
مالش دل برگرفته قصد جدائی داشتند با او همه داستان گشتند  
و چون آلہ وردی خان جوفی از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعی از آن جانب بر سر او آیند بمداغه  
پیش آیند - و اعلان مخالفت نمایند \*

شجاع بشنیدن این خبر تدبیر و اندیشید - و خبرهای غیر واقع  
که فروغ از صدق نداشتن شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را  
تعیین کرد که در حویلی اردو گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند  
و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاد که باطائف و عده و وعید  
مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر  
و اشتها اکاذیب باطله که ساخته از بود ارکان ثبات جمعی ( که با  
آله وردی خان گردیده بودند ) بمستی گزائید خان مزبور ناچار بر  
قول و عهد ناستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهرامی سراج الدین  
روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان  
گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش  
شجاع بردند - آن تبه زای اردو بر فیل نشانده همراه بشهر آورده  
دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال  
او را متصرف شد \*

آله وردی خان پسران رشید داشت - هر یک بمذنب عمده رسید  
چنانچه بجای خود (قم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمی ساختند  
مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدی بود  
که هرچه از ابتدای طفلی بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم  
میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاج و هزل بر طبیعت آله وردی خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئی و فحاشی کشیده - حتی که این شیوه  
نامرزیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال ( که از خاندانهای  
عمده نام و نشان ندارند ) این سلسله بواسطه این (ریه ناستوده یادگار  
روزگار است - با این همه آله وردی خان بے ریاضت و تقوی نبود  
در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذورات حضرات  
ایمه هر سال بر می آورد - و از حاصل جایگیر عشره جدا کرده  
خیرات میداد - در دوستی یکنای و تمت بود - با آشنای یکروزه کار  
صد ساله بجا می آورد - از اهل دفتر بے اعتناء گردیده خود سر رشته  
نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومار  
می نوشت - و در ساحت دهلی سران و باغی احداث کرده - بنام او  
زبان زد خلایق است \*

### \* اکرام خان سید حسن \*

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجدار می بکلانه مضاف  
خاندیس ( که در ایام شاهزادگی بخلد مکان فردوس آشیانی بر سبیل  
انعام داده بودند ) می پرداخت - پس از آنکه خلد مکان بتقریب  
عیادت پدر والا قدر از برهان پور عزیمت صوبه مالوه نمود او  
حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطانی شد - و در جنگ  
داراشکوه ( که متصل سموگدهه (و داد) مصدر ترددات نمایان گردیده  
حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان  
مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [ چون مهاراجه جسونت سنگه

(که سرکردگی برانگار تعلق بار داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعیین یافت [ نام برده بافق سیف خان در هراولی مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامی که پادشاه بآزاد جنگ داراشکوه اعزام اجمیر بود ) او بتغویض قلعه داری مستقر الخلافه از تغیر عمد انداز خان چهره عزت برافروخت و پستر از انجا معزول گردیده بفوجدار می نواهی اکبر آباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه ( ۱۰۷۲ ) هزار و هفتاد و دو هجری دیدگاه تماشائی را از گلزار هستی در پوشید \*

### \* الله یار خان میر تونک \*

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمره ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه شرف هم رکابی داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خانی نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهی بملتان جهت اخراجات فوجی ( که بسرکردگی خایل الله خان بغیر تعاقب دارا شکوه رفته بود ) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروئگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار چهره افتخار برافروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدومت داروئگی غسل خانه و عطای علم سرمایه مباحات

افروخت - و سال ششم مطابق سنه ( ۱۰۷۳ ) هزار و هفتاد و سه هجری بعارضه بدنی بساط زندگی در پیچید \*

### \* اسلام خان میر ضیاء الدین حسین بدخشی \*

والا شاه می قدیمی خلد مکان است - عمره در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگی بدیوانی سرکار شاهی چهره اعتبار می افروخت - چون استیلای داراشکوه بذات فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائی انجامید ( که از احکام سلطنت هرچه میخواست متعشی میساخت ) شاهزاده فتح نصیب بظاهر عزم و لازمیت پدر عالی قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده عمره جمادی الاولی سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری سلطان محمد مهین خلف خود را بانجابت خان برسم منقلا از اورنگ آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور ( که تا آن وقت بخدومت دیوانی قیام داشت ) نیز بمرافقت سلطان دستوری یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایه وصال ببلده مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانباری را ( که نیم کوهی شهر است ) مخیم اتبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموری اندوخت - و بعد محاربه جسونت بخطاب اسلام خان رایست اشتها را فراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامی که رستم خان دکانی عمره کردن بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت ( او

( ۲ ) نسخه [ ب ] باغ فرح نیازی را \*

با پرده‌لان برانغار از جانب یمن مخالف در آمده - مردانه وار بجنگ و پیکار در آریخت - پس از ایتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره سوار و انعام سی هزار روبیه مطرح‌انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهرادرایی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت ( که بسری و سروری برانغار نخوت میفرودخت ) از نفاق اندرزی و غدر اندیشی راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقاً در همین گرمی پیکار فیال که او بران سوار بود بصدمة بان رم کرده افواج برهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیه مردم را ( که قدم استقلال افشوده روی همت از عرصه کارزار نمانده بودند ) قوی دل ساخت - و پس از دریدن نهانم ظفر اسلام خان بهمراهی سلطان محمد ( که با معظم خان میرجماء و جمعی از امرا بتکامشی شجاع معین شده ) دستوری یافت \*

چون شجاع از چیرگی جزدن منصوره با هزاران یاس و ناکامی دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه نمانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهده او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالم‌گیري شجاع از پادشاه کوبیهای معظم خان بموتو آمده اداره

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بذابر نقاض خاطرے ( که با سردار داشت ) یا بسبب بد معاشی او تنگدل گشته بے مدور فرمان طلب عازم حضور گردید بذابرین چنده بعزل منصب معائب گشته در سال سیوم بهحالی و تبه سابق دگر باره کامیاب درامت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داري کشمیر از تغییر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامی ( که موکب پادشاهی بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود ) در مقام نوشهره ( که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان ) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده در امت زمین یوس دریافت - و باضافه هزاره سوار بمنصب پنج هزاره مه هزار سوار مزور نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت باذدنامی افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در میادی سنه ( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجری پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیری

تاریخ فوئش یافته \* مصرع \* \* مرد اسلام خان والا جاه \*  
در مقبره صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه الله ( ۲ )  
خان مذکور در خدمتش اعتقاد مورور داشت ( مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدی عالی نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بذای آن یافتند \* \* بانی اسلام خان بهادر \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] رحمه الله علیه ( ۳ ) نسخه [ ج ] مسجد نزدیک \*

و مسجد عیدگاه کشمیر ( که در غایت رفعت و متانت است ) ساخته  
 اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشی سم - و از بنانش  
 یک با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگانی داشت - میر  
 مشارالیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه  
 ( که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود ) در سال دوم مرخص  
 شده در آن حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستی بر بست  
 بالجمله اسلام خان خالی از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع  
 فکته بارش تراوش میکرد - این دو بیکم از مشهور است \* بیک \*

\* بیتو شام غم بروز ما شیبخون می زند \*

\* مردم چشم ز گریه غوطه در خون می زند \*

\* وسعت پیدا کن ای صکرا که امشب در غمش \*

\* لشکر آه من از دل خیمه بیرون می زند \*

### \* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوری \*

پسر درم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد  
 جنیت مکانی بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس  
 فردرس آشیانی باضافه پانصدی دو صد سوار چهار عزت برافروخت  
 سال چهارم باافزونی دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب  
 دوهزار و هزار و دریمت سوار سربلند گردید - و سال هشتم بمنصب  
 دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده  
 محمد اردنگ زیب بهادر پیشگرمی افواج متعینه جهت تادیب

( ۲ )  
 چهار سنگه بندیده معین شد - و سال نهم در حین ( که دکن  
 مضروب خیام سلطانی بود ) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعه  
 جنیر و سنگمذیر دستوری یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمذیر  
 پنهانده ای آنجا ماند - و سال یازدهم با امالت خان جهت مالش  
 فساد پیشگان مضافات برگشته چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم  
 در تسخیر قلعه مؤ مصدر توددات شده پستتر همراه پادشاه زاده  
 دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم راییت کامرانی  
 بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبه مستقر الخلافه نامزد گردیده  
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار نوای افتخار  
 بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر  
 بلخ و بدخشان گام جلالت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده از آنجا  
 برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه  
 شد در آن بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم  
 چون بعرض رسید ( که او بذابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه  
 بیتل داس که بکابل تعیین شده بود تعلل بکار برده ) از منصب و جاگیر  
 بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سی و یکم مشمول  
 عاطفت گشته بمنصب سه هزار و دوهزار سوار آب رفته بجو آردن  
 و با شاه زاده سلیمان شکوه ( که بمقابل پادشاه زاده محمد شجاع

( ۲ ) نسخه [ ب ] پونذیل ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پنهل داس و در [ بعضی ]

پنهل داس •

تبعین گردیده بود) کمز همت بر بسمت - و بصوبه داری پاتنه و خطاب  
 اخلاص خان سربلندی یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در  
 کومکیان خاندوران ( که بتسخیر آله آباد تعیین شده بود ) قرار یافته  
 از آنجا ( که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگی عنایت گردیده بود )  
 او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و قرار شجاع  
 از میدان رفا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت  
 برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولت خواهی افشوده اواخر سال  
 ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه  
 میرزا راجه چیسنکجه بهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن  
 پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق  
 سنه ( ۱۰۷۵ ) هزار و هفتاد و پنج هجری ( ختم هستی بسرمنزل بقا  
 کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از  
 پیشگاه خلد مکان بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافت \*

### \* اصالت خان میرزا محمد \*

پسر میرزا بدیع مشهدی ست - که از اعظم سادات آن بقعه  
 مقدس است - و اباً عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضه  
 قدسیه<sup>(۲)</sup> امام ثامن ضامن علی بن موسی رضا ( علیه و علی آباء السلام  
 و التحیه ) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور  
 در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احرار ملازمت اعلی حضرت

( ۲ ) نسخه [ ب ] ثامن و ضامن \*

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازی یافته صبیح شاهنواز خان صفوی را  
 بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده  
 مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوی ( که بعد  
 از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعیین شده بود ) وکالت و اتالیقی  
 شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت  
 و خویشی با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده  
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار سر برافراخت  
 شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگده فرستاد  
 مشارالیه در میدانی حال توره و ضابطه سلاطین ایران بکار برد و در رکوب  
 و نزول و قیام و تعود غایت اهتمام مرعی میداشت - منصبداران  
 پادشاهی ( که بدعوی خواجه تاشی با عمدها سر همسری میخاریدند )  
 یکدفعه از وی رمیدند - پس از آنکه براه و روش همد آشنا شد در  
 تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت  
 باندک تاخت آن بومی را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله  
 آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگده را  
 فیصل داد - چون ببرهانپور معارفت نمود در تولد فرزند مجلس  
 بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان  
 بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود \*

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان  
 مفوض گشت او را تعیین آن صوبه نموده بغوجداری و تولیداری



مفسد سوز بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری ماند و مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اوزنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اعلی بتعیناتی شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بنمید و توطیة دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوب بهر ناحیة ممالک محروسه پدید آمد - مومنی آیه در دکن ماند - پس از آنکه شاهزاده محمد اوزنگ زیب از بلدة برهانپور لوی توجه بجانب مستقر الخلافه اکبر آباد بر افراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافه پانصد سوار کامیاب مباحات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر ( که در سن شصت بود ) با سایر پادشاهان هرم دولت از دولتآباد بحضور آورده شرف استلام سدة خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جتنی گوشه عزلت برگزیده

( ۲ )

در سال سیوم بتازگی مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پانجهزاری سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از قغیر قاسم خان سرافرازی یافت - و در سال هفتم باضافه هزار سوار ممتاز شد - پس از آن عارضه معیب بر مزاج او طاری گشته مدتی علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه ( ۱۰۷۹ ) هزار و هفتاد و شش هجری روزگار حیاتش سپری شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

( ۲ ) نسخه [ ج ] خسروانی \*

در سال چهاردهم عالم گیری تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاری چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلی بیگم صبیة روح الله خان اول را بار پیوند بیوگانی دادند زود در گذشت \*

### \* اعتماد خان شیخ عبد القوی \*

بحلیه فضل و کمال موعوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر درام حضور داشت - و از دامت گفتاری و درست کرداری بمزید اعتماد و مزیت اعتبار عام اشتهار می افراشت - هنگام نهضت الیوة عالمگیری از دکن باگروه بقصد انتزاع سلطنت از نهضتی بمنصب هزار و پانصدی سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهی بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه پیمای ارج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقربان شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهی و معامله فہمی موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئیان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه می نشست و اکثر در جذاب خلافت حرف از مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمة الخیر نمیگفت - و باب فیاضی و فیض سانی مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطانی و پندار ارستاد پادشاه

( ۲ ) نسخه [ ج ] چهاردهم تازه ( ۳ ) نسخه [ ج ] حضرت \*

اعتنا بشان مردم نمی‌کرد - تعالی در تبختر زیاده می نمود - و از غایت  
تفقه و تفسیر نهایت تشدد و تعصب داشت \*

سعیدای سرمد ( که اصلش بقول یهود و بروایتی از منی ست  
و بعد اسلام حکمیات را در خدمت میر ابو القاسم قندزکی گذرانیده<sup>(۳)</sup>  
بعنوان تجارت از کاشان به تهمه وارد گشته مفتون هندو پسر شد  
و هرچه داشت یغمانی ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشته ) چون  
بدله‌ای آمد صحبت دارا شکوه ( که بمجانین حسن اعتقاد داشت )  
با وی در گرفت - پس از آنکه کار پردازان تقدیر زمام امور جهانبانی<sup>(۴)</sup>  
بقبضه اقتدار عالمگیری سپردند از آنجا ( که نیت حق طوبیت پادشاه  
مذکور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا  
بود ) بملا عبد القوی حکم شد که ادرا طلبیده تکلیف لباس نماید  
چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان می باشی - گفت  
شیطان قوی ست - و این رباعی خواند \*

\* خوش بالائی کرده چنین پست مرا \*

\* چشم بدر جام برده از دست مرا \*

\* او در بغل من است و من در طلبش \*

\* درن عجبی برهنه کرده است مرا \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] تعبیر (۳) نسخه [ ۱ ] قندزکی - و نسخه

[ ب ] قندزکی (۴) نسخه [ ب ] زمام جهانبانی بقبضه (۵) در [ بعضی

نسخه ] دزد عجب (۶) نسخه [ ۱ ] گفته است \*

ملا با اتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی ادرا که مستلزم  
انکار معراج است دستاویز کرد \*

\* آن کو سر حقیقتش یاور شد \*

\* خون یمن تو از سپهر پهنای شد \*

\* ملا گوید که بر شد احمد بفلك \*

\* سرمد گوید فلك با احمد در شد \*

و راست آنکه عمده سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا  
مئل او سجد و برهنه چندین هرزه گوین در هر کوچه و بزرگ  
می گردند \*

بالجملة ملا عبد القوی در احتساب امر معروف و نهی منکر  
دست قوی داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت  
به تیغ جسارت یکی از مجاهیل ترکمان قاندر پیش کشته گردید  
و این سائحه خالی از غرابت نیست - تفصیلاً آنکه چون تربیت  
خان بایاچچی گری نزد شاه عباس ثانی فرمانروای ایران دیار رفته بود  
از ناسنجیدگی و کلفت وضعی خود آداب سفارت بآئین پسندیده  
بجا نیارده و حشمت افزای آن شاه سودائی طبع آشفته دماغ  
گردیده دیرین دوستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار  
از طرفین بفوج کشی انجامید - در آن ایام سید امیر خان ناظم کابل  
چند مغله ترکمان بی سرو پا را بمطافه جاسوسی گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [ چند نسخه ] و راستی آنکه \*

اعتماد خان به تحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی از آن  
چند کس را ( که ترکمان سپاهی وضع بود ) بے علاقه بزد و زنجیر  
بخلوت طلبیده تفتیش احوال می نمود - درین وقت ( که عرق  
جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده ) ناگهان از جای در آمده  
خود را بخادم ( که در بیرون اسلحه او داشت ) رسانید - و شمشیر  
از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت - و ضربتی کلری  
بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشته حیاتش نمود - نزدیکان  
اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافی خان این حکایت  
بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور ( که  
فیما بین محرر و آن مرحوم رابطه تمام بود ) در جذب مرآة العالم  
و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته ( که از زبان رفقای آن قلندر  
استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد ) درین جا ثبت میگردد - که آن  
قلندر از پهلوانان عیار پیشه ایران بود - که آن گروه بشوخی و  
سرگله زدن از آسرا بزور زر بستانند - و بهوا می پرانند - ازین مرد هم  
مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش  
بساحت دهلی افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندری چند  
قراهم آورد - و هر روز ببانگ با رود و سوزم میگذرانید - این مقدمه  
شهرت گرفته برخه بکیمیا گری و جوتی بدزدی و رهنی متهم گردید  
و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیری او

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامی که در خواب بود زنده  
به دست آورد - مسلسل بحضور پادشاهی برد - اعتماد خان به پژوهش  
حال مامور شد - بعد از استفسار هر چند گفت که من سیاح گدایه ام  
مفید نیفتاد - تهدید زبانی فرمود - آن اجل گرفته دید که رهایی  
نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم  
چون نزدیک رسیده خم شد که چیزی بگوید بآنکه هر دو دست او  
بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیر ( که بر مسند اعتماد خان  
گذاشته بودند ) چنان بچستی و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش  
زد که بکند و خار <sup>(۲)</sup> گردید - بهر تقدیر پادشاه بوقع قتلش بسیار  
متاثر و متأسف گشته پرتو التفات بحال باز ماند های او افکند  
و پسران و خویشانانش را باضافه منصب و دیگر مراحم و مواهب  
کامیاب فرمود •

### • آله وردی خان •

عالمگیر شاهي مہین پسر آله وردی خان مشہور است - جعفر  
نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاج  
و مطایبه مجبول و بشوخی و بیباکی مفلطه و همه از یک کرباس  
بودند ( چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف  
از سر سخوت و مضحکہ فرا نمی استند - و در هزل جد دارند ) میرزا  
جعفر با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

جدداً قطعه زن عرصه روزگار بود - بیداری بخت و حسن سعي مورد  
الطاف اعلیٰ حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزار  
دو صد سوار سرفروزي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت  
قراول بیگي که ازین اوست اعتبار اندوخت - و پستتر اضافه منصب  
یافته بفوجداری جائی مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون  
باغ نور منزل بموکب عالم گیری نصارت یافت اول حکم (که از ممکن  
خاطر پادشاهی بمنصه نفاذ رسید) تعیین مشار الیه است بفوجداری  
متنوا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع  
دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهمان آن  
قیام می نمودند) مختل و نامنظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب  
آنجا سر بقصاد بوداشته طریق بغی و عصیان پیموده بودند - او  
بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سه هزار سوار  
ازان جمله هزار سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندوخته رخصت  
پذیرفت - و پستتر بافزونی منصب و خطاب آله دردی خان  
عالمگیر شاهی بلندنامی یافت - و در سال سیوم از فوجداری متنوا  
تغیر شده بفوجداری گورکهور تعیین گشت - و در سال هفتم جبهه سایی  
ستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ  
بته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهی گذرانیده  
و عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

( نسخه [ ج ] جائی (۴) نسخه [ ج ] یافت \*

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مراد آباد کامیاب  
مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
سه هزار سوار در اسبه سه اسبه مورد عاطفت شد - و از تغیر  
بهادر خان کوکه بنظم صوبه آله آباد شتافت - و در سال دوازدهم  
سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات  
در پیچید - بشجاعت و همت شهره روزگار بود - و بچون و سخاوت  
دست به بلند داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب  
دیوان است - ازوست \*

\* کمتر ز قاشقه نتوان بود در طلب \*

\* صد تیشه میخورد که رساند لب بلب \*

و با این خوبیها با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون  
آله دردی خان بنا بر جهت بغضب سلطانی در آمد و اعلیٰ حضرت  
سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک  
از دنگل برآمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت  
پدر که همیشه شاکی بود زبان شکوه درازتر ساخت - جعفر باعتماد  
در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگر  
باین امر اقدام می نمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمی ماند  
و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بجای میرسانید - پسرش  
امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

(۲) نسخه [ ج ] کشیده بدر ساخت (۳) نسخه [ ب ] فراز تر •

بفوجدارى متهرا دستوري يافت اورا فوجدار نواحى اكبر آباد ساخته  
باعانت خان مزبور مامور كردند - پس ازان خطاب خاني يافته  
بهمراهى محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بيجاپور سال بيست  
و نهم مردانه شربت والهيمن نوشيد \*

### \* اعتقاد خان ميرزا بهمن يار \*

بسر يمين الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده - مشرب  
لا ابالي منش فراغت درست عشرت گزين بود - ايام زندگاني را<sup>(۲)</sup>  
به بهمن آئين بسر برده اسباب ثروت و كمذت آنچه بايد مهيا داشته  
داد عيش ميداد - با فوج و فوج كشي كارے نداشت - در كمال  
آسودگي و بيغمي شب بر روز و روز به شب ميرسانيد - در مير بخشگيري  
هرگاه ميخواست بتمارض از ركاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا  
بساط آرامش و تن آساني مي گسترد - و گاه بتقريب ملاقات برادر  
خود شايسته خان سره بدكن مي كشيد - و گاه بهمن بهانه  
بوليت بنگاله مي شنالوت - اوضاع مخفوء و كلمات متنوعه از بسيار  
بر زبانها ست - نظر بر حقوق نياگان عاليشان او و انتساب او بخاندان  
خلافت (چه اعلى حضرت و چه خلدگان) از برخه تكليف نوكرى  
مرفوع القام داشته در مراعات خاطرش ميكوشيدند - و در سال دهم  
جلوس فرودس آشيائي به منصب پانصدي<sup>(۳)</sup> سوار عز  
افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عاليقدر بضافه مناسب

(۲) نسخه [ ج ] زندگي را (۳) نسخه [ ۱ ] عز افتخار اندوخت \*

استياز يافته همواره محفوف عواطف خسروانه<sup>(۴)</sup> بود - در سال نوزدهم  
از اصل و اضافه پيائيه دو هزارى دو صد سوار بر آمده در سال بيست  
و دوم بمنصب سه هزارى سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني  
چهره مباحات افروخت - در سال بيست و پنجم از دكن ( كه بديدن  
برادر خود شايسته خان رفته بود ) معارفت نموده سعادت اندوز  
ملازمت پادشاهي گشت - از پيشگاه خلافت در آخر همين سال  
بمنصب چهار هزارى پانصد سوار و خطاب موروثى اعتقاد خان ( كه  
پدر و عم او باین نام ممتاز بودند ) مطرح انتظار نوازش گرديده  
بتقويض ميربخشي گري سرمايه اعتبار اندوخت - از انجا ( كه  
اكثرا باظهار بيماري مراسم عهده مرجوعه را نمي توانست بتقديم  
رسانيد ) سال بيست و ششم هنگام معارفت الويه پادشاهي از كابل<sup>(۳)</sup>  
بدار الخلافه چون ساحه لاهور بعز نزول سعادت پذير گرديد  
التماس نمود كه چنده در دار السلطنت اقامت گزيده بمعالجه  
پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر ساليانه  
شصت هزار رپيه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال  
بيست و هفتم بدرگاه خسروي ناميه سا گشت - از خانه زاد نوازي  
ببكالى منصب و خدمت بآئين سابق سرافراز گردانيدند - و او  
تا آخر سال سيم بدان خدمت والا رتبت بے دراعى طمع و اغراض

(۴) در [ بعضى نسخه ] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخه

[ ب ج ] بفر نزول سعادت پذير \*

نفسانی در کمال استغنا و بی پروائی پرداخته ذخیره ستوده نادی اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگنده که شکارگاه است مشهور باحراز ملازمت عالمگیری کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم باضافه هزاره بمنصب پنجهازه هزار سوار مطرح انظار عنایت خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص یافته بدیدن برادر کلان (که در آن ایام ناظم بنگاله بود) از پیشگاه سلطنت مجاز گردید - و مدتی در آن ولایت بعیش و کامرانی اوقات گذرانیده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجری بسیر عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کند - عجب مرد راست و درست بی ساخته و بی پروا بود - حق پرستی و فقیر دوستی بکمال داشت \*

گویند در زمان بدیدن مجذوبه کویه گرد بی سر و پا شتافته بود چون این حرکات منافی سطوت امارت است پادشاه از روی تعرض پرسید که کیس آنجا از بندهای پادشاهی هم بود - عرض کرد که یکی همین سیاه روی بود - و دیگر همه بندهای خدا بودند - پسرش محمد یار خان نیز در خوبها بکثای زمان بود - احوالش جدا به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجه مفتخر خان بن فاخر خان نجم ثانی در آخرها پیش خلد مکان اعتبار داشت و صدر النساء بود \*

(۲) نسخه [ ب ] بر خست - معاز گردید .

### \* انقضی القضاة قاضي عبد الوهاب \*

فخیر شیخ محمد طاهر بوهرة است - که در یمن گجرات سکونت داشت - تحلی بفضل و کمالات یافته بحرمین شریفین شتافت و بشیخ عالی متقی ( رحمه الله ) پیوست - و مرید شد - و در (۲) و تقوی و فن حدیث یگانه روزگار گردید - چون بوطن اصلی معاودت نمود بدعتهای ( که اعتقاد و عملاً در قوم خود شایع بود ) بر داشت و در شکست گرده مهدویه پیروان سید محمد چونپوری میکوشید و حسب وصیت شیخ خود مدام بجهت طلبه علم راست میکرد و در وقت حل کردن آن تدریس می نمود - میگفت که یکی از دیگرے چرا مانع شود - مجمع البکار غریب اللغة حدیث از تالیفات مشهور است - در سنه ( ۹۸۶ ) نهصد و هشتاد و شش میان الجین و سازنگپور مالوه جمع در اثنای راه برو ریخته کارش باتمام رسانیدند گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیع و بدعتهای دیگر از دل قوم خویش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بزدن - چون در ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد عرش آشیانی داخل گجرات شده با شیخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گنت ایفای نذر شما بر ذمه من است - و میوزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شیخ بیادری میوزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چند مدت ( که ایالت آنجا بیکه از امرای ایران باز گردید ) آن جماعه باعانت او

(۲) نسخه [ ب ] در زهد و تقوی (۳) نسخه [ ج ] بوطن اصلی \*

بتازگی سرخلاف بودند - شیخ دستار از سر بکشد - و بعزم دار الخلافه آگوه کمر بست - و با وصف منع سید رحیم الدین کجراتی ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعلش اردرا از مالوه بنهر واله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند \*

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیانی مدتی بخدمت افتای پتن که مولد اوست می پرداخت - هنگامی (که شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بانتظام مهمام صوبه دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سرور فرمان روائی همدوستان بخدمت جایل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضی مذکور متمشی شد از پیشینیان کسی را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهی آنهمه مصروف پاس امور دینی بود که نظم و نسق مملکت بدین وسعت جز بخود و سیاست شرعیه بکار نمی رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات تار بزر می فروختند - قاضی حضور (که بزهد و تدین خود را دانوده در تمشیت امور جزری و کلی لوای انا و لا غیر می افراشت) آمرای عمده از حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب می سوختند

(۲) نسخه [ ب ] نماز بزر می فروختند - و در [ بعضی نسخه ] ناز بزر می فروختند - اما صحیح ناز است که بمعنی قصاص و داد قلیل باشد \*

و با این همه میگویند که قاضی در اخذ و جرید طولی داشت و زوهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکی و شوخی شهرت داشت) هنگامی (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالی دار الخلافه بدرخواست مساعدت روزی چند فروکش نمود) دران اثنا سواغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگوه خرید؛ قاضی با مال تجار باحمد آباد میبرد - از قاضی دل پری داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس از آنکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضی سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلاي مرض از حسن ابدال بر رفتن دار الخلافه مجاز گردید - و سید علی اکبر قاضی لاهور بنبایت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجری در شاهجهان آباد داعی اجل را لبیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی دار الخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور (سجده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعی داشت - و درع و ملاح او منسوب برپا نبود - از ترکۀ پدر (که لک شرفی و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دام نگرفته بدیگر درقه قسمت نمود - بکمال نیک نفسی زیست میکرد

(۲) نسخه [ ۱ ] دل پری داشت \*

نظرو بر فساد زمانه ( که مزاجها بکذب و زور آشنا شده ) انفصال قضایا بر بیفته و شواهد نمی نمود - و بیشتر ارخای عذاب میکرد - تا مدعی و مدعی علیه باهم بفهمند \*

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدر آباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضی جواب داد - و در سال بیست و هفتم بتوفیق فطری آلهی جذبه در (بود - مستعفی خدمت گشته از تعلقات دنیوی دامن افشاند - با وجود عذایات پادشاهی و تحریش بر عدم ترک خدمت قضا عذاب توجه از طرفی که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای (در بسید ابوسعید خویش قاضی عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از عاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه اش مالید - و تکلیف قضا و مدارات بمیان آمد - ایا نموده التماس کرد که چندی رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جذاب آلهی مسئلت می نمود که باز آلوده عمل پادشاهی نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عثمان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - باراده آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل مدارات اختیار نماید بار موقوف گردن

(۲) در [ بعضی نسخه ] در سال هفتم \*

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه ( که همواره از جناب خداوند حقیقی مستدعی بود که آلوده عمل پادشاهی نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد ) از احمد آباد بار سفر بر بسمت - در همان ایام مرضی اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجری طرفی ( که جائزه اش گویان گیر بود ) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس فرموده کلمه حق بر زبان راندند - که خوشا حال او که بعد از حج خود را ملوث بامور دنیا نساخت - درین سلطنت در صد ساله تیموریه در دیانت و خدا پرستی مثل او قاضی نگذشته - پیوسته (۲) در حالت قضا هم مستعفی بود - پادشاه نمی گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور ( که جنگ مسلمین است ) خود را کشید \*

این امر جلیل القدر را دین بدینا فروشان سخت آسان گرفته اند زرها بر شوت خرج می کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارضی قصابات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندریه و گفته زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه در شان قضات با علم و عمل حدیث وارد شده ( که از سه قاضی یکی بهشتی است ) و خواجه محمد پارسا ( تدس سره ) در فصل الخطاب گوید آن قاضی بهشتی هم مگر قاضی بهشت باشد اندازه گمراهی و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخه [ ج ] و در حالت قضا \*



ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زره‌ای پادشاهی  
بصرف آورده آخر کار خرقه درویشی پوشید - و در ادرنگ آباد در  
خدمت خواجه عبدالرحمن ( که از مدت‌ها خیرباد منصب و روزگار  
گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود ) مرید گشت - و پس از  
واقعه ناگزیر خلد مکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت  
موعود در گذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدت‌ها صدارت احمد آباد  
داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر  
سورت مغزوی بود - در عهد خسرو زمان رخت هستی ته کرد - از پسران  
فاضل عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع  
بسیار مشابه و مانا بودند - ( در زاده پادشاه هم اشتباه نمود که کدام  
یک است - اولین با احتساب لشکر مامور بود - و دومین بدار و غنیمتی  
حضور می پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالی خان که خوگر  
شراب و شیفته راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار  
شرق کمال داشت - درین عهد مدت‌ها بفوجداری ملکپور برار ( که  
هیزده گروهی برهانپور است ) قیام داشته هیزده سال پیش ازین  
کما بیش در گذشت \*

باید دانست که بوهه بزبان هندی بمعنی تاجر است - چون اکثر  
این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند  
قبل ازین چهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکی از ملجای فضلا

( که ملا علی نام داشت - و قبرش در قصبه کذبایت است ) جمع  
از اهل گجرات ( که دران وقت عموماً بت پرست بودند ) بدین اسلام  
در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق  
گروا شدند - و پس ازان [ که سلطان احمد ( که از امرای معتبر سلطان  
فیروز شاه پادشاه دهلی بود ) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع  
گردید ] بتعلیم علمای وقت ( که همه اهل سنت و جماعت بودند )  
برخی ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع  
و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر  
برخواست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از ملجای فضلا  
از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه بار رجوع می نمایند - و خمس  
مال را بسادات مدینه منوره می فرستند - و ( کوه را بان رئیس فاضل  
(۴) میدهند - که بفقرای قوم خود قسمت می نماید \*

### • اسلام خان رومی •

حسین پاشا ولد علی پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت  
از امیر است - بحکومت بصره می پرداخت - و در ظاهر اطاعت  
سلطان روم می نمود - محمد عم او بتقریبی از روی رنجیده باستنبول  
رفت - بداعیه آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود  
چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب  
( که عزل و نصب حکام برخی بلاد متعلقه روم باختیار او بود ) رفته

بد سلوکی و ناشایستگی اطوار برادرزاده ظاهر ساخت - و استدعای  
 اقطاع نمود - که محصل آن را صرف حوائج ضروری نماید - ابشر  
 بحسین پاشا نوشت - که مکلی از لواحق بصره بوی باز گذارد  
 بعد از آنکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شد  
 و محمد را بد لجنوی نزد خرد نگاهداشت - چون محمد با اتفاق برادر  
 خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالی آغاز نهاد حسین پاشا  
 هر دو را بد زندان روانه هندوستان نمود - اینان بطائف الحیل برکنار  
 لحسا از جهاز برآمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد  
 از روی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با تزلزلش و دفور خزانه او  
 را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده اید او را  
 برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانه مزبور بشما  
 عاید خواهد شد \*

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوری گرفت - که  
 از بغداد ببصره رفت حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد  
 سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورد نزدیک بصره رسید  
 حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با قوچه به نبرد او فرستاد - یحیی  
 چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت  
 ندارد) راه مطارعت سپرده بار پیوست - و حسین پاشا از شنیدن  
 این خبر آسیده سر شده عیال و اموال خود را به بهیها که از مضافات  
 (۲) (۳)

(۲) نسخه [ب] سرانجامه شده (۳) نسخه [ب] منسوخ \*

شیراز است برده بقزلباش ملحق گردید - مرتضی پاشا به بصره  
 آمده هر چند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود  
 نیافت - ازین رهگذر او را با برادر و گروه دیگر از هم گذرانید - پس  
 از چند اعراب جزائر از بے هنجاری و بد سلوکی مرتضی پاشا  
 ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته  
 ببغداد شتافت - و جمعی کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند  
 و این مرده را بحسین پاشا رسانیده او را ببصره طلبیدند - او مال  
 و عیال خود به بهیها گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر  
 گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آلکا پرداخت  
 و همواره با سلاطین عظیم الشان هندوستان طریقه ارسال عرائض و هدایا  
 مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیری نامه  
 اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقی نژاد برسم  
 پیشکش فرستاد \*

بالحمله چون فرمان روی ملک روم بذابر بواعث نزاع و خلاف  
 که از سرزد یحیی پاشا را بجایش تعیین فرمود مشارالیه نتوانست  
 دران مرزد بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت  
 ناکام با اهل و عیال و معدودی از ملازمان جلالی وطن اختیار کرده  
 روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی  
 عنایت نشنید - و گل التفات نیچید - برهنمونگی اقبال تصدیم عزم

(۲) نسخه [۱] دیها (۳) نسخه [ج] ممالک روم \*

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این اراده دولت آماده او در پیشگاه خلافت درجه استعسان پذیرفته خلعت با پالمی و ماده فیل حواله گوز بردار شد - که در راه بآن غویت گزین دیار امانی و آمال رسانیده آمید وار جلال مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجری بحوالی دار الخلافه شاهجهان آباد رسید بخشی الملک اسد خان و صدرالصدر عابد خان تالاهوری دروازه شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشی پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجارت بوسه دادن تخت و مماس دست پادشاهی بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل تیمت بیست هزار رپیبه و ده سر اسب پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک رپیبه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازی یافته بمنصب پنجهازری پنجهازر سوار و خطاب اسلام خان بلند نامی اندرخت - و حویلی رستم خان دکنی (که منزله سب عالی بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتی (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه می آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزارری هزار سوار و خطاب خانی و دیگر پسران علی بیگ خطاب خانی و هزار و پانصدی ممتاز گشتند - و پس ازان باضافه هزارری هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافی خوراک دراب چهره

(۲) نسخه [ ج ] ده ماهه و معافی \*

مراد افرورخت - و پستر بتفویض صوبه داری مالوه اختصاص یافت \*

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و ناردانی و ریاست از جبهه رزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی والا پایه امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل نهاد توطن این مرز و بوم گردد - او بنابر وجه در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل می نمود و بلیت و لعل میگردانید - ازین جهت از منصب برطرف شده و از دولت حضور مہجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمده الملک خان جهان بیادر ناظم دکن ببجالی منصب و خدمت فایز گشته بسرداری فوج هراول همت بخش ارباب و غا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهی و تبیره بهلول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در عین تراز بودن جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در بارت افتاده فیل دم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بنه تیغ در آوردند \* \* بیعت \*

\* اجل راه سر کرد و افتاد پیش \*

\* کشان سوی دام فنا صید خویش \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] گشته خان مذکور بسرداری \*

ادرا زندگی مهلت نداد - و الا کارکردگی و خدمت طلبی با پردایی و درست اندیشی جمع داشته مصدر کارهای نمایان میشد - بزرگی و عمدگی بار میزیبید - طبع موزون هم داشت - از دست \* رباعی \*

\* یکچند که سیر بینوائی کردیم \*

\* بر درگاه کبریا گدائی کردیم \*

\* بزدم برسم هدیه لختی ز جگر \*

\* تا با سگ دوست آشنائی کردیم \*

و بعد فوتش افراسیاب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و مختار بیگ ( که با متعلقان پدر در سال هیزدهم بارجین (سیده غایبانه بمنصب هفتصدی صد سوار سرافراز شده بود ) بمنصب هزاری چهار صد سوار سر بر افراختند و اموال خان متوفی سه لک روپیة و بیست هزار اشرفی ( که در ادجین و شولا پور ضبط شده بود ) پسرانش معاف گشته حکم شد که مطالبه پدر را جواب کنند - و پس از آن افراسیاب خان بفوجداری دهمونی مامور شده در سال بیست و چهارم بفوجداری مرادآباد از انتقال فیض الله خان کامیاب مراد گشت - و در همین سال مختار بیگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسروانی گشته در سال سیم بفوجداری و تلمه داری مزدسور (ایست افتخار افراشت - و در سال سی و هفتم بحراست چکله مرادآباد مامور شد - و پس از آن

( ۲ ) نسخه [ ج ] داشت رباعی \*

بفوجداری ماند و از آن بعد بحکومت ایلاچپور متعین گردید - و در سال چهل و هشتم بصوبه داری کشمیر درجه اعتبار پیمود \*

### ( ۲ ) اعظم خان کوکه \*

معروف بفدائی خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلناش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور بمزید رشادت و اعتبار نامیه احوال افروخت - ابتدا بداروغگی عدالت فایز شده و پستر بمراقمت سفیر بیجاپور بایصال برخی عطایای صاحبقران ثانی بعادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در سال بیست و دوم بخدمت توزک سر بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بخشی گری احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و بخشی گری منصبداران کابل و داروغگی توپخانه آنجا مفتخر گردید - و در سال بیست و ششم شرف اندرز حضور گشته بتفویض میر توزکی بر خود بالید - و پس از آن داروغگی فیول خاصه و پستر داروغگی افیال حلقه نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی گرز برداران تحصیل مباحثات نمود - و از تغیر تربیت خان میر توزکی باز ضمیمه کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پردی باضافه پانصدی دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائی خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد از آن ( که مهمان فرمانروائی

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] اعظم خان معروف بفدائی خان کوکه \*

بقبضه اقتدار عالمگیری در آمد ) بوسیله نسبت کولتاشی مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامی ( که در تعاقب دارا شکوه باغ اعز آباد سواد دارالخلافه دهلی از فرزول جهانبانی نصارت تازه یافت ) او را بعطای نقاره باخذ آرازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه ( که از لکهنؤ بجناح استعجال طی منازل نموده اراده لحوق بیدر داشت ) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوزیه شتافته آگهی یافت - که سلیمان شکوه میخواند - که باعانت پرتهی سنگه مرزبان سری نگر از گذر هردار گذشته سر به بلهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کره ایغار کرده بهردار رسید - آن سرگردان تیه حیرانی از وصول خان جلالت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سری نگر در آمد فدائی خان معارفت نموده ناصیه سالی آستان خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان ( که در تعاقب دارا شکوه تعیین شده ) پیوسته ضمیمه جنود اقبال باشد - و در همین ایام ( که الویه عالمگیری بعزیمت ملتان بقصبه قصور پرتو نزول افکنده بود ) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه دار اوده بفرجدارئی آنجا و گور که پور دستوری یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا بردارد - پس ازان ( که سلطان محمد

(۴) نسخه [ ب ] پوره \*

فرعین تگاشی و گرمی هنگام جنگ و جدال که با هم داشت از میر اهتمامی معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست - و بستر (قوم) ابدار و بیدر لئی از سیمای احوالش بر خوانده قرین ندانست و تذبذب بمعمر پادشاهی ( جمع القهری نمود ) معظم خان حسب الحکم فدائی خان را باغجوه بحر است و خبر داری آن شاهزاده نا صواب اقدیش ( در آنکه حضور ساخت - و در سال چهارم از تغییر صف شکن خان بخدومت میر آتشی خلعت سرافرازی پوشید \*

چون آغاز سال ششم خطه دلیذیر کشمیر مهبط مؤکب عالمگیری گشت قوم سنبل ( که قبيله ایست از قبائل افغان نیازی که آن طرف دریای نیلاب تفکین دارند ) در سؤائف ایام بر خیز از آنها در موضع (۲) دهکوت موسوم بمعظم نگر ( که امن روی آب است ) اقامت گزیده بمصدر شر و فساد میشدند - بفرجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن ( روی آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضای جهالت مسلک تمرن پیدوده از آب نیلاب عبور نموده قهانه پادشاهی را متصرف شدند - خان مذکور ( که با توپخانه مخصور در کنار دریای چناب بود ) بر طبق یولیفغ والا باستیصال آن گزرة برداخته عرصه آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بغد و بست آن سرزمین نموده بخنجر خان ( که بفرجدارئی آنجا معین شده بود ) سپرده معارفت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهی

(۴) نسخه [ ب ] ونکوت (۳) نسخه [ ب ] بآن روی دریا \*

از لاهور بدار الخلافه چون عرصه شکارگاه کانواهن مضروب خیم  
 پادشاهی گشت فدائی خان بمالش مفعدان توابع پتاه جالندهر ( که  
 از راه ناعاتبیت بینی سرفهان برداشته بودند ) معین گردیده کاربند  
 حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاری در هزار و یانصد سوار  
 هر برافراخت - و در سال دهم بفوجدارئی گورکهپور باضافه هزار و  
 یانصد سوار بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار بلندرتبکی یافت  
 و بمستر موبه دارئی اوده نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم  
 بحضور رسیده بمصاحب موبکی لاهور اعلام سوافرازی برافراخت  
 چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان  
 موبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحی  
 پرداخت - و پستر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین ایام سال  
 هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهی گردید فدائی خان از  
 تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامی گشته با فوج  
 شایان و سامان فرادان مرخص گردید - و بهراولئی آغرخان بمالش  
 افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کان از پشاور  
 بجلال آباد رسید - و از آنجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان  
 زیاده از مورد ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزار سخت  
 واقع شد - فوج هراول از تورک افتاده اکثر توپخانه و بهیو بتاراج  
 رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم بار هم (سد - مردانه پای

(۴) در [ انڈر نچھ ] کانواهن \*

تجلد افشرد قیل را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهاغه  
 گندمک طلبیده هراول ساخت - و باز دیگر بر سر کتل جلک که در  
 دشوار گذار است نبرده صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ  
 آنقدر سنگ فیل ربا از تلهای کوه می غلطانیدند که عرصه بر لشکر  
 پادشاهی تنگ گردید - بمحض تأیید ایزدی چندان تلاشهای دلیرانه  
 بکار رفت که آخر کار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائی  
 خان بهمعنائی فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکما  
 و تعیین تهاجمات پرداخت - و در دفع آن طایفه شورش انگیز از  
 مراتب تلخت و قاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود  
 مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او  
 مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباحثات  
 بذرقه اعلیٰ سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا  
 بنظم عمده موبه بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم  
 چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت  
 موبه بهار از تغیر دکلائی شاهزاده مذکور نامزدش گردید - خان  
 مشار الیه رهگرایی عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۹)  
 هزار و هشتاد و نهم هجری بآخرت سرا شتافت - حویلی خان مذکور  
 واقع لاهور از مکانهای عمده آن بلده است - مدتها اقامتگاه موبه داران  
 آنجا بود - بسر کلانش صالح خان ( که خطاب فدائی خان یافته )

(۴) نسخه [ ب ] ربیع الثاني \*

احوالش بجای خود رقم پذیرفته - در میسر مغدر خان داماد  
خانجهان بهادر بود - در سال سی و سیوم عالمگیری در فوجهای  
گوالیار برگزیده تاخته به تیر بندوق در گذشت \*

### • افتخار خان سلطان حسین •

یسر کلان امالت خان میر بخشی سم - چون پدرش سال بیستم  
شاهجهانی در بلخ جهان گذران را پدر در نمود پادشاه قدر شفا نظر  
بر نیکو خدمتیهای آن بنده کار طلب تلاش منذ پسرانش را منظور  
نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بدر و غنای  
قورخانه سرافرازی یافت - در سال بیست و دوم بدر و غنای داغ  
از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم  
بفوجهای میان در آب سرمایه اعتبار اندوخت - و در سال سی  
و یکم باضافه سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار  
کامیاب دولتی گردید - و بهمراهی مهاراجه جسونت (که بصلاح اندوختی  
دارا شکوه حقیقه بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعیین  
شده) (خصم مالیه یافت - در همان ایام آن شاهزاده نصرت نصیب  
بهمعانی اقبال از درباری نبرده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه  
سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت)  
علف تیغ عالمگیری شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت)  
جمع از کمکیان بموکب عالمگیری پیوسته بمیاره جان بدر بردند  
(۲) نسخه [ ج ] در سال سیوم (۳) در [ بعضی نسخه ] بر کلمه تاخته •

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود)  
خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سیر فرمان رانی  
هندوستان بجلوس عالمگیری تزیینی پذیرفت از انجا (که جوهر  
ماهیت او خالی از فروغ آگاهی نبود) باذواق الذفات پادشاهی مقتدر  
گشته باضافه منصب و خطاب افتخار خان چهره مباهات افروخت  
و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگی  
و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره سوار امتیاز گرفت - و در  
سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایه وزارت بر آمد) بخدمت  
میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمواج  
پادشاهی برده بود مدتها کار را با استقلال تمام سرانجام داد \*

در سال سیزدهم پادشاه رسا شدند که شاهزاده محمد معظم  
ناظم دکن از بدمنشینی و طبیعت پرستی بفریب خوشامد گویان  
از جا رفته اراده خود رانی و خود آرائی دارد - لهذا او را مستعد  
و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین  
در خور وقت بزبان او حواله رفت - مومنی الیه خود را جلد و چسبان  
رسانیده امانت برگذازد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص مافی بود  
و اخبار ناراحت لمعان مدق نداشت جز تسلیم رضا طلبی جواب  
سرفرد - و براعت ذمهش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بطف  
تبدیل یافت - اما درین ضمن بمعایت بدگویان قابو جو بذابر جهته  
عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضر

با آن همه اعزاز و اعتباری که داشت مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعیین شد - که او را از دریای اُتک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجدداً مشمول التفات گشته بنظم صوبه کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستتر از کشمیر معزول شده در آن هنگام ( که شورش افغانان کابل شده بود ) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجدارئی بنکشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس از آن بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجدارئی جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه ( ۱۰۹۲ ) هزار و نود و در هجری همان جا بساط هستی در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادی و عبدالباقی بحضور رسیده خلع ماتمی یافتند - و در عهد خلد منزل یکی از آنها بخطاب امالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانسانانی می برداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیدهای نواب آصفجاء بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و در آنجا پیمانۀ حیاتش تبریز گردید - و دیگرے بخویشی معمر خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها در آن ویرانه بسر برد

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] کمال افلاس \*

و درے از آسودگی و جمعیت بر احوال پر اختلاش نکشود - همانجا زندگی بسربرد \*

### \* آتش خان جان بیگ \*

بسر بختان بیگ (رو بهانی ست - که سال اول جلوس خلد مکان در جنگ محمد شجاع جان نثار گردید - نام برده در حین هیات پدر بدولت روشناسی پادشاه غایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لوای ناهوری افراشت - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح خان بخلد مکان میوزکی چهره امتیاز بر افروخت - برادرانش یکی منصور خان - که چندی بمیر آتشی دکن مامور بود - پستتر حارس ارزنگ آباد گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلد مکان بفوجدارئی قمرنگر عرف کرنول سرافرازی داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبه حیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها در دکن باقی \*

مجموعه از کیفیت پاپرا بریان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل حرفه تلنگانه بود - در عهد خلد مکان ( که رستم دل خان بنی مختار صوبه دار حیدرآباد بود ) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پیادگان فراهم آورده بر کوه ملجای خود ساخت و دست (هزنی و دست اندازی بر مسافری و رعایای آنطرف دراز کرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع



آیین مهر نژاد رنگت رام زمیندار برگشته بولاس سرکار ایکنندل شتافته  
 توکراو گردید - و بعد چندی دران جا شروع بقطاع الطریقی نمود  
 زمیندار مزبور بعد اثبات دزدی او را مقید ساخت - چون پدر  
 زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائی یافته در  
 موضع شاه پور عملاً برگشته تری کفده سرکار بهونگیر که جای قلب  
 واقع شده با سروا نامی مفسد پیشه دمساز گشت - و درانجا گله  
 ساخته علانیه بتاخت و تالاج می پرداخت - رستم دل خان قاسم خان  
 جماعه دار را موجودار برگشته کلپاک (که بمساحت قریب از شاه پور  
 واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در  
 جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پدر دل خان نامی جماعه دار  
 پیادگان همراهی خود در فزون سپاه گری بمساحت پیش آمده جنگ  
 یانک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعه تاریکند  
 پرداخت - و تا ورنکل بهونگیر رسید - و ابواب بلا بر روی سنگ  
 آن نواح می کشود \*

خلد منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهانی را  
 صوبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان  
 مزبور دلاور خان جماعه دار را با غریبه شایان تعیین نمود - نام برده  
 در وقت (که آن شقی بمحاصره کلپاک سرگرم بود) بر مرش رسیده

(۲) نسخه [ ب ] بولاس سرکار ایکنندل (۳) نسخه [ ب ] تری کفده (۴)  
 در [ بعضی نسخه ] بهونگیر \*

بعد زن و خورد او را منہزم ساخت - و در کلپاک تهانه قائم نمود  
 درین ضمن خسرو پور پاپرا [ که با جمعی کثیر از مدتی در شاه پور  
 محبوس و در شکنجه انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز  
 جنس خوردنی برای او می برد ) هیچ کس ماذون نبود که پیش او  
 برود ] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای  
 خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقارت آثار برای  
 شکار ماهی بیرون شاه پور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیداهای  
 فکهدان محبوس خانه و دراز قلعہ را کشته متسلط گردید - باستماع  
 این خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای  
 توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بر زمینداران کلپاک  
 اشاره این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان  
 با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه پور آریزو ستیز غریب  
 رودان - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکند شتافت - چون این خبر  
 بیوسف خان رسید اذل میرزا علی کار پرداز خود را تعیین نمود  
 و ثانیاً خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصره تاریکند  
 پرداخت - پس ازان جهنم قول استناد نمود - هر که از قلعه  
 بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعه مزبور  
 بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف  
 خان آوردند خان مزبور بزد بزد او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [ اکثر نسخه ] او بدست زن خود \*

پادشاه فرستاد \*

\* بیست \*

\* دهقان سال خورده چه خوش گفت یا پسر \*

\* گای نور چشم من بجز از کشته ندری \*

## \* امانت خان میرک معین الدین احمد \*

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد - امانت خان خوانی  
 راستی منش درستی آئین - دیده در حقیقت بین - فقیر مشرب  
 غنی مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق  
 صاحب مروت بلند رفاق - سعادت سیمای عالی فطرت - مافی ضمیر  
 والا فکرت - موسس تواعد دیانت و امانت - متعبد بغیان فتوت  
 و سماحت - نیکو رای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - اصل  
 موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده منات بلده هرات دار السلطنت<sup>(۲)</sup>  
 خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامی پدر  
 خویش میر حمین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفاق (نچیده  
 بر سبیل تهاجر بقصبة خوانف) که آنگاه ایست مختصر ازان مملکت  
 و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهره آفاق اند) سر  
 کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و رسای آن مکان بود)  
 نظر بر قدم شناسائی نیاگان باستمال و داجرتی پرداخته در خانه  
 خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیه حالش لعل  
 ظهور میداد صبیة خود را بحباله عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

\* (۲) در [ بعضی نسخه ] که دار السلطنت \*

همان جا رحمت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان  
 (که خواجه شمس الدین محمد خوانی مشهور خلف رشید خواجه  
 مذکور در ملازمت عرش آشیانی پایه افزای بزرگی و اعتبار گشت)  
 میرک کمال ولد میر حسن معطور مع پسر خود میرک حسین  
 نزد تغائی خود بهندستان آمده (رزگار برقاء و آسودگی میگذرانید  
 دین جا نیز با یکی از بغات سادات همشهری خویش پیوند بیوگانی<sup>(۲)</sup>  
 نمود - میرک عطاء الله ازان عقیقه متوان شد - که در یساق بلغ بخشی  
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمیزد قرب و اعتبار امتیاز  
 داشت - بنابر وجه از شاهزاده جدا شده در زمرة ملازمان پادشاهی  
 انسلک یافته بمنصب هفت صدی سرافراز گشته ازلا ببخشی گری  
 اعدیان متعینه کابل و پستر بدیوانی صوبه پنده تعیین یافت - همان  
 جا در آخر عهد اعلیٰ حضرت شمع حیاتش به تذبذب اجل خاموش  
 گردید - اما میرک حسین در عهد جنک مکانی بمنصب سلطانی  
 و التفات خاقانی چهره عزت افروخته بکاردانی و معامله فهمی  
 سمت اشتبار گرفت - در سال هشتم جهانگیری بهمراهی شاهزاده  
 سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون  
 آدیپور مضرب خیام شاهی گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین  
 گشت مشار الیه ببخشی گری و رافعه نویسی کوهلمیر مامور شد<sup>(۳)</sup>

\* (۲) نسخه [ ب ] همسری خویش (۳) نسخه [ ب ] کوهلمیر - و در

[ بعضی نسخه ] کوهلمیر \*

و پس از آن ببخشی گری دکن سرمایه اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قرانی بتفویض دیوانی دکن امتیاز یافت - و از آن وقت تا امروز ( که زیاده بر صد سال است ) این کار از وی این خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپیه و عطای خلعت و اسمی مباهمی گشته بعنوان سفارت با ارمغانی یک لک و بیست و پنج هزار روپیه نزد نذر محمد خان والی بلخ برفاقت پاینده بی سفیر خان مذکور رخصت یافت - و در نامه پادشاهی القاب مومی الیه یفقره سید صبحی النسب و پسندیده حسب مصدر گردید - و بعد معارفت از توران دیار بنابر جهت معاتب گردید - چون فوت نمود ورثه در مطالبه سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ فیروز آشنائی مرعی داشته باعانت خویش برادر آنها حاصل کرد خلف ارشد آن مرحوم میرک معین الدین احمد مذکور در ریعان شهاب بود - بعد تحصیل علوم رسمیه بنوگری پادشاهی فایز گشته در سال ( ۱۰۵۰ ) هزار و پنجاهم هجری از پیش گاه خلافت ببخشی گری و واقعه نویسی صوبه اجمیر چهره ( شد میان همسران برافروخت - و پس از آن اغلب که بتقریب کار بدکن شدافت چنانچه شیخ معروف بهکری در نسخه ذخیره اللخوانین ( که در سال ( ۱۰۶۰ ) هزار و شصتم بتحریر در آورده ) مرقوم ساخته - میرک معین الدین پسر میرک حسین خوانی ( که حقیقت پدر و پدر کلان ایشان در بزرگی و تبیله داری از آفتاب بزرگ تر است ) درین حوالی

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهره کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر می برد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معارفت از آن مهم در همین سال مطابق سنه ( ۱۰۶۴ ) هزار و شصت و چهار هجری از پیشگاه فردوس آشیانی بخدمت دیوانی و بخشگیری و واقعه نویسی صوبه ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد در آن دیار گذرانید - وضع و شریف و مغیر و کبیر آنجا نظربراسنی و درستی و صلاح و تقری ( که پیرایه حالش بود ) حلقه ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میگردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - و کوهی شهر باغ و حویله طرح کرده - که بکوتله میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبه کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید \*

هرچند نزول اسما از مبداء فیاض بمناسبت معمى ست و معمى را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین معمى ست - بلکه این را از هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانیت و دیانت نمیرسد - پس عزیز و کم یاب - هر جا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایه علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمه افزونی و زیادت - در چار بازار ( دزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقه زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده \*

بالجمله در سال چهاردهم عالم گهري از امل و اضافہ بمنصب  
 هزاري دود سوار و از تغير عنايت خان بدیوانی خالصه شریفه  
 و عنايت درات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شانزدهم اسد  
 خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت  
 مي پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور  
 و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش مي رسانیدند  
 از آنجا [که هم ارباب دیانت (که بے شوب ریا و غرض باشد) مصروف  
 احقاق حق و بهبود دلي نعمت است] اصلا از لومنت لایم خوف<sup>(۲)</sup>  
 و ترس ندارند - در آن ایام بیگمات محل و خواجه سرايان معتبر (که  
 بهادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوہ طمع  
 خود مجبور و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا  
 میکردند - چون اینجا سفارش دفعی نداشت و هرچه متضمن کفایت  
 سرکار و رفاه خاق الله مي بود بے تحریک معرکه بعمل مي آمد لظعا  
 قبیح شان نبرید - ناگزیر کمر بستہ چست بسته چون ناخن کارش  
 آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش دست پرداختند  
 از آنجا (که بمسبب سفارش بدوستانه دل نگران و برای استعفا بهانه جو  
 مي بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال  
 مستعفی گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش دست موجب  
 استعفا نمي گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و گاردانی بر لوحه  
 (۲) در [بعض نسخه] خیف و ترس •

خاطر پادشاهی مرتسم بود فوراً خدمت حراست دار السلطنه لاهور  
 و قلعه دار (یعنی آنجا تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه فیض<sup>(۲)</sup>  
 ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالی ابا آردن پادشاه فرمود که  
 پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - در آنجا هم سوای حویلی  
 خوانی پوره متصل چوک کلان حویلی و حمام طرح نموده که مشهور  
 عالم است - در سال بیست و دوم هنگامی (که سواد اجیر مضرب  
 خیام پادشاهی بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز  
 یافت - از آن بعد تا امروز این دیوانی اکثر درین دودمان مانده  
 چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد ارزنگ آباد بوردن موکب  
 پادشاهی فیض آمد گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که  
 بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده  
 محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدھی هرسل را  
 که در کره می شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود  
 بیاورد - پادشاه حویلی ملک عذیر را که متصل شاه گنج است تجویز  
 فرمود - آن مرحوم باستعارت راضی نشده از سرکار والا ابتیاع نمود  
 چنانچه آن هم بکونه اشتہار گرفته \*

اوائل سال بیست و هفتم چون نهضت پادشاهی بجانب احمدنگر  
 تصمیم یافت از آنجا (که پیش نهاد خاطر ممالک پیروی خلیفه زمان  
 تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

احتراز لازم شمرده فرد استعفاي نوکري ( که سر دست داشت ) گذرانيد - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بخواست خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماه سال ( ۱۰۹۵ ) هزار و نود و پنج هجري طایر روح پر فتوحش بسير هوای حدیقه جنان پرواز نمود - جنوبی شهر ( که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمای رافع شده ) آسود \* سید بهشتي شد \* تاریخ این واقعه یافتند - حقیقه اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان ( که بتحصیل حسنات موزی و انظار مثنویات معنوی زندگی ابد دارند ) از مرسومات است \*

\* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل \*

\* حرفی ست نام مرگ برین قوم ترجمان \*

حقایق آگاه میان شاه نور حمای ( که در پیش صاحب کمال بود ) اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما می طلبند این بابای پیر دارد و اشاره بآن شللا دل می نمود \*

خوافی خان صاحب تاریخ لب لباب ( که مرد صادق القول انصاف پزده است ) آورده - که دیانت دار واقعی ( که ترقی خویش ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضرر مالی و جانی باحدی نرسیده ) بجز امانت خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

( ۲ ) نسخه [ ا ب ] بر هرای \*

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از مظلومه و بدنامی حاصل نبود - قلیله بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روییه از نوشته اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهی گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استجسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روییه بابت بقایای سخوات بر ذمه رعایای سقیم الحال بود - که هر سال اجدیان و منصبداران تعیین شده دایه وصول فاکرده خود مبلغ موقوفانه گرفته طومار ندارند می آوردند همین قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقاً روزی پادشاه تعریف دیانت او می کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگری نخواهد بود - هر سال مال دلی نعمت را بر باقی داران معاف می نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانه آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه \*

فی الواقع در پیشگاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این منصب قلیل ( که زیاده بر دو هزار نبوده ) بوضع غریب نشسته <sup>( ۲ )</sup> بعد امور که در دایره مردمی نمی گنجید اگرچه همه حکم پادشاهی بود از خدا ترسی و مهربانی دلی بعمل نمی آورد - و ازان جهت که خلاف مرضی آقا سب استعفاي نوکري می نمود - پادشاه حق آگاه نظر بر بے غرضی و راست مزاجی او بتغافل میگذرانید \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] مررت \*

از متخلص خان بخشی نقل کنند که میگفت امانت خان  
طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - در آن هنگام ( که بلده اورنگ آباد  
بقدم پادشاهی زینت پذیرفت ) شاهزاده معزالدين عرضي نمود که  
کار خانجات ما بسبب قلمت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال  
بوسیده می شود - حویلیهای سنجر بیک متوفی که حمامش مشهور  
آن شهر است ( که بتازگی داخل فزول شده و هنوز ورثه اش برنیامده )  
برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم  
پیرانگی فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرضی شاهزاده از نظر گذشت  
بمحمد علی خان خانسانان ( که در قرب و اعتبار سهیم و شریک  
نداشت ) حکم شد - که بامانت خان سزاولی نموده آن مکان را بکسان  
شاهزاده حواله نماید - آن حق پرست باین هم اعتنا نمود - تا آنکه  
روزی در سوادری ( که هر دو در جلو بودند ) محمد علی خان عرض  
کرد که برای حویلی مرشد زاده هر چند سزاولی نموده بجائے نرسید  
پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے محابا عرض کرد  
که هرگاه درین برق و بازار بشاه زاده جا بهم نمی رسد مردم سنجر  
بیک را کجا سر و سایه پیدا می شود - من بر خود می ترسم که کل  
و کوره چند دارم - فردا این روز بر آنها است - معا فرد استغای  
نوکر می گذرانید - که این کار بد بگرمه مقرر شود - پادشاه سر فرود برده  
هیچ نگفت \*

در ارضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمی بود - و به تکلفات  
دنیاواران اصلا آشنا نبود - و تحلی بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت  
ترجمه شرعة الاسلام ( که نسخه ایست جامع در آداب شریعت )  
از مولفات او است - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم  
و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب  
کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامی ( که پسر درم اوست )  
بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب  
دیوان است - این شعر از مشهور \*

\* تا قافله سالار جزون فال سفر زد \*

\* دیوانه ما دامن صحرای بکمر زد \*

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چنده  
ودیعت حیات سپرد - از فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن  
غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت  
خان ثانی و کاظم خان جد بیواسطه محرز این اوراق جداگانه بر  
صفحه بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین  
انقلاب آباد روزگار ( که بیک بسط و کشاد موه چه خاندانهای عظیم الشان  
گرفتار دلت و خواری نگشته - و تا چشم زدن آنکه سربلک میسود  
بخاک راه یکسان گردیده ) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر  
( که ( ۱۱۵۹ ) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجری است ) بعزت

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده به آفریده حاکم (رزگار) که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند \*

### \* ایرج خان \*

خلف رشید فزایش خان افشار است - در حیات پدر برضادت و کارطلبی نام برآورده مصدر بهادری و بردایی گردید - و در خدمت داروغگی قویدخانه دکن بکار دانی و بیغرضی شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهانی در تلعه داری احمدنگر در گذشت او را از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی و محافظت قلعه مذکور سرافراز ساختند از همت فطری و کرم ذاتی مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگرد پیشه نگهداشت - و جوای نام گشت - و از سعادت مادی و نیک اندیشی قرض پدر را بر ذمه خود گرفته بهر روش خویش و قیام همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافه پانصدی بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داری پاتهری مضاف صوبه دکن نوازش یافت - و پستتر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرنوزکی چهره افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه بالشرکریان بیساق قندهار مامور شد بخش دیگری بخان مزبور تفویض یافته بمطای عام تارک مباحات اقراخت و پس از معارفت ازان مهم بفروجداری جمو و کانگه و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علی (۲) عادل شاه و قاخت و قاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی میرجمله (که بالشرک جراج حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعه بیدر او را باتفاق نصرت خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجی بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسبل نمود - بذابر حدوث عارضه بمزاج اعلی حضرت دارا شکوه از کمین جوئی و قابو طلبی (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده آمرای کمکی را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با دارا شکوه ربط تمام داشت - و خود را دارا شکوه میگرفت) باتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهان پور نوشته بود که باستمالک هر دو پرداخته نگهدارد - و الا فریب و غدره بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر باد مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهی شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نریده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد

ظاهرا وزیر خان فرستاده باشد \*

\* بیت \*

(۲) نسخه [ ب ] بمالش عادل شاه (۳) نسخه [ ج ] نصیر خان و در [ بعضی

نسخه ] نصیری خان \*

\* صد شکر که از نربده پایاب گذشتیم \*

\* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم \*

و چون بحضور رسید بفوجداری یکی از محلات شرقیه دستوری یافت و در ایام جنگ باشاره دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته (رانه) مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بروقت رسانید - و پس ازان (که کوس کامیابی عالمگیری بلند آرازه شد - و داراشکوه پی سپهر دشت قرار گردید) خان مذکور ناصیه خجالت بر زمین ضراعت گذاشته باستشفاع عمده الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسردانه گشت - و در همان ایام خان مشارالیه بصوبه داری مالوه رخصت یافت - ابرج خان نیز درسلک کمکیان آنصوبه انسلاک گرفت و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه مضاف صوبه مسطور سرمایه عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایالچپور اختصاص گرفت و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگده تعیین یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتی دران مهم مورد عنایت پادشاهی گشته از اصل و اضافه بمنصب درهزار و پانصدی در هزار سوار چهره دولت افروخت - پس ازان مدتی بتعیذاتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایالچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبه

(۲) نسخه [ ۱ ] بهسلایه - و نسخه [ ۲ ] بهسله (۳) نسخه [ ۳ ] چاندا

و دیوگده .

بوهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایه اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و ششم هجری بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبه ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائی و یوزده احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رودخانه (که از میان می گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال واماندعایش همان جا اقامت دارند - مشارالیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگای زیاده بر امارت او بود همواره پیرشان و قرضدار می بود ابتدا صبیغه صادق خان میر بخشی در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر می افراشت - ازان عقیقه اولاد نشده درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقی نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندی بنیابت حسن علی خان بهادر عالم گیر شاهی بصوبه داری ایالچپور می پرداخت - کلان تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبه ذمه پدر شد سرا و پوره را بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم مامانی مالک - تا وصال اوقات خود را بشایستگی بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جوانی درگذشت - از پسرے ماند او باش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخه [ ۳ ] بیگم تا وصال \*



اثر برادر خویش بفروزندی گرفته باز دراج او در آرد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستی نه کرد همه چیز بطریق ارث بار باز گردید - و بعد در سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگی گذرانیده راه و رسم داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست \*

\* نقشه که بر زر است ندانید سرسری \*

\* این گرد نامه ایست که حاضر کند پری \*

خطاب پدر یافته چندی تحصیلدار چاندا بود - آخرها پیرشان شد و هیچ جا ناخنش بغد نگردید - سر زده بمسمت کرناک شتافت چندی همراه عبدالقادر خان پسر عبدالذبی خان میانه در بالاگهات کرناک گذرانید - پستر بپایان گهات رفته درانجا پیمانه هستیش بر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالی هم خالی از حسن صورت نبود - با واقم صحبتی داشت - غفر الله له \*

(۲)

### \* اشرف خان میر محمد اشرف \*

پسر کلان اسلام خان مشهیدی است - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامی (که پدر عالی قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلده پرهانپور می بود اخت - چون آن خان مغفرت نشان و دیعت حیات سپرد

(۲) نسخه [ ۱ ] میرزا محمد اشرف \*

مشار الیه باضافه پانصدی دود سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهی گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگی داغ سرفرازی یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوری یافت میر مذکور باضافه پانصدی و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خانی چهره ناموری برافراخت - و پس از آن بداروغگی کذاب خانه سوار دالا پیوایه اعزاز یافت - و در انجام سال سی و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمانروائی اعلی حضرت است) بخدمت دیوانی و بخشی گری فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه جیسنگه بر سر شجاع غفلت آئین تعیین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگده و هزیمت دارا شکوه چون الیه ظفر طراز عالمگیری بجهان ستانی ارتفاع آسمانی گرفت خان مذکور از مراقبت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متعرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهی بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبور نمود خان مشار الیه بصوبه دارمی کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خانی بلند نامی گرفت - و در سال دهم از تغیر ضوی خان بخاری بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحب خلعت سرفرازی پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاری

(۲) نسخه [ ج ] بفوجداری کشمیر \*

و خدمت خانسامانی والا مرتبه گردید - مدتی بدان کار پرداخته  
در سال بیست و یکم بواقع خوانی مامور شد - و چون سال بیست  
و چهارم همت خان میربخشی در گذشت اشرف خان معتمد آرای  
بخشیکری اول گردیده بدرجهت فهمی و ملایمت کارها بتقدیم رسانید  
و نهم ذی القعدة سال سییم سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و نود و هفت هجری  
( که پنج روز از فتح بیجاپور گذشته بود ) شمع زندگی آن شرافت نشان  
خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تقاوت آراستگی  
داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشنی گیر نعمت تصوف بود  
مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعه آن التذان وافر می برد  
رتبه خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجه کمال رسانید  
امام و اکابر از شکسته نویسی او سر مشق درست قلمی می گرفتند  
پسر نداشت \*

### \* آخر خان پیر محمد نام \*

از امرای عهد خلد مکن است - نسب این قوم باغر نام ( که از  
اراد یافت بن نوح علیه السلام بود ) منتهی می شود - لهذا بدین  
لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوهر جرات و جلالت موصوف  
در هر جا علم جانفشانی برافراشته نام بجگرداری برآورده اند  
وقت سلطنت فردوس آشیانی حسین قلی نامی ( که ازین فریق با تمن  
خود بنوکری پادشاهی امتیاز یافت ) بمنصب هزار و پانصدی  
( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] می و یکم \*

هشتصد هزار و خطاب خان ( سیده ) سال بیست و پنجم فوت نمود  
نام برده سال اول جلوس عالمگیری بمردازی قبیل ( ۲ ) قرار گرفته همراه  
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب  
بنگاه تعیین گردید - و در معارک آنجا داند دلیری و دلادری داده  
تورودات شایسته بظهور رسانید - گویند ( روزی لشکر پادشاهی را عبور  
از آب گنگ بایسته کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع  
با سامان حرب فراهم شده مستعد مقاومت بودند - نام برده ( که  
بقراولی لشکر پادشاهی مامور بود - و پیش پیش دلیر خان هراول  
میرفت ) اسپ را بآب زده همین که بالای آن گذار برآمده چپقلش  
عظیم ( بدان خیل محتمل ) که پیش ( ری فوج خصم بود ) آمده اود را  
با اسپ بخروطوم برداشته در انداخت - نام برده در همان گرمی  
بضرب شمشیر کار فیلبان را ساخته بجای او نشست - درین فسن دلیر  
خان این ماجرا بچشم خود دیده از عقب رسید - و تحسین گوین  
برگرد ری گردید - نام برده گفت فیل برای آن خداوند گرفته ام  
بمن اسپ از اسپان کوتل مرحمت شود - دلیر خان گفت فیل هم  
بشما مبارک - و در اسپ خوب جهت ری فرستاد \*

بالجمله مومی الیه سال سیوم بخطاب خان سر برافراخته همراه  
خانخانان بهمم آشام شتافت - و کارهای دسمت بسته بتقدیم رسانید  
با آنکه خانخانان از توردهای او راضی بود اما چون منلان او شیوه

تعدی بر اهل دیهات بکار برده خال در نسق می افکندند و ممانعت پیش نمی رفت فی الجملة در حق او تغافل داشت - ازین جهت خان مزبور آزاده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانه حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا پسر خود محمد امین خان که میربخشی بود نوشت و از بعرض پادشاه رسانید و لهذا آخر خان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغیر منصب معاتب ماند اما باز ببحالی منصب مورد نوازش گشته در کمیان صوبه کابل انتظام پذیرفت - و در آن صوبه بتنبیه افغانه خیبر (که فساد پیشگان مقرری اند) گام سعی فراخ تر زده دتیقه از زد و کشم و تخریب اماکن و مساکن آنها فرد نگذاشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق دکن (که سیوا بهونسله سر تهر برداشته بود) نامزد گشت - در آنجا نیز جوهر مردانگی بر روی روز افکند و مکرر بر سر افواج مرهنه قاخته هزینه داد - پستر حسب الحکم به پیشگاه سلطنت شناخته سال هفدهم باز بهم افغانه کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم بتنهانداری جگدک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها در دارالملک بکارهای پادشاهی سرگرم ماند - سال سی و پنجم (که پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواح اکبراباد مردم جات (که در آن ایام شیوه سرکشی و قطاع الطریقی داشتند) بر سر قافله

ریخته چند ازابۀ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیری گرفتند - نام برده بدریافت این خبر بر گشهی آنها قاخته گرفتار از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصره گشهی دیگر پرداخت درین ضمن گوی بندوق باو (سیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و در هجری بدار آخر پیوست - پسرش آغو خان ثانی ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامی به بلند و تنگی بر آورده بوقت موعود درگذشت \*

### \* ارسلان خان \*

پسر آغوردی خان اول است - ارسلان تلی نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشی بقوجدارای بنارس سرفرازی یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بقوجدارای سیستان صوبه تنه و از اصل و اضافه بمنصب هزارری نهصد سوار (ازان جمله هفتصد سوار در اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بقوجدارای سلطان پور بلهری نامزد شده منصب در هزارری (۴) هشتصد سوار در اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهارم باضافه پانصدی درجه تصاعد پیمود - تلمه احوال او مسموع نشد \*

### \* امیر خان میران \*

پسر خلیل الله خان یزدی ست - والده مکرمه او حمیده بانو

بیگم صبیحہ سیف خان و صبیحہ زادہ یمین الدولہ آصف خان اسم  
در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافہ پانصدی صد سوار بمنصب  
هزار و پانصدی پانصد سوار چہرہ امتیاز برافروختہ بخدمت  
میرتوزکی سرفرازی یافت . و در سال سی و یکم چون خلیل اللہ  
خان بصوبہ داری دہلی اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخان  
برنواختہ بہمراہی خان مذکور تعین نمودند - و در عہد خلد مکان  
بعد فوت پدر باضافہ منصب فایز گشتہ بفوجداری کوهستان جمو  
پایہ اعتبار برافراخت - و در سال دہم بہمراہی محمد امین خان  
میربخشی بمالشی فیہ طاغیہ یوسف زئی مامور گشتہ سردار اورا  
با جمع بغواہی شہباز گدھے (کہ نزدیک لنگر کوت است) تعین نمود  
او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کوه مار درآمده  
چند قریہ دیگر را آتش زدہ بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار  
باشکر معادت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان  
بداروغی منصبداران جلو جبہ اعزاز افروخت - و در همین سال  
از انتقال آلہ وردی خان عالم گیر شاہی بصوبہ داری آلہ آباد قامت  
مبہات برآراستہ از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار  
در اسبہ بلند پایہ گشت - و در سال چہاردهم از خدمت معزول شدہ  
سعادت ملازمت اندرخت - و بذکر جہت روزی چند بسلب منصب  
معائب گردید - و در همین سال ببکالی مورد انظار عاطفت گشت

(۲) نسخہ [ ب ] کرہ بار \*

و چون در سال ہفدهم از پیش گاہ خلافت و جہانبانی فوجداری  
ایرج بار نامزد گردید بعلمت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف  
شدہ گوشہ اندزا برگزید - و در سال ہیزدهم بتازگی مشمول عواطف  
خسروانہ گشتہ بخطاب امیر خان و اضافہ منصب درجہ پیمای  
علو مرتبت شد - و بایالت صوبہ بہار رخصت یافت - و درانجا  
بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاہجهان پور و کانت کولہ  
مساعی موفور بظہور آردہ آنها را (کہ بعد از استیلای افواج پادشاہی  
پیناہ قلعہ درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل  
آستان سلطنت افتخار اندوختہ در رکاب شاہ عالم بہادر بیساق  
کابل مرخص شد \*

(۲)

از دیر این مرز و بوم بسکونت گزینی گروہا گروہ افغان بلغاک خانہ  
شورش و فساد گردیدہ - خصوص در عہد عرش آشیانی - کہ ہر جوق  
بخود سری و فتنہ گری گردن افراختہ و از عصیان منشی باہم یکنائی  
گزیدہ غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاہی بقصد استیصال  
آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را بی سپہر سم ستوران داشت  
چون بقتل و غارت از اندازہ افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام  
راہ یافت ہرچند بسیاریہ بزدایای ناکامی و پیغولہای گمنامی  
در ساختند لیکن هنوز اطفای ناپروہی و فساد آن اشرار بالکلیہ  
واقع نشدہ ہموارہ مہم کینہ لنگ درمیان بودہ بہ نیروی شمشیر زنی

(۲) نسخہ [ ب ] از دیر باز این مرز و بوم \*

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفه بد سرشت  
(۲)  
گنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس آشیانی  
بدارالملک کابل و آمد و شد انواع گران پادشاهی ( که بتسخیر بلخ  
و بدخشان و جهات مهم تندهار ازین راه تعیین یافته ) پیشتر ازینها  
ترک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند  
و بسیاری از خود سران ( که در مرور و بوم خود بمربوده گردن بر بقیه  
باج گذاری نمی دادند ) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجملة  
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امن بظاهر پدید  
آمد - و پس از آنکه نوبت فرمان رانی بخالد مکان رسید بنابر  
مستی و فراغت دوستی صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای  
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند  
و چون زنبور خانه دفعه بر شوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند  
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای  
پادشاهی دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و امرای عمده  
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و گشته شدن طرف  
نیستند - آخر الامر ریاست پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد  
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشه فساد آنها نگردید - و بعد  
معادرت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر  
امتیاز یافته تعیین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

(۲) در [ بعضی نسخه ] بتوالی و تواتر عبور موکب \*

و رای صائب خود یا از غیب دانی ( که اهل دول اکثر ملهم می باشند )  
(۲)  
بگذر بست آن مملکت برهم خورده منکسر بصوبه دارای امین خان  
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم  
سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر  
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه ریاست ناموری برافراخت - و ابتدا  
بهرادری آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته  
فوج بمسرکردگی خان مذکور بر لمغانان کسپیل نمود - و آغر خان  
دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده یا ایمل خان ( که بشاه شهرت  
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند ) کار بمشت و گریبان  
رسانید - و از جسارت و پردگی درین حالت ( که مردمش را به هریمت  
سپرده بودند ) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای در آید - برخی  
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عذاش گرفته ازان مهملکه بر آوردند  
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بذالیف  
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه  
از وحشت و رمیدگی برآمده بے رسواس پیش او آمد و شد  
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و در ساله  
هرگز چشم زخمی بار نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید  
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه ( ۱۱۰۹ ) یک هزار  
و یکصد و نه هجری جهان گذران را رداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخه [ ب ] برهم زده (۳) نسخه [ ج ] هشتم \*

متعصب بود - و زوهای بسیار بفضلا و ملحلی ولایت ایران میفرستاد  
 بدارالخلافه در مقبره پدرش مدفون گردید - امیر بود تمام دانش  
 خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخه تدبیرات کلیه  
 و جزویه اگر از حاشیه ضمیرش بردارند سزااست - فکر حکمت آمیزش  
 سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکی برآردن - و سبابه نبض شناس  
 زمانه از رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست  
 ستمگران بر پشمت عجز بر بست - و کوششهای پای بر جای او  
 هرزه گردان کوی دهنی را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر<sup>(۲)</sup>  
 از ستم برکند - بلند اقبال والا دولت - که هرچه ریاض اندیشه اش نهال  
 تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحه ارادت او جز نقش  
 مراد نداشت - و بر صفحه امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست  
 — (۴)  
 سرگروههای افغان را ( که سرخون سوری یکسر و گردن از فلک برتر  
 می افراشتند ) چنان بربقه استمالت کشید که بایلی آرزومند گشتند  
 و آن وحشی نژادان رمیده آشنائی را چنان مید اخلاص و دوستی  
 نمود که خود را بقتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای  
 درست اندیشه او سران آن قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی  
 یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یک باصلاح کار خود بصوابدید او  
 توسل می جست \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] بال پرواز ستم (۳) نسخه [ ج ] بلند اقبال  
 والا دولت (۴) نسخه [ ا ب ] سرگروههای \*

گویند توبته کم طایفه از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان  
 فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقه چند روزه برداشته حاضر  
 شد - حشره و انبوهی مجتمع گردید - که تلافی و تدارک آن یفوج  
 صوبه دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان  
 خوشگي ( که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفرمان  
 و کیاست معروف ) مکاتیب مرزوه بسردار هر طایفه نویسانید - که ما  
 مدتها منتظر لطیفه غیبی بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود  
 الحکمه الله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص ( که  
 بیادشاهی برداشته اند ) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد  
 بغویهند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار توکمی منحل ناچار است  
 آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله  
 خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت  
 و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بظاہر امتحان بار  
 تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید  
 اگر حیف و میل دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف برزای او  
 عمل نموده بار پیغام کردند - او ایستادگی کرد - که ملک قلیل بمردم  
 کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روی و اختلاف  
 پدید آمد - بسیاری از جهله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر  
 شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعه خود و آنها ( که  
 قریب تر بودند ) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تفرع برخاست

هر یکی از سران و سرداران راه وطن خود گرفته بعد از آنکه خان معزونیها نوشتند - زوجه محترمه اش مشهور بصاحبجی دختر نیک اختر علی مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطه کارشناس بود - بیشتر در مقدمات ملکی و مالی شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشی و معامله فهمی کارهای عمده متمشی می نمود \*

گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زن خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را ( که مدتی دیوان کابل بود - و در آن ایام بدیوانی خالصه اختصاص داشت ) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امری دریداد - که امیرخان درگذشته - و ملکی ( که مهابی هزار شور افزونی و فتنه انگیزی ست ) خالی مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فساد سر کشد - خان مزبور بجرات عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بسته بصاحبجی ست - تا از همت احتمال تخلخل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبره کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداری پردازد \*

(۴)

گویند چون برآمد و در آمد از آن کوهستان پر شر و شور صوبه داران را خالی از دشواری نیست لشکر سردار مرده چکونه بسلامت بر می آید - صاحبجی فوت امیر خان را چنان مخفی کرد

(۴) در [ اکثر نسخه ] برآمد در آمد \*

که اصلا صدائے و ندائے بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طی منازل می نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعد از آنکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت \*

گویند تا رسیدن بهادر شاه ( که مدتی ممتد کشید ) صاحبجی زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افغانه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته یافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شماست بپذیرید - و دست فتنه انگیزی و هزنی کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ندهید - والا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند \*

از برخی ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جوانی ( در ) چودرل سوار از کوچه میگذشت - فیل خاصه پادشاهی ( که در تمام فیلان سر حلقه بود ) در عین شورش مستی از ( در ) بر پیدا شد - هر چند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان ( که این نوم خالی از شوارت نمی باشند - و غرور خامگی پادشاهی سر باری بود ) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل را زد - هر چند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چودرل انداخته خواست که در پیچیده بمالد - که از آن چودرل را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوگان مراغه ( که معذنی چونولش بود ) بر جمعه بحجره آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزی چند از غیرت هندوستان زائی بتهاجر و ناخوشی پرداخته آملی حضرت بمواجه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و منتر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخراطم پیچیده بعالمی می نمود کدام آبرو می ماند \*

بالجملة امیرخان را از صاحبجی فرزندی نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجی هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت بر نواخت - و پس از آنکه دو سال بعد فوت امیرخان در بند و بست کابل گذرانیده ببهان دور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصمت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانه حضور نموده خود به بندر سرزت شتافت - پسر بخاطر تفتیش مال امیرخان حکم رفت - که صاحبجی نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهی شده بود - دران اماکن شریفه بحسب صرف مبلغای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسرکلان امیرخان بخطاب امیرخانی و منصب هزاری شش صد هزار سرافرازی یافته با مبیة بهره مند خان میربخشی کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بنظم موبه لاهور چنده مامور بود - دیگره از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه دارچی پتله شتافته بستر به بخشیمگری پادشاهزاده عظیم الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحق امیرخان ( که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموری برافراخته - و هر دو با خدیجه بیگم زوجة روح الله خان ثانی از یک مادر اند ) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادی خان که بنیابت مرحمت خان به پتله رفته - و سیف خان که بفوجدارچی پورنیه می پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشیگری مکن فایز گشته \*

### • امانت خان ثانی •

میر حسین پسر سیوم امانت خان خواقی ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس از رحلت آن آگاه دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة الرحمن حضرت خلد مکان گردیده با کم منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا ( من بركة البرامكة ) بقیة همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانهازان پروری بودند گویند ( روزی پادشاه قدر شناس بجار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدار ( که این طایفه از عضویت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] من بركة البرامكة بقیة همه اعتبارات بود - و در نسخه [ ب ] بجای بقیة القیة نوشته \*



و گزندگی قاطبه شایان چوب و لایق دار است ) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطنت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه زادن بامثال این مردم ننگ و غیرت خود یای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت از تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود \*

بالجمله چون کاردانی خان مشارالیه دل نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سی و یکم ( که بلده بیجاپور بنزد ظفر شمول موکب سلطانی رشک امصار و اقطار گردید ) در آغاز سال سی و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموری اندوخت و بدیوانی موبه دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سی و سیوم ریایات فیروزی آیات از قصبه جدوی ( که هفت کوهی شمالی بیجاپور است ) باعتزاز آمده سواد قطب آباد کلکه مضاف (۲) تورکل ( که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کوه بر گذار دریای کشناسن ) مضروب خیام نصرت اعتصام گردید خان مومی الیه از دیوانی بیجاپور بدفتردارم تن از تغیر حاجی شفیع خان پایه اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سی و ششم از تغیر معمر خان بحراست خجسته بنیاد جبهه گاهروانی افروخت - و باضافه سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدی نهصد سوار درجه اعزاز پیمود

(۲) نسخه [ ب ] کلکه (۳) در [ بعضی نسخه ] نورکل \*

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتانی رکاب از انتقال خواجه عبدالحمید خان تفویض یافت - و درین ضمن مکرر بقلعه دارم ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدی گری بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را بشگرف کلای و نیک اندیشی متمشی گردانیده بکفایت سرکار والا و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجه استعسان یافته بفرزونی منصب تحصیل شادکامی نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقیات سترگ دنیوی در باره او مظنون خلأقی بود - بمموم بیهری فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه ( ۱۱۱۱ ) یکهزار و یکصد و یازده هجری بگل چینی باغ همیشه بهار جنان خرامید - بیرون معمره مذکور متصل شهر یفاه مدفون است چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیغه غفیفه محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والده راقم حروف است در مقامات کلکه در عین شباب بشیوع ربای جان ربا در گذشت پسر ایشان کمال الدین علی خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدی گری محالات خجسته بنیاد قبول آصف جاه مامور است - دومین میر سید محمد ارادت مدن خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مکان به بیوتانی خجسته بنیاد و در عهد خلد منزل بدیوانی برهان پور چهره امتیاز افروخت - سیومین میر

سید احمد نیز سنده خان - که بکرات دیوانی برار سرانجام داده در اوایل عهد خسرو زمان بینگاله شدافت - جعفر خان ناظم آنجا بمابقه محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقی نموده بداروغگی نوازه ( که عمده ترین خدمات آن صوبه است ) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافه منصب امتیاز بخشید - و بعد از سپری گشتن او بفوجدهای محالات آن صوبه می پرداخت - در سال ( ۱۱۵۷ ) هزار و یکصد و پنجاه و هفت دایمی حق را لبیک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقی قدیریت خان - که عمده حقیقی این نگارنده باو منسوب است - در عهد خلد منزل ببخشیرگی برهان پور سراقرازی یافت - در حادثه میر احمد خان ناظم آنجا ( که در جنگ مرهه شهید شد ) اکثر متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هر یک برپور (نگ از جنگ آن فرقه بد آهنگ رهائی جست - او از ساده لوحی خود را به برد و نموده مبالغه خطیر داد - و استخفاف بر خود نپسندید - اخلاف همه بانی ست \*

### \* ارشد خان میر ابو العلا \*

\* مشیره زاده و خویش امانت خان خوافی ست - مدتها تعینات صوبه کابل ماند - و سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیوانی خالصه مرعوت برافراخت - و بشیره امانت و دیانت و حسن سائی در کارها قسم

در مزاج پادشاه جا کرد که مجسود اقوان گردید - از آنجا ( که ملک ناتوان بین چیره دستی که را بدیده رضا نمی بیفتد - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانه مواد مردم میزند ) روزی چند بفراغت نفی نکشید - و باسوده دلی ده چند بر نیاردن - که بحکم کارکنان قضا و تدر سال چهل و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ ) هزار و یکصد و دوازده هجری بخواب راپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - از دو پسر مانده بود که میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته \*

### \* اسماعیل خان مکی \*

سابق نوکری سبذی در ضلع کرناٹک حیدر آباد میکرد - سال سی و پنجم جلوس خلد مکان حبیب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهازری پنجهزار سوار و خطاب خانی سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعه خنجی مامور گردید - سال سی و هفتم چون در ایام معاصره قلعه مزبور میان محمد کم بخش و اسد خان و ذوالفقار خان محبت به بیمزگی کشید ذوالفقار خان دست از معاصره برداشتن مصلحت رتبت دیده افواج و اسوار را از مورچال طلبداشت - نام برده ( که آن طرف قلعه جای مورچال او بود ) زود نتوانست رسید - سفاکهوریره و غیره مقاهیر ( که در

انتهاز قابو بودند) در میان آمده با ری بجنگ پیوستند - از آنجا که جمعیت از قایل بود زخمی و اسیر مرهقه گشته یک سال مقید مانده بسعی اچم نایر (که از سابق شناسائی داشت) (۲) زر معتدیه داده از دست آنها مخلصی یافته سال سی و هشتم بعثیه بوسی خلافت آئینه بخت را جلاداد - و باضافه هزارى ذات و خدمت (راه داری) (۳) از اندی تا مرتضى آباد فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقه فوجدارى اسلام گذه عرف راهیری از تغیر عبدالرزاق خان لاری مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجدارى بنی شاه درک رایست بلندرتبگی برافراشت - خاتمه احوالش بنظر نیامده \*

### \* ابونصر خان پسر شاهبسته خان \*

سال بیست و سیوم جلوس خلد مکان از تغیر لطف الله خان بخدومت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغی بعرضه ظهور آردن - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابراین اسد خان بطایه جانب تالاب بهکر مامور شد) از نیز بهمراهی خان مذکور دستوری یافت - پستر قوربیگی شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس از آن بنظم موبه کشمیر شتافته سال چهل و یکم از آنجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سرافتخار برافراخت - و بوجه از منصب افتاده سال چهل و پنجم

(۲) نسخه [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخه [ب] از مندی

تا مرتضى آباد \*

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى هزار و پانصد سوار سرمایه اعزاز اندرخت - بعد از آن چندی تعینات موبه بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه داری اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار آئینه بخت را جلاداد - بعد از آن بر سرگذشت او اطلاع نشده \*

### \* امان الله خان \*

نیرنگ آله وردی خان عالمگیر شاهي سمت - پدرش غالباً امان الله خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجدارى نواحی آگره تعین گردیده خطاب خانی یافت - در سال بیست و دوم بفوجدارى گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت رایستین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزارى پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیری بجگرداری و جانبازی خویش پیش آمده بمرتبه امارت ادج پیماکردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعه راجکده را پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کرههی قلعه مذکور است) تاخت \*

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقه سیوا

(۲) نسخه [ج] امان الله است \*

( که از دست گماشتگان او انتزاع شده ) امرای تردد کار بتحصیل  
مجرای خود ( زر ) بمستحققان قلعه می رسانیدند - و آنها تعلیم  
قلعه می نمودند - و این ماجرا بے کم و کاست بیادشاه میرسید  
چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام  
ماحبس اهتمام عفايت شد - مگر این قلعه - که بزور مردانگی و ضرب  
شمشیر بدست ارلای دولت قاهره آمد - تفصیل این اجمال آنکه  
تربیت خان از جانب دروازه بمروچال درالی نشست - و محمد  
امین خان بهادر از جانب دیگر راه برآمد بر مصوران ممدرد  
ساخت - سلطان حسین مشهور بمیر ملنگ از طرف و امان الله خان  
از سوئے کمر جانفشانی بر بست - تا آنکه پانزدهم ذی القعدة سنه  
( ۱۱۱۹ ) یکمزار و یکصد و پانزده هجری هکتم شب امان الله خان  
از طرفی که بود چند نفر پیاده مارلیه (۲) را تحریر بران کرد که اولایک  
از آنها و دایع جان گویان تا سنگچین قلعه ( رسید ) مال یعنی کمند بر سق  
مجبم نمود - تا بیست و پنج نفر از آن جوق بمید کمند بالای کوه  
الوند مانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازه گرفت و گیر در دادند  
خان مریوز و عطاء الله خان برادرش و چند به دست از جان شستها  
باشنه کوب در رسیدند - و جمید الدین خان ( که هر جانب کمین  
فرست جویان می گشت ) یغیندن این خیر بوضع پیش رفتها ( پیمان  
در کمر بسته بعقب رسید - و دفعه کفار را که بمقاومت برخاستند

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقية السیف بزرگ خریدند امان طلبیدند  
قلعه بفتوح الغیب نامی گشت - و امان الله خان باضافه پانصدی  
دو صد سوار و اسبه فرق اعتبار افراخت - و آزان بعد مرود اعطاف  
خصروانی گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور ماموره انواع  
تحصین و آفرین می اندوخت - و باضافهای بی در پی چهره مباحثات  
می افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزه نیکو خدمتی بعطای  
نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان بهمراهی  
محمد اعظم شاه از دکن بهدروستان شتافته در جنگ بهادر شاه  
زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاری برداشت - و حیات مستعار را  
پدرود نموده \*

### \* ابواهیم خان \*

خلف ارشد امیر الامراء علی مردان خان است - در سال  
بیست و ششم سنه ( ۱۰۴۳ ) هزار و شصت و سه هجری از پیشگاه  
صاحب قرآن ثانی از راه تفضل و مهربانی بخطاب خان چهره  
کامرانی افروخته سرمایه شایمانی اندوخت - چون سال سی و یکم  
پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار  
لوی بلند نامی افراخت - و در محاربه سموگده در سیمند فوج  
دارشکوه منظم بوده بعد از شکست از نا تجربگی و کوتاه اندیشی  
وفات شاهزاده مراد بخش را موصول مقصود انگاشته برگزید - چه  
آن پادشاهزاده نخوت و غرور آماده از نابخردی و بیاندیشی پاشنه



یراق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعی در رسید - از آراز سیر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی دیگر مشاهده نمود - نفس سوز برآورده گفت که با همجو من درست اخلاص نرد دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکن دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که املا در بنای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن او باشد چند گرد شما جمع آمده - و کم تلاشی و بدمعاشی باغراط کشیده - (روزے چند با در دایره انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دایر خان و شیخ میر (رانگ دارا) خلافت گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنج هزاره داشت - و عمد در لکش بود) با در سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقت خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یک بملازمت پادشاهی رسیده در خور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بمسجد کلا خجالت جبهه سالی سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جرئت از منصب معزول گشته در دارا خلافت بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاره سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تخیل لشکر خان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکری کرده مزدوری گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر توام الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس از آن بصاحب موبگی مملکت وسیع بنگاله سرور افرخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن آله نسبی ب شاهزاده محمد اعظم درمین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت (۲) نو از تغیر سپه دار خان بغظم آله آباد شنافت - و پس از آن بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مرزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج از خیل موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدرخواست خود حضور طلب گشته بود) بدو و بخت صوبه احمد آباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش معتد میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آن صوبه تعیین شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمد آباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده بود که خبر واقعه خلد مکن رسید \* گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهی می گرفت) فوراً بشاهزاده مبارک باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالم گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چنده فلک یکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سرکار می آتد - پس از آنکه خلد منزل تخت آرای سلطنت شد (۳) نسخه [ب] محمد عظیم (۳) نسخه [ج] ناموده بود (۴) نسخه [ج] سرکار افتاد \*

محمد عظیم الشان بسبب ناخوشی بنگاله اراده اخذ و جر از دست داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگی او منظور داشته غایبانه واسطه کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بار سال فرمان صوبه داری کابل و عنایت خطاب علی مردان خان مورد فوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست از صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بذامر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سوده ر ( که سی کرده ای لاهور است و بطریق وطن داشت ) آمده چند ماهی گذشته بود که باجل طبعی در گذشت - خلف رشیدش (۳) زبردست خان است - که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاله بر رحیم خان نام افغانی ( که مرئسان برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود ) فوج کشیده جنگ معب در داند - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیری بنظم صوبه اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبه اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگر یعقوب خان است که در عهد خلد منزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خانی امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نگاشته بود ( ۳ ) نسخه [ ج ] زبردست خان است

که احوالش علیحدہ تحریر یافته و دیگر یعقوب خان است که

نگین یمینی گذرانده بود - که جرم ذاتی او نقش الله و محمد و علی افتاده - هر چند پژوهش رفت که شاید عملی باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلی ست \*

### \* احسن خان سلطان حسن \*

عرف میر ملنگ همشیره زاده محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیری بود - و بمنصب درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه در خود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه ( که نامش بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته ) نسبت بکام بخش (و به بے اعتدالی مشاهده نمود از آنجا که پاس شاهزاده دوم مد نظر داشت نام برده را ببخشی گری او بر نواخته در باره خبرداری تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سوار می آمد و رفت در بار اعتمام قرار واقع می کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت النساء بیگم همشیره اعیانی خود شقه نوشت - و دران مذدرج نمود که تدارک شوخی آن بے ادب کاره نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت می نمایم پس ازین شاهزاده مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعه پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقی کوشیده بعد رسیدن بیدجاپور سعی جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمت پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنج هزاری و خطاب احسن خان و خدمت میر بخشی گری مریبلند گردانید - و چون شاهزاده از بیدجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکندیره ( که باز بتصرف پیرما نایک زمیندار رفته ) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور ترددات بتقدیم رسانید - پستار پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و از آنجا زر گرفته بجانب ارکات ( که داود خان پتئی بفوجدارى آنجا می برداخت شتافت - و دقیقه از دقائق خبرخواهی شاهزاده فرونگذاشت - و با قلمت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طریق جانفشانی پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن بچهار منزلی حیدرآباد در استعانت رستم دل خان سبزداری ( که موبدار آنجا بود ) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم محسن خان مخاطب بتقرب خان ( که بیایه وزارت امتیاز داشت ) باحسن خان شیوه حسد ( که خانه برانداز دولتهای کهنه است ) ورزیده همیشه شاهزاده را حرفه ای بی اصل رسانیده خاطر او را از خان مزبور متنفر می ساخت دران ایام ( که مابین خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش از پیش مرعی بود ) تقرب خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده ( که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود ) پس از کشتن رستم دل خان ( که در احوالش مبین شده ) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانه ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه بار خبر رسانیدند ( که شاهزاده در تدبیر حبس شماس ) او ( که همواره مسلک دولتخواهی می سپرد ) قبول این معنی نکرد - این مقدمه در سنه ( ۱۱۲۰ ) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان جمین سال دوم بهادرشاهی بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاری در صد سوار و خطاب طالع یار خان چهره عزت برافروخت \*

### \* امیر خان سندهی \*

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناهیه بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانه خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت تته بمقتضای اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهی زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامه نیاگانش میوهن گشته - و نیز در ترجمه امیر خان



مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و هر سن صد سالگی هم از توالت و تذلل باز نایستاده - میر عبد الکرم کوچک ترین برادران است - از انجا [ که برای خدمت حضور ملاطین ( که معبر بخوامی ست ) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شایستگی ندارند ] مشار الیه در بدو حال بخوامی اختصاص گرفت و پس از آن بسرداری خوامان سراسر ازی یافت - و چون عروج دولت و معد ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم ( که بلده لورنگابان بقدرم سعادت لازم پادشاهی خجسته بنیاد گردید ) موصی الیه منظور نظر تربیت خسروانی گشته بخدمت داروغگی جانماز خانه اعتبار قرب خدمت اندرخت - و پتر خدمت امانت هفت چوکی بانضمام جانماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترفیع او مرکز خاطر پادشاهی بود داروغگی نقاش خانه نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست و هشتم بتقصیر معاتب شده از داروغگی جانماز خانه معزل گردید - و چون در سال بیست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی تلنگ را زده و برداشته بلده حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر بیادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کس دیگر هم از روشناسان ( که هر کدام بکار مامور شده بود ) با هم یکتائی ورزیده براه افتادند - چون چهار گروهی حیدرآباد رسید شیخ نظام حیدرآبادی با جمعیتی ریخته همراهان را

عرضه تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان ( که قلیچ خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود ) بسابقه معرفتی ( که با مخالف داشتند ) پدر پیوستند - جواهر و خلع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگری و رهگذاری مردم ( که قافله گویان همراه شده بودند ) بغارت رفت - میر عبد الکرم را ( که زخمی شده در میدان افتاده بود ) دستگیر کرده نزد ابوالحسن بردند - پس از چهار روز او را از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانه خود برد - و بانواع داجوئی پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام ( که بگذارش زبانی حواله او بود ) برگذارند - و از خدمت ایشان ( خصمت شده با خانجهان بهادر ) ( که طلب حضور شده بود ) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محامره گلکنده چون شریف خان گروه گنج اردو بتحصیل جزیه هر چهار موبه دکن رخصت یافت خدمت کردوگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمه خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سی و سیوم بجایزه نیکو خدمتی گروه گنج ( که فرادانی و ارزانی برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد ) در بارگاه خلعت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد از آن از انتقال خواجه حیات خان خدمت

آبدار خانه نیز بار مفروض شد - و در سال سی و ششم بخدمت  
 قرب رتبت داروغگی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان  
 شاهجهانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سر عزت برافراخته  
 در تقرب و مزاج دانی محسود امثال شد - و در سال چهل  
 و پنجم بخطاب خانه زاده خان تحصیل ناموری نمود - و پس ازان  
 از کمال عنایت بافرزایش لفظ میر بر خانه زاده خانی چهره عزت  
 افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال  
 چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثی پدرش  
 امیر خان سرباراج ناموری سود - و در آنوقت بر زبان پادشاه گذشت  
 که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه  
 در جناب اعلیٰ حضرت فردوس آشیانی پیشکش کرده بود - شما  
 چه می گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد  
 جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید  
 بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزی که گذرانید که دنیا  
 و مانیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافرزونی پانصدی  
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره کامیاب دولت گردید - و در  
 اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت  
 و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباربایی حضور تفوق  
 می اندوخت - در مآثر عالم گیری آورده که در مقامات دیواپور  
 سه گروهی واکنکیره انحراف بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلاي آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشی (رمیداد - از انجا ) که  
 سن بنود رسیده ) یاسے تمام بمردم (ر آورد - نزدیک بود که از هول  
 آن حادثه ملک بهم برآید \*

امیر خان نقل کرد که (روزه درین ایام در نهایت ضعف زیر  
 لب میگفتند \*

\* بهشتاد و نود چون در رسیدی \*

\* بسا سختی که از دوران کشیدی \*

\* وزانجا چون بصد منزل رسانی \*

\* بود مرگے بصورت زندگانی \*

مرا که گوش بران افتاد (رو بعرض سانیدم - که حضرت سلامت  
 شیخ گنج (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته  
 و آن این است \*

\* پس آن بهتر که خود را شاد داری \*

\* دران شادی خدا را یاد داری \*

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته  
 بدهید - نوشته دادم - مدتی می خواندند - توانائی بخش تو  
 عطا کرد - مباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیعت شما  
 ما را محبت کامل داد - و طرفه طاعتی بجان ناتوان آورد - خان مذکور  
 بحدوت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلذتی استعداد ( که  
 ازان بقابلیت تعبیر رود ) ممتاز بود - در محامره بیجاپور روزه

[ که پادشاه برای ملاحظه دهمده ( که برابر کفگیر قلعه بوده بودند )  
سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آوردن - و از جانب قلعه  
گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت ] مشار الیه  
( که در آن وقت داروغه جانماز خانه بود ) هنوز با بعمره اعتبار  
نگذاشته بداهه مصرع تاریخ \* فتح بیجاپور زودی می شود \*  
بر پارچه کاغذی بقم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بقال نیک  
برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتداح قلعه  
مورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده \* مصرع \*  
فتح قلعه گولکنده مبارک باد \* تاریخ یافته

از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار  
و خود آرائی آماده داشت کله گوشه نخوت بر سر بنیازی  
کم میگذاشت - و با کم منصبی از جمیع نوئیزان بلند مقدار یکسر  
و گردن برخود می بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند  
نگاه درست بجانب کسی نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت  
آن چنان بر کرسی نشست که عمدها دست نگر و منت پذیر او  
بودند - چون حکم شده بود [ که سوای کسی ( که پالکی بار از سوار  
پادشاهی عذایت شده ) دیگر از پادشاهزاده و امرا پالکی سوار  
در کلال بار نیاید ] پس از چند جمله لعلک اسد خان و او ( که  
در آنوقت ملقات خان بود ) با مجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند  
بعد از آن بهر مذهب خان و مخلص خان و ( رح الله خان مجاز گشتن

ازین جا رتبه او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده  
در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرومایش او جنس  
هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال می کردند - دیده و دانسته  
نگاه می داشت - و در پرده قدغن استیجاب حصص ارز می نمود  
و بعد از تحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب  
جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس از آنکه  
تخت خسروی بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف  
از مخلص و مخالف بافروزی مضامین کام دل اندوختند او نیز  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره پانصد سوار مورد مرحمت شد  
لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختو با که - ناچار  
بقلعه داری اکبر آباد در ساخته گوشه گزید - و از نادیدنیها را رست  
منعم خان خانناران ( که در اعلیت و عزت یکتای روزگار بود ) از  
دیرین بزرگداشتها موبه داری آگه نیز بی تفویض نمود - و پستر  
از موبه داری معزول شده بقلعه داری میگذرانید \*

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بذایر استقلال  
سادات باره و هنر بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت  
پیش آمد امرای عالمگی در افتاد عذایت الله خان و حمید الدین  
خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگی مورد نوازش گشتند  
خان مذکور را نیز از آگه طلب حضور نموده بداد رنگی خواصان

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون تمام سلطنت بقبضه اقتدار سادات باره در آمد او را از تغییر افضل خان صدرالصدور خدمت مدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشه مسند خود می نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت گفت - پسرانش هیچ کدام رشده نکرده با اندوخته پدر بسزد نمودند مگر ابوالخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عام در عهد پادشاه مرحوم خطاب خانی یافته جمعیت و دستگاه داشت و همراه خان مزبور بسر می برد - میر ابوالوفا نبیره ضیاء الدین خان برادر کلان امیر خان نسبت به پسران او نایب داشت - و در اواخر عهد خلد مکان بداد رنگی جانماز خانه درجه اعزاز می پیمود - و قابلیت و استعداد او ذهن نشین پادشاه بود - چنانچه روزی عرضه داشت پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد پادشاه بیاض خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته گذاشته ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نمایند - مشار الیه بیاروی دقت نظر و سرعت فکر رموز مستوره مسطوره باستخراج آورده مضمون عرضه داشت را نوشته گردانید - و درجه استعسان یافت \*

### \* آصف الدوله جمله الملک اسد خان \*

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قوامانلو ست - نواسه

( ۲ ) نسخه [ ب ] رموز مسطوره باستخراج \*

صادق خان میر بخشی و خویش یمین الدوله آصف خان میشد - از هدایات سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهری منظور مراحم و عواطف اعلیٰ حضرت بوده در هم سالان و اقربان امتیاز تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیکی نوازش یافته آخرها ببخشی گری دوم پایه اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجایوس عالم گیری مزین شد مشمول عذایمت گشته مدتها سرگرم بخشی گری دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرخصت خنجر مرصع و دو بیوه بان بدست خاص مباحات اندوخت - حکم شد که رساله پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاهزاده دیانت خان منجم می کرده باشد - و در همین سال از بخشش گری دوم معزول گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب خدمت ( ۲ ) میر بخشی گری اعلام سرافرازی بر افراخت - و غرق ذی الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایه صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن یائین تر از مهر دیوان اعلیٰ مهر خود کرده مهمات دیوانی سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دیانت مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامی یافت

( ۲ ) نسخه [ ج ] بانتصاب خدمت \*

و آخر سال بیستم ( که خانجهان بهادر کولکانش از دکن معزول و معائب گردید - و تا تعیین مرید دار نظم مهمات آنجا بدلیار خان فامزد گشت ) جمله المالک با لشکر فرادان و سامان شایان بدکن وخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن گدھے مضاف مرید اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهی بمالش سنبهای بهونسله ( که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود ) بعزیمت دکن در اهتراز آمد جمله المالک را با شاهزاده عظیم الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتیقه خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه گاه زرفت و سوزنی چکن دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید \* \* ع \* زیبا شده مسند وزارت \* تاریخ است و پس از کشایش قلعه گلکنده باضافه هزار سوار بعلو مراتبت هفت هزار و هفت هزار سوار مرتقی شد - و سال سی و چهارم به تنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعه نذبال عرف غازی پور و نظم و نسق بالاگهات کرناٹک حیدر آباد تعیین گشت - جمله المالک بعد تصرف نند بال در کرپه ( که سرحد کرناٹک است ) چهاونی داشت پادشاهزاده محمد کام بخش از حضور بانتزاع قاعه واکنیر

دستوری یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او بامتثال حکم جهان مطاع بکمک جمله المالک عنان توجه انعطاف داد - پس از وصول موبک شاهي بکرپه سال سی و هفتم هکم رسید (۲) که هر دو بکمک ذوالفقار خان ( که محاصره خنچی دارد ) متوجه شوند بعد از رسیدن آنجا بغایر لخته دراعی میان پادشاهزاده و جمله المالک ونجشی واقع شد - و بسعایت بدسگالان فتنه پزوه سرگوانی و آشفتگی طرفین گرمی گرفت - جمله المالک بدست آریز مراسلات متعقیه پادشاهزاده ( که با رای قلعه نشین بوساطت بعضی ناعاقبت اندیشان در میان داشت ) بحضور نوشته مجاز گردید - که را دلیمت بوندیلا شت و روز خلعه در خانه پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان سوار و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان قلعه در متحقق گشت - که کام بخش بدسازی و غم جمله المالک در شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان و سایر سرداران لشکر فوج محاصره قلعه را ببگاه طلبیده گستاخانه بخانه پادشاهزاده درآمده نظر بند ساخت - و از خنچی برخاسته حسب الحکم کام بخش را روانه حضور نمود - و خود چندی در سنکر توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمه کدرت اسر پادشاهزاده و اعمه بسیار بخاطرش جا داشت - ( روز ملازمت چون

(۲) در [ بعضی جا ] خنچی نوشته (۳) نسخه [ ۱ ] که بارامی قلعه نشین (۴) نسخه [ ج ] مسکهر - و در [ بعضی نسخه ] مسکر

بسلامگاه رسید ماتمعت خان داروغه خواصان قریب تخت استاده بود  
آهسته خواند \* ع \* \* در عفو لذتست که در انتقام نیست \*  
پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده محفوف  
عواطف ساختند \*

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده  
هجری پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری معروف بپرم پوری  
بعزیمت حق طوبیت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب آلکه سیوای بهونسله  
قدم جهان کشا در رکاب یک ران گیتی نورد گذاشت نواب قدسیه  
زینت النساء بیگم را با خدمه محل همانجا نگاهداشته اسد خان  
بحراست و حفاظت تعیین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی  
مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانه اقبال آشیانه  
شرف اندرخته بخطاب امیر الامرا چهره امتیاز افروخت - و فتح الله  
خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگه بسرکردگی از تعیین تسخیر  
آن قلعه فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسای عارض مزاج امیر الامرا  
گردید حکم عزیمت شیم عز صدر یافت که از طرف اندرون دیوان  
عدالت ( که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته ) برآه ( در برآمده  
در کتیره بتفاوت یکذرع زیغه حجره بنشیند - تا سه روز نشست  
پس از آن حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلد مکان پادشاهزاده  
محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت  
استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیره اعیانی خود زینت النساء بیگم ( که  
خلد منزل مخاطب به بیگم صاحب نمود ) در آنجا گذاشت - چون  
فسیم فیروزی از مهرب ایزدی عفایت بهرچم بهادر شاه وزید آن شاه  
سرور کیش حلم آئین نظر بردیرین بزدگی و قدم اعتبار او از راه  
فوازش طلب حضور ساخت - بوخه بازیابان قرب گفتند که با اعظم شاه  
شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که در آن آشوب اگر پسران ما  
در دکن می بودند بتقاضای وقت رفاعت عمومی خود می نمودند  
بعد ملازمت بخطاب نظام الملک آصف الدوله و خدمت و کالت ( که  
در سوائف ایام صاحب اختیار جمیع مهمانکمی و مالی میشد )  
و نواختن نوبت در حضور سرعزتش از فلک برین گذرانید - و چون  
پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان ( که حقوق بسیار ثابت کرده  
وزیر اعظم بالاستقلال بود ) <sup>(۲)</sup> اهم می شمرد و وزیر باید که سر دیوان  
ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه  
بعمل آمد و این معنی برخانخانان گرانمی کرد لهذا مقرر شد  
که آصف الدوله که کچر سن دریافته مشغول عیش و خشاط است  
بشاهجهاناباد رفته بفراغت و آسودگی بگذراند - و وکالت را نیابة  
نوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جذب اقتدار خانخانان سوای  
مهر و کالت ( که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد ) دیگر امری  
در وکالت نماند - آصف الدوله در دار الخلافه پنج وقت نوبت

گاهراني نواخته زیسته گوارا و عاقبتی مهیا داشت - چون نوبت سلطنت  
 بجهاندار شاه رسید و ذوالفقار خان رائق و فائق خلافت گردید  
 مراتب نوکری از میان برخاست - دو سه باری که بدربار رفت  
 پالکی سواره بدیوان نام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه  
 در مخاطبات عمو می گفت - پس از آنکه جهاندار شاه از آگوه  
 شکست خورده گریخت و یکسر بخانه آصف الدوله رسید خواست  
 تا دیگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار  
 خان نیز رسیده درین کار مبالغه از حد برد - اسد خان ( که مرد  
 تجربه کار کهنه درکار و نیک نفس عاقبت طلب بود ) راضی نشده  
 پیسر گفت - که معزالدین بادمیان خمر و انهماک لهو و لعب  
 و سفله نوازی و ناقدر شناسی قابل فرمان درائی نمانده - چه لازم  
 که چنین کسی را بطرف برده فساد تازه بریا و فتنه خوابیده بیدار  
 کنیم - و باعث خرابی ملک و تضییع عالم شویم - خدا عالم است  
 که مآل کار بجایا منجر شود - هر که از نژاد تیموریه سر برآرا گردد  
 ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز او را مقید ساخته بقلعه  
 فرستاد - و ندانست که تقدیر بر تدبیرش میخندد - و این مآل گزینی  
 و عاقبت اندیشی موجب افشای جان شیرین پیسر و زال آبرو و دولت  
 موروثی او گردد - اما چون استطلاع بتقدیر و دیده در پی سران آن  
 مقدر بشر نیست آدم بیچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد  
 ( ۲ ) نسخه [ ب ] و تصدیع عالم .

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت  
 یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه  
 همد با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه زده با اعتماد او  
 بخانه اش در آید - و استشاره احوال خود کند - او را گرفته بدشمن  
 دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خون از پیروی تاب قطره و پویه  
 ندانست بآنها را میگذاشت - بهر دشت و محرا که قاعد ادبارشان  
 میکشید می شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید می کشید - بهر  
 تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباہ هوش  
 بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سرکشند - و فتنه نو بر خیزد  
 معرفت میر جمله سمرقندی باستمال نامهای پیاپی بنام پیسر  
 و پدر بانواع نوازش و چاپاوسی دل و سواس زده هر دو را مطمئن  
 ساخت - گویند سادات باره ( که درین امور شریک مصلحت پادشاه  
 نبودند ) تا اینجا نمی دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعمره  
 خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند  
 که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضرورت بحال شما عایه نگردد  
 چون کار کزان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پیسر با اعتماد مواعید  
 عروبی پادشاهی غره گشته اعتنا بسادات باره نکرده رجوع بآنها  
 کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد  
 شتابان تقرب خان شیرازی را نزد آصف الدوله فرستاد که اگر استرضای  
 پادشاه مطلوب است زینهار بقطب الملک و امیر الامرا متوسل نشوید

گویند که تسم قران هم در میان آوردن - هرگاه پادشاه بباره پلّه دهلی رسید  
 آصف الدوله با ذوالفقار خان بطنانینت تمام رفته ملازمت نمودند  
 پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلی بخش  
 گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت  
 برخی امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال  
 در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار  
 خان را قسمی که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد  
 خان را محبوس ساخته خانه اش بضبط در آورده چیزه نگذاشتند  
 و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهی قرار یافت - در  
 جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین علی  
 خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیرالامرا بهمان  
 دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در محیی  
 و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد  
 و در سال پنجم سنه ( ۱۱۲۹ ) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر  
 نود و چهار سالگی ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک طینت  
 کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم ( که  
 با زبونسنان برفق و مدارا و با هم چشمان بشان و تمکین باشد )  
 در امرای قریب العهد دیگره نگذشته - از ابتدای نشو و نما  
 بکامیابی و کامرانی بسر بوده همواره بطاس مراد در شش میزد<sup>(۲)</sup>

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک  
 بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسبه تاخت - از چرخ بے مروت  
 صبح نشاطی ندید که شام کدورتها سرزند - و لقمه حلوائی بکام  
 نریخت که صد نواله زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست  
 که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست \* بیت \*

\* پشیمان می شود زود از عطای خویشتن گردون \*

\* چو خور گر قرص ناله صبح بخشد شام میگیرد \*

از خوبیهای جملة الملک نقل کنند که چون خلد مکان در سال چهل  
 و هفتم بعد تسخیر قلعه کندانه<sup>(۲)</sup> موسوم ببخشنده بخش باراده  
 انقضای برشکال در محی آباد پونا آمد کیف ما اتفاق دایره امیرالامرا  
 در زمین پستی واقع شد - و خیمه عنایت الله خان دیوان خالصه  
 و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز ( که خان مزبور جای  
 سراپرد متعل سرا محوط هم ساخته بود ) نسبت خواجه سرای  
 امیرالامرا ( که صاحب اختیار سرکار او بود ) گفته فرستاد - که ازین مکان  
 بر خیزید - که خیمه نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است  
 اما مهلتی بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تند ترک  
 جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمنگانی دیگر انتقال نمود  
 این ماجرا به پادشاه رسید - مصحوب حمید الدین خان بجملة الملک  
 پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود



برخاسته بجای دیگر برورید - اسد خان اندک مکث کرد - حکم شد که بخانه عنایت الله خان رفته معذرت خواهیید - اتفاقاً در آن وقت عنایت الله در حمام بود - جملة الملك آمده در دیوانخانه نشست او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقویر پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاهت و پس از آن هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغی ننمود و در مهربانی و دل‌داری افزود - چندین کسان هم در زیر آسمان بوده‌اند گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل بدن و فانی کردن - و بسبب بواسیر دائمی بضرورت بر زمین نمی‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشینی میگذرانید - سوای ذوالفقار خان عنایت خان نام پسر از بطن نول بانی مخاطب برائی داشت - خط را خوب می‌نوشت - بداد و غنچه جواهر خانه و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن حیدرآبادی را بعقد او درآوردند - اما بارباش وضعی افتاده سودائی بهم رسانید - و رخصت او را خلافت یافته ناهنجار روی پیش گرفت همواره از سوانح دهلی نالش او بعرض میرسید - در همان حالت درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقاد خان و منصب عمده یافته بود - براهش میرزا کاظم از هم نشینی (تامان و بزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده) باتبع اسالینب

( ۲ ) نسخه [ ا ] نول بالی - و نسخه [ ج ] نول بای ( ۳ ) نسخه [ ا ] شایگان

درهای رسوائی برورگار خود می‌کشود \*

### ( ۲ ) \* امیرالامرا سید حسین علی خان \*

برادر خرد قطب الملك عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملك وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود و سید حسین علی خان بمنصب امیرالامرائی تارک مباحات بآسمان می‌سود - اینها از اعظم سادات باره اند - و اکابر شرفای هند - هر دو برادر فرقدین فلک سیادت و نیروین سپهر امارت بودند - متعلی باکتر شمائل سذیه - و خصائل رضیه - خصوص سخارت و شجاعت که ازین در ممت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشائی ( که طراز مفتح درامت باشد ) بر لوح روزگار نشانند - و از مبادی ایام عروج تا منتهی یخویی و نیکنامی بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان عرصه هند را رشک فردوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنمایی با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشی عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزیز بود - اینها مدد العمر جانفشانیها نمودند - و لوازم دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده در مدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هر دو برهم خورد \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] خان بهادر \*

قاضي شهاب الدين ماک العلماء (قدس سره) در مناقب السادات  
مي فرمايد - که امارت محبت هيات خلق محمدي ست<sup>(۲)</sup>  
و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد محميم النسب  
ازين ملکات بهره رافي داشته باشد - و احيانا بحکم نفس اماره اگر  
مروتکب عصيان شود آخر کار سبي (و ميدهد که باعث نجات اخروي  
مي گردد) - مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که  
مظلوم ازين عالم رفتند - و غازي شهادت برور ماليدند - نام املعي  
قطب الملک حسن علي ست - و نام املعي اميرالامرا حسين علي  
شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا  
اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت  
و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلد مکان  
بحکومت (نهبور) و آخرها بفوجداری هذرون<sup>(۳)</sup> بيانه مي پرداخت  
چون برادرش بعد رحلت خادم مکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم  
گردد سيد حسين علي خان با فوج شايسته در حوالی دهلي درلت  
ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصددر جلائل  
تورودات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد  
و بوساطت شاهزاده عظيم الشان بنيابت صوبه دارى عظيم آباد پناه  
(خصيت يافت - در اواخر عهد خلد مکان صوبه دارى بنگاله بسپه دار

(۲) نسخه [ ب ] که آثار محبت هيات (۳) نسخه [ ج ] هندول  
بيانه مي پرداخت •

خان مخاطب داعز الدوله خانجهان بهادر از تغير شاهزاده عظيم الشان<sup>(۲)</sup>  
مقرر گشت - محمد فرخ سير خلف عظيم الشان (که بنيابت پدر  
در بنگاله بود) طلب حضور شده پيخته رسيد - چون مدت ها بخود سري  
گذرانیده و نسبت برادران ديگر نزد جد و پدر رتبه نداشته رفتن  
حضور شاق و ناگوار پنداشته بعدر عسرت اخراجات اوقات پرستي  
ميکرد - تا آنکه شاه عالم شنقا شد - محمد فرخ سير خطبه و سکه  
يغام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درين اثنا خبر  
کشته شدن عظيم الشان رسيد - در (بيع الاول سنه ۱۱۴۳) ثلث و عشرين  
و مائه و الف خود سربر آراي سلطنت گشت - و سيد حسين علي  
خان ناظم پنه را بوعده عنايت مستمال ساخته رفيق گردانيد - و ازين  
جهت سيد حسن علي خان ناظم آله آباد نيز طريق رفاقت سپرد  
در کمتر زمان افواج کثيره مجتمع گشت - اما بذاير قلت خزانه  
تا رسيدن اکبر آباد دوازده هزار سوار بيش نماند - حسين علي خان در  
روز جنگ (که در حوالی مستقر الخلافه يا جهاندار شاه اتفاق افتاد)  
باتفاق حسن بيگ صف شکن خان (که نايب صوبه دارى اوديسه بود)  
و زين الدين خان پسر بهادر خان درهيله بمقابل ذوالفقار خان  
(که توپ و ضرب زن بسيار پيش رو چيده ايستاده بود) اسپان ناخته  
بزنجيره توپخانه در آمد - چون عرصه و غا بر خود تذك ديد بآئين  
ناسوس پرستان هند پياده گشته بترخماي طاقت ربا بزمين افتاد

(۲) نسخه [ ج ] بعض الدوله •

و آن دوسردار با جماعه دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسين علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب اميرالامرا بهادر فیروز جنگ و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمده ميرو بخشيدگري کوس بلند مرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگين به تدبیه اجیت سنگه راهور (که لواي سرکشي و تمرن در موطن خود مي افراشت) مامور گردید - تا ميرويه هرجا تعلقه او بود لکد کوب قاراج و بی سپر غارت ساخت - راجه از بیم ناگي به بيکانير بدر زده باستوار جاها خزید - درین يساق آنچه از اجرای حکم اميرالامرا نقل کنند این سمت که چون دیهات اجیت سنگه و جیسنگه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقه اولين بهراس رو بفرار میگذاشتند بتاراجيان حکم میشد - که مواضع ديزان را یغما ساخته آتش زنند - و بآباد مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگه این (۲) دیده معرفت رعایای جیسنگه تول گرفته مي آمدند - همان وقت سزاولان تعیین میشدند که بتاراجيان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته اند مسترد سازند اصلا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع میکردند - بعضی ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ نقصانی بها نشده راجه چون خوابی خود دید از مال کار اندیشیده و کلاي معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگه پسر کلان خود بحضور

و دادن مبیع پادشاه ( که بزبان عرف آن دیار دوله نامند ) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهی شده هرکه بار رجوع مي آوردن منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت اميرالامرا بمصالحه (اضی شده کنور) را همراه گرفته باستمجال مراجعت کرد - و فوج جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارن درین سفر غریب قضیه اتفاقی رو داد \*

گویند چون اميرالامرا بشازده کره می میرويه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتها داشت ( که اظهار اینها فروغ از راستی ندارد - و بحیله رزي می خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود ) حسين علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعی سمت تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - اميرالامرا چارکس معتبر را زنجیر کرده حواله جماعه داران عمده نمود - چون جماعه داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد دیدن این حالت بر دیر آنها دویدند - جنگ در پیوست - هر چند مردم بممانعت تعیین شدند اما لچها همه را بهشتم زدند بتلف جان و مال در آوردند - اميرالامرا آن چارکس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بآزاده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش از آن بشنیدن این ماجرا فرار نموده بود  
 ناچار امیرالامرا بمیرقه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت  
 و پس از رسیدن دهایی تقریب صوبه داری دکن در میان آمد  
 حسین علی خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت  
 بدستور ذوالفقار خان بنام داؤد خان مقرر شود - پادشاه بگفته مشیران  
 دمساز راضی نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصوصیت آمیز در میان آمده  
 بطول انجامید - و بعد اللّٰه و اللّٰه قرار یافت که میرجمله اذل  
 بصوبه داری پتّه رهگرا گردد - بعد از آن امیرالامرا ( که عزل و نصب  
 کل خدمات دکن باختیارش مقوض گشته ) رخصت شود - چنانچه  
 سال چهارم سنه ( ۱۱۲۷ ) هزار و یکصد و بیست و هفت روانه دکن  
 گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من  
 میرجمله بحضور رسید یا بقطب الملک قسّم دیگر سلوک شد در عرض  
 بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگه سوانی  
 صوبه دار آنجا از سر راه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا  
 بحضور نوشت - که این حرکت اگر بر طبق اشاره است حکم شود  
 از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک  
 پیش خواهد گرفت - چون ابتدای سلطنت واسطه جان بخشی داؤد  
 خان سادات شدند و بتازگی امیرالامرا نیابت صوبه داری برهان پور  
 از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی  
 جیسنگه عزل و نصب او را باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان  
 توقع چنین حرکات چه احتمال دارد - اعیانا اگر مصدر ادای نامناسبی  
 شود روانه حضور نمایند - اما از بددلی و سفله مزاجی که پادشاه  
 داشت بواسطه خاندوران مخفی داؤد خان تحریض مخالفت  
 نمود - چون امیرالامرا از نوبده عبور کرد ظاهر شد که داؤد خان سرشته  
 موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارند - حسین علی خان  
 در فکر اصلاح او فتنه بتفصیل ( که در ذکر احوال داؤد خان روضه  
 ملک احوال نویس شده ) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت  
 توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانه حضور باید شد - از ما  
 مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشوده کار پیر خاش  
 رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فزای آن شهر عرصه مبارزت آراسته  
 گشت - و جنگ بشایستگی رو داد - با آنکه تفنگ کاری داؤد خان  
 رسیده بود مردانه در آمده متصل امیرالامرا دیگر باره بجنگ  
 در پیوسته نقد جان در باخت - امیرالامرا پس ازین فتح صولت افزا  
 ( که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید ) خجسته بنیاد را  
 اقامت جا ساخته فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشی به تنبیه  
 کهندو دیهاریه سیذاپتی راجه ساهو ( که در صوبه خاندیس تابعها  
 ( ۳ )

احداث کرده تهاه فایم می نمود - و باخذ چو ته شورش آمای آن ضلع  
برده قافلها را بتاراج می برد ( تعیین کرد - از در پرگنه بهانیر با اشقیبا<sup>(۲)</sup>  
در چارگشته بآریزش در آمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین  
و سیه که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده  
( که از خم و چم مرهته آگاه نبود ) شادان و نازان دنبال آنها گرفت  
که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعی چنان گرم و گیوا هجوم آوردند  
که ذوالفقار بیک ( که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود ) با جمع  
گشته گشته باقی فوج یغمائی شد - هر چند سیف الدین علی خان  
و راجه محکم سنگه بمالش آن گرده شقاوت پوره تعیین شدند و تا بذور  
سورت شتافتند و پس ازان محکم سنگه تا ستاره ( که مسکن و بنگاه  
ساهو ست ) دتیقه از نهیب و تالان فرار نگذاشت اها جبر این کسر  
و تلافی این شکست موافق صولت و شکوه امیر الامرا صورت نگرفت  
نظر بر اسباب ظاهر ( که رفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند  
و شجاعت فطری حسین علی خان داشت ) می بایست شرمه  
فاله مرهته بمسرح جنگهای (سا و مالشهای مستوفی سر حساب میشدند  
لیکن [ چون پادشاه بتجریک و اغوای دولت براندازان خود غرض  
بدستور دارد خان در باب مخالفت امیر الامرا بمرداران جنوبی دکن  
حتی راجه ساهوی بهونسله ( که بزور و تحکم راجه دکن گشته )  
بایما و مراحت کوتاهی نمیکرد - و در دهلی با قطب الملک هر روز

صحبت تازه و نزاع نو بر می انگیزخت - که هر ساعت صدای بکیر  
و بکش بگوش میرسید - و او از تنهایی و بیمذکی توغیب آمدن ببرادر  
می نوشت [ لا علاج امیر الامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته  
در سنه ( ۱۱۳۰ ) یک هزار و یکصد و سی هجری معرفت سنکراجی مله<sup>(۲)</sup>  
و محمد انور خان برهان پوری مصالحه با راجه ساهو ( بشرط عدم  
قاخمت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار  
سوار در (کلب ناظم) قرار داده اسغان چو ته و دیسمه شش صوبه  
دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکه ( که راج قدیمش  
می نامند ) حواله نموده گماشتگان ادرا همه جا شریک و دخیل<sup>(۳)</sup>  
ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت  
اما نظر بمآل زیان سترگ اندوخت - و نیل بدنامی بر چهره حال خود  
قا مرور دهور کشید - هر چند که خذلان دین و خفص اسلام عیادا باله  
درین کار مغوی و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یک بده رسید  
و هر روز سر ببایدگی کشید - اما مخلص دور بین در می یابد که  
درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه با مرهته<sup>(۴)</sup>  
و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک  
همه دراعی انتهاض امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد  
جزاینها شایع گشت - پادشاه بخیل محال و سد راه شدن امیر الامرا

( ۳ ) نسخه [ ۱ ] شکرابی - و نسخه [ ب ] سنکراجی ( ۳ ) در [ چند نسخه ]

گماشتگان ( ۴ ) نسخه [ ج ] مصالحه با مرهته .

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بندق و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازی و کاربردازی اعتقاد خان بتازگی شاه و وزیر نرد و لا باهم باختند) <sup>(۲)</sup> پادشاه اخلاص خان را (که با هر دو برادر اخلاص منذ گفته میشد) باملاح مزاج حسین علی خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیر الامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستی تازه شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثانی می کشید) باز برهم زدگی مسموع شده غرق محرم سنه (۱۱۴۱) هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و مرهه بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت نمود - و معین الدین نام مجهول الحال را بهسری شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهی و فدویت بهادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور می آم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لاف فیروز شاه دایره نمود - و خلاف ضابطه حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بدانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس از آنکه بوساطت قطب الملک تکالیفی چند با شرط و عهده پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نمود، گذارش گلهای کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزاده جمعی سوار

(۲) نسخه [ب] نرد دغا (۳) نسخه [ب] نهضت نمود.

شده بحویل شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عزایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببندق و بست قلعه شتافته هیچ کس را در آنجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خبر باد جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماه نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعه اکبر آباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا عالم خلاف برافراشت - امیر الامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزارهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگه سوانی (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکری رسید امیر الامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحه راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدرتها برخاست - و بیغامهای درشت و قلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخر کار از پخته کاری راجه رتن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیله ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیخت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هر دو برادر بباد کامیابی لبه تر ساخته شورابه بیمرادی در کشند - و گاه چذ بمقصود شتافته ره سپر ناکامی گردند) مساهله سترگ و غلط فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که در لایه عظیم بچرخ آرند) بملاحظه یک دیگر

هرير آرای هندوستان نگشتند - اگر يک بدبگوسه سر فرود تي و انقياد  
 فرود مي آورد يا امير الامرا (که بعلاوشان و جلالت قدر و عزت بلند و همت  
 بجا و شجاعت مفرط و دانش درست شهرت تمام داشت - و بصولت  
 و مهابت و عيب افزای دور و نزديک بود ) قطب الملک را از ميان  
 برداشته مربع نشين چار بالاش سلطنت ميشد اغلب که پيش ميرفت  
 و زمانه دراز دولت در خانواده ايشان امتداد مي گرفت - چنانچه  
 باستانی نامها از احوال گذشتگان آگاهی مي بخشد - بالجملة  
 بنابر هنگامه جهيله رام و گردهر بهادر امير الامرا با محمد شاه پادشاه  
 و قطب الملک از فتح دور باگوه معارفت نموده تا انفصال قضيه  
 اقامت آنجا ناگزير افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهيله رام<sup>(۲)</sup>  
 سر استکبار مي خاريد حيدر قلي خان با محمد خان بتکش تعيين  
 گشته بوساطت زوجه رتن چند باشتي و مصالحه خاطر ازان<sup>(۳)</sup>  
 طرف را پرداختند - درين ضمن فلک نقشه نو برمفحه روزگار کشيد  
 نظام الملک بهادر فتح جنگ ( که بحسن تدبير و نيروی پردلي ممتاز  
 امرای عالمگيري ست ) استشمام را بعه غدر و عذاب از سادات نموده  
 گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانه دلدار خان بخشي  
 امير الامرا را ( که با فوج چيده جرار بتعاقب بود ) و عالم علي خان  
 برادر زاده و متبذای حسين علي خان را ( که بنيابت صوبه دارى دکن  
 مي پرداخت - و با فوج مرهنة و متعينة آنجا بعزم قتال باستقبال شهيد )

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] جهيله رام ( ۳ ) نسخه [ ج ] مسالمة .

بآريشهای بي در پي دست خوش تاراج جان و مال ساخت - غريب  
 حالت بحسين علي خان زد داد - نمي دانست که مال کار بجا  
 خواهد کشيد - و هوش و حواس باخته هر روز تدبير مي انديشيد  
 برخه گفتند که چون قبيله نواب در دکن است بارسال فرمان  
 صوبه دارى دکن نظام الملک را مستمال بايد ساخت - و بمرد  
 و تدبير بتلافي و تدارک بايد پرداخت - درين اثنا خبر رسيد که سيد  
 مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف  
 حسين علي خان بتغير جاگير آزاده خاطر بود بپاس ناموس سيادت  
 زه و زاده امير الامرا را با توابع و اسباب پيش از رسيدن نظام الملک  
 بخجسته بنياد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و  
 محفوظ نگاهداشت - پاره هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش  
 بسيار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي القعدة بعزيمت دکن  
 با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی العموم شروع  
 کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبر آباد  
 کوچ نمود \*

سبحان الله اين دو برادر هيمما امير الامرا سخاوت و کرم و حلم  
 و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بيداد بمتفقه نشدند  
 اما مقلب القلوب نوع صرف دلها نمود که پيش آردهای سادات  
 هر چند ميدانستند ( که زوال دولت اينها متضمن خانه براندازی ماست )  
 آهي اين کشتي غرق شود باهم مي گفتند - از بيگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر بنابر قرابت<sup>(۲)</sup> قریبۀ خود با نظام الملك متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست از هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میرحیدر کاشغری را (که از ترکان دغلات بود - رجد کلانش میرحیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی بود - و چندی بفرمان رانی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیری اینها را میرگویند) بران داشت که مذهب قابو گشته بکشد و حیلۀ بقطع رشتۀ حیات امیرالامرا اقدام نماید \*

گویند سواي والدۀ پادشاه و صدر النساء محل و سعادت خان نیشابوری (که از فوجداري هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امين خان همراز گشته بود) دیگره ازین شر سر آردند<sup>(۳)</sup> آگهی نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شبر (که حامل ابن سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي با امیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسی بکارند زند - و املا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذی الحجه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سی دینج کرده عرفی ست) مخیم عساکر گردید اعتماد الدوله بیبانه تهر و برهم زدگی دل به پیش خانۀ حیدر قلی خان میر آتش فرود آمد - و حسین علی خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکی سواره راه خانه گرفت - همین که

(۲) نسخه [ ج ] امین خان بهادر (۳) در [ بعضی نسخه ] سر بر باد داده \*

متصل دروازه کلال بار رسید میرحیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچه آن بچستی و چالاکي خنجر آبدار بپهاوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میرحیدر را از پا در آردن مغلان از هر طرف دریده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علی خان برسیدن منزل هر یکی بجای و مقامی قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سین غیرت خان<sup>(۴)</sup> که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوق دیگر هم دست و پای بے حاصلی زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتی افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهی نماز جنازه خوانده و تابوتها را برز بقت گرفته خواستند روانۀ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کبار میسر نیامد - و زربقت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند \*

از بعضی ثقات مسبوع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رویا

(۲) نسخه [ ب ] غرث خان \*



دید که سیدالشهدا ثالث ائمه اثنا عشر کرام ( علیه و علی آباءه السلام )  
 خطاب بامیر الامرا کردند - و فرمودند که \* بلغ وعدک - و غلب عدوک \*  
 پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با منعت  
 تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی ( رحمه الله )  
 قصیده غرائی در مرثیه حسین علی خان گفته - تا تاریخ درینجا  
 ثبت گردید \* ابیات \*

\* آثار کربلاست عیان از جبین همد \*  
 \* زد جوش خون آل نبی از زمین همد \*  
 \* شد ماتم حسین علی تازه در جهان \*  
 \* سادات گشته اند مصیبت نشین همد \*  
 \* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش \*  
 \* این است نوبهار گل آتشین همد \*  
 \* گیتی چرا سیاه نگردد ز درد غم \*  
 \* خاموش شد چراغ نشاط آفرین همد \*  
 \* نیلی ست زین معامله پیراهن عرب \*  
 \* رز خون گریه سرخ شد ست آستین همد \*  
 \* رستم نشان حسین علی خان شهید شد \*  
 \* از خنجره که بود نهان در کمین همد \*  
 \* آن مقدری که از قلم تیغ بارها \*  
 \* تحریر کرد نسخه فتح مبین همد \*

\* مفقاد او شدند ازان سرکشان دهر \*  
 \* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین همد \*  
 \* تیغش بررز معرکه خصم تیره بخت \*  
 \* چون برق میشکافت صف آهنین همد \*  
 \* فرزندی مصطفی خلف الصدق مرتضی \*  
 \* کز روی فخر بود بدانش یمین همد \*  
 \* همد از شهادتش تن بے روح گشته است \*  
 \* یعنی که بود او نفس واپسین همد \*  
 \* عالم چو تیر در نظر خلق شد سیاه \*  
 \* افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین همد \*  
 \* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد \*  
 \* گوئی ز کوفه است گل ماتمین همد \*  
 \* همد اینچنین مصیبت عظمی ندیده است \*  
 \* دیدیم داستان شهرور و سزین همد \*  
 \* کاهیده است صبر و تذار شد دست غم \*  
 \* ایغهانصیب ماست ز غث و سمین همد \*  
 \* ای درستان آل و محبان اهل بیت \*  
 \* غمگین شوید بهر حسین حزین همد \*  
 \* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود \*

\* بر رغم این جماعت منصوبه بین هند \*

\* سال شهادتش تلم واسطی نوشت \*

\* قتل حسین کرد یزید لعین هند \*

حق این است که در قریب العهد کم امیر باین خوبی گذشته - و اکثر ستوده خواها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - و فور طعام و کثرت اطعام سوکار او مشهور است - اجرای بلغور خانها از غلغله خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و درازدهم هر ماه در بلاد عظیمه دکن نموده که تا حال جاریست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخصوع و انکسار بنفس خود خدمت می نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازی نمی گرفت - پس ازان محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش را برین آوردند - مع هذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کروڑ روپیه بود) حیدر قای خان متصدی بندر باوجود وادار ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت روداد - و عبدالحی پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - و روزه پگاه تراو را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت (مستحب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] از برآمدن دکن \*

### \* اعتقاد خان فرخ شاهی \*

محمد مراد نام کشمیری اصل است - در عهد خلد منزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاره و خطاب رکالت خانی امتیاز داشت و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ سیر رسید داخل کشتنیا گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان بخشی او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان یافت - و داخل یسارلان تزک گردید - چون محمد امین خان بخشی دوم بمالوه رخصت یافت (تا شاید سد راه امیر الامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسراولی تعیین گشت با دهن دریدگی و زبان درازی که داشت فایده نکرد - سر دیوان آمده عرض نمود - که اطاعتی در سر ندارد - که سزاولی کسی موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بجهت عارض کرد - که اگر درین وقت اغماض شود هیچ نمی ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت ببندد حکم شود که رفته بگویند - همین وقت کوچ نماید - والا بخشیکری تغییر فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - این جرأت و دولتخواهی پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسیله هم وطنی صاحب نسون والد پادشاه بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بغاوت مخالفت و منازعت با سادات باره و تسلط و اختیار آنها مکرر و منال بود هر روز فکره قاز و مشورتی نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتی و بی جرأتی

بجائے نمیرسید - روزے و کالت خان قابو یافته پیداشاه درین مقدمه  
چندان بغیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه  
کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصت شیراز تسلط آنها از هم  
می باشد که فرخ سیر (که لوازم دانش و تمیز قرونشاده بود) املا بکنه  
کار پی نبرده فریفته او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار و مساز  
کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاره سوار برآورد  
و بخطاب رکن الدوله معتقد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت  
روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمی شد  
سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن آباد فرموده در جاگیرش  
بطریق التما عناية شد - و بصواب دیدن او جهت برانداختن دولت  
سادات سربانده خان از پنده و نظام الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد  
و مهاراجه اجیت سنگه از جوده پور و طاش طلب حضور گشتند  
و با هر یک هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسی اظهار مینمود  
( که اگر بیک خلعت وزارت عناية شود استقلال قطب الملک میبکاهد  
و بمرور دهه تمام بحال او <sup>(۲)</sup> راه خواهد یافت ) میفرمودند برای  
وزارت بهتر از اعتقاد خان کسی نیست - امرا [ که از پیش آمد  
چنین مرد کم اصل ( که بهرزه گوئی و بد وضعی شهر عالم بود )  
دل ببری داشتند ] کی بوزارت او راضی بوده دل نهاد کار میشدند  
ناچار پهلوتی میکردند - و فی الواقع چه طور سودائی بود - ارتکاب

(۲) نسخه [ ب ] راه یابد (۳) در [ بعضی نسخه ] دل بوی داشتند .

مهاک و تعب کشی و جان کنی ازین کس باشد - و وزارت و دولت  
نصیب دیگری \*

\* من عاشق و معشوق بکام دگران است \*

\* چون غره شوال که عید رمضان است \*

و غریب تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثره را  
بتغیر جاگیر و خدمت آزاده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا  
مغتنم پنداشته باستمال و اعانت هر یک پرداخته ممنون خود  
میساخت - و این فکرهای لطایل و کنگشهای باطل که \* مصرع \*  
\* نهان کی ماند آن راز کزو سازند محفلها \* <sup>مفصل چون</sup>  
بقطب الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام  
کرده بحسین علی خان امیر الامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود  
از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیر الامرا آگاه گشته  
از سرنو بفکر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانه  
قطب الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد در میان  
آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهی نگذشته بود که  
بطفل مزاجی و کم حوصلگی پادشاه این همه مراتب آشتی نسید امنسیا  
گردیده غبار کدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهیج گرفت  
و بکرات همین صحبت رو داد - بعضی امرای تجربه کار گذاره گزینی را  
وقایع آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیر الامرا از دکن  
رسید پس از استحکام عهد و شرائط ملازمه دریافت - اما اوضاع

پادشاهی و برهم کاری مردم دیده توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر  
 افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقریب ملازمت ثاني قطب الملک را  
 باتفاق اجیت سزگهه بید و بست قلعه ارک فرستاد - غیر از اعتقاد  
 خان کس از مردم پادشاهی در قلعه نماند - قطب الملک با پادشاه  
 شکوه و اعاده بے عزایتها سرکرد - محمد فرخ سیر هم بر آشفته  
 جواب میداد - تا آنکه منجر بحرفهای خشن شده - اعتقاد خان  
 خواست که بسخنان ابله فریب میانجی گری نماید - چون از طرفین  
 سر رشته اختیار از دست رفته بود سید عبدالله خان او را مخاطب  
 بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند  
 و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت  
 قطب الملک شب با احتیاط تمام در قلعه گذرانیده صبح نهم  
 ربيع الآخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن وقت بر هیچ کس معلوم نبود  
 که در قلعه چه گذشت - عوام گشته شدن عبدالله خان شهرت دادند  
 اعتقاد خان باظهار فدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله  
 خان بمقابل فوج امیر الامرا خرمه نموده دست و پای بیحاصلی  
 میزد - که نوبت جلوس رفیع الدرجات بلند آرازه گشت - اعتقاد خان را  
 بخفت تمام دستگیر ساخته خانه او را بضبط در آوردند - و بیاز یافت  
 جواهر نفیسه (۲) که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته (ذلت  
 و خواری میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

سوی یازده ماه فرمانروایی جهاندار شاه ( که در ایام پادشاهی خود  
 داخل کرده بود ) از سلطنت خلع نموده بالای تروپولیة قلعه ارک که جای  
 تنگ و تاریک است محکول نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند  
 نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود \*

از ثقه عمده که مقرب سادات بود مسموم شده که چون قرار یافت  
 ( که میل بچشم او باید کشید ) قطب الملک بے آنکه بکس ظاهر نماید  
 سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علی خان داد  
 که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ سیر کشند - درین وقت  
 فرخ سیر جزع بهیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند  
 پس ازان که دید در بصارت نقصانی نشده در اخفای آن میکوشید  
 و هرگاه چیزے میخواست می گفت - برین بصیر ترحم نمایند  
 قطب الملک و امیر الامرا تبسم کرده میگفتند - که بخيال از گویا ما  
 مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحی بمستحفظان بوعده مذامب  
 عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوانی رساندن  
 چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باتقاضای صلاح مامی دربار  
 مسموم نمودند - از سخت جانی کارگرس نیفتاد - آخر بتسمه کشی  
 که بدعت مستحذثه او بود رهگرای فنا ساختند - درزے که تابوتش  
 بمقبره همایون پادشاه می بردند طرفه بلوای عام واقع شد - در سه هزار  
 مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاری جمع گشته گریه کنان همراه  
 میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خوانی نمودند \*

سبحان الله مردم درین مقدمه حیدری و نعمت الهی شده اند

یکه میگوید \*

\* (بای \*

\* دیدی که چه با شاه گرامی کردند \*

\* صد جور و جفا ز راه خامی کردند \*

\* تاریخ چو از خرد بچشم فرمود \*

\* سادات بوی نمک حرامی کردند \*

دیگر گفته \*

\* (بای \*

\* با شاه سقیم آنچه شاید کردند \*

\* از دست حکیم هرچه آید کردند \*

\* بقراط خرد نسخه تاریخ نوشت \*

\* سادات دواش آنچه باید کردند \*

اما بر ظاهر اسم که در ازای حقوق پادشاهی قدیم و جدید ( که بر ذمه خانه زادن موروثی ثابت و متحقق اسم - سیما در حق این دو برادر که در نوکری باقایی (سیدند) مدور این حکومت قبیم ازینها ( که ظلم صریح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراجه در ذالمت و شذاعت تام تمام بود ) نه حق حقیق است - هاشا وکلا - بله اینها هم طرفه خدمت بتقدیم رسانیدند - که ببدل جان و ایثار مال کوتاهی نکردند پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل ادای حق اسم - و مقتضای نمک خوارگی - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه میفرماید  
آیا دفع شریک از وقوع بقدر میسر واجب نیست - منفعت خویش  
جلبی نفس انسانی شده - اگر سیمت درین امر نمیکردند بتلف  
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه  
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده  
بکار عمده سرحدی اکتفا می نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین  
ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند  
بهر تقدیر اگر بامل کار وانگرفتند خود محمد فرخ سیر مانده فساد  
سلطنت خود گشته - از بے تجربگی و نابخردی غلطها از سرزد - اول  
منصب والای وزارت را [ که اصلا مناسبت بسادات باره ندارد - چه  
در عهد عرش آشیانی تا زمان خلد مکان (که آغاز و انجام دستور العمل  
سلطنت هندوستان اند) سادات باره بمناسب عمده ترقی کردند - اما  
اقل مرتبه بدیوانی صوبه یا متصدی گری پادشاهزاده نامزد نگشتند ]  
بایسته باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظیر حقوق آنها از راه قدرتی  
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضه اقتدار آنها داده بود بایسته  
بگفته سخن سزای خود غرض (که در پرده دولتخواهی کل هزاران بدخواه  
آماده می کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود  
برای او فدا کردند - و آینه نیز بے موجد از آنها بداندیشی متصور  
نبود ) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دیو از خود دید - و هرچه کشید  
از خود کشید - قام جولانی شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم \*

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون  
امیر الامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک<sup>(۲)</sup> بشاهجهان آباد  
رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصه روزگار بدر  
رفته در گوشه انزوا بناکامی بسر می بردند) پرداخت - از انجمله  
اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبالغه بمدد خرج  
و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش  
نقشست - زاده بچند کوه و ناقت نغموده بدلهای بر گشت  
و تا زیست منزوی بوده باجل طبعی در گذشت - هر چند بسخافت  
و جلالت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی دولت خود  
عالم را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند  
\* نکته \* دولت مزیل عیب نمی باشد \* \* بیت \*

\* غنی از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل \*

\* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهی را \*

بلکه مظهر آنست \* \* شعر \*

\* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود \*

\* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود \*

\* اعتماد الدوله محمد امین خان چمن بهادر<sup>(۳)</sup> \*

بصر میر بهاء الدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن  
ترجمه تلخیص خان عابد خان پیرایه ترقیم یافته - میر بهاء الدین مدتها

(۲) نسخه [ ۱ ] و قطب الملک (۳) نسخه [ ب ] خان بهادر \*

بجا نشینی بزرگان خود می پرداخت - چون انوشه خان والی اورنگ  
با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر  
باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن  
برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلد مکان  
بدکن پاتابه غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید  
و بمرحمت منصب در هزاری هزار سوار و خطاب خانی سرمایه  
ناموزی پرداخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر تلاع و تنبیه  
غنیم مامور میشد) سر رشته تعیناتی بدست آورد - و سال چهل و دوم  
چون قاضی عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور  
رسیده بزمانی خلعت صدارت کلی و انعام سه عدد انگشتری  
زمرد میزکار نقش بلند رنگی درست کرد - و در هنگام<sup>(۲)</sup> [ که موکب  
پادشاهی بتسخیر قلعه کهلنا (که بعد فتح به تسخیر لغا موسوم شده)  
متوجه گردیده محاصره آن بمیان آمد ] خان مذکور باضافه در صد  
سوار امتیاز یافته تعیین گشته که از کتل انبه گهات بتل موکن<sup>(۳)</sup> شتافته  
از آن طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعه مذکور مسدود سازد - خان  
مذکور کمر همت بسته بدانجانب شتافت - و تودن نمایان بظهور آورده  
یشته (که بدست مقاهر بود) بکشتن و کوشش مستخاص گردانید  
و در جلدی آن بخطاب بهادری بلند آوازه گشت - و سال چهل و هشتم  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار دیناصدی هزار و در صد سوار چهره

(۲) در [ بعضی نسخه ] و هنگامیکه (۳) در [ بعضی نسخه ] بنلکوکن \*

کامیابی برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصره قلعه راکه کوه و تعاقب زمیگذار آنجا ( که وادی فرار پیموده بود ) خدمات شایسته بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و درود سوار چهار بخش را فور آگین ساخت - و بستر به تنبیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافه سه صد سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعیین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلد مکان شنیده بے اطلاع احدی (۲) از آنجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نادلچسپ دیده از اثنای راه ( که شاهزاده مزبور جانب همدورستان متوجه بود ) جدائی گزیده بارنگاباد آمد - و پس ازان ( که خلد منزل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت ) از بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسروانی بهندورستان بتفویض خدمت قوجدارئی مراد آباد قامت قابلیت آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعی بمهم کرد دامن همت بر کمر عقیدت زد - چون توبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید بوساطت تطب الملک و حسین علی خان دولت ملازمت دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزار و خطاب اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشی گری دوم درجه اعتلا پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبه مالوه

(۲) نسخه [ ب ] بے اطلاع از آنجا .

دستوری پذیرفت - و چون دران ایام حسین علی خان از دکن روانه بارگاه خلافت شده کسی را نزد خان مذکور ( که متصل اجین بکردارئی جمعیت سرگرم بود ) پیامهای لطف آمیز رعیب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطانی ( راهی دارالخلافت شد ازین جهت بیای عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گردید درین ضمن ( که حسین علی خان بدارالخلافت رسیده محمد فرخ سیر را مقید گردانید ) خان مذکور با جمعیت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفیع الدرجات ببکالئی منصب قدیم و بخشی گری دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندین میان او و حسین علی خان صحبت برهم شده بنقاص باطن انجامید - و چون حسین علی خان در اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بعنوانی ( که در احوالش بذوک خامه گذشته ) کشته گردید و غیرت خان همشیره زاده اش بطریق گستاخی پیموده جیب زندگی را بچنگ اجل درداد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزار و سوار در اسپه سه اسپه و یک کور و پنجاه لک دام بطریق انعام و تسلیم تعلقه وزارت و خطاب وزیر الممالک بوالا پایه امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه ( ۱۱۳۳ ) هزار و صد و سی و سه هجری رخت زندگانی را ته کرد - امیر بود شجاعت نشان و سیر فکر - رفقا خصوص مغلیه را در کار سازیهای معاملات ( که خود هم میگرد - ) رعایت میکرد - در کم فرستی ایام وزارت

از نوکران پادشاهی هر که شکایت بجاگیری پیش از بردن از محال  
پانپانی<sup>(۲)</sup> جاگیر او مقرر کرده چویدار خود را محصل نموده سغد جاگیر  
قیار ساخته بدست خود بآن کس می سپرد - پسروش اعتماد الدوله  
قمرالدین خان است - که ترجمه اش علیحدّه نوکریز خامه شده \*

### \* اخلاص خان اخلاص کیش \*

هندو پسر بود از قوم کهتری بلخی - قام اصلی او دیبی داس  
نیالانش قانون گوئی قصبه کلانور ( که از دارالسلطنت لاهور بفاصله  
چهل کره است ) داشتند - نام برده از سن صبی بکسب علوم مشغوف  
بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا  
رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوئی  
نوبت شاگردی داشت بواسطه او ملازم خانم حاصل نموده  
باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کم سال بیست و پنجم  
مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال  
بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیّم پیش دست روح الله خان  
میربخشی از تغیر یار عالمی بیگ و سال سی و سیوم از تغیر شرف الدین  
واقع نویسنده کچه ری خانسامان و پستتر امین جزیه صوبه بیدر و سال<sup>(۴)</sup>  
سی و نهم امین و فوجدار پرگنه اندور از تغیر محمد کاظم شد  
و درین سال منصب او چهار صدی سه صد و پنجاه سوار مقرر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پانپانی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نای ( ۴ ) در [ اکثر  
نسخه ] صوبه بیدر .

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان  
خانسامان چهره عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او  
بلفظ محمد مصدر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس  
از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره از ناخوش  
بود بواسطه بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بی تقصیری  
پرداخته پدرانگی گرفته در اردنکباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل  
بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی بیکزار  
سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط  
بلندمرتبی گسفتند - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقه مذکور  
پیش میرفت از آنجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمی  
گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کفایت میکردند  
که الحال کشف و مشکوه در میان آمد - امور دنیوی موقوف باید  
داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود  
درخواست هیچ یک ( نه نمیشد ) - خان مزبور ( که در متصدی گری  
بسختی و دقت زبان زد بود ) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی  
پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان  
بدنامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن  
باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست  
از آن کشید - و مستعد خان محمد ساقی<sup>(۲)</sup> برین کار مقرر گردید - و در

( ۲ ) در [ بعضی جا ] محمد شانی نوشته .



وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقه سابق افزوده  
با خود رفیق ساخت . و در عهد محمد فرخ سیر ( که هنگامه دار و گیر  
بلند شده بود - و بعضی امرا نظر بر نیز داشتند ) تطب الماک  
و حسین علی خان پاس رابطه قدیم مرعی داشته او را بوطن خود ( که  
قصیه جاسسته باشد ) روانه نمودند - پستتر بهادشاه عرض نموده  
اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طلب داشتند - اگرچه  
بنابر راستگی مزاج بنوکری راضی نبود اما بمبالغه هر دو برادر آمده  
ملازمت نمود - و بخدمت میر منشی گری و تحریر تاریخ متضمن  
واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر  
بمنصب هفت هزاره ترقی کرد - و در عهد فردوس آرام گاه نیز  
بخدمت مذکور می پرداخت - مرد مزاج گرفته دربار دیده بود  
غیر از لباس سفید نمی پوشید - گویند در کم منصبی نیز آمده  
عزت از می کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده  
به پادشاه نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید \*

### \* امین خان دکنی \*

پسر خان زمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق  
فرید برادر دیگر مقدمه الجیش و هراول برادران خود خان عالم  
و منور خان بود - تلاش و تردده در خور نام و نشان خانوادگی خویش  
بسیار نمود - چون روزی چند از حیاتش باقی بود سالم ماند - گویند

( ۲ ) یا جاسسته باشد ( ۳ ) در [ اثر نسخه ] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقتی ( که خان عالم و منور خان بمقابله عظیم الشان عثمان سبک ساختند )  
آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم  
روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش  
نگاه کردند بنگله شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سی سوار پروانه دار  
خود را همان طرف زدند - خلد مذل بعد فتح متوجه احوال خان  
مستور شده با آنکه طرف مخالف بود اما از آنکه بقیه ایست از دره  
شجاعت و پنداری مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیو  
مباهی ساخت - و پس از آن بفوجدار می سرا ( که عبارت از کرناٹک  
بیجاپور است - و آن آلتائے سنت وسیع زر خیز ) مامور گردید - و چون  
پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفه زمینداران متفرق است هر کدام  
بقدر مرزوبوم خویش پیشکش پادشاهی ادا مینمایند - از انجمله  
مینوریا ( که مرزبان سر یونگ پتن است ) و آن مملکت است بجمع افزون  
از چهار کور در پینه - و در دکن هیچ زمیندار به اعتبار ساز و سرانجام  
و بسطت ملک و رفور خزائن سهم و نظیر چه که بعشر عشیر آن  
نمی رسد ) پیشکش مقرری دارد - فوجدار سرا هم باندازه زر خویش  
قلیل و کثیر می ستاند - و در صورت زیاده طلبی بفوج کشی می انجامد  
چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجی گران بسوداری دلوا ( که  
عبارت از بخشش لشکر است ) بمقابله تعیین گردید - بعد تلاقی فریقین

( ۲ ) نسخه [ ب ] مردانه وار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نامور گردید ( ۴ )

نسخه [ ب ] بسوداری ولوای .

و کوششهای مردانه طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف هممت  
باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلار پای ثابت  
افشوده نزدیک بود که نقد جان در بازو - ناگاه تیر از دست او بسردار  
(۲) سیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست  
رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت دست نشست - و عمل  
قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند  
و در دستها بسری و سرداری بشناختند - پستربخان مذکور فرجدار  
گرفول مقوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلی خان  
دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل  
یافته هنوز خود در بالکنده محال قبول قدیم خویش بود - که از  
آمد آمد امیرالامرا حسین علی خان از کوته اندیشی بخوبیستن داری  
زده استقبال را بخت بیکت انداخت - امیرالامرا پس از فراغ  
جنگ دارن خان از همراهان خویش اسد علی خان جولاق را (که  
چند از ترکمان علی مردان خانی بود) بضط برادر فرستاد - و بعد ازان  
که ملازمت دریافت صوبه مذکور بدو را گذاشت - و چون عوض خان  
بهادر از حضور بحکومت آنجا تعیین گردید خان مزبور بایالت  
نلند پر شتافت - و از آزری و بی انصافی باغواهی زمینداران برگنه  
بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندما<sup>(۳)</sup> (که پدرش کاتھوجی  
سرکیا از مرهتلهای پنجزاری بود - و در عهد خلد مکان مصدر کارها

(۲) یا بگویم باشد (۳) فسخته [ب] مانده نام که .

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعد و پیمان بدست آورده از پا  
هر آورد - و پس ازان بمسابقه نزاع بفکر مالش جگیت یلمه (که نرمال  
بتغلب گرفته) افتاد - آن بومی دریافته بفتح سنگه متبذای راجه  
ساعو (که مکسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را زجهنم بگر  
(که یار اندیشه آن بدسگال گردن) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان  
ایام صلح مرهته قرار یافته نبیل این بدنامی بر نامیه احوال امیرالامرا  
قا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب  
استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتنه متعذر الوصول باشد  
امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقه خان مزبور در هنگامه  
شورش افزاری اشقیای هم از برخی جاها یکدام بطریق چوتنه نداده بودند  
یا نصف مکرر قوشت و خواند امیرالامرا تن باین عار و فزک ندان  
و در ادای چوتنه تبارن صریح بکار برد - آن صوبه از تغییرار بمیرزا علی  
یوسف خانی (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور  
(که بشهزت عزل در استقلالش اختلاله واقع شده بود) بتقریب شادخی  
صبیه - و بدالکذبه شتافت - که یکدفعه فتح سنگه باتفاق جگیت  
بوسرش رسید - از نظر بر خاندان و عدوان خود کرده از بسیاری خصم  
فیذن پشیده با مردم کمی باستقبال رفته - از آنجا (که درین انقلاب آباد  
اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور  
(که بهروزش سپری شده خسروان و زیان بردی آورده بود) بدست  
آن ناکسان اسباب و اثاثه امارت را باخته و فزگ و خاموس چندین ساله

بهادر داده آخرها رهائی یافته ببالکندذه نشست - پس ازان سید عالم علی خان بهادر در ایام صاحب اختیارى دکن مجدداً او را ببجالی مریه ناندیر مستمال ساخته در جنگ ( که با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده ) بهردارى دست راست تعیین فرمود - آن نابکار تیره روزگار بخلاف سپاهی پیشگان و نام آوران دست بکار نبرده تماشاى گردید و خط بطلان بر کارنامه‌ای نیاکان خودش کشید - اگرچه بعد فتح فتح جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در دیده‌ها نماند - در همان ایام ( که عوض خان بهادر بذابر شلتاقش در مقدمه بازگردانید برار دل پری داشت ) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خویشکامی را بجایش نصب نمود - او بمجرد استماع این خبر نزد نواب فتح جنگ ( که در آن وقت متوجه ادونی بودند ) شتافت اما ردی نیافت - برگشته بقصبه پرنی محال جاگیر خود ( که درازده کرده پنهانی ست ) آمده فردکش نمود - و در محلات مشروط ناندیر مزاحم عمل گردید - هرچند خان منصوب در اصلاح کشید از جهالت و نادانی براه نیامد - و آخر کار خود را در قید او داده مدتی زندانی ماند - چون پسرش مقرب خان ( که در احوالش نیز اشعاره باین سرگذشت رفته ) بنوکری سرفراز گردید باستشفاع او رهائی یافته دیهات پنجاه هزار روپیه از بالکندذه باذراجات او مقرر شد

( ۲ ) نسخه [ ب ] دل پری داشت ( ۳ ) نسخه [ ب ] پرنی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] عامل

و مدتی دست نگر پسر پسر برده چون از دست او بجان آمده بود در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیان رسانیده دست التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببجالی جاگیر و منصب امیدوارها اندوخت - درین اثنا آصف چاه از هندوستان قدوم فرمود - و جنگ مبارز خان در میان آمد - باتقاضای وقت استمالت قازق یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و پتیه سرانجام روزی چند در شهر مانده به آمد - چون از احوال زندگی و ذلت کشی بی در پی عقل و هوش باخته مہم شده بود از خام خیالی ورق برگردانده راه برگردانید - و بایوار و شبگیر بمبارز خان ( که مخفی دهنان سلسله جنابان عهد و پیمان شده بود ) در پیوست - روز جنگ به آنکه تلاش و تدریس از سرزند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحه روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک فی سنة ( ۱۱۳۷ ) سبع و ثلاثین و مائة و الف \*

### \* امین الدوله امین الدین خان بهادر منبہلی \*

از شیخ زادهای قصبه مذکور است - که از دارالخلافه شرقی شمالی واقع شده - نسبش به تمیم انصاری میرسد - خان مذکور آغاز ملازم پیشگی بنوکری جهاندار شاه عز و افتخار اندوخت - و در عهد محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه پیش آمد نموده بجایه میرتوزکی مرتقی شد - و رفته رفته بمنصب

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] عز و افتخار \*

چهار هزاری و پستر بهایه شش هزاری شش هزار سوار و خطاب  
امین الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک روپیه در نیول لوامی<sup>(۲)</sup>  
ناموری بوافراخت - مشغوف یار باشی و عیش پرستی بود - در  
همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانه ملک عدم گشت  
عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از  
پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشان داشتند \*

### \* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر \*

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان  
بهادر است - اواخر عهد خلدسکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدین  
خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیکری  
احدیان مرتقی گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ  
بمهم کرد تعیین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد  
گشته شدن حسین علی خان ( که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق  
مردم باره بر لشکر پادشاهی هجوم آورد ) نام برده آثار دلادری  
بظهور رسانیده پستر بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و تفویض  
تعلقه بخشی گرمی دوم از گذاشت پدر خود و داروغگی غسل خانه  
ضمیمه تعلق احدیان مدارج ترقی پیمود - و چون پدرش بدار القوار  
شکافت اگرچه برای وزارت نظام الماک آصف جاه از دکن طلب  
حضور گردید او باضافه منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بکابل \*

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود  
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب بدکن معارفت  
نمود تعلقه وزارت در سنه ( ۱۱۳۷ ) هزار و یکصد و سی و هفت  
هجری بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار  
در سنه ( ۱۱۴۷ ) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری ( که بالاجبی راد  
مرهغه در ضاع مالوه هنگامه برپا کرد ) او باتفاق خاندوران هریکه با فوج  
علیهده تعیین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح  
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علی محمد خان ( رهیله ) که  
آثار طغیان بظهور آورده بود ( از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم  
عمده الملك و مقدر جنگ واسطه افغان مزبور شده بملازمت  
پادشاهی آورد - و دفعه سیوم همراه شاهزاده ( که بعد سلطنت  
باحمد شاه ملقب گشته ) با فوج بسیار باراد مقابله احمد شاه  
ددانی ( که از لاهور اینطرف آمده بود ) تا سرهند رفت - روزیکه  
مقابله قرار داده بودند ناگاه گول اجل از توپخانه قضا باز رسید  
و مطابق سنه ( ۱۱۶۱ ) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بدار  
باقی پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوه تواضع  
و فیض سانی نامه بیکبار بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید  
روادار ادبیت هیچ کس نشد - املاک پدرش ( که بعضی بتعدی  
بتصرف آمده بود ) قیمت راجبی نموده تئمه بمالکان ( سانید  
و هرکه بفروخت راضی نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامی (که آصف جاه بدارالخلافت میوفت) نظر بکلان سالی او بارصف وزیر بودن برای خدمت او بر می خاست بعد در گذشتن او پسرش میرمنو چابک دستنی بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمی از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و شصت و در هجری (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادر شاه از سیالکوٹ و گجرات و ادرنگ آباد و پسرور چهار محال پیشکش خود مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۹۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنجم هجری باز لاهور (سیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بفاق آدینه بیگ خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمیت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۹۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری (روزه بشکار رفت - و طعام خورده درد امشا بهم رسید - از اسپ فرود آمده خواست قی کند - نشد - و دست هم اجابت نکردین - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بزام پسرش (که در ساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستوای بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متذفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخه [ب] از نژده و سند و سیالکوٹ (۳) نسخه [۱] بر سرور \*

طبعی فوت نمود - و حکومت بخون بیگم یعنی مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندی خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگام تنخواه سپاه بای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس از آن میرزا جان قاسمی جماعه دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پسر عماد الملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عماد الملک مفصل پیرایه نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتماد الدوله انتظام الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقه وزارت از تغیر مقدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۹۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بدست اقارب خود کشته گردید و یکی از پسرانش فخر الدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه می گذراند - بحال صحر این اوراق مهربانی دارد - دیگر اخلاف هم از باقی مانده \*

### \* امیر الامرا فازی الدین خان بهادر فیروز جنگ \*

پسر کلان نظام الملک آصف جاه و برادر ایمانی ناصر جنگ است نام اصلی او میر محمد پناه - بیوند خویشی با قموالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس آرامگاه گذاشت - در آنجا نشو و نما یافته ابتدا ببخششی گری احدیان سرفروزی پذیرفت - و در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجری (که پدرش بانتقال خاندوزان بخدمت میر بخشگیری سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقه مزبور بهایه بلندرتبکی برآمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میربخشی بود - پستر تعلقه مرقوم و خطاب امیرالامرائی بنام او قرار یافت پس از شهادت نامرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقاً دران ایام (که ایلچی شاه درانی رسیده بود) صفدر جنگ ماهار را و هولکر را حسب ایامی پادشاه بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلچی را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق چسته او را برین اضی ساخت که موبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضای زرمووده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه داری دکن و خطاب نظام الملک سرعزت برافراخت - پستر سند موبه خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات گل ولای موبه مالوه طی کرده رازد بلده برهان پور گردید - پستر بارزنگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قی کرد) مطابق سده (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بملک بقا پیوست استعداد علمی داشت - و آخرها همتی در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازی الدین خان ثالث است - که خطاب عمادالملک یافته و اخوالش جداگانه سمت (تسام پذیرفته \*

\* ابوالخیرخان بهادر امام جنگ \*

(۲) از شیخ زادهای فاروقی سمت - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد - دطن اصلی بزرگانش (۳) میرپور سوکار خیرآباد اوده است (۴) از چندین بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدملکی بمنصب و تعلقه صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدی سربلند گردیده مدتی برفاقت مرحمت خان در شادی آباد ماند و موبه مالوه بود - سالی (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده مرافقت او کرد - چون مرید سدهای کارنده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب در هزار و پانصدی و خطاب خانی و عظامی جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجدار (بنی نگر عرف آنور توال قامت لیامت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری آن امیر به نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجه قلی خان قلعه دار دهار و فوجدار ماند و موبه مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب الدین علی خان پنکوری بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده پیش آصف جاه آمده چون نظم موبه خاندیس بتحفیظ الدین خان

(۲) در [ بعضی نسخه ] رحمه الله علیه میرسد (۳) نسخه [ ب ] نیاکانش (۴) در [ بعضی نسخه ] راهر پور یا رامپور (۵) در [ بعضی نسخه ] بنی نگر عرف آنور

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته آورد نمایان  
 بطور آوردن - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار  
 سوار و خطاب بهادر و عطای علم و تقاره را به اعتبار برافراخت  
 و گاهی بقوچدار می گشتن آباد و لغت به نیابت خاندیس و چند  
 بخند من فوجدار می سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل نامر جنگ  
 خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبه خجسته بنیاد شد - و در عمل  
 مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سر بلند می پذیرفت - و در عمل  
 ملاک جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و چهار هزار سوار  
 و عطای پالکی چهار دار سر بلند گشته بن خطاب امام جنگ مخاطب  
 شده در جنگی (که وقت دیوانی راجه رگه ناته داس با مرهته رودان)  
 سرگردگی مثل هراولی داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ  
 جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقره  
 قلیله مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجری  
 با بعد سوار گذاشت - مزد جری بود - در گفتگو بے باک - مناسبت  
 بمذکورات علمی هم داشت - ساله (که بابو نایک نام سردار مرهته  
 جمعیت بسیار فراهم آورد برای گرفتن چو ته کرناتک حیدر آباد  
 بآن سمت شتافت) او با فوج از سرکار تعیین شد - که رفته باتفاق  
 انور الدین خان تعلقه دار کرناتک مذکور و عبدالنبی خان فوجدار کریمه  
 و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه ناخشن او بر  
 فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمی (که شکست فاش

یافته آن سردار دیگر برنخواست (زبان زد خاص و عام است - در پسر  
 از باقی ماند - کلانی ابوالبرکات خان بهادر امام جنگ - چوهر جرات  
 داشت - در جوانی در گذشت - و در مین شمس الدوله ابوالخیر  
 خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عذایت نظام الدوله  
 آصف شاه است - و بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار و علم و تقاره  
 و تیولاری محال یلغوب صوبه بیدر سزافراز - اخلاق حمیده و توفیق  
 کلمة الخیر دارد \*

### • ابو المنصور خان بهادر صغیر جنگ •

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان الملک است - پدرش  
 خطاب سیادت خان داشت - تام برده پس از فوت خسر از پیشگاه  
 فردوس آرامگاه بنظم صوبه آورده مامور گردید - و به تنبیه مقصدان  
 آن جا پرداخته مقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و  
 پنجاه و پنج هجری بر طبق حکم پادشاه بکومک علی دردی خان ناظم  
 صوبه بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم آباد  
 پنه شتافت - در جلدی آن قلعه رهتاس و چنانچه بار مرهمت شد - چون  
 ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کومک رسانید  
 از بصوبه خون مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه  
 و شش هجری حسب الطلب بحضور آمده بانضمام دارو غمی توپخانه  
 چهره رشادت برافراخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه  
 هجری صوبه آله آباد نیز از انتقال عمده الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال ( ۱۱۹۱ ) هزار و یکصد و شصت و یک هجری ( که شاه درانی از قندهار قاصد هژد گشته از لاهور این طرف آمد ) از بر وفق حکم پادشاهی همراه سلطان احمد شاه تا سر هژد شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردن شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه درانی معارفت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثانی سنه مذکور فردرس آرامگاه به نعیم جاردانی پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید مغدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - از انجا ( که با علی محمد خان رهله خاطر پری داشت ) قائم خان بنگش را بر سر سعد الله خان پسر رهله مزبور تحریک کرد - چون قائم خان با برادران بتفصیل ( که در احوال پدر از محمد خان بنگش ثبت یافته ) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قائم خان برده تقاضای اموال قائم خان نمود - پادشاه در بلده کول توقف فرمود و مغدر جنگ بدریا گنج ( که فرخ آباد از انجا بیست کروه است ) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معارفت بدار الخلافه فرمود - و مغدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدری توقف ورزیده بضبط محالات متعلقه احمد خان پرداخت - و نولرای نامی را از قوم کایته ( که ابتدا در سرکارش نوکر کمزبه بود - و رفته رفته ترقی پیدا گشته نایب موبه

اوده گردید ) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامه افغانه بکار آمد - صفدر جنگ با اجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جات بر سر احمد خان بنگش شتافت - و معرکه کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یکصد و شصت و سه هجری بدار الخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در موبه آله آباد و اوده گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقه فرونگداشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جی ابا سندهیه ( که هر دو سردار معتبر مرهته بودند ) اتفاق جسته بعزیمت مقابله احمد خان کمر همت چسبست - این مرتبه عزیمت بر افغانه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه ( که شعبه ایست از کوه کماوین ) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطر خواه مغدر جنگ صلح قرار یافت - درین اثنا ( که آمد آمد شاه درانی از لاهور بجانب دهلی زبانزد شد ) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعده زر خطیر همراه گرفته سنه ( ۱۱۹۵ ) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بدار الخلافه آمد - چون جارید خان بهادر خواجه سرا ( که مدار علیه سلطنت بود ) با قلندر خان ایلچی شاه درانی دارد مدار کرده ادرا برگردانید مغدر جنگ داخل بلده شده از انجا ( که با خواجه سرای مذکور دلجمعی نداشت ) درزیکه بخانه اش دارد گشته بود ادرا از هم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضه اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان بار پیغام کرد



که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - از بمطلب پی برده  
روز چند خانه نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون  
منظور نگردید ب رخصت برآمده بر دو گروهی بلدة مزبور توقف  
گزید - و هر روز فساد در قد کشیدن بود - تا آنکه مقدر جنگ شاهزاده  
جعلی را بتوزکی برداشت - و احمد شاه تعلقه وزارت از تغییر او  
بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عماد الملک بمحاربه مقدر جنگ  
برخاسته تا شش ماه جنگ در میان بود - آخر بوساطت انتظام الدوله  
بقرار بحالی صوبه آله آباد و اودهه صلح صورت گرفت - مقدر جنگ  
بتعلقه خود عازم گردیده هفدهم ذی الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد  
و شصت و هفت هجری در گذشت - پسرش شجاع الدوله است  
که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته \*

### \* آصف الدوله امیر الممالک \*

سیرمین پسر نظام الملک آصف جاء است - نام اصلی او سید  
محمد - در حین حیات پدر بخطاب خانی و اسم ملاهت جنگ بهادر  
مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس  
از فوت پدر چون نامر جنگ شهید برای دفع فتنه مظفر جنگ  
متصل بذریعہ لچری شناخت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت  
نامر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای  
راه مظفر جنگ بر دست افغانه کشته شد از انجا (که او نسبت  
بدیگر برادران کلان سال بود) بر معتمد حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه بادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ  
پیرایه امتیاز یافت - و ثانیاً لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه  
رگهناقه داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسویس را  
(که همراه مظفر جنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدھی نموده رفیق  
ساخت - و بارزنگ آباد رسیده سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت  
و چهار هجری بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح  
بمیان آورده بعیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناقه داس بدست  
سپاه ملازم کشته گشت - و زکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق  
سرکار او شد - و سال دوم (که غازی الدین خان فیروز جنگ برادر  
کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد  
(رسید) اگرچه او در چند روز گذشت اما مرهته بدستار و اسناد او اکثر  
ملک خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیاد کشیده گرفت  
کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون  
سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاء (که از سابق  
بنام وایعهدی دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت مدور یافت  
ناچار او را بکنجه برنشانند - و در حبس گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار  
و یکصد و هفتاد و هفت هجری انتقال نمود - و شهرت یافت که  
نگهبانانش کشتند \*

(۲) نسخه [ ب ] فرامیس (۳) در [ بعضی نسخه ] سال دوم آن که (۴)

در [ بعضی نسخه ] در گذشت \*

## \* اسمعیل خان بهادر پنی \*

پدرش سلطان خان بصیحة جماعه داری میکردانید - صبیحة او  
بسرورست خان منصور بود - و از پسر عظمت خان است - که در  
جنگ سید دلاور علی خان (د بروی فیل عضدالدوله عوض خان<sup>(۲)</sup>)  
پیاده شده جان نثار گردید - پسر سرورست خان و سلطان خان برتبه  
چاکیر داری مرتقی گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوة اژی  
در سرکار ملاکت جنگ و نظام الدوله آصفجاء نوکر بود - چون طالعش  
عروجی داشت رفته رفته بغیابت نظامت و متصدی گری محالات  
مربیة برار چهره عزت برافروخت - چون با جانفوجی بهوسله (که در آن<sup>(۳)</sup>)  
وقت تعلقه دار مربیة مذکور از جانب مرهته بود ) از سابق معزفت  
داشت بکج دار و مریز نقش عمل داری را درست ساخت - و مدتها  
واقع و فائق مهمات آنجا ماند - آخرها بخاطر اعتیاد بمکیفات<sup>(۴)</sup> و مانعش  
از کار رفته آثار خود سری بعمره ظهور در آورد - و این معنی باعث  
دعشت مزاج نظام الدوله آصف جاء گردیده قادیب او مصمم فرمود  
و سال (که جهت تنبیه پسران رگه رچی بهوسله سمع ناگه بر نهضت  
نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین  
بازند مکان را توطیة اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل  
لشکرش (سانید الافات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخه [ ب ] غوث خان (۳) در [ بعضی جا ] بهر زله نوشته (۴)  
نسخه [ ب ] ازدیاد مکیفات

خود برگرد - درین ضمن فوج ( که بر سرار تعیین شده بود ) نمودار  
گردید - ناچار با سی چهل سواره ( که در آن وقت شرط رفاقت  
ندا نمودند ) اسب بمیدان نبرد تاخته مغوف یزقندران را بر هم زده  
در میان فوج سواران در آمد - بهر که میرسید شمشیر هواله میکرد  
چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسب  
در افتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری  
جان بجان آفرین سپرد - پسرانش ملاکت خان و بهلول خان مورد  
قرم شده معال بالا پوز و بد تپوز بی بی و کرنج کانون صوبه برار  
چچاگیر یافتند - و با جمعیت بنو کیری می پردازند \*

## \* حرف الباء \*

## \* بیرام خان خالخانان \*

بسمه واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو ( که از اعظم طوائف ترکمان  
قراقرقیلو ست ) میروند - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل  
قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهان شاه ( که بسلاطنت عراق  
حرب و آنز با یحسان رسیدند ) علی شکر بیگ ولایت همدان و دینور  
و کردستان اقطاع یافت - تا حال آن ولایت بقلمرو علی شکر مشهور است  
پسرش پیر علی بیگ در زمان حسن پادشاه آقا قویلو ( که باستیصال<sup>(۳)</sup>

(۴) در [ بعضی نسخه ] بجهان آفرین (۳) نسخه [ ب ] میز علی بیگ \*

قراوقیلو پرداخت ) بخمارشادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا  
 (رزق چند بسر برده بغارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده  
 مغنزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا  
 کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمعیل صفوی  
 از عراق برآمده در بدخشان سکونت گرفت - و از آنجا نزد امیر خسرو  
 شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علی  
 بیگ ( که پدر بیرام خان باشد ) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان  
 در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم  
 می نمود - در شانزده سالگی بخدومت چغت آشپانی آمده روز بروز  
 در ظل عنایت تربیت می یافت - تا بمعادت قرب و مصاحبت  
 و امارت رسید - و در قضیه نامرضیه فوج جان سپاریها کرده <sup>(۲)</sup> سنبل رویه  
 افتاد - و برآچه متوسلین ( که از زبندگان معتبر آن سرزمین بود )  
 در قضیه لکنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت  
 در راه مالوه بار پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جلاب  
 خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریب بر زبانش گذشت - هر که  
 اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است  
 هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهان پور بهزار گونه  
 بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات  
 راهی شد - در راه ایلچی شیر خان ( که از گجرات می آمد ) آگاه گشته

کس فرستاد - و ابوالقاسم را ( که بصورت وجهه نموده داشت ) همراه  
 گرفت - بیرام خان از نیک ذاتی و جوان مردی بمبالغه گفت - که من  
 بیرام خانم - ابوالقاسم مرد می بجای آورده گفت - این ملازم من است  
 میخواهد که فدای من شود - دست ازیں باز دارند - بیرام خان بدین  
 طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را  
 از ناشناسی از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان  
 ( که بیرام خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند ) فهمیده بودم که  
 با ما نمی سازد - سلطان محمود گجراتی نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام  
 خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته بپندر مبارک سورت آمد  
 و از آنجا بولایت هرده دار شتافته بعزم ملازمت چغت آشپانی <sup>(۲)</sup> گرای  
 ولایت سنده گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه ( ۹۵۰ ) نصد و پنجاه  
 در رفته [ که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبه جون  
 ( که بر کنار آب سنده واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز  
 اکثر بلاد آنجا ست ) طرح اقامت انداخته بودند ] شرف قدمبوس  
 دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود  
 پیش از ملازمت اول گذرش <sup>(۳)</sup> بر جنگ گاه افتاد - که فوج پادشاهی  
 با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را آماده جنگ ساخته  
 مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا  
 از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از مردم

برخاست - و در سفر عراق عمده ملازمان و فاکیش بود - شاه ایران هم او را بحسن غراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت - چون شاه عالی قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیانی گاه بزم جشنی ترتیب میداد و گاه طرح شکاری می انداخت و روزی ( که صحبت چوگان بازی و تیر اندازی بود ) او را بخطاب خانی سرفراز کرد - بعد معاودت از عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بغیان همایونی نزد میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا ( که نشسته باشد ) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصطفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - در آنوقت هر دو منشور گذرانید - و چون جنت آشیانی بعد فتح قندهار ( که بموجب وعده شاه بقزلباشیه سپرده ) اراده تسخیر کابل مصمم کردند مأمور برای اهل ریال ضرر بود - لهذا قلعه را جبرا از آنها گرفته حواله بیرام خان نمودند و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدری طرفین است - بار حواله کردیم - و چون در سنه ( ۹۶۱ ) نهصد و شصت و یک بعضی فتنه سازان از جانب بیرام خان سخفان غیر موع بهادشاه رسانیدند خود بقندهار آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد نوازش شد - و در یاق همدوستان عمده جمیع سرداران و پیش قدمان معرکه او بوده به نیروی شهامت و جسارت قندهای نمایان کرد خصوص در جنگ ماحیه دواره - که بسرداری خود بمردم قلیل با افغانه

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سره ند و غیره برگزانت جاگیر یافته بخطابهای عالییه ( یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند ) اختصاص گرفت - و در سنه ( ۹۶۳ ) نهصد و شصت و سه باقالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور و انتظام مهام موبه پنجاب با شاهزاده تعیین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه ( که عرش آشیانی در قصبه کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند ) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و ( تق و فتن جند نصرت برای مواب نمای او تقویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس ناموری بلند آوازه ساخته در مخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه ( ۹۶۵ ) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم ( که جنت آشیانی در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند ) عقد ازدواج اتفاق افتاد \*

او مبیة میرزا نورالدین محمد و خواهرزاده جنت آشیانی است میرزا پسر علاءالدین محمد - و از پسر خواجه حسین - که بخواجهزاده چغانیان شهرت دارد - و نبیره زاده خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفه خواجه نقشبند اند - مبیة شه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان ( که در خانه سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود ) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظه این نسبت گیتی ستانی دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفی تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست \* \* شعر \*  
 \* کاکلت را من ز مستی رشته جان گفته ام \*  
 \* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام \*  
 بعد فوت بیرام خان عرش آشیانی بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیری فوت کرد \*

سپهسالار باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائی و معامله دانای و رفور اخلاص و عقیدت امور چند از نیرنگی تقدیر بر لوحه ظهور نقش بست - که مزاج عرش آشیانی از آن بزرگ منشا منحرف گشت - و فی الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان بینی و خود غرضی یکی را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیر کهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه در زمان بیرام خان بکشتی سیر دریای جون میکرد - یکی از فیلان پادشاهی از جوش مستی بآب درآمد بطرف کشتی دوید - اگرچه فیلان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمی که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر فیلان را نزد او فرستادند او حفظ توره نکرده فیلان را گردن زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدر تصمیم نمودند - چنانکه در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش آشیانی از آگره ببهانه

شکار روانه دهلی شدند - و در اینجا رسیده بطایب امرا احکام فرستادند و شهاب الدین احمد خان باستصواب ماهم انکه بتمشیت مهمات ملکی مامور شد - خانخانان میخواست خود را بملازمت رسانند - عرش آشیانی پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینک بهحضور نیاید - برخه برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار برآمده چون بسکندر آباد دهلی رسید بترغیب ماهم انکه بشوق ملازمت مریم مکانی ارخای عذاب دهلی نمود - هیچ از جانب بیرام خان غباری بر حاشیه خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخن (که موجب التفاتی شود) بهحضور میگفتند خصوص ادهم خان و مادرش ماهم انکه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مراتب ضمیر پادشاهی منطبع بود آن حرفهای بی فروغ پذیرائی نمی یافت - لیکن چون گفته اند \*

\* هر چند باغیار عنایت نظری هست \*

\* گوئیم بدیشان که سخن را اثری هست \*

اهل عناد ( که فرصت جو بودند ) درین وقت کدورتها ذهن نشین ساختند \*

بالجمله ادهم از راه درست اعتقاد می خود الاثمه سلطنت را بامرای عمده روانه حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آذانه فریاد

پادشاهی بتعاقب از شهرت گرفت همه مردم پادشاهی از جدا شدند  
او هم بمن توجه و علم و تقاره و سایر ادوات امارت مصحوب حسین تلی  
بیگ هدشیر زاده خود بحضور فرستاد - و بامرا ( که نامزد تعاقب<sup>(۲)</sup>  
شده بودند ) نوشت - که من از همه قسمت برداشته ام - برای چه  
تصدیع میکنید - مرا از مدتها زیارت عتبات عالیات نصب العین همت  
بود - الحال سر رشته ورائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نیز  
برگشتند - چون رای مالدیو راجه جوده پور سر راه گجرات بود و با خان  
نواح داشت از ناگور به بیکانیر شناخت - و رای کلیان مل زمیندار آنجا  
بقدم اخلاص پیش آمده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - درین اثنا  
شهرت یافت که ملا پیر محمد از گجرات رسیده بتعاقب مامور  
شد - فتنه انگیزان مزاج بیرام خان بر شورانیدند - و قرار مخالفت  
دادند بپنجاب عیان تاب ساختند - و باز بفریب کلپترة سرائان  
تیره یخت پوده از روی کار برداشته در به پنجاب گذاشت - و در  
جمع مردم کوشیده بامرای اطراف نوشت - که اراده سفر حجاز  
داشتم - لیکن چون معلوم شد ( که ما هم انگه و غیره مزاج پادشاهی را  
متعرف ساخته آراگین مرا بخود نسبت میدهند ) لهذا بخاطر  
رسید که یک دفعه سزای بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم  
و ملا پیر محمد شروانی را ( که درینولا علم و تقاره یافته متعهد  
اخراج من گشته ) دریابم \*

(۲) نسخه [ج] نامزد شده بودند \*

بالجملة همین چیزها باعث بر آشفته گئی او شده مغلوب غضب  
گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مقتنان هم فرصت دیده  
زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان  
باعلان رسید عرش آشیانی انگه خان را مطلقا ساخته خون هم متعاقب  
از دهلی برآمدند - در آن وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام  
داشت - آمدن انگه خان معلوم کرده بمقابله شناخت - و بعد محاربه<sup>(۲)</sup>  
سخت خانخانان هزیمت یافته در تلوار ( که جائی سمت مستحکم  
در کوه سواک ) براجا آنجا راجه گنیش پناه جست - چون میبست<sup>(۳)</sup>  
وصول موکب اکبری بخواجه کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه  
پیر آمده جنگ نمودند - گریزند دران زد و خورد سلطان حسن خان  
جلایر از لشکر پادشاهی کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان  
پردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمینمزد که باعث  
خون این قسم جماعه شوم - بقاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور  
فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیانی منعم خان را با  
امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعد درست طمأنینت افزای خاطر  
بیرام خان شده بملازمت بیاورند - در ماه محرم سنه ۹۹۸ نهصد و شصت  
و هشت سال پنجم خانخانان بخواستاری ازور رسید - جمیع امرا پذیرا  
گشته بامراز تمام آوردند - و چون رویرو آمد ز پاک در گردن انداخته  
سر پدای پادشاهی گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیانی

(۲) نسخه [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رافت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرستش  
احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره  
( که در بر داشتند ) الثفات فرموده رخصت زیارت امان شریفه دادند  
چون بشهر بن متعلقه کجرات ( که پیش ازین بنهر واله موسوم بود )  
رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - در آن ایام موسی  
خان فولادی حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند  
ازان جمله مبارک خان لوهانی ( که پدر او در جنگ ماچیهواره بقتل  
رسیده بود ) انتقام بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم متداه  
با دختره که ازو بود همراه قافله بیرام خان عزیمت حجاز داشت  
و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نمایند - ازین رهگذر  
هم افغانان شورش داشتند - ( روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سعه  
مذکور بیرام خان بسیر کولایه ( که سیرگاه آن شهر است - و بسپس لنگ  
شهرت دارد - چه هزار بتخانه دو رویه آن حوض است ) رفته - در وقت  
فرود آمدن از کشتی آن جاehl چنان را نمود که برای دیدن آمده  
وقت ملاقات خانجره حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت  
نلمه ( الله اکبر ) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت  
و بسعادت شهادت ( که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا  
میکرد ) فایز گردید - گردید حجامت و غسل ( روز چهارشنبه بنیمت  
شهادت از سالها ناغمه نمی کرد - چنانچه در زمان استقلال یکی از سادات  
سیاده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه  
غم خواری ست - شهادت میخوانم - امانه باین زودی \*

القصة از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت  
و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمع از فقرا قالب خونین سادرا  
برداشته حوالی مقبره شیخ حسام ( که از مشائخ آنجا بود ) بخاک  
سپردند - و بعد ازان بسعی حسین قلی خان خانجهان بمشهد  
مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدی در تاریخ این واقعه  
گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتی در خواب دریافته  
گفته بود \*

- \* بیرام بطواف کعبه چون بسست احرام \*
- \* در راه شد از شهادتش کار تمام \*
- \* در واقعه هاتفه پی تازیخش \*
- \* گفتا که شهید شد محمد بیرام \*

تعش خان را بدلهی نقل نموده حسب وصیت در سنه ( ۹۸۵ )  
نهمصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار  
درست سلیقه بود - تصائد غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد  
و آنها را جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانه ( که بیرام خان در قندهار  
بود ) جنت آشیانی این رباعی نوشتند \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] حسین علی خان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] قصائد  
غرا دارد - و در اشعار استادان دخلهای بجا \*

\* ای آنکه انیس خاطر معزونی \*

\* چون طبع لطیف خویشتن موزونی \*

\* بے یاد تو من نیم زمانے هرگز \*

\* اما تو بیاد من معزونی چونی \*

\* بیرام خان در جواب نوشت \*

\* ای آنکه بذات سایه بیچونی \*

\* از هر چه ترا وصف کنم افزونی \*

\* چون میدانی که بیتو چون میگذرن \*

\* چون می‌پرسی که در فراغ چونی \*

گویند شیخ همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلت

دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متذنب شده گفت پادشاهم

حاضر - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت

دریشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - درین

فکر بودم - که چون در حضرت هر سه چیز جمع شده - کدام یک را

توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفه او بداده خوش آمد

تعمین نمودند \*

صاحب طبقات اکبری نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان

بیرام خان بمنصب پانچهزاری رسیده صاحب علم و نقاره شدند

حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

( ۲ ) نسخه [ ج ] فرمودند \*

و کرم آراستگی داشت - و مدبر شجاع و کار دان قوی دل بود - نظر

بر اسباب ظاهر حق عظیم برین خانواده عالیله تیموریه ثابت کرد

در چنین تخیال ایام [ که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظام نگرفته بود

که از میان رفت - و پادشاهزاده خورده سال ناتجربه کار - سوی پنجاب

تمام ماک از تصرف بدر رفته - افغانان با آن همه کثرت و هجوم بدعوی

سلطنت لوی انا و لاغیری می افراشتند - و دهر گوشه و کنار واقعه طلبان

طبل و خالفت می زدند - امرای چغتیه ( که دلدۀ اقامت هندوستان

نبودند ) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سایمان قابو یافته در کابل

خطبه خود خواند [ به محض نیروی جگرداری و ثبات پائی و حسن

تدبیر مایه و فکر رضیه بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را

استقرار بهمرسید - عرش آشیانی هم بانواع دلجوئی و نوازش جمیع

مهام مفوض بدو داشته تمامها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار

باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسی منظور نباشد - و از لومست لایم

نترسد - و این مصرع خواند \*

\* درست گودوست شود هر دو جهان دشمن باش \*

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار خار حسد

در دلها شکست - ناتوان پیدان حسد پیشه به شقیقه سازی و نامی

دروغ و راسخ را باهم می یافتند - و یکی را بصد رسانیده مزاج

پادشاهی منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

( ۲ ) نسخه [ ج ] نفاق پیشه \*



خود دیگری را بچشم اعتبار نیاورده اعتنا بشان آنها نمی کرد اما بدمطنگی و توهم بخود راه داده بود - که زود از جا در می آمد پس از برهمزدگی هم خانخانان اصلا اراده بغی نداشت - بمجرب ابلاغ پیغام پادشاهی ( که میر عبداللطیف قزويني آورد ) ائانه و اسباب امارت بحضور فرستاده اراده سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راه نوشتند - که نگذارند بسلامت بدر رود - و موافق باغرا و اغوا پرداخت - که مردمی ( که در هیچ مرتبه نبودند ) برانداختن شما را بحسن قدبیر خود بسته بکامیابی نازش نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواری برآوردند - مردن بناموس به از زیستن بعار است - و بجائی رسانیدند که موجب خمار و نکال او گردید \* نکته \* آدمی را خویشتن بینی و حب جاه بروز بد می نشانند - و در مهالک و آفات می اندازد - ازین است که حب دنیا راس الخطایا ست \*

\* آفت سر و برگ هوس آرائی جاه است \*

\* سر باختن شمع ز سامان کلاه است \*

### \* بهادر خان شیبانی \*

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلی خان - و از امرای پنجهزاری اکبری ست - در وقت نهضت الویه همایونی بتسخیر هندوستان زمین دادر بدر تفویض یافته بود - بعد چندی از بدسروشني

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] برافند \*

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار او باش واقعه طلب کرد آورده آماده جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی ( که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه می پرداخت ) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب طلب او فوج از قزلباش رسیده ناگهانی بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کاره ساخت - ( در بگریز آورد ) - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتی ( که عرش آشیانی بمحاصره مانکوت اشتغال داشتند ) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیله سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلی خان برلاس بجایگزین مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیاری از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور ادرا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطه تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلی بحضور رسیده بصوابدید ماهم انکه منصب بزرگ و کالت حواله او شد - چند روزی نگشید که ائانه به نیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم ( که خانزمان برادر کلانش مخالفت درزید ) ادرا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرهار فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوج بمرداری میر معز الملک مشهدی تعیین کرد - هر چند بهادر خان

در عجز و گفت مادر با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو  
تقصیرات من و برادر شد میر معزالملک قبول ننموده بجنگ  
درآمد - اگرچه سکندر خان ( که با او همداستان بود ) در بفرار گذشت  
اما بهادر خان بر قول میر معزالملک ریخت - شاه بداف خان ( که از  
امرای سپاهی منش بود ) دستگیر گشت - و میر بهریمت در آورد  
چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافی این حرکت در تواخی  
افتاد - و از آنجا [ که عفو جرائم مشروط بدان بود ( که تا الیه پادشاهی  
درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد ) و همین که  
عرش آشیاپی بسیر قلعه چخانه توجه فرمود علی قلی خان مساهله  
نموده از آب گنگ گذشت ] پادشاه بغضب در آمده بر سر او ایامخار  
نمود - و با شرف خان ( که در جونیور بود ) حکم رفت - که مادرش را  
مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آتشی یافته بتعجیل قحط  
بر سر جونیور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید  
نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونیور و بذارس را یغمائی کرده  
تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب منفع جرائم خانزمان  
و معجز و ضعیف نالی منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان  
متوجه نشدند - تا آنکه سال درازدم سنه ( ۹۷۴ ) نهصد و هفتاد  
و چهار هجری همواره برادر از کمال بے آزر و ناحق شغاسی  
با عرش آشیاپی عرصه مبارزت پیمود - چون باباخان قاتلش بر فوج

خانزمان حمله برد بهادر خان مقابل گشته از او برداشت - ناگاه اسپش  
قدیور خورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهده  
این حال متفرق گشتند - دلایران فوج فیروزی بر سرش هجوم  
آوردند - وزیر جمیل بیگ ( که هفتصدی منصبدار آن وقت بود )  
از بدقانی و آزمندی چیزی گرفته رها کرد - درین اثنا دیگر ببار  
رسیده او را ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاپی  
فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه  
و فساد شدید - گفت الحمد لله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی  
خود مجزوم نبود - والا حرف خدامت بر زبانش میگذاشت - بالاحاح  
دولت خواهان در همان وقت بشهادت خان حکم شد - که بدم شمشیر  
گودنش از بار سبک ساخت - طبع مؤردن داشته شعر میگفت  
این مطلع از دست \*

\* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته \*

\* گویدا بمن خسته ره جگم گرفته \*

### \* باز بهادر \*

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هزد بسجاول خان  
مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه  
بر گرفت مشار الیه را ( که از امرا و خاصه خیلان او بود ) سپه سالار  
آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چند

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج کشی نمود - او یخااه  
براجه در نکر برد - آخر سلیم شاه اوزا بعد و پیمان پیش خود  
طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان  
در زمان عدلی بتازگی حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه  
بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعی  
در گذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را  
بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته  
خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطه تصرف در آورده فوج  
بر سر گداه (که ملکه ست وسیع) کشید - و از رانی در گزتی (که ریاست  
آن ولایت می نمود) شکست یافته بتلافی آن نپرداخت - و مشغول  
بعیش و عشرت شد - و بزمی دولت خود را بر آب و باد گذاشت  
یعنی بمرتبه شیفته باده پیمائی و نغمه آرائی گردید که شب از روز  
نشاخته غیر ازین در امر بهیچ کار نمی پرداخت \*

باده را حکمت اسامان قدره معین و زوایه مشخص قرار داده  
بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعضی طبائع و امزجه تجویز  
فرموده اند - و بنغمه دانش پروران در بین در هنگام کلاحت طبع و ملاحت  
ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوی بهم رسد) بجهت کسب  
انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از  
مقام عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی را که بدل ندارد

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت  
بود) در فراهم آوردن پاتران همگی هممت مصروف داشت - همه  
بحسن نغمه طاق - و نغمه حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه  
(۲) روپ متی نام - گویند پدمنی بود - که قسم اول است از اقسام اربعه  
نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعنی آنچه صفات خوب  
زنان است از روی ترکیب عنصری درو می باشد - و باز بهادر را با او  
علاقه غریب بود - اشعار مثنوی پیوسته در عشق او گفتی - و دل  
خالی کرده - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها  
شایع است \*

در سال ششم اکبری سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجری  
ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعیین شد - باز بهادر  
در کروهی سازنگهور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ  
می نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند  
آخر محاربه سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسی اعتمادی  
بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را  
که تیغ کشند - چنانچه رسم هذدوستان است) چون صورت شکست  
نمودار شد نقش حیات چنده باب شمشیر محو گشت - و جمع  
زخمی شده رمقی از زندگی بودند - و بعضی را نوبت نرسید - افواج  
پادشاهی بشهر در آمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپامتی ( که زخم کاری داشت ) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد و بیاله زهر هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه در کشید \*

و چون از تغییر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شورانی تفویض یافت باز بهادر ( که در جنگهای مابین خاندیس و مالوه اداره میکشت ) فوجی فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگی از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان ( که بعد فتح بیجاگده با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فرادان برگشته بود ) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نریده می گذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیر دار مالوه دل از دست داده با گره رفتند - باز بهادر بفرار خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک ( که از امرای اکبری بود ) با جمعی از عمدها ضبط و ربط آن ولایت مامور شد - باز بهادر پیش از وصول جنود پادشاهی پای ثبات بلغریش داده و در بفرار آورد - و از تعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمره بآوارگی بسر برد - چندگاه نزد بهرجی زمیندار بکلان رفت - و از آنجا در کجرات بچنگیز خان و شیر خان

کجراتی توسل جست - و پس از آن ب نظام الملک دکنی رد آورد و همه جا خسران زده گشته برانا اودهی سنگه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش آشیانی حسن خان خزانچی را فرستاد - که او را بنمود عواطف آمید وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاری سرافرازی یافت - و آخرها بمنصب در هزاری ذات و سوار رسید باز بهادر و روپامتی هر دو بر پشت ( که در حاق وسطه قلاب اجین افتاده ) آسوده اند \*

### • بابا خان قاقشال •

بعد از مجنون خان سرآمد امرای قاقشالیه در عهد عرش آشیانی اد بود - در جنگ خانزمان دستبرد نمایان و سقته شایان بکار برد - و در سال هفدهم سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد در نخستین یورش کجرات شهباز خان میروتوزک در ترتیب یسل اهتمام می نمود آن ترک معامله شناس از نکوت و یزدار بار در افتاده بدرشتی پیش آمد - پادشاه بجهت تادیب او و اصلاح سایر بیراهه دان سیاست عظیم فرمود - و در همان ایام به نیکو پرستاری مشمول نوازش پادشاهی گردید - پس از کشایش بنگاله ( که سرکار گهوراگهات در تیول قاقشالان مقرر شد ) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سری بزم پسرش جباری بیگ بود اما عمدگی به باباخان ( که آفسقال آن طایفه بوده ) باز گردید چون در توریج و روائی آئین داغ از پیشگاه خلافت قدغها بکار رفت متصدیان سخت گیر دکان طمع و آز بر چیده از بے پروائی و اغماض

(۲) سردار تائبین باشیها را بقیامت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبه بنگاله گفت - که هفتاد هزار رزیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا از بتدارک نپرداخت - چون بهمین دراعی در سال بیست و چهارم معصوم خان کابلی با چنده از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان ( که قابو میجست ) با برخه جاگیر داران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه با اتفاق خالدي خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور ( که سابق بلکهنوتی شهرت داشت ) فرود آمد - و مکرر با فوج پادشاهی زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامی در آمد - تا آنکه بمعجز گرائیده زینباری گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبه بهار می شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مقتدان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبه بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هر دو فریق بهم متفق شده تباہ کاریا از سر گرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را ( که در نائده محصور شده بود ) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختی زمانه بکامیابی برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] تائبین باشیها را قیمه سر مورے ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] اکبر نامه [ خالدين خان آورده ] \*

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستی به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر گوشت دران ( بیش گاه نهاده طعمه جانور ساخته - و میگفت که نمک حرامی مرا بدین تباہ حالی نشانده - و در همین حالت در گذشت \*

### \* بهادر \*

پسر سعید بدخشی ست که چنده عمل گذار سرکار ترهت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش آشیانی ( که امرای بهار گرد ناسپاسی بلند ساختند ) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختی مال خالصه پادشاهی را صرف سپاه نموده علم بغی برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد گویند این بیت در سکه قرار داده بود \*

\* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان \*

\* پسر سلطان پدر سلطان زهر سلطان بن سلطان \*

چون سعید بگفته معصوم خان کابلی رفت ( که آن شوریده مغز را باندوز ره گرای یک جهتی گردانند ) از به آرزوی پدر را بزندادان فرستاد پدر باندک زمانه بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلاپور بر پشته رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیمستی افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازی اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده بسیاری معمره بر گرفت - و سرکار حاجی پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان قوچ را بر سر اد  
فرستاد - و چپقلش نمایان زد داد - و دران آشوبگاه پیمانۀ هستی از  
سال بیست و پنجم اکبری مطابق سنه ( ۹۸۸ ) نهصد و هشتاد  
و هشت هجری لبریز گردید \*

### \* باقی محمد خان \*

کوکۀ عرش آشیانی و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم  
انگه - که نسبت خاصه با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی ( که عخان  
( تقی و فتح مقدمات سلطنت با اختیار او بود ) شاهی کدخدائی  
خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنابر خاطر داشت از دوزان عشرتخانه  
قشربف بردند - خان مزبور بنیای سه هزاره ( رسید - از تاریخ شیخ  
عبدالقادر بداندنی معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت  
گذهه گنگه ( که بهجاکیر خان مزبور مقرر بود ) داعی حق را لایک  
اجابت گفت \*

### \* پابنده خان مغل \*

برادر زاده حاجی محمد خان کوکی پسر بابا قشقه برادر  
کوکئیست - که از امرای عظام فردوس مکانی بوده - حاجی محمد  
در اکثر یورشها با رکاب همایونی شرف اختصاص داشت - در مهم  
بنگاه بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح  
جنوب مذکور چون پادشاه در جذبات آباد رحل اقامت انداخت  
و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا  
نورالدین محمد ( که در قنوج جا داشت ) ( رسید - و میرزا همدال را  
برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر  
خان سور مکرر چشم زخم بغوج پادشاهی زد نمود پادشاه از نواح  
قنجه و بهکر شده کاره نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز  
بنابر نفاق میرزا عسکری پا قائم نتوانست شد - لهذا عزم عتق عراق  
مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از رمول به سیمتان حاجی  
محمد از میرزا عسکری جدا شده بموکیب همایونی پیوست - و در  
سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطانی مصدر  
تورانات بود - آخر حال چون بداندیشی از سمت ظهور یافت او را  
با برادرش شاه محمد ( که در بدآموزی و بیاندانی استقامت بود ) گرفته  
عالم را از لوٹ وجون آنها پاک گردانید - گویند حاجی محمد در  
جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور  
خدمتکار می باید - روز قیق اندازی او قیق زد - و از پادشاه جلدور  
گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبری همراه مغم خان از کابل  
آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم  
خان بنابر فتح مالوه تعیین گردید - و سال نوزدهم بهمراهی مغم خان  
خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست  
و دوم بهمراهی راجه بهگونت داس به تلبیه رانا پرتاب دستوری

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم ( که با مظفر گجراتی  
 (داد) سردار هراول بود - سال سی و دوم اقطاع در گهوا گهاٹ یافت  
 بدان موب مرخص گردید \*

### • پیشرو خان •

مہتر سعادت نام از غلامان جنت آشیانی ست - کہ شاه طہماسپ  
 دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در  
 خدمت آن پادشاه گذرانده - و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت  
 عرش آشیانی بکارها پرداخت - سال نوزدهم پادشاه او را بذابر گذارش  
 بعضی مراتب بامرا بصوب بنگالہ تعین نمودند - چون عجلت لازمه  
 این کار بود از کشتی سوارہ ہواہ دریای گنگ روانہ گردید - و پس از  
 وصول بحدود تعلقہ گچپتی<sup>(۲)</sup> ( کہ از زمینداران نامور موبہ بہار بود )  
 بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور ( کہ محکم ترین  
 مادی گچپتی بود ) بتسخیر درآمد و او کچ نشین زادیہ خمول  
 شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیہ رستگاری بخشید  
 گویند مردم بسیاری ( کہ بدست آن بغاوت مرشت گرفتار بودند )  
 اکثرے را روانہ نیستی سرا گردانید - خان مذکور را نیز بہمین ارادہ  
 حوالہ کیے نمود - داش یاری نکرد - بدیگرے سپرد - او ہر چند  
 مرف توت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - ناچار باشا گچپتی  
 ( کہ دران وقت سراسیمگی داشت ) ہر فیل با خود نشانده روان شد

( ۲ ) در [ بعضی نسخہ ] جگپتی •

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان  
 انداخت - فیل لکدے برو زده آواز هولناک نموده رو بگریز نہاد - و ازان  
 صدای مہیب ہر یک از فیلان بناحیتہ شنافت - فیل سواری خان مذکور  
 بہ بیابانی رسید - خان مذکور خواست کہ ہر دو دست رسن بستہ خود  
 در گلوئی فیلان انداختہ بافشرن - فیلان بفرادان سعی خود را پایان  
 انداختہ نجات خود در گریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش  
 گزید - خان مذکور خود را بزیر افکند - و پس از افاتہ (د) براہ آوردن  
 درین ضمن سوارے از منتہاننش ( کہ بجسمت و جوی او می گردید )  
 دو چار شد - و او را بر اسب خود سوار کردہ ( راہی گشت - سال  
 بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیدہ بملازمت پیوست - بعد چندے  
 باندروز گوئی نظام الملک دکئی ( کہ دست از آمیزش مردم کشیدہ  
 بزادیہ تنہائی بسر می برد ) دستوری یافت - و سال بیست و چہارم  
 آصفخان ملازم او را با تفسوتات بحضور آورد - بستر بذصیحت گذارد  
 بہادر خان یسر راجی علی خان حاکم آسیر رخصت پذیرفتہ چون  
 در گرفت و پادشاه محامد قلعہ مزبور فرمود روز مفتوح شدن  
 مالی گذہہ تودہ شایستہ نمود - و تا سال چہام اکبری بمنصب  
 سد و پنجہمی رسیدہ - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت  
 جہانگیری گردیدہ از امل و اضافہ بمنصب دو ہزاری سرمایہ عزت  
 اندوخت - و بخدمت فراشاخانہ مامور بود - سال سیوم مطابق  
 سنہ ( ۱۰۱۶ ) ہزار و شانزہ ہجری رخت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر به حقوق او خدمت یک پیشخانه بوسه را مرحمت فرمود \*

### \* بهادر الملک \*

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتی بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدوگاه عرش آشیانی ملتجی گشته غاشیه بزدکی بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم تلعه پونار مضاف صوبه برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر قلعه بغا نهاده سه طرف از آب ندي است - که هرگز پایاب نمی شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تودد شده نامه برادر مردی بر آوردن سال چهل و ششم ( که او را با اتفاق حمید خان بنگاهبان ملک تلنگانه گذاشتند ) ملک عذیر فوجی از ملک برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها باکم جمع بغرور مردانگی پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آریزش در گرفت - و بقضای آسمانی شکست برینها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفرادان سعی از آب گنگ برگزیده به پناه گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیری بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافه منصب و عنایت نیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند جمع نگین از این مصرع بود \*

\* مقبول درست هرکه شود از بهادر است \*

(۲) نسخه [ ۱ ] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳)

در [ چند نسخه ] به بنگاه \*

### \* بیرم بیگ ترکمان \*

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی است - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بمسب کافر نعمتی رستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نریده عبور نموده کشتیا بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را برادر ازی جمع در کنار آب گذاشته خود بدهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نریده رسید در بروی بیرم بیگ رزم طلبید گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگریزی و حيله زد - و بواسطت راز رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچالوسی نوشت و خواند نموده سلسله جانبان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این ملج بعهده بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نکردن فرزندان مرا سیاست فرمایند - و بر طبق آن قسمهای غلاظ در میان آردن - چون آرازه ملج انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاوتی در داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ درانه برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی برادران مخیم شاهی گردید صالح بیگ برادر زاده آصف خان جعفر



فوجدار آنجا با وصف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان بلوازم محاصره پرداخته کار بور تذك ساخت - ناچار برآمده حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد - و سرکار بردران بجاکير بيرم بيگ مرحمت شده بتتسيق آن الکا رخصت گرفت چون شاهزاده پس از ضبط ولايت بنگاله ببهار شتافته آن مملکت را بدست آورد بيرم بيگ از بردران رسیده بحرست موبه بهار اختصاص گرفت - پس از آنکه شاهزاده را بحوالی بخارس تقابل و مواجهه بالسكر پادشاهي اتفاق افتاد و وزير خان بايالت بهار تعين گشت بيرم بيگ حسب الطلب بدولت حضور کاميابي اندرخت - روزی ( که سلطان پريز محمد زمان بخشی خود را از دريا گذرانيد ) بيرم بيگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبند نماید - و از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نياروده باندک مايه مردم در جائی ( که درياي گنگ و جون بهم پیوسته ) بر سرش قاخته زخمها برداشت - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بيگ از عرصه نبرد زخمی برآمده پس از چندی او نیز در گذشت \*

### \* بهادر خان اوزبک \*

ابوالنبي نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبدالمومن خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاريز عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش آشياني دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعنايت کمرخنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگيري چهل هزار روپيه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شيخ فرید مرتضی خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعين گردید - و سال پنجم از تغير تاج خان فوجداری موبه ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از امل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتياز اندرخته از انتقال ميرزا غازي بحکومت قندهار چهره بلند بايگي بر افریخت - و پستر باضافهای متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پيمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پيش کرده استعفاي تعلقه دارى قندهار نمود - گویند چون آمد آمد فوج دارای ايران بر زبانها افتاد نام برده از بی پروائی بودن خود قرار نداده دولک روپيه در مهم سازی متصدیان پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در موبه اکبرآباد جاگیر یافته رايست کاميابي برافراشت - هنگامی ( که رايات شاهجهاني از اجمير متوجه اکبرآباد بود ) آمده بملازمت پادشاهي پیوست - تتمه احوالش بنظر نرسیده \*

### \* بيگلر خان \*

سعدالله نام خلف سعيد خان چغتائی اکبري سمت - مشار اليه از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بی پروائی \*

و شهرینی گفتار شهرت داشت - و در چوگان بازی و فزون سپاه گری  
 گوی مسابقت از امثال و اقوان می بود - در زندگی پدر برشادت  
 و اعتبار نام برآورده - عرش آشیانی در سال چهل و ششم دخت  
 میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگانی پیوند داده - دماغ عالی داشت  
 و در جلوس و نهوض و (کود و زکوب ضابطه شاه زاده بکار می برد  
 و همواره جویای نام می بود - چون پدرش فوت کرد با وجود کم منصبی  
 نوکران عمده پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیری بخطاب  
 نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه ( ۱۰۲۲ )  
 هزار و بیست و دوم هجری سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام  
 جنت مکانی گردید علاج مهم کهنه لنگ رانا ( که از دیوباز انجام  
 نمی پذیرفت ) منکسر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن  
 اقبال مند را با عساکر تاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکی بود  
 چون اردیبهشت ( که مقر رانا ست ) اقامتگاه شاهی گردید نوازش خان  
 با برخی از امرا تعین کوبنلمیر ( که درون کوهستان واقع شده )  
 گشت - و فقدان غله بجائی رسید که بیک رویه یک آثار بهم  
 نمی رسید - عالمی از بے زانی جان داد - دران وقت خان مذکور از فرط  
 همت و مروت بامدکس هر روز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

(۲) نسخه [ ب ج ] بیست و دو هجری (۳) نسخه [ ج ] کوبنله در  
 و نسخه [ ب ] کوبنله میور - و در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] کوبنله میور آمده  
 و الله اعلم \*

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات می نمود - چون زمانه  
 آشوب طلب میان جنت مکانی و شاهزاده ولی عهد غبار رنجش  
 و ناخوشی برانگیخته محبتها را بعد از و کینه بدل ساخت و مزاج  
 طرفین بشورش گرائید موبک پادشاهی با معدود از لاهور روانه  
 شده تا وصول بدهای جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان  
 نیز از قبول خود ( که در صوبه گجرات داشت ) گم و گیرا بحضور  
 آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات  
 آرمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول  
 انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان ( که بکار فرمائی  
 فوج هراول مامور بود ) تعیین شد - اتفاقا بمجرد تلاقی فوج پادشاهی  
 و مردم شاهی عبد الله خان بموجب قرار داد پنهانی جلو ریز  
 بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این  
 اسپ تاختن برای جنگ است - مشارالیه با برخی از منصبدار  
 و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چهلش نمایان  
 بتقدیم رسانیده نامی بشجاعت و بهادری برآورد - و بیش از پیش  
 مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداری  
 و قبولداری سرکار سورتیه و جوناگده و منصب دو هزار و دو هزار  
 و پانصد سوار علم مباحات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار  
 و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونیه هزار و

ذات سرافرازي يافت ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم  
 سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري وديعت حيات سپرد - و در باغ  
 سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گردید - بعد از ازين سلسله کسی  
 ترقی نکرد \*

### \* بالجو قليج شمشير خان \*

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني سم - سال هشتم  
 جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار  
 سيده و سال نهم بپايه در هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده  
 تعين صوبه بنگاله گردید - و پستر مدتها متعين صوبه كابل مانده در  
 سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد  
 سوار چهاره افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني  
 نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند  
 ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلده مزبور بودند) پيغام تهديد انجام  
 فرستاد و اينها بمقتضاي وفاداري سرباز زدند نام برده (كه درين  
 مردم بود) نقش وفا پوزهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه  
 شد - سال دوم باشاره لشكو خان ناظم با جمع بر سر ضحاک و باميان  
 رفت - اورنگان برعب قلعه را خالي کرده در بفرار نهادند - سال سيوم  
 همراه سعيد خان در مالش كمال الدين درهله پسر ركن الدين (كه  
 (۲) نسخه [ب] مي و نه هجري (۳) در [بعضه نسخه] اكبرنامه [بالجو  
 قليج (۴) در [بعضه نسخه] ضحاک باميان \*

در عهد جنت مكاني بمنصب چهار هزاري سربانده گشته پستر از  
 فتنه سكالي دران نواح سر استكبار برداشته بود (حسن مجرا بظهور  
 آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد  
 سوار و خطاب شمشير خان بلند رتبي اندوخت - سال چهارم تهانه  
 هردو بنگش بار مغوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري  
 دو هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پيمود - سال پنجم مطابق سنه  
 (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك هجري پا به نيستي سرا گذاشت  
 حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي  
 داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار  
 ارتقا پذيرفته سال هفدهم جلوس اعلى حضرت دار فنا را گذاشت \*

### \* بے بدل خان سعيداي كيلاني \*

شعرا خوب ميگفت - در عهد جنت مكاني بهندوستان آمده  
 در سلک ملازمان پادشاهي انتظام يافت - و در زمرة شعرا منسلک  
 گردید - و در عهد فردوس آشياني بوسيله معامله فهمي و كارداني  
 بخطاب بے بدل خان امتياز گرفته مدتها بداد و غني زرگرخانه سرکار  
 والا اختصاص داشت - و سرير مرصع (كه موسوم بتخت طارسي  
 بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ يك كرور روپيه (كه  
 سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار كرور خاني رايج  
 ماراء النهر است) صورت اتمام يافته - در جلدوی آن ادرار بزر  
 سنجيدند - الحق تخت بدران قيمت و زيبائي در هيچ زمانه و عصره

جلا افزوز دیده تماشاخانه نشده - و امروز در هیچ اقلیم نظیر و مثالش یافته نمیشود \*

تائیش بچشم در نیامد \* هر چند نظاره کرد احوال

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانه پادشاهی فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمع نظر جز دولت آرائی نیست - پس در جائی بکار باید برد که هم تماشاخانه از حسن آن نتایج بحر و کان بهره برگیرند و هم کار سلطنت را فروغ تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه ( که اندرون محل می باشد - و دو کرور روپیه قیمت آن ست ) از جواهری ( که در کارخانه بود ) قریب سه کرور روپیه ازین جمله بیهای مبالغه هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بے بدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب ( که در صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن ) تخت بطل سه گز و ربع و عرض در و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسرکاری خود مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و اختی مرصع و از بیرون بتصریع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه برافراشته - و بالای آن دو پیکر طائرس مکمل بجواهر زواهر و میان هر دو طائرس درخت مرصع بلعل و الماس و زمرد و سروراید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جمله یازده

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] دو نیم گز ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سرکار خود \*

تخت مرصع ( که بر در آن برای تکیه نصب گشته ) تخت میانگی ( که پادشاه دست گذاشته تکیه زده می نشیند ) ده لک روپیه قیمت دارد از آن میان لعل ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوی برسم ارمغان بجنّت مکانی ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ و میرزا آخ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام خود بران مرتسم ساخت - جنّت مکانی نام خود را با نام عرش آشیانی نقش فرمود - و پس از آن اعلی حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه ( ۱۰۴۴ ) یک هزار و چهار و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجی محمد خان قدسی \* اورنگ شهنشاه عادل \* تاریخ یافته - و مثنوی در تعریف آن گفته - از آنجا ست این بیت \*

\* رساند گر فلک خود را بپایش \*

\* دهد خورشید ر مه را در نمایش \*

و بے بدل خان نیز یکصد و سی و چهار بیت گفته - که هر مصرع درازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصرع سی و دو بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمی آید - و هر مصرع باقی نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبر آباد ( که در سنه ( ۱۰۴۳ ) یک هزار و چهار و سه واقع شده ) و عارادت با گره و جلوس بر تخت طائرسی ست

( ۲ ) نسخه [ ج ] محمد جان قدسی \*

و این رباعی مشهور نیز از نتایج طبع بے بدل اوست \*

\* رباعی \*

\* آنی که سریرت آسمان پایه بود \*

\* بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود \*

\* تا هست خدا تو نیز خواهی بودن \*

\* زیرا که همیشه ذات با سایه بود \*

در اراذل عهد خلد مکان با تمام امینا بموجب حکم خلیفه زمان دیگر بر ترمیم و ترتیب تخت طاووسی افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگزیده - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو ( که شهنشاه والا جاء نادر شاه ساحت دار الخلافه شاهجهانآباد را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید ) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمه غنائم هندوستان ساخت \*

### \* باقر خان نجم ثانی \*

این سلسله بمیرزا یار احمد امفانی میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم گیلانی ( که وکیل السلطنت شاه اسمعیل صفوی بود ) نام برشادت و کاردانی برآورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور و کالت بقبضه اقتدار او سپرده بنجم ثانی مخاطب ساخت و رتبه ادرا از جمیع امرای عظیم الشان در گذرانید \* \* مصرع \*

\* نجم ثانی که نباشد بدر کونش ثانی \*

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شیلان او می شد - و هزار قاب طعام لطیف راقه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بار چوپانی خانۀ او می کشیدند - در یساق مادره النهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم ثانی بدرجه اعلی رسید و نخوت و جبروت بدو راه یافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطریق کمک همراہ فردوس مکانی ( که از تسلط اوزبک دسوی ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود ) رخصت نمود نجم ثانی از آب آمویه گذشته از قراقرق بقتل و نهیب پرداخت سلاطین اوزبکیه در غجدران کوجه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش ( که بار در مقام نفاق و خیانت بودند ) در محاربه تساهل بکار بردند - تا که امیر نجم پای ثبات (نشرده) کوشش فرادان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه ( ۹۱۸ ) نهصد و هیجده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان مدتی دیوان خراسان بود - از فلک زدگی تفرقه باحوالش راه یافت باقر خان با کمال بے سامانی بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود در ملازمان عرش آشیانی انتظام گرفته بمروزم بمناصب مدعی امتیاز یافت - و برخه برآنکه در عهد جنت مکانی از ولایت رسیده روز ملازمت در یستی پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودی تازه بعمره آمده از پادشاه پرسید که این جوان کیست - جنت مکانی تمام احوال نجم ثانی بیان کرد - خانجهان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خیانت \*

عرض کرد که حیف با این شناسائی این منصب - بذابرهان بقبصدي  
سي سوار سرافرازي یافت - از انجا (که در طالع مسعودش عروج  
و معوده مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زاده  
فرز جهان بمقد از دراج از در آردند - و دفعه ابواب دولت و رفعت  
بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب در هزاره و حکومت  
ملتان با فوجداري آب علم خان اختصاص یافت - و از کار دانی  
و کار طلبی جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودانیان  
و تاهر<sup>(۲)</sup> (که مابین ملتان و قندهار غایب است دیگر) پیشکشها گرفته  
صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقر آباد ملتان  
بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنايت بمخاطب فرزند  
مخاطب می نمود - در هنگام شاهزاده شاه جهان مودع دار اوده  
بود - با فرج آراسته خود را بحضور (سائیده مورد تعین و آفرین  
گشت - و در آخر زمان جنتمکاني بصوبه داری آدیسه نامزد گردید  
و در آن کارهای نمایان بمنصه ظهور آورد - در سال چهارم  
شاهجهانی بکهنه پاره در کورهی چهر دراز<sup>(۳)</sup> (که تنگنا<sup>(۴)</sup> است  
مابین آدیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع  
قلیل از تنگچی و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد  
و آن طرف کهنه پاره بفاصله چهار کوزه منصور گنده قلعه - که منصور

(۲) نسخه [۱] و تاهر که (۳) نسخه [ب ج] بکهنه پاره (۴) نسخه

[ج] چهر دراز \*

نامی غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خرد موصوم گردانید (فرج  
کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقه فرونگذاشت - چون بحوالی  
قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنیم را رهگرایی هزیمت ساخت  
و قلعیان از مشاهده جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت  
و زهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتی در صوبه داری  
آدیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن مغلوب الاحوال با پسر  
بهر می برد) در انجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکی  
و بیداد با رعایای آدیسه معزول گشته چون بحضور (سید در سال  
ششم بصاحب صوبگی گجرات سر برافراخت - و پس از آن بنظم صوبه  
آله آباد مامور گشت - و در انجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار  
و چهل و هفت هجری باجل طبعی در گذشت \*

در شجاعت و مردانگی بی همتا و در فزون سپاهگری سرآمد  
اهل روزگار بود - در تیر اندازی ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه  
در روزنامه خود می نویسد - که شبی در حضور من باقر خان شیشه  
نازک سپید در روشنی مشعل نگاهداشته بقدر پر مکی از موم چیزه  
ساخته بر آن شیشه چسباند - و بالای آن برنجی و بر فلفله گذاشت  
و از تیر اول فلفل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سوم  
موم را از شیشه بر گرفت - که اصلاً تکانی بشیشه نرسید - گویند باقر  
خان بشنیدن آواز کرنا از آن جهت که رستم می شنید بسیار معظوظ  
بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزی حکیم رکنای

کاشی بدیدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاه گاه کرنا می شنید - باقر خان در نظم و نثر و خط امتیاز تمام داشت - و دیوانه ترتیب داده - ازوست \* \* شعر \*

\* سوی چمن خرام و بریز آبروی گل \*

\* تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل \*

\* آن غنچه نیست کز حسن روی چون مهت \*

\* گردیده است غصه گره برگلوی گل \*

\* باقر اگر رود بکاستان بغیر دوست \*

\* خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل \*

میرزا مابر پسر (شیدش در آغاز جوانی در گذشت - و احوال  
فاخر خان پسر دوش جداگانه تحریر یافته \*

### • بهرجی زمیندار بکلانه \*

از هزار و چهار صد سال مرزبانیه این دیار بابا و اجداد او تعلق  
داشتند - اینها خود را از اولاد راجه جیچند رانهور (که راجه قفوج بود)  
میگیرند - و هر که حاکم این ملک بود بهرجی نامند - در سوالف ایام  
ماحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف  
( که نیرو بیشتر می دیدند ) اطاعت گونه میکردند - از مدتی پیشکشی  
گجرات شده والیان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبرد می نمودند  
در سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد ( که ملک گجرات بحوزه تصرف  
عرش آشیانی درآمد - و عومه دلکشای بندر مبارک سورت مهبط

( ایات پادشاهی گشت ) بهرجی بملازمت رسیده میوزا شرف الدین  
حسین یزنه پادشاه را ( که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین  
حدود افتاده مقید نگاهداشته بود ) از نظر گذرانید - و مورد نوازش  
گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهی  
راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه داران دکن حاضر میشد \*  
چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگر جانب بگجرات  
پیوسته میانه ملک پادشاهی سمت شاهزاده محمد اورنگ زیب در  
ایام صوبه داری اول محمد طاهر را ( که بوزیر خان مخاطب گشته )  
با مالوجی دکنی و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسی  
بمسخر بکلانه تعیین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران  
فیروزه مند باره قلعه مولپیر ( که حاکم نشین آنجا است ) بتصرف درآمد  
بهرجی مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم  
قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلی حضرت اورا بمنصب  
سه هزار و پانصد سوار برنواخته بر طبق التماس او برگنه  
سلطان پور ( که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده ) بطریق وطن  
مرحمت شد - و ملک بکلانه داخل صوبه خاندیس گشت - و دامگیر  
( که مضاف بکلانه است ) از تصرف سوم دیو داماد بهرجی نیز  
مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجی وا گذاشته  
( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] ملپیر آورده ( ۳ ) یا رامگده باشد ( ۴ ) یا  
شوم دهر باشد \*

ده هزار روپيه پيشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بېرم ساه  
پسرش را اعلى حضرت بشوف اسلام در آورده بخطاب دولتمند  
خان و منصب هزار و بانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنه  
پونار خانديس بېرم انعام مكرمت فرمود - تا عهد خلد مكان زنده  
بود - دران قصبه عمارات عالى مطبوع بتكلف ساخته - تا حال  
آثار او - باقي است \* بيت \*

\* از نقش و نگار در و ديوار شكسته \*

\* آثار پديد است صناديد عجم را \*

بكلايه ملكي سميت پيشتر كوهستان - طول صد كره - و عرض سي  
شرقي كالنه و ندر بار - غربي سورت - شمالي پتلي و بندهياچل  
جنوبي سابهياچل - كه بالاي او ناسك و غيره واقع است - سابق  
سه هزار سوار و ده هزار پياده مي بود - و دو شهر عظيم داشت  
انتايور - و چننا پور - در يذولا ده بيش نمانده - هفت قلعه نامي  
دارد - و همه كوهي - ازان دو بس نامور - موله پير موسوم بارونك گنده  
بيك كوهي قصيه دارد آباد - آب موس ( ۹ ) دران شصت كره عرفي

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بېرم ساه - و نسخه [ ج ] بېرم شاه ( ۳ ) در [ اكثر نسخه ]  
پورنار خانديس ( ۴ ) نسخه [ ج ] فايده • بكلايه ملكي ست ( ۵ ) در  
[ بعضي نسخه ] ندر بار - ( ۶ ) در [ بعضي نسخه ] پتلي - يا تبني باشد ( ۷ )  
نسخه [ ب ج ] سابهياچل ( ۸ ) نسخه [ ج ] بارونك گنده ( ۹ ) در [ بعضي  
نسخه ] موس •

از خجسته بغياد است - و ساله پير موسوم بسلاطان گنده مرتفع ترين  
قلاع و قلهاي آنجا است \* بيت \*

\* چه ساله پير فرزند عرش مجيد \*

\* برفعت بود از پدر هم رشيد \*

و ديگر هنگده و جوله پير بيسول و نانيه و سالونه - اين مرز و بوم  
بشادابي و سيرا بي و افزوني اشجار مئمره و نباتات متنوعه و انبه  
فرادان و برنج گزيده بهترين جاهاي دكن است - در زمان حكام پيشين  
ده لك روپيه حاصل داشته - و شش و نيم كرور دام جمع مشخص شده  
چون بقسط ويران گشت و مكرر پي سپر جنود قاهره گردید بعد  
تسخير بقرار دوازده ماه چهار لك روپيه مقرر شد - الحال در دفاتر  
ازين هم يازده هزار روپيه كم كرده تنخواه مي نمايند - همگي سي  
و دو پرگنه از قديم مي نويسند - و درين وقت بيست و هفت  
ازان هم سه چهار محال ساير داخل است - كه مفقود شد - و آنچه  
ديهاست اين مرز و بوم در كوهستان سمت جوار واقع است كم حاصل  
در تصرف بهيلان \*

( ۶ )  
\* بهادر خان روهله \*

پسر دريا خان داود زئي ست - در زندگي پدر بوسيله نيكوپرستاري

( ۲ ) نسخه [ ب ] جوفير - و نسخه [ ج ] جولير ( ۳ ) نسخه [ ج ]  
پيسول - يا پيهول باشد ( ۴ ) نسخه [ ج ] نانيه ( ۵ ) يا سالونه ( ۶ ) نسخه  
[ ج ] باز بهادر روهله •



بدولت روشناسی شاهزاده شاهجهان چهره امتیاز افروخت - و چون پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان دست توسل بفاراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب اقبال انفکاک نذمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار سرافراز گشته به تیولدارى سرکار کالپی و مالش سرکشان آن مرزد بوم دستوری یافت - چون در نخستین سال جلوس چهار تیره روزگار بغی ورزیده باندچهار متحصن گشت و افواج قاهره از هر جانب بملک او در آردن عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر خان از جانب کالپی ( که مشرق رویه آن سر زمین است ) در آمده بر حصار ایرج ( که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک می سود ) سرسواری یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده هنگام نبرد گوم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیله صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیادری آن اهرمن نهاد در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و هژدوان سیه قام را بدیغ سوسن رنگ بزنک داغ لاله در خون نشانده گلگون فتم بر چهره دلار (ی کشید - در جایزه این تردد نمایان و فتح شایان بغوازش نقاره بلند آرازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان ناظم دکن باستیصال خانجهان لودی تعیین گردید - چون اعظم خان ابلاغ نموده در (اجوری بیر بر سر خانجهان رسید او با معدود همگی سه صد و پنجاه سوار برآمده بمثانت و استقلال روانه شد

هرگاه جمع از عساکر پادشاهی باز قریب می رسیدند برگشته به قیراندازی آنها را باز میداشت - چون بکوه (اجوری برآمد بهادر خان بقدیم استعجال خود را رسانیده با برادرزاده او بهادر خان ( که منصب هزارى داشت - و به پودای و مردانگی استظهار دی بود ) در آویخته در کشش و کوشش کارنامه دایری و دلایری بر روی کار آردن - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قتل همراهان آخر کار باز به تنگی گرانید پیاده شده هر مرتبه درانه وار خود را بر شعله شمشیر آتشبار مخالف میزد \*

گویند چون بدو زخم تیر ( که بر رو و پهلو برداشته بود ) بر زمین افتاد مخالفان خواستند هوش ببرند - فریاد زد که من یان و پسر دریا خان - خانه زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس از آنکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعه تندهار بارادگ تاخت بهالنگی (۳) و چنگوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد ( که هنگام نزول تا برپا شدن خیم افواج بجای خود قیام نموده هرنوعی با چند سردار بنوبت یک کوره دوز از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردر کاه و هیمة بفراغ خاطر بیارزند ) روز نوبت خان مزبور ( چون اثری از غنیم ظاهر نبود ) سر رشته احتیاط از دست داشته با قلیله از لشکرگاه پیشتر رفته نشست - اتفاقاً دیه دران

(۲) نسخه [ ج ] رسانیده برادرزاده بهادر خان (۳) در [ بعضی

نسخه ] چنگوبه .

فزدیکی بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشی خود  
از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهی یافته  
بایدیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - و ندوله  
خان عادلخانی با تمام مخازیل هجوم آورد - و امرا دست جلالت  
کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان  
فرون آمده دل بر جانفشانی نهادند - شهباز خان (که از امرای  
سه هزاری بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان  
تالشکندی از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور  
مقید نگاهداشت - چون یمین الدوله در سال پنجم بتخریب مسکنت  
عادلشاهی مامور گشته بحوالی بیجاپور رسید عادل شاه هر دو را  
رها نمود - بهادر خان باسلام سده خلافت جبهه افروز گشته باضافه  
منصب و افزونی اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگی  
بجاکیرداری کالپی و قنوج و مضافات آن محال سرهندی یافت  
خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (که در شدت و کثرت از سایر  
متمردان آن دیار اشتباه دارند - و از رعیت تا سپاهی آنجا سلاح<sup>(۲)</sup>  
نمی باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده بر قلبه بسته  
فتیله روشن ساخته بشغل خویش می پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتی  
مطلقا نمی پردازند - و دران هنگام در مقام بیروگان<sup>(۳)</sup> که استوار ترین

(۲) نسخه [ب] ملکوسه (۳) در [بعض نسخه] اینجا (۴) نسخه

[۱] مرگان - یا پیر گانو باشد

بجاها سم فراهم آمده از نهایت زیاده سوری بشورش انگیزی در آمدند  
و یکبارگی از ادای مراسم رعیتی سر باز زدند (بهمعنائی تائید<sup>(۲)</sup>  
ایزدی همت گماشته دفعه بر سر آن بد عاقبتان ترکناز نمود - غریب  
کارزاره فیما بین در پیوست - بهادر خان سپهر حمایت الهی بر سر  
کشیده بدیوار بست رسید - مقاهیر پای کمر نیاورده دست از جلالت  
و قهور برنداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم اندر آویخته  
و جم غفیر بدستبرد چردلان سر باخته بقیه السیف رو بغزار گذاشتند  
بهادر خان بتخریب آن مکان پرداخته بمنقر خود باز گشت - و ازین  
گونه فتح (که دران سرزمین مقصد خیر نصیب هیچ کس نشده بود)  
نقش خان ظفر قرین بر وفق دلخواه درست نشین گردید - و پس  
ازین در تعاقب راجه ججهار سنگه بدیله در هراولی عبدالله خان  
خیروز جنگ و خاندوران بهادر مسامی جمیله بکار برد - چون آن مدبر  
از گدازه و لانجی گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که  
باشنه کوچ او میرفت) چون کوچه داشت نیکام عمومی خود را  
با معدوده پیش فرستاد - که او را بخود مشغول سازد - ججهار  
از مشاهده جراتش برگشته او را در میان گرفت - نیکام بزخمهای  
منکر با هفت کس در میان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق  
خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه  
پریشان روزگار را چون بنات النعش متفرق ساخت - و چون از عیدالله

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنائی تائید ایزدی

خان فیروز جنگ در استیصال چنیت بزدیله مساهله و تهران سرزد  
در سال سیزدهم بهادرخان بتیول دارچی اسلام آباد و قلع و قمع آن شقارت گرا  
وخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بهادشاه خاطر نشان  
کردند - که بزدیل کهند را رهیل کهند کردن صلاح ملکی نیست - زود  
معزول گردید - بعد ازان در مهم جنگنا و تسخیر مؤ داد شجاعت  
و جلالت داده کردن نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان  
مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر  
میدربندند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - و در سال  
(۳) بیست و درم بحراست ملتان تعیین شد - و ازان رو ( که فصل ربیع  
به جاگیر بود ) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب او را در  
مطالبه مجری دهند - و در یساق بلخ بهر اولی شاهزاده مراد بخش  
جوهر زدای آئینه همت و مردانگی گشت - چون شاهزاده بپای کتل  
طول ( که سرحد قلمرو پادشاهی و ملک بدخشان است ) رسید اصالت  
خان با بیلاران سرکار پادشاهی و چندین هزار مزدور ( که امیرالامرا  
عالی مردان خان از بلوکات کابل جمع آورده بود ) تعیین شد - که تا سرا بالا  
مقدار یک کوره بار تفاع درگز پادشاهی و سرا زیر ( که بدخشان رویه  
است ) تا نیم کوره بعضی جا در و نیم کوره کمابیش برف از سر راه  
برداشته باطراف ببندازند - و کوچی ( که شتر با بار بگذرد ) بسازند

(۲) با چکنا باشد (۳) نسخه [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضی

نسخه] از مودکات کابل .

و باقی را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت - چون  
این کار از آنها متمشی نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادرخان  
باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیاده خود را ببرداشتن برف  
و کشودن راه داداشت - لشکریان بهر دست افزاری که یافتند برف را  
کفده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادرخان  
تا یک کوره ( که برف بسیار بود ) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون  
شاهزاده سایه وصول انداخت نذر محمد خان والی توران بپهانه  
سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر  
خان حسب الاشاره شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد  
قریب ده هزار سوار اوزبک و آلمان ( که بر سر نذر محمد خان جمع  
شده بودند ) بآمد آمد فوج پادشاهی از بیم نهب و اسر با عیال و اموال  
راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوقی قلیل آماده کارزار گشته  
بچهار گروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان ( که گاهی  
آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود ) ثبات از دست داده  
رو به فرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان به آریز و ستیز جلو  
گردانیده باندخود رفت - و از انجا روانه خراسان گردید - بهادرخان  
اگرچه بافروزی منصب سرغرازی یافت اما درین حال ( که وقت  
تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان  
گرفتار میشد ) آن خان شهادت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت .

سمت همتی همراهان یا بمصلحتی دیگر کار بند نگشت - ذخیره  
خاطر پادشاهی گردید \*

چون شاهزاده مراد بخش دلخواه اقامت آن ولایت نشده بے اجازت  
صاحبقران ثانی عازم کابل گردید صوبه دار بی باج و پاسداری آن الکا  
بعهد بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس از آنکه  
شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر  
خان در هراوی در جنگ اوزبکیه ( که از مور و ملخ افزون بودند )  
کارنامه های مردانگی و بهادری بر ساخت - در هنگام مراجعت از آن  
مرزبوم چند ادوی اردو باهتمام او قرار گرفت - و در گذراندن اردو تعبهای  
بسیار کشید - چون بکمل تنگ شتر <sup>(۲)</sup> که در منزلی هندو کوه است  
و نشیب دشوار نورد دارد رسید برف شروع در بارش نمود - تمام  
شب تا دو پاس ( روز دیگر می بارید - بصد محنت بقیه اردو و لشکر  
از آن گریوه گذراندند - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز  
استاده ماند - هزاره تنگ چشم فراخ از بارزوی ربودن مال بیش  
از پیش بر مردم اردو هجوم می نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال  
دشمن مال هر مرتبه آن گرده شوریده در زکار را مالش داده رهگرای  
ناگامی میکردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف  
نموده همگی پس ماندگان را پیش راهی ساخت - و بعد از آن خود  
گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

( ۲ ) نسخه [ ج ] تنگ شتر - و در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] تنگ شیرو.

تا انجام ده هزار جانداز قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید  
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بغراز کتل برآمد  
ذوالقدر خان ( که حفاظت خزانه پادشاهی بعهد اش بود ) بنا بر  
سقط شدن بار بردار برجا مافده - بهادر خان شتران خود و از هر که  
باقی مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تلمه بر اسبان  
و شتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد و خورد نموده بعد  
از شاهزاده بمقامه چهارده روز داخل کابل گردید \*

اگرچه از بهادر خان در یماق تردهای شایسته نمایان بتقدیم  
رسید لیکن باظهار برخی خاطر نشان اعلی حضرت شد که در تعاتب  
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبه اوزبک انماض عین  
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپی  
و قوچ از تیولش ( که درازده ماهه حاصل داشت ) در عوض سی لک  
روپیة مطالبه سرکار بخالصه شریفه ضبط نموده ادرا آزاده دل ساختند  
و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده  
محمد اوزنگ زیب بهادر تعیین شده در محاصره آن حصار استوار  
در بروی دروازه مالوری مورچال قائم نموده نوزدهم رجب سنه ( ۱۰۵۹ )  
هزار و پنجاه و نه هجری بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگی  
برآمد - شاهزاده و جملة الملکی سعد الله خان از تابینان او ( که دو هزار  
سوار بودند ) هر کدام را ( که شایسته بزدگی درگاه داشتند ) بمنصب

( ۲ ) نسخه [ ب ] مالوای .

و علوفه در خور مقرر نموده جمعی را خودها نگاهداشتند - و باقی را دیگر امرا - اعلیٰ حضرت دلار پسر کلانش را ( که پانزده ساله بود ) بمنصب هزاری بانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را ( که خرد سال بودند ) بمنصبی سرفراز گردانید - و سزای فیلان همه اموال پسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهی جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غباری ( که از کج رویهای پدر بخاطر اعلیٰ حضرت نشسته بود ) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تأسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره اش نمایان بود - یکی از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیری در محاصره واکنبره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائی در خطاب سرمایه افتخار اندوخته \*

### \* پر دل خان \*

(۴) بیوا نام پسر دلار خان برنج است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثانی سنه - در ایام گردش و اوقات معن از اخلاص دانی و وفای صافی بدوام خدمت و نیکو پرستاری در دل شاهزاده ستوده سیر جا کرده در جرگه معدودے ( که از سایر ملازمان شاهي بمرتبت قرب و اعتبار سر امتیاز می افراختند ) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار فرق مباحثات

(۲) نسخه [ ج ] پیرا نام (۳) نسخه [ ب ] پریچ و نسخه [ ج ] پریچ \*

برافراخته بقومدار میوات دستوری یافت - و پستری چونپور در تیل او مقرر گردید - سال چهارم با پسر خود پیرا از چونپور آوده در خطه برهان پور بتقبیل آستان خلانت چهره تفاخر برافروخت و چون دران هنگام عساکر فیروزی در استیصال نظام شاهیه و تسخیر آن ممالک تعیین بود ضمیمه آن لشکر منصوب گردید - و خودش باضافه سواران منصب بقدر ذات مورد عنایت گشته پسرش نیز از امل و اضافه بمنصب هزاری و خطاب پردل خان سربلندی یافت اما فلک دیر مهر زود گسل نگذاشت که چندی در فراخانی ثروت (۲) و درست کامی گام کشاده زده گوی کامرانی فرا برد - در همین سال ( ختم زندگانی ته کرد \*

پردل خان از عاطفت و قدر شناسی ( که سلاطین این سلسله را مصروف احوال خانه زادان دیرین خدمت می باشد ) باضافهای متواتر در سال دهم بمنصب در هزاری در هزار سوار و تهمانه داری بنگش پائین از تغیر راجه جگت سنگه عز افتخار اندوخت - و در سال هفدهم بحراسم قلعه بسمت از انتقال عزیزالله خان رخصت یافت - و در سال بیستم باضافه هزار سوار بر جمعیتش افزودند چون شاه عباس ثانی دارای ایران تسخیر قندهار پیش نهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را ( که هنگام تفویض علی مردان خان این ولایت را باولیای سلطنت والا منزلت

(۲) نسخه [ ا ] دولت کامی \*

بقلعه دارى بست مي پرداخت - و قايم خان آن حصار را بقلعه و استيلا از گرفته امان داده بود - و (خصمت ايران نموده) بكشايش قلعه مذکور نامزد گردانيد - محراب خان حصار نورا ( که بحکم اعلی حضرت متصل قلعه<sup>(۲)</sup> تدبير بنا شده ) از غايت استحکام كشايش پذير نيافت - كشودن حصن كهنه آسان ديده بتقسيم مورچال پرداخت پر دل خان در محاذی آن جابجا از خويشان بنگهبانی آن گذاشته خود از همه جا آگاه مي بود - و بضرب توپ و تفنگ آتش در خرمن حيات مخالف مي افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز نيوان قتال اشتغال داشت - از هر دو جانب لخته و قتل و برخه مجروح ميگشتند - چنانچه از تابينان خان مذکور ( که همگي ششصد سوار بود ) سصد کس و از قزلباش اضعاف آن (هگرای دار فنا شدند آخر الامر چهاردهم محرم سنه ۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري پر دل خان دلنهاد بندگی گشته بدل بستگی زندگانی مستعار عهد و پيمان گرفته محراب خان را ديد - و آن نا انصاف وصمت نقض عهد بر خود پسندیده از جمله سصد کس ( که با او مانده بودند ) چند را ( که بسپردن يراق ايستادگی نموده دست بحربه کردند ) بقتل رسانيد - و اورا با بقيه مردم و عيال مقيد گردانيد نزد شاه بقندهار آورد - و شاه اورا به همراه خود بايران ديار برد - اگرچه احوال پر دل خان بعد رفتن ايران و مال حالش ( که بکجا انجا ديد ) معلوم

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] متصل قاعه بنا شد .

نيست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقوان و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بيگانه وارست - اگر بهزدوستان مي آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و ديگر متعيظه او هدف سهام مطاعن گشته از درجه اعتبار و روزگار ساقط مي گرديد \*

### • باقی خان چيله قلماق •

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بيارزي طالع مسعود نيكو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشين اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایه اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر رجفات احوالش تافته بود در سال دهم باضافه هزار سوار بمنصب دو هزار سوار و مرحمت علم و اسب و فيل اختصاص يافته بفوجداری<sup>(۲)</sup> چهاره<sup>(۳)</sup> ( که برگنه ايست از مضافات اندرچه در بنديل كهند ) چهاره عزت برافروخت - چون اين مملکت از دست جبهار سنگهه منتزع گشته مضرب خيام پادشاهي گرديد آن برگنه ( که نهصد قويه بحاصل هشت لک روييه داشت - و بذراعت فضا و فراواني انها ممتاز بود ) بخالصه تعلق گرفته باسلام آبان موسوم گرديد - درين ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامور گشت - و خان مذکور در برانداختن

( ۲ ) نسخه [ ج ] چهاره ( ۳ ) نسخه [ ج ] سرمز برافراخت ( ۴ ) نسخه [ ج ] تعين گشته •

مفسدان آن دیار مصدر ترددات شد - چون چنیت بذیل نوکر راجه  
 ججهار سنگه پش از نیست و نابود شدن او پرتهمیراج پسرش را  
 دست مایه فساد ساخته مواضع ازنده چنه و جهانسی را در معروض  
 تاخت و تاراج آردده سر بشورش بوداشت عبدالله خان فیروز جنگ  
 بجاکیر داری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بغیاد تعیین گشت  
 و چون بدانتجا رسید خواست باقی خان ( که سابق در مالش  
 آن تباہ سرشت تعبها کشیده ) خود بر سر مقهوران بنارزد - خان مذکور  
 از کار طلبتی متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام  
 میوسام - فیروز جنگ از تن آسانی خود نشناخته بوی باز گذاشت  
 باقی خان در سال سیزدهم برسم ایغار غافل بر سر مخاذیل ریخته  
 هنگامه زد و خورد گرم ساخت - چنیت دست و پای زده بجان  
 بسلامت بدر برد - و پرتهمیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم  
 بداروغکی غمل خانه سرمایه مباحات اندوخت - و پشتر بکراست  
 قاعه مستقر الخلافه اکبر آباد فرق افتخار بر اقرارخت - و در آخر  
 سال بیست و هفتم در قبول خود باری متعلق صوبه آگره رخت  
 هستی بر بست - محالات جاکیر بخالصه ضبط شد - پسرانش  
 سردار خان و باقی خان در عهد عالمگیری از ناموران روزگار بودند  
 احوال هر یک بقلم آمده - گویند باقی بیگ در آغاز حال بکوتوالی

(۲) در [ بعض نسخه ] چنت یا چنیت باشد (۳) نسخه [ ج ] اولدجه

(۳) نسخه [ ب ] چنت سنگه دست و پای زده \*

دار السلطنت لاهور [ که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان  
 تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدی (۲) که  
 نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود ) بهکومت آنجا می پرداخت ]  
 مامور شد - و چون بابای مذکور بمشارالیه رقع نمی نهاد  
 و اعتباری نداشت در نکین خود کفده بود - کار بعنایت است  
 و باقی بهانه \*

### \* پرتهمیراج راتهور \*

از رالا شاهیان فردرس آشیانی ست - در ایام فترات بحاضر باشی  
 پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی  
 آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه  
 امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب  
 خانجهان لودی ( که از اکبر آباد فرار نموده بود ) تعیین گردید - و از  
 کار طلبی انتظار دیگران نگوده با چند سردارے ( که درین باب سبقیت  
 جهته بودند ) در حوالی دهولپور بار ( سیده ) وقت زد و خورد برسم  
 راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان ( که سوار بود ) چپقلشهای  
 مردانه نمود - و از را زخم برچنه رسانیده خود هم زخمها برداشت  
 پادشاه از راه مرحمت او را بحضور طلبدشته از اصل و اضافه بمنصب  
 در هزاره هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل برخواست - سال سیوم  
 باضافه در صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

(۲) نسخه [ ب ] عنایت الله خان یزدی \*

قلعه ناسک کمر همت بر بخت - و پس از تقرر صوبه داری دکن  
بنام مهابت خان او در تعییناتیان صوبه مذکور قرار یافته از اصل  
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار چهار اعتبار برافروخت  
و در ایام محاصره قلعه دولت آباد جرأت‌های نمایان بظهور آورد  
روزه سواره از فوج اهل دکن (که کاسه سرش بمغز پندار آگنده بود)  
اورا بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او  
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او با تمام رسانید - سال هفتم باضافه  
یکصد سوار نامیه بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات  
دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگرفت  
در نواحی دولت‌آباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور  
به تنجیه ساهو بهوساه و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین  
مهم هم مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافه یکصد سوار  
شان کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای  
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او  
بحراست قلعه دولت‌آباد سرمیاهات برافراشت - و سال هیزدهم  
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار درجه اعتلا پیمود  
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقی خان بحراست  
قلعه آن بپردازد - سال بیستم در ایامی (که دارالسلطنه لاهور مضرب  
خیام خسروانی بود) او بر طبق حکم یک کرد (روپیه از خزانة اکبرآباد  
برداشت به حضور بود - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسب  
با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پانجاه لک (روپیه) که  
همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعیین گردیده پیشتر راهی شد  
سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتل داس بکومک علی مردان  
خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم  
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار  
شتافت - و از آنجا همراه رستم خان بمقابل فوج قزلباش دامن همت  
برکمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت درم باپادشاهزاده مذکور بهم  
مسطور راهی گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه  
بیساق مرقوم پای جلالت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم  
خان بتسخیر قلعه بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق  
سنه ( ۱۰۹۹ ) هزار و شصت و شش هجری رخت هستی بنیستی سرا  
بود - رام سنگه برادرش و کیسری سنگه پسرش بمنصب قلیل  
سرفرازی داشتند \*

### \* بهرام سلطان \*

سیومین پسر نذر محمد خان والی بلخ است - چون نبندے از  
احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن  
سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختے از احوال نیاکانش درینجا



ناگزیر افتاد - او و برادر کلانتر امام قلی خان پسران دین محمد خان  
 مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان اند - که  
 عم زاده حاجم خان دلی اورکنج دارالملک خوارزم بود - یار محمد  
 خان پس از گرفتن طایفه اوس ولایت شیر خان را از آبایش بغلبه  
 و استیلا به سامان و سرانجام برآمد - یا بصیپ سلوک ناهنجار  
 که از حاجم خان دید - بای التقدیر چون بهادر الزهر آمد سکندر خان  
 پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته  
 صبیغه خود را (که همشیره حقیقه عبد الله خان بود) در حباله نکاح او  
 درآورد - و ثمره این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجانی خان موسوم  
 گردید - از پنج پسر بعمره وجود آمد - دین محمد خان که از همه  
 کلان بود - و باقی محمد خان - و ولی محمد خان - و پاینده محمد  
 سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبد الله خان در تون  
 و قایق و سایر ولایت قهستان می گذرانیدند - الیم سلطان همانجا  
 درگذشت - هنگامی که میان عبد الله خان و پسرش عبد المومن خان  
 وحشت و نزاع پدید آمد (این برادران بملاحظه حقوق تربیت  
 عبد الله خان اطاعت عبد المومن خان نمی نمودند - چون نوبت ایالت  
 توران بدو رسید هرکس را از خویشان و اقربا (که مظنه رشد و شایستگی  
 امور دنیا داشت) از پا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] الیم سلطان ( ۳ ) نسخه [ ب ] خانی سلطان ( ۴ )

نسخه [ ج ] اروس ( ۵ ) نسخه [ ج ] و ثمره این پیوند بعالم شهود .

با یار محمد خان نیز به روشی سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جانی  
 خان را گرفته محبوس ساخت - این برادران دو خراسان طبل مخالفت  
 زده سر خود سری برافراختند - قضا را عبد المومن خان در سنه ( ۱۰۰۶ )  
 هزار و شش با لشکر عظیم باران یوزش خراسان از بخارا روانه بلخ  
 گردیده شش بتیر یک از اوزبک ( که از کمین تعزیت <sup>(۲)</sup> دل شکستگان  
 کشاد یافته بود ) نیستی گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را  
 غنیمت شگرف شمرده کلاه شادمانی بر تارک اقبال نهاد - و از جائی  
 که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولی محمد خان را  
 بریاست مرز تعیین کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده  
 هر سره سره و هر دره دوباره گشته بود ناچار اوزبک  
 خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت  
 انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد  
 اخراج از بلخ به هندوستان آمد - و ملازمت عرش آشیانی در یافته مورد  
 عنایات پادشاهان گشت - و پس از چندی بزیارت حرمین شریفین  
 رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیه دولت  
 بر انگیزخت - و هنوز دین محمد خان گام چند بخواهش نرفته بود که  
 شاه عباس صفوی ( که در کمین انتزاع ملک موروثی خود بود ) بقصد  
 پیکار لشکر ترتیب داده بهرات آمد - برخه خیر اندیشان دور بین  
 بار گفتند - که بر سر خراسان ( که الکای صد ساله قزلباش است

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] فریب دل شکستگان .

و باره آن بتصرف ما در آمده) تلاش نمودن از عقل در است - مراب  
آنکه با پادشاه قزلباش اظهار دوستی نموده مهمات ترکستان را ( که  
ارث تدیم است - و از شایسته سریر آرائی خالی ست ) انتظام دهیم  
و بعد از ضبط آن ولایت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان  
پردازیم مضایقه ندارند - دین محمد خان بتکریم جوانان پرخاش جو  
( که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیروفت ) و ازین رد  
( که در ایام حیات عبدالله خان و هرج و مرج خراسان با بعضی  
از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود ) محاربه را سهل  
و آسان انگاشت - در رباط بریان حوالی بل سالار<sup>(۳)</sup> ( که چهار فرسخی  
هرات است ) ثلاثی فریقین دست داد - نبرد عظیم در گرفت  
شکست بر اوزبک افتاد - نزدیک پنجم و شش هزار کس از بهادران  
لشکر در کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بیمارچاق رسید بسبب  
جراحات ضعف مستولی شد - رفقاییش در گوشه بجهت استراحت  
فروزد آوردند - کارش در آنجا سپری گشت - و بقول جمعی بیکه از احشام<sup>(۵)</sup>  
سپاه خیمه نشین پناه برد - آن جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند  
و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد  
سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیک خان صوبه دار آنجا اورا  
مقید ساخته نزد عرش آشیانی فرستاد - اورا بحسن بیک شیخ عمری

( ۲ ) نسخه [ ب ] نرفت ( ۳ ) یا رباط پرنان باشد ( ۴ ) نسخه [ ج ]

بل سالار ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سپاه •

( که متوجه کابل بود ) سپردند - او بقلیج خان صوبه دار پنجاب رسانید  
و بعد از یک سال در لاهور جهان فانی را پدرود نمود - و ولی محمد  
خان بے آنکه از حال برادر کلان دین محمد خان آگهی یابد از معرکه  
با سی چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد  
خان نامی [ که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را  
مرد کوکناری درویش ( که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادی  
بسر می برد ) پنداشته بقطع رشته حیاتش پدرداخته بود - و بعد از  
بر مسند خانگی توران متمکن گشته ] پیوست - و چون دران هنگام  
توکل خان قزاق ماراء النهر را از پادشاه ذی شوکت خانی یافته  
لشکرکشی نمود و در محاربه او از بانی محمد خان آثار جلالت  
و پردای بسیار بظهور آمد پیر محمد خان در ازای نیکو خدمتی زمام  
ایالت سمرقند در قبضه اقتدارش نهاد - باقی محمد خان پس از  
چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته تر  
از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب  
خانی خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند  
برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موخش بے آرام گشته با چهل هزار  
سوار بظاهر سمرقند رسید - باقی محمد خان بلطائف الحیل  
در مقام فروتنی درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید  
نفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابراب جدال و قتال<sup>(۲)</sup> مفتوح

( ۲ ) نسخه [ ب ] قتال و جدال •

گردانید - تا روزی باقی محمد خان خود از حصار برآمده بر قول  
 پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گیرز زخمی  
 گرفتار گشته همان ساعت بامر باقی محمد خان بقتل رسید - باقی  
 محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانبانی  
 جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگی بلغ و بدخشان را نیز  
 بجزیه تصرف در آورد - یار محمد خان جدش ( که هنوز در قندهار  
 بود ) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران  
 پیش گرفت - باقی محمد خان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نموده  
 بر مسند خانی نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد  
 دو سال دریافت [ که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان  
 و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان ( که نه از مادر جانی خان اند )  
 سرگرم است ] دست اقتدارش از حکم رانی کوتاه ساخته پدر خود  
 جانی خان را بجای او گرفت - و بعد ازان ( که یار محمد خان  
 و جانی خان رخت هستی ازین سپنجی سرا بر بستند ) باقی محمد  
 خان سکه و خطبه خود کرده پایه قدر و منزلت او بارج ثریا رسید  
 و اعلام دولتش سر بقبه جوزا کشید - پس از آنکه در سنه ( ۱۰۱۴ ) هزار  
 و چهارده روزه دار العقبی گردید فرمان فرمائی بولی محمد خان  
 باز گشت - او ولایت بلغ و اندخود و توابع آن را ( که درین طرف  
 آب آمویه است - و در زمان برادرش بار تعلق داشت ) ببرادر زادگان  
 خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالی قدر بسر برده  
 آخر الامر بمقتضای جوانی و باغواهی هم نشینان جاهل سر از انقیاد  
 پیچیده پا بر جاده خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلیای ایران  
 عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام  
 زمیندگی و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجه ده بیدی  
 و محمد باقی قلماق ( که از قبل ولی محمد خان حاکم سمرقند بود )  
 و یلنگتوش بے اتالیق ( که بکمک او در اینجا می بود - و از اوضاع  
 نكوهیده ولی محمد خان آزار یافته بودند ) خطبه و سکه بنام امام قلی  
 خان کرده او را از بلغ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد  
 خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند  
 رسد - ولی محمد خان بعد از آگاهی برون معنی<sup>(۲)</sup> از بخارا لشکر  
 فراهم آورده سر راه برینان گرفت - بعد تقارب چون امام قلی خان را  
 طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایت های شکایت آمیز  
 در میان آورد - ولی محمد خان نیز میخواست که کار بقتال و جدال  
 نانجامد - ناگاه از قضای فلکی شیء در سه خوک از نیزار بیرون  
 آمده در اردوی ولی محمد خان درآمدند - مردم فریاد زنان  
 از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلۀ عظیم برخاست  
 که امام قلی خان شب خون آورد - مردم در سرا پرده ولی محمد  
 خان جمع شدند - اصلا اثری ازو ( که دران وقت بسبب بد مظنکی

از مردم خویش با چنـده از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بگذار  
کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخه  
برآوردند که این اراجیف ناشی از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان  
عمده او (که از کور نمکی و زرپرستی چشم کوتاه بین از حقوق ولی نعمت  
پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابی می پنداشتند) آرازه  
شب خون انداخته بے مهابا روی امید بمخالف آوردند - بای الحال  
ولی محمد خان چنده نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان  
ببخارا رفت - در آنجا هم روی بودن در خود ندیده بذاکامی تمام  
زرانۀ ایران گشت \*

امام قلی خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت  
و بمسند خانی برآمد - و بلغ و بدخشان را به نذر محمد خان  
ارزانی داشت - و آئی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله  
خان را (که نخست در حبابۀ عبدالمومن خان بود - و بعد از او در  
تصرف ایشم خان قزاق - و پس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان  
پس در عقد نکاح باقی محمد خان - سپس منکوحۀ ولی محمد خان  
و در اوزبکیه به نیکو روی و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولی محمد  
خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیا او را در قلعه چارچوکه برکنار  
جیکون است گذاشته بود) طلبیده اراده هم محبتی نمود - چون  
او راضی نمی شد دست بدامن قاضی و مفتی زده حیله و چاره  
میجست - هیچ کس اقدام ننمود - مگر قاضیۀ دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولی محمد خان شعار رفضه اختیار نموده  
از دایرۀ مسلمانی بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک  
نا پرهیزگار (زوجه غیر مطلقۀ عم زنده را بنگاه ( که در هیچ مذهب  
دست نباشد) متصرف شد \*

ولی محمد خان ( که باصفهان (سیده) شاه عباس ماضی استقبالی  
نموده با آنکه او از نادانی بر سر اسب ملاقات نمود شاه کوچک دلی  
و گرم اختلاطی بسیار کرده مراسم مهمان نوازی از دست نداد \*  
ع \* گفت آمده پادشاه توران \*

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش می افزود  
ولی محمد خان منقبض بوده نمی کشود - پس از چنده (که مجلس  
سرود و صحبت باخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه  
گفت که امسال (دومی بر سر تبریز آمده - دفع آن لازم است - سال  
آینده خود مرافقت نموده جناب خانی را بر مسند مروری مستقل  
میکنم - خان گفت - که اهما و دیر بر نمی تابد - هنوز مقدمات  
امام قلی خان استحکام نگرفته - و کرمک قزلباش موجب توحش  
اوزبکیه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبکیه ( که او از  
شومی نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیمانی از گذشته  
و خدمتگاری و جانسپاری در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت  
حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه ( که از رفتن  
و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران (سیده) بمعارفت بعضی از امرا

( که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافی بودند ) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلی خان از بخارا فرار نموده بقرشی آمد - و آی خانم را در آنجا گذاشته بسمرقند رفت - ولی محمد خان از غرور کامیابی بفرمان طبع عجل در مقام کینه توزی و انتقام کشی در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفته اهل خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زاده ها آورد - بدو فرسخی سمرقند تلافی فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عازر فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگی در مد سه صد جوان خود را بر لشکر امام قلی خان زده زخمی در میدان افتاد - او را برداشته پیش امام قلی خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان دم ازین عالم بعالم دیگر فرستاد و سلطنت توران بے شریک و سهمیم بر امام قلی خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بذر محمد خان مغوض گردید - و پس از سی و پنج ساله سلطنت در سنه ( ۱۰۵۱ ) هزار و پنجاه و یک هجری نابینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبه از حسن سلوک او راضی بودند که باتفاق میگفتند ( که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است بارجود نابینائی بساطت تو ( ضامندیم ) لیکن چون امام قلی خان

( ۲ ) نسخه [ ج ] در مقام کینه توزی در آمد \*

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضی بود ناچار او را بسمرقند در آورده خطبه بنامش خواندند - نذر محمد خان او را ( که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد ) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را ( که محبوسه اش بود ) ( خصم همراهی نداده اذروخته او را بالتمام بتصرف در آورد امام قلی خان باز زدگی تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائی و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده کس از اوزبک و غلام (ه نوردی اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثانی و مشاهده مهمان نوازی او بطواف کعبه معظمه مشرف گشت - و بمدینه منوره رفت - و در آنجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید \*

و چون استیلائی نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دوش به تفصیل بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود می شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه ( ۱۰۵۹ ) هزار و پنجاه و شش بهوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبغان قلی سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزی اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میر بخشی را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علی مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] باز زدگی تمام ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پانصد کس ( ۴ )

نسخه [ ج ] مکرمه .

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی شان کوشند - که هرگونه امداد و اعانتی ( که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد ) از قوت بغل می آید - و تا بندوبست آن عالی ندر موکب ظفر طراز پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کار گذاری کوتاهی نخواهد رفت \*

چون در امت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدری جواهر و اشرفی همراه برداشته با در پسر سبحان قلی و قتل سلطان راه فرار سرکرد - و چون این خبر پادشاهزاده رسید بهادر خان در راه و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بندوبست آن مملکت و ضبط اموال آن خان گریز پا پرداخت - همگی دوازده لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسب مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هر چند قدر انداخته او ( که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذ نوشته در آنجا می گذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت ) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامه اوزبک و اتمان وقت فرار و گریز قلیل

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان ( که در تصرف این دو برادر بود ) از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت ( خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوة ) قریب بیک کروز و بیست لک خانیه رایج آن ولایت است - که سی لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلی خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود \*

بالجملة در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهانی در بلده بلخ خطبه بنام صاحبقران ثانی بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان ( که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده در ارک بلخ نزد عیال او بودند ) با ازدواج و بذات خان مذکور نظربند گشته و آنکه حضور شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدر الصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهی رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنج هزاره سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدر شناسی پادشاه زمان بر فاء حال و خاطر آسوده میگذرانید - و چون نذر محمد خان بار دیگر بولایت مروئی متمکن گردید بر حسب طلب او متعلقانش در سال

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] نقل و دفاتر ایشان ( ۳ ) نسخه [ ج ] آن ولایت

که سی لک روپیه ( ۴ ) نسخه [ ب ] خاطر آسودگی می گذرانید .

بیست و سیوم روانه بلخ شدند - بهرام سلطان دل از قنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضی برفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیری در خور حال بموجب نقد کامیاب بوده ایام زندگی را باختتام رسانید \*

### • بهادر خان باقی بیگ \*

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کاردانی و نیکو خدمتی جا در خاطر شاهزاده نمود - و بانفوذی اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقربان و همسران در گذرانی بدو بهزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی سرافرازی یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبه آله آباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندرخته بحراست صوبه گجرات بعنوان نیابت شاهزاده بلند اقبال و از امل و اضافه بمنصب دو هزار و سیصد سوار و خطاب غیرت خان<sup>(۲)</sup> تحصیل ناموری نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم او را از داخلی شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهی منسلک گردانیده بمنصب سه هزار و سیصد سوار و ارسال علم پایه اعتبار برافزودن هنگامی (که شاهزاده مهم تندهار بعهد خود گرفت - و صاحب صوبگی دارالمالک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفریض

یافت) بندر بیست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامی یافت - و در صوبه داری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدورنبو و نگر رفته افغانه آن سرزمین را (که از روی تمدن ادای مال واجب نمی نمودند) مالش داده جمعی را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم کابل از صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیوم حکومت کابل بوسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصا گرفت - و حفاظت دارالسلطنه لاهور (که در قبول شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت تریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیانی پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه داری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابله شجاع تعین گشته بود) دستوری یافت - اگرچه اثنایقی و کارگذاری بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اثنایق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پهنه تعاقب امیرخان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از آله آباد گذشته در نواحی موضع کوه شکست پدر سامعه کاه

و جان خورش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگی از مرافقت او پهلو تهی کردند - ناچار خواست که دهلی رویه رفتی بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت آله آباد تاقیت - و در آنجا نیز از سراسیمگی و وحشت زدگی اقامت ننموده زوائد کار خانجات و برخه از پردگیان خویش در قلعه آله آباد گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طی مراحل می نمود و گامی بناکامی میزد - و در هر منزل جمعی جدا شده می رفتند و هر روز ملک جمعیتش از هم می پاشید - تا آنکه از لکهنو برگزیده (۲) به ندینه رسید - و چون در هرگز (که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سری نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مراد آباد گذشته بسرزمین چاندي (که معاندی هردار و متصل سرحد ولایت سری نگر است) رسیده شخصی را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیری بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سری نگر را ملحق و مقر خویش اندیشید - و چون

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سری نگر (سید مرزبان آنجا ملاقی شده گفت - ولایت ما جای مختصر است - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسب نیست - اگر میل بودن اینجا دارند سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدود<sup>(۲)</sup> از نوکران بمری نگر در آید - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله آباد بیمار شده گرفت مهلک داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزی و وفا کیشی نمی خواست را ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان درآمد جان بقابض ارواح سپرد \*

### \* پادشاه قلی خان \*

مشهور بتیور خان سپاهی نقش صاحب داعیه بود (با عنایت خان خوافی دیوان خالصه نسبت دامادی داشت - او هم خوانی بود چون سال بیست و دوم جلوس خلد مکان باهنگ ضبط ملک مهاراجه جمونیت (که در همان ایام در گذشته بود) ساخت اجمیر بنزول موکب عالمگیری مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافت خان مذکور بخدمت فوجدار اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس از آنکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالی در رکاب پادشاهی مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بچو در سر طغیان



برافراشتند راجسنگه نامی از نوکران راجه جمعیت نامعدود فراهم آورده با تهور خان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعی در پیوست و کار از تیر و تفنگ گذشته سلاح کوتاه رسید - از کشته پشته نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت باذن آوازه ساخته راجسنگه بانبوه نا محصور بکوی عدم فرز رفت - و چنان رعب او در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلده مبارک بقدم اشراق از پادشاهی مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دوزنجیر فیل بر نواخته بضبط ماندل و غیوه پرگذاشت تعلق رانا تعیین فرمود و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون ماندل مضرب سرادقات خسروانی شد او بخطاب پادشاه قای خان درجه ناموری پیمود - پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر و مالش راجپوتیه را تهور بجانب سوخت و جیتارن تعیین گردید - چون عزمه زیست بر راجپوتیه شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها لحد کوب عساکر پادشی گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرگاه جز استیصال و سرنگونی آنها دست باسانی بر نمیدارد - بفریب کاری و گریز بازی در آمدند - نخست پشاه عالم بهادر ( که در همان ایام باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود ) بتقریب مغم جراثم توسل جسته هم تحریک بتقریب بغی نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد رقابت گشتند \*

گویند شاهزاده باشاره والد خویش نواب بانی آن یاره در ایان کلپتره گورا نزد خون راه ندان - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سرکلافه وا کردند - شاهزاده با رجوع دانش و شعور از ناتجربگی و ولولۀ شباب و سلسله جذباتی احباب خانه خراب گول خورده کمر عصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهی یافته پیدایش نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلد مکان آن را محمول بر حسد برادری و رشک همچشمی داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامی را کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلش در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتان عظیم \* شما را خدای جل شانۀ همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزی چند نگذشت که گرد شکافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگاه داس و جاوس شاهزاده بر تخت فرمانروایی و عطای خطاب و اضافه منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهی [ مثل پادشاه قلی خان ( که در بیراه روی و بدسگالی رهنما بود ) تهمت زده خطاب امیرالامرائی و منصب هفت هزاره گشته برخیزد ( که متافق پنداشت مثل محترم خان و معمر خان ) بند برپا نهاد ] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست ( که از خواجه سراپان و اهل دفتر و غیوه

همگی به هشتصد سوار (نمیرسید) اما در مآثر عالمگیری آورده که جمعیت بندهای حضور از اهل خدمت و غیره زیاده بر ده هزار سوار نبود. ازین نازلۀ ناگهانی تشویش و تشنگی غریب بر اهل اردو رو آورد همان زمان بمیر آتش جهت مرور حال پیرامون لشکر حکم شد. و بشاه عالم فرمان رفت که بایلغار خود را بفرستد. و مکرر بزبان خلافت بیان میگذاشت. بهادر وقت خوب یافته است. دیر چرا کرده. از اجماع برآمده در موضع دیورای سوادق اقبال نصب گردید. و چون شاه عالم با ده هزار سوار نزدیک رسید بغایر احتیاط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد. جویده با در پسر خویش ملازمت نماید. چون شازده هزار سوار بمجلا رسید به ترتیب فوج مستتر شد. درین وقت اکثری مثل کمال الدین خان پسر دلیر خان و مجاهد خان برادر فیروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته (۲)

بعسکر پادشاهی پیوستند. تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و درم هجری زیاده بر یک پاس شب گذشته بعرض رسید پادشاه قلی خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسیده بلطف الله خان داروغۀ غسل خانه حکم شد که بے یراق بیارد. آن خون گرفته (که بظاهر اراده فاسدے هم مضمحل خاطرش بود) بر دیوراهی غسل خانه رسیده در کشودن یراق مبالغه بسرحد لجاج رسانید لطف الله خان رفته عرض نمود. میگوید خانه زادم. هیچ گاه بے یراق

نیامده ام. فرمودند با یراق بیاید. لطف الله خان تا برگردن هواس بر غالب آمد. خواست بدرزند. نمک حرامی زنجیر پای او شد همین که قدم از قفای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو خاص و چیلها برو ریختند. و بسکه چلقد و زره زیر آن در برداشت زخمها کم کار گرفتار. بک زخمی بخلقومش رسانید. فتنة دماغش خاموش گردید. گویند چون او بکشودن یراق ایستادگی نمود بعرض رسید که ظاهرا بسازش اکبر بارادۀ فاسد آمده. پادشاه بر آشفته شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند. با یراق بیاید. درین وقت بک از یسارلان یا خدمه دست بر سیفۀ آن اجل رسیده زده مانع شد (۲) او طپانچه بر وریش فرود کوفته برگشت. اتفاقا پایش بطغاب بند شده افتاد. از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد. مردم ریخته سرش بردند. گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده. اگرچه پوشیدن زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خون مخمر کرده بود اما خواقی خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که از کهن سالان کلا شغاس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود. و بر فوج قرالای اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشته و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از باز گشت بر آستانۀ عالمگیری وجه دیگر در آمدن پادشاه قلی خان نبود. و اظهار صرافت عقیدت یا غیرت دامن گیرش شد. که در دا کردن اسلحه پای جهالت

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر ( که بفاصله یک و نیم کوه از درلنخانه پادشاهی رسیده بود ) سنگ تفرقه افتاد - نیم شب عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیر و انگیزه فرمانی بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشی نژادان (اچپوتیه) موافق ارشاد قرارلی بکار بردند اما بایستی آنها را هراول نمود - تا از هر دو طرف بر سر تیر می ایستادند - و چون این فرمان بدست (اچپوتان) افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند \*

بالجملة شاه عالم بتعاقب تعیین شد - و جماعتی ( که باکراه <sup>(۲)</sup> و اجبار در بیراه روی و بدسگالی هم پائی نموده بودند ) هر یک در مکان معین مقرر گشت - و تاضی خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امرده را ( که بر محضر اثبات خروج بر خلیفه وقت مهر کرده بودند ) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفی بقلعه <sup>(۳)</sup> گذه پتهلی فرستادند و هر چند پادشاه قلی خان بباغی مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادی بررور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خانی سرافرازی یافته بهمراهی همت خان بهادر <sup>(۴)</sup> تعیین محاصره بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد ( که در عهد خلد منزل خطاب خانی یافته ) در سال

(۲) در [ بعضی نسخه ] ب اکراه و اجبار (۳) نسخه [ ب ] گذه پتهلی

(۴) نسخه [ ب ] محمد خان بهادر \*

سیوم فرخ سیر بقلعه دارمی احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود \*

### \* بزرگ امید خان \*

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته سرفرازی یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه ( که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدار شکوه ملحق گردد ) تعیین گردید - و بستر خطاب خانی یافته سال اول جلوس ( که موکب سلطانی پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیه مقابله دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت ) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزارری چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم ( که بندر چانگام بسعی او مفتوح شد ) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار ( درجه ترقی پیمود - آن مکان سرحد سمت از متعلقات زمیندار خنگ که از قوم مکه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهی می آمدند - و باسر و نهب می پرداختند بعد تسخیر داخل صوبه بنگاله گردیده - سال سی و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کولکاش بصوبه دارمی آله آباد لوای بلند مرتبگی برافراشت - و پستر ناظم صوبه بهار شد - و سال سی و هشتم مطابق سنه ( ۱۱۰۵ ) هزار و یکصد و پنج هجری از متاع خانه هستی آستین برافشاند - گویند بسیار عالی دماغ بود

موسوی خان میرزا معز فطرت تخلص ( که داماد شاه نواز خان صفوی بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبیعت ) در ایام صوبه داری او بدیوانی بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ایوان حویلی ناظم حوضچه مختصر بود و آب جاری داشت میرزا بے اختیار دست دران کرده یک در بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازین حرکت کبیده<sup>(۲)</sup> شکایت از بحضور نوشت - و بهاس خاطر او میرزا از دیوانی آنجا معزول گردید \*

#### \* بهاره مند خان \*

میر بخشی عزیز الدین نام - پدرش میرزا بهرام چهارمین خلف صادق خان مشهور - که یزنه یمین الدوله آصف خان بود - وقتی که از فوت کرد میرزا بهرام ( که کم سال بود - و از برادران خردتر ) بمنصب پانصدی مد سوار سرفرازی یافت - و بعد ازان هم چندان ترقی نکرد گاهی بداروغگی زرگرخانه والا و گاهی بخدمت بکارلی نامور گردیده بمنصب هزار و پانصدی سه مد سوار رسیده بود - هنگامی که برادر کلانش عمده الملک جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت او نیز تعین آن صوبه شد - چون در سال سیم از دراج سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با صبیبه او مقرر گشت از پتغه طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا مجموع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه اعلیٰ حضرت بطریق جهاز عنایت فرمود

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کشیده \*

پس ازان مکفوف البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوی بود دو پسر داشت - عزیز الدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم عالمگیری بخطاب بهره مذکور خان ناموری اندرخت - چون جوهر قابل داشت و رشادت و کاردانی از ناصیه احوالش نمایان بود خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتی بود که بتصدی آن مامور نگردد - از داروغگی فیل خانه ببخشی گری احدیان سرفرازی یافته آخته بیگی گشت - و در سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان بمیر آتشی بهره مباحات افروخت - و در همین سال دارالخیر اجمیر منزل گاه پادشاهی بود - و خان مذکور آن روی تالاب اناساگر<sup>(۲)</sup> در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایه درختی نشسته بود - برق افتاد - خان جسته در حوض افتاد - چند ساعت بے خود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میرتوک شد بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگی غسل خانه اختصاص گرفت - و پس از آنکه موکب پادشاهی بدکن آمد و سواد احمدنکر مضرب خیام گردید خان مذکور ( که با وصف متصدی گری شایستگی سرداری داشت ) مکرر بتاخت اشقیا دستوری یافت - چون در سال بیست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعی در گذشت بخشی الملک اشرف خان بموجب حکم رفته او را بحضور آورد بخلاعت ماتم پرسی تسلی یافت - و بجماله الملک اسد خان نیز

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] رانا ساگر \*

بعلاقه همشیره زادگی آن مرحوم نیمه آستین که در بدن بود عنایت شد و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح الله خان (که مرتقی مرتبه بخشی گری اول شده) ببخشی گری دوم سرمایه افتخار اندوخت و چون جمله الملك اسد خان بتسخیر قلعه خنجی دستوری یافته بود وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سی و ششم از انتقال روح الله خان مرحوم بمیر بخشی گری رایت مباهات افراخته بمذنب چهار هزاره در هزار سوار امتیاز یافت - و پست درجه پنج هزاره سه هزار سوار اعلا گرفت - و درین مدت مرارا به تذبیه غنیم شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدھے (که در کورهی کهتانون است) بحسن سعی فتح الله خان بهادر مفتوح گشت و ظاهر آن مقر چهاردهی پادشاهی گردید لشکر گران بسرکردگی خان بخشی الملك بتسخیر قلعه ناند گدھے (که بنام گدھے موسوم) و چندن و مندن (که بمفتاح و مفتوح شهرت آراست) تعیین گشت و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزی چند بدست آورده معارفت نمود - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعه کهیلغه پنجم جمادی الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهاردهم هجری برحمت حق پیوست - چون دختر جمله الماک امیر الامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرایغ پادشاهزاده

( ۲ ) نسخه [ ج ] چنجی - و در [ بعضی نسخه ] چنجی ( ۳ ) نسخه [ ج ] اند که بنام کو ( ۴ ) نسخه [ ج ] فتوح .

محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل خسته او متملی گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبیبه اش بخانه محمد تقی خان <sup>(۲)</sup> بنی مختار بود - که پسر ارست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمه داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگر به بخانه میر خان پسر کلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان از دراج واقع شده - در عهد خلد مکان هزاره شش صد سوار بود - ارائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف الدوله چند به صوبه دار لاهور شده پس از آن بقلعه دارای کالنجر ( که از قلاع نامی صوبه آله آباد است ) مامور گردید \*

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیر بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مذهب الاخلاق کریم الصفات خوش ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنی برپانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشی گری و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک ساله شاهجهان آباد بدهند لک رویه پیش کش می کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلی بمصاحبت پادشاه هندی رجوع خلأق نمی آزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مرز این همان وقت است که بشهر خود روم و شهریار خود باشم - بالاخر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشی نیست که در جائی ( که بوضع سابق دیده اند ) بچشم حال نگرند \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تقی خان \*

## \* باقی خان حیات بیک \*

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم  
 غالمگیری بخطاب حیات خانی سرفرازی یافت - در سال بیست  
 و هشتم بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم  
 اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانۀ شاهزاده محمد  
 معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج  
 پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان نادر و لذتخواهی شده بر بے التفاتی  
 افزود و مشیران شاهی را ( مثل مومن خان نجم ثانی داروغۀ تربخانه  
 و ملتفت خان بخشی دوم - و بگذران دیوان ) اخراج فرمود با وصف  
 این شاهزاده متذنب نگشته در محاسره حیدر آباد با ابوالحسن  
 ( که از سابق مربوط بود ) راه ارسال پیغام و نامه را کرد - همگی سعیش  
 آنکه این عقده بدست او انکلال پذیرد - و نزد پدر والا قدر مجرای  
 قلعه کشائی بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن  
 سعی را بر محامل نکوهیده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف  
 ساختند - ( رزے در خاوت از حیات خان ازین مقوله استفهام رفت  
 هر چند او بمبالغه بے تقصیری شاهزاده را نمود موثر نه افتاد  
 فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرآبادی امشب  
 اراده شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستد  
 که بانسداد طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف  
 خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمه شما باشد - فردای آن

( که هیزدوم جمادی الآخر سال بیست و نهم جلوس بود ) شاهزاده  
 با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدر بار آمد - دران  
 وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن  
 فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد  
 در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب  
 سلاح کرد - و گفت که چند روز بے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمه  
 ( که متصل ایستاده شده بود ) آرند - گویند در وقت یراق گرفتن  
 معزالدین اراده دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - ائانه  
 و کوکبه دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زن بحیطه ضبط  
 در آرند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل سرا در آمد - و های های  
 گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک  
 برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان  
 مورد نوازش پادشاهی بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده  
 سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب مرزئی پدر باقی خان  
 امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافۀ پانصدی بمذنب دوهزاری  
 فرق عزت برافراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد  
 ( که برصاف و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنا بر آنکه از مدتها  
 خزائن و جواهر پادشاهی دران مصون و محفوظ است بر جمیع امنه  
 هندوستان سرفراز ) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از  
 واقعه ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از ارثان ملک

هر که پیشتر با کبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن ( که از اشرفی و رویه )  
و عرفی و غریب نواز سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقوله نه کرور  
( ۲ )  
( رویه و برایتی سبزه موجود بود ) پیشکش نماید - و هر چند متبادر  
بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان  
تقدیر نامه شاهي را بنام نامی بهادر شاه معزول ساخته بودند  
هر آئینه معذات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم  
( که از ایالت بدگاله معزول شده بعزم حضور مسافرت طی میکرد )  
ازین خبر در اسبه تاخته خود را با گره رسانید - باقی خان از تسلیم  
قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال  
تعیین نمود - چند گوله توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید  
( ۴ )  
ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالک در آمده عرضداشت  
باقی خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - در آن هنگام  
رایات بهادر شاهي مسافرت بعید پیموده بدار الخلافه نزل نموده بود  
که ازین مژده تقویتها افزون - و بعجلت عجیل بمستقر الخلافه رسید  
باقی خان با مقالید قلعه و خزائن باستانبوس استسعاد یافته آداب  
تهنیت جلوس بتقدیم ( رسانید - و بشمول الطاف و عذایات خسروانه  
مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجلت چهار کرور رویه از خزانه

( ۲ ) نسخه [ ب ] عرفی و غریب نواز ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و هر چند بذهنها  
درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود ( ۴ ) نسخه ( ۱ ) چند گوله بمسجد  
بیگم هم رسید \*

بر آورده بهر یک از شاهزادگان و نوئیگان در خور حالت و رتبه انعام  
فرموده طلب نوکران قدیم و در ماهه بنو ملازم و تختی باندوزن محل  
و برخی بدرویشان و محتاجان داده در کرور رویه را بصرف در آورد  
و خان مذکور را بدستور سابق در قلعه آگره گذاشت - و در میادین  
سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خوبشانش  
بسیار بودند \*

### \* بسالت خان میوزا سلطان نظر \*

از قوم چغتای ازلات است - پدرش میوزا محمد یار از متوطنان  
بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در مسلک  
منصبداران انسلک یافت - و میوزا سلطان نظر در هندوستان متولد  
شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل  
بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور  
پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را  
بمنصب سه هزاره و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگی دیوان  
خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان  
افتاد - پس ازان بهلازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان  
و بخششی گری رساله ( که بذام سلطان عالی تبار قرار یافته ) را پیست  
امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدت دیر طلبی  
( که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود ) مستعفی شد - و در  
عهد جهاندار شاه بسعی ذوالفقار خان بهکالی منصب و جایگزین سابق

سربلغدي اندرخت - و در عصر محمد فرخ سیر حسین علي خان  
رابطه قدیم ملحوظ داشته بخشي گری فوج تعیناتی خود (که  
به تخفیه (چپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر کرده همراه گرفت  
پستر در سفر دکن هم همراهی حسین علي خان گزیده مطابق سنه  
(۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در جنگی (که با  
دارک خان پنهانی متصل بلده برهان پور رو داد) نقد جان در باخت  
و در مکان ملکی خود واقعه محله سنواره بلده مذکور مدفون گشت  
باشنا پرستی نامی بر آورد - و توفیق کلمه الخیر بسیار داشت - پسر  
کلانش میرزا حیدر نام داشت - بدستگیری حسین علي خان بعد  
پدر بخد مت بخشي گری مذکور قرار یافت - و پس از سادات  
توک روزگار نموده گوشه انزوا گزید - و پسر دومش (که بخطاب پدر  
مخطاب گشته همراه آصف جاه بود) محرز اوراق او را دیده - از  
دو پسر (که باقی ماندند) بمنصب و جاگیر قلیل بسر می برند \*

### \* بیان خان \*

شیخ ناردقی سم - و چون فاروقیان خاندیس بافظ خانی زبانزد  
بمنصب دو هزار و پانصدی رسیده تیول در ملک دکن داشت  
و بنوکری می پرداخت - وضع درویشانه داشت - مریدانش قایل  
بخارق مادتی اند - با سید عبد الله خان قطب الملک آشنائی  
قدیم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه هجری  
(۳)

(۲) نسخه [ب] پنهانی (۳) در [بعضی نسخه] بیست هجری \*

امیر الامراء حسین علي خان از دکن باراد دستگیر ساختن محمد  
فرخ سیر مازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار  
و یکصد و سی هجری فوت نموده در حویلی خودش واقعه محله  
فاضل پوره بلده اورنگ آباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر  
مخطاب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان  
است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخطاب و بمنصب  
عمده مرتضی گردیده بقلعه دارای بیدر چهار عزت برافروخت  
مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشی ید طولی داشت  
در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری داعی حق را  
لبیک اجابت گفت - بیرون بلده حیدرآباد طرف فتح دروازه  
مدفون است \*

### \* برهان الملک سعادت خان \*

میر محمد امین نام - از سادات موسوی نیشاپوری سم  
ابتدا بمنصب هزاری در والا شاهیان محمد فرخ سیر منظم گشت  
و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد  
خطاب تقرب خان و خدمت خانسانانی داشت - و در ابتدای  
جلوس (که غلا رو داد) کردار گری گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت  
کرداری گری بدر مقوض شد - پستر بفوجداری هندون بیانه مضاف  
صوبه اکبرآباد (که مکان روز طلب است) سر بلند گردیده بیوانداختن  
(۳)  
(۲) نسخه [ب] برهم زدن محمد فرخ میر (۳) در [بعضی نسخه] زور طلب \*



زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطلبی برآورد - و باضافه پانصدی مرتقی گشت - و چون نواح اکبرآباد مورد لشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین علی خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان باره و دیگر رفقای حسین علی خان حملهای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و خطاب بهادری و عطای علم و نقاره لوای برتری افراشت - پستر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسر کلان سلطان رفیع الشان ( که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علی خان بجزرگی برداشته بود ) بسوداری میسر قرار یافته و تمک زدن و خوردن تردادات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب برهان الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داری مستقر الخلافه چهره عزت برافروخت - چون چو زامن جانت ( که از پیش آوردهای سادات باره بود ) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهی مقتول گردید و پسران او گداهای موطن خود را استحکام داده سرخودسری برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقه فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] عزت خان ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بدوزکی \*

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه داری مزبور تاثیر شده بدارونگی توپخانه حضور ضمیمه آن نظم صوبه اوده ( که روز طلب مقرری ست ) طبل شادکامی نواخت - و دران صوبه ازداشتن فوج بسیار و توپخانه فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقی او بر روی ( درز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه ( ۱۱۵۱ ) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری ( که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابله او متوجه شد ) او عقب مانده بود - بطی منازل طولانی خود را رسانید - چون اسباب او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدربافت این معنی دریده بر سر آنها ریختند - او بمنجور استماع این خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنگاش شتاب زدگی بکار برده با جمعیتی که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیل تعاقب میدانگی طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خوردن پرداختند - از زخمی شد - و حسب تقدیر فیل ثار محمد خان شیر جنگ برادرزاده برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دریده پیش انداخته در لشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد باین نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازی در آمده ضعف پادشاه خاطر نشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغ از دار الخلافه می دهانم - پس از آنکه فیما بین فردوس آرامگاه

( ۲ ) نسخه [ ب ] خوش نصیبی او ( ۳ ) نسخه [ ب ] چون باره بهیر لشکر \*

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق  
طهماسب خان جلایر بشاهجهان آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلاء  
شناخته برای شاه جا درون قلعه پادشاهی مقرر کرد - و نهم ذی الحجه  
هر دو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذی الحجه مطابق سنه ( ۱۱۵۱ )  
هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری نام برده بهمان زخمها بپاک فنا  
شدافت - بالجمله امیر بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروری  
دوشادش داشت - پسر ازو نماند - صبیغه او با ابوالمذکور خان  
منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترتیم پذیرفته \*

## \* حرف التاء \*

### \* تردی بیگ خان ترکستانی \*

بقدم بندگی و دوام خدمت جنت آشیانی اختصاص داشت  
بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکری  
( که با یالت گجرات نامزد بود ) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیه  
فساد راه آگوه پش گرفت و سلطان بهادر از آب مهذری گذشته  
بر سر چانپانیر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت  
و فزونیه سرانجام قلعه داری همت بای داده در ماندن بجنت آشیانی  
پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهی مایه  
جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت ( که در عالم لازم پیشگی بهتر  
ازین راس المالیه نشان نداده اند ) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت رزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم در آئین نمک خوارگی  
بر خویش فیه پسندند از غایت رقابت و بے آزر می بخود گوارا  
نمود - چنانچه در روز هنگام ره پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ  
خاصه برای سوار می پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود  
ندیم کوکه اسپ ( که مادرش سوار بود ) پیش کشید - و آن ضعیفه را  
بیشتر برنشانند - و پس از وصول رایات همایونی بامر کوت چون عسرت  
و شدت بنهایت انجامید مال و اسباب را ( که بدولت پادشاهی  
بهم رسانده بود ) با وجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای  
پرشان حاکم آنجا او را با جمعی دیگر ( که تمول داشتند ) گیرانند  
و مع هذا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخه  
بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه  
عراق تردی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار  
جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هر کدام را بگمان مالداری  
بنوکبران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشتر را بشکنجه هلاک  
ساخت - و از تردی بیگ خان مبالغه خطیر برگرفت \*

چون جنت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت  
و تشویر بآستان بوس رسیده بهمن مرتبه امارت فایز گشت - و در سنه  
( ۹۵۵ ) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا  
سلطان او را بتدیولاری زمین دار بر نواخته بجهت انتظام آن حدود  
رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه ( ۹۶۳ )  
نهمد و شصت و سه هفتم ربیع الاول ( که همایون پادشاه در دارالملک  
دهلی در وقت فرود آمدن از پشمت بام مسجد لغزش یافته بزمین  
آمد - و ازین عالم انتقال نمود \*  
\* مصرع \*

۹۶۲

\* همایون پادشاه از بام افتاد \*

( ۲ )  
تاریخ است ) تردی بیگ خان ( که نقش امیر الامرائی بر کوهه خاطر  
می نگاشت ) خطبه بنام عرش آشیانی خوانده ادرات و اسباب  
سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاسران بدرگاه اکبری  
( که انتظام بخش مملکت پنجاب بود ) کسب نمود - و باین  
نیکو بندگی درجه استعسان یافته بمنصب پنجزاری ممتاز شد  
و باتفاق امرای دهلی بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته  
برسر حاجی خان ( که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارتول  
سر بشویش پرداخته دست تصرف باطراف و جوانب می کشود )  
رفته آن الکا را از مستخلص ساخت - و تا میوات بتعانب او  
شتافته بسیاری از ارباب تهر را مالشے بسزا داد - و مراجعت  
نموده امنیت افزای دهلی گردید \*

( ۳ )

درین اثنا هیمو بقال ( که حسب و نسب نداشت - و ابتدا در قصبه  
( ۴ )  
دیواری بصد خوار می در پس کوچها نمک می فروخت - و بحیل در می

( ۲ ) این تاریخ یک سال کم است ( ۳ ) نسخه [ ج ] هیمن ( ۴ ) در

[ بعضی نسخه ] دیواری \*

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگویی مردم و شناس گشت )  
چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلی ( سید وکیل و سپه سالار صاحب  
اختیار گشته بنیروی جرأت و زرشاهی کارهای عظیم متمشی  
ساخت - اول بسنت رای خود را نامیده باز براجہ بکرماجیت  
مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل  
می نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر  
داشت - و اتعہ ناگزیر جنت آشیانی شغیده با پنجاه هزار سوار  
و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد سرباز بر سر دهلی  
( سیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - و بایدهد بیشتر امرا ) که  
بنابر آشوب او از اطراف و نواحی نزد تردی بیگ خان فراهم  
آمده بودند ) آن بود که بانتظار تدرم پادشاهی باستحکام برج و باره  
قلعه باید پرداخت - تردی بیگ خان بدلدھی و همت افزائی همه را  
آمده پیکار ساخته دوم ذی الحجه سال مذکور عرصه نبرد آراست  
و بمکوشهای مردانه فوج مخالف را برباد داشت - اکثره پی گریختها  
شتافتند - و برخه بذهب و غارت پرداخته - تردی بیگ خان با جمعی  
معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشه برآمده بر سرش  
ریخت - افضل خان خواجه سلطان علی و اشرف خان میر منشی از  
په همتی و ملا پیر محمد شروانی ( که بیرام خانی بود - و شکست  
هنگامه سپه سالاری او میخواست ) مسلک فرار پیموندند - تردی بیگ  
خان زیستن بعار را بر فرودشدن بذا موس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفتہ بر عکس شد - و در قصبہ سهرند  
باردوی پادشاهی (که باستیصال هیمود هگرا بود) ملحق گشت - و چون  
بیرام خان از را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه  
بود و او نیز خود را سپه آرای پادشاهی قرار داده برانداختن  
بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه  
بود درین وقت (که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده  
و ادبار یافته آمد) طرح دوستی انداخته بخانه خود طلبید - و ادرا  
در خرگاه گذاشته خون ببهانه طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او  
کارش تمام ساختند \*

\* کسی را که دیدی تو در جنگ پشت \*

\* بکش گر عدو در مصافش نکشت \*

دران روز عرش آشیانی بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود  
چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیری  
غیر از دولت خواهی امری دیگر نبوده - تردی بیگ خان درین  
جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصی و نفاق او معلوم  
همگان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود  
مهمات کلی متمم نمیخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمندۀ ام  
میدانستم که حضرت از عطفون ذاتی مجوز نمیشدند - عرش آشیانی  
بتقاضای وقت عذر خانانان پذیرفت - اما چون سردار عمده  
قدیمی بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغدا نیز بیمه

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند \*

### \* تاتار خان خراسانی \*

از امرای اکبری ست - بمنصب هزاری رسیده - نامش خواجه  
طاهر محمد است - مدتی در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم  
باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالی (که از حصار فیروزه  
شده کابل رویه میرفت) تعیین گردید - پس از آن مدتها بخراسان  
دهلی مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد و شش هجری  
به نیستی سرا در شد \*

### \* ترسون محمد خان \*

خواهرزاده شاه محمد سیف الملوک است - که بولایت غرجستان  
مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسب مقوی در سنه  
(۹۴۰) نهمصد و چهل در بلده هرات قشلاق نموده فوجی تعیین فرمود  
که او را مستأصل ساخته آن آکا را مجددا بتسخیر در آورند  
ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد  
بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همربگان و امثال سرآمد  
گشت - چون عرش آشیانی با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عذر  
عزیمت برسم شکار بجانب دهلی تافت بیرام خان با همه دانش  
و فطانت غافل ازین (که قریه اش بر عکس مراد و منصوبه روزگار  
بطور دیگر برآمده) با دل فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنی  
ازین قسم می رسید بار نمیگرفت - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فرودتني و ضعیف نالي گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان داپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعادوت رخصت نیافت - بیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهی یافته بعرض آشیانی دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضعی که باشد فریبی و غدری دران مطری است - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که او را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس درستی هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار ( که لخته در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته ) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجی محمد خان سیستانی همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور برگشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایة امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامی یافت - زمانه حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقت باهالت پتن گجرات تعیین گشت - در سال بیست و سیوم از انجا تغیر شده در سال دیگر بغوجدار (جی جونپور) رخصت یافت و ملا محمد یزدی را ( که از مشاهیر فضلی آن وقت بود ) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخی تیولداران صوبه بنگ و بهار

سرتابی نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبه بهار رسانیده در مالش (۲) بهادر خان بدخشی و عرب خان ( که ازان کرده ضلالت پزوه بودند ) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودی از ناحق شناسی بیراه روی گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرمه نبرد آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز بهمراهی نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگی برکشاد \*

پس ازان [ که امرای قاشال از معصوم خان کابلی ( که سرگرده ) را باب فساد بود ) جدا گشته بعسکر پادشاهی پیوستند ] کولکناش ترسون محمد خان را بجانب گهورا گهاٹ بنگاه قاشالان روانه نمود تا میادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عامی بسیاری شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهائی در رسید - و مملکت پادشاهی را تا هفت کره نانده یغمائی ساخت - و جمع را بتاراج حواشی تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنمونعی همست از پتنه باهنگ سزای بدسگالان راهی گشت - امرای بنگاه و ترسون

محمد خان بدر پیوسته هنگام کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمان فیروزی چهره برافروخت - معصوم عامی باز بولایت بهائی پناه برد - شهباز خان [ باراد ] آنکه عیسی مرزبان آن سرزمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتی میواند) اگر درینولا معصوم خان را بپسار هر آئینه یک رنگی او پیدائی گیرد - وگرنه پاداش نادرستی<sup>(۲)</sup> یا بگذارش گذارد [ بدان مرز و بوم رو آوردن - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است) معسکر گردید و آرایشها بمیان آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور (که بنگاه آن بومی ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشی معصوم خان ثبات و شکیب بای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فرادران لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهی برکنار برهم دقت (که بزرگ دریائے ست از ختا می آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس می نهادند از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمی پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتی در آید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی سپهر راه (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه تیزدستی نمود شهباز خان محب علی خان را با لخته دلاوران بکمک تعین کرد و مسرعه را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - بادرش

(۲) نسخه [ ب ] نادرستی بکنارش \*

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهی از سردار جدا ساخته اند آخر بفرادران کوشش همراهان (که سونمندی احتیاط و زبان زدگی بے پروائی گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده باردو شتافت - درین اثنا فوج نمودار شد - سر رشته دور بینی از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهمانی شد - قدمی چند رفته بود که شورش غنیم عرصه ایمنی را غبار آما گردانید - هر چند هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضی نشد - و با دله همت قرین رو بکارزار آورد - برخی سامان نبرد گفته جدائی گزیدند - با آنکه پیش از پانزده کس همپائی نکردند عرصه نبرد را بشایستگی برآراست - و بهرنوشت آسمانی زخمی دستگیر شد - معصوم خان از در دوستی در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - از اخلاص سرشتی بهرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آفسقال دولت را از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم این سانحه واقع شد \*

### \* تولک خان قوچین \*

از امرای بابری ست - پس از آن برکاب همایونی پیوسته - چون

(۲) در [ اکثر نسخه ] آن سخن را هیچ برنگرفته بود \*

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی  
( که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسید  
و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند ) جنت آشیانی چار ناچار عنان  
عزیمت بجانب فحاک و بامیان ( که اکثری از اخلاص سرشنان  
در انصوب بودند ) منعطف ساخت - اردا با چند نفر دیگر برای  
خبرگیری کابل رویه روانه فرمود - و غیر از هیچ یک برنگشت  
حسن خدمت او منظور نظر سلطانی گشته بمنصب تور بیگی  
سربانددی یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکب خسروی و مصدر  
شایسته پرستاری بود - پس از فوت جنت آشیانی چون بیدراه روی  
شاه ابوالمعالی بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبری در فکر  
دستگیر ساختن او شده روزی بتقریب ضیافت طلبداشتند - او  
چون دست بشتن دراز کرد تولک خان ( که بچستی موصوف  
بود ) از پس در آمده هر دو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد  
نموده این کار را پیش بردند - پس از آن مدتها بتعیناتی کابل  
بسر می برد - سال هشتم جلوس اکبری غنی خان پسر منعم بیگ  
خانخانان ( که در کابل راتق و فاتق مهمات بود - و سبکسوی  
و آشفتة رائی در اصل فطرت داشت ) مستحق جوانی و حکومت  
علاوه آن گردیده ( روزی بے هیچ تولک خان را با آنکه از دشمنان  
ماحبب اعتبار بود گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد - او  
بسعی بعضی مردم ملاح اندیش مخلصی یافت - اما پس ازین رو داد

در موضع بابا خاتون ( که بجاگیر او مقرر بود ) فرکش کرده فرصت  
انتقام میجست - ( روزی غنی خان بتقریب استیصال تافله بلغ  
از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران ( که منزله ست دل کشا )  
بزم داده نوشی آراست - تولک خان با جمعی از خویشان و نوکران بسر  
وقت او رسیده در حالتی ( که بے خود بود ) او را با شگون پسر قراچه  
دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل درد مند خود از غصه  
و ا پرداخت - و باران گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده  
در موضع خواجه ادیش ( که دو گروهی بلند مزبور است ) <sup>(۲)</sup> فرود آمده  
چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد  
شدند بگرفتن بعضی محالات مصلحت نموده غنی خان را گذاشت  
او بمجرد رهائی جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک  
خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل  
آب غوربند لشکر کابل بار رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین  
و چندی دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار  
و معدودی خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت  
عرش آشیانی پیوست - و بیافتن قبول در صوبه مالوه سرمایه آسودگی  
اندوخت - سال بیست و هشتم ( که سپاه مالوه بکومک میرزا خان  
خانخانان تعیین گردید ) او نیز پیوسته باشاره خانخانان بر سر رسید  
دولت ( که در کهنایت مصدر هنگامه بود ) رفت - و او را سزا داده

( ۲ ) در [ بعضی نسخه اکبر نامه ] خواجه رواش •

فیروز زندگودید - پس ازان بلشکر سلطانی ملحق گشته در جنگ سلطان مظفر گجراتی تعینات مثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتمخیور بهرونج (۲) روانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان موجب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زندانی گردید پس از دهائی در کومکین موبه بنگ و بهار قرار یافته سال سی و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگه تقریت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار هجری رخت هستی بر بست \*

### \* تردی خان \*

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیانی گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان دانیال بهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگی بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضی اعتدالیها از نظر افکنده شال چهل و نهم باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب در هزاره پانصد سوار و انعام پنچ لک دام امتیاز اندوخت \*

### \* ترخان مولانا نورالدین \*

مولد از جام - و منشای از مشهد مقدس - رضوی ست - پدرش

(۲) نسخه [ ب ] بهرونجه (۳) نسخه [ ب ] و ششم \*

سلطان علی مشهور بسلطانی در هرات بامور شرعیه قیام می نمود مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت ایتصاف داشت - و بهیئت و هندسه و اصطراب شوق مند بود - همراه قاضی برهان خوانی بملازمت فردوس مکانی استسعاد یافت - و صحبتش با جنت آشیانی کوک گشته از جمله ندیمان و مجلس نشینان بزم همایونی گردید و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بیست سال در ملازمت آن پادشاه عالی جاه بسر برد - گاه پادشاه از استفاده علوم میکرد - و گاه از علم ریاضی خصوص اصطراب از جناب همایونی ( که درین فن مهارت تمام داشت ) استفاده می نمود - طبعش موزون بود - دیوانه دارد - از ست \*

\* چون دست ما بدامن وصلت نمیرسد \*

\* پای طلب شکسته بدامن نشسته ایم \*

بمناسبت اسم نوری تخلص میکرد - و ادرا نوری سفیدونی میگفتند سفیدون تصبه ایست از توابع دهلی - چون مدتی در جاکیرش بود بدان شهرت گرفته \*

عرش آشیانی در ایام فرمان روائی خود بظاہر خدمات سابقه و لاحقہ مورد نوازش فرموده بخطاب خانی و پس از ازان بترخانی برنواخته صاحب طبل و علم گردانید - و برگنه سامانه ( که در تیولش بود ) از جانب او میر سید محمد نامی بمهمات آنجا می پرداخت در سال دهم شیر محمد دیوانه ( که در اصل از خدمتکاران خواجه معظم



بود - و بعد ازان به بیدرام خان پیوسته بواسطه حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتباری بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیهیقتی شده در درگاه پادشاهی منظور نگشته از چندی دران قصبه بسر می برد ( روزی نایب مولانا را بخانه خود مهمان ساخت - در اژدای صحبت پیکان را سوهان میگرد - ناگهانی تیر را در کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته ارباشه چند فراهم آورد - و در حوالی آن ولایت دست فیهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین ( که مقابله اتفاق افتاد ) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بآن درختی رسیده افتاد - جمعی پیادهها دستگیرش ساختند - مولانا فوراً بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخانی یافته بود و معنی ترخانی نداشت این قطعه گفته \*

- \* ز روی مکرمیت وز راه احسان \*
- \* بترخان داد خانی شاه عادل \*
- \* ازین منصب سوافراز جهان شد \*
- \* میان خلق و در ملک و امثال \*
- \* ازین خانی همین نامی سمع بروی \*
- \* ازین نام کلان او را چه حاصل \*
- \* ز ترخانی هم او را شکوه هست \*

\* بزدل خمر و دانای کامل \*

\* که غیر از خان خشک نمی ماند \*

\* ز ترخانی تری کرده چو زایل \*

آخر عمر خدمت تولیت مقبره جنت آشیانی بدر مقروض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد \*

( ۲ )

\* تخته بیگ سردار خان \*

از یکهای میرزا حکیم برد - در جنگی ( که میرزا را بافواج عرش آشیانی رو داد ) <sup>مصدر دلیری گشته نامی</sup> برادر مردی برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه معتبه سلطنت رسیده دولت باز یافته بگونگون انعامات مضمون عاطفیه گردید - پس ازان بتغیضات صوبه کابل آرد یافته همراه کنور مانسنگه و زمین خان کوکه در تنبیه کرده یوسف زئی و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سی و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر پنهان داری پشاور سوافرازی اندوخته بارها کرده تاریکی را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده از بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خانی رایت ناموری افراشت - و پس از جلوس جنت مکانی چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعه قندهار بعرض خسروانی رسید او را بمنصب در هزاره

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] تخته بیگ - یا پخته یا بخته باشد \*

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوری شد - تا رسیدن اینها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود از تغییر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه ( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده هجری در اینجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیه سرافراز بودند \*

### \* تاش بیگ تاج خان \*

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال سیم جلوس بملازمت عرش آشیانی کام دل اندوخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبه پنجاب سرفرازی یافت سال سی و یکم بهمراهی راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال سی و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت سال چهارم خود او را بمالش عیسی خیل دستوری دادند - اگرچه دست و پای جفتانید اما چون زنجوری داشت چنانچه باید کار صورت نیست - سال چهل و دوم در کشایش قلعه مؤ ( که یکی از حصون معظمه زمینداران کوهسار شمالی صوبه پنجاب است ) باتفاق آصف خان تعیین شده مصدر تردد گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم ( که باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبه پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامی بخدمت بخشی گری آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجی از قلیچ خان صوبه دار و دیگر جاگیر داران آن نواحی را مثل حسن بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ خان کابلی یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزارلی نماید ) او انتظار دیگران ننموده بکوچه های متواتر پیرگنه پنهان (سیده پنهان گاه آنها رفت - قضا را وقت ( که مردم او در صدد خیمه زدن بودند ) فوجهای آن شقی نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیری از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره سربلندی یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران ( که از تذهار معزول شده در راه بود ) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پستتر باضافه منصب کامیاب شده بصوبه داری ننه چهاره عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه ( ۱۰۲۳ ) هزار و بیست و سه هجری همانجا بخلوت کد بقا خرامید \*

### \* قربیت خان عبد الرحیم \*

یورقایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبری سن مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازی یافته اواخر

عهد عرش آشیانی پایه هفتصدی رسید - پس از آنکه جنت مکانی در سال سیوم جلوس مالک بانو صبیح قائم خان را بعقد ازدواج آورده پیدایش محل مخاطب ساخت کار اینها ببلندی گرائید - عبدالرحیم سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سر بلند گردید پستر پایه هفتصدی چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم بقومدارای برگشته الور لوی امتیاز برافراشت - سال نهم باضافه پانصدی پانصد سوار رتبه اش برافزود - پسرش میان جوه نام ( که پادشاه محل بفرزندی برگرفته بود ) سال ( که مهابت خان بر کنار دریای بهت نسبت پیدایش مصدر گستاخی شده ) او را بعدم سرافرستاد \*

### \* قهرور خان میرزا محمود \*

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیانی دارد هند گشته بمرد بخت سعید بدولت روشناسی آن شاه والا دستگاه و منصب پانصدی فایز گردید - و پس از آنکه نوبت فرمانروایی بجنت مکانی رسید اتفاقا روزی شیر بقتلگ زده بحضور والا آوردند - بتقریب در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی بس سر شیر بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوی بازاری بر نیرو باشاره پادشاهی بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خطی ظاهر نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسروانی درخواست - که اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آورم - چون حقیر جئه

بود پادشاه فرمود - بسم الله ببینم - میرزا چنان بسجدهستی سر شیر را جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدو نیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت کمائی یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بی همتا بود - هیچکس را درین امر باری سر همسری و دعوی برابری نبود - زور آوران زمانه بسردنچگی او زیر دست - و بالا دستان سیر قوت بتلاش او پست \*

گویند میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز کوکه از کجرات کمان آورده بود - که مردم پر زور هر چند میخواستند بکشش در آرند چله از وی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - از آن روز پادشاه او را بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکانی در جهانگیر نامه ( که خود انشا نموده ) درج فرمود - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رفت روز افزون خسروانی پایه عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیک از قومداریهایی سرحد پنجاب مأمور گشته در آنجا جنگی مردانه رستمیه نمود - بچیره دستی لوی استیلا برافراشت - و در جایزه آن بخطاب قهرور خانی سرافرازی یافت - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانیده ( و بدیوانگی کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت در لاهور در گذشت (۲) در [ بعضی نسخه ] نیز قوت (۳) در [ بعضی نسخه ] بهم رسانیده بدیوانگی

نستعلیق جلی را بغایت خوب می نوشت - و در قطعه نویسی بد بیضا مینمود - و لطائف نکات از سر میزد - و نقلهای رنگین و حکایات شیرین از وی می آرد - گویند روزی مجلس آراست - و مردم را بضيافت طلب داشت - آقا رشیدا (که همشیره زاده میروعماد مشهور است و در خط نستعلیق استاد) در آن انجمن حاضر بود - و با یکدیگر گرم حرف - خان بیکبارگی بحجره در رفته بعد از ساعتی شمشیر حمل کرده بر سر آقا رسید - و گفت شنیده ام که تو از شاگردی من انکار میکنی - و من تمام بر آقا مسئولی شد - بالاحاج گفت - خانم آخر چه میفرمائی - گفت بحضور اعزه بگواهی اینها خطم باعتراف شاگردی بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم<sup>(۲)</sup> ظریفش امان یافت \*

### • تربیت خان فخرالدین احمد بخشی •

در عهد جهانگیری از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهی امتیاز یافت - و در کم منصبی بدولت (دشناسی) فایز شده از امثال و اقربان پایه اشتهار برتر افراخت - و در هنگام شهریار بهمراهی آصف خان یمن الدوله نیکو پرستاری بتقدیم رسانیده شایسته عنایت پادشاهی گردید - پس از سریر آرائی اعلیٰ حضرت بخطاب تربیت خان سر عزت بر افراخت - و در سال ششم او را بسفارت توران برگزیده با وقاص حاجی ایچی نذر محمدخان والی آن ولایت

رخصت نمودند - و جواب نامه خانی با تذسوفات هندوستان بقیمت یک لک روپیه مصحوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال هشتم مراسم پیغام گذاری به بهین آئین بجا آورده بتلذیم عتبه خلافت چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همین قدر شترنرو ماده با دیگر اشیا بر سبیل پیشکش گذرانید - ازان میان مصحف بود بخط شاه ملک خان بنده سلطان محمد میوزا ابن جهانگیر میوزا پسر امیر صاحب قران - که بخط ربیعان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورد - اعلیٰ حضرت بنابر یادگار بزرگان انبساط تمام فرمود \*

گویند تربیت خان چون بدان دیار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معارفت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختیار کرد - چنانچه بهمان دستار اوزبکی ملازمت نمود - اعلیٰ حضرت را بسیار خوش آمد - در همین ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خدمت آخته بیگی سرفرازی یافت - و چون سال نهم حین مراجعت از دکن ماند در مخیم سرادقات پادشاهی گشت تربیت خان با جمعی بر سر زمیندار جیت پور ( که بتمرد و سرکشی میگذرانید ) مامور گردید - خان مزبور او را مستمال ساخته همراه خود باستانبوس خلافت آورد - و در سال دهم باضافه پانصدی ذات و بخشی گری دوم از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلی خان بصوبه دارچی کشمیر اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دوران دیار بسبب باران بے هنگام دریای بهت طغیان نمود و سیلاب غلات فصل خریف را زده مواضع بسیار را خراب ساخت و پراگندگی و بے نوائی باحوال قطان و سکان آن ولایت راه یافت خان مذکور بتیمار دارچی عجزه و مساکین ( که لازمه چنین اوقات است ) چنانچه باید نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملکت از سلوک او چنین شکایت بر جبین و اظهار ناراضامندی بر زبان داشتند - بنابراین معزول شده بحضور رسید \*

صاحب ذخیره الخوانین آورده که چون اعلیٰ حضرت را داعیه تسخیر بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربیت خان استفسار نمود آن مرد راست درست ( که بتازگی از کیفیت آندیار آگهی یافته بود )<sup>(۲)</sup> بے محتاجا عرض کرد - که زنهار عزیمت آن مملکت نفرمایند - که آنجا اسپ و آدم از مورد ملخ افزون است - و مردم هند تاب برفت و سرمای آنجا نمی توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزی از ملا فاضل کابلی هم ( که از فصول فضلی وقت بود ) از روی مسئله در انتواع ملک موروثی از دست سلاطین چنگیزی ( که بتغلب متصرف اند ) پرسش بمیان آمد - گفت که جنگ با مردم آنجا ( که همه مسلمانان دین دار اند ) بے حجت شرعی مورت ریان و نکال است - پادشاه از جا در آمده فرمود که هرگاه مقتدای زمانه

(۲) نسخه [ ج ] یافته بود مرفض کرد \*

چنین فتویٰ دهد و بخشی سرکار سپاه را از برف و سرما ترسانه چگونه مهم متمشی شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را از بخشی گری تغییر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ گشته در گذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد از بخشی گری صوبه دار کشمیر شده - و مهم بلخ سال نوزدهم در میان آمد دوران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هر چند تعیین تاریخ فوتش بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشی شده باشد یا پیشتر هم داعیه تسخیر بلخ پادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروع ظهور بخشید - که فوج هندوستان اصلا دوران سرد سیر دل نهاد اقامت نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاری وا گذاشتند - اعلیٰ حضرت بعد از مشاهده این حال تحسین رای تربیت خان فرموده پسرانش را برنواخت - و از جانب آن مرحوم ذخیره خاطرے که داشت رفع نموده پسر کلانش میرزا محمد افضل ( که در سوارکاری و تیراندازی یکتا بود ) ملایقت گردید - گویند بر اسپ که حردن چمنده می بود پدر او را سوار میکرد - مردم گفتند که امروز فردا دست و پای این پسر می شکند گفت بمیرد یا شه سوار شود - مشارالیه از انشا و علم مجلس هم بهره داشت - و بمیرزائی و پاکیزه وضعی میگذرانید - خاندوران ناظم دکن بنابر آشنائی پدرش همراه خود گرفته - و پس از فوتش اسلام خان نیز او را قابل رفاعت دانسته بدکن برد - و بفوجداری بهتری تعیین

نمود - پس از آن ( که شاه نواز خان بدکن آمد ) او را فوجدار نواحی  
دهوندا پور ساخت - پانصدی پانصد سوار مخصب داشت - و در سال  
بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیر الله سیف خان است - که  
براسه مذکور میشود \*

## \* تقرب خان \*

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا  
محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال  
حذاقت و تجربه کاری در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضی  
بمحریمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطباء شاهی گردید  
و بعد از انتقال آن جم جاه بسعادت جمعی ( که از ذخیره خاطر  
داشتند ) از شاه صفی<sup>(۲)</sup> سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس  
ثانی ( که در سن صبا بود ) هم رعایت نیافته از بودن ایران دلگرا  
میزبست - ظاهراً اراده حج را نموده و ضمناً احرام در ریافت زمین موس  
آستان صاحبقران ثانی بر میان جان بسته از عراق برای بصره اعزام گردید  
و به بذل لاهری فرود آمده سال هفدهم سنه ( ۱۰۵۳ ) هزار و پنجاه  
و سه بادرک ملازمت پادشاهی شرف افزای روزگار خود شده بمنصب  
هزاری و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید \*

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست و سه<sup>(۳)</sup> روز بیگم صاحب ( که الف  
حضرت اعلی بآن قدسی نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود )

(۲) نسخه [ ب ] صفوی (۳) نسخه [ ج ] صاحب \*

از خدمت پادشاهی بخوابگاه خود میرفت - ناگاه گوشه دامن بشمع  
( که در دیوان سر راه افروخته بودند ) رسید - و چون لباس پیرگیان<sup>(۲)</sup>  
حریم عزت در کمال نراکت می باشد و روغهای معطر بران مالیده  
میشود آتش زنانه کشید - و در تمام ملبوس در گرفت - اگرچه چهار  
خدمتگار ( که حاضر بودند ) در اطفای این نایره چمتوی تمام بکار بردند  
اما چون برخهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف  
شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عقیقه با افلاع هر دو طرف  
و هر دو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگی خود متکفل  
امور بیمار داری گشته اول بمعالجه روحانی پرداخته از روز اول  
تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باطل احتیاج  
تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغه خطیر از زر نقد در وجوه  
خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین المال ( که بر ذمه محبوسان  
طلب بود ) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار  
روپیه ( که سال سه لک و شصت هزار روپیه میشوند ) تصدق آن ملکه<sup>(۳)</sup>  
زمان باریاب استحقاق میرسیده باشد - پستر بعلاج جسمانی توجه  
گماشته هر جا ( که طبیعه و جراحه بود ) حاضر آمده بمعالجه و مداوا  
سعادت اندوختند \*

حکیم داؤد ( که آمدنش در چنین اوقات از مغنمات بود ) در  
ازالۀ بعضی امراض ( مثل لزوم تب ولینت طبع و تهیج اطراف چشم

(۲) نسخه [ ج ] در دیوان سر راه (۳) در [ اکثر نسخه ] ملکه الزمان \*

که در اثنای الم جراحت رو نموده ( معالجات مایب بتقدیم  
(سانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن محبت باضافه  
هزاری در صد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسروانی  
پیروایه اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمنشارالیه مقروض  
گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامی اندوخت  
و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزار و هشتصد سوار اختصاص  
یافت - و در سال بیست و ششم در معالجه اکبرآبادی محل کمال  
قدرت طبیی او پرتو ظهور افکند - و باضافه پانصدی دیگر با انعام  
سی هزار رزیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب  
معتبر چهار هزار و سه سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون  
در سال سی و یکم بعارضه ناهلایم حبس بول مزاج اعلی حضرت  
از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویه بارده مدوره  
بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمی از حکیمی  
مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب  
خان شیر خشک نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم  
سنه (۱۰۹۸) یک هزار و شصت و هشت از دارالخلافه متوجه اکبرآباد  
شده بخوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب  
خان بمنصب والای پنج هزار و کوس بلند رتبیکی نواخت - و پس  
از آنکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیری زیب و زینت یافته

اعلی حضرت را در قلعه آگره بگوشه انزوا برنشاندند ازان رو ( که  
تقرب خان در معالجه اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه  
بکار برده بمزاج آشنا شده بود ) بانعام سی هزار اشرافی بتازگی کامیاب  
مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیه کوفت و تدبیر اعاده<sup>(۲)</sup>  
محبت قام تعیین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بذایر جرته  
مورد عتاب عالمگیری گردیده از نظر التفات شهنشاہ والا اقبال افتاد  
و چندی در گوشه نشینی بسر برد - و در آغاز سال پنجم تیه باشنداد  
بر مزاج خلد مکان طاری گشته بتوانی عظیم کشید - بدین تقریب  
تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج  
از وی نمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳)  
هزار و هفتاد و سیوم هجری پیمانه عمرش لبریز گشت - عواطف  
پادشاهانه محمدعلی خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت  
برآورد - و چون بمحب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول  
گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدی در صد سوار نوازش  
یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهی محسوس عمدها بود و نام  
ببزرگی برآورد احوالش جداگانه ثبت گشته \*

### \* قربیت خان بولاس \*

شفیع الله نام ولایت را بود - در عهد فردوس آشیانی در سلک  
ملازمان پادشاهی انسلک یافت - و بدولت روشناسی فایز گشته بتقویض

خدمت میرتوزکی سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت  
قلعه دارالسلطنه لاهور و منصب هزاری سرفرازی یافت - و در سال  
بیستم مجددا میرتوزکی یافته مامور گردید - که تا غور بند رفت  
هرکدام از تمیزاتیان بلغ را [ که بشاهزاده محمد اورنگ زیب ( که بنظم  
آن مملکت انتهای فرموده ) نرسیده باشد ] سزاولی نموده برساند  
و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سده خلافت  
دریافت - و باضافه پانصد سوار مباحات اندوخته بدستور سابق سرگرم  
عهد خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهی سعدالله خان  
از مهم قندهار معادرت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب  
تربیت خان چهره ناموری افروخت - و در سال بیست و چهارم  
از تغیر مرشد قلی خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و ششم  
بداروغگی توپخانه ضمیمه میرتوزکی سرمایه افتخار اندوخت - و در  
سال بیست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزار و پانصد  
سوار بر نواخته بحر است صوبه اودیسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع  
دستوری یافت - و در سال سی و یکم بافزایش سواران منصب و عطای  
نقاره و تفویض صوبه داری اوده اختصاص گرفت - و در ایام تخیل  
سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل  
بملازمت عالم گیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از بر افراختن  
وایات عالم گیری از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور  
باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهم بلده طیبه اجمیر زمین شد - و پس از آنکه  
دارا شکوه در آذارگی سر به بگجرات کشیده پرو بال رفت خود درست  
ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان  
قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب  
عالم گیری ( که بعزم رزم هگرای اجمیر بود ) پیوست - و پس از  
چهره نمائی شاهد فتح و ظفر خلد مکان اورا بدستور سابق بحکومت  
اجمیر منصوب ساخت - و در سال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان  
از تغیر لشکر خان دستوری یافت \*

( ۲ )  
و چون شاه عباس ثانی فرمان داری ایران آقا بیگ پسر  
قلندر سلطان چوله تفنگچی آفاسی را ( که از عمدهای آن دولت  
بود ) بوسم ایلچی گری با نامه تهنیت سرور آرائی بدرگاه پادشاهی  
فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته در همان سال  
رخصت انصراف یافت از آنجا ( که جواب نامه رسمه سمت مستمر  
و معهود - خصوصاً میان سلاطین ذری الاقترار - و ارسال رسل و رسائل  
مثمر فوائد نبیله است ) تربیت خان را ( که از امرای عمده  
صاحب ثروت و سامان بود ) باضافه یک هزار سوار بر نواخته با ( مغانی  
شایسته بیهای زیاده از هفت لک دریه از نوادر و رغائب مملکت  
هندوستان در سال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان  
مذکور در مفاهان ( که دارالسلطنه ایران بود ) آذراک صحبت



پادشاهی نمود - از ناهنجاری نقش صحبت درست نداشت  
 تربیت خان ( که از سنجیده وضعی و معامله فهمی بهره نداشت )  
 سبک سربها بکار برد - شاه هم [ که دوام شرب مدام فمیده مستی  
 جوانی و غرور حکم رانی داشت - و سامان قوای دماغش ( که چراغ  
 کاشانه خرد است ) دستخوش آشفتگی گشته خالی از جذون و خبط  
 نبود ] خود نمائیه و بلند پروازیها ( که زبند بزرگان و بزرگ منشان  
 نیست ) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است  
 قابل تحریر نیست •

بالجمله تربیت خان بعد از کشیدن خفت و ذلت پس از یکسال  
 از فرخ آباد اجازت معارفت یافته روانه هندوستان گردید - و بر خلاف  
 ایلچیان زمان جنّت مکانی و فردوس آشیانی مثل خان عالم دولدی  
 و صفدر خان آقاسی ( که بعنوان پسنذیده بتقدیم این امر عظیم القدر  
 پرداختند ) مبطّل فوائد و خشوری ( که تاسیس مبانع مصادقت  
 و تشدید ارکان موافقت میان خوافین رفیع المکان است - و آن مستلزم  
 آسایش جهان و جهانیان بود ) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که  
 الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل ساخت - و کار بسپه کشی جانبین  
 انجامید - شاه بعد از روانه شدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعیین  
 نمود - و خود نیز در تهیه اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشته  
 خان مذکور ( که داخل حدود ممالک پادشاهی شده بود ) بخداد مکان  
 رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غره ربیع الاول این سال سنه ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد  
 و هفت هجری بعارضه خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساخته  
 تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه  
 رسید - و مورد عتاب پادشاهی گشته از دولت ملازمت ممنوع شد  
 و در سال دهم بمنصب چهار هزار سه هزار سوار مورد نوازش شده  
 از انتقال خاندوران بصوبه اوی اودیسه مامور گشت - و در سال  
 سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائی خان مقرر شد - و بعد از آن  
 بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم  
 از تغیر امیر خان بنظم موبه بهار سر مباحثات برافراخت - و چون  
 آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت  
 خان مذکور بغوجدارای تهرمت و در بهنگه منصوب گردید - و در سال  
 بیست و چهارم بغوجدارای جوندپور افتخار جست - و آخر در سال بیست  
 و هشتم سنه ( ۱۰۹۶ ) هزار و نود و شش هجری همانجا بساط هستی  
 در پیچید - هدایت الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمی یافت  
 حکایت ( که بتربیت خان نسبت دهند ) ظاهرا همین تربیت خان باشد  
 گویند ( روزه اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابی  
 می نمود - بخار تر دود آسا ( که از رود خانها و آبگیرها برمی آید  
 و بهندی کهر نامند ) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی  
 نشاط فرمود - که شعر مناسب حال که بخواند - تربیت خان  
 عرض کرد \*

\* بیت \*

\* قدم نا مبارک و مسعود \* گر بدریا رود بر آرد دود \*

### \* تربیت خان میر آتش \*

میر محمد خلیل مبین خلیف داراب خان بنی مختار است  
به پردلی و جان بازی در اواخر عهد خلدو هکان جبهه پیش آمد  
بر افروخته در عرصه ناموری گوی مسابقت از اقوان بود - در سال  
چهارم بمنصب دوهزاری هزار و دویست سوار سرفرازی یافته  
از برهم پوزی ( که دران رقعت مضرب خیام پادشاهی بود ) به تذبیه  
مقاہیر کوه مہادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور درندی راد  
( که آردا خان مزبور بود ) منصب هزار و پانصدی یافته بتھانہ داری  
آن کوه تعیین گشت - و بعد ازان بمیر آتشی علم اقتدار افراشته در سال  
چهارم و دوم جہمت برداشتن چہاونی غنیمت مرخص گردیده بافرزنی  
پانصدی عزت اندوخت - و ازان بعد ہموارہ بتعریک و گوشمال  
اشقیای دکن پرداختہ سالم و غانم برمی گشت - و در تسخیر قلاع  
مرہتہ بمورچال پردازی و دہدہ سازی کارنامہا بر می ساخت - چون  
در سال چہل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنہ ( ۱۱۱۱ ) هزار و یکصد  
و یازدہ ہجری پادشاہ کشور کشا پس از اقامت چہار سالہ در اسلام پوری  
بآہنگ کشایش حصون سیوای بہونسلہ بہ نیمت غزا و جہاد بکران  
عزیمت را بچولان در آرد و از مرتضی آباد مرچ گذشتہ تھانہ میسوری  
معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

( ۲ ) نسخہ [ ب ] جان نغاری ( ۳ ) نسخہ [ ب ج ] مسوری \*

بسنٹ گدھے ( کہ قلعه ایست بمسافت سہ کروزہ از میسوری نازخلال  
جبال ) گردید - و از کار طلبی در دو روز کار دو سالہ پیش بردہ مردم  
توپخانہ را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون تلغیان از توپ اندازی  
باز نعی ایستادند پیش خانہ پادشاہی سردریای کشنا ( کہ پای  
قلعه بتفاوت کرورہ میزد ) برپا شد - همان روز مخصوصان جان  
بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم  
گشت - میر عبد الجلیل بلگرامی \* کوه کفر شکست \* تاریخ یافت  
و ازانجا موکب پادشاہی بانتزاع قلعه ستاؤہ ( کہ بر کوفہ سنٹ  
آسمان رفعت - و برصافت و عظمت سزا آمد حصون سیواست - چنانچہ  
امروز مکان راج و ہاکم نشین نبیرہ اش ( اچہ ساہو سنٹ ) متوجہ شد  
بیست و پنجم جمادی الاخری نیم کروزہ پای قلعه دایرہ خسروی  
گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه گیری و عذر سوزی مورچال  
دران ساخت - و غریب دتہ رو دان - خان مزبور بفاصلہ سیزدہ  
فراع از دیوار حصار دہدہ بارتفاع بیست و چہار گز مقابل برج  
بر ساخت - چہ زرہای گران کہ خرج آن نشد - و چون دید کہ آن مفید  
قلعه گیری نیست از پای همان زینہ روان کرد - و عجب مصالح بصرف  
آن رفت - تا آنکہ نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینہای  
چوبین گذاشت - و چون آن دیوار ہمہ کوفہی ست بارتفاع سی گز  
( کہ بالای آن شش گز دور و سنگچین نمودہ اند ) درینصورت ہم  
یورش صورت نیست - لہذا از جناب خلافت فتح اللہ خان بباشلیقی

روح الله خان مامور شد - که مورچال دیگر دران کند - تربیت خان  
نمی خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک  
سست فکرهای خویش ( که در کار زینه بردن نموده بود ) تدبیرے  
درست اندیشیده طاق در سنگچین قلعه حفر نموده از طرف چهارده گز  
و از طرف ده گز بدرازی دیوار خالی ساخت - در میان محصوران و بهادران  
( که دران طاق چوکی میدادند ) پرده بیش نبود - لیکن از طرفین  
هیچکس آن یک ذراع زمین را نمی توانست بپای جرأت بپیوندد - قرار  
بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه  
یورش را شود - چنانچه پنجم ذی القعدة ( که چهار ماه و چند روز از  
محاصره گذشته بود ) یک فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه  
افتاد - و جمعی کثیر از در نشیمن سوختند - چون فتیله دیگر را آتش  
زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم  
منتظر یورش - سوای عمله و فعلة مورچال مخلص خان و حمید الدین  
خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین  
طرف افتاد - سوای احشام بگسریه و کرنائیک و مارلیه در هزار  
بهادر کار آمدنی بیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه درین حشر<sup>(۲)</sup>  
و نشر پیاده چند بالای دیوار برآمدند - و فریاد میزدند که بیائید  
این جا کسی نیست - بر لشکریان بمرتبه ترس استیلا نیافته که کسی  
پای تهر و جگر داری درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعه گیان

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را  
بآب تیغ شستند \*

و غریب تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده  
و کار پردازان دست از کار برداشته پیداهای بهلیه ( که از فرو رفتن  
برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میر آتش  
و سوختگی داشتند ) چون دیدند ( که برآوردن مردها از زیر سنگ  
و خاک متعذر است - و سوختن در دین بدآئین آنها واجب ) مرحله را  
( که سراسر از چوب مرتب بود ) همان شب آتش زدند - و این آتش  
هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میر آتش در افتتاح قلعه  
سعی چند بکار برد که رهم تصور نکند - العبد یدبر و الله بقدر  
بشگرفت کاری اقبال پادشاهی بعد نه روز ازین واقعه سیزدهم ذی القعدة  
سال چهل و چهار سنه مذکور ( که همگی چهار ماه و هیزده روز کشید )  
قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در  
مورچال پرناله و پون گدهه ( که متصل هم اند ) کار نامه بروری کار آورد  
که موجب حیرت نظار گیان گردید - قریب چند جریب زمین را  
مخوف کرده راه برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت  
و بمفاعله چند گام نشیمن ( که بیست نفر کاری دران توانند نشست )  
طرح انداخت - و هر طرف غرقها ( که مهیب نسیم باشد - و روشنی  
آفتاب بتابد ) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند  
که بضرب مژدوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآورند - و این کوچه را

زیر برچی ( که مضرب توپ بود ) رسانیده بیدارش آنقدر خالی کرد که جمعی از بهادران دران چوکی میدادند - و آسیبی از حقه و متواله غنیم بآنها نمیدوسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزی که کیف ما اتفاق قلعه بدست آورده بود دیگر سوان بهاس خاطر میر آتش ( که درین امر عام انا ولا غیري مي افراشت ) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان ( قم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گزاشیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد گشایش قلعه کهیلده باضافه پانصدی امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادری او قلعه کدانه موسوم ببخشده بخش مفتوح گشت - و در سال چهل و هشتم در جایزه گرفتن قلعه راجکده باضافه پانصدی درآمد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم در مرغی توپخانه دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمه میر آتش حضور گردید و چون خان مرزور بصلح داری بنی شاه گدده و متعی آباد تا دریای بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادری امتیاز یافته بعد فتح واکندیره باضافه درگاه سوار و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در سال پنجاهم بمالش هراتابان سمت رحمان بخش مرخص گشت - و پس از واقعه ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهده او را گذاشت

گویند (رز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا ( که در تفنگ اندازی بی نظیر بود ) فیل را پیش رانده دو تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالی نمود - هر دو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگی بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحق در حیات پدر رشادتی داشت - پس ازان خطاب تربیت خانی یافته در عهد خسرو زمان میر تورک ارل بود در هنگام نادر شاه عرض و مال او مفت دستخوش قاراج نسقچیان شاهنشاهی گشت - در حالت تحریر بقید حیات است \*

### \* توکماز خان \*

نیالانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهی پیوست - و بمنصب درخور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تئیه مرهته مامور گردید و عمش خواجه خان ( که نسبت دامادی با سیادت خان سید اوغلان داشت ) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولد گشته خود را بوضع مرهته ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوه ترقی ( که باصطلاح اهل دکن ترکی گری گویند ) اختیار نموده بود - در منصب ازان تعیناتی دکن نسلک داشت - در جنگ عالم علی خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطنی با آشفته ساخته اصلا مرکب حرکتی نشد - آشفته

پس از وقوع فتح تلقی با احترام نموده رابطه قدیم را بیکرنگی تازه دو بالا گردانید. تازنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجری دیده تماشا بین را بر بست - سه پسر داشت کلانی خواجه محمد - که در عمل آصفجاء بخطاب خان نامور شد و در وقت ناصر جنگ بخطاب پدر و در عصر ملابت جنگ بخطاب قوی جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاری رسید - مدتها بقلعه دارعی احمد نگر می پرداخت - بوجه قلعه مذکور را بمهره سپرد بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بعالم بقا شتافت - مرد یار باش و خوش خلق و کمال درست بود و باخط خوب میل خاطر بسیار داشت - با محرز اوراق هیچ گاه سر رشته دوستی از دست نداد - در پسر دیگرش یکم خواجه حمید خان دوم خواجه شریف خان (که هر دو بمنصب و جاگیر میگذرانیدند) پیش از برادر کلان درگذشتند \*

### \* تیغ بیگ خان میرزا کل \*

او در برادر کلانش میرزا فقیر الله و میرزا گدا هر سه همشیره زادهای بیگلر خان میرزا احمد اند - که دیوان سلطان بیدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقاعه دارعی بذور سورت سر برافراخته - پدر اینها از منصبداران کم پایه بود - بعد فوتش میرزا نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحیم خان بیوتات پرورش اینها گرد

(۲) در [ بعضی نسخه ] یکسوئی تازه (۳) در [ اکثر نسخه ] قوت جنگ \*

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند میرزا فقیر الله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدا بیگ خان و چون بیگلر خان مذکور در گذشت (از آنجا که نسبت داسادی هم داری داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه داری بندر مذکور سر رشته اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری و طالع داری در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز گردیده بتقرر متصدی گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت و مدت مدید رائق و فائق مهمات آن جا بود - خان مزبور بزمان دهی و بلند همتی نام بر آورد - چون سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری جهان را بدزد نمود تعلقه متصدی گری آنجا بمعین الدین خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خورش خواجه عبد الرحیم خان مذکور بعلاقه داسادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت تحریر اگرچه بذور مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سر بلندی دار) بنام دخیل است \* گل بخاک افشان \* تاریخ قوت تیغ بیگ خان است \*

### \* حرف الثاء \*

#### \* نانی خان مروی \*

از امرای پانصدی اکبری ست - موطنش هرات - و نسبش بطایفه

ازلات میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسی را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائی و محبت ما مشروط است باینکه سخنان او باش در حق ما نشنوی - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمی ایشانند - و پس از آنکه همراه افواج پادشاهی جهت استیصال علی تلی خان زمان دستوری یافته در عرضداشت خود این بیت پادشاه نوشته \*

\* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم \*

\* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن \*

در علم صرف رساله منظوم ساخته - و این رباعی ( که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارند ) از دست \*

\* رباعی \*

\* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست \*

\* هشیار دزد رفت و برون آمد مست \*

\* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان \*

\* برخاست ملال من و شوق تو نشست \*

\* ثناء الله خان - و امان الله خان \*

پسران ضیاء الله خان بن غذایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهی بود - سال چهل و هفتم بدیوانی اکبر آباد ممتاز گردیده - از نام بردها ارلین بمصاهره

عماد الملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه داری حیدر آباد بعد از ملک مقرر گردید هر دو همراه از وارد بلده مزبور شده عیش و مهیا و روزگاری بر حسب متمنا داشتند - ارلین بفوجداری سیکاکول مامور گردیده پس از آن ( که عماد الملک در سال ششم جلوس فردرس آرامگاه کشته شد ) دست رجوع بخدمت نظام الملک آصفجه داده ابتدا بصوبه داری بیجاپور چهره عزت برافراخته در آنجا از دست اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری پرینده داشت - بسیار شوخ طبع و زنده مشرب بود - بوقت موعود جهان گذران را رداع نمود - و در مین مدت مدید در قید حیات بحیدر آباد نشسته اوقات بسر می برد - آخر او هم در گذشت - بسیار میرزا منش بود \*

## \* حرف الحیم \*

\* جعفر خان تکلو \*

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلی تکلو در هنگام نهضت جنت آشیانی بایران دیار حاکم هرات و لله سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسب مغوی بود - شاه فرمانی ( که دستور العمل ارباب مرورت و فتوت تواند بود ) در آداب ضیافت و مهمانداری جنت آشیانی بار نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبغی

بمواغات لوازم خدمت ( که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد )  
پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان  
بدستور پدر للہ میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشه نصرت  
و استکبار که نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فرو گذاشت - شاه  
در سنه ( ۹۷۲ ) نصد و هفتاد و دو فوج بسو کردگی معصوم بیگ  
صفوی ( که وکیل السلطنت بود ) تعیین فرمود - اتفاقاً دران ایام قزاق خان  
استمقا بهم رسانیده جمعیت او بفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان  
محمد در قلعه اختیارالدین حصاری گردید - عساکر شاهي بهرات  
درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت  
در گذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد  
پس ازین سانکه جعفر بیگ ( که برشادت و شجاعت نزد پدر هم  
اعتبار داشت ) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیانی آورد - و مورد  
عنایت و رعایت گشت - و در سنه ( ۹۷۳ ) نصد و هفتاد و سه  
در تعاقب خانزمان شیبانی همراه رکاب پادشاهی بود - پس ازان  
[ که صفحہ جرائم علی قلی خان ( بشرط آنکه تا الویة ظفر طراز اکبری  
درین حدود است ) از آب گنگ عبور ننماید ) بمیان آمد - و پادشاه  
بسیر قلعه چناده انتهای فرمود ] خان زمان از عجالت زدگی  
و گنگ ظرفی از آب عبور نمود - عرش آشیانی بامغای این خبر  
خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] و چون در سنه ( ۳ ) گشت [ ب ] سه هجری \*

رسانیده بعضی کشتیهای او را ( که از اموال مالا مال بود ) بدست  
آورده درجه استحسان یافت - و بمنصب هزاری و خطاب خانی  
اختصاص گرفت \*

### \* جلال خان قورچی \*

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیانی بود - پانصدی  
منصب داشت - سال پنجم او را برای آردن تان سین کلانوت ( که در  
خواندگی کبت و دهرید سرآمد دانایان فن موسیقی بود - و پیش  
رامچند بکھیلہ راجه بهته بسو می برد ) با نامه استمالت نزد راجه  
مزیور فرستادند - نام برده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه  
آردن - سال یازدهم چون بعرض رسید ( که او بجوان صاحب حسن  
مبتلا گردیده ) این معنی در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را از  
جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سری شده شیخ آن جوان را همراه  
گرفته فرار گزید - چون این حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان  
رضوی با جمع بتعاقب او مامور گردیده گرفته آردن - مدتی در  
جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت  
شده آب رفته بجو آردن - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهی بود  
یستر بکمک لشکر ( که بتسخیر قلعه سوانه از مضافات صوبه اجمیر  
مامور بود ) دستوری یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده  
تودد نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجه ماروار از دست مردم  
( ۲ ) دهرید بدون واو نیز گویند ( ۳ ) در [ اکثر نسخهای اکبر نامه ] پنه \*

پادشاهی کنج خمول گزید - درین ضمن شخصی خود را دیویداس (که در جنگ میرزا شرف الدین حسین در جدرود میرتهه مضاف صوبه اجمیر مقتول گردید) ظاهر ساخته بخان مذکور پیوست - که بتوسل از راه ببارگاه سلطانی یابد - چون دران ایام جست و جوی چندر سین همه را مطمح نظر بود درزے آن تزییر پیشه ظاهر ساخت که نام برده در جایگیر کلا پسر رام (ای برادر زاده خود مختفی گردیده - بنابران فوج پادشاهی بر سر منازل کلا رفت - او بدرانکار زده شمال خان قورچی را بخود یکم ساخته در استیصال آن تزییر پیشه اهتمام نمود شمال خان او را درزے بخانه خود آورده در تدبیر گرفتن شد - او بدیاری مردانگی ازان مضیق رهائی جست - و پس ازان کینه در دل گرفته درزے خانه جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندکس به پیکار درآمد - او به ساز جنگ بآویزشهای مردانه مطابق سنه (۱۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجری نقد زندگی سپرد \*

## \* جگمال \*

برادر خود راجه بهارامل اسم - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بکام شد هر یک از خویشان او بمدارج دولت مرقی گشتند مشارالیه نیز بمواطف سلطانی اختصاص پذیرفته سال هشتم بحفاظت قلعه میرتهه سر بانندی یافت - و سال هیزدهم (که عرش آشیانی بصوب گجرات ایلغار فرمود) او بحفاظت اردوی کلان نامزد شد

(۲) در [ بعضی نسخه اکبرنامه ] بهارامل •

بمنصب هزاروی رسید - پسرش کهنگار<sup>(۲)</sup> (که باءم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر میبرد) در هنگامه ابراهیم حسین میرزا راجه او را با جمعی بدلهی فرستاد - سال هیزدهم پیش از نهضت موکی پادشاهی بگجرات رخصت یافته در حوالی پٹن باردوی سلطانی پیوسته سال بیست و یکم همراه کفوز مان سنگه بمالش رانا پرتاب دستوری پذیرفته پستر تعینات صوبه بنگاله گردیده باشهباز خان سرگرم کارهای پادشاهی بود - در هنگامه (که خان مذکور ناکام از ملک بهائی برگشت - و راه دارالملک نانده گرفت) در اثنای طریق نام برده باتفاق چند دیگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گری بازگشته می آمدند) در چار شده باهم آتش پیکار افروختند - دران میل نوروز بیگ قانشال ازان مردم راه عدم پیمود - و دیگران مسلک فرار در پیش گرفتند \*

## \* چانش بهادر \*

از یکهای میرزا محمد حکیم بود - بعد از فوت میرزا همراه پسرانش سال سیم بدرگاه عرش آشیانی رسیده دولت آستانبوس دریافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسب و نقد سرمایه شادکامی اندوخت - و در همان ایام همراه زین خان کوکلتاش بمهم الوس یوسف زئی دستوری پذیرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهی افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

(۲) نسخه [ ۱ ] کنکار •



نام برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بهم قاریکیان اولا  
با کفور مانسنگه و ثانیاً با صادق خان و ثالثاً بکومک زین خان نامزد  
گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سی و پنجم ( که  
خانخانان بتسخیر قلعه قندهار قرار یافت ) اورا در همراهیانش  
برنوشند - از انجا ( که مهم مذکور در توقف افتاد و خانخانان بکشایش  
تفه مامور شد ) از درانجا رفته کاربند نیکو بندگی گشت - سال سی  
و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطانی آمده بعثه بوسی چهره  
امتیاز افروخت - و بستر بهم دکن تعیین شده آخرها در رامپوری  
می بود - سال چهل و ششم مطابق سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نه هجری  
بدرد شکم وداع زندگی کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب  
پانصدی داشت - پس از برادرانش جاگیر یافته در آن صوبه کارگذار  
بودند - پسرش شجاعت خان شادی بیگ است - که احوالش  
جداگانه بر صفحه بیان ثبت گردیده \*

### \* جهانگیر قلی خان \*

لاله بیگ کابلی - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش  
نظام قلماق چرانچی بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد  
الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس از فوت میرزا  
بتخدمت عرش آشیانی رسید - عرش آشیانی اورا بشاهزاده کلان  
سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوی داشت و کارهای  
نمایان از تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب یاز بهادر برنواخت - و در روزه چند صاحب طبل و حشم  
گردانید - و چون شاهزاده بسریع فرمان روانی هندوستان برآمد اورا  
بوالا پایه منصب پنج هزاری برآورده بخطاب جهانگیر قلی خان  
و تفویض ایالت صوبه پتنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم  
پادشاهی سمت نغان یافته بود ( که از نیولداران آن صوبه هرکه از  
صوابدید خان مذکور سر پیچد قتلش در دست او است ) طرفه رعب  
و صولت جهانگیر قلی خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان  
کهرکپور ( که از عمده زمینداران آنولایت است ) و همواره از زمان  
عرش آشیانی با حکم صوبه بهار مطیع و منقاد بوده دست از  
خدمتگریهای پادشاهی باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر  
خوانده بود ( درینولا تاب تحکم جهانگیر قلی خان نیارده آماده پیکار  
گردید - خان مذکور با جمعیت شایان بر سرش شتافته آریزش نمایان  
نمود - و پس از گپ و دار معب سنگرام بزخم تفنگ آواره دشت عدم  
گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزی بر افراشت - و در سال دوم سنه  
( ۱۰۱۶ ) هزار و شازده هجری از انتقال قطب الدین خان کوکه ( که  
بدست شیر افکن خان استجلو گشته شد ) بصاحب صوبگی بنگاله  
بالند پایگی یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا  
پرواخته از ترار واقع بمهمات آنصوبه را نرسیده بود که سپاه اجل  
بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال هیوم سنه ( ۱۰۱۷ ) هزار  
( ۲ ) نسخه [ ج ] کهرکپور یا گورکپور باشد ( ۳ ) در [ آخر نسخه ] پرواخته \*

و هفده هجری درگذشت - بدینداری و حق پرستی شهرت تمام داشت و در اجزاز متوبات بسیار میکوشید - و یکصد حافظ نوکر داشت که در سفر و حضر چند قرآن شریف ختم نموده ثواب آن را باو می بخشیدند - و خود هم نماز بسیار با وظائف و اذعان میخواند و با این همه صلاح و تقوی قسی القلب بود - اصلاً نرم دلی و ترحم نداشت - در عین نماز و تسبیح از اشاره تازیانه زدن و حلق کشیدن و کشتن گنهاران که معتادش بود خود را باز نداشته - و یکصد کرنائی ملازمش بود - که هرگاه جنگ ترازو میشد یکدفعه همه را میکشیدند که زهره گواران و روستائیا می ترسید - و یکصد غلوه انداز کشمیری نوکر بود - که هیچ پرنده بر سرش نمی توانست پرید - همه را بغلوه میزدند \*

### \* چکناته \*

پسر راجه بهارامل است - که احوال او جداگانه پیرایه ارتسام پذیرفته - راجه او را با دو برادر زاده خود بطریق یرغمال نزد میرزا شرف الدین حسین ( که هنگام تعلقه داری اجمیر زرے بر سر راجه مقور کرده بود ) نگاهداشت - پس ازان ( که راجه ادراک ملازمت مرش آشیانی نموده بجلال عاطفت اختصاص گرفت ) بقدغهای متواتر پادشاهی چکناته از دست میرزا رهائی یافت - پس ازان سوز الطاف بیکران گردیده هم در رکاب خسروانی و گاه در تعیناتی

( ۲ ) نسخه [ ج ] کشمیر نوکر بود \*

کنور مانسنگه برادر زاده خود بتقدیم خدمات می پرداخت - سال بیست و یکم ( که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهی مقابله نموده بعضی سرداران را پای از جا رفت ) مشارالیه قدم همت استوار کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر چیمل ( که از ناموران مخالف بود ) بضرب دست او ( هکرای وادی نیستی گردید - سال بیست و سیوم تیول در صوبه پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمعه برطبق حکم پیشتر روانه آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا ( که کلاه نخوت کج نهاده بود ) با جمعه کثیر تعین گردیده بنگاه او را بغمائی ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سی و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سی و ششم ( که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید ) او بهمراهی شاهزاده اختصاص یافته سرمایه عزت اندوخت - پس ازان بروکاب شاهزاده مزبور بهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعینه خلافت رسید - چون به حکم آمده بود چندی بار نیافت - و رفت ( که پادشاه

از دکن معاودت فرمود - و نواحی قلعه رنجهپور مضرب خیم گردید ( او پیشتر حسب الطلب از برهانپور رسیده بود - چون قلعه مذکور بدو تعلق داشت روزی ( که پادشاه متوجه سیر شد ) از بآئین فدریان تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستتر باز بدکن دستوری یافت - و در سال اول جلوس جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان پرریز بهم رانا تعیین گردید - چون شاهزاده بنابر هنگامه بغی خسرو باکمه پسر رانا را همراه گرفته روانه آگره شد نامبرده را با تمامی لشکر در آنجا گذاشت - و در همین سال بدفع دلیمت بیگانگانی ( که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود ) مامور گشت - سال چهارم جلوس بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار سربلندی یافت - و پسرش رام چند بمنصب دو هزار و پانصد سوار سربلند گردیده بصوب دکن رخصت پذیرفت - از ارادش یکی راجه منروب است که در ایام فترت ملنوم رکاب فردوس آشیانی بود - پس از جلوس بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و اسب با زین نقره و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباحی گردید - سال سیوم بهمراهی راجه گجسنگه بتخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگه بمنصب در خور سربلندی یافت \*

### \* جان سهار خان ترکمان \*

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکانی است - مدتهای مستد

در تعیناتی صوبه دکن گذرانید - و از کار طلبی و مردانگی در تقدیم خدمات پادشاهی بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پرریز با وصف طول مکث در برهانپور و تعیین امرای عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا رو برآه نگرفت بلکه دنیاداران دکن خلع ربه اطاعت نموده سیما ملک مغیر که محالات بالاگهاگ را قاطبه متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهم آن مملکت شاهزاده سلطان خرم ( که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهانی ممتاز گشته ) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آرازه صولت شاهی هوشربای دکنیان شده آنها دوش فروتنی و سرافکنندگی بزر بار بندگی در آردند - و دست تصرف عمال متعلقه پادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مال گذاری بر ذمه انقیاد و فرمان برداری گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینه دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانداری و فوجداری نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانه جالایور و مضافات آن ( که بیست و پنج کوهی دولتآباد است - و در آن وقت عهده تهانهای بالاگهاگ بود - و بسیاری از منصبداران پادشاهی با تأیید و جمعیت خود تعیین آن مکان می شدند ) روانه ساخت و پس ازان چندی از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست تصرف بمحالات پادشاهی دراز کردند - و ببالاگهاگ اکتفا ناکرده تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبه ثانی بساق

دکن ( اوجیهه ) همت گردانید - و در آغاز شازدهم سال جهانگیری خطه  
برهانپور را بوزد موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش  
و مالش نظام شاه و ملک عذیر معین گشت - و پس از زدن و خوردن نمایان  
و آریزشهای سترگ ( که هر مرتبه نصرت و فیروزی نصیب بندهای  
شاهی میشد ) ملک عذیر بتازگی قماشگر چهره نمائی شاهد اقبال  
شاهزاده گشته از کجروی ( و برتافت ) - و از در ندامت در آمده  
دست عجز بدامن استیمان در آریخت - هر یک از سران و سرداران  
تا انقضای موسم برشکال در محال از محالات بالاگهات گذرانید  
جان سپار خان با سه هزار سوار در بیدر اقامت جا بر ساخت - و چون  
از سر نو تقسیم تهاجمات سر بوزد مشارالیه را باضافه منصب برنواخته  
بتهاه داری بیدر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع  
بهاتوری مضاف احمدنکر میان ملک عذیر و ملا محمدلاری سپه سالار  
و وکیل السلطنت بیجاپور ( که عادل شاه رالی آنجا او را در محاورات  
و مخاطبات ملا بابا میگفت ) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت  
تقدیر ملا کشته شد و سر رشته انتظام فوج گسیخته گشت امرای  
پادشاهی ( که بکمک ملا مامور بودند ) گرفتار گشتند - مگر خنجر  
خان که باحمدنکر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول  
خویش ( سانیده ) حصار بیدر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب  
ارتحال جنم مکانی خانجهان لودی ولایت بالاگهات را بنظام شاه  
و گذاشت - و نوشتها بزم امرای پادشاهی ( که در تهاجمات بودند )

فرستاد - که آن محال را حواله وکلای نظام شاه نموده به برهان پور  
آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشته خانجهان گردیده نزد او شنافت  
روزه چند نگذشته بود که صیبت جلوس صاحبقران ثانی بچهار  
دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال  
احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافه  
هزار و پانصدی ذات هزار سوار بمنصب چهار هزار ذات سه هزار  
سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار باسما رسانید - و از تغیر جهانگیر  
قلی خان بصاحب صوبگی آله آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات  
سپهر دوار ( که هر کوه بفساده پیوسته است - و هر عشرت بحمرت  
آغشته - باد کامیابی این جا خمار ناکامی در پی دارد - و زلال صافی  
عیش کدورت در ته - قدح پر نشد که تهی نکردند - و صفحه تمام  
نشد که ورق برنگردید ) در همین سال پیمان عمرش لبریز گشت  
امام قلی پسرش هزاری چهار صد سوار منصب داشت - در سال  
سیوم شاهجهانی بهمرای اعظم خان ناظم دکن ( روزه ) که بر بالاگهات  
در چند ازل عادلشاهی و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت  
خان سردار فوج پهلوتپی کرد ( او با چندی از ناصوران روشناس  
عمده دل بجانفشانی نهاده مردانه در آریخت - و نیکنامی جارید  
اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادر هم داشت - مرتضی  
قلی نام - هزاری شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج  
نیستی خزید \*

(۲)

## \* جادو راو کانتیه \*

خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن مشهور از آن قوم است  
از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبه ثانی سال  
شازدهم جهانگیری پادشاهزاده ولیعهد شاهجهان صاحبقران ثانی  
سرزنش و مالش دنیا داران دکن را ( که سر از اطاعت و انقیاد  
پیچیده دست تالان و تصرف بمملکت پادشاهی دراز کرده بودند )  
وجه همّت عالی نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار  
آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو ( که مقدمه الجیش عساکر  
دکن بود ) برهنمونق اقبال بزمین بوس شاهزاده فتح نصیب تارک  
افتخار برافراخته بمنصب پنجهراری ذات و سوار تحصیل بلندپایگی  
نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان به بیست و چهار هزار  
پانزده هزار سوار منصب رسید - و چاکیرهای جید دکن تنخواه  
یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکی صوبه داران آن ولایت بود  
و همواره بتقدیم خدمات پادشاهی می پرداخت \*

و چون سال سیوم جلوس شاهجهانی صاحب برهانپور بسایه اعلام  
جهانگشای پادشاهی مورد امن و امان گردید جادو راو نکبت گرای  
از ناسپاسی و حق ناشناسی رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته  
با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست ( که  
بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است ) - و کافر ماجرائی ملازم جوهر

(۲) نسخه [ ۱ ] کانتیه (۳) در [ بعضی نسخه ] جادوان \*

آن بدجوهر در مدد آن شد که او را بدست آورده چند در زندان  
مجازات نگاه دارد - و باین انداز او را نزد خود طلبید - چون هنگام  
پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت  
ناگاه جوفی از کمینگاه برآمده دست بیستن برکشادند - آنها تن  
به بند و اسیری نداده تیغها از نیام کشیدند - و هر دو طایفه با یکدیگر  
در آریختند - جادو راو با دو پسر اچلا و راگهو و ایسونت رای نیبرگ  
جانشینش بقتل رسید - و بقیه السیف با کرجائی زنی ( که هدار  
کارهای آن خسروان زده برز بود ) از دولتآباد گویخته بوطن خود  
سندکهر ( که پرگنه ایست مضاف بهکر برار ) نزدیک بجائنه پور که  
جادو راو در آنجا قلعه ساخته ( رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه  
در دلجوئی و استمالات آنها سعی نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت  
و خجالت بدرگاه پادشاهی ملتجی گشتند - از آنجا ( که جرم پوشی  
و عذر نیوشی شیوه رضیه سلاطین عالیجاه است ) جرائم عظیمه آن گروه  
عفو پوره بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال  
ساخته در سلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطف و نشان  
باعظم خان فاضل دکن ( که بر بالاگهاٹ سرگرم استیصال خانجهان لودی  
بود ) سمّت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجی گری ذلت جی نام  
( که سرانجام معاملات جادو راو بار مفروض بود ) آنها را باعزاز و احترام

(۲) نسخه [ ۱ ] دست بستن (۳) در [ بعضی نسخه ] اجلا (۴) در [ اکثر نسخه ]  
کرجای زنی \*

پیش خود طلب داشته برای هر یک منصب عمده تجویز نمود و از پیشگاه فرمانروائی بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سی هزار روپیه بوسم مدد خرج و تذخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و بحالی محال جادو را بدستور سابق مشمول عوطف خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سده سلطنت دریافتند بهادر پسر جادو را بمنصب پنج هزار سوار و عنایت علم و نقاره مباهی گردید - و جگدیو را برادر جادو را بمنصب چهار هزار ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت و پتنگ را بمنصب سه هزار ذات و پانصد سوار ( که سابق برادرش ایسونت را مقتول داشته ) سرفرازی یافته بخطاب جادو را ( که نام جدش بود ) موسوم گشت - و بیتوجی بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار ( که منصب پدرش اجلائی قتل بود ) سربلند گردید - و در سال پنجم جگدیو را مذکور از هم گسیخت - و چون بهادر جی در سال هشتم رخت همی بر بست دتاجی پسرش بمنصب سه هزار سوار شاد کامی اندوخت - و چون او در عهد عالمگیری به همراهی دایر خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش بخطاب جگدیو را و منصب عمده سرفرازی یافت - و پستر از پسران او مان سنگه در وقت صوبه داری منصور خان روز بهانی با نوجی قلیل بمحافظت و حراست ارنکاباد می پرداخت - منزله

بر سر تالاب احدات نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو را ( رسیده چون ساهوجی بهوفسله پدر سیوای مشهور بدادمادی جادو را ) در نظام شاهیه نامی برآورد از آن وقت این سلسله را با درمیان - خواهر ( ۲ ) راجه ساهوی حال بجگدیو را دستور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه ( ۱۱۳۹ ) هزار و یکصد و سی و شش در جنگی ( که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بهوالتی شکرکیره محال تیولش اتفاق افتاد ) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و در آن زد و خورد بقتل رسید - از آن روز درین سلسله دیگره منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگه نامی ( که همشیره زاده راجه ساهو است ) با عم زاده های خود در سند کهیر بوسوم زمین داری سرکار دولت آباد ( که از قدیم به نیاگانش متعلق است ) میگذرانید و بملاحظه وطن داری نمیرفت - درین ولا از تنگی معیشت ناچار شده شتافت - این سند کهیر برگنه ایست سی کرهی از ارنکاباد مضاف سرکار مکر صوبه برار - وطن اصلی و مسکن قدیم جادو را مقتول است - و شش هفت کرهی قصبه موضع سمت از آن برگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو را باحدات قلعه مستحکم و آبادی آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادی معتبر دارد که قصبه در جذب آن دیران است \*

## \* جهانگیر قلای خان \*

شمس الدین مشهور بمیرزا شمس مهین خلف خان اعظم میرزا  
 عزیز کولکاش است - چون میرزا کوکه در ایالت گجرات از چیرگی  
 و احمه از بندر بلال ( که نزدیک سومنات است ) بجهاز الهی در آمده  
 بهجهاز شتافت بجز شمس و شادمان دیگر پسران و اهل و عیالش  
 همراهی برگزیدند - عرش آشیانی از کمال نوازش شمس الدین را  
 بهزاری منصب سرفراز گردانید - و چون از سایر برادران بدانش  
 والا و خود منین امتیاز داشت و به نیکو منشی و پسندیده وضعی  
 متصف از عهد عرش آشیانی تا عهد اعلی حضرت همواره مورد نوازش  
 خردانی بوده بیکمی و نیک نامی ایام حیات بانصرام رسانید  
 و در زمان اکبری بیایه دو هزاری بر آمد - چون سال سیوم جهانگیری  
 هوبه گجرات از تغیر مرتضی خان بخاری به قیول خان اعظم مقرر  
 گشت از آنجا ( که مزاج پادشاهی از خان مذکور اندک کبیذگی داشت  
 و بنایو جانب داری خسرو از طرف او مامون نبود ) قوار یافت که  
 خود در حضور باشد - و جهانگیر قلای خان ( که خانه زان رشید و فهمیده  
 و همه جهت خاطر از مطمئن ) بطریق نیابت پدر بحراست  
 آن مملکت بردارد \*

مشهور است که میرزا کوکه زبان باختیار نداشت - حرفهای  
 بیصرفه گفته - خصوص در وقت استیلاي غضب خود را نتوانسته  
 نگهداشت - حتی باس حضور پادشاهی ننموده - در زمره واقعه

رو داد - که جنک مکانی بجهانگیر قلای خان فرمود - که تو ضامن پدر  
 میشوی - عرض کرد که ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او  
 نمی توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزار و سه سوار فرق  
 عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام  
 شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رایت توجه بجانب پتقه  
 برافراشت - و عبدالله خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانه  
 آله آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلای خان مقارعت را  
 از حیز قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده  
 در آله آباد بمیرزا رستم مغوی منصب هوبه آنجا پیوست  
 و بعد ازان بتفویض ایالت آله آباد معین گشته پس از سرور آرائی  
 فردرس آشیانی اگرچه از هوبه داری آله آباد معزول گردید اما ببخالی  
 منصب سابق کام دل اندرخته از تغیر بیگلرخان ولد سعید خان بنظم  
 سرتبه و جوناگله مرخص شد - در سال پنجم سنه ( ۱۰۴۱ ) هزار  
 و چهل و یک هجری همانجا روزگارش سپری گشت - اعلی حضرت  
 بمقتضای خانه زان نوازی پسر رشیدش بهرام را بمنصب دو هزار  
 دو هزار سوار سرفرازی بخشیده بجای پدر منصوب فرمود - از  
 جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود  
 آباد کرده \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] مال و جان اویم ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] برافراخت ( ۴ )

نسخه [ ب ] تعیین گشته •

## \* جگراج مرف بکرماجیت \*

پور راجه ججهارسنگه بنديله اسمت - سال اول جلوس شاهجهاني بمنصب هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سال پس ازین خانجهان لودي از اکبر آباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک بندياه رسیده بتعلقه دیوگده در آمده داخل سرحد نظام الملك گردید و افواج پادشاهی (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست رسیدن پادشاه را مطلقه کلی شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن افواج سرکار از راهبری و غلط نمائی نام برده اسمت - سال چهارم ( که خانجهان لودي باتفاق دریا خان رهله از دکن بصوبه مالوه شتافته با کمال سواسیمگی بعزیمت کالپی در ملک بنديله در آمد ) مشارالیه بعزیمت دفع بدنامی و دفع شرمزدگی پدر خود کمر همت چسب بسته درید - و بچنداول (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامه زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگ بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - مردم بنديله خانجهان تصور کرده بره هجوم کردند بکرمماجیت سردریا خان را بریده روانه حضور نمود - و تدارک ملقات بآئین شایسته بعزمه ظهور رسانید - پیاداش آن از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت و شمشیر مرمع و علم و نقاره سربلندی اندوخت - بستر عوض پدر بدکن رسیده همراة خانخانان و خانزمان سرگرم ترددات بوده در جنگها

گاهه بمیمده و گاهه بچنداول مامور گردید - و در محاصره قلعه دولتاباد و قلعه پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاری بظهور آورد - و سال هشتم بنوشته پدر خود ( که بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گله از حضور متوهم شده بود ) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعی بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک انداخت - او زخمی شده براه غیر متعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهی همراة پدر عزمه پیمای وادی فرار گردیده بتفصیل ( که در احوال ججهار سنگه مرقوم شده ) مطابق سنه ( ۱۰۳۴ ) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسیدن درجن سال پسرو هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهی گشته \*

## \* جان نثار خان \*

جنیری قدیمی کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگزاران ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان اسمت - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بنارسی مشرف فیلخانه جهانگیری ( که در سرعت سیر از مضیر فلک هم گوی سبقت می برد ) بشاره یمین الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست و روز نوزدهم ربیع الاول ( ۲ ) سنه ( ۱۰۳۷ ) هزار و سی و هفت هجری بجنیر دکن رسید و خبر



ارتحال جنت مکانی ازین دار فانی بعام جاردانی رسانید از آنجا  
( که عزم صاحبقران ثانی در مهمات سلطنت و جهانپانی درنگ  
و اجمال بر نمی تافت ) سه روز بمراسم عزا پرداخته بیست و سیوم  
ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافه آگره گردید - و جان نثار  
خان را با غرمان مقتوی بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن  
منصب و جاگیر و صوبه داری دکن بدستور سابق نزد خانجهان  
نودی روانه برهان پور فرمود - تا او را بمواطف شاهانه مستمال  
ساخته بر سرائر ضمیرش ( که ناصافی و بی اخلاصی او مظنون بل  
مجزوم بود ) آگهی یابد - چون بخت و دولت از ( میدد بود پس  
از وصول فرمان جواب داد که سوش بباد داد - و خان مذکور را  
بجای عروضا داشت ( خصمت کرد - مشار الیه در احمد آباد بسعادت  
ملازمت رسیده در روز جلوس بمنصب دوهزاری ذات هزار سوار  
و مرحمت علم و نقاره و انعام فیل و پانزده هزار روپیه نقد کام دل  
اندوخت - و در سال سیوم از انتقال دیانت خان دست بیاضی  
(۴) بقلعه داری احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطای چهل هزار روپیه  
برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور  
رسیده باضافه پانصدی پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجدارای  
لکهی جنگلی مامور گشت - و پس از آن بفوجدارای سیوستان مرخص

(۲) نسخه [ ج ] دار فانا (۳) نسخه [ ج ] علم و انعام فیل (۴) در  
بعضی نسخه [ دشت بیاضی (۵) نسخه [ ج ] اختصاص یافته بعطای .

گردید - و چون سال یازدهم قلعه قندهار مسخر اولیای سلطنت  
شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا  
رسانیدند خان مذکور نیز از قلعه خود شتافته سرگرم تقدیم کارها  
شد - و بهمراهی قلیچ خان صوبه دار قندهار در کشایش قلعه بیست  
شریک تردد گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر  
منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان  
بیست و بیست آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستی بر بیست \*  
صاحب ذخیره الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیاری  
از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمجه و سوده خواستگاری نمود  
(۲) و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تندر و مقصده  
نماند - پس از آن ( که حیات مستعار را پدید نمود ) هر یکی از  
زمینداران دختر خود را از خانه او بزرور اشتلم کشیده برد - شاید  
این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرخد سیوستان  
پیوسته - و الا فوئش در حکومت سیوستان نشده - کمالاتی - پسرش  
میرزا حفیظ الله ( که بذات قدم خانه زادی مکرر در طفلی مورد عطایای  
اعلی حضرت گردیده ) در عهد خاندان بکتاب بکتاب خان چهارم  
عزت افرخت - و در ایام محاصره بیجاپور بخشی فوج پادشاهزاده  
محمد اعظم شاه بود - چندی بدان امر پرداخته - گریزند بتجرع  
(۳) ادمان داشت - اسیر پنجه اجل گشت \*

(۲) نسخه [ ب ] سیمجه (۳) در بعضی نسخه [ اسیر سر پنجه اجل .

• جان سهار خان خواجه بابا •

برادر زاده نقیب خان تزاری سی - در عهد جنت مکانی  
خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده  
سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمت پیوسته بپنجالی منصب  
سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی  
ششصد سوار مرتقی گشت - مدتی بفرجدارای مقدسور مامور بود  
سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری  
بنهائیکه عدم شتافت - از فهرس ده ساله<sup>(۲)</sup> درم شاهجهان نامه دریافت  
میشود - که مومنی الیه بخطاب جانبهار خان و بمنصب دو هزار  
هزار سوار سربلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بقطر نیامده \*

• جلال ماکر •

پسر قدم دلدار خان است - از تعیناتیان صوبه کابل بود - تا آخر  
عهد جنت مکانی بیایه هزاری ششصد سوار رسیده پس ازان (که  
بسمت و کشاه امور خسروی بکف قدرت فردوس آشیانی در آمد)  
سال اول باضافه پانصدی صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم  
در هنگامه کمال الدین بن رکن الدین زرهله با سعید خان مصدر کارها  
شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنت مقرر اعلام ظفر اترسام گردید)  
او بمرحمت خلعت و خدمت فرجدارای جمو از تغیر شاه قلی خان  
مرمباهات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمع

(۲) نسخه [ ب ] فهرست - و فردوس صحیح است \*

(۲) بتوقف در بهیره مامور گشت) او را نیز در تعیناتیان شاهزاده  
برنوشتند - سال چهاردهم بافرونی سه صد سوار و عنایت اسپ  
نوازش یافته داخل کومکیان دکن شد - سال هیزدهم از اصل و اضافه  
بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار لوی اعتبار برافراشت - مدتها  
در دکن گذرانیده سال سیوم با میرزا خان منوچهر برای وصول تتمه  
پیشکش ذمه کوکنا زمیندار دیوگنده بدان صوب شتافت - و پستر  
حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفرجدارای و تیولدارای  
فصیر آباد و غیره توابع صوبه خاندیس سربلند گردید - و پس از آنکه  
سنه سلطنت بنام خلد مکان رونق پذیرفت سال چهارم او از اصل  
و اضافه بمنصب سه هزار و سوار و تقریر خدمت فرجدارای  
هوشنگ آباد مضاف صوبه مالوه جبین بخت را نورآگین ساخت \*

• جعفر خان عمده الملک •

خلف الصدق صادق خان میر بخشی و همشیره زاده و خویش  
یعنی الدوله آصف خان است - فرزانه بیگم مشهور به بی بی خدیو  
زوجه محترمه اوست - از میادین نشو و نما حدیقه احوالش با بیاری  
مرحمت پادشاهی نظارت و طراوت بی اندازه داشت - و همواره  
بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسروانی بود - چون  
پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زیب بهادر را بتغریه  
فرستاد - که او را بفرونی الطاف خاقانی تسلیمه بخشیده با برادران

(۲) نسخه [ ب ] بهتر \*

بشرف بساط بوس مشرف گرداند - چون بسعادت حضور فایز گردید  
 باضافه هزارى ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار  
 سر برافراخت - از آنجا ( که عاطفت اصلي تقوی و سبزه نمیخواهد  
 و عنایت دلی بهانه جو می باشد ) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم  
 پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال  
 دهم خان مذکور جواهر و اتمشۀ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي  
 متاع یک لک روپیه بپذیرائی در آمده او را بمنصب پنج هزارى  
 ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس از آنکه روزی چند  
 بذابریه معاتب گشته مجدداً مشمول عواطف بیکران گردید - و در  
 سال نوزدهم بصوبه دارى پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال  
 بیستم بخدمت جلیل القدر میربخشی گری از تغیر خلیل الله  
 خان چهره کامیابی برافراخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال  
 مکرمات خان بصاحب صوبگی دارالخلافه شاهجهانآباد رخصت یافت  
 و در سال بیست و چهارم بنظم صوبۀ تهم از تغیر سعید خان مهابی  
 گردید - و در سال سی و یکم بحضور رسید - و چون خدمت و الامرتیت  
 وزارت از معظم خان بذابریه عزل گردید در سال سی و یکم  
 خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرمع چهره مزید<sup>(۲)</sup>  
 اعتبار برافراخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل  
 مضرب خیام عالمگیری گشت جعفر خان ( که در خدمت اعلی حضرت

مانده بود ) با سایر بندهای پادشاهی بسعادت زمین بوس فایز شد  
 و پس از جلوس اول ( که در باغ انزآباد واقع سواد شاهجهان آباد<sup>(۲)</sup>  
 شد ) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب داراشکوه ( که  
 تاخیر دران منافع قانون تدبیر بود ) پیش نهاد همت پادشاهانه  
 گشت - و مراتب و مراسم ( که لازمه سیر آرائی ست ) بجلوس  
 ثانی حواله شد - بعمدة السلطنة جعفر خان صوبه دارى مالوه  
 تفویض یافت - و باضافه یک هزار سوار در اسپه سه اسپه منصبش  
 از اصل و اضافه شش هزارى شش هزار سوار در اسپه سه اسپه  
 قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر  
 داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال  
 یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان کل زمین بدارالخلافه در منزل  
 پانی پت سنه ( ۱۰۷۴ ) هزار و هفتاد و چهار هجری جنبه سالی عتبه  
 خلافت گشت - از کمال تدبیر شناسی بخدمت والای وزارت اعظم  
 ( که آن نوین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه ادنی بود )  
 برنواختند - چون آن زبده امرای مذبح الشان برکنار دریای جون  
 منزله عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای  
 امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید ارج خلافت پرتو عاطفت  
 مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار  
 مراسم با انداز و نیاز بجا آورده پیشکش گران از غرائب و نوادر

بغیر انور در آورده - و در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۸۰ ) هزار و هشتاد و یک در شاهجهان آباد بیماری خان مذکور باشند و امتداد کشیده جهان گذران را پدر در نمود - خلد مکان دو مرتبه درین ایام اولاً بجهت عیادت و ثانیاً جهت تعزیت بخانه آن عمده مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانه نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پوسه بجا آرند - و بتسلی و دلدهی غمت مرتبت فرزانه بیگم والدۀ موسی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدۀ اینها توره در خور حالتش فرستاد - پسر شاهزاده محمد اکبر هر دو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقه مرورابد و انواع نوازش و خاطر داری و بر آوردن از سوگواری بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمی مرحمت شد \*

جعفر خان در امرای متأخرین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهره آفاق بود - و بکرامت شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعی و عالی دماغی از زبان زن خاص و عام است - گویند بهارچه سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهمار صوبۀ مالوۀ آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشی از سوت یسعی تمام بهم رسانیده جامه دارے چند مرتب ساخت که تهاهای پنجاه روپیه بقمش او نمیرسید - و از راه تحفگی بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بچین شده گفت که

بسیار گنده است - صرف توان کرد - قاضی از راه ادب عرض کرد که باب فرش چاندنی دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدت شامه و ذایقۀ او نیز حکایتها میکنند - گویند روزے هذرانه نزد او آوردند - که دو کمال شیرینی و شکذگی بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما بوی ماهی دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هذرانۀ کوکن بود - که دران ولایت ریزه ماهی در خاک آغشته بیالیزها میدهند \*

### \* جان سپار خان \*

پسر سیوم مختار خان سبزواری ست - میر بهادر دل نام داشت هنگامی ( که شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بعزم سلطنت قزوین فتح و اقبال از دکن رکضت فرموده لواء عزیمت بجانب مستقر الاخلاقه افراشت ) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا ( که آن شاه نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد ) مراسم جان سپاری و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار میاهی گشته بخطاب جانشینار خانی نامور گردید - و از آن بعد بکارهای بیرونجاست مامور شده ساحت نیکو خدمتی را باقدام همواری و حسن سلوک پیموده نقش (وز بهی خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعۀ دارای

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجدار می ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بست آن آنگاه نوشتن بمرامعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بیدر را مضرب خیام گردانید ابوالحسن والی تانگ ( که از غایت انهماک در عیش و عشرت گاه در پانزده ساله حکومت خویش از شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروزه بمحمدنگر گلکنده سفرگزین نشده بود - و سوار می هر روزه برو دشوار بود ) التماس گوشه نشینی نمود و در حقیقت خلد مکان هم از اوضاع او ( که منافعی مزاحش بود ) ذخیره خاطر داشت - چنانچه ساوگ ( که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر والی آنجا بمیان آمد ) با ابوالحسن موعی نشد - حتی بمواجهه هم نطلبید - از اول روز نظر بند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور ( که بفوجدار می بیدر میپرداخت ) مامور شد - که او را بدولتآباد رساند که تا بقیه عمر با تبعه خود بفراغت بگذرانند - و پس از آن بصاحب موکبی حیدرآباد ( که مملکتی ست زر خیز و آباد مخصوص دران وقت که سلسله قطب شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار برده بودند ) رایت بلند پایگی بر افراخت - و از بحسن عمل و نیکو معاملاتی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته خان امیرالامرا و عاقل خان خوانی کمتر صوبه داره یکدفعه این مرتبه حکم رانی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه ( ۱۱۱۳ ) یکهزار

( ۲ ) نسخه [ ب ] مخصوص که دران وقت سلسله \*

و یکصد و سیزده هجری منزل بود می خاموشان گردید - خلف رشیدش رستم دل خان است - که احوالش بجای خود رقم زده خامه گردید \*

### \* جان نثار خان \*

خواجه ابوالکرام - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - در ایامی ( که سلطان محمد اکبر اسباب بغی و مواد طغیان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت مذش با فوج بسیار عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش گرفت ) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه می رسید خواجه ابوالکرام از جانب شاهزاده بقراری رفته با قرارداد سلطان درچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسی حاصل نمود و پستربمنصب نهصدی و خطاب جان نثار خانی عز امتیاز اندوخته در یساق رامدره همراه شاهزاده مسطور تعیین گشت - و در محاصره ساتکانو ترددات نمایان بظهور آورده سزد بهادری را بسکه زخم اعتبار ( ۳ ) داد - چون شاهزاده مذکور بموجب حکم از آنجا معادرت نموده بر سر ابوالحسن قطب شاه تعیین گردید ( و نیز بهمراهی شاهزاده نامزد گشت - و بر طبق ایمای پادشاهزاده بتسخیر گلهی سرم پرداخته تهاه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منظم گردانید و در محاصره و یورش گلکنده چهره رامردی بگلگونه زخم بیاراست

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] با قرارداد رفته ( ۳ ) در [ چند نسخه ] شاهکنو ( ۴ )

یا گدهی و بیرم باشد \*

و سال سی و سیوم عالمگیری بعطای خنجر با دسته و ساز یشم  
فرنواخته به تنبیه غنیم لغیم دستوری یافت - و در سال دیگر بعنایت  
خلعت و فیل از اقوان تفوق جسمت - چون مکرر مصدر تردادات نمایان  
گردیده بود پادشاه بدو نازش میفرمود - پستر (که با سنتا کهور پره  
در موضع گرناک مقابل صورت بخت) از بدمدستی تقدیر شکست بر  
فوج پادشاهی افتاد - خان مزبور زخمی شده جان بدر برد - پس از آن  
بفرجداري و قلعه داري گوالیار سر برافراخته گوشه قناعت گزید \*

چون خلد مکان بچشم خرامش نمود هر چند که او از قدیمان  
بهادر شاه و امیدوار ترقی بود اما اعظم شاه را قریب المسافت دیده  
(۲) از بی پردگی باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرفد اشتها نوشت  
که من بازاده فدویت عزیزمت رسیدن بجانب دارم - اما طرف مقابل  
برای بردن من فوج تعیین نموده - هر قدر زود جمعیت و بار بردار رسد  
خود را برسانم - درین ضمن رسیدن بهادر شاه با کبرآباد معلوم نموده  
جریده خود را نزد بهادر شاه رسانید - از آنجا (که پادشاه را پیشتر  
مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنجه هزار سوار پیش محمد  
(۳) عظیم (رسیده باشد) این معنی خلاف مرضی شد - و بعد مقتول گردیدن  
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحه جبین او لایم گردید  
پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار  
هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره موس ترقی بلند آرازه ساخت

(۲) در [ بعضی نسخه ] از بی پردگی (۳) نسخه [ ب ] اعظم \*

پس از آنکه خلد منزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور (روز جنگ  
یا فرخ سیر پادشاه در میمنه جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سیر  
در یافت - چون حسین علی خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم  
بقرار چهارم حصه مال و ده روپیه سرصد دیسمکھی طرح صلح افکند  
و این معنی موافق مزاج سلطانی نیامد جان نثار خان (که مزاج گرفته  
و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در  
سال ششم جلوس بصوبه داري برهان پور رخصت پذیرفت - که  
حسین علی خان را حرف معقول فهمانیده برای راست خواهد آورد  
پس از وصول بگذر اکبر پور حسین علی خان بعد دریافت احوال او  
(که جمعیت با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیان  
طلب داشت - هر چند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هر روزه  
و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت (اما در  
دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای  
فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را  
برهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علی  
خان عزیزمت دارالخلافه نمود از آنجا (که از خان مزبور خاطر جمعی  
نداشت - و مردم برهانپور از داراب خان استغاثه هم نمودند)  
بجای او سیف الدین علی خان را مأمور ساخته خان مزبور را همراه  
گرفت - بعد از آن مال کارش معلوم نشد - در پسر داشت - یکی داراب  
خان - و دومین کامیاب خان - هر دو در جنگ عالم علی خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - در مین در زد و خورد زخمی گردید  
و ارنی ( که داماد خانجهان بهادر کولکاش عالمگیری بود <sup>(۲)</sup> - و صبیغه  
جاننثار خان که خواهری باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین  
خان) به خطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس آرامگاه بفوجدار ری  
سرکار کمره جهان آباد مضاف آله آباد مامور گردید - و هفت سال  
در آنجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگه  
زمیندار آنجا مقتول گردید \*

### \* چوژامن جات \*

جات قومیه ست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشه سنگین دل  
اگرچه بعنوان کشاورزی در سرزمین فتنه تیام دارند و با حداثت مواطن  
معموره و گدیهایی ضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبر آباد  
تا حدود صوبه دهلی بقطاع الطریق و رهزنی گذرانند - مکرر  
فوجداران پادشاهی دست خوش استیلائی آن سرتابان گشته نقد جان  
بر افشانند - چنانچه در عهد اعلیٰ حضرت مرشد قلی خان ترکمان  
فوجدار متهم و صیابی و کامان بهازی در اثنای تاخت بر یکی از  
مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسیدن تفنگ جهان را بدرد نمود  
پاره ها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهی مالشے بسزا یافته جان  
و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندی یکی از ان قوم

(۲) نسخه [ ب ] عالمگیری ست (۳) نسخه [ ب ] و گنه (۴) در [ بعضی  
نسخه ] کامان بهاری \*

دست تلمذ از آستین فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم  
بیبائی برافراشته بریاست و سرخی آن فرقه ضاله ناصیه شهرت برافروزد  
در زمان عالمگیری کولکاش نامی بخیره سری و شورش انگیزی  
رعبد افزای اطراف و جوانب گردید - و قصبه سعید آباد را <sup>(۲)</sup> که  
نزدیک متهم است) با آتش نهب و غارت سوخت - عبدالذبی خان  
فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره ( که مسکن  
آن بیدادگران بود) تاخته بسیاری را به نیستی سوا فرستاد - در اثنای  
جنگ تیر بندوق بمقتلش رسیده درجه پیمای شهادت گردید  
خلد مکان از جانب مستقر الخلافه اعلام فیروزی افراخته حسن علی خان  
بهادر را بفوجدارئی متهم سوافراز ساخته با فوج چوار و توپخانه  
آتشبار کسبل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعی و دلاوری آن  
مطرد را با سنگی مفسد بهمراهی او اسیر نموده بحضور فرستاد  
بقهرمان جلال پادشاهی بندیدند آن دو واجب القتل جدا جدا گردید  
پسر و دختران بد اختر جهت تربیت حواله جواهر خان ناظر شد  
دختر در حباله نکاح شاه قلی چیله بیش منصب روشناس درآمد  
و پسرش قاضی نام حافظه شد - که نزد خلد مکان حفظ دیگر  
آنچنان قابل اعتماد نبود \*

چون رایات پادشاهی بتسخیر قلاع دکن ظلال افکن آندیار گردید  
این طایفه مفتن قابو طلب از سستیهای عمل حکام ( که قدوس

(۲) در [ اکثر نسخه ] سعد آباد \*

سر بگریبان آرمش فرو برده پا بدامن کم آزاری پیچیده بودند (۲)  
 یکسر سلسله انقیاد گسیخته بهوای تسلط طوفان بلا انگیزتند  
 و بسرکردگی راجه رام نامی مطرود بسیاری از پرگنات را بضبط تعدی  
 در آورده بود از دمار قوافل و متروکین بر آوردند - ناموس عمدها  
 و سوائی اسیری و بے حرمتی کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت  
 و خواری چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بینی  
 کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفر جنگ  
 از دکن تعیین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر  
 بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سی و دوم آن شقی حربی بزخم  
 بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحی از فساد شقاوت نهاد او پاک  
 شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سی و سه شانزدهم  
 جمادی الاول سنه ( ۱۱۰۰ ) یک هزار و یکصد هجری باهتمام شاهزاده  
 جوان بخت گدھے سن سنی ( که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود )  
 از دست کفار نکبت آثار ( که پیروان آن فلالیت شعار بودند ) مغتزع  
 گشت - مع هذا قلع و قمع این گروه صورت نبست - و استیصال واقعی  
 بر روی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام پیداد  
 اسلام می رسید - در سال سی و نهم مهین پور خلافت بهادر شاه بمالش  
 و تعریک آنها مامور شد - و پس ازان چو زامن بغبار انگیزی هنگامه  
 دستخیز عالم کشیده طالع حرام توشگی طرفه امدادش نمود - چون

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بهوای تسلط ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] سن سنی \*

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال  
 حشر از حرامی و دزد فراهم آورده حوالی فتنین بامید غارت  
 جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین ( که صورت شکست  
 احد الفریقین در آئینه شهودش منطبع گشت ) دست و بازوی تالان  
 بر کشاده مال ماموت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه و جواهر  
 نیز دستبرد ها نموده آنچه پیشینیان او بعمره نیندوخته بودند در  
 طرقة العین بدست آورد - در آن هنگام ( که خلد منزل بعد از معارفت دکن  
 باجمیر به تنبیه کروی نگویده خو نهضت پیمائی فرمود ) چون مرور  
 موکب پادشاهی از نزدیکی مسکن آنها اتفاق افتاد آن مال اندیش  
 از تقبیل پایه سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مال  
 خود کشود - و داغ تمرود را از چهره احوال خویش زدود - و بهمراهی  
 محمد امین خان چین بهادر ( که بطریق منقلا بر سر سگهان تعیین  
 یافته بود ) مامور گشت - پس ازان با عمدة الماک خانخانان ( که کرد را  
 در لوگتده متصل کوه برفی میان جبال دشوار گذار محاصره نمود )  
 دامن جهد بکمر پرستاری بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع  
 انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان رانی در زاد بوم خویش  
 بشیوه مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرود و سرکشی افزود - بتاخت  
 و تاراج رنگ نا ایمنی تا فنانی دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بر خزانه جواهر نیز ( ۳ ) نسخه [ ب ] سنگهان

( ۴ ) نسخه [ ب ] کوه برفی میان \*



راجہ دھیراج جیسنگھ سوائی برسرش لشکر کشید - و سید خانجہاں خالوی قطب الملک با فوج شایستہ از حضور بکوہک شتافت - آن مطرود در قلعہ تھون متحصن گردید - <sup>(۲)</sup> چون بعد محاصرہ یک سالہ و آریزشہای سترگ عرصہ تردد بران حیلہ گر تگ گشت دست افابت بدامن توسل قطب الملک کردہ استدعای عفو جرائم و التماس <sup>(۳)</sup> سرفرازی از منصب بہ تقبل و قہد پیشکش نمود - و با آنکہ خلافت مراتب راضی بدان نبود برغم آن راجہ اصوار درزیدہ اورا طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاہ یکبار باکرہ حکم ملازمتش فرمود - و دیگر بار یابی مجاز نگشت - اما بمیامن التفات سید عبداللہ خان بمنصب عمدہ سرفرازی یافتہ از حاضیہ رهنی بارج امارت برآمد - او ہم سلسلہ اتحاد و یک جہتی سادات بارہ بخود استحکام دادہ خویش را از عقیدت کیشان جانفشان و می نمود - و دران وقت (کہ امیرالامرا خاقان زمان را برداشتہ بعزم دکن روانہ گشت - و قطب الملک بدار الخلافہ شتافت ) او دو سلك همراهان امیرالامرا انتظام یافت - و پس از کشتہ شدن آن سردار شہامت آثار صافقانہ در لشکر پادشاہی روزے چند گذرانید میخواست کہ بہارت خانہ پادشاہی آتش درزند - یا کاران <sup>(۴)</sup> توپخانہ را پیش انداختہ ببود - از ہوشیاری عملہ و بزدوبست میر آتش میسر

(۲) در [ بعضی نسخہ ] بہون (۳) در [ بعضی نسخہ ] سوافرازی منصب (۴)

نسخہ [ ب ] نا کاران •

نیامد - چون قطب الملک بارادہ رزم قریب رسید آن تہہ کار چند قطار شتر دسہ زنجیر فیل از اردوی پادشاہی قزاقی کردہ بار ویوسست - و روز جنگ دستبرد عظیم بہ بہیر و بنگاہ پادشاہی نمود و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانہ را نمیگذاشتند کہ حلق تشنہ خود را بدم آب رسانند - و ہرکہ پی آب میرفت خانہ اش باب میوسید - و مردم (کہ کنار آب جمنہ بر تل دیگر جمع شدہ بودند ) یک قام دست خوش تاراج او گشتند - حتی کہ دفتر مدارات ہم بغارت رفت - و از زیادہ سرب جنگ کنان بجائہ رسید کہ خسرو آفاق خود کمان بدست گرفتہ دو سہ تیر بجانب او انداخت - تفنگچیان خاصہ بردار بتواری شلک برگردانیدند - و چون آثار شکست معاینہ نمود در حوالی اردو براہ دہلی سایر و دایر گردیدہ بر ہزیمت یافتگان راہ گریز بست - و بہرکہ دستش رسید آنچه باقی ماندہ بود را کشید - و پس از آنکہ رسن زندگیش بکشاکش اجل گسستہ گشت محکم سنگہ و غیرہ پسرانش بقلعہای مستحکم هنگامہ آرا شدند - و بآتش بیداد و ستم تر و خشک سوختند - سعادت خان برہان الملک ناظم اکبر آباد با آن ہمہ جلالت و جسارت و فرط کار طلبی مالش آنها نصب العین ہمت نمودہ مساعی جمیلہ بکار برد - لیکن تیغ او نبوید - و بزور بازویش خار بن فسانہ برکنده نشد خاقان زمان راجہ دھیراج را با امرای حضور و توپخانہ <sup>(۲)</sup> پرشور و شور

(۲) نسخہ [ ب ] پرشور •

وخصمت فرمود - راجه نخست بچنگل بوی پرداخته باتفاق مبارزان مغولیه و افغان در سه قلعه را گرد گرفت - و در فرستی کمتر از دو ماه ( که بآریزش و شبخون بسیار از طرفین بجانستانی و جانفشانی نیک نامی اندرختند ) کار بر محصوران تنگتر ساخت - درین اثنا بدن سنگه نامی یکی از بنی اعمام آنها بمنازعت و مخلصیت وطن جدا شده براجه پیوست - و در کشایش گدھی ( هذائیه ) کرده و آنها یکباره ازین بیم و ترس استقلال باختند - و بیدارت خانه خود آتش داده بدر زدند - گدھی هم بتصرف در آمد - اما از خزائن ( که شهر آفاق بود ) نشانی نیافتند - چون زمینداری آنجا بصوابدید راجه ببدن سنگه مقرر شد محکم سنگه هم ایلی برگزیده بوسیله مظفرخان بوزار خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائی نرسید ازان وقت بدنا و مکانش دیک اشتها یافت - تا الان یا از دایره اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکری می نماید - چنانچه در سنه ( ۱۱۵۰ ) یک هزار و یکصد و پنجاهم ( که آصف جیه بیهادر از پیشگاه سلطنت و جهانبانی بگوشمال حاجی رار ( خصمت یافت ) یکی از خویشان خود با فوجی شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ بفرمال مالوه تردد دلیرانه بر روی کار آمد - اگرچه بیاسداری منصب و نام نوکری پادشاهی ( ریه قدیم خود دزدی و هزنی گذاشتند اما تسلط بجائی رسانیده اند که از پنج گروه دارالخلافه تا چهارم بخش موبه آگره هم برسم زمینداری و هم بعنوان جاگیرداری و هم بطریق

اجاره متصرف اند - دست برداشته به تیولداران میدهند - و بجهت محابله از متروکین راه داری خاطر خواه میگیرند - هیچکس بقریه نمیرسد سبحان الله موبه داران این همه ننگ به عملی بر خود نمی بسندیدند کار سلطنت هندوستان بکجا انجامید \*

چون بدن سنگه اواخر عهد فودوس آرامگاه بمقر اصلی شتافت بمرش سورجمل قدم بر رساده نیاکان گذاشته استقلال کلی بهم رسانیده و متمردانه بضبط محالات نواحی همت گماشته محالات خلاصه و جاگیر مردم همه متصرف شد - از بلند شاهجهان آباد تا بودار و از محالات متعلقه کچهواها تا کنار گنگ ( که آن طرف متعلق بر رها بود ) هیچکس را نگذاشته اکثر برگزات میان دو آب و در سنه ( ۱۱۷۴ ) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری قلعه اکبرآباد هم بقبضه اقتدار در آورد - و در ایامی ( که خسرو زمان شاه عالم بانتضای وقت در نواح موبه بهار و آله آباد تشریف داشت ) بدست آریز مخالفت بر محالات سرحدی کینه نجیب خان بدل گرفته فوج برو کشید - و متصل شاهجهان آباد تلاقی فریقین دست داد - هر چند با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی او کار خود کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه نام برده با معدود برای ملاحظه مردم خود ( که بگرد گرفتن نجیب خان تعیین بودند ) بر آمده مثل بمثل میگردید - درین ضمن

جماعه در پرت از همراهیان خان مرزبور (که او را میشناخت) با صد جوان برادر ری خود تاخته کارش تمام گردانید - پس از جواهر سنگه پسرش بجای پدر متمکن شده بازاده تدارک فوجی بر شاهجهان آباد برد و چندی هنگامه داشت - آخر بوساطت مله‌ار (از مرهته پای مله) بمیان آمد - و در سنه ( ) با راجه آنیر بدسلوکی آغاز نموده بجنگ مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس از برادرانش بجای اسلاف بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستی نموده اینها را از بن و بیخ برکند - یکم از اولاد اینها برقلیل متصرف است \*

## \* حرف الحاء \*

### \* حاجی محمد خان سیستانی \*

نوکری عمده بیرام خان بود - و خان با وی همواره طریقه مصاحبت و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۹۱) نهصد و شصت و یک جمعی از مفتیان از جانب بیرام خان (که بحکومت قندهار می پرداخت) سخنان غیر واقع بجانب آشیانی رسانیدند - پادشاه از کابل متوجه آن حذر شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد که آنچه گفته اند در حق او از مدق بر تو ندارد - بعد انقضای زمستان

(۲) در [ بعضی نسخه ] با تمام رسانید (۳) نسخه [ ب ] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [ جمیع نسخه ] بیاض است \*

قندهار را بدو مستقیم و مسام داشته لوای معارفت برافراخت - اما بغیر احتیاط حاجی محمد را (که همواره مردم از گمان فتنه اندرزی داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیله بیرام خان بخطاب خانی و مراتب علیه ترقی و تصاعد نمود - و در سال اول اکبری (که پادشاه از عرصه جالذهر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجی محمد خان سیستانی و دیگر امرا بمذفعه سکندر شاه سور و انتظام صوبه پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردی بیگ خان در حوالی دهلی سرمایه آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گریزد بظاهر خود را از نصیریان پادشاهی را نموده در باطن با افغانان سره داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغرای برآمدن از کوه سواک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجی محمد خان سیستانی گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجی بد اخلاصی ملا یقین شد او را بقین و شکنجه پاداش نموده نیم تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او (که گور کرده دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه (۹۹۶) نهصد و شصت و شش هجری مزاج خانخاندان از ملا پیر محمد شرانی (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منصرف شد اسباب امارت از گرفته بقلعه بیان فرستاد - و منصب و کالت بحاجی محمد خان تفویض نمود - در هنگامی (که مزاج عرش آشیانی از بیرام خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدان الملک

دهلي سایه گمتر گردیده ( اول بیرام خان ) که تغیر مزاج پادشاهی نسبت بخود میشنید) وقع نمی نهاد - و چون آخر یقین او شد ( که واقعی عرش آشیانی او را از نظر انداخته ) دست بدامن تدبیر زده حاجی محمد خان را با دیگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد - چون حاجی بدرگاه رسید طبع پادشاهی بر آشفته دیده مصلحت خود را از جواب بیرون دانست - و رخصت نیز نیافت - پس ازان ( که بیرام خان دست پدماان استیماان زده از کوه سواک برآمد و شرف ملازمت دریافته بسفر حجاز مرخص گردید ) عرش آشیانی حاجی محمد خان سیستانی را با ترسون محمد خان همراه داد - که بدرقه شده تا اقصای ممالک مکروهه از ممالک مخوفه بسلامت گذرانند \*

گروند ( روزه در اثنای راه بیرام خان بحاجی گفت - که مرا مخالفت هیچکس آنقدر کوفت نکرد که بیوفائی تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوی اخلاص و افزونی تربیت جنت آشیانی و آن همه مرام و اشفاق عرش آشیانی بغی نموده شمشیر کشیده - و در داد آنچه ( در داد - من اگر ترک محبت شما کرده باشم چه دور باشد بیرام خان خجالت کشیده هیچ نگفت - حاجی محمد خان تا حد در ناگور رسانیده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز همیشه در رکاب پادشاهی بوده در معارک هیجا کارهای مرد آزما بتقدیم رسانیده

بمنصب سه هزاره اختصاص یافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الوبه پادشاهی بتسخیر چیتور از قلعه لاکرون ( که سرحد ولایت مالوه اسمت ) بدفع پسران سلطان محمد میرزا ( که از سرکار سنبهل گریخته دران صوبه گرد فتنه برانگیخته بودند ) بهمراهی شهاب الدین احمد خان تعیین گشته در سرکار ماند و جاگیر یافت - و در سال بیستم کمکی بنگاله گشته در جنگ داود خان کرزانی ( که تذبذب بمبانی همت اکثره راه یافته بود ) بخانخانان منعم خان همپائی ورزیده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور ( که در سواک ایام دارالملک بنگاله بود ) طرح آبادی نموده رنگ سکونت ریخت عالی از وضع و شریف بعلمت سمیت هوای آنجا گام سپو و مر عدم گردید - حاجی محمد خان نیز دران جوشش فنا در سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سیوم رخت زندگی بر بست \*

### \* حمین خان تکویه \*

خواهر زاده و داماد مهدی قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامه احوالش بطغرای رفاقت و نوکری محمد بیرام خان خانخانان پیرایش داشت - چون سال درم عرش آشیانی پس از فتح قلعه مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه ( ۹۶۵ ) نهصد و شصت

( ۲ ) نسخه [ ج ] جیت دور ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] آبادی طرح نموده ( ۴ )

نسخه [ ج ] بتوقف چهارده روز \*

و پلج اعلام انتهاز بجانب دهلي برافراشت حسين خان بحراست  
و حکومت لاهور چهره امتياز برافروخت - (روزے در ایام حکم رانی)  
خود هذدر طویل اللحیه را مسلمان پنداشته تعظیم نمود - پس ازان  
قدغن ساخت - که هانود بجامه خود نزدیک بدوش عیاری بدرزند<sup>(۲)</sup>  
و آن بکسر اول پارچه باشد زرد - که جهودان بجهت امتیاز بر دوش  
خود درزند - و آنرا بهندی تگری میگفتند - لهذا بتگریه شهرت یافت  
در هنگامی (که مزاج پادشاهی از پیرام خان منحرف شد - و مردم فرج  
از جدا شده در قصبه چهارچهر برکاب خلافت انتساب پیوستند) غیر از<sup>(۳)</sup>  
حسین خان تگریه و شاه تلی خان محرم از معتبران رفاقت کیش دیگر  
با وی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امیر پسندیده شیم  
در سلک ملتزمان سده سلطنت در آمد - و در سال یازدهم (که  
مهدی قاسم خان از حکومت گدھے دل برداشته از راه دکن بحجاز  
میشناخت) حسین خان بحشیعت قدرے راه پیموده برگشته چون  
بقصبه سیواس مالوه رسید غوغای میروزیان باغیه برخاست - ناچار<sup>(۴)</sup>  
بقصبه مذکور باتفاق مقرب خان (که تیولدار آنجا بود) تحصن جست  
بعد ازان (که مقرب خان همت بای داده دست بجه گردید) حسین<sup>(۵)</sup>  
خان بدر آمده ابراهیم حسین میروزا را دید - هرچند او تکلیف رفاقت  
کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامی (که عرش آشیانی بقصد

(۲) نسخه [ج] غباری (۳) نسخه [ب] چهار (۴) در [بعضی نسخه] [م]  
سیواس (۵) نسخه [ب] دست پلجه .

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود) شرف ملازمت در یافت  
چون بازار قدرانی گرمی داشت و تهور و جلالت و خدمت گزینی  
و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید  
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی  
پایه والای امارت بخشیده بمنصب سه هزار (برآوردند) - از آنجا  
(که باده دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا بر نتابد) خود را  
نتوانست نگاهداشت - در محال قبول خود دست تعدی و ستم  
برکشاد - و پا از اندازه فراتر گذاشت - چون سال نوزدهم الویه سلطانی  
بعزیمت شرقی دیار باهتر از آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد  
ساخت - روزے عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین یورش  
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا  
یافته بتاخمت زیرستان و تازاج رعایا روزگار میگذراند - چون مهره  
در میان بود کسی به تنبیه او تعیین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند  
پس از فتح پتنه و حاجی پور هنگام معارفت رایات پادشاهی بآگره  
آن در ماند طبعیت سودائی خویش در عرض راه بارور رسیده بار  
مجرای نیافت - از دیوانگیها خیر باد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید  
عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه  
بدر عنایت شد - که باعثان آن جاگیر خود را (که بخالصه شریفه  
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون  
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همان

شیوه ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحی دست جرات دراز ساخت - تا روزه غارت کفان بصوب بسنت پور ( که از سرکار کمایون است ) - و ضیعت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی و اختلال انداخته بود ) شتافت - از آنجا ( که جمیع مال بدکاران بقشقه نکال نقش پذیر است ) آن رشته گسل تدبیر درین سرزمین جنگ بے تزلزل کرده شکست یافت - و زخمی تیر بندوق برگشت - پیش ازین مکافات بدفع شورش از صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطه زخم کاری از بدمستی قدری بهوش آمده لیکن از آوازه سطوت این فوج هشیار تر گشت - و درپاش بد گویو از گرد او پرواگذاشته شدند بمعی هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدازه مکنیسر (۴) بگشتی درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید که بوسیله آن سپه سالار جوامع او بطیلسان مسامحت پوشیده آید قیزدستان عرصه آگاهی در حوالی قصبه بارهه رسیده بدست آوردند و حسب الحکم باکرة در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف خان در عهد جنّت مکانی در جرگه امرا انتظام داشت \*

### \* حیدر محمد خان آخته بیگی \*

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق ( که باقتضای

( ۲ ) نسخه [ ج ] کمایون - و در [ بعضی جا ] کمایون آمده ( ۳ ) نسخه [ ج ]

تیر و بندوق برگشت ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] مکنیسر \*

تقدیر آن پادشاه والا تدبیر را ناگزیر پیش آمد ) بالتزام ( کاب سلطانیه مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ ( که اسپ سواران همایون پادشاه بزخم تیر افتاد ) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایه مغاورت اندوخت - و هنگامی [ که موکب همایونی برای اطفای فتنه میرزا کامران ( که از کایل راه هزیمت سپرده پامید موهوم در افغانستان بذاکامی بسر میبرد ) نهضت فرموده بسرخ آب ( سید ) او را اکثری از یکهای عقیدت منش بخدمت هرادی معزز گردیده بیشتر از لشکر فیروزی بر لب سیاه آب ( که مابین سرخ آب و گندمک واقع است ) منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف درخود ندیده بود شبخون آورد - او پای ثبات افشوده مردانه کارزار نمود - و زخمهای نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست ندان - پس از آنکه شاهد مقصود جلوه گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرغزایی یافته چهره کامیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازی خان سر پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم در سر داشت حیدر محمد خان عهد و موافق در میان آورد - و چون غازی خان از قلعه برآمد بطمع اسوال شکست عهد نموده بتیغ بے انصافی او را از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدی خلاف مزاج معدلت سرشت جنت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

( ۲ ) نسخه [ ب ] سیاه آب \*

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامه هیمو بقال بتزدي بيگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدر تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش آشياني خود را رسانیده بهمراهی غلي قلي خان شيباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد ازان ( که فتح نصیب اولیای دولت گردید ) بتقریب بکابل رفت و چون پس از بے دخل شدن بیروم خان منعم خان حسب الطلب احرام عقبه خلافت بست ارزا برای اعانت پسر خود غني خان ( که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود ) در انجا گذاشت - و پس از انکه از کوتاه موصليها صحبت فیما بین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور مدور یافت - و سال هشتم ( که منعم خان خانخانان به بندر بست کابل مرخص گردید ) حیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعیین شد و پس از انکه منعم خان شکست یافته بعقبه خلافت پیوسته او نیز رسیده بتعییناتی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان کلان عرف میر محمد خان ( که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود ) شرف ارتخاص پذیرفت - بنایه دو هزار و پانصدی رسیده بود - میرزا قلي برادر او در رتبه ( که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد ) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگ ( که میرزا کامران عزیزم ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود ) زخمی شده از اسب جدا گردید - و پسرش دوست محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم جلوس هر دو بهمراهی منعم خان خانخانان جهت تسخیر بنگاله تعیین گردیده در چهارنی جنت آباد عرف گور ( که در سوابق ایام دارالملک بود - و پستریان شده آب و هوای آنجا سمیت حاصل نموده عالم خرمن هستی را بباد فدا داد ) این دو برادر نیز مطابق سنه ( ۹۸۳ ) نهمصد و هشتاد و سه هجری سفرگزین ملک نیستی شدند \*

### \* حاجي يوسف خان \*

ابتدا در وفات میرزا کامران بوده در عهد عرش آشياني سال دوازدهم جلوس همراة قيا خان جهت معاونت میرزا يوسف خان ( که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحی غبار فتنه برداشته ) تعیین گردید - و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات باتفاق خان عالم جهت گوشمال ابراهیم حسین میرزا دستوري یافت و چون حکم پادشاه برای برگردانیدن انواع صادر شد مشار الیه نیز در جنگ سرمال خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت - و در جنگ گوجر مصدر ترددات پسندیده گشت - سال بیستم در شهر گور بنگاله ( که به بد هوائی معروف است ) در ایام ( که خانخانان منعم خان چهارنی در انجا نمود - و صورت و بایه بهم رسید - و اکثر امرا

بعد از خانه شباقت ) او نیز مطابق سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه هجری داعی حق را لبیک گفت - از امرای پانصدی ست \*

### \* حکیم مسیح الدین ابوالفتح \*

پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی ست - که در حکمت نظر و تالیه بینش فرادران داشت - و سالها مدارت آنولایت بدو مفوض بود - چون گیلان در سنه ( ۹۷۴ ) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمانروای ایران شاه طهماسب صفوی درآمد و خان احمد والی آنجا از معامله نشناسی بوندان افتاد مولانا از حقیقت اندرزی و راست کیشی در شکنجه و بند قالب تهی ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم نور الدین ( که هر یکم بنجودت طبع و هدایت فهم در علوم رسمی و کمالات صوری ممتاز زمان بودند ) از وطن دوری گزیده بار غربت بدیار هند کشود - و سال بیستم بملازمت عوش آشیانی سعادت اندرخته هر سه برادر بمقصد درخور سرفرازی یافتند \*

چون حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنایض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال بیست و چهارم بصدارت و امینیه موبه بنگاله تعیین گردید - پس ازان ( که امرای فتنه سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان برداشتند ) حکیم و بهیاره از دولت خواهان پادشاهی بقید افتادند او در زمره قایم دیده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشواری و آبله پائی بمانی رسیده احرار حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتمادش افزوده بر اقربان و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاری فراتر نرفت اما در رتبه از پایه وزارت و کالت درگذشت - چون سال سیم راجه پیربر بکمک زین خان کوکه ( که بمالش الوس یوسف زنی مامور بود ) دستوری یافت حکیم را نیز بسرداری فوج جداگانه کمکی ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دور زنی و خود رائی کار بجائی رسید که راجه دران شورش گاه فرود شد - حکیم و کوکلتاش بفرادران خستگی ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندی معاتب ماند در سال سی و چهارم سنه ( ۹۹۷ ) نهصد و نود و هفت هنگامی ( که انتهای الویه پادشاهی از کشمیر بکابل اتفاق افتاد ) در مضافات دمتور باجل طبعی در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین خوانی بحسن ابدال برده درگنبدی ( که خواجه بجا کرده بود ) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه ( دز ) چند علامه امیر عضد الدوله شیرازی هم فوت کرده بود حرفی سارجی این تاریخ یافته \* \* بیت \*

\* امسال دو علامه ز عالم رفتند \*

\* رفتند موخر و مقدم رفتند \*

\* تا هر دو موافقت نکردند بهم \*

\* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند \*

۹۹۷

عرش آشیانی ( که عنایت مفرط بحال او داشت ) هم بعیادت سایه عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوئش قرین تاسف



و اندوه گشته و تمت نزول بحسن ابدال بفاتحه تردیم (روح او فرمود)  
حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالی فطرت بود - فیضی  
در مرثیه او گوید \*

\* تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه \*

\* تدبیرش از مآثر<sup>(۲)</sup> اقبال ترجمان \*

در مهم سازی خلایق خود را معاف نداشته - و هرچه از ظهور یافته  
بمیزان خرد سنجیده نموده - کریم الصفات و محسن زمان و کمالات  
یگانه روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - خصوص ملا عرفی  
شیوازی - که اکثر قصائد غرا در مدح او گفته - این قطعه یکی از  
قصیده اوست \*

\* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد \*

\* صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل \*

\* زانکه چون روز ارادت ز افق سر برزد \*

\* مبدع در لبت او زاد و شبانگاه ازل \*

\* زین سخن جوهر فعال بر آشفت و بگفت \*

\* کای تنگ بهره ز فهم<sup>(۳)</sup> صد علم و عمل \*

\* بیم آن بود ز خاصیت یکتائی او \*

\* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل \*

و برادرش حکیم نورالدین قراری تخلص که فاضل سخن طراز بود

( ۲ ) در [ اکبرنامه ] دفتر اقبال ( ۳ ) نسخه [ ب ] رصد و علم و عمل .

و شعر را خوب میگفت - ازوست \*

\* چه تهمت بر اجل بندم ز چشمت خورده ام تیرے \*

\* که آنم می کشد گر بعد صد سال دگر میوم \*

شگرف شورش فرو گرفت - حسب الحکم اکبری به بنگاله رفته بود  
ترقی ناکرده درگذشت - مقوله اوست - که اظهار همت نزد دیگرے  
اظهار طمع است - ملازم بازاری نگاهداشتن خود را بدخو کردن است  
بر هر که اعتماد کنی معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا  
گفتے - و حکیم هم را مرد آخرت شمرده - و خود را از هر دو  
بر کثارة داشته - احوال حکیم هم جدا تحریر پذیرفته - و برادر دیگر  
نیز حکیم لطف الله نام<sup>(۲)</sup> ( که از ایران رسیده بود ) بوساطت حکیم  
ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهی انتظام یافته بمنصب در صدی  
سرفراز گردید - و زود رخت هستی برپوش - و پسرش حکیم فتح الله  
صاحب حیثیت و قابلیت بود - چون جنت مکانی بدو بے التفات بود  
روزے دیانت خان لنگ او را بغداد و لتخواهی مذسوب ساخته عرض  
نمود - که در ائذای بغی سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت  
آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه سازند  
فتح الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز  
نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسرعم  
آصف خان جعفر ( که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قایم

( ۲ ) نسخه [ ج ] نام از ایران رسیده بوساطت .

از قید برآورده بسلطنت برادر) متفق و همدستان گشت - اتفاقا در سال دوم هنگام مراجعت از کابل براهور این (از سر بسته پادشاه رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم فتح الله را تشهیر کرده و از رتبه خرسوار منزل بمنزل می آوردند بعد ازان مکتول گردید \*

### \* حکیم عین الملک شیرازی \*

در علم رتبه عالی داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش از جانب مادر بمحقق درانی منتهی میشود - از ابتدا ساز صحبت او با عرش آشیانی کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود در سال نهم جلوس او را با مشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که در احمد آباد سر بزرگی برداشته بود) فرستادند - او با پیشکش خان مزبور برگزیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که دلاسا نامه بنام اعتماد خان گجراتی برد) او را با اتفاق میو ابو تراب بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شوتی شده) او از ملتزمان رکاب بود - پستر جهمت رهنمایی عادل خان بیجاپوری بدکن تعیین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندرخت پس ازان بفوجداری حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم (که عرب بهادر و نیابت خان و شاهدانه با جمعی از ناسپاسان غبار (۲) نسخه [ ب ] سر خود سری (۴) نسخه [ ب ] تسلی نامه (۴) در بعضی نسخه [ دیانت خان \*

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قاعه بریلی را مستحکم ساخته بجمع جاگیر داران آن طرف کوشید - هر چند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همدستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهی پیوست - حکیم با اتفاق دیگر جاگیر داران گرد و پیش جوهای پیکار شده غنیمت را غبار آلود داشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبه بنگاله ممتاز گردید - سال سی و یکم ببخشیکری صوبه آگره چهره اعتبار برافروخت - پمتر همراه خانی اعظم بهم دکن رفت - چون خان مذکور برگشته هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سی و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و بهحالی برگشته مذکور خوازش پذیرفته بعد چندی مرخص گردید - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۰۳) یک هزار و سه هجری بعدم آباد شنافت - شعر میگفت و درانی تخلص میکرد - این بیت ازوست \*

\* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در بود \*

\* بوالعجب خواب پریشانی که تعبیرش نداشت \*

یمتصب پانصدی رسیده \*

### \* حکیم همام \*

برادر حکیم ابوالفتح گیلانی ست - همایون قام داشته - چون بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون قلی

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام ناموري اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي يگانه روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکی نخه آشنا - پارسا گوهر شگفته پيشاني شيوا زبان ندیم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بکاول بيگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پایه بلذت تر مي افراخت - در سال سي و یکم چون کار آگاهي و اخلاص مندی او ذهن نشین عرش آشياني شده بود به پيغام گذاري و وحشوري نزد عبدالله خان والي توران رخصت يافت - و ميران صدر جهان مفتي را برای پورش سانحه ناگزير پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود بخت همتي بسته) همراهش دادند - و از شرط عنایت در حق حکيم اين فخره در نامه مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبده مقربان هوا خواه عمده مجرمان کار آگاه حکيم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دري اوزا بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما اوزا آن نسیت متحقق است که مدعیات را بیواسطه بموتف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعي باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او عرش آشياني مکرر فرمود - که تا حکيم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحکيم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از جدائی او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکيم همام کجا

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معارفت از کابل در منزل باریک آب حکيم همام از توران دیار رسید - یکماه از فوت حکيم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشياني در غمگساری او بدین کلام دلنواز تسلي بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا ده \*

\* از حساب دو چشم یک تن کم \*

\* و ز شمار خرد هزاران بیش \*

در سال چهارم سنه (۱۰۴۴) هزار و چهار هجری بتب دق در در ماه پیمانه زندگی حکيم همام ابریز گشت - در پسر داشته - اول حکيم حاذق احوالش بزيان قلم ادا خواهد شد - درم حکيم خوشحال - در عهد اعلی حضرت بمنصب هوزاري امتياز يافته بخشي دکن گردید - مهابت خان در صوبه داری خود بسیار تفقد احوالش میکرد \*

(۲)

\* حسن بيگ خان بدخشي شيخ عمري \*

از بابريان اين سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبيا داشت چون در سال سي و چهارم عرش آشياني پس از فراغ سیر کشمير بعزيمت زابلستان از ولايت پکھلي (که ولايت سمت سي و پنج کرده طول و بيست و پنج عرض پیوسته بغربي کشمير) ميگذشت سلطان حسين خان پکھلي وال از نژاد قارلوق (که صاحبقران وقت مراجعت پتوران چنده ازان قوم را پاسبانی اين ملک گذاشته بود) ادراک

(۲) نسخه [ج] حسن بيگ بدخشي \*

شرف هلاکت نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را باقطاع حسن بیگ داده اردو بمالشی آن بومی رخصت فرمود - حسن بیگ بشاه مت و پردایی چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سی و پنجم بحضور رسید بکلهی دال باز سر از گریبان شورش و فساد برآورد - و از خام کاری خود را سلطان نصیرالدین نام نهاده بکلهی را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجدداً با فوج حضور تعیین گشته سزای شایسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پرستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار و پانصدی سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبری دهتاس در جاگیر یافته بحفاظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیری طلب حضور گشته چون بمتهرا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم ذی الحجه سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری از ارک آگره فرار نموده) در چار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکانی مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رایحه بے عنایتی می نمود - و در اصل هم سرشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بقصون و تملق سلطان خسرو از راه رفته قرار بهمراهی داد - و با سه صد جوان بدخشی (رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقهضه اقتدار او سپرد \*

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعی (که فراهم آورده بود)

(۲) در [ بعضی نسخه ] هشتم \*

در مقابل فوج پادشاهی پای ادبار افشوده باندک زد و خورد و شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدر پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) اردو دشت ناکامی گشت اکثر افغانان (که وفات او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شناسفت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمی نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان می تواند شد فردوس مکانی و جنت آشیانی بیادری کابل فتح همدستان کرده اند مع هذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در دهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کار آمدنی فراهم می آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزانی دارند چذده بر روزگار در ساخته منتظر فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مذعنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهی شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سر پنجه مکافات گردید - در انوقت موکب جنت مکانی در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزل داشت - سیوم صفر سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده هجری خسرو را دست بسته و زنجیر بها بتورق چنگیزی بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو در میان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهره گویی و ژانخانی در آمد - چون غرض او

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده و از رونه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زرد تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار پاس زنده نماند - و در مین بعد یک شبانه روز چون زندگی داشت بشفاعت باریابان از غضب سلطانی (که نمونه قهر آلهی است) رهایی یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در تلع ارک در ریه دارها نصب گشته جمعی را (که با خسرو طریق موافقت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند و از دو طرف آراز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجبور میکنند \* نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة \* پسر حسن بیگ اسفندیار خان در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب هزار و پانصدی (رسیده) (۲) سال شانزدهم در گذشت \*

### \* حکیم علی کیلانی \*

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضی مهارت تام داشت - و از حذاق طبای وقت بود - گویند در کمال پریشانی و افلاس از ولایت بهند وارد گردید - و بدستکاری بخت مسعود در سلک ملازمان عرش آشنایی منظم گشت - (روزے بحکم آن پادشاه عالی جاه بنابر

(۲) نسخه [ ج ] رسیده در گذشت \*

امتحان چند قارور بول مریض و صحیح و گاو و خر یک دفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - از انوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب و مصاحبت پادشاهی اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسری و مسارات با عمدها می افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علی عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز قراران بشهر در آورده سامان نفائس آند یار نموده میخواست حکیم را درانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهمصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لیریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علی کیلانی با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - درینوقت حکیم عین الملک شیرازی بسفارت آمده بود - که بسبب واقعه ناگزیر بدرون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامی شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع می نماید \*

چون ساندخت تل علی عادل شاه خالی از غرابت نیست بر لوحه (۲) بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشته - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائی داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آرمی و فرامیگی پذیرفته شده

(۲) در [ اکثر نسخه ] از غرابت نیست \*

فرخواست کده ظلمت آموذ با یک که کلان تر بود دست ناسزا خواهش  
 هواز نمود - آن پارساکوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی تن در داده  
 بدشنة (که از دور بینی با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام  
 رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدي رضائي تخلص  
 تاریخ این واقعه \* \* شاه جهان شد شهید \* \* یافته \*  
 القصه حکیم علي در سال سی و نهم شگرف حوضه بر ساخته که  
 راهی از درنة آن بکاشانة میرفت - و شکفت آنکه آب ازین برکه  
 بدانجا در نمیشد - مردم فرو شده برای پورهی فراوان (نیم) برده  
 و بسیاری آزار یافته از نیمه راه برگردید - عرش آشیانی پدماشای آن  
 خرامش فرموده خون آهنگ درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض  
 سرے بآب فرو برده در سه زیغه پایان رفته بدان خانه درآمد  
 بسیار بتکلف آراسته - در غایت روشنی جای ده درازده کس است  
 فرش خواب و رخت پوشش مهیا - و حاضری طعام موجود - چند جلد  
 کتاب در طاقها گذاشته - هوا نمی گذاشت که یک قطره آب اندرون  
 در آید - و چون پادشاه لخته درنگ فرمود غریب حالتی بر مردم بیرون  
 رو آورد - تا سال چهارم حکیم بمنصب هفتصدی رسیده بود - و لاجهای  
 دست بسته از موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (که بعرض آشیانی  
 اسباب عارض شد) هر چند تدابیر بکار برد مفید نیفتان - پادشاه  
 غضب آورد باو گفت که تو پسرای ولایت بیش نبودی - پاتاقه غربت را  
 این جا را کردی - ما ترا باین مرتبه رسانیدم - تا در زه پکار آئی - و از

تغایت خشم و آنکه بجانب او بر تافتند - حکیم چیزه از کبسه بر آورده  
 هر کوزه آب انداخت - غورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها  
 موجود است - اما چه فایده که این جا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای  
 اضطرار و اضطراب بیماری مبالغه فرمود - که هر چه شدنی است  
 خواهد شد - همین را بمن بده - چنانچه ازان در قبض و اعتقال  
 در طبیعت بهم رسید - اما وجهی در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار  
 ادویه مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتی کرد - تا در گذشت \*

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیانی  
 گویند گرانبار نام فیله در سرکار جنت مکانی بوده - که دیگر فیله (که  
 مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلهخانه پادشاهی نشان  
 نمیدادند - مگر آپرپ نام فیله سلطان خسرو - که نیز در جنگ سر آمده  
 بود - لهذا عرش آشیانی فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را  
 باهم بجنگ اندازند \* \* شعر \*

\* در کوه آهتین از جای جنبیده \*

\* زمین گفتی ز سر تا پای جنبید \*

(۲)  
 ورنه من فیله از حلقه خاصه بکمک مقرر شد - یعنی هرگاه یکی از آنها  
 چیرگی نماید و غلبان نتواند نگاهداشت فیله مذکور از کمین بر آمده  
 کمک مغلوب کزد - و آنرا طیانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه  
 است - عرش آشیانی در جهر که نشسته تماشا میکرد - و شاهزاده سلیم

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقاً فیل  
گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند  
طپانچه را بکمک آرند - جمعی از مردم شاهزاده مانع آمده سگکے چند  
بجانب ار انداختند - فیلبان که بجسارت پیش راند سگکے بر شقیقه اش<sup>(۲)</sup>  
خوردند چند قطره خون بر سینه اش چکید - باریابان حضور بآب و تاب  
را نموده مزاج پادشاهی را بشورش آوردند - عوش آشپانی بسطان  
خرم ( که نزد جد بزرگوار حاضر بود ) فرمود - که نزد شاه بهائے خود  
رفته بگوئید - که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیله  
از شما ست - این بے اعتدالی چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا  
املا آگهی نیست - و بزدن فیله با راضی نبوده ام - سلطان خرم گفت  
اگر چنین است من رفته فیلبان را بآتشبازی از هم جدا میسازم  
چنانچه هر چند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز  
عاجز شده با آبرپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم  
برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی الحمله وحشت مزاج  
فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهره درائی و ژانخانی  
درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایره  
غضب عوش آشپانی باشتعال آمد - و همه شب از تب بے تاب  
گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحرف نام نمود - طرف صبح  
جالینوس الزماني حکیم علی را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

مزاج ما را بر شورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب  
باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید \*

گویند چون در آخر بیماری حکیم علی تجویز تریز کرد بود  
جنت مکانی پس از جلوس معائب فرمود - که بهمین تجویزها  
پدرم را کشتی - و در سال سیوم سنه ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیزده جنت مکانی  
هم بسیر حوض مذکور بخانه حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفویج  
بیرون آمده حکیم را مورد عذایم ساخت - و بمنصب دو هزار  
سرفراز فرمود - حکیم بعد از چند بساط هستی در نوردید - گویند  
قریب شش هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربه اهل استحقاق  
مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیری  
بر جمعی از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من  
بآنها سپرده - و خط بمهر قاضی ظاهر ساخته در گواه در دارالعدالت  
گذرانده بثبوت شرعی رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود  
که از عهده آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور  
شد - چون تخاین خایف می باشد حرف آشتی با سادات در میان  
آورد - آصف خان بگونهگون پورش در آمد - ناگزیر اعتراف با بطلان<sup>(۲)</sup>  
دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه افتاد \*

### \* حاکم بیک \*

داماد اعظم الدوله جهانگیری ست - در عهد جنت مکانی

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر يك بخاني و ترخاني رسيد  
 مشار اليه نيز صاحب حشم و طبيل گشته ببلند پايه امارت برآمد<sup>(۲)</sup>  
 زنش خديجه بيگم بهمشيرگي نور جهان بيگم در غايت اعزاز  
 و احترام ميگذرانيد - تا اواخر زمان اعلي حضرت در قيد حيات بود  
 و باعتبار يمين الدوله (كه برادر كلانش بود) در توقيير و تبجيل او فوت  
 و فرودگذشت واقع نشد - همواره با نعمات پادشاهي كام دل مي اندوخت  
 فرزندس آشياني در سال بيست و چهارم يك دفعه بعطاي سي هزار (رييه  
 او را مورد نوازش فرمود - چون حاكم بيگ مرد مغلي خالي از فضل  
 و كمال نبود بفراغت دوستي و تن آساني ميخواست بخود سري  
 بگذراند - جنت مكاني پياس آن نسبت تكليف خدمت حضور  
 باو معاف فرموده بيشتر بكارهاي بيرون مامور مي فرمود - چنده  
 حكومت متهورا بمشار اليه تفويض يافت - آخر معزول شد - سببش  
 اين كه اچهد روپ اسرم سناسيئه بود مرتاض موحد - نزديك معموره<sup>(۳)</sup>  
 اوجين در گوشه صحرائي از آبادي دور پشته واقع شده - دران سوراخ  
 كنده مسكن و مامن داشت - دهن سوراخ (كه راه در آمد و بر آمد است)  
 پنج و نيم گره دراز - و سه و نيم گره پهنا پيموده شده - او در دست  
 خود را دراز ساخته بدرون در مي آورد - آنگاه سر - بعد از ان مدل  
 ماري خود را بدرون مي انداخت - و وقت بر آمدن نيز بهمين دستور  
 حيرت افزاي نظارگيان بود - نه پوريا و نه كاه - كه در هواي سرد بزيرو  
 (۲) نسخه [ ج ] طبيل و حشم (۳) نسخه [ ب ] اچهد - و نسخه [ ج ] اچد .

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نيم ذراع  
 پارچه كرباسي داشت - كه پيش و پس خود بدان پوشيده - هر روز  
 در مرتبه بدريا در آمده غسل كرده - و ظرفي از مس بجهت آب خوردن  
 در دستش بود - در تمام شهر اوجين هفت خانه برهن ( كه  
 صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد دريشي و ذاعت بآنها دارند )  
 اختيار كرده - روزه يكبار بيخبر بخانه سه نفر از ان هفت نفر در آمده  
 بردش گدايان مي ايستاد - و آنها پنج لقمه خوردني از آنچه براي خود  
 مهيا ميكردند بركف دستش مي نهادند - و او بے آنكه ادراك لذت  
 كند فرد مي برد - بشرطيكه دران خانه زن حائض نباشد - و طوطي  
 و مصيبيته و ولادت واقعه نشده باشد - اهل هند صاحب اين مقام را  
 سرب ناسي خوانند - سرتارك همه \*

چون در سال يازدهم بلده اوجين مطرح رايات جهانگيري گرديد  
 جنت مكاني بديدنش رفته - با آنكه بمجالست مردم چندان راغب  
 نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بيدانت را (كه مراد از علم  
 تصوف باشد) خوب ورزيده - از فهم تيز و مدركه عالي مصطلحات  
 تصوف اهل اسلام را با طريق تصوف خود تطبيق داده بيان نمود  
 جنت مكاني را كمال حسن اعتقاد باو بهم رسيد - و او بعد چنده  
 از اوجين بمتهورا (كه از اعظم معابد هند است) نقل نموده بر كنار  
 دريائي جمنا بآئين خويش يزدان پرستي مي نمود - جنت مكاني  
 چون در سال چهاردهم نخستين بار نهضت كشمير فرمود دران مكان



مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهی اثری تمام می بخشید - برای هر که میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - بارجون تعصب دینداری تنها پیش او رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه پادشاه گفته بر سر مهربانی آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرر گشته حکم شد - که بکرونش می آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آسانی گرفت - ازین که پادشاه وقت باو معتقدانه در خوردی رجوع خلأق بسیار شد \*

با آنکه او با هیچکس کاره نداشت و از شادی و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - روزی آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفست - هر چند بخاطر داشت بیگم تلانی بعنوان دیگر نقش نیست اما از نظر افکنده بعزل خدمت و سلب منصب و جایگزین معاتب فرمود - مشارالیه در اکبر آباد منزوی گشته نزدیک نخاس آنجا باغی بطرارت و نصارت ( که رشک گلشن کشمیر بود ) طرح افکنده در آنجا بمشغله عام می پرداخت - تا آنکه باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا نورالدین نیز اعتنا بمنصب پادشاهی ننموده از دولت مادر و خالهای خویش در کاره مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبی گذرانید \*

## \* حکیم صدرا \*

ملقب بمسحیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازی است که در عهد شاه طهماسب فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامی گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده اند - نسبش بحارث ابن کلازه ( که شرف ملازمت جناب ختمی مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکی در دودمان او تا رز جزا خواهد بود ) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجه مرضی<sup>(۲)</sup> ید بیضا می نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات او را در معالجات معتد علیه و موثق به میدانستند - طبای وقت بشاکردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب در خدمتش می نمودند - اما چون بتوسعه مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوری و حذاقت علم اشتیاق برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبری وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان و منصب سه هزار پانصد سوار سرفرازی یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت پیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر ( که جز بمعتمد مزاج دان نسزد ) اختصاص گرفت - و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونیه هدایت و بدرقه

(۲) نسخه [ ج ] مرض \*

توفیق بزیارت حرمین مکرمین چهره سعادت نور آگین ساخت  
و برای بصره مراجعت نموده به بندر لاهری رسید - و در سال  
هشتم باسلام پیشگاه خلافت و جهانبانی ناصیه بخت برافروخت  
و چهل اسب عربی (که در بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود)  
بنظر درآورد - و بدرجه قبول رسید - ازان جمله دو اسب یکم بوز  
و دیگری طرف (که حسن منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزگامی  
و باه خرامی فراهم داشتند) سرآمد طوائف پادشاهی گشته نخستین  
پادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتغویض  
منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته  
به حکومت بندر مبارک سورت و پورگانات آن دستوری یافت \*

و چون حکیم در مذهب امامیه مقتدا بود و کمال تفاوت و طهارت  
داشت انجام کار از ملازم پیشگی استعفا جسته در دارالسلطنه لاهور  
با دلی آسوده و خاطره شاه گوشه انزوا برگزیده داد عیش میداد  
اکثراً در لاهور و تالستان در خطه کشمیر بسر میبرد - و گاهی  
حسب الطلب بحضور نیز میروید - چون در ازاله امراض بیگم صاحب<sup>(۲)</sup>  
(که بجهت آتش زدگی بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم  
یاضافه ده هزار روپیه بسالیانه پنجاه هزار روپیه کامیابی اندوخته  
رخصت انصواف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۱)  
هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستی ازین جهان برپست

طبع موزون داشت - مسیح الّلهی تخلص می نمود - این شعر  
از ست \*

\* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است \*

\* گوئی دمر پیشتر از باغ وجودم<sup>(۲)</sup> \*

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هر یک را بخدمتی مقرر نموده  
از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لمحه  
فرست نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت  
زنان را تا شغل پیش نباشد خیال باطل در سر میسرانند - گویند  
در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود \*

### \* حبش خان \*

سیدی مفتاح حبشی از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام شاهیه  
است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز  
بقلعه ارضی قلعه اودگیر (که حصاره ست در کمال متانت و استواری  
از سنگ و ساروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت  
صاحب قران ثانی ولایات نظام شاه پی سپهر افواج پادشاهی گشته  
رفته رفته همگی حصون و محالات مستخر لولایای دولت اعلیٰ حضرت  
گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل شاه بیجاپوری  
برای گرفتن اسمعیل برادر زاده خود (که دران قلعه محبوس بود)  
هرچند تدابیر بکار برد و سیدی مفتاح را باطائف الحیل مستمال

میگردانید سودمند نیفتاد \*

ابن اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوتی ( که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه دار بیجاپور شده بود ) در مرض موت وصیت نمود ( که بعد از پسر دوم محمد را بسری بردارند ) محمد پس از مسند نشینی درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمعیل را ( که دران ایام شش ساله بود ) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائی یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدی مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلی بعادل شاه نماید بے سر و سودار پیشنگرمی قلعه استوار سر نخوت و بزرگی می افراشت \*

سال نهم در ماه محرم سنه ( ۱۰۴۶ ) هزار و چهل و ششم هجری خاندوران بهادر بمحاصره آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماسه برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پامی ثبات از دست رفت - سیدی مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در ساک بندهای درگاه منخوڑ سازند من قلعه را می سپارم - خان مذکور چون ملتزمات ادا قبول نمود از آرزوهای دیگر ( که شایستگی

پذیرائی نداشت ) در میان آورد - و زد و خورد آغاز کرد \*

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج تلغیان بصرف آمده بود لهذا سیدی مفتاح تدبیرے انگیزخته بخاندوران اظهار اطاعت و نوکری نمود - و برای ملازمت روزی معین ساخت - و در اثنای آن درازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهی آمد و شد نموده آنچه می بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازا بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران نقب را ( که سر پدای برج شیر حاجی کشیده بود ) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدی مفتاح از عاقبت بینی جز اطاعت چاره ندیده نزد سرور آمد - و بعد محاصره سه ماه و کسر قلعه تسلیم نمود - و اسمعیل نیزه ابراهیم عادل شاه را که زندانی بود حواله کرد \*

سیدی مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب سه هزار و پانصد هزار در اسبه سه اسبه و خطاب حبش خان مورد التفات خسروانی گشت - و به تذکرات قبول جید سرمایه دولت اندوخته همواره در کمیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه مویه داران دکن پاس عزت و احترام ادا فرنگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل و شمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبی داشت اما خالی از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشته - و خدمت کرده - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیده - و در نوکری پادشاهی

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن او را با جمیع امرای دکنی بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگده تعیین نمود - و چون شاهزاده در سال سیّم متوجه گلکنده گردید در آن مهم فیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز ( که در ریشه بود در تصبّه پتھری ) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه می نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبره او در آن قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - برگنه وکلور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را در آنجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاری پیش می آمد و کتب بسیار قیمتی از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بحالش میکرد - او زمینداری برگنه مذکور خریده با جاگیر داری جمع ساخت - در عهد عالمگیری در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات برگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتی بدر تملد زده بخود سری بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قسوره جنگ بمقامه مسکن آنها پرداخته سیدی حسین را ( که کلان تر آنها بود ) گرفته مقید نمود - پستر بحکم نظام الملک آصفچاه

مخلصی یافته بر سر کار خود شتافت - و پس از زمینداری مذکور تعلق بارلادش دارد \*

### • حیات خان •

داروغه آبدار خانه و سرکرده خدمتگاران اعلی حضرت بود بغزونی اعتماد و وفور محرمیت و درام حضور اختصاص داشت مدتها بداروغگی دولتخانه ( که جز بمعتمدان نمپارند ) و داروغگی چیلها و داروغگی خواصان می پرداخت - غالباً این همان حیات خان است که در عهد جنیت مکانی نیز بداروغگی آبدار خانه مامور بود - و روز شکار شیر ( که از انبوی سنگدلن گردد بسیار بظهور رسید و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیر به شیر حواله نمود ) او نیز بهمرکابی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشنایی بمنصب هشتصدی دو صد سوار رسیده و سال پانزدهم هزاری دو صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافه پانصدی دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونی پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و شش صد سوار چهره کامرانی افروخت - پستر بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدی مامور شده سال بیستم باضافه دو صد سوار و پستر بداروغگی مردم جلو و افزونی دو صد سوار بمنصب دو هزار و سوار فائز گشت - پس ازان باضافه پانصدی ذات و سال بیست و یکم بافزونی پانصدی دیگر بمنصب سه هزار و

هزار سوار هرفرازي یافت - سال بیست و سیوم بانزایش در صد سوار  
و سال بیست و چهارم عطای علم و پست باضافه سه صد سوار  
بمنصب سه هزار و پانصد سوار سربلندي اندرخت - و سال  
(۲) بیست و نهم بعنایت نقاره طبل شادمانی برنواخت - و سال سیم  
(۳) که سنین عمرش بهفتاد (سیده بود) بنابر عروض مرض فالج  
از دولت باریابی محروم گردید - پادشاه بآئین بنده پروری دیهات  
بیست لک دام از حوایی مستقر الخلافه بطریق سیرغال بار عطا  
فرموده بر منصب پسر و نبیره اش افزود - و خدمات حضور ( که  
بار متعلق بود ) بدیگران تفویض پذیرفت - سال سی و یکم بیست  
و هفتم شعبان سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و شصت و هفت هجری در باده  
مذکور بدیار خاموشان منزل گزید \*

### \* حمام الدین خان \*

میرزا حسام الدین حسن نبیره میرزا غیاث الدین علی آصف  
خان است - پدرش نظام الدین علی نام داشته - مومنی الیه مرد  
عیاش بے پروا بود - و در عنفوان جوانی بکمال استغنا میگذرانید  
بنابر قرائت ( که این سلسله را با یمین الدوله آصفجاهی ست )  
بعد جلوس اعلیٰ حضرت سرگرم تقدیم خدمات پادشاهی گشته مدتی  
در دکن بکارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزار و

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] سه هزار و پانصد سوار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ]

بیست و ششم \*

پانصد سوار سرفرازي یافته بدخشیکری دکن قامت اعتبار خویش  
بر آراست - با آنکه از دیانت و بیفرضی از آمیزش مردم آزادانه  
میزیست اما از روی دانش و فهمیدگی نوعی حسن سلوک سر کرد که  
زبانها بتحسین گوینا گشت - صوبه ایران دکن باعزاز و احترام با او  
پیش آمدند - خاندوزان فرصت جنگ واسطه ترقی او شده کاروانی  
و دیانت مشهور الیه را با خدمت طلبیها بدل نشین اعلیٰ حضرت  
ساخت - در سال هیجدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
ششصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز عزت و افتخار کردند  
و در سال بیست و یکم بمنصب در هزار و شصت هزار سوار سرفرازي  
یافته بعزل بدخشیکری دکن و تفویض حراست قلعه اودگیر محکوم  
و مأمور گشت - چون میخواست ( چنانکه در دانش و کار شناسی  
شهرت گرفته بشجاعت و مردانگی هم نام بر آرد ) دران ناحیه دست  
جرات و جسارت از آستین همت بر آورده تا سرحد گلکنده  
بسرکش افکنی و متمرد گدازی قیام ورزید - و در پیشگاه سلطنت از  
متصدیری برآمده نقش سری و سرداری نشانید - و باضافه پانصدی  
پانصد سوار سربزافراخت - و در سال سیم از قلعه داری اودگیر  
تغیر شده بفوجداری تلنگانه از انتقال هادی داد خان انصاری  
(۳) سرعت برافراخت \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] بر کشاده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] دیدار خان - و در

[ بعضی ] دیدار خان - یا دیدار خان باشد \*

معلوم نیست که موبه داری برادر چه وقت و بخت بخان مزبور قرار یافته  
جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان  
چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت  
موبه داری برادر از تغیر حسام الدین خان بسید ملاحت خان  
مخاطب بااختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگنده  
بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده \*

مشار الیه با اشتغال دنیوی همواره اوقات را بعیش و طرب  
میگذرانید - و اصلاً بکوه فکر اندوه گذر نداشت<sup>(۲)</sup> - در فن موسیقی  
بسیار ماهر خوش محاوره بدیهه گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل  
علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته  
که بوقت تقریر عاری نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده  
قطعه نویسی به نظیر بود - و نهایت شیفته صید و شکار - و کثیرالاولاد  
بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که  
از سایر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت  
مالگیری بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس  
بخطاب سهرابخانی و از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت  
دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش  
خمردانی بود - پسرش میرزا عاتق محمد سزادر خان است

(۲) نسخه [ج] اندوه و فکر \*

که از فوجداری آند و تلنگه بهدر است قلعه بیدر امتیاز یافته در عهد  
خلد منزل ضعف بصر طاری گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت  
پسرش میر نظام الدین علی حسام الله خان مدتها در قلعه داری اودگیر  
گذرانیده در ایام بهضبطیهای موبه داران با مرکشان آن ناحیه  
(که قوم اند موسوم به بیدر بدال هندی) زن و خورد داشته پسران  
جوان او دران آریزشها فرود شدند - پس از پسر خردش خطاب  
بدر یافته تا حالت تحریر بقلعه داری آنجا می پردازد - و چون  
شجاعت و جرأت ارثی دارد با آنکه غرقه ضالّه مرهقه بهرجانب  
و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه از سر حساب اند  
و فی الجمله درین زمانه اعیای نام نیالان خود میزمانید - این هم  
از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از مد سال افزوده  
و هنوز سلسله او یا برجا است \*

### • حکیم حافق •

پسر حکیم همام گیلانی است - ولادت او در فتحپور سیکری بعد  
عرش آشیانی واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر درگذشت  
چون نیالانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را  
بتحصیل لغت کمال متعارف صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت  
و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحد اقت نام برآورد - و در زمان  
جهانگیری برشادت و اعتبار چهره بختوری برافروخت \*

(۲) نسخه [ج] اللد و تلنگه (۳) نسخه [ب] ملوکه •



قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون ديگر منشيان سخندان  
بدان کار پرداختند از دست کشيد - شعرش صاف و درست است  
سخن سازي پيشين را طرز تازه گويان آميخته - خالي از حلاوت  
نيست - ليکن از خود را به از انوري ميدانست - ديوانه در کمال  
ترين مرتب ساخته در قاب مرصع گذاشته هرگاه بمجلس مي آورد  
هرکه بتعظيم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي  
میکرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته ميخواندند - اين بيت او  
مشهور است \*

\* دلم بهيچ تسلي نميشود حاذق \*

\* بهار ديدم و گل ديدم و خزان ديدم \*

### \* حقيقت خان \*

اسحق بيگ يزدي - ابتدا خانساماني سرکار ممتاز الزماني  
داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشياني چون آن عفيفه از دار  
فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه او را ( که مرد کتخدا منش  
بود ) بخدمت ديواني بيگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت  
تفتيش دنان چهار سنگه باغي ( که بقتل درآمده بود ) با مكرمت  
خان و باقي خان چيله جانب ديوتا تعيين يافت - و بحسن تفحص  
اينها بيست و هشت لك روپيه از چاههاي آن نواحي برآمده  
داخل سرکار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] ترين ( ۳ ) نسخه [ ج ] مي آورند \*

چهار اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقيقت خان  
مخاطب گرديده بخدمت عرض مکرر از تغير عاقل خان عنايت الله  
نامزد شد - سال سيزدهم باضافه صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم  
بافزونى پانصدي و سال هيژدهم بافزايش پنجاه سوار از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار ترقى پذيرفت - پس از آن  
پانصدي اضافه يافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى سه صد  
سوار عز امتياز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منسوب او  
بشرح مرقوم مستفاد ميشود - سال بيست و هشتم چون بکبر سن  
رسيده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزيني آرامش  
بخشيد - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه ( ۱۰۷۴ ) هزار  
و هفتاد و چهار هجري در حالت انزوا کنج نيستي گزيده \*

### \* حسين بيگ خان زيگ \*

خواهرزاده و خویش علي مردان خان مشهور است - چون  
سعید خان ناظم کابل حسب الاشاره علي مردان خان بقندهار پيوست  
وعايا و سکنه آنجا را در موافقت متروک يافت - دانست که با افواج  
قزلباش در حوالی بست بند و بست واقعي صورت نخواهد گرفت  
علي مردان خان را با جمعی در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار او را  
بسرداري مشاراليه همراه گرفته با قل باشيه عرصه نبرد آراست  
فوج ايران بر مردم علي مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل  
راه يافت - اما سعیدخان بر وقت خود را رسانيده مخالفان را اداره



بادیه هندیست ساخت - موسی الیه بهمراهی علی مردان خان سعادت ملازمست صاحبقران ثانی دریافته بنوازش خسروانی اختصاص گرفت چون آثار کردانی از وجنات احوالش ظاهر بود او را از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگی (که بجز بمخصوصان معتمد تقویض نیابد) برنواخته شد و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت تورک مقرر گشته بعنایت اصلی مرصع و افتادگی منصب تارک عزت برافراخت و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت عبودیه داری کشمیر و خطاب خانی و باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عطای علم و فیل مبله می فرموده بداندروب دستوری دادند و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دو آب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص دور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم هجری مقرر شده بود) (خصمت یافت و در سال سی و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میز تواری کامیاب گردید و در جنگ سموگده خان مذکور میرا هتنام توپخانه پادشاهی بود - داراشکوه توپخانه خود را بسرداری برافراز خان سمیرا آتش خویش از دست راست و توپخانه پادشاهی را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیزان جنگ و گرم ساختن هنگامه نبرد پایه کمی از یکدیگر نیاززدند - ادبار مردار را چه علاج - پس از فرار دازا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیری باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبه خلافت سر بلندی یافت - در سال جلوس فوجداری بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت و در سال هیزدهم فوجداری چونپور سرفرازی یافت و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجری و دیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاء الله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهی بوده نخستین هفتصدی شده در گذشت و دومین یتیمانی کابل تعیین شده در اینجا ترقی نموده بخطاب ناصر خان ناموری اندوخت چنانچه احوالش جدا برشته تحریر در آمده \*

\* حسن علی خان بهادر \*

عالمگیر شاهی دومین خلف آله دردی خان مشهور است - چون چهره اش در مهابت و صلابت مانا بشیر ببر بود در طفلی او را میرزا باگه می گفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و از سائر برادران بامتیاز شایان بود - و همواره برضامندی و همراهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالی پیشتر گذاشت - و آله دردی خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس که فیما بین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دازا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیاری از بندهای پادشاهی بمقابله ارفته بود) اتفاق

(۲) در [ بعضی نسخه ] بشیر و ببر بود (۳) نسخه [ ب ] باعقبار

افتاد - و شجاع شجاعت یافته راه بنگاله گرفت [ حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهی ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه ( که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هویک از منصبداران پادشاهی و نوکرانش ترک همراهی گزیده راه مقصود سر کردند ) مشارالیه بواسطه راجه چیسنکه احرار سعادت آستان عالمگیری نموده باضافه پانصدی و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب خانی مرید انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیری بچنگ کهجوه بافرزنی پانصدی و خدمت قوش بیگی عزت اندرخت - و بعد از چنگ درم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهی ( رنق یافت ضمیمه قوش بیگی گری فوجداری نواحی شاهجهان آباد از تغیر کیوتسنگه بار نامزد گشت (۳) و چون دوام التزام رکاب پادشاهی ناگزیر عهده قوش بیگی گری سم خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسروانی می بود - و در سال نهم بداروغگی ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهای الویه از مستقر الخلافه (۴) اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداری متعزرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار سر بلند گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

(۲) نسخه [ ب ] کهجوه (۳) نسخه [ ب ] کیوتسنگ - و نسخه [ ج ]

کیوتسنگ - یاگوری سنگه باشد (۴) نسخه [ ا ] بمستقر الخلافه •

خان مزبور در قتل و اسیر آن شور انگیزان و تاخست و تاراج موطن آنها غایت جهد و دلوری بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قاعهای استوار دتیقه از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداری مستقل گردانید - و کولا جات شقی را ( که علت کشته شدن عبدالنبی خان فوجدار و سید نهب و غارت پرگنه شاد آباد ( ر شده بود ) با سنگی مفسد همراهی او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بقیه همان پادشاهی در بادافراه اعمال زشت پند بدن آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کولا جهت تربیت حواله جواهر خان ناظر شد - و آخر دختر در حباله نکاح شاه قلی چیله پیش منصب روشناس در آمد - و پسرش فاضل نام حافظ شد که نزد خالد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قرائت آن پادشاه ( که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده ) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزه این حسن تردد بعطای نقاره کوس شادمانی نواخت - و پس ازان بنظم صوبه آله آباد تعیین گشته در سال بیستم بصوبه دارمی اکبر آباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزل شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم ( که مرتبه اول رایات پادشاهی بجانب اجمیر افراشته شد ) خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جود هیور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و ششم

(۴) در [ بعضی نسخه ] پند از بند •

موتوب پادشاهی بعزم گوشمال از اجمیر باردیپور توجه نمودن فوج  
گران بسرکردگی حسن علی خان به تنبیه و تعاقب رانا با سامان  
شایان و مصالح فواران تعیین یافت - درین مهم از مشارالیه کارهای  
عمده دست بسته شده مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه در روز  
از دره گذشته بوسه رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرد  
خیمه و اسباب گذاشته بدرزد - خان شهابت نشان بتخانه پیش  
هوللی رانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانه دیگر واقع نواحی اردیپور  
مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهی ناموزی  
اندرخت - و پس از آنکه ریاست پادشاهی ظلال افکن ساخت دکن گشت  
حسن علی خان بهمراهی شاهزاده محمد اعظم بمحاصره بیجاپور  
مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامه دار و گیر و معرکه  
زد و خورد گرم و آریزها بانواع نواحی بی درونی بود قحط و غلای  
عظیم بر لشکر رو آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بزام  
پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین متوال است دست از محاصره  
باز کشد - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خیم  
پادشاهی بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنگاش با عمدهای  
آزمون کار آراست - اول حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی مورد  
التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای  
پادشاهی است - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ زمین  
و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده  
و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان مومنی الیه  
پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصالحت  
دربار خاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را  
بنابر بواعث شتی تات و توان استقامت نماید کام و ناکام بی حکم  
اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرایی حضور شده بود  
آنچه بر خلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد  
از آن دیگر عمدها مخاطب شده همگان موافق رای خان مشارالیه  
تایید جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتی - از من  
بشنوید - محمد اعظم با او پسر بیگم تا جان دازد ازین مهله نخواهد  
برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آورد - و تجهیز لاش فرمایند  
زود را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک  
و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیکردن - و بمیان استقامت  
پادشاهزاده خلی فیروز جنگ با لشکر گران و رسد غله از شمار فرلوان  
رسیده عسکر بیسر تبدیل یافت - و در همین سکن صوبه داری برابر  
از انتقال البرج خان نامزد محسن علی خان بهادر شد - چون او گرم  
محاصره بیجاپور بود و قهردهای پسندیده می نمود رضی الدین خان  
شیخ رضی الدین ( که از اشراف بهاکپور بهار است ) و مهمات خانیه

خان مذکور و افواج پادشاهی متعلقه او سرانجام میداد ( به نیابت متعین گردید \* )

شیخ ناضل متبحر و در مولفین فتاوی عالمگیری منخرط بود سه رویه یومیه می یافت - چون در اکثر فزون هم دست داشت سپاهگرمی و عملداری و ندیمی و از هرجا خبرداری علاوه آن بواسطه قاضی محمد حسین جونپوری محتسب حضور کمالاتش بعرض خلد مکان رسیده یکصدی منصب یافت - و رفته رفته بیماری طالع و حسن سابقه باعانت و امداد حسن علی خان برتبه امارت و خانی فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار خان مذکور گشته در استیصال جات متهر و مهم رانا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم موبه مسطور بذیابت خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت \*

و چون محاصره بیجاپور بامتداد کشید همت پادشاهانه برجوشیده بر زبان گذشت - که ما زمره سلاطین از مراتب دنیوی فائده که داریم تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکی حاصل کفد - میسر نیامد به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمی خیزد - از شولاپور (ایات عزیمت بدان طرف درجه پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو اقبال است بیست و یک شعبان سنه ( ۱۰۹۷ ) هزار و نود و هفت هجری رسولپور سه کروهی بیجاپور مطرح خیام ظفر ارسام گردید

( ۲ ) نسخه [ ج ] همه کاره سرکار \*

و چهارم ذی القعدة سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن عای خان بهادر ( که بیماری شدید داشت ) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداری از اقران می بود - در خیر خواهی خلایق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله ترقی نکردند \*

### \* حکیم الملک \*

نامش میر محمد مهدی - وطنش اردستان است - سالی که محمد اوزنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود ( از همراهی گزیده بمنصب هزاری سربلند گردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار چهارم بختوری افرورخت - و سال سی و هفتم ( که محمد اعظم شاه را بنابر عرض بیماری استسقا نوبت بیان رسید که دوره آستین نزدیک بچهارده گره تنگی میکرد - و دوره پایچه پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود ) حکیم الملک برای معالجه شاهزاده مذکور دستوری یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدری خیمه برای شاهزاده در کلال باز نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خون زیب النساء بیگم همشیره حقیقی شاهزاده مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه می خوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجه شاهزاده تعیین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج بد بیضا

نمود - پس از آنکه شاهزاده را شفا رو داد باضافه هزاری ذات بپایه چهار هزاری تصاعد پذیرفت \*

صاحب مآثر عالمگیری زبانی پادشاهزاده ( که پیش پدر گفت )  
می نویسد - ( رزے ) که شدت مرض بذهایت رسید - و مردم مایوس گردیده راهم ترکیدن بدن داشتند ( ناگاه بین النوم واليقظه شخصی نورانی نمودار شده گفت - توبه نصوح بکن - شفا خواهد شد - چنانچه توبه بعمل آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در طشمت کلان دفع گردید - و هفت حصه از دم بر طرف بگشت - روز دوم آزاد ولی شیخ عبد الرحمن در پیش نوشتم - که جذاب مرتضوی فرموده اند امشب توبه دادم - شفای عاجل رزوی میشود \*

### \* حمین خان خویشگی \*

پسر کلان سلطان احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب الطلب عالمگیر پادشاه از قصبه قصور ( که موطن خویشگیان است ) عازم حضور گردیده زخم هستی بر بسمت - دو برادرش بایزید خان و پیرخان خود را بموکب پادشاهی رسانیده بمنصب سرفرازی یافتند و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکوی نیفتاد - اگرچه منصب پادشاه یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه دیگران را بغرق ریزی سعی و تلاش بدست آمده او را باضعاف مضاعف آید در خانه نشینی میسر بود پیوسته بر رساده ریاست آن ناحیه اتکا داشت - و برفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

می افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرود نیارزده چیزے دست برداشته از تیول آنها ( که دران حوالی بود ) میداد - و هر چند خود را دیوانه وضع و سودائی مزاج را می نمود اما بکارما هشیار بود ادب خاندان قدسیه سیادت را کماینبغی بجا می آورد - و از احترام و اکرام سادات دقیقه فرو گذاشت نمیکرد - بمجنوبه مشهور ببنگ گردیده بود - هر چه میگفت میکرد - ابا نمی آورد - و تا نشسته می بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت اند - او الحمد لله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بنگ زنی ست - ناگاه جنونه بردماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتی زنجیر بپا داشتند - آخرها محبت حسین خان با وی که \*

\* دیوانه چو دیوانه به بید خوشش آید \*

در گرفت - و دران ربودگی و سلب احوال لخته گفتهای او بر تو صدق برداد - و بر اعتقاد حمین خان افزود \*

بنگ زنی از اولاد شیخ بنگ اند - که بقول جمهور پسر خویشگی ست - و برخی نبیره شیخ الاسلام شیخ مودرن چشتی دانند اما باتفاق مرید رتو شورانی بنگ رتو زنی ست - و به پیر کبار زیانزدن قوم است - و شوریان نام پدر او ست - که پسر خویشگی ست و در سه پسر بود - رتو و حسین و خلف - نخستین را جانب شوق

(۲) در [ بعضی نسخه ] بنگ - و در [ بعضی ] تنک •

آلهي دامنگير وقت گرديد - بطلب مرشد برآمد - و چون بهاي سعي نشيب و فراز بسيار نورديده بقصبة چشت رسيد بخدمت خواجه مودود چشتي [ که خواجه معين الدين سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار ميرسد ] پيوست - چهره مقصود نقاب برکشود مدتها پيوستاري آن بزرگوار سعادت اندرخت - و پس از تکميل بمعادرت وطن مالوف مجاز گرديد - اما از بعد رحلت شيخ بمولد خویش زرآورد - و بسياري از مردم کوه و جمله خوشگيان و جمعه حلقه مریدی از بگوش کشيدند - از کمال مریدانش شيخ بتک است - که عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا کوده که تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اراده تو خالي نباشد لهذا اکثره درین قوم صاحب کمال بودند - و این شعبه هم به پيرزادگي مشهور \*

نقل کنند که لباس پير و تو سیاه بود - چون شيخ بتک بدرجه کمال موفقي گرديد آنرا بدو بخشیده خود بلباس سفيد متلبس (۲) گشت - ازین است که بتک زبان هر چيزه سیاه را بر خود مبارک دارند - بخلاف رتوزيان که آنها مشوم انگارند - و لواي خوشگيها که سیاه و سفيد مي باشد اشعاره دارد بتبرک هر دو بزرگوار \*

بالجمله حسين خان در قصبة قصور و اطراف و جوانب آن کوس خود سري و خون را ئي مي نواخت - و بجاکير داران عمده

( ۲ ) نسخه [ ب ] ملبس - و در [ بعضی نسخه ] ملتبس \*

و غير عمده آن ناحیه جز بسرقايي و گردن کشي جواب نميگفت تا آنکه بهادر شاه لاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستار پرخاش و مغازعت شاهزادهها بميان آمد - اصلا بتلاش و تردد ( که ناگزير چنين اوقات است ) پا بيرون نگذاشت - و بهمان شيوه نکوهيده خویش سرگرمي داشت - چون اوائل عهد قرخ سير نظم موبه پنجاب بعبدالصمد خان دلير جنگ تفويض يافت او با خان مذکور وسائل اخلاص و يکجهتي برانگيخته برای ملاقاتش لاهور آمد - خان ناظم فوجداري لکهي جنگل را نيز بدو مغوض فرمود - آن نا انصاف زياده بر خود تنيده مواد قمر و فساد را بيش از پيش آماده گردانيد - و چون ناظم ديد ( که زر لکهي جنگل را هم مثل زر تصور بلعيده تن بحرف حسابي در نميدهد - و حاصله غير از ندامت و پشيماني نيست ) قطب الدين (ره) را بر تعلقه اش تعيين نمود با او نيز کجگرائي پيش گرفته کارشکنيها ميکرد - و بدان بسند ننموده آخرها بر سرش فوج کشيد و جان و مالش را دست خوش غارت ساخت - مع هذا عبدالصمد خان چنده بتغافل گذرانيد \*

چون بے اعتداليهاى او از حد<sup>(۲)</sup> در گذشت بند و بسمت آن ضلع را نصب العين همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد و بحسين خان نوشت - که قصور و حوالی آن بتو ارزاني ست - دست تصرف از ديگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

( ۲ ) نسخه [ ب ] از حد آه ميت درگذشت \*

استقبال نمود - برخه برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را  
بتطميع موبه داری لاهور تخریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - و جوف  
گروید که قطب الملک بنوشته سید حسن خان باره موبه دار لاهور  
(که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سری او آگهی یافته)  
بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارند - و (زے هم برای  
نگهداشت سپاه بر خزانه لاهور تقاضا کرد - بهر صورت نزدیک  
تصبه جوهنی (که سی کرده لاهور و هیزه کرده قصور است)  
ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهي ثلاثی قریقین روداد  
جنگی معب و زد و خوردی سخت واقع شد - افغانه مسلمان خود را  
بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار در گذشتند - پس از چپقلش  
نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان  
پسر علی خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلی خان  
بخشی فوج دلیر جنگ) مردانه جان برافشاندند - آخر خان دیده مغول  
(که باتفاق عارف خان چیل در میسر بود) دو چار حسین خان  
گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثبات  
انشرده بخانه کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزی برکشاد - حسین  
خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ حمایه برد - آریز قیامت را  
دید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیارده بر مانیدند  
نزدیک بود که چشم زخمی بدلیز جنگ رسد - عمدها مثل جانی  
خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آخر خان بار دیگر

خود را رسانیده صدای دارگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان  
حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری قیل  
شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستی بر افشاند  
تجهان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمی  
بود متعلق قیل از را نشانه تیر و گلوله نموده از پا در افکندند \*  
و کان ذلک فی سنة الف و مائة و ثلثین من الهجرة النبوية \*

### \* محمدالدین خان بهادر \*

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیره باتی  
خان چیله قلماق شاجهانی است - از امداد روزگار و یاری طالع  
در آخر عهد خلد مکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و خرق  
دولتخانه پادشاهی و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدر مفوض بود  
با این همه تیر روی ترکش خلیفه زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه  
در حوالی اردو و دور دستها بمالش و قابیه اشقیاء تعیین میگشت  
و هر جا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته  
سالم و غنم مراجعت می نمود - و بانواع تحمین اعزاز می اندر خدمت  
ازین بود که به نیمچه عالمگیری زبان زد عوام شده - در بدر حال  
چون پدرش مورد عنایت خسروانی بود از نیز بدولت روشناسی  
و دوام خدمت و حاضر باشی اکتساب سعادت می نمود - و باقتضای  
خانواده نوازی در سال بیست و هشتم از تغیر پدر بخدومت داروغگی  
خاتم بندخانه سرقرار شد - و در انوقت (که پدرش از اهتمام خانگی

بشردار خانني ناموري يافت) او باضافه دومي به منصب چهار مدي  
پنجاه سوار ممتاز گردید - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت  
داروغگی فیلخانه بر خون بالید - و چون در پیشگاه خلافت منظور  
نظر پیش آمد او شده بود متواتر اضافت منصب مي يافت - چون  
در مقامات ایلکوج او بآوردن سنبهای تبه کار (که بحسن سعي خانزمان  
حیدر آبادي با زن و فرزند اسیر شده بود) مامور گردید مشراییه  
آن محبوس زندان ناکاهي را حسب پرايغ پادشاهي از در کوهی  
بها در گداه (که لشکرگاه بود) تخته کلاه نموده و (فقای ادرا لباس  
مضحکه پوشانیده شتر سوار دهل کوبان و نفیر زنان در تمام اردو تشهیر  
نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سيوم ب خطاب خانني  
کامراني اندرخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت  
کوتوالي و دیگر خدمات کمر فرمانبري بر بست - و درین ضمن ب عطای  
جینه مرمع و انعام فیل سر برافراخت - و مکرر به تنبیه غنیم مرخص  
گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقاً چند کسی از ملازمان معزالدين  
با فضل علي خان دیوان سرکار ایشان ناملازم پیش آمدند - و از  
اوباش وضعي کار بهره خاش رسانیدند - حکم شد که حمیدالدین خان رفته  
آن جماعت را پاداش اعمال در کنار نهد - چون خان مذکور بر سر آنها  
رفت از هجوم و غوغا فیل سوارچی خان مومی الیه رم خورده از معرکه  
بدرآمد - و قایک کروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقاً جوالهای کلان  
(که در گنج انبار مي کنند) بنظرش آمد - همین که فیل از برابر آن

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر  
سوارچی دیگر خود را بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در  
سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري  
ارتقا گرفت - و در همین سال سنتای تبه کار قاسم خان و خانزاد خان  
و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گداه ده دیري محصور نمود  
خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري يافت - متصل ادرني  
بامرای تاراج زده و خورده بلوازم ضروري امداد نمود - درین ضمن  
آن شقي همت خان بهادر را بر شکسته راه خرابه خود گرفته بود - خان  
مذکور تعاتب نموده ادرا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور  
رسید مورد تحسین و آفرین گشته ب خطاب بهادر فرق بلند نامي  
برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی  
غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهرخانه نیز اعتبار  
یافت - و در سال چهل و سيوم از انتقال اخلاص خان (که در آریز غنیم  
درجه شهادت يافت) بخدمت آخته بیگی و عطای کمر و متکای مرمع  
مطرح الطاف خسرواني گشت - و درین میان مرارا بآوردن رسد و تعریک  
مفسدان رخصت یافته خاطر خواه پادشاهي بامر ماموره پرداخته  
درجه استعسان يافت - اگرچه او در جمیع قلعه گیرها نیکو خدمتي  
و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردای خود کرسی نشین  
ساخت اما در تسخیر اچکده (که سیوا بعد انتزاع از تصرف



عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته  
 کردند نمایان و کار دست بسته بجا آوردن - و با اتفاق تربیت خان میرانش  
 بر پشت بسته محاذی زاریه مثلث آن قلعه ( که زبان داذان این کار  
 آنرا سونده نامید ) برآمده اسباب جنگ آوری مهیا کردند - و مدینه  
 بر کوه فراز بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه محصوران  
 در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهی نمیکردند بهادران بوفراز  
 برجه ( که بر نوک سونده مذکور بسته بودند ) برآمده درون دیوار  
 آمدند - آنها از مشاهده این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب  
 گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه ( ۱۱۱۵ )  
 هزار و یک مید و پانزده هجری چذین چهار قلعه سر بفلک کشایش  
 یافته به بنی شاه گدھے موسوم گردید - و خان بهادر ( که بمنصب  
 سه هزار و پانصدی دو هزار سوار ( سیده بود ) در جلدوی این  
 حسن تردد بعطای نقاره کوس شادمانی نواخت - و در تسخیر پورنا<sup>(۲)</sup>  
 هم بقدیم سعی و تلاش منبج جانفشانی پیموده خود ( بسمان در کمر  
 بسته داخل قلعه گردید - و بنوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار  
 بفلک سپرد \*

بالجملة از آخر زمان عالمگیری در عرصه دربار رایت اناولا غیری  
 می افراشت - و در جنب قرب و اعتبار خود دیگر کسی را رقی  
 نمی گذاشت - اگرچه امیر خان هم در قرب و منزلت پای کی

( ۲ ) نسخه [ ب ] زرنه - و در [ بعضی نسخه ] زرنه \*

نداشت اما بعد از بودن - و غایت الله خان هر چند در دوام حضور  
 باینها نمی رسید اما باعتبار تصدی امور ملکی و مالی در اعتبار  
 در شادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگیر در فذای  
 احمد نگر اول پاس از درز جمعه بیست و هشتم ذی القعدة سنه  
 ( ۱۱۱۸ ) هزار و یکصد و هیزده هجری ( که پانجاه سال و در ماه  
 و بیست و هشت يوم از فرمانروائی و نبود و یک سال و سیزده روز  
 از زندگانی سپری شده بود ) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز  
 نعلش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه ( که  
 بجانب مالوه رخصت یافته ) از امجای این سانحه از بیست و پنج  
 کوهی اردر برگشته مراسم عزای بجا آورده در دیگر نعلش را بردوش  
 گرفته تا بیرون دیوان عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه<sup>(۲)</sup> معروف  
 پروضه ( که معموره ایست بهسافت هشت کوه از خجسته بنیان  
 و سه کوه از ولت آباد ) روانه نمود - خان مذکور ( که دتیقه از چزع  
 و فزع فورنگداشته بود ) موویه بغان یا پیاده با نعلش راهی گشت  
 و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در محن مقدره آسوده ( باب  
 یقین شیخ زین الدین ( رحمه الله ) مدفون گشت - از آیه کریمه \*

\* ( روح و ریحان و جذة نعیم \*

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلد مکان لقب یافته آن موضع  
 بخلد آباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشی در بر کرده

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] مقبرکات \*

بجارب کشی مرقد دلی نعمت و پیر و مرشد خود اختیار نمود  
و دران مکان برای سکونت خون طرح حویلی انداخت - که هنوز  
بنام ادریان زد است \*

( ۲ )  
و چون محمد اعظم شاه از احمد نگر بآباد رسید بر قبر  
پدر گرامی قدر رفته بادای مراتب فاتحه پرداخت - و دست  
حمید الدین خان گرفته همراه آورد - و دلجوئیها بکار برده برآینه  
سابق اختصاص بخشید - و در سفر هندوستان ( که باراد جنگ  
بهادر شاه ناگزیر وقت افتاده بود ) همراه گرفت - گویند چون در عرض  
راه خبر رسید ( که محمد عظیم از جانب شرقی باکبر آباد آمد )  
بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظیم باکره نازل شد  
خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - ( در  
جنگ پس از دار و گیر بسیار آثار هزیمت معاینه نمود - بعد از آنکه  
ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خون را بکنار کشید - و زخم  
تیرے هم دران وقت رسید - پستر از گوالیار آمده بآبجاری مرحمت  
بهادر شاه رنگ رفته بر آورد - و بعطای عصای مرصع و خدمت  
میر تونگی اول و داروغگی گرز برداران بانضمام آن چهره مباحثات  
برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگیری ممتاز گشت - و تا انجام  
عهد خلد منزل باعزاز و اکرام گذرانید \*

چون فلک نیونگ ساز لوحه روزگار را برنگ آمیزی حکمرانی

جهاندار شاه بیاراست و کمبختین مراد ذوالفقار خان نیز بر تخت  
وزارت و اقتدار درشش آورد بکین توزی دیرین ( که بظاهر نبود )  
بر نشسته او را بشکنجه انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل  
ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه  
بفر رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس را رست اما  
در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار با پیاس  
ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان ( که بنظم مرینه پنجاب  
اختصاص یافت ) همراه خود گرفته - هنگامی ( که بعد استیصال کروی  
مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد )  
راقم این سطور تماشائی بود - منتهای سواری خان مذکور با یک  
پالکی و چند کس معدود راه می پیمود - و بزمردگی و فلک زدگی  
از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسروانی نوازش  
پرو بال تازگی برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسیله همان قرب  
عالمگیری بعرصه پیش آمد خرامیده بمنصب عمده و داروغگی  
گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتی بود - تا بوقت  
موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه  
بود - احوالش معلوم نیست \*

### \* حیدر علی خان بهادر \*

گویند نیاگانش بعبد الله صاحب مدنی رحمة الله علیه ( که یکی  
از بزرگان قریشی نسب مشیخت حسب بودند ) میرسد - در آغاز

سنه ( ۱۱۹۵ ) يك هزار و يكصد و شصت و پنج هجري استقلال تمام بهم رسانیده متصدی امور ریاست ملک میسوریه گشت و بعده اکثر بلاد و تلاح اطراف مسخر فرموده لواءى دولت و حکومت بر افراخت . قلمرو که حاصلش شش گزور ( ربيعه بود از گريه تا کوزيال ) و از کلیکوت تا هزارآز که فاصله بعید دارد بزور بازوى خود متصرف شده بزیر نگین تحکیم داشت - چون کلاه پوشان انگریز بملک او درآمدند سواران را از پایان گھاٹ کزنائک فرستاده گدگوب تالان گردانید - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - بمتر ( که در خانه موهته صورت نفاق پیدائی گرفت ) از ابتدا با سترداد تمانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقه آنها قانار دریای کشنا برگرفت بمتر بمحاصر چیتل درک ( که مکان (میگندارے سٹ) یا افشوده بدست آورد - و در حال تحریر ( که سنه ( ۱۱۹۳ ) هزار و یک صد و نوه و سه هجری سٹ ) بزور کوبه ایلغار نموده قلعه سدهوت و کنگی کوت و غیره مخالفت را متصرف گشته عبدالکیم خان میانه حاکم آنجا را تیکه نموده همراه نفوذ بسری رنگ پس برد - خزانه بشیار و آمدنی قراران دارن - خواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر بهمرسانیده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده میطلبد - توپخانه زودزد مهیا کرده ضابطه دارن - که بعد فزود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کوزیال - و نسخه [ ب ] کوزیال ( ۳ ) در [ اکثر

نسخه ] کلاه پوشان بدون هاء \*

بذد و تپیان می نشانده - که اجنبی بے پروائی نتواند در شد \*

## حرف الخاء \*

### \* خضرخواجه خان \*

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبری گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیانی پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامی ( که از بے مهری سپهر روز ناکامی پیش آمد ) بهلوی همت ( از مرافقت تپه ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکری در قلعه تندهار معصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضرخواجه خان نزدیک بمورچال ( که مخیم پادشاهی بود ) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیانی افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهی گشت - چون بمردن نسب و شرف حسب متعلی بود بمعادت مصاهرت این دودمان عالی نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیره آن پادشاه عالیجاه را بازواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائی متصاعد گردید \*

چون سرآغاز جلوس اکبری باطفای نائره استیلای هیمو عرش آشیانی از پنجاب رایت عزیمت دهلی برافراشت خضرخواجه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] ازین جانب رایت \*

خان را با فوج شایسته بظلم اشکات موبه پنجاب گذاشته مدافعه سلطان سکندر سور ( که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهنه از چانگ بهادران همایونی بدر جسته بکوهندستان سوالک پناه برده بود ) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض فرمود - سلطان سکندر که جوایمی فرصت بود هنگامه هیمو را غنیمت پذیرفته جمع با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب در آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجی محمد خان سیستانی را بحراست بلده لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبه چمپاری رسید و فاصله بین الفریقین ده کوه ماند خان مشارایه دو هزار کس گزیده خود را از لشکر جدا ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده در بر شد - و جنگ عظیم در گرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت سکندر اندک تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت غیره زرها و صول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیانی پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات دانسته لوی معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش تصمیم یافت عرش آشیانی از دیوان لسان الغیب تفارل نمودند این بیت برآمد \*

\* بیت \*

\* سکندر را نمی بخشند آبه \*

\* بزر و زر میسر نیست این کر \*

باستماع نهضت الویه پادشاهی سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک ( که مقرر معبودش بود ) کشیده در قلعه مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بششماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدرم یکی از عمدها نمود - که بتسلحی خاطر او پردازد - بوسیله شمس الدین خان انگه و پیر محمد خان شورانی ( که آنها را بمبلغی گرانمند راضی ساخته بود ) ملتمس او بدرجه قبول رسید - و انگه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازی خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه ( ۹۶۴ ) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده

بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درافجا بعدم خانه فرزند \*

( ۳ )

\* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بجوق \*

ابتدا نوکر میرزا عسکری بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذاشت - از آمدن خواجه آگهی یافته بابا دوست

( ۲ ) نسخه [ ب ] شمس الدین محمد خا ( ۳ ) در نسخه [ ب ] این لفظ نیست \*

بخشی را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آرد  
 خواجه این دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - و هرچه  
 از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - جنّت آشپانی  
 میر سامانی سرکار خود بار مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق  
 و فتح نذهار خواجه از مردم میرزا عسکری طمع کرده بود بمیر  
 محمد علی گیراندند - در سنه ( ۹۵۹ ) نه صد و پنجاه و نه [ که  
 جنّت آشپانی شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین ( که در قبول  
 شاهزاده قرار یافته بود ) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمرانی  
 ورزشت بیاموزاند ] خواجه را همراه داده جمیع مهمات را برای وزین او  
 حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عنایت و نوازش بوده مصدر  
 امور شایسته می گردید - چون خواجه پادشاه قلی بود و تواضع  
 بی تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته  
 همه را چاپلوس درگاه خود میخواستند بنابراین اکثر برکشیده های دولت  
 همایونی او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیب هزل و مزاح  
 ( که بدترین عیب بزرگان تواند بود ) داشت - و بامیران زمانه  
 مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس طرفگی و ظرافت  
 ( که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهند ) بسر می برد - و هیچ کس  
 نبود که خلش از خاستن ظرافت او در پهلو نداشت \*

در مبادی سریر آرائی عرش آشپانی خواجه بمنصب دو هزار  
 و پانصدی امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - ( باب غرض

فرست دانسته هم خاطر منعم خان خانان را ( که رائق و فائق دارالملک  
 کابل بود ) شوزاندند - و اندیشه انتقام دیروز او را تازه ساختند  
 و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده  
 او را در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان  
 بمقام کینه کشی شنوده باندیشه دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان  
 که پادشاه بنابر حدائق هنر اختیار نداشت - و بیرام خان در نهایت  
 استیلا - چه هرگاه در زمان جنّت آشپانی بحکم جری نا ملائم ( که  
 از ( سانداده بودند ) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع  
 اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچو شمشیر  
 ستم پیشه چه شمانتها که نغمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که  
 شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائی پیش او  
 نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت که از بندگی این  
 سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را  
 پیش او فرستاد - و بعهده و پیمان نزد خود طابیده مقید ساخت  
 و بعد ازان که نشتره چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود ( رشداً  
 چشمش تپا نشد - پس از چندگاه او را کور دانسته دست از  
 باز داشت - خواجه هرچه با باد گویان باران هندوستان بنگش رویه  
 روانه شد - منعم خان آگهی یافته چند از نیز روان عرصه تفحص را  
 فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده

( ۲ ) نسخه [ ج ] منعم خان را ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] راه نیافت \*

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شیعی جمع را تعیین کرد - تا خون آن هر دو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانی در دست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خورش باطنی نمود - چون هنوز پرده اختیاری بر نه داشته بود مکافات آنرا بمقتضی حقیقی حواله فرمود \*

### \* خواجه معظم \*

برادر اعیانی مریم مکانی ست - از عنفوان حال خالی از شورش و ماغ و گرمی مزاج نبود - اکثری مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیانی بهاس خاطر مریم مکانی بمدارا می گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخواست بمیرزا کامران پیوندن - پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدی ( که منصب وزارت داشت ) سخنان تعصب نشان در میان آورده وقت افطار روزی رمضان با جمع بیباک بخانه اش در آمده آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت واپسین افطار داد و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان بار یافته به تیولدارری زمین دار امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری دارای بیهوشی آن بدمست بے اعتدال شده بارها

خود را مصدر امور ناشایسته می ساخت - تا آنکه در سنه ( ۹۶۲ ) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامهها پرداخت - اما بعد فتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت در آید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر برآه خدمت عمده گردانند - جنت آشیانی مقید نموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزود باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - ( در روزه در دربار عرش آشیانی ( که اعیان مملکت جمع بودند ) با میرزا عبدالله مثل ( که در سلک امرای عظام انتظام داشت ) بے جهت جنگ کرد - و بتقریب حکایتی بر سر او دریده ادرا زیر مشت و لگد گرفت - و مرتبه دیگر به بیرام خان بدرشتی پیش آمده دست بکار برد - باز ادرا اخراج کردند - بکجرات رفته چندی به تنهائی بکارد بزر برد - و بکمال پرهیزانی بدولت ملازمت پادشاهی سر بلندی یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت \*

ازانجا ( که نهاد او بے اعتدالی سرشته بودند ) بتازگی آئینه دار زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از پرمزدگی دولت او خواجه بوسیله آن انتساب شگرف رعایتیهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالی بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه ( ۹۷۱ ) نه صد و هفتاد و یک ( در بی بی بی فاطمه ) که اردو بیگی جنت آشیانی بود - و در محل عرش آشیانی نیز پایه اعتبار داشت ) چون زهره آقا دخترش در خانه خواجه بود و پیوسته از نا جنسی و بد خوئی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بهر گنّه تیول خون ببرد - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئی و بد گمانی که در طینت او ست یقینی ست که قصد آن عقیقه بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در اینجا از ترس پادشاهی مرکب این امر نمیشود - اکنون که او را بجاگیر برد حال چه خواهد بود - عرش آشیانی بر ضعیف نالی آن تهم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت کذه نصیحت کرده عاجزه ترا از بردن مانع خواهیم آمد \*

چون عرش آشیانی کشتی سواره از جوی عبور فرمود بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصه چند ( که از بیست کس زیاده نبود ) روان شد - و چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فرانت و پیشرو همان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهی آگاه سازند چون او معلوم کرد ( که پادشاه باین روی آب گذشته اینها را فرستاده ) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمی آیم - خشم آلوند خنجر در دست متوجه حرم سرای خود شد - و کار زهره آقا ( که

از حمام برآمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید ) بدان خنجر تمام کرد و سر از درزنده خانه برآورد - خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - که من خون او ریختم - رفته بگوئید - چون برین ستیزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشیده بخانه او درآمد - آن دیوانه شمشیر حمائل کرده و دست بقبضه شمشیر زده در بر پیداشد عرش آشیانی بعتاب فرمود که این چه روش است - دست بر قبضه شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو خواهیم زد که رحمت بهر او آید - آن دیوانه دست و پا گم کرد - حضار بگرفتن او پرداختند - و چون لزد پرسیدند ( که خون آن بیچاره را بچه گناه ریختی ) آن سفاک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد - تا آنکه بلکد و مشته چند او را خاموش گردانیدند - و موکشان و لکد زنان دریا رویه روان کردند - و هر چند بآب غوطه میدادند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد - اگرچه یقین بود ( که درین درطات قهر بلطامات موج فنا هلاک خواهد شد ) اما از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند - پادشاه او را بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و بمریم مکانی ظاهر نمود که در قصاص خون زن بیگناه خود بقتل رسید - آن عفت سرشت نیز تحسین فرمود - پس ازان دران مجلس مالیخولیا بر زور آورد - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه بر پشت که واقع شده مدفون گردید - بعد ازان بدلهی آوردند \*

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستیم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت تخیل منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکی در تاریخ او گوید \*

- \* خواجه اعظم معظم نام \*
- \* که از بود دهر را زیور \*
- \* زن خود را بکشت و کشت ادرا \*
- \* از غضب شه جلال دین اکبر \*
- \* سال فوتش از چو پرسیدم \*
- \* در زمان گفت آن خجسته سیر \*
- \* بے رخ آن بت جهان افروز \*
- \* گشت آخر شهادتم اکبر \*

### \* خان زمان علیقلی \*

پدرش حیدر سلطان ارزیک شیانی ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رتبه امارت یافت - در حین معارفت جنت آشیانی از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده در تسخیر قندهار مصدر تودعات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بذایر مخالفت هوا و بایر در اردو طاری گشته بسیاریه مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان از انجمله بود - علیقلی همواره در معارک توددهای شایسته می نمود - خصوص در فتح هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایه امارت برآمده رایت بلند نامی برافراخت - چون قنبر نام دیوانه در میان دو آب و سنبل (۲) جمع را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت کشوده بود علیقلی خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمر فرصت بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامی (که سریر سلطنت بجلوس اکبری زینت تازه گرفت) علیقلی خان با شاهي خان (که یکی از سرداران عمده افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه هیمو بجانب دهلی آگهی یافت آنرا اهم دانسته روانه دهلی گشت هنوز نرسیده بود که تدری بیگ خان شکست خورد - در میراثه شنیده بطرف پادشاه راهی شد - عرش آشیانی هم بخبر نخوت آرائی هیمو (۳) از یزجواب مراجعت نموده بود - علیقلی خان ملازمت دریافت و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقاً دریانی پت جائی (که محاربه گیتی ستانی با سلطان ابراهیم لودی شده بود) تلاقی فریقین (و داد - محاربه عظیم بمیان آمد - ناکاه تیر به چشم هیمو رسید - فوجش دل دای داده و بهزیست گذاشت

(۲) نسخه [ ج ] سنبل و دو آب (۳) در [ اکثر نسخه ] هم که بخبر نخوت آرائی هیمو \*



و موصول موکب اکبري با بگرام خان قريب بنار دگاه شده بود که  
مژده فتح رسيد - امرای پيش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي  
يافتند - عليقلي خان بخطاب خانزamani و اضافه منصب و جاگير  
بلند مرتبه گرديد - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظيمه  
رو داد - و اکثر متمردان آن نواحي را تا لکهذوايل گردانيد - و صاحب  
ثروت و مال و اسباب و اقبال<sup>(۲)</sup> گشت - و سال سيوم شاهم بيگ  
ساربان پسر ( که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمين  
جهت در قورچيان جنت آشياني منسلک بود - و از مدتها خان زمان  
عشقه که از طغيان طبيعت بود با وی مي ورزيد ) از حضور گريخته  
نزد مشار اليه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خبثاء  
ماوراءالنهر پادشاهم گفته کورنش و تسليم بجای آورد - و امثال  
اين حرکات شهرت يافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گرديد  
و هر چند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر  
مناشير صادر يافت اما اعتنا نکرد - و اين ابتداست که در حاشيه  
خاطر پادشاهي از جانب عليقلي خان غبار نشست - برخه  
تيول اورا بمردم تذخواه کردند - و از خود سري و بے آزر مي برسر  
استبداد آمد<sup>(۳)</sup> - بگرام خان از بزرگ منشي اغماض کرده بفکرش نيفتاد  
اما ملا پير محمد خان شرداني ( که وکیل خانخانان و صاحب اختيار  
سلطنت بود ) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تيمه

(۲) نسخه [ ۱ ] اقبال (۳) نسخه [ ب ] استبداد آمد

محالات او نیز گرفته بامرای جلاير تن نمود - و او را بجونپور  
( که دران حدود افغانه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند )  
نامزد ساخت \*

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح  
دربار فرستاد - ( روز اول پير محمد خان ) که در قلعه فيروز آباد  
مي بود ( با برج علي خشونت سر کرده آخر گفت که از برج قلعه بزيور  
اندازند - تا سرش خورد شکست - خان زمان دانست که بداندیشان  
ببهاغه شاهم بيگ ميخواهند اورا مستأصل سازند - لاجرم اورا  
از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسيع را بمحاربات  
عظيمه نظم شايسته داد - چون بگرام خان از ميان رفت افغانان  
آفندون فرمته خيال کرده پسر عدلي را بشير شاه مخاطب ساخته  
بسري برداشتند - و با لشکر گران و پانصد فيل بر جونپور هجوم  
آوردند - خان زمان امرای اطراف را جمع کرده عرصه مبارزت آراست  
غنيم چيره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خان زمان از عقب درآمد  
کار از دست رفته را پيش برد - و هنگام آنها را پراکنده ساخته غنائم  
فراوان و فيلان نامي بدست آورد - ليکن ازین فتوح آسماني ( که هديه  
غيبي بود ) بحضور نفرستاده بدو ترفع و استگزار زد - عرش آشياني  
در ذي القعدة سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خان زمان  
در قصبه کره ( که برکنار گنگ است ) با برادر خود بهادر خان باستقامت

(۲) نسخه [ ۱ ج ] خورد و شکست \*

عقبه سلطانی رسیده نفائس آن حدود به فیلان نامی پیشکش گذرانید - و رخصت یافت \*

و درین سال فتح خان پٹنی و غیره پسر سلیم شاه را دستمایه فساد گردانیده در ولایت بهار لشکر عظیم فراهم کرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت فدید کنار دریای سون قلعه اساس نهاد و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آریختند ناچار فوجها ترتیب داده بر آمد - بهجرد تقابل آنها فوج پادشاهی را برداشته درهم نوریدند - خان زمان ( که در پناه دیوار تابو داشت ) دل بمرگ نهاده بیک از بروج قلعه رفته توپ سرداد - بهر نوشت آسمانی بغیل حسن خان پٹنی ( سید - و شورش عظیم در لشکر افتاده مردم در بگریز نهادند - و فتح ( که در خیال نمی گنجید ) نصیب خانزمان گردید - چون دنیا حکم داده دارد \* مصرع \*

\* آنچنان را آنچنان تر میکند \*

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق دلی نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک عالم طغیان بر افراشته با تیولداران آندیار در آریخت - چون صیحت وصول موکب پادشاهی قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازی پور بر نشست عرش آشیانی بچونپور رسیده منعم خان خانخانان را بر سر او تعیین

( ۲ ) نسخه [ ب ج ] پنی ( ۳ ) نسخه [ ج ] نمی گنجد \*

فرمود - آن ترک صاف دل از سادگی لوحی ضعیف نالعی مزررانه او پذیرفته استدعای صفع جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان ( که حسب التماس وی از حضور بطمانیت و استمالمت شتافته بود ) کشتی سواره باهم دریافتند - خان زمان از حبله و کلبیس ملازمت بخود قرارداده ابراهیم خان را ( که آتسقال از یکبه بود ) با مادر خود و فیلان نامی زرانه ساخت - و مقرر شد که تا معارفت پادشاهی ازین دیار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خون زای بحیره زدی انتظار مراجعت نکشیده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود نمود - عرش آشیانی بمنعم خان عتاب کرده خون ایلغار فرمود خان زمان ازین آگهی خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس از آن از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصیراتش بخشش یافت - و میر مرتضی شریفی و مرلانا عبدالله مخدوم الملک نزد خان زمان رفته فداحت او را بتوبه استحکام دادند \*

و پس از آن ( که عرش آشیانی بغابر دفع شورش میرزا محمد حکیم متوجه لاهور شدند ) خان زمان ( که نافش بقتله بریده بودند ) باز هر بغساد بر داشته خطبه بغام میرزا محمد حکیم خواند - و سرکار اودهه بسکندر خان و ابراهیم خان داده بهادر خان برادر خود را در کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و میرزا یوسف خان را ( که جاگیردار آنجا بود ) در قلعه شیوگده چهار کرهیی قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیانی از پنجاب باستعجال  
با گره رسیده شرق رویه روان شد - خان زمان آگهی یافته چون گمان  
مراجعت پادشاهی بدین سرعت نداشت این بیعت خواند \* بیت \*

\* سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند \*

\* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب در میان آمد \*

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته  
از آنجا در حدود پرگنه سنکرو بدریای گنگ پل بسته عبور نمود  
پادشاه از قصه بریای ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ  
فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے ( که همگی  
صد سوار بود ) نیم کردهای دایره مخالفان رسیده شب توقف نمود  
مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود ( که متغلا بودند ) متواتر  
خبر می فرستادند - اتفاقا در آن شب خان زمان و بهادر خان در کمال  
غفلت باده پیمائی اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهی و قرب  
وصول را میگفت واهی می انگاشتند - صبح دوشنبه غره ذی الحجه  
سال ( ۹۷۴ ) نهمد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف  
خان بر میمره جای یافته در عرصه قریه سکر اول از مضافات آله آباد ( که  
بفتح پور موسوم شده ) بخان زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال سندر  
میوزا کوکه را در عمارت نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا  
خان قاضیال در حمله اول مخالف را از جا برداشته تا صف خان زمان  
برد - یکم از گریختگان با سیمه سری بر خان زمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تلخته بهزیست آورد - پادشاه  
درین وقت بر اسب سوار شدند - چون کار ناحق شناسان بذاکامی ست  
بهادر خان دستگیر گشته فوجش (ر بگریز آورد - خان زمان در جای  
خود ایستاده استفسار احوال برادر می کرد - که ناگاه تیرے بار  
رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگی تیر  
از بدن خود میکشید - که فیلبان قول پادشاهی در رسید - سومناتمه  
فیلبان فیل ترسنگه را بقصد او براند - خان زمان گفت من از اعیان  
سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او  
گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه  
کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست  
که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغل از  
مخالف بیارد یک اشرفی بگیرد - و هرکه سر هندوستانی بیارد  
یکروپیہ - یکم از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه با مید  
اشرفی از گرفتار آورد - گویند اورزانی نام هندوئی ( که صاحب اختیار  
خان زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظه سرها میکرد ) چون  
چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد  
و در پای سمند دولت پادشاهی انداخت - که سر علی ثلی  
همین است - عرش آشیانی از اسب فرود آمده سجده شکر کردند

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته ( ۳ ) نسخه [ ب ]

و سر هر دو برادر با گره و دیگر ممالک فرستادند \* قطعه \*

\* سر دشمنان تو استغفر الله \*

\* که خود دشمنان ترا سر نباشد \*

\* سخن بر سر دشمنان قطع کردم \*

\* که مقطع ازین جای بهتر نباشد \*

فتح اکبر مبارک \* تاریخ یافته اند - و دیگر گفته \* قطعه \*

\* قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ \*

\* جانان پیرس از من بیدل که چون شده \*

\* جهنم ز پیر عقل چو سال وفات شان \*

\* آه ز دل کشید و بگفتا در خون شده \* (۲) ۹۷۵

خان زمان از امرای پنج هزاره و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگری و سرداری یکتائی داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلاحیه نمیکرد - و موزن طبع بود - سلطان تخلص می نمود \*

### \* خواجه جهان هروی \*

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حادثه قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست و ممکن که آه کشیدن کنایه باشد از اخراج یک بطریق تعبیه \*

( مائرا الامرا ) [ ۹۳۱ ] ( باب الخاء )

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست می نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شگافی میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایونی بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهی گشته چندگاه ببخشیرگری شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سرپر فرمانروائی بجلوس اکبری فرو بها گرفت بمنصب هزاره و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت هندوستان می افراشت \*

چون عرش آشیانی بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیبانی او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کزه مانگپور گذاشته بدار الخلافه آگره مراجعت فرمود پس ازان ( که امرا از مهمات آنحدود را پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند ) مظفر خان از قصبه اثاره ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد یافت - و شرح دروئی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب شده مهرکلان پادشاهی ( که پیرایه حال و اقتدار روزگارش بود ) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک ( که زیادت پادشاهی بکشایش حاجی پور و یقنه باهتزاز آمد ) خواجه بواسطه انحراف مزاج عنصری در جونپور توقف گزید - چون عرش آشیانی بهمعنای قدم و نصرت مراجعت

بعون و نیر نمودن متوجه آگره شد و روزه درین منازل فیل مست  
بعجانب خواجه درید . پایش بطذاب بند شده افتاد . و حال او بیکبارگی  
تبدل گشت . - او اَوَّل شعبان سال مذکور سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد  
و دو در حوالی اَمَنُو بساط زندگی در پیچید . - میرزا بیگ سپهری  
تخلص ( که شاعر خوش طبع بود ) برادر زاده خواجه است . - چون  
سرمایه توکل بهمرسانیده بود ( و از ملازمت تافته منزوی گشت  
در سنه ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نه درگذشت . - گویند سپهری بازباب  
استحقاق پنهانی چیزه میداد . شعر درست \* بیت \*

\* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن \*

\* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ \*

### \* خان عالم چاهه بیگ \*

پسر همدم کوکه است . که کولتاش میرزا کامران بود . از یارهای  
طالع و مساعدت بغت منظور عواطف جنت آشیانی گشته  
خدمت سفرچی گری داشت . - چون در سنه ( ۹۶۰ ) نهصد و شصت  
میرزا کامران را میل کشیده هر دو چشم او را از بیفش معزول ساختند  
میرزا از کنار دریای سزده التماس سفر حجاز نمود . - جنت آشیانی  
بوداع میرزا با جمع از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزانی داشت  
میرزا بعد لوازم احترام این بیعت خواند \*

\* بیت \*

\* کلاه گوشه در ریش بر فلک ساید \*

\* که سایه همچو توشاه فکند بر سر او \*

و بعد ازان این بیعت بر زبان راند \*

\* بیت \*

\* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است \*

\* گر نازک جفا ست و گر خنجر ستم \*

پادشاه ( که جهان مرد می و مهربانی بود ) رقتها فرموده بتودیع  
پرداخت . و روز دیگر حکم کرد که هر که از ملازمان میرزا همراهی گزیند  
منع نیست . هیچکس اقدام ننمود . - آنانکه لاف دوستی میزدند  
ترک آشنائی کردند . - بچاهه بیگ کوکه ( که بازباب حضور بود )  
فرمود . که تو همراه میزویی . یا پیش ما می باشی . - او باوجود سبق  
خدمت درگاه و فوط عنایت پادشاه طریق وفا داری را بر لذات  
صوری مقدم شناخته بعرض رسانید . که لایق بحال خود چنان می بینم<sup>(۲)</sup>  
که درین تاریک روزهای بیوایی و تیره شبهای تنهایی در خدمت  
میرزا باشم . - جنت آشیانی حرف وفاداری او را بغایت پسندیده  
با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد  
و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حواله او  
کرده پیش میرزا فرستاد . و پس از واقعه ناگزیر میرزا بملازمت  
عرش آشیانی ( استبعاد یافته در کمتر زمانه بمنصب سه هزاره  
و خطاب خانعالم سرمایه افتخار اندوخت \*

چون در سال نوزدهم عرش آشیانی باستدعای خانخانان [ که

داون کرانی را ( که بدعویت دیار بنگ و بهار علم اشتها می افراشت )

( ۲ ) نسخه [ ب ] لایق خود \*

در حصار پتنه محاصره نموده بود [ بحوالی آن ورود فرمود و پس از ملاحظه اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجی پور را ( که آن قلعه ایست محاذی پتنه - و دریای گنگ بعرض در کوره تخمیناً بهزاران جوش و خروش در میان این در شهر میگردد ) از اسباب کشایش آن حصار دانسته فرجه بسرکردگی خان عالم تعیین نمود او کشتی سواره بالا رویه بجانب دریای گنگ رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیا برآمده برخش جولانی در آمد - بسیاری از مخالفان در آن هنگام مرد آزما فرو شده قلعه مفتوح گشت - خان عالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاه هم ( که در تصرف داند بود ) بے جنگ کشایش یافت و او باد قیسه رفته دم نخوت میزد خانانان سپه سالار بهر ارای خان عالم باستیصال آن بدخصال بداند کرد ( در آورد - بیستم ذی القعدة سنه ( ۹۸۲ ) نهصد و هشتاد و دو در مقام تکرانی مضاف اردیسه تقابل فئتين در داد - خان عالم از ریعان شباب و افزونی شهامت سر رشته تدبیر گسیخت - و تیز جلوبی کرده در تر شتافت - و گرده او قبی دست بکار برده معرکه زد و خورده شرار افزا شد - خانانان ازین براه روی بر آشفته در شمت گویان بعنف برگردانید - و هذر آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوچرخان مقدمه الجیش مخالف ( که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سیاه دندان

و سر و گردن آنها بسته ظرفه رعنب و مهابت افزوده بود ) رسید اسپان فوج هر اول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سر رشته جمعیت گسیخت خان عالم ( که بر اسب آزموده بیهراس سوار بود ) پای ثبات افشرد و داد مردانگی داده بسیاری را علف تیغ بهادری ساخت - ناکاه اسب از از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زمین بر زمین آمد - و باز بچستی خون را بر اسب رسانید - درین اثنا قیل و دشت عربده ناکت رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو می اندازد که درین ناردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا بیاد شاه عروضا دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدی تخلص میکرد - این قطعه مشهور ازوست \*

\* ای که کردی بهرزه ریش سفید \*

\* یک بیک میانی ز بهر نمود \*

\* بزیان داده جوانی را \*

\* ریش کندن کنون ندارد سود \*

### \* خانانان منعم بیک \*

( ۲ ) از عده های دولت جنت آشیانی ست - پدرش بیگ نام داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامی ریخت جولانگاه جزولایت

سند بنظر همایونی نیامد - (روزه) چند سایه وصول بحوالی بهکر انداخت - و از آنجا برخاسته قلعه سیهوان را محاصره نمود - میرزا شاه حسین حاکم نقه پیش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله پرداخت - اکثر عمدها بے رخصت بدر زدند - <sup>(۲)</sup> مانع خان ( که سرکرد همه بود ) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بکناره کشد پادشاه از روی احتیاط او را مقید فرمود - و هر چند در سفر عراق ملتزم رکاب همایونی نبود اما بعد معارفت از ایران دیار همواره در قرب و منزلت می افزود - او هم مراتب دولتشواهی پاس میداشت - زمانه [ که جنّت آشپزانی باستطلاع و استشراف احوال بیرام خان ( که سخن چینیان حسد کیش از خود غرضی خلاف واقع را نموده بودند ) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند ایالت آنجا بمنعم خان نامزد نمایند ] او عرض نمود که چون یوزش هندوستان پیش نهاد خاطر است تغییر و تبدیل این هنگام باعث تفرقه لشکر است - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد - لهذا قندهار بر بیرام خان بحال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در کابل باتالیقی شاهزاده محمد اکبر امتیاز اندوخته در ازای این عطیه جشن آراست - و پیشکشهای لایق گذرانید - چون در آخر همین سال بتسخیر هندوستان انتهای البیّه همایونی واقع شده شاهزاده محمد حکیم را ( که یک ساله بود ) در کابل گذاشته

(۲) نسخه [ ب ج ] سیهوان (۳) نسخه [ ج ] که سرگرد برهه بود \*

جميع مهمات آن ولایت برای رزق خان مذکور مفوض گردید - او مدتها فراهم آور پرواگندگیهای آن ولایت بود - در هنگامی ( که خاطر عرش آشپزانی از بیرام خان منحرف شد ) حسب الطلب در ذی الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم جلوس در منزل لودهیانه ( که پادشاه در تعاقب بیرام خان بودند ) شرف ملازمت <sup>(۲)</sup> دریافته بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی سر افتخار برافراخت و در سال هفتم ( که آنکه خان بتیغ بے اعتدالی ادیم خان شهادت یافت ) منعم خان ( که در خفیه مغوی بود ) مغلوب و همه شده فرار نمود - عرش آشپزانی اشرف خان میر منشی را فرستاد - که باستمال و طمانیعت کوشیده برگردانید - (روزه) چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزیمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پرگنه سرور ( که بجاکیر میر محمود منشی بود ) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیه احوالش دریافته خواهی نخواستی مقید ساخت - چون دران نواحی سید محمود خان باره ( که از امرای عظام بود ) نیز جاکیر داشت ازین قضیه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را معتد دانسته آداب مردمی بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهی آورد عرش آشپزانی بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غنی خان ( که از جانب پدر بنظم و نسق کابل می پرداخت )

(۲) در [ اکثر نسخه ] لودهانه \*

از مستی جوانی و ریاست و بد مصاحبی سود خود بزدان دیگران  
افزایشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم  
تفقد میگردید ناچار ماه جوگ بیگم والد میرزا و خواهرانش<sup>(۲)</sup>  
باتفاق فضیل بیگ کور و ابوالفتح پسرش ( که از حکومت برادرزاده  
پیوسته پیچ و تاب داشت ) کمر همت بسته در وقتیکه غنی خان  
از سیر فالیز برگشته می آمد دروازه شهر بر رویش بستند - او چون  
دید ( که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن است ) دل  
از کابل برداشته راه هندوستان گرفت - بیگم و کالت میرزا نامزد  
فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر  
و تجویز خطابه های عمده بمیان آوردن - و پس از چندی بستم  
نیرنگهای ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولی و غیره کارش در مستی  
بانجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته کشت \*

چون برهم زدگی کابل بعرض آشیانی رسید منعم خان را ( که  
مشتاق آندیار بود ) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم  
با فوج شایسته بطریق کمک (خصمت فرمود - که هم انتقام پسر کشت  
و هم تدارک خرابیها نماید - منعم خان حسابی از کابلیان برنداشته  
بجای آنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم ( که ولی اتکه را  
باستشمام غدری بعدم آباد فرستاده حیدر قاسم کوه بر را وکیل  
قرار داده خود بتمشیت امور می پرداخت ) باستماع این خبر

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمدند - و متصل جلال آباد  
تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثه امارت  
بغارت داده از اندیشذکی غنیمت هیچ جا توقف مناسب ندیده  
بملک گهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور  
ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت کردن  
که سامان خود درست کرده بملازمت ( رسم - عرش آشیانی از  
کمال تدرهانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او  
مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحکراست  
دارالخلافه آگره می پرداخت - چون در سال درازنهم خانزمان  
و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقه هر دو برادر از جونیپور  
تا کنار آب چوسا بدر تفویض یافت \*

خانخانان در همین سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان کرزانی  
حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبه پادشاهی  
در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود - او از امرای سلیم شاهی بود  
هنگامیکه بنگاله بدست شیر شاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان  
نامی ( که قرابت قریبه داشت ) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه  
او بریاست عامه سر بر آوردن درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه  
و سکه آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را ( که دعوی سلطنت  
هندوستان میکرد ) بجنگ کشت - و پس از مدتی بمرگ طبیعی<sup>(۲)</sup>



درگذشت - برادر خردش جلال الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کررانی (که با برادران از عدلی گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهی با او مخالفت و گاهی موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرزند ریاست بنگاله و بهار تاج خان قرار گرفت - و بعد از برادرش سلیمان خان منتقل گشت \*

پس از صلح خانخانان اودیسسه نیز برگرفته راجه آندجارا بغداد گشت - و در سنه (۹۷۹) نهند و هفتاد و نه رخت هستی بر بسمت پسر کلانش بایزید جا نشین شده از زیاده ساری خطبه آندجار بغام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها روداد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیری آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) از رنجیده بوخ را بران داشت که او را از هم گذرانیدند - لودی خان (که نفس ناطقه آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داود نام را بسری برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوچر خان کررانی (که میر شمشیر خود را میگرفت) در صوبه بهار پسر بایزید را بکلانی بر آورده باهم مخالفت کردند - لودی با لشکر فرادان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزییر گوچر را ایل خود ساخت \*

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بسته از دریای سون گذشت داود بذا بر توهم که از لودی بهم رسانیده بود او را از میان برداشته در قلعه پنده متحصن گردید - پس از امداد

محاصره عرش آشیانی حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهند و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگی ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردی در آمدند - با آنکه در راه لخته کشتیها طوفانی شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز و در ایات پادشاهی بسواد پنده گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پنده گردید در گنگداس پور رسید میرک اصفهانی جفری باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد \*

\* بزودی اکبر از بخت همایون \*

\* برد ملک از کف داود بیرون \*

عرش آشیانی گرفتن حاجی پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پنده واقع شده) موقوف علیه فتح پنده دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داود سراسیمه شده برای بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پنده با غنائم موفوره ۹۸۲ بتصرف در آمد \* فتح بلاد پنده \* تاریخ است \*

خانخانان پس ازین فتح به تیولدارهای بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داود دستوری یافتن افغانان از عرب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده به جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

( ۲ ) نسخه [ ج ] کنگ راس پور \*

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داور<sup>(۲)</sup> بجانب اردیسه  
گریخت - آن خان سپه سالار<sup>(۳)</sup> فوجی بسرگردگی محمد قلی خان  
بولاس بدنبال او کسبل نموده خود بنانده ( که مرکز بنگاله است )  
در آمده بانتظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر  
بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داور<sup>(۴)</sup> ملین بنگاله و اردیسه  
در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلی  
خان بولاس ( که در تعاقب بود ) رخت هستی برست خانخانان  
بصوابدید راجه تودرمل خود از نانده متوجه شد - در همین سال  
بین الفریقین محاربه عظیم پیوست - گوجر ( که مقدمه مخالف بود )  
هوادل و قول را برداشته متفرق ساخت - که از ملازمان خانخانان  
توفیق نیکو خدمتی و ثبات پائی نیافت - مگر خود با معدودی  
بقاموس درستی زخمی مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت  
که اگرچه زخم سربه شد اما به بیقائی نقصان رسید - و جراحت گردید  
اندک سال یافت - اما آنقدر توانائی نیست که عقیب توانم دید  
و از زخم درش دست چنانچه باید بمو نمی رسد - و با چنین  
زخمی عذیف نمیخواست بر گردد - هواخواهان عفان گرفته  
بر آوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت  
که کار خانخانان یاتمام رسید - دیگر امتداد در جنگ چیست<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ب ] آنجا سپه سالار ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] که در مقدمه

( ۴ ) نسخه [ ج ] امتداد جنگ .

و آهسته میگفت با وصف نیروزی خاطر نهی شکفت - که ناکه تیر  
بار رسیده در گذشت - داور<sup>(۱)</sup> ( که در مقابل راجه تودرمل بود )  
هراس بخود راه داده آواره دشت ادبار شد - خانخانان پس از  
چنان نا امیدي بچقین فتح شگرف ارجمندی یافته راجه را با شاه  
خان جلاير بتکامشی تعین کرده خود هم با آنکه زخمها اندک  
نیافته بود روان شد - داور<sup>(۲)</sup> در قلعه کنک اردیسه رفته متحصن گردید  
و آخر الامر بدر لایه و چاهای سی زده عهد و پیمان در میان آورد - و بشروط  
قبول نوکری پادشاهی ملاقات قرار یافت - خانخانان غرق محرم  
سنه ( ۹۸۳ ) نهند و هشتاد و سه هجری مصالحت ترتیب داده بانواع  
آرایش ( که حیرت افزای نظارگیان بود ) جشن آرا گردید - اعیان دولت  
باستقبال شتافته داور<sup>(۳)</sup> را آوردند - خانخانان تا سرگلیم پذیر  
گشته گره جوشیا نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعنی  
از سر سپاهگری برآمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهی سپردم  
تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب  
طبقات اکبری گویند که داور<sup>(۴)</sup> شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که  
هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگری من بیزارم \*

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از  
زمانی از جانب عتابه سلطنت خلعتی والا داده کمر شمشیر مرمع  
حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بذوکری پادشاه می بندیم  
برخی محال اردیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معارفت نمود - و درین وقت خانخانان شهرگور را ( که در زمان پیش دارالملک بنگاه بود ) مستقر گردانید - بجهت آنکه گهواکها ( که چشمه زای فتنه اندوزان است ) نزدیک است غبارشورش آن حدود یکبارگی فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا ( که قلعه شگرف و عمارات سترگ دارد ) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول رزگار و خرابی عمارات هوای آنجا خواص سمیت اکتساب نموده - خامه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد با آنکه سیزده امیر نامی عمده ( مثل اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی ) و بسیاری از اوساط و عوام بر بستر نیستی غموند چون برخلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس از آنکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گری شده شورش جنید کرانی را ( که در صوبه بهار برخاسته بود ) دست آویز ساخته برآمد - چون بنانده رسید باندک بیماری سال بیستم سنه مذکور که ( ۹۸۳ ) نهمصد و هشتاد و سه هجری بود پیمانه حیاتش لبیز گشت \*

مهمپ از سخن نشنوی این کهنه مدبر رزگار - با همه تجربه و باس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستم بتوکل عام پسند زد و جهان را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد ( که کارساز عالم اسباب است ) داشته کارسازی آنرا دایزد بیچون حواله کنند - نه بآن عقل

مواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از ربا مکروه داشته اند ولوج هم بدان ممنوع است \*

خانخانان از اعظم امرای پنجپوری و سپه سالار اکبری است بمراتب سرداری و سپه کشی شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود مدت چهارده سال در امیرالامرائی و سپه سالاری گذرانید - چون اولاد نداشت اموال فاطم و مامست او در سرکار دلا ضبط گردید سابق گذشت که غنی خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل برگشته بهندوستان می آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید خانخانان بناخوشی که ازو داشت باخراجش پرداخت - او بیهوشی قسمت نزد عادل شاه بیجاپوری رفته روزه چند بسر برده مسافر ملک فنا گردید - از اینجای خانخانان ( که بمورد دهور و مضیع ایام یادگار خواهد ماند ) پل جو پور است - که \* صراط المستقیم \*  
۹۸۱

تاریخ آنست - و از اعظم جسور ممالک مکروه است \*

### \* خان جهان حسین قلی بیگ \*

خواهرزاده بیرام خان خانخانان است - پدرش ولی بیگ ذوالقدر در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع امرا تفوق و برتری می نمود - در جنگ قصبه دکن دار جالندهر ( که مابین بیرام خان و شمس الدین خان انگه واقع شد ) زخمها برداشته دستگیر گردید - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیانی ( که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند )

سرش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلی بیگ ( که باصابت رای و متانت خرد اوصاف داشت ) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهی مصحوب او اسباب و ادرات امارت خود را از مبادات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندی وضعیف نالی کاره تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب ( که مصرح بغی و فساد بود ) پیدائی گشت - او را بذابر مصلحت حواله آصف خان عبدالمجید ( که بحکومت دهلی امتیاز یافته بود ) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندی نرساند - پس از انقضای قضیه بیрам خان مشارالیه رهائی یافته همواره باندازه خدمت و اخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه ( ۹۷۱ ) نهصد و هفتاد و یک ( که میرزا شرف الدین حسین احراری بی جهت از حضور فرار نمود ) عرش آشیانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی و تیولدار امیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبار افزوده بتعائب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ فاکرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلی خان بی تعجب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعه جودهپور را ( که مسکن و مقر رای مالديو است - و او بمزیت جاه و افزودنی نوکر از سایر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندر سین جانشین بود ) در اندک زمانی مغنوع ساخت و در ایام محاصره چیتور در تعائب رانا اردی سنگه مساعی فرادان

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید \*

چون سال سیزدهم اسرای انگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند بحکومت آندیار ( که از اعظم ممالک پادشاهی است ) بحسین قلی خان تفویض یافت - اما بنا بر پیش آمد مهم رنجهپور جدائی نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب میاهات می اندوخت - پس از کشایش آن قلعه متین چون دارالخلافه آگره مهبط الموده ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بغزیمت تسخیر قلعه نگرکوت ( که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و او را سرور انگاشته بسرکشی در آمد ) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتری رسید جنو نام ضابط آنجا بقراوت جیچند متوهم گشته خود را بگذار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعبد راهداری شد خان جمعه از ملازمان خود را برسم تهاهرداری در موضعیکه بر سر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعه کوفله رسید ( که در ارتفاع بفلک دعوی همسری می نمود ) نوچه چند از بالای کوه ( که محاذی قلعه بود ) سرداده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - از آنجا ( که این قلعه سابقا بواجه انچهچند راجه گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بپدرستی گرفته بود ) براجه گوالیاری ( که از اولاد انچهچند بود ) سپرده تهاه خود

( ۲ ) نسخه [ ب ] خبر نام ( ۳ ) نسخه [ ب ] انچهچند و نسخه [ ج ] انچهچند

برنشانند - و چون بیشتر تشابک اشجار بر تپه بود ( که عبور موکب  
بدشوار می شد ) حشره را بچنگل بوی برگماشته هر روز بقدر  
میسور راه می پیمود - اوائل ( حجب سنه ( ۹۸۰ ) نهصد و هشتاد  
حوالی نگرکوٹ مخیم فوج منصوبه گردید - و در صدمه اولی  
حصار بهمن ( که بتخانه مهمائی آنجاست ) بتصرف درآمد - و حجه  
غفیر از راجپوتیه و براهمه ( که بقصد ثواب قدم ثبات افشوده بودند )  
بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بند بیرون نگرکوٹ نیز بدست  
آمده سایات و سرکوب طرح انداختند - و هر روز بتوپ اندازی در انهدام  
عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت طعام خوردن<sup>(۲)</sup>  
راجه بدیچند توپ کلان مردادند - که قریب هشتاد کس در زیر  
دیوار بگو هلاک فرو رفتند \*

باجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که ناگاه آشوب آمد آمد  
میرزایان باغیه ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را  
بر شورانید - و غلامی تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلی  
خان به پیشکش پنج من طلا و اقمشه بسیار بصلح گرانیده در پیش خانه  
راجه چیچند مسجد طرح انداخته در در روز پیشطاق بر آوردند  
روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبه پادشاهی خوانده حسین  
قلی خان از انجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلی خان و میرزا  
یوسف خان رضوی بدنبال فیه باغیه شتاب آورد - و در قصبه

( ۲ ) نسخه [ ب ] روزی در وقت ( ۳ ) نسخه [ ج ] رسانده بود \*

قلعه چهل کورهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین الغریبین<sup>(۳)</sup>  
جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود  
و مسعود حسین با چنده همراهان گرفتار گشت - حسین قلی خان  
در سال هیزدهم سنه ( ۹۸۱ ) نهصد و هشتاد و یک ( که عرش اشیانی  
از فتح گجرات معارفت باکره نمود - و امرا از اطراف و جوانب  
بتهنیت فراهم آمدند ) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته  
و دیگر اساری را در پوستهای گاو ( که شاخها ازان جدا نساخته بودند )  
در آرد - و بهیئت غریب از نظر گذرانید - پادشاه از غرط کرم  
و مردت چشم میرزا کشوده اکثره را جان بخشی فرمودند - و حسین  
قلی خان بمنصب عمده و خطاب خانجانی ( که درین ساظفت  
بعد از خانخانانی زیاده برین خطاب نیست ) لوائ بلندنامی  
برافراخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا  
شاهرخ پسرزاده خود پناه بدرگاه اکبری آورد بخان جهان حکم والا  
شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار موبه پنجاب بهمراهی میرزا  
ببدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار  
متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه  
منعم خان خانانان موبه دار بنگاله و دیعت حیات سپرد - و اختلال  
عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکی از سمیت هوا ( که  
دران ولایت بهم رسیده ) بیمناک گشته و استیلاي داود افغان<sup>(۴)</sup>

( ۲ ) نسخه [ ب ] نلنه ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] و بسبب استیلاي \*

( که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و درینولا نقض عهد نموده  
بتازگی سر بشورش برداشت ) سرکاری شده یک دفعه مکانها  
گذاشته ازان مملکت برآمدند - از آنجا ( که اهم را بر مهم گزیدن عمده  
قانون جهانداری است ) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب  
حضور نموده بصوبه داری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را  
( که بشجاعت و کاردانی انصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان  
کرده بود ) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور بهار  
بخانجهان در خورده بعضی بعد از هوائی از معارفت تقاعد نمودند  
و برخی اختلاف مذهب را تقریب کرده بهرزه گوئی درآمدند  
خان جهان ( که کهنه سردار و مزاج گرفته پی برگشته بود ) از جا  
نرفت - و بدلا و دلدھی پرداخته بهیئت مجموعی راهی گشت  
و با آنکه اکثر الوس چغتائی بودند و بسرداری قزلباش ترده  
نمیکشتند گدھی را ( که دروازه بنگاله است ) هانک سعی مستخلص  
ساخته تا فائده ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدبیر  
در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داور خان کررانی آک مکمل را  
مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهی نشست - هر روز جنگ  
میشد - و آریزشه رزمیدان - هر چند خانجهان و راجه تودرمل کوشش  
فراوان بجا می آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت  
درز خواجه عبدالله نقشبندی با برخی از ملازمان از مورچال خود  
پیشترک رفته طلبکار نبرد شد - جمع انبوه از مخالف در عزمه پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان رفاعت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتی  
پای جلالت افشرد - و نقد جان در باخت - چون این خبر بعرض آشپانی  
رسید متأسف گشته بمظفر خان صوبه دار بهار فرمان واجب الاذعان  
ترتیم یافت - که زرد با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوند  
هست که در سال ( ۹۸۴ ) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه  
صوبه بهار ضمیمه گردید خان جهان بتسویه صفوف پرداخته معرکه آرا  
گشت - اتفاقات شبیکه ایستن صبح فیررزی بود توپ از لشکر پادشاهی  
بر چهار پائیه ( که جنید کررانی عم داور غنوده بود ) رسید - و از  
مصادمه پایه ران او خورد گشت - بعد ازان ( که آریزشهای سخت  
زنگ زدای جوهر مردانگی گردید ) کالا بهار سردار میمنه مخالف  
زخمی و بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در  
جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمه دشت هزیمت  
گشتند - و بسیاری بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داور  
میخواست بطرف بدر زند - در خلاصه اسپش پای بند شده دستگیر  
گردید - چون پیش خان جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن  
و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بے آزر می جواب داد - که  
آن بیوفده بود زبانی - تا داستان دوستی سرانیده عهد تازه اساس  
یابد - خانجهان فرمود تا او را از گرانباری سرشوریده مغز سبکسار  
گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانه حضور

ساخت - اورا پادشاه بر اسب بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم مرده فتح راجه مانسنگه کچهوايه ( که با رانا نزد کونگنده نبرد آرا گشته لوی چیره دستی افراسخت ) و هم توبه نهضت موکب پادشاهي بامرای دیار شرفي رساند - اتفاقاً وقت رخصت فرموده بودند چنانچه این مرده و بیری از آن طرف نیز بشارت کشایش بمکاله خواهي آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامی ( که پادشاه از فتح پور بعزیمت بدوش آن مملکت برآمده بود ) رسیده سر آن فتنه سال را در جلو خانه انداخت - غریب از عالمیان برخاست و فتح نامها باطراف قلمی شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه تودرمل را روانه حضور نموده خود بصوب ساتکانون ( که زه و زاد داؤد در آن حدرد بود ) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با مقتسبان خود روی نیاز آورد - و آن ملک ( که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعنی از شورش بدگوهان آن سرزمین هیچ گاه خالی نباشد ) بآویزی همه و مردانگی خانجهان از سر نو یحیطه ضبط درآمده مورد امن و عافیت گردید - راجه مالگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور ارسال حضور داشت - چون بعضی افغانان بولایت بهائی شورش افزا بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتاهي مي روزید در سال بیست و سیوم (ری بدان موب آورده لشکره پیش فرستاد - پس از آویزش

سخت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاری گشتند - خان جهان مقتضي المرام معاودت نموده بصحت پور ( که در حوالی نانده شهره اساس نهاده بود ) پیوسته علم عشرت و کامرانی بر افراسخت - چون انجام هر نشاط باندوهی سرشته اند و آخر هر کمالی بزوال پیوسته \*

\* نیکو نبود هیچ مرده بکمال \*

\* چون مفقه تمام شد ورق برگردن \*

خان جهان در کمتر زمان بر بستر رنجوري افتاده یک و نیم ماه کشید - هندی پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه ( ۹۸۶ ) نهصد و هشتاد و شش رخت هستي بر بسمت - از امرای پنجهازای اکبری ست - پسرش رضا قلی سال چهل و هفتم اکبری بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفراز گردید \*

\* خواجه شاه منصور شیرازی \*

ابتدا در ملازمان اکبری اختصاص داشته بمشرفی خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بی التفاتی شده بمهمات او پیچید - در زه با مظفر خان آویزش زبانی کرده بودن خود متعذر دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامي بچونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش گرفت - چون در زگار سپه سالار سپری شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

از آنجا که در ایام دیوانی خانانان بجهت مهم ساری او بدربار آمده  
از ادای سخن نویسنده و سنجیدگی او با کار دانی و معامله فهمی  
معلوم عرش آشیانی شده بود) بے وسیله غیره در سال بیست و یکم  
سنه ( ۹۸۳ ) نهصد و هشتاد و سه خواجه را مشمول عذایت ساخته  
بخشید و وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفرست در سمت و دانش  
و سا کاره را بهین رونق داده کهنه معاملات را منقح ساخت - و چون  
مابطه آن بود (که هر سال برخه کار داناان راستی منس باآردن تفصیل  
هر ناحیه و برگرفته تعیین گشته سال بسال دستور العمل در ادای  
حقوق دیوانی از روی آن قرار گرفته ) پس از آنکه ممالک محروسه  
و سمت پذیرفت بدین نط کار بدشواری کشید - چه آن نگاشتها  
بتفاوت رسیده - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش بانی و فاضل  
شورش افزود - و هم نرخ واقعی گذارش نمی یافت - لهذا خواجه  
در سال بیست و چهارم حال ده ساله هر برگه از مراتب کشت و کار  
و ارزش و نرخ شلخته دهم بخش را مال هر سال قرار داده گزین نسخه  
انتظام داد - و در همین سال باستصواب خواجه فسحت آباد  
هندوستان (که هنوز اودیسه و کشمیر و تبه و دکن مفتوح نگشته بود)  
بدرآزده بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را موبه  
نامیده سپه سالار و دیوان و بخشی و میر عدل و صدر و کوتوال  
و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] هشتاد و سه خواجه را \*

و چون خواجه در وقت و جزری و کفایت اندوزی و سخت گیری  
بی طولی داشت در سال بیست و پنجم در مدد باز یافت مطالبهای  
پیشین شده - بنابر آنکه هوای ولایت بنگاله با سبب تاسار بود  
سپاه آنجا را علوفه ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند  
خواجه با آنهم سخن سانجی و دقیقه یابی از هنگام نشناسی  
و قباحث نا فهمی وقت مدارا را از اداان گرفت و گیر فرق نکرد  
و ندانست که درین وقت ( که سپاه در یساق در دست گرم  
جانبشانی ست ) سزادار رعایت و افزونی ست - که کاهش و کمی  
بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست  
به ظفرخان احکام برنوشست - او ( که از دیوانی بسپه سالاری رسیده بود )  
حساب را از سر سال برگرفته طلبکار فراوان در شد - امرای بهار و بنگاله  
ازین کفایت بے محل و بازخواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائی  
گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها  
که ریخته نشد - راجه لودنمل ( که بعد از همچشمی و هم پیشگی  
منتظر قابو بود ) در این وقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستی  
گرد آردی مال نموده در نگهداشت ملازمان دیده وری بکار برد  
و از بایست وقت در نگذشته در دان و سند در دشتی و نرمی  
میان وری گزیند - نه که مستوفی بود - که بدقت مزاجی جز  
باقی کفیدن و مال افزودن کار نداشته باشد \*

( ۲ ) نسخه [ ج ] پیش شده \*



از مطبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضی نموده بود - که معصوم خان فرنگودی را با انواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط در شمع نوشته - و زر بمبار بر ذمه اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که از امرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت ( که صد امید رازی باید داد ) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلی خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهی و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود مجدداً بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت ارا را برآرستند \*

( ۲ ) اتفاقاً در همین سال میرزا محمد حکیم بتغریب معصوم عامی ( که سر حلقه باغیان بهار و بنگاله بود ) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیانی عازم آن سمت شدند - اهل عناد پراچۀ چند بخط منشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده ارا باتفاق جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثانی ( که از قدیمان میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیر خان داشت ) درین وقت جدائی گزیده در منزل سونیت ملازمت دریافت - و بغایر ربط سابق بفرز خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [ که او بحساسوسی آمده - چه درین وقت ( که میرزا بوسر تسخیر هندوستان سمت ) جدا ساخته فرستادن او خالی از تدبیر نخواهد بود ] اتهام سابق را

( ۲ ) نسخه [ ب ] معصوم خان عامی ( ۳ ) نسخه [ ج ] قدیمیان •

یادر افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را ( که بمیرزا حکیم نوشته بود ) بذکر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خاں میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا بود - با آنکه بجمیع پرگنات اعمال تعیین شده یوگنه ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کیسه بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای کوت کهجوه بدرختی از حلق آویختند \* \* ثانی منصور حلاج \* تاریخ است - عالمی از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حساسی او رهایی یافته شادیه اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویه پادشاهی گردید هر چند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کذبو باشا بعضی امرا خصوص راجه تودرمل خطوط ساخته بود - عرش آشیانی از خون ناحق و رفتن چنین کاروان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز ( که خواجه درگذشت ) حسابه فرومرد - و سرشته محاسبه از دست رفت - چنین اماره نویس خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاری منصب ( سیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] فرو برد \*

اشتغال داشت \* انتقاء \*

دربار رسیده است - که هرگاه کارها بسیار مشغله بود تمیز و شناسائی کمتر فراموش دهد - <sup>(۲)</sup> قریب پرستاران هر چند نیکو بندگی کنند از خود غرضی و خویش کامی خالی نباشند - بما درست اخلاص راست منش را از حمد کالیوگی قسم دیگر را نموده بکمین جان گزائی برلشیدند - شگفت تر آنکه آن راستی مغرور ازین و آن حساب بر نگرفته بشاد خوانی و بے پروائی زده - زود تر آن بیند که کس مبینان - کارهای فراخنای دنیا بے ممامحه و مساهله تمشیت پذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نبیله جلیله مختل شود \*

\* سخت بگیرد جهان بر مردمان سخت کوش \*

از اینجا گفته اند که دنیا بدر پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این در خرده گیریهای حسابی و دقتهای نفس الامری رود - و الا آن خود آرای فسون ساز [ که بجاء طلبی و ترفع جوئی در زی کفایت و دیانت در آمده بسخت بژدهی و تنگ گیری اصناف خلایق ( که بدائع و دائع الهی اند ) خشنودی بکنند خداوند اندیشد ] هر آئینه چیره داستان تقدیر در کمتر زمانی باد افرازه بد سگالی او آماده ساخته دست فرسود خشم و پی سپر غضب همان بزرگ گردانند \*

\* قطعه \*

\* نباشی بکار جهان سخت گیر \*

( ۲ )  
\* که هر سخت گیر بود سخت میزد \*

\* غم زیر دستان بخور زینهار \*

\* بترس از زیر دستی روزگار \*

### \* خداوند خان دکنی \*

از امرای نظام شاهیه احمد نگر است - پدرش مشهیدی - و مادرش حبشیه بود - جوانی قوی هیکل با صلابت - بجز زردی و مردانگی اشتهار داشت - چون خواجه میرک امفهانی مخاطب بچنگیز خان بمنصب و کالت و پیشوائی مرتضی نظام شاه اختصارا گرفت در مدد تربیت او شده بمنزله امارت و تیولدارتی مختارات جیده از ولایت برار فایز گردانید - او دو کمتر زمانی دولت و مکنیت عظیم بهم رسانیده صاحب جمعیت و دستگاه گردید - مسجد <sup>( ۳ )</sup> قصبه رهنکبیره ( که بمورد دهور شکست و ریخت بدان راه ندارند ) بنا نهاد دست همت اوست - در سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه همراه میر مرتضی سبزواری ( که سر لشکر برار بود - و از استیلا صلابت خان چمرکس قاب توقف دکن نیارود ) در فتح پور بملازمت عرش آشیانی رسید - خان مربرر بمنصب هزارگی امتیاز یافته در بارگاه اکبری خیل ترقی نمود - اما سال سی و دوم سنه ( ۹۹۵ ) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهی در حرف و حکایات رله و ریح ( که

از زری ناقدردانی و مرتبه نشناسی میان از و نوکرانش واقع شد ( ازان فی الجملة در نظرها سبک گردید - چون یقین گجرات در تیواش مقرر شده بود بضبط و بط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه ۹۹۷ )

نهد و نود و هفت در تصبیه مذکور رخت هستی بر بست \*

گویند در ز شیخ ابوالفضل اورا بضیافت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و تنوع دران شیمه کربیده شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاپ طعام و یک انگری گوسپند بریان و صد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان ( کابیهایی بسیار از مرغ و داج و اقسام ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عرش آشپزانی این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکلفات معموله هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه انگری گذاشته بودند - معذرا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانه اش فرست - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند \*

### \* خواجه نظام الدین احمد \*

پسر خواجه مقیم هردیست - که در زمره ملازمان فردوس مکانی انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدومت دیوانی بیوات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکانی بمیرزا عمکری پیوسته هنگامی ( که جنت آشپزانی فتح گجرات نموده احمدآباد بمیرزا

ارزانی داشت ( خواجه وزیر میرزا بود - در هنگام چوسا ) ( ۲ ) که شیر خان سور غالب آمد - و جنت آشپزانی با چند سوار با گره ایلغار فرمود ( خواجه یکی ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش آشپزانی بخدومات پادشاهی مفتخر و مباہی بود - خواجه نظام الدین احمد در راستی و درستی یگانه وقت و در کاردانی و معامله فهمی سرآمد اقربان بوده - آنچه در ذخیره الخوانین نوشته ( که خواجه نظام الدین در بدایت حال دیوان حضور عرش آشپزانی بود ) جای دیگر بنظر نیامده - اما در سال بیست و نهم ( که ایالت گجرات باعتماد خان گجراتی نامزد گردید ) خواجه بخدومت بخشی گری آن صوبه تعیین گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتی اعتماد خان پسرش را به همراهی پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه بآردن شهاب الدین احمد خان بقصبه گدھی ( که بیست کره می احمدآباد است ) شتافت - دران غیبت ( که شهر بتصرف آشوب طلبان فتنه گرا در آمد ) خانه خواجه نیز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت شهاب الدین احمد خان و اعتمادخان در جنگم ( که با آن فیه فتنه پڑه واقع شد ) خواجه با مردم قلیل هر چند دست و پای زد بجائے نرسید ناچار همراهی رفقا از دست نداده باتفاق بیمن در آمد - چون خانخانان باستیصال سلطان مظفر گجراتی از حضور تعیین شده ( ۳ ) در سرکیج سه کره می احمدآباد با مخالف عرصه نبرد آراست

خواجه را با جمعی از امراء تعیین کرد - که از عقب غنیم درآمده  
بعزیمت جان فشانی همت بجان ستانی بزدند - در آن روز مصدر  
تودن گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خون را معاف نداشت  
و مکرر دستبازها نمود - و منتهی ببخشگیری آنصوبه می پرداخت \*

چون در سنه ( ۹۹۸ ) نهصد و نود و هشت سال سی و چهارم  
حکومت گجرات بخان اعظم ( که سوبه دار مالوه بود ) قرار یافت  
و خانخانان را عوض جاگیر گجرات چونپور مرحمت شد نظام الدین  
احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعی شتر سوار ششصد کرده راه  
بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور مبادی جشن سال  
سی و پنجم دولت آستان بوسه زد - چون تماشا می غریب  
داشت حکم شد که همه جمازه سوار دربار بیایند - و بعد از آن خواجه  
بمواطف بیکران پادشاهی اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار  
افزایش یافت - و در سال سی و هفتم ( که آصف خان میرزا جعفر  
بخشی بیگی بجهت استیصال جلالت دشانی تعیین گشت ) خواجه  
بتقرر خدمت والای بخشی گری که گوشه افتخار بر ارج اعزاز رسانید  
و در سال سی و نهم مبادی سنه ( ۱۰۰۳ ) هزار و سه ( که عرش آشیانی  
با هنک شکار برآمد ) نزدیک شاه علی خواجه را از تب افزونی  
حال دگرگون گشت - پسرانش دستوری گرفته بلاهور بردند - بر  
ساحل دریای رازی رسیده بود که نهنگ اجل ببحر فنا فرو کشید  
طبقات اکبری تالیف اوست - تا آخر سال سی و هشتم اکبری مطابق

سنه ( ۱۰۰۲ ) هزار و دو هجری و قانع و احوال هندوستان را  
بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید (رداد) استقبال  
نیز ترتیب نموده ضمیمه کتاب خواهم ساخت - و الا هر که توفیق  
یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز رسی و دقت در تفهیم اخبار  
و سعی تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل میر معصوم بهکری  
و غیره اهل کمال دمساز تالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد  
و آن اول تاریخ ست - که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم  
هندوستان را ( که مسلمانان بمحیط غیرا چار دانگ روی زمین گفته اند )  
جامع است - و ماخذ صاحب تاریخ فرشته و متتبعان او ( که مع شی زائد  
نکاشته اند ) همین نسخه مرغوبه است - اما آنچه بر مسود این سطور  
ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقیق علامی فهمی - و زبده  
هر کدام بر اییب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتنه بر \*

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جنم مکانی  
بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهی مامور میشد  
در بخشی گری سوبه گجرات ( که از روی ارث و استحقاق یافته بود )  
بعبدالله خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور ( که مرد  
بمحابا و خیره بود ) در اخفاف و امانت او کوشیده بے عزت ساخت  
او ترک ( روزگار گفته با جمعی از مغلها طایفه و کفنی پوشیده بدرگاه  
جهانگیری حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید  
اما بعد ازین بشاهزاده ولیعهد شاهجهان توسل جسته ملتمس رباب

شاهی گشت - و پس ازان بدیوانی شاهزاده اختصاص یافته  
در اکبرنگر بنگاله (روزه) که شاهزاده بر مقبره پسر ابراهیم خان  
فتح جنگ یورش فرمود (عابد خان دیوان و شریف خان بخشی  
با چنده دیگر جان نثار گشته حیات جاوید یافتند - عابد خان پسر  
نداشت - دامادش محمد شریف چندگاه در عهد اعلیٰ حضرت  
قلعه دار انکی تنکی دکن بود - پس ازان حاجب حیدرآباد شده  
باجل طبعی در گذشت \*

### (۲) \* خواجه شمس الدین خوانی \*

پدرش خواجه علاء الدین از اعیان و اکابر آندیار بود - در خدمت  
عروش آشیانی بحسن دیانت و کاردانی فراوان قرب و منزلت بهم  
رسانیده - سخنش اعتبار تمام داشت - با عنوان متصدی گری  
از کارنامه های شجاعت و جلالت خواجه بهمرای مظهر خان در صوبه  
بهار و بنگاله تاریخ اکبری شیوا زبانی میکند - علامی شیخ ابو الفضل  
در احوال خواجه نوشته - که در کارهای صعب (که توکان را مذبذب  
می یافت - و سر کرده (۳) را سراسیمه میدید) از روی پردلی و شکفتگی  
انجام آن کار بر ذمه خود میگرفت - و بآئین شگرف پایان  
میرسانید - چون امرای شورش گر بهار با فتنه انگیزان بنگاله پیوستند  
مظفر خان را دل از جای رفت - هر چند توغیب مبارزت می نمودند  
سودمند نمی افتاد - بهزار گفتگو برخه سپاه سرداری خواجه

(۲) نسخه [ ج ] خانی (۳) در [ بعضی نسخه ] سرگروه را \*

شمس الدین کسبل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود  
فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدری راه طی کرده بود - که  
گروهها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه (و بکارزار آورده دستگیر  
گردید - چون مظفر خان صاحب صوبه بنگاله را در هنگامه ناسپاسان  
آن دیار پیمانه زندگی پر شد خواجه را معصوم خان کابلی بکمان  
زرداری بحمايت خود گرفت - و چون بملاء معیت کار ساخت  
بدرشتی پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تهی نماید  
عرب بهادر پنداش پیشین درستی و آنکه شاید بنصیحت اندرخته  
اورا فرا گیرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزه  
قابو دیده با چنده کناره گرفت - و در قصبه کهرک پور براج  
سنگرام پیوست - از راه بستگی نتوانست بغیر روزی سپاه رسید - جمع را  
با خود همدستان ساخته اطراف لشکر مخالف را می تاخمت  
و مواشی آن گروه را (که بچرا بر آمده) دستبرد می نمود - پس  
ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته  
بنوازش پادشاهی پایه اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق  
سال بیست و ششم الهی بتادیب میرزا محمد حکیم حوالی دریای  
سندده مضروب خیام سلطانی بود - اساس قلعه بر ساحل آن از ناگزیر  
مصالح ملکی افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرصتی بانجام رسید  
چون در اقصای ممالک شرقی قلعه کدک بنارس بود باثک بنارس  
موسوم گشت - و گویا درین آسمیه اشعار ست بدانکه بمندهب

هنگون گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواحد و رسوم دینی آنها مختل میگردد \*

بالجمله خواجه چنگیز بدیوانی کابل نامزد شده در سال سی و نهم چون قلیچ خان از انتقال قلم خان بنظم موبه کابل تعیین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهارم سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم هجری درازده دیوان قرار یافت - برای هر موبه دیوانی - که هر یک کار خود را بصوابدید خواجه ( که وزیر کل بود ) بعرض رساند چون در سال چهل و سیوم التوبه پادشاهی بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت آگره باهتزاز آمدن بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصه آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مقوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم مکانی با مردم محل با کراهت طلب شدند امور جزوی و کلی پنجاب برای (زین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یک هزار و هشت هجری در بلده لاهور روزگارش بسر آمد \*

خواجه در راست کاری و دایر سیدگی و مردانگی یگانه روزگار بود کار شناسی او فروغ کردار داشت - ناملازم ادرا بر نشوراند - دلیرانه بکارها همت بست - و در ترویجندگی یکتائی داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمی داد - غروب تر آنکه با وصف دیانت مفرط املا نه پیچید - و دمت نغموده - بسیار سلیم النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانیدن - پس از فوت او سرانجام خالصه پنجاب بکهن برادرش خواجه مومن ( که بشایستگیها و روشناس بود ) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود برادر زاده اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت مکانی با آصفجاهی مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزی ( که مهلبت خان آصف خان را از قلعه انک برآورده مقید ساخت ) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بجاکی روانه معمرای عدم نمود - خوفا پیروزه لاهور آباد کرده خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیله کاردانی و دیانت و نیک نامی او اهل خواف را درین دردمان قیمریه رشده و اعتبار بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل سرشت یراستی و درستی مفلور اند - و دیانت و حق شناسی درینها و دیعت نهاد دست قدرت است - در عهد عالم گیری ( که زمان قدردانی و روز بازار دیانت بود ) بسیاری ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند \*

الکای خواف از توابع خراسان است - امین رازی در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشی سلاطین داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هر جا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بفقاد امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - از انجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازین طبقه

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروایی نموده اند - و از مشائخ  
شاه سبغان است - که از خواجه مورد چشتی تربیت یافته - اشعارش  
در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافی  
مشهور - که نبیره او شیخ زین صدر است - که از افضل گرامی قدر  
زمان خود بود - و بدرام صحبت فردوس مکانی امتیاز داشت - و در  
عهد جنیت آشیانی بهایه امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث الدین  
که چهل سال وزارت با استقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه  
محمدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه اش بجائے  
رسید که پیش تخت نشسته بکارها می پرداخت \* \* بیت \*

\* از ره و رسمش یکی این بود کاند در پیش شاه \*

\* هر کی بر پای می استاد را بر بنشسته بود \*

(۲) و مردم خواف همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در  
تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ<sup>(۳)</sup> بحوالی خواف رسید  
در موضعی درختها کم دیده از کنیز که بر سبیل امتحان پرسید - که  
این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا  
در ذخیره الخوانین نرشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنیت  
و جماعت شدید التعصب بوده اند - گویند چون شاه عباس صفوی  
در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سبب محابه نمود  
آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

(۲) در [ بعضی نسخه ] خوافی (۳) در [ بعضی نسخه ] صباغ یا صالح باشد

بزمین انداخت - که گردن هر یکی خورد شکست - هیچ کس  
عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع  
غلو دارند \*

### \* خواجهی فتح الله \*

پسر حاجی حبیب الله کاشی است - که نظر بر کار شناسی و فهم  
درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه او را بکوه بندر جهت آوردن  
تخت<sup>(۲)</sup> آنجا روانه ساخته - و سال بیستم و دوم با نوادر آنجا  
ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل  
در اکبرنامه می نویسد که از جمله سازهای آن ملک ارغنون بود ( که  
بدان بمحفل سلطانی افزون آگهی میدادند ) حاجی مذکور سال  
سی و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور  
عرش آشیانی بود - و رتبه تقرب داشت - در سال ( که پادشاه ایماخار  
فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود ) او را جهت آوردن قطب الدین  
خان آنگه دستوری داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تا کاروانان  
فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا  
مقدمات امید و بیم برخواند - او در آنجا رسیده موافق فرموده  
کار بند شده بدستان سرائی خود هم همراه فرستاده ها به برهانپور  
رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانه حجاز گردید - پسترا زین  
حرکت پشیمان شده همراه بیگمات ( که بحج رفته معاودت نمودند )

(۲) نسخه [ ب ] تحائف روانه ساخت \*

(باب الحاء) [ ۶۷۰ ] (مآثر الامرا)

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف  
ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلی بر امرای بنگاله  
(۲) (که بنابر ناسازگاری محبت در کارهای پادشاهی تغافل می‌ورزیدند)  
تعیین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بهمم جنوبی دیار مقرر گردید)  
بخشیکری فوج همراهی او بلامبرده تفویض یافت - سال سی و هفتم  
به همراهی شیخ فرید بخشی بدفع یادگار عمزاده میرزا یوسف خان  
رضوی (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوری پذیرفت  
سال چهل و پنجم در ایامی (که رایات پادشاهی ببرهانپور رونق افزا  
بود) او را به همراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعه لنگ فرستادند  
چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجی قسمی (که در احوال او  
نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهی بقلعه مذکور  
رسید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخه سپاه  
خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیري بودند) پیمان  
داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک  
رخصت یافت - چون بقلعه کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار  
آنجا (که از مدتی تمنای بندگی در سرداشت) آمده او را دید  
و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان  
سلیم (که در آبدان رونق افزا بود) او را بمنصب هزاری برنواخته

(۲) نسخه [ ب ] بمحصلی امرای بنگاله (۳) در [ اکثر نسخه ] بنابر  
ناسازگاری محبت \*

(مآثر الامرا) [ ۶۷۱ ] (باب الحاء)

تعیینات شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیری خدمت  
بخشیکری بار مسلم ماند \*

### \* خواجهی محمد حمین \*

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمیت  
ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ  
خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف  
خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غنی خان پسر خانخانان  
و حیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل  
گذاشته بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد  
خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زاده خانخانان را بکابل  
برای کمک غنی خان روانه فرمود - نام برده باتفاق مومی الیه تعیین  
کابل گشت - و چندی درانجا گذرانیده باز بحضور (سید) و در سفر  
کشمیر در رکاب پادشاهی بود - چون در راستی و درستی کم همتا  
بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیانی کوک شد - آخرها بخدمت  
بکار بیگی سرافراز و بمنصب هزاری ممتاز گردید - سال پنجم  
جهانگیری چون حکومت صوبه کشمیر بهاشم خان برادر زاده او  
(که مرزبان اودیسه داشت) مقرر شد پادشاه او را تا رسیدن هاشم  
خان به بغداد بست صوبه مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور  
رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه  
(۱۰۴۰) هزار و بیست و هجری رخت زندگانی بر بست - فرزندی ازو



نماید - پادشاه در جهانگیرنامه می نویسد که کوسه بود - و در محاسن و برکت املا مرند داشت - وقت حرف زدن آواز او چون خواجه سرایان بگوش می رسید \*

### \* خواجه جهان کابلی \*

خواجه درست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام شاه زادگی جنت مکانی بدیوانی سرکار ایشان سرفرازی داشت چون صبیحه او بشرف ازدواج شاهی در آمد در اقران و امثال سرعزت برافراشته گلگونه افتخار بر چهره روزگار خود کشید - و پس از جلوس بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایه اعتبار برتر افراخت و در سال سیوم جهانگیری ببخشیکری کل امتیاز گرفت - و آن خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وری نوعی حسن سرانجام بخشید که مورد تفضلات پادشاهی گردید - و نیکو کارهای او در پیشگاه خلافت لواحق ظهور داد - هرگاه جنت مکانی بشکار اطراف و حوالی آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست تلعه و حکومت شهر مأمور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای (رم تا چهار گهری در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها می پرداخت و بفراسب و کار آگهی فصل قضایا و قطع خصومات می نمود - لخت ازان شکفتی دارن - گویند شخصی دعوی کرد که زن برادر (م که عنین بود) طفلی را ملبی او قرار داده مالش متصرف شده - چون

(۲) نسخه [ ب ] و در ریش و برکت \*

ازان استفسار رفت گفت واقعی است - که او سلب الباه بود - اما من بگفته حکیم چهل روز سر ماهی زهره بخوردش دادم - رجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلودار با خود بدراند و عرفی (که بر رو و بدنش آید) بر رویا بگیرند - پس ازانکه رویا تر شد گرفته بو کرد - فی الواقع بوی ماهی بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخص همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنارعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مراقبه بخواجه برداند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبی ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بجز گزائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمرند درست برآمد - خواجه باجل طبعی در گذشت - در آگره عمارت رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیر داشت - رشده نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازی نظیر نداشت - در خدمت جنت مکانی قرب و منزلت بهمرسانیده - در بهار جوانی گل حیاتش پژمرد \*

### \* خسرو بی \*

ارزیک قرچی - نیاگانش در نوزاد دیار ابا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سومی افراشته

(۳) نسخه [ ب ] جاگیر نداشت (۳) نسخه [ ب ] منزلت \*

و نامی بشجاعت و مردانگی داشتند - مشارالیه نیز باین مفات  
متصف بود - چون وارد هند گردید جنت مکانی بتلقی اکرام معزز  
گردانیده بمنصب عالی برنواخت - و چون آثار رشادت و کاردانی  
از وجنات احوالش ظاهر و لایح بود از پیشگاه خلافت و جهانبنانی  
بتفویض فوجداری نواحی دهلی و نازنول ( که دیوالخی فتنه زا  
و ممکن و ماری فساد پیشگان تبه‌رای است ) دستوری یافت - گویند  
مشارالیه چهار صد سوار اوزبک قزقره دار ترکی سوار نوکر داشت  
و همه مردانه و با تیرد - درین فوجداری در قلع و قمع آن گروه  
لازم الاستیصال بتیقۀ نامرعی نکذاشت - و آن سرزمین را از خار  
و خسی وجود مفسدان پیرایش داد - و در بارگاه خلافت مورد  
تجسین و آفرین گشت - چون سال هشتم جهانگیری بلده اجمیر  
معسکر پادشاهی گردید شاهزاده ولیعهد ( که با لشکر آراسته بر سر  
وانا تعین گشت ) خسرو بی نیز در کمپیان انتظام داشت - مشارالیه  
دارن مهم کارهای دست بسته و تلاشهای بجا نمود - شاهزاده بذل  
التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او  
پدرگاه والا بر نوشت - و چون به نیروی اقبال شاهی در کوهستان  
وانا تهانه‌بندی پادشاهی قرار یافت او هم بتهانۀ داری مکانی مامور  
گشت - و در آنجا باجل طبعی در گذشت - همت عالی داشت  
هر روز طعام بسپا میخورانید - و هر کس که بر سفره حاضر نمیشد  
غیر حاضری او رضع میکرد - در بخشش و انعام افراط میکرد - اسب

پیش او حکم بی داشت - راه و دشته را ( که در توران داشته ) اصلاً  
تبدیل نمود \*

### • خان اعظم میرزا عزیز کوکه •

پسر خرد شمس الدین محمد خان اتکه است - با عرش آشپانی  
هم سن و همدازی بود - و همواره بقرب و مذمت و قسط مراحم و اشفاق  
اختصاص داشت - مادرش جیجی اتکه نیز نسبت قوی به پادشاه  
داشت - مراعات خاطر او از والده حقیقی بیشتر میفرمود - ازین  
جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان اعظم را در میگذرانید  
و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - از آن نمی‌توان  
گذشت - و چون پنجاب از اتکه خیل بذابر آنکه از مدتها تمکن  
گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا ( که بدوام  
حضور تحصیل سعادت می نمود ) بحال داشتند - چون در سال شانزدهم  
آخر سنه ( ۹۷۸ ) نهمصد و هفتاد و هشتک پس از زیارت مزار شیخ  
فرید شکر گنج قدس الله سره ( که در پتن پنجاب مشهور با جود هن  
آسوده اند ) قصبۀ دیپالپور معسکر والا گردید عرش آشپانی بالتماس  
میرزا کوکه منزل او را بقدم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب  
داده پیشکش فراوان از اسبان عربی و عراقی با زیئهای طلا و نقره  
و قیلان قنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از ارانی و ظروف  
و تخت و کرسی و جواهر ثمینه و اقمشۀ نفیسه هر دیار از نظر

گذرانیده مورد الطاف بی پایان گشت - و بشاهزاده ها و مخدرات تنق عصمت تحفه های گرانبایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر منصوره را از مایده مررت و انسانیت خود بهره ور گردانید - شیخ محمد غزنوی تاریخ این بزم یافته \*

۹۷۸

\* مصرع \*

\* میهمانان عزیزند شه و شهزاده \*

محب طبقات گفته چنین فیات فی تکلیف کمتر شده باشد - و در سال هفدهم چون احمد آباد گجرات بکوره تصرف اکبری درآمد ایالت آن ولایت تا کفار مهندری بمیرزا مکرمت فرموده خود بتسخیر قلعه سورت متوجه شد - فیه یافیده یعنی محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادی میدان خالی یافته پتن را گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب الدین خان و غیره امرا ( که بتازگی از ملو رسیده بودند ) بدان سمت شتافته عرصه نبرد آراست اگرچه اول موزت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهت ایودی عنایت وزید - گویند چون فوج برانغار و هراول و التمش قاب نیارده بی همتی نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست خود حمله نماید - برخم کهنه عملة سپاهگری عمان گیر شده نگه داشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقه فوج است - خصوص در چنین هنگام - میرزا ثبات در زید - تا سلک جمعیت اعادی ( که اکثر بتعاقب و تاراج گریختها پراکنده شده بودند ) از هم گسیخت

و میرزا بغیر زمندی با احمد آباد مراجعت نمود \*

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه ( ۹۸۱ ) نصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک ( که پناه باید برده بود ) بنواح احمد آباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهناییت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس از این باهم اتفاق کرده خواستند بلند احمد آباد متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکره فرانها نمیدید - میادرت بمبارت نکرده شکیب بر شهر نمود - و باستحکام یوج و باره پرداخت - و مخالفان بهیئت مجموعی آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالی پادشاه نوشت \*

\* ع \*

\* سر فتنه دارد دیگر روزگار \*

و التماس قیدم گرامی نمود \*

\* بیت \*

\* بجز مصر پادشاهان شاه \*

\* کس این گرد را بر ندارد ز راه \*

عشر آشیانی بعضی امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخه از ملتزمان قوب خاص جمله سوار برسم ایلغار راهی شد \*

\* بیت \*

\* یلان بر شتر ترکش اندر کمر \*

\* شتر چون شتر مرغ در زیر پو \*

در جانور امرای پیش و در قضیه<sup>(۲)</sup> بالسانه پنجم گروهی بدن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خون با صد سوار در کمینگاه قرار یافت - و بے تکاشا بتعجیل رانده بمس گروهی احمدآباد رسیده نقره و کرنا بفوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خون بکنار آب آمده بسبب کان قلی ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبه دولت پادشاهی ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته اند و اگر خون می بودند فیلان جنگی کو - سبب کان قلی گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است - که پادشاه برآمده - پیدا سخت که فیلان باین سرعت کی توانند رسید \*

محمد حسین میرزا اندیشه شک گشته اختیار الملک را با پنج هزار سوار بحفاظت دروازه گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویف صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهی از دریا گذشته باهم درآریختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم بهراول پادشاهی رسد که خود عرش آشیانی با صد سوار حمله آورده گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس از اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده \*

از سلاطین سابق هم مثل این ایادها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال الدین منگبرنی<sup>(۲)</sup> از هندوستان بکرمات و از آنجا بگرجستان - و فتح قرشی امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفی نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاه (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابتدای زمان اقدام می نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کوره رسمی ست) از ابتدای آفرینش مروری نگشته \*

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکمپ پادشاهی را در دیده انتظار دیده بجای سرمد کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهی باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش آشیانی قدمه چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتی سرمد بشورش برداشته بودند از آگره دستوری یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهی شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

(۲) در [ بعضی نسخه ] منگبرنی - یا منگبری باشد (۳) نسخه [ ج ] قراشی

مظهور طالب گشت - تا رونق افزای معامله داغ گردان - او زیاده بر همه  
 سربازان - پادشاه ( که پیش از فرزندان میرزا را میخواست ) ازین  
 حرکت ناخوش شد - چندی از امارت نوزد آمد - و در باغ خودش  
 ( که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود ) بنگد پذیر ساخت  
 و در سال بیست و سیوم میرزا مجدداً مشمول عواطف پادشاهی  
 گشته برتبه سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهت از افزونی  
 واهمه گمان بآلئقاچی پادشاه نموده منزوی گشت - چون سال  
 بیست و پنجم سنه ( ۹۸۸ ) نهمصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان  
 شرقی دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه دار بنگاله بمیان آمد میرزا را  
 ( که پایه اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری اختصاص بخشیده بودند )  
 بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجی گران کسبیل نمود - اگرچه میرزا  
 بنابر شورش صوبه دیار رو به بنگاله نیارود اما در انتظام این دیار  
 و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجی پور  
 رحل اقامت انکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیانی  
 از یورش کابل معارفت بفتح پور نمود میرزا کوکه بملازمیت رسیده  
 بکوناگون نوازش سراقازی یافت - و چون در سان بیست و هفتم  
 جباری و خبیثه و ترخان دیوانه از بنگاله بهبهار آمده حاجی پور را  
 از مردم میرزا گرفته برعین آزاری شورش برانگیختند میرزا در سال  
 بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته  
 داده همه بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزی بادافرا یافته بودند اما موسم بارش  
 سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش نمود - چون برشکال متقضي  
 گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران آله آباد و اوده  
 و بهار عازم بنگاله گردیده گدھی ( که دراز آن ملک است ) باسانی  
 برگرفت - معصوم کابلی ( که بصری کافر نعمتان علم می افراخت )  
 بر ساحل کمانی گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها  
 بظهور آمده لیکن غنیم را وزنی گران نهاده دلها بصف جنگ  
 قرار نگرفته - درین اثنا میان معصوم و قاتشالان در دئی تیرگی افزود<sup>(۲)</sup>  
 خان اعظم باستمال قاتشالان پرداخته پیمان نیکو بندگی برگرفت  
 و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاله خویش آرند  
 و از آنجا بمعسکر فیروزی پیوندند - معصوم خان بسراسیمگی افتاده  
 راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهانی  
 ( که درین هرج و مرج بر ولایت اردیسه و برخه از بنگاله چیره دستی  
 یافته بود ) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آندیار بحضور نوشت  
 حکم شد که آفولایت را بشهباز خان کذبو ( که عتق ریب می رسد )  
 باز گذاشته باقطاع خود بهار برگردد - در همین سال ( که عرش آشیانی  
 بآله آباد نهضت نمود ) میرزا از حاجی پور بملازمیت رسیده بجاکیرداری  
 گدھے و رایسین کامیاب گشت - و در سال سی و یکم سنه ( ۹۹۴ )  
 نهمصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دئی .

شد و براه آورد - اما در درونی دده زبانی (فقا) شورش افزود  
 شهاب الدین احمد خان ( که کمکی بود ) بکینه دیرینه نفاق بودی ( در )  
 آورد - میرزا بهدگمانی افتاد - و از توقعهای بیجا و غرضهای پراکنده  
 سپاه کمی پذیرفت - و غنیم که برخود میلزید چهره گشته باهنگ  
 کارزار درانه شد - میرزا نیروی آریزش ندیده یکسو شده بصوب بزار  
 گام فراموش برد - ( در نوروز ایلچیدور را خالی یافته یغمائی ساخت  
 و با فرمان غنیمت گجرات ( ریه ) روان شد - مخالف از برگردیدن  
 بعیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکی گرم رفتار  
 گشته تا نذر بار عثمان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما  
 ملک برگرفته از دست داد - و از نذر بار جریده بگجرات شتافت  
 تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها نموده  
 در کمتر زمانی گزین لشکر سرانجام داد - اما از هزاه سگالی مردم  
 عزیمت دیگر گونی گرفت - و در سال سی و دوم دختر میرزا بکوکه را  
 با عاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالی ترتیب یافت  
 و در آخر سال سی و چهارم ایالت گجرات از تغیر خانخانان بدو  
 نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود  
 آخر در سال سی و پنجم با احمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر  
 باعانت جام و زمیندار کچه و حاکم جوانگده شورش می افزود  
 میرزا در سال سی و ششم بدان ملک در آمده بچنگ معجب

(۲) یا گرم جوئیها باشد \*

عزیمت افکن مخالفان گشت - و سال سی و هفتم جام و دیگر  
 زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بذر بتصرف در آورده  
 بمقامه جوانگده ( که حاکم نشین ولایت سوزانه است ) پرداخت  
 میان خان و تاج خان پسران دولت خان خلیف امین خان غوری  
 برینهار در آمده قاعه حواله نمودند - میرزا بهر یک جاگیر آباد  
 تقاضا کرده همگی همت بگرفتاری سلطان مظفر ( که خازین فتنه  
 بود ) گماشت - و قوی بدوارکا ( که به پناه بومی آنجا خزیده بود )  
 تعیین کرد - آن زمیندار با آریزش برخاسته فرشت - و آن تیره بخت  
 بکچه گریخت - میرزا خون بدان مملکت رفته خواست که بنگاه ادرا  
 بجام دهد - بایلی گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا می آوردند  
 بیهانه خلا جا بگوشه در شده استر ( که با خود داشت ) برگاورانده  
 و جان بمپرد \*

و چون عرش آشیانی سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۱ ) هزار و یک  
 میرزا را طلب حضور کردند از سوء المزاجی استشمام کرده عزیمت  
 حجاز نمود - گویند چون سجده بفادشاه و خلق لحنه و دیگر مراتب  
 مستحده ( که معمول پیشگاه خلافت شده بود ) املا بجا نمی آورد  
 و بخلاف آن ریشه دراز می گذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته  
 عذرهای نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل  
 در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگینی میکند - گویند میرزا  
 هم در مقدمه مذهب حرفهای پوشش کنده و تند نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان و علی فیضی و ابوالفضل را قرار داده باشند - آیا  
بجای شیخین کرا مقرر کرده اند \*

و بالجمله میرزا کشایش بندر دیورا آوازه انداخته راهی گشت  
و با فرنگی آشتی نموده در بندر بلاول (که نزدیک سومنات است)  
بجهاز الهی خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف  
و مرتضی و عبد الغفور و شش دختر و ماسکان ایذان و صد کس  
از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشیانی افسوس بسیار کرده  
شمعی و شادمان پسران کلان ادرا بمنصب و جاگیر آباد نوازش فرمود  
شیخ عبدالقادر بدونی تاریخ یافته \*

\* بجای راستان شد خان اعظم \*

\* ولی در زعم شاهنشاه کج رفت \*

\* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال \*

\* بگفتا میرزا کوکه بحج رفت \*

گرفته در خرمن زرهی بسیار صرف کرد - و بیاس آبرو بشرفا  
و اعیان تواضعها نمود - و خرج رزقه مبارک جناب رسالت (صلی الله  
علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حواله شریف نمود - و حجرها  
خریده رقب آن مکان مقدس ساخت \*

و چون بر مهربانیهای عرش آشیانی بتازگی آگهی یافت  
بدریا نوردی در آمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه  
(۱۰۰۳) هزار و نسیوم ملازمت دریافت - و بهعالی منصب و تیول

صوبه بهار مورد نوازش شده سال چهارم بخدمت والای وکالت  
و تفویض مهر پادشاهی (که مولانا علی احمد قاسم صاحبقران نام آباء  
قدسیه کنده کارنامه ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل  
و یکم صوبه ملتان بجاکیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم  
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهی بمحاصره قلعه  
آسیر اقدام داشت) والده اش بیچه حیو و دیعت حیات سپرد  
عرش آشیانی تابوتش بدرش گرفته در سوگاری موی سر و برت  
ستوند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگر نتراشد  
ممنوع نگشتند - عالی این رسم بجا آرد - و آخر همین سال بهادر  
خان مرزبان خاندان بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد  
و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زاده راجه  
مانسنگه میشد) نیز صبیغه میرزا منسوب شده این هر دو (کن رکن)  
سلطنت در ارتفاع دولت خسروی کوشش فراوان داشتند - خصوص  
میرزا (که طرفه محبت بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست  
من مزده سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند  
در بیماری ارتحال عرش آشیانی برای ولایت عهد - سلسله چنبران  
شدند - پذیرائی نیافت - و هنوز رمق از عرش آشیانی باقی بود که  
شیخ فرید بخشی و دیگران بنشاهزاده سلیم (که بشاره پادشاه و از  
اندیشه غدر این دولت ناخواهان بیرون قلعه خانه نشین بود) <sup>(۳)</sup>  
(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهارم (۳) در [بعض نسخه] این ناخواهان \*

پوشیدند و راجه هالستگه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته  
به صوبه دارجی بنگاله شتاب از قلعه با حضور بر آمدن - خان اعظم  
مضطرب شده قبائل خون بخانه راجه فرستاد - که من هم همراهم  
اما تحصیل خزانه ناکریم - و باز بر دار موجود نیست - راجه نیز  
همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین  
و تجهیز پرداخت - و پس از آنکه در سال اول جهانگیری خسرو گرفته  
با پدر عالی قدر بغی ورزید باغوا و (همنوی) او محمول داشته  
در معرض عتاب و خطاب آمد \*

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میفرست - و میدادند که  
او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیصغره حرف میزد  
شیخ با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشارة  
کردند - امیرالامرا گفت - کشتن او توقف نمیکروند - مهابت خان  
عروض کرد - که مرا در آتش نماند - سپاهیم - شمشیر نیرونی  
دارم - بگویم - اگر دو حصه نماند دست مرا بچونند - چون قولند  
بخانجیران لودی رسید گفت - من حیران طالع اریم - که هر جا نام  
حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر از حرکت سر نزده  
که واجبه القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان  
خواهد شد - از این حرف اندک اسرویت غضب پادشاهی اظفا یافته  
که درین اثنا سلیمه بیگم والدۀ سببی پادشاه از پس پرده فریاد کرد

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محفل جمع  
شده اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می آیند - ناچار بمحفل رفته  
بمبالغه آنها عفو تقصیرش فرموده افزود معتاد ( که نخورده بود )  
از حبهای خامه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما ریزه  
در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتی خط میرزا کوکه را ( که  
در وقت پادشاه علی خان مرزبان خاندیس باغیظیکه بیج ابد  
سزادار نیست در حق عرش آشیانی نوشته - و بعد فتح آسیر  
از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط  
نمودند ) از نظر گذرانید - حیث مکانی بدست خان اعظم دادند  
اربع محابا شروع بخواندن کرد - بار پادشاه حضور از هر جانب بلعن  
و طعن زبان کشوند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نیست  
محبت ( که عرش آشیانی با تو داشتند ) مانع است - و الا دوش تو را  
از بار سر سبک میگردم - و از منصب و جاگیر معزل شده نظر بند  
گردید - در سال سیوم صوبه دارجی گجرات بنام او قرار یافته پسر  
کلانش جهانگیر قلی خان نیایه بکراست آن ملک تعیین گشت \*

و چون مهم دکن از بے التفاتی امرا متمشی نگردید سال پنجم  
خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس از آن  
او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر  
درین جنگ کشته شوم شهید می شوم - حسب خواهش از آنچه سامان



د سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت . و چون بر سر کار آمد  
عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهی افتتاح این عقده  
دشوار مینماید - لهذا در سال هشتم سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو  
هجری الیه جهانگیری بدارالخیر اجمیر نزل نمود - و بالتماس از  
شاهزاده شاهجهان تعیین گشته مدار کارها بعده و موافقت او ماند  
لیکن پادشاهزاده بنا بر طرف داری خسرو سلوکهای ناپسند پیش گرفت  
لهذا مهابت خان دستوری یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آورد  
و در سال نهم حواله آصف خان شد - که در تاعه گوالیار محبوس  
دارند - زبانی میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبری نبود  
آصف خان بعرض رسانید - که فلانی بافنا و اعدام من دعوت  
می خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست  
و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمه لذیذه  
از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند \*

\* ع \*

\* عدد شود سبب خیر چون خدا خواهد \*

و بعد از سال ( که از زندان بر آردند ) اول نوشته گرفتند - که در حضور  
ناپرسیده حرف نزنند - چه زبان باختیار نداشت - شیخ جنت مکانی  
بعهانگیر قلی خان گفتند - ضامن پدر میشوی - عرض کرد که کفیل  
همه چیز از هستم - اما ضامن زبان از نمی توانم شد - و چون  
خواستند منصب پنجزاری بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان  
نقل کردند - که چون عرش آشیانی خواستند ( که خان اعظم را

اضافه در هزاره بدهند ) شیخ فرزند بخششی و راجه رام داس را  
بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک  
پاس سرد ( زازه نشستند - پس از آن ( که در دیوان خانه بر آمدند )  
آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشسته دست بر سر گذاشت - و گفت  
که ضرور شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگاهداشت - و با آنها  
هیچ مدارائی نکرده ( رخصت نمود - این حرف را یاد است - شرم  
می آید که برای بخالی منصب میرزا کوکه ایستاده تسلیم نمایان  
بابا شما بنیابت از آداب بجا آرین - و در سال هیزدهم میرزا کوکه  
بالباقی و همراهی سلطان داربر بخشش پسر خسرو ( که بصوبه ارج  
گجرات ناهزد شده بود ) رخصت یافت - و در احمد آباد سال  
نوزدهم سنه ( ۱۰۳۳ ) هزار و سی و سه هجری باجل طبیعی  
در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بیان یکتا بود - و در تاریخ دانی  
مستثنی - گاه شعر هم میگفت - ازو ست \*

\* بیت \*

\* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ \*

\* بعد ازین خواهم زدن بر شیشه ناموس سنگ \*

و خط نستعلیق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر  
ملا میرعلی ست - که با اتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط  
استادان مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسی ید طولی داشت  
هرچند عربیت نوزده میگفت که من در عربی داه عربم - گویند

( ۲ ) نسخه [ ب ] سازدهم ( ۳ ) نسخه [ ب ج ] عربیم \*

در مصاحبت بی نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - از دست \*  
شخص حرفی گفت - راست انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبه افتاد  
همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که  
مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یکی عرائی بجهت مصاحبت  
و همزبانی - دوم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندی بواسطه  
زناشویی - چهارم مادر الزهرا بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند  
اما در خبیث و نفاق و درشت گوئی هم سرآمد ابتدای زمان بود  
و بمبار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد  
مستوفی زر ( که بر ذمه اش برآورده ) اگر فوراً ادا کرده رهنمود  
و الا چندان میزد که تار و پود زندگی میکسیخت - و اگر بعد ازین  
زنده ماند دیگر مزاحمت نبود - گویا لک رویه بر ذمه اش  
میشد - و سالم نبود که یک در مرتبه هذو اهل قلم را سر نمی تراشید  
گویند هنگام اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود  
رای درک داس گفت - چرا تو نمیروی - عرض کرد که غسل گنگ  
بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد - اگرچه  
بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت  
در مراسم ارتداد و زندق ( که پادشاه وقت اختیار کرده بود ) اصلاً  
تبعیت ننمود - بی محابا بزشتی و شناعت مذموب ساخته - اصلاً  
زمانه ساز نبود - در عهد جنت مکانی با آنهمه پیش آمد سلسله  
اعتماد الدوله بخانه هیچکس نرفت - حتی بر دروازه نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانه رای  
گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت \*  
چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریباً بزبان قلم گذشت مجمل  
شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس  
مشهورتر است - و هرچند ( که مورخین و اخبار نویسان عهد بتوس  
ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند ) مگر برخی بکنایه  
و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا  
جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ محافان ممالک محروسه  
بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است  
و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام  
همه از اوضاع براهین این مطلوب است - و زیاده برین چه میباشد  
که عبدالله خان ارزنگ والی توران درین باب ( که بیکی از آحاد الناس  
نمیتوان گفت - تا پادشاه عظیم الشان چه رسد ) بعرض آشیانی  
نوشت - در جواب تبریه و تزکیه بسیار بتحریر آورده باین قطعه  
معذرت خواست \*

\* قیل ان الاله ذو ولد \*

\* قیل ان الرسول قد کهن \*

\* ما نجا الله و الرسول معا \*

\* من لسان الرذی فکیف انا \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مطلب ( ۳ ) نسخه [ ب ] تذریه \*

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندوج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار مجرر اوراق متفرس شده و بذهن متبادر میگردد چاشا که دهری الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان املا مقدمات علمی نوزیده - و مساین کتاب مطلقا نداشته - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجه اعلی بود - هرچه بعقل پسندیده می نمود میخواست رانی یابد - اکثر علما مراتب دنیوی مطمح نظر داشته مزاج کوئی و خداوند ستائی اختیار کردند - پیش آمده فیضی و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهی را بدلیل عقلی سفسطی مدلل می نمودند - و خلع ربقه تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود ( که هیچ کس از همعصران قوت سر پنجگی آنها نداشته ) و در اصل درریش زاده و مفلوک بیش نوردند و یک دفعه یقرب و اعتبار سلطانی اختصاص یافتند حسد پیشها ( که همیشه عالم ازین تسم مردم پر است ) خصوص همچشان از ملامی سقیفه یزد ( که شک اندوزی و ناتوان بینی را حمیت دین نام نهاد ) چه اراجیف و اکاذیب کم شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند عفا الله عنهم .

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیر قلی خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیری به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم است - که وقت عرش آشیانی حکومت چونه گدده مضاف صوبه گجرات ( که در جاگیر پدرش مقرر بود ) داشت - و در عصر جنم مکانی بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم نعت یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیری سردار خان خطاب یافته - و پادشاه او را همراه خان اعظم بقلعه گوالیار محبوس نموده بود - پس از وهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیغه زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده و یکی ازینها بمنصب سه هزاره و دو هزاره رسیده \*

### \* خانخانان میرزا عبدالرحیم \*

خلف الصدق بیرام خان است - والده اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنم آشیانی در سنه ( ۹۶۱ ) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلی نزول اقبال نموده مرتبه ثانی سویر آرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زاده حسین خان میواتی ( که از زمینداران معتبر هندوستان بود ) چون بملازمت رسید دو صبیغه داشت - کلان را پادشاه در حباله عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم مهر سنه

( ۹۹۴ ) نهصد و شصت و چهار هجری آخر سال جلوس اکبری در بلده لاهور میرزا عبدالرحیم متولد شد - وقتیه ( که پدرش در یغن گجرات بر دست افغانی شهادت یافت ) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوری خان دراز کردند - محمد امین دیوانه و بابا زنبور میرزا را با والدہ او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد ریه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کنان بشهر رسیدند - پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخی پرستاران میرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پیشگاه خلافت نیز رسید - سر آغاز سال ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و شصت و نه هجری در آگره بزمین بوس عرش آشیانی استسعاد یافت پادشاه با هجوم بدگریان و بد اندیشان آثار نجابت و حقیقت از ناصیه او دریافتہ مشمول تربیت و پرورش خاص گردانید \*

و چون یمن رشد و تمیز رسید بخطاب میرزا خانی سرفرازی یافته ماه بانو همشیره خان اعظم کوکله را باز دراج او در آوردند - سال بیست و یکم موداری گجرات بنام میرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزیر خان قرار گرفت - در سال بیست و پنجم بمیر عروسی حضور افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم باتالیقی شاهزاده سلطان سلیم بلند مرتبه گردید - و در همین سال بر سلطان مظفر گجراتی ظفر یافت \*

تفصیلش اینکه سلطان مظفر در نخستین یورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهی افتاده زندانی گشت - او را نزد منعم خان خانناران فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید و بخواجه شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس گریخته بگجرات شتافت - و در حواشی چونه گدھے در حمایت کانهی ( ۳ ) آرامش گرفت - امرا سهل انگاری نموده بدر نپرداختند درین هنگام ( که اعتماد خان از تغیر شهاب الدین احمد خان ایالت گجرات یافت ) بعضی نوکران حاکم معزول در بے حقیقتی زده سرشورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بحری هنگامه آرا گشته احمد آباد را متصرف شد - عرش آشیانی میرزا خان را با فرجه شایسته تعیین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده و همگی مردم پادشاهی ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند و پادشاه نیز نوشت - که تا تبلیغ خان و غیره امرای کمک از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردند - دولت خان لودی ( که صاحب و میروشمشیر میرزا بود ) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر میخواهی خانناران شوی تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از بگمنامی زیستن است - میرزا خان بهمت افزائی همراهان درآمده همه را دل نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کوهی احمد آباد سخت چپقلش در داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] چونا گدھے - و در [ بعضی ] چونه گدھے ( ۳ ) نسخه

[ ب ] کانهی \*

داد مردمي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود كه مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضي هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاي جلالت افشوده برخي را خون بخاك آميخت - و بسياري راه گريز سپردند - مظفر ( كه ايستاده نخوت مي فروخت ) سراسيمه گشته رو بهزيست نهاد - و بكنه بايست رفته ماله از تجاران برگرفت و باز سرشورش برداشت - ميرزا خان امرای مالوه را ( كه بتازگي پيوسته بودند ) همراه گرفته روانه شد - و مكرر مالش بسزا داد او سر بطرف نادوت بر آرد - و دران ناحيه از سرنو هگامه بيكار گرمي گرفت - تهر نشان هر دوسو پياده شده كارنامها ظاهر كردن آخر مظفر در از جنگ گاه بر تافته سمت راج پيپله ره سپر ناکامي گشت - ميرزا خان از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمده پنجرازي و خطاب والای خانخاني مباهي گشته سز افتخار بآسمان برهن رسانيد \*

گویند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت ششم آمده گفت كه بمن چيز نرسیده - يك قلمدان باقي مانده بود - باو داد - و پس از نظم و نسق ملك برهم خورده گجرات قليج خان را در انجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در سال سي و چهارم وقائع بابري را ( كه از زبان تركي بفارسي (۳) )

(۲) نسخه [ ب ] راج پله (۳) نسخه [ ب ] فارسي کرده بود \*

برده بود) بنظر پادشاه در آورده فراوان آفرين اندوخت - و در همين سال ( كه سنه ( ۹۹۸ ) نهصد و نود و هشت هجري بود ) بولا پايه وكالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سي و ششم سنه ( ۹۹۹ ) نهصد و نود و نه ملتان در تيولش قرار يافته تسخير گتته و ولايت سندهه پيش نهاد همت ساخته عازم گشت - شيخ فيضي تاريخ اين عزيمت \* قصد گتته \* يافته \*

و چون خانخانان بچالاكي و تيز دستي از پايان قاعه سيهوان (۲) كه سيوستان گویند گذشته لکهي را ( كه دروازه آن ملك است - مثل گدهي بنگاله و بارهموله كشمير ) بدست آوردن ميرزا جاني حاكم گتته ( كه بيازش ستيز آمده بود ) پس از جنگهاي سخت هزيمت يافته در سال سي و هفتم باشتي گرانيد - بشرط آنكه قلعه سيهوان را ( كه بر ساحل دريای سندهه است ) بسپارد - و ميرزا ايرج پسر خانخانان را بدامادي برگيرد - و بعد از برشكال بملازمت شتابد چون از كم آذوقتي بهپناه پادشاهي هم خستگي راه يافته بود خانخانان پذيرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده بيست گروهی سيهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بمرآمد ميرزا جاني عذرها در نيامدن پيش آورد - ناچار خانخانان روانه گتته شد - ميرزا سه گروهی شهر برآمده فکرها داشت كه يكدفعه فوج پادشاهي چيره دست گردید - ناگزير ببلابه گري در آمده تمام مملكت بمردم

(۲) نسخه [ ا ب ] سيوستان (۳) در [ بعضي نسخه ] لکي را \*

پادشاهی باز گذاشته بازه و زان همراه خانخانان بملازمت رسیده کامیاب عاقبت گردید - ملا شکیبی ( که نوکر خانخانان بود ) مثلثی درین فتح گفته - این بیت از آنجا است \*  
\* بیت \*

\* همانی که بر چرخ کونای خرام \*

\* گرفتگی و آزاد کردنی ز دام \*

خانخانان هزار اشرفی مله داد - میرزا جانی نیز هزار اشرفی بملا داده گفت - ( رحمت خدا مرا هما گفتی - اگر شغال میگفتی زبانت که میگرفت \*

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهی بتسخیر دکن از احمد آباد گجرات برآمده بانتظار لشکر کمکی در بهرونج نشست خانخانان ( که بهمراهی شاهزاده از حضور تعیین شده بود ) در بهیلسه محال جاگیر خود لخته بسر برده بارجین ( و آردن شاهزاده ازین آگاهی برآشفته خشم آلود پیغامی بر گذارد - او نوشت که راجه علی خان مرزبان خاندیس یگانگی داستان بر میسرآید - او را همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانه دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علی خان تیروزی فرا پیش گرفت - و در قلعه چاندور سی کردهی احمدنکر بشاهزاده پیوست - بعد چندی بار دادند اما هیچ اتفاقی بحالش نرفت - خانخانان باز درگی در شده دست

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع الآخر سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار هجری احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دوانی و نقب زنی پرداختند لیکن بهوشیاری و دلادری چاند بی بی سلطان همشیره برهان نظام شاه زوجه علی عادل شاه بیجاپوری ( که باتفاق ایهنگ خان حبشی تحصن گرفته بود ) و هم بعلمت نفاق امرا و کار شکنی یکدیگر فتح قلعہ باسانی صورت نگرفت \*

چون درویشان از دروغی سران لشکر آگاهی یافتند آشتی داستان بر سرانیدند - که بهادر پور زاده برهان نظام شاه را از زندان برآوردند آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسانند و آباد ملک احمد نگر باتطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف پادشاهی باز گردد - هرچند کار آگاهان کم آذوقی و سراسیمگی و دستان سرانی در نشینان برگذارند از بی اتفاقی کسی گوش نکرد و درین ضمن آمد آمد سهیل خان خواجه سرا معتمد الدوله بیجاپوری یکمک نظام شاهی یار پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور در میمنه و قطب الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت افزوده عزم مبارزت آراست شاهزاده را بسیج آویزش در سر گرفت امرا از پایه شناسی بدان نگرانیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ ( ۲ ) و راجه علی خان از شاه پور بسوی غنیم چالش نمود - آخر

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری نزد قصبه اشتی  
دوازده گروهی پنهانی نبرد پیرا گردید - آریزش سخت روداد  
مرزبان خاندیش با پنج سردار و پانصد کس ( که در مقابلۀ عادلخانیه  
بود) مردانه فرود شد - آنها ادرا قول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا  
شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز  
فوج و بروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده  
ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده شب بر پشت  
اسب گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهی (که هفت هزار کس بود)  
چون همه شب بتشنگی گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف  
با بیست و پنج هزار سوار آهنگ بیکار در سر گرفته در آریزش نهاد  
سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستی گشتند \*

گویند دولت خان لودی ( که هراول خانخانان بود ) هنگامی  
( که سهیل خان توپخانه و فیلان بر (و داده قدم فرائر گذاشت )  
با خانخانان گفت - که همگی ششصد سواریم - پیش رو رفتن  
خود را برای دادن است - در کمر غنیم در می آیم - خانخانان گفت  
که نام دهلی بیاد میدهمی - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم  
من دهلی ایجاد کرده باشیم - و اگر مردیم کار با خداست - و چون  
خواهست ( که اسپان بردارد ) قاسم باره با سادات همراه بود - گفت  
که ما و شما هندوستانی ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - ازاد

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت  
که چنین انبوه در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رود  
جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان  
با سادات باره از کمرگاه در آمده غنیم را بر سرورانید - و در کمتر  
زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد  
و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائی  
ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح  
سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب  
گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندی یافت - کوچ از  
ماه بانو هم درین سال در گذشت \*

چون عرش آشیانی کنکاش مهم دکن از دستسار کردند طلب  
شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود  
پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت  
کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد  
و عرش آشیانی خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا  
برخواسته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم  
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری شاهزاده باتفاق خانخانان قلعه  
احمدنगर را گرد گرفت - از هر جانب فزادان کوشش بکار رفت  
چاند بی بی عهد و پیمان در میان آورد - چیته خان خواجه سرا  
ازین معنی سر باز زده باتفاق برخه بدگوهران آن گزین بانورا

جان بشکون - و توپ اندازی فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون شده  
در آویختند - پس از آنکه بنقب سی گز دیوار بر هوا شد از برج  
بلبل<sup>(۲)</sup> گندادران درون شده بدم تیغ بسیار را گذرانیدند - و بهادر  
پور ابراهیم را (که بنظام شاهی برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس  
از محاصره چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان  
نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمیت عرش آشیانی شرف اندوز  
گشت - و بهنگام معارفت پادشاهی بدارالخلافه خاندیس را  
بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند  
و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگانی دادند  
و آن سیه سالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علی عم مرتضی  
نظام شاه را بسری برداشته گرد فتنه برانگیخته بود) بدست  
احمد نگر دستوری دادند - و پس از فوت عرش آشیانی فتوری  
عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیری سنه  
(۱۰۷۵) هزار و هفده بحضور رسیده متعبد گردید - که سوای  
متعینه سابق بگردرازه هزار سوار تازه کمکی شود در مدت دو سال  
میسر دکن بانصرام میرسد - لهذا فوراً رخصت دکن یافته شاهزاده  
پرویز باتالیقی آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه  
مانمنگمه کچهواوه و خانجهان لودی مرة بعد اولی بکمک تعیین  
گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال  
(۲) در [بعض نسخه] بلبل \*

(که موسوم سکون و قرار است) شاهزاده را ببلاگهات برآوردند  
و از بے اتفاقی سران سپاه سرزشته تدبیر از دست داده بغلای غله  
و سقطی دواب خستگی تمام بجنون پادشاهی راه یافت - و ناچار  
آشتی نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامتخالفان کرده مراجعت  
نمود [مهمات دکن بخانجهان مفتوح گشته مهابت خان بآوردن  
آن کهنه عملة روزگار تعیین شد •

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولدارانی گالپی و تنوچ  
دستوری یافت - که سایر متمدنان آن نواح را از تیغ و ریفه براندازند  
و در سال هفتم چون در دکن ببغداد الله خان چشم زخم عظیم رسید  
و از خانجهان کاره متمشی نشد انتظام آن مهم منحصر در فرزندان  
خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین  
مرتبہ نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کاره صورت  
نگرفت جنت مکانی سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست  
و پنج هجری سلطان خرم را بخطاب شاهی (که از زمان صاحبقران  
تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود  
هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده  
طرح اقامت بماندر انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف  
ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در  
همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را بحسب حکم بغداد  
آزدراج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهی عادل شاه پنجاه زنجیر



فیل و نقد و جواهر ( که مجموع پانزده لک روبیه قیمت میشد )  
پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگی و فرمان پذیری نمود  
چنانچه بالتماس شاهزاده ب خطاب فرزند ی امتیاز یافته در عنوان  
فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت \* \* فرد \*  
\* شدي از التماس شاه خرم \*  
\* بفرزندی ما مشهور عالم \*

و قطب الملک هم بارسال همین تدر پیشکش محفوف عنایت گردید  
ملک عنبر نیز سر خدمت بر بقیه اطاعت در آورده کلید قلعه احمد نگر  
و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهاگ ( که متصرف شده بود )  
تسلیم نمود \*

شاهزاده چون از نعم دکن خاطر جمع کرد صاحب موگی  
خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز  
خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحه بالا گهاگ مقرر ساخت  
و هر محاله را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکی  
تقاضا کرده سی هزار سوار موجود و هفت هزار توپچی گذاشته  
سال دوازدهم در ماند و بملازمیت پدر والا قدر پیوست - جنت مکانی  
وقت ملاقات ب اختیار برخاسته در سه قدم باستقبال شتافت  
و منصب سی هزار ی بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب  
شاهجهانی و بجهت نشستن صندلی متصل تخت ( که عنایتی ست  
مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود ) عنایت فرموده

خود از جه روکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر و زر  
فرزند اقبال پیونده نثار فرمود - و چون دو سال پانزدهم از عهد شکنی  
ملک عنبر و تسلط و استیلا بر گیان او نهانه داران پادشاهی عنان  
تماسک از دست داد ( حتی دازاب خان از بالا گهاگ برگشته  
ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و بپرهانپور  
آمده باتفاق پدر و نامور شهر بزد گردید ) شاهزاده شاهجهان با یک کرور  
رویه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحه  
دکن مرتبه ثانی بطریق استعجال دستوری یافت \*

گویند چون بیهم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [ که کار  
برسن تنگ شده - و قرار جوهر ( که رسم ست مقرر ) بخود داد ]  
جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش آشیانی  
خان اعظم را بایلغار خاص از محاصره گجراتیان رهائی بخشید شما  
خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد  
شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده بپرهانپور رسیده از سرنو  
به بغداد بصیت دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی  
بمحاصره قلعه نندهار انتهای نمود و شاهزاده بعجلت هر چه تمام تر  
طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان  
زمانه طرح دیگر انداخت - و باغواهی کوته خردان فسان خانه بجائی  
رسید که بقتله بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

عرد نموده بماند و اقامت ورزید - جنت مکانی بتحریر نور جهان  
بیگم سلطان پرویز را بسپه سالاری مهابت خان تعیین فرمود - شاهزاده  
بعد نمک حرامی رستم خان ( که پیش روی عساکر پادشاهی  
فرستاده بود ) با خانخانان از نبرده گذشته بیوم بیگ بخشی را بکنار  
آب نگاهداشته روانه برهانپور گردید - ( درین وقت خط خانخانان (۲) که  
پنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیت عنوان ساخته ) \* بیت \*

(۳)  
\* صد کس بنظر نگاه میدارند \*

\* درنه بهریدے ز بے آرامی \*

بخطر شاهزاده در آمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر  
مسموم نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون  
بحوالی قلعه آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حواله سید مظفر خان  
بازره نموده بقلعه فرستادند - از آنجا ( که حبس داراب خان بسبب  
بے تقصیری بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر  
پسندیده نبود ) هر دو را طلبیده بقلعه و عهد را گذاشتند - و چون  
مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نبرده ( سیده دید ( که کشتیها را  
بیوم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام  
داده است ) بفریب کاری در آمد - و مخفی بخانخانان نوشته  
فرستاده آن دیرین سال تجربه کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

(۲) نسخه [ ب ] فرد خانخانان (۳) نسخه [ ج ] صد کس بنگاه قید

می دارند \*

عرضی نمود که فلک بر سر ناسازیست - اگر روزه چند طرح آشتی  
اندازند هر آئینه سبب امنیت بدها خواهد بود - شاهزاده ( که  
همواره همت بر رفع فساد مصروف داشت ) سنوح این سانحه فوز عظیم  
دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف  
شریف خاطر از مظمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده  
در آنچه صلاح طرفین باشد صلح قوار دهد - چون از رسیدن خانخانان  
و آرازه آشتی در پاسبانی گذرها رهنه راه یافت مهابت خان  
( که منتظر فرصت بود ) هنگام شب جمع از جوانان کار طلب را  
از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانه سلطان پرویز  
و مهابت خان فریفته گشته از دنیا درستی حق ناشناسی بکار برد  
و عهد و سوگند تازه نسبا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار  
شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه  
عازم پنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده با اتفاق خانخانان  
از آب تبتی گذشته بتعاقب قدری راه نوردید - خانخانان بر آچه  
بهیم ( که از ارکان دولت شاهی بود ) بر نوشت - که اگر شاهزاده  
خرزندان مرا را گذارند لشکر پادشاهی را بطلائف الحیل بر میگرددانم  
و الا کار بدشواری خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که  
هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک رسید اولاد را  
(۲)

بقتل آورده بر تو خواهیم تاخمت \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] رسیده \*

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود  
 و ارباب خان را از قید برآورد و حاکم آنجا ساخت - مه‌ابیت خان  
 درین هنگام ( که بمقابل شاهزاده رهگرای آله آباد بود ) خانخانان را  
 ( که از نیرنگ سازی و افسون طرازی او نگرانی داشت ) نظر بند  
 ساخت - در سال بیستم جنم مکانی ادرا از پیش مه‌ابیت خان  
 بحضور طلب داشته مفع جراثم فرموده معذرت خواستند - که  
 این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبوده - من خود را  
 شرمندۀ تر از تو می بینم - و بانعام یک لک روپیۀ و بحالی منصب  
 و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازی یافت - آن پیر ننگ و ناموس  
 بپاد دادۀ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد \* \* بیت \*  
 \* مرا لطف جهانگیری ز تأییدات ربانی \*  
 \* در باره زندگی داد \* در باره خانخانانی \*

مه‌ابیت خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان  
 و سرانجام کوتاهی ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطوش کوشید  
 بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود  
 که مه‌ابیت خان معاتب گشته بجز حضور بلاهور رسید - خانخانان املا  
 احوال برمی هم نکرد - مه‌ابیت خان موختۀ بیمرتجیع او شد - چون  
 بکنار آب بہت استیلا یافت مردم تعیین کرد - که او را از راه برگردانند  
 خانخانان در دهلی لنگر اتامت انداخت - در همان ایام شعبده باز  
 فلک لعبتہ دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهی

از کابل مه‌ابیت خان آواره ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را  
 طلب داشته با فوجی بتعاقب او تعیین کرد - و هزاره لک روپیہ  
 با فیل و اسب و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیل مه‌ابیت  
 خان نیز بدو تذخواه کرد - اما زندگی فرصت نداد - در لاهور  
 بیمار شد - و بدہلی ( رسیده در سن هفتاد و دو سالگی سنہ ۱۰۳۶ )  
 هزار و سی و شش ہجری آخر سال بیست و یکم جهانگیری  
 ودیعت حیات سپرد \* خان سپہ سالار کو \* تاریخ است  
 و متصل مقبرہ ہمایون پادشاہ مدفون گردید \*

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بودند - و او عربی  
 و فارسی و ترکی و ہندی روان داشت - شعر خوب می فهمید  
 و میگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند کہ باکثر زبانہا ( کہ در عالم  
 رایج است ) حرف میزد - و سخا و ہمت او ضرب المثل ہند است  
 بلکہ برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی بر براتہا دستخط  
 میکرد - بر برات پیادہ بجای ہزار تنکہ ہزار روپیہ دستخط کرد  
 و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صلبہ ہزار سرخ سنجید - روزی  
 ملا نظیری گفت - کہ لک روپیہ چہ قدر تودہ میشود - ندیدہ ام  
 فرمود از خزانہ بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکر اللہ کہ  
 بصیب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود ہمہ بملا دهند - کہ حالا  
 شکر الہی کند - ہموارہ مبلغهای خطیر بدریشان و علما باعلان و اخفا

میداد - و بدر دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میر علی شیر بود \*  
بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد روزگار بود - اما کینه دري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بازگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از برای او گفته اند \*

\* یک رجب قد و صد گره در دل \*

\* مشتکی استخوان و صد اشک \*

تقریباً سی سال بدفعات در دکن ماند - هر که از شاهزادها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن بار دیده نفاق و غدر نصیحت بار میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتوای بغی در حق او میداد - در عهد جهانگیری بدوستی ملک عنبر متهم شده تغیر گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکی کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوی سمت که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بیژرهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بانها لب نکشود \*

خانخانان از اعظم امرای این سلطنت بود - نام نامی او بر صفحہ ایام نقش درام گرفته - در عهد عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته گردید - از انجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندده - و شکست هیل خان بیجاپوری - چنانچه بتفصیل بجای خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانبانی جنت مکانی کارے از درائی نگرفت - با همه دانائی درست و فهمید پسندیده ذلتها کشید - و از حب جاه دست باز داشت - گویند سخت ولعی باخبار دربار داشت - با آنکه در سه کس رزناسچه را هر روز بآک چوکی میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچه‌ریها و چپوتره حتی در چوک و کوچه و بازارها تعیین بود - که هر چه بافواه عوام می شنیدند بتحریر در می آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت گویند اکثر چیزها در آن وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه برهما که بر سر کس نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم معمول بر تقیه میکردند - لیکن پسرانش سنی متعصب بودند - سوای شاهنواز خان و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکی میرزا رحمن داد - که والدۀ اش از قوم سودهه امرکوت بوده - در جوانی بکیثیات شگرف آراسته - پدر بسیار دوست داشت - در مہر قریب العهد بفوت شاهنواز خان درگذشت - کسی را یارا نبود که باظهار آن پردازد بدرخواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهی ( قدس سره ) بخانۀ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - در میرزا امرالله از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جوانی زندگی بمهره

و عمده در امت خانخانانی میلان فهم بود - اگرچه شهرت بگلایمی دارد اما در اصل راجپوت پسر سبت مثل فرزندان پرورش یافته کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم راپسین نماز تهجد و چاشت و اشراق از رخصتا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه بر خورده - لیکن تند مزاج - مدای تازیانه همیشه بلند بود \*

گویند روزی دید که راجه بکرماجیت شاهجهانی با داراب خان تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفتحش گشوده گفت - مثل تو برهنه با نیبره بیرام خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج این می مرد - هر دو بعد از خواهی درآمدند - چون آخر طبیعت خانخانان انحرافه یافته بود از او بر فوجداری مرکز بیجاگتیه پای حساب آورد - از درشتی بسیار بنواب کرده طپانچه بر روی حافظ نصر الله ( که دیوان صاحب اختیار بود ) زده از شهر برآمد - گویند خانخانان نیم شب خود رفته برگردانید - و در شجاعت و تهور آتیه بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهم را خواست که بتطبیع منصب عمده پادشاهی و انواع مواعید بفریبد راضی نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر مهملگری خود مینازي فهم هر چند بخانخانان گفت ( که اینجا غدر و مکر معلوم میشود مبادا بذلت و خواری کشد - مسلم و مستعد گشته عن حضور باید نمود ) قبول نکرد - چون نظر بندش نمودند بیشتر مردم پادشاهی را مهابت خان بر سر فهم فرستاد - از پسر خود فیروز

خان گفت - چندی مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوکانه بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل کس از ملازمان خود جان را فدای آبرو ساخت \*

### \* خدمت پرست خان \*

رضا بهادر نام - از اوان صبی بگلایمی و پرستاری شاهزاده شاهجهان افتخار داشته بدرام خدمت و سعادت محرمیت و مزاج دانی ممتاز گردید - گویند هنگامی ( که شاهزاده بهم رانا تعیین شده بود ) روزی در اود پیور بتقریب پانصد کوه خورده - و بر زمین نه افتاد - و آه نکشید - این سخت جانی وسیله اعتبارش گشت بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایه امارت تصاعد نموده بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت از صوبه بهار در خدمت سلطان مراد بخش او را از افزونی اعتمادش باتفاق سید مظفر خان باره در قلعه روهتاس گذاشتند - چون بعد واقع ناگزیر جنت مکانی اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمد آباد ( که هفت روز مخیم سرادقات اقبال بود ) بجانب مستقر الخلافه آگره کوچ فرمود از اثنای راه او را با فرمان از خط خاص نزد یمن الدوله بلاهور روانه نمود - مشتمل بر آنکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز جهان را از لوث وجود شاهزاده چند ( که ماده فساد اند ) پاک سازد خدمت پرست خان در عرض نه روز بدآک چوکی بلاهور پیوست

گویند سلطان دادر بخش مشهور به سلطان بلاقی (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز از ابر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج می باخت - غلبه رضا بهادر شنید بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد بمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکهول را با سلطان بلاقی و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حواله خدمت پرست خان نمود - و از بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد \*

در سرآغاز جلوس باضافه منصب و خدمت میرنوزکی و عنایت عصابی مرصع تحصیل مباحثات نمود - و پس ازان بتفویض میرآتشی بلند مرتبه گردید - در سال درم چون خانجهان لودی از آگره فرار نمود از پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان باره و راجه بیتل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها بیکه خود را برصف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه اش رسید) از پا درآمد \*

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلۀ خانجهان (که همراه محمد شه لودی دامادش پیشتر بطرف آب چیتل روانه بود)

رسیده چنگ عظیم در پیوست - و از طرفین بهادری و مردانگی بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودی با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان تقدیم جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمده خود بکار پادشاهی آمد - نعلش ادرا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدی بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان یار بخشیده بود) در حباله نکاح داشت - و با هم محبت مقرر بود چنانچه حرف عاشقی اینها در انوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان بار میگفت (که من فدای جان نثار درگاه امروز فردا بکار ولی نعمت می آیم - حال تو چیست) او اخیون و زهر که در کنار پارچه خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما ببد حالتی بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سال نگشت که بزر مستی و سلسله جنابانی بدو همذشیان شیفته سرود و رقص گشته بمی گساری افتاد - چون پادشاه خبر رسید ادرا در عقد ازدواج قلعه دار خان چیل در آردند - و پس از فوتش سر محروق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود \*

گویند رضا بهادر در بیست کنس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کنس طعام میخورد - و چوکی و سوزنی با آنها

معاف بود - پس از جلوس اعلیٰ حضرت با فوج سنگین به تنبیه میوان میوات تعیین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را نه تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تداخل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر با گره آورد هر روز جوفه ازان از مجامعت و گرسنگی راه فنا می پیموند \*

گویند جوهریته بود - دران وقت بزرگداری مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلیٰ آمده بتحصیل ثواب در لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمه خود قبول کرده آسارا را سرداد - و قسط اول را بخزانة عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سی هزار روپیه بابت حویلی و اسباب خانه - و عوض تخته با پسران و دختران خود آمده در کچه‌ری نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهی رسید و استفسار از رفعت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هر روز از گرسنگی تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جای خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلیٰ حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقی را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که متصدیان دیوانی بے تحقیق احوال کس را ضمان نگیرند \*

### • خانجهان لودی •

پسر درلک خان لودی شاهوخیل است - پیر خان نام داشته در ربیعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده به بنگاله پیش راجه مانسنگه رفتند - روزی ( که میخواستند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیا گفتگو رافع شد - و بزد و خورد انجامید - اتفاقاً ذو برادر زاده راجه کشته شدند - پس از آنکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابرو سابقه معرفت سی هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جوانی در گذشت - و پیرا بپدری اقبال نزد شاهزاده سلطان (۲) دانیال منظور نظر گردید - گویند بمصاحبت و قرب بجائے رسید که دوئی نماند - در مخاطبات بفرزندی مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگی در خدمت جنت مکانی پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولاً بمنصب سه هزار و خطاب ملاکت خانی سرفرازی یافته در ایام معدود بخطاب والای خانجهانی و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری بلند نامی اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیم نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیک از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطانی مخصوص بشاهزاده‌هاست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل جمیان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائی و نوکری با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکری برنداشته پا از حد خود

( ۲ ) نسخه [ ج ] شاهزاده دانیال ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مصاحبت و قرب .

فرائر نمیکذاشت - چون شاهزاده پوریز با راجه مانسنگه و شریف  
خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعیین دکن شده کاره متمشی  
نگشت در سده ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیزده هجری خانجهان را با درازده  
هزار سوار جرار ضمیمه عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت  
پادشاه خود از جهورکه خاص و عام فرود آمده دستار خود را  
بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسب سوار کردند - و حکم شد  
که از حضور بقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان سوار  
خانجهان بے اختیار گزیه مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات  
و ارمغانی از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده  
عزیمت بالاکهات ( که معسکر فوج پادشاهی بود ) نمود - در ملکپور  
جنگ عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان ( که از برگی گری  
دکن واقف نبودند ) تیز جلوی کرده بسیار ضایع شدند - پس ازان  
خانخانان آمده بتوافع تمام زر خورد - و ببالا کهات برد - چون  
از حضور قرار یافته بود ( که از طرف خانجهان با لشکر دکن و از  
جانب دیگر عبدالله خان زخمی با فوج گجرات بدولت آباد رفته عنبر را  
در میان گیرند - و مالش بسزا دهند ) گویند ملک عنبر ازان خبر  
مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل  
چندان در ظفر نگر نگاه داشت که عبدالله خان بدولت آباد رسید  
و حزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر از او پنداخته  
بقرائی کهی و رسد اردوی خانجهان همگماشت - گرائی غله

بجائے رسید که سیرے بیک رویه میسر نمیشد - و سقطی دراب  
علاوه گردید - بکمال آسیمه سری صلح گونه کرده برهانپور برگشت  
و این بدنقسی بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت  
که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعده او را باده  
گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سی هزار سوار در عرض  
در سال باقبال پادشاهی از استخلاص قلاع این ملک را پنداخته  
بیجاپور را ضمیمه ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای  
درگاه نمایم - بنابراین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض  
گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزوده  
خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ  
بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولدارچی تھانیسر و اقامت  
ایلاچپور معاتب نموده سرداری بخان اعظم قرار یافت - و بعد  
سال ( که خانجهان بحضور رسید ) همان قرب و منزلت داشت  
سرموئے تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس ( که داعیه  
تزلزلش بتسخیر قندهار ظاهر شد ) خانجهان را بصاحب موگی  
ملتان رخصت نمودند - در میادعی سال هفدهم ( که شاه عباس صفوی  
در محامره چهل روز قلعه قندهار بتصرف در آورد ) خانجهان  
حسب الحکم جهت مشورت این کار بعزمت تمام روانه حضور شد  
اما مراجعت این وقت در مردم ( که از حکم پادشاهی خبر نداشتند )



محمول بر خفت و ناسرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد که درین مرتبه از پایه می افتند - بلکه جانبیری نیست - حال آنکه مکرر فرامین بار رسید - که زنهار اراده قلعه نغمائی - که مقابله با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده در سرانجام آن یساق کوشد \*

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومی اگر از سرکار پنج تنکه یومیه بسوار و در تنکه به پیاده مقرر شود ( که از قوت ناگزیر است ) با انبوهی تمام در هراری شما تا صفهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد میکنیم که بیک درپیه پنج آثار غاه بلشکر شما تا آنوقت رسانیم خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلاب دیگر زد - که میان پادشاه و شاهزاده و لیعهد شاهجهان برهمزدگی راتع گشته بقتال و جدال منجر گردید - تعیین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین وقت شیرخان مور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میرسانید شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان غرضه رسان - که سیزده شبانه روز هوش نداشته - و بعد از آنکه بحضور رسید جهت حفاظت

قلعه آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکری مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات تعیین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله از اتالیقی سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد و در برهانپور بسطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و سی و پنج ( که سلطان پرویز و دیعت حیات سپرد ) تمام کارهای دکن بعهد خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر ملک عنبر ( که بملک پادشاهی گرد شورش می انگیزخت ) متوجه بالاکهات گشته تا کهرکی عذان باز نکشید - در آنوقت حمید خان حبشی ( که زنش فوج کشی میکرد ) مدارالمهام نظام شاه بود - لابه گری و چاپلوسی پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک هون مالک شاهی بعهد او وا گذاشت - چنانچه فوجداران و تهاه داران بالاکهات بموجب نوشته خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه دار خان که بعد از حکم حضور قلعه احمدنکر نداد - گویند خانجهان بانتضای عقل در اندیش باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامی اندیشید بالجماعه داغ این بدنامی بر چهره حال او ماند - و در همین ایام ( که مهابت خان باندیشه کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان در جنبیر پیوست ) جنم مکانی خطاب سپه سالاری او را

بخانجهان عنايت فرمودند. و چند روزی نگذشته بود که جنم مكاني  
بملك بقا شتافت. شاهجهان جان نثار خان را ( که از معتمدان  
مزاج دان بود ) با فرمان عنايت و بحالي صوبه داری دکن نزد  
خانجهان فرستاد. بدریافت مافی الضمیر او و استمزاج آمدن خود  
از راه برهانپور نیز مامور ساختند. خانجهان با وصف اینکه  
در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جنیر کوتاهی نمیکرد  
درینوقت باغواي دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان  
دکن [ که گفت سلطان دارد بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار  
در لاهور دعوی سلطنت میکند. با ایشان ( که شما این همه خدمتگاری  
کردید ) بربرز مهابت خان ملحق شد. و خطاب سپه سالاری  
( که از حضور بشما عنايت شده ) بار دادند. نواب بفضل الهی  
ماحب جمعیت و الوس اند. هرکه پادشاه شود نوکر او هستند. ]  
چون زمان نکبت و زوال دولتش تریب رسیده بود با آنهمه دانش  
و فراست ( که یگانه وقت بود ) غلط کرده جان نثار خان را بے آنکه  
عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید \*

و چون شهرت یافت [ که شاهجهان از گجرات مهابت خان را  
بر سر ماند و ( که قبایل خانجهان در آنجا اقامت داشت ) تعیین  
کرده اند ] او با نظام شاه بتازگی عهود و موثیق بر وفق مطلب خود  
مرکد نموده سکندر دورانی را بحراسم برهانپور گذاشت. و خود

با امروای کمکی بماند و آمده صوبه مالوه را از مظفر خان مغموری  
صوبه دار آنجا برگرفت. مردم پادشاهی همه گزیدگی داشته  
اکثری گفتند اگر آزاده جنگ باشد ما همه زفیقیم. چون دیدند  
( که خانجهان یکرئی نمیکند و بدناهی مفت غاید حال ماست )  
برخاسته راه حضور گرفتند. و خانجهان تا خبردار شدن ( که شاهجهان  
از راه گجرات گذشت ) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش  
ایشان فراهم آمدند. و ظاهر شد که جلوس دارد بخش هم توطیه  
و تمهید سلطنت ایشان است. که آمدن خان کرده. دانست  
که آنچه کردند صواب بود. اما وقتش گذشت. ندامت چه سود  
وکیل بحضور فرستاد. و بعد سربر آرائی پیشکش با سهوا موراید ارسال  
داشت. ( اعلی حضرت ) که جهان کرم و صورت بودند از بد ستوکی از  
اغماض کرده صوبه داری مالوه بار مسلم داشتند. و در سال دوم ( که  
از تنبیه ججهار بندیل را پرداخته بحضور رسید ) اگرچه بدستور  
عهد جنم مكاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت  
خاطر او ( که همیشه بالا دست همه استاده میشد ) مهابت خان را  
( که خانگنان شده سر بکس فرود نمی آرد ) رخصت دهایی فرمودند  
لیکن \* مصرع \* \* آن قدح بشکست و آن ساقی تماند \*  
آن اعزاز و سلوک آقا کجا. و آن رجوع خاص و عام کو. و معذرا  
از طرفین مفای خاطر هم نبود. حکم شد که این همه فوج در حضور  
با خود داشتن چرا. بر طرف باید کرد. و بعضی محاللات سیر حاصل

بتقریب از تغییر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود)  
 توهم کردار خون بنالغوشی و تذبذب گذرانید - شب در دربار  
 میرزا لشکری پسر مخلص خان از شوریده سری پسران خانجهان  
 گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این  
 حرف را می (که فرغی از راستی نداشت) بخانجهان رسید بسکه  
 بی عزایتها میدید بهراس و سواس افتاده خانه نشین گشت  
 اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف  
 فرمودند - از استیلا توهم انحراف مزاج پادشاهی ظاهر کرده  
 مسئلت نمود - که امان نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه  
 بر وفق مدعی او نوشته فرستادند - و یمین الدوله آصف خان نیز  
 بظاهر رتبه کرده گفت - اگر شما منزوی میشوید انصاف این است  
 که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خصران آماده  
 گشته بود اصلا تشفی و طمانینت نشد - و بحکم الخائن خایف  
 توهم بر توهم می افزود \*

گویند شب (که میخواهد از آگره راه آراگی پیش گیرد) آصف  
 خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه  
 موقوم شده و پادشاه پیش از صدر جریمه عقلا و شرعا جایز نه  
 تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف در میان بود که آراگی او  
 بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتی با امرای  
 دیگر بتماجب تعیین شدند \*

گویند نصف شب دیوایی بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)  
 هزار و سی و نه بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدر از  
 هتیاپول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت  
 و گفت - خدایا تو میدانی که برای حفظ آبروی خود میروم - بغی  
 در خاطر نیست - و چون بد هولپور رسید پیش از همه سید مظفر  
 خان باره و راجه بیتاهل داس و خدمت پرست خان از فوج  
 پادشاهی بصر رقتش رسیدند - و جنگ عظیم در پیوست - و آرایش  
 سخت روداد - حمین و عظمت دو پسر (شید و شمس داماد او  
 با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودی) که  
 از کهنه سپاهیان افغانه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل  
 بهیکن خان قریشی و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود  
 چپقلشهای مردانه کرده زخمی عیان عزیمت بدریای چنیل گردانید  
 و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران  
 خود را با بعضی اسامی معتبر در حوضه فیلان نشانده بآسپه سری  
 و اضطراب تمام گذشت \*

\* نیم جانے بدر آرد ام از دمی مرگ \*

\* این قدر زین سفر دور آرد بس است \*

(۲) در [ بعضی نسخه ] هزار و چهل و نه (۳) در [ بعضی نسخه ] هتیاپول  
 و در [ بعضی ] هتیاپول (۴) نسخه [ ب ] بهنگی خان - و در [ بعضی نسخه ]  
 بهنگن خان (۵) در [ بعضی جا ] چنیل آمده \*

و بقا بر توقف فوج پادشاهی یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را  
 بچنگلهای ملک ججهار بندیده انداخت . و راههای نامملوک  
 پیش گرفته سرے بگردانده برآردن - بکرماجیت پسر ججهار  
 عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان  
 چنده در لاجبی دم آسایش گرفته از راه بوار بولایت نظام شاهیه  
 در آمد - بپهلوان میانہ جاگیردار بالاپور و سکندر دوتانی نیز  
 ملحق گشتند - نظام شاه آمدنش فوز عظیم دانسته گرمجوشیها کرده  
 از دولتآباد بیرون خیمه زد \*

چون خانجهان متصل سراپردہ او رسید هنوز از اسب فرود  
 نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای  
 مسند نشاند - و خود بگوشه آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات  
 داده برگشته بپیر با آنکه تھانہ پادشاهی بود قنضواء کرد - و برفقا  
 نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در  
 سر آغاز سال سیوم اعلیٰ حضرت بارادہ استیصال او بلدہ برهانپور را  
 بورود مسموع دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار  
 بسرکردگی اعظم خان سارچی صوبہ دار دکن کسبل کردند - و خانجهان  
 با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیوہ مقابلہ نمود \*

گیند روز جنگ در پالکی نشسته تذبکو میکشید - عزیز خان  
 پسرش گفت - اگر ارادہ جنگ است سوار شده باید تاخت

والا چرا عالم را بخوابی میدهید - گفت اعتقاد شما این است  
 که بر لشکر پادشاهی غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است  
 میخواهم باین حرکت مذبح اصلاے واقع شود - و برای شما روزگارے  
 بهم رسد - و من روانہ مکہ شوم - و ازین قبیل حرفهای خانجهان  
 باعث تفرقه افغانان شد - که از هذدوستان بکمال دعویٰ سلطنت  
 هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسید خانجهان در موضع  
 راجوری چهار کوهی قصبہ بئر ( که در دامن کوه واقع شده )  
 اقامت گزید - و بعد انقضای بوسات مقرب خان سرفوج نظام شاهیه  
 باتفاق بپهلوان خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالاپور خرد را  
 بدھارور کشید - و هنوز دریا خان رھلہ در نہ پیوسته بود که اعظم  
 خان قابو دیده از دیول گانون روانہ شده از گنگ گذشت - و از  
 منجھای گانون بر خانجهان ( که زیاده بر چهار صد سوار نداشت )  
 تاخت - خانجهان آمادہ پیکار گشته قبائل را بکوهستان روانہ کرد  
 و خود جنگ کنان برآمد - و چون بالای گھاٹ راجوری رسید  
 با بہادر خان لودی برادر زادہ خانجهان و بہادر خان رھلہ  
 مقابلہ شد - از طرفین دین مردانگی داده هرچند بہادر خان رھلہ  
 در میدان افتاد اما فوج پادشاهی متواتر بکمک رسید - بہادر خان  
 لودی دل بای داده میخواست بدرزد - راجہ بہار سنگھ بقدیلہ  
 بآن خون گرفته رسیده از ہم گذرانید - خانجهان با زنان اسب سوار

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و از آنجا بدولتآباد شتافته چندی طرح اقامت انداخت - هر چند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغل یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخت اخراج کند - آنوقت داه و کذیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومی از باین حال رسیدیم - مرا قاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتظر غدر دید - از درستی غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان رومله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که با امانت افغانان آنجا شورش بر انگیزد - از دولتآباد بآنتور آمد<sup>(۲)</sup> - و از راه دهرنگان و انبه پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروز جنگ و سید مظفر خان باره بتهاتب تعیین شدند - جائی نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سررنج پنجاه فیل پادشاهی گرفته بملک بندیه در آمد - تا بکالپی سر بر آرد - بکرماجیت پسر چهار بندیه بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان ( که چنداول او بود ) در آریخت - و دران زن و خورد دریا خان راه فنا پیمود

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تأسف گشته روانه پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان باره هراول فوج پادشاهی قریب گردید - خانجهان بینه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمع کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی کالجور رسید سید احمد قلعه دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کرده دیگر رفته کنار قلاب سپهنده<sup>(۲)</sup> فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهی دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگی سیر آمده ام - غیر از کشته شدن علاجی نیست - هر که خواسته باشد بدرود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیار جدا شده رفتند - غره رجب با جمعی پای ثابت افشوده با سید مظفر خان باره در آریخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان تبین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلوی بفرسوخ خانجهان میدادند - بزخم تیر مادهاو سانگه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمی سر او را بحضور ارسال داشت وقتی ( که اعلیٰ حضرت در بهانپور بکشتی سیر دریای تبتی میکردند ) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبره پدرش مدفون

گردید - طالب کلیم این رباعی گفته گذرانید \* رباعی \*

\* این مژده لطف از پی هم زیبا بود \*

\* این کیف در بالا چه نشاط افزا بود \*

\* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت \*

\* گویا سر این حباب آن دریا بود \*

و بطریق تعمیمه تاریخ این واقعه یافته اند \* مصرع \*

\* که آه و ناله از افغان بر آمد \*

مردم آن رتت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضی

برانند که اصلاً بغی و خروج در سرش نبود - آنچه بوقع آمد

معض برای خود داری بود - و برخه گویند همیشه مزاجش مجبول

خودسری و طغیان بود - و بجهتکاشا زبان طعن و سرزنش بر دراز

کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس

میرسد این است - که مرد راسخ و درست بود - زمانه سازی

و در روی نداشت - سیلی روزگار نخورده بود - حرف کاهش

بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه

هذروستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفته او - از نخوت

و بے نیازی سر بفلک و ملک فرو نمی آورد \*

روزی شاهجهان تقریباً بسید خانجهان باره گفتند - که این

خطاب شخصی است که ما و جمیع شاهزاده آرزومند نگاه او بودیم

و او باستغنا با کس حرف نمیزد - یکباره نیرنگی چرخ بوقلمون عالمی

تلازه بروی کار آورد - و صف دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت

و محرمیت نماند - مردمی ( که بار مجرای او نمی یافتند ) سر

همسری برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدر

بعضی حرکات بے اخلاصی ( که در پیشگاه خلانت محمول بر بغی و فساد

شد ) باعث آن گردید که هر بیکدری بچشم حقارت می نگریست

و هر هرزه گوئی مدای خارج آهنگی بگوش می کشید - بسکه غیر

بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کند

آزارگی و بیابان مرگی مرجع پنداشت - و اذا ابتهیت ببایتین

فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جان کنی

ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید

بجائی که رسانید - پس در بدو حال علت ایفهمه ارتکاب متاعب

و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مراتبه نبود - بعد از آن اغراض

دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج

و اتفاق با نظام المامیه - اگر نقشش درست می نشست و زمانه

بر سر یاری می بود حب جاه دنیا کی میگذاشت که بذوکری

سرفرو آر \*

بالجملة خانجهان بوقار و حلم متصف بود - و مجوز ضرر اهدا

نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه

سنی مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقوله اوست

که شجاعیت به غلامی مرتضی علی نمی باشد - آخر از صحبت شیخ فضل الله برهانپوری شرفی بتصوف بهم رسانید - شبها با درویشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاه سه لک روپیه در ماه و گاه کمتر - و قلیله پس انداز هم میشد - خود بکارها نمی رسید و با همدون التفات نمیکرد - محاسبه اعمال و دیگر اکثر امور ملتوی بود - پسرانش بسیار بودند - چندی در معارک جان سپردند و اصالت خان ( که سه هزاری منصب داشت ) در ایام آوارگی در دولتابان در گذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فرزند و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتی بحضور آمدند - کسی تا حال از اولاد او ترقی نکرد \*

### \* خان عالم میرزا بر خوردار \*

پسر میرزا عبدالرحمن دولتی است - که ابا عن جد درین دوران تیموریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نیاکان او پشت پشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک از اعظم امرای صاحبقران بود - و بخیر اندیشی و دولتخواهی همواره روشناس - میرزا بر خوردار تا سال چهارم اکبری در مد و پنجاهی منصب داشت - در سال چهل و چهارم [ که دهمین اجینیه ( که

( ۲ ) نسخه [ ب ] فضل برهانپوری ( ۳ ) نسخه [ ج ] که احوالش جدا گانه

بهریز آمده ابا عن جد \*

از سرتابان صوبه بهار بود ) از زندان هائی یافته دستوری بنگاه گرفت [ میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن بآریزه آن بومی زندگانی سپرده بود با برخی در محروا برو ریخت - دلپت بدر رفت عرش آشیانی فرمودند که میرزا را بر بسته نزد آن زمیندار بوند باستشغاع بعضی یار یابان حضور متوقف شده زندانی گردید اتفاقات در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن میر شکاری کمال مهارت داشت بخدمت قوش بیگی امتیاز یافت - و در سل چهارم جهانگیری بخطاب خان عالم لوائی ناموری بر افراخت - و چون در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار ( ۲ ) بیست هجری شاه عباس صفوی پادشاه ایران پادگار علی سلطان طالش را بتعزیت عرش آشیانی و تهنیت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهی او خان عالم بسفارت دستوری یافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربایجان متوجه بود حسب الموضی چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گویند مردم بسیاری همراه داشت - در خدمت نفر قوشچی و میر شکار بودند - و هزار کس از هلازمان معتبر پادشاهی بود - بنابر امتداد وقفه بیشفری را از هرات برگردانید - در سال ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفتم ( که شاه بدارالملطنت قزوین معارفت نمود ) خان عالم ( که همگی قریب ( ۴ )

( ۲ ) نسخه [ ب ] هشت هجری ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] طالش ( ۴ ) نسخه

[ ج ] قریب هشتصد نفر \*

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت ) با ده زنجیر فیل قوی هیکل  
با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گوناگون آراسته و اقسام  
جانوران از سباع و ستور جنگی و طیور و مرغان سخن گو و گاران  
گجرات و گردنهای مکلف و پالکیهای مقطع بحوالی شهر رسید  
جمع از اعظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت آباد فرود آوردند  
روز دوم شاه در میدان سعادت آباد سرگرم چوگان بازی و قبق اندازی<sup>(۲)</sup>  
بود - خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد  
و فرمود که چون میانه ما و پادشاه عالی جاه جهانگیر پادشاه طریقه  
اخوت مسلک است و ایشان قرا برادر نامیده اند برادر برادر  
هم برادر است - برادرانه باغوش کشید - خانعالم میخواست که  
از تحف و هدایا هر روز یک چیز بنظر گذراند - شاه بشکار  
زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذشت) عازم  
آندیار بود - لهذا آنچه تحفگی داشت در یک روز گذرانیده  
سایر امتعه را به بیوانات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرماید - و شاه  
بمرتبه شیفته صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزد کلام  
گردد محمول بر اغراق میشود - از فرط التفات در محاورات  
جانعالم میگفت - و تا درانجا بود دمه بے او بحر نمیبرد - اگر  
روز یا شبی بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او  
تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهاد - (روز)

( که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزلگزید ) بمشایعت آمده  
عذرخواست \*

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید  
و زرهای بسیار درین کار صرف کرده نامه بزرگی برآورد - سکندر  
بیگ منشی راتم تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد - روزیکه خانعالم  
داخل قزین شد مشاهده تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات  
استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الی الان از ولایت هند  
باکه دم هم ایلمچیته باین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت  
ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکسره  
و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سده ( ۱۰۲۹ ) هزار و بیست  
و نهم هجری ( که اواخر سال چهاردهم جهانگیری بود ) هنگامی  
( که مرتبه اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جنت مکانی واقع شد )  
در تصبه کلانور خانعالم از ایران مراجعت نموده بملازمت استسعاد  
یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه  
نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدی تقدیم سفارت  
بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار سربرافراخت - عجب از شیخ  
عبد الحمید لاهوری که در پادشاهنامه شاهجهانی در حق خانعالم  
نوشته - که چون از چرب زبانی و مزاجدانی ( که ناگزیر سفیر است )  
بهره نداشت ادای این شان جمیم چنانچه باید ازو بتقدیم فرسید  
معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریز



سلطنت همدوستان بجلوس صاحبقران ثانی شاهجهان مزین گشت  
خان عالم بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازی  
یافته بصوبه دارى بهار از تغیر میرزا رستم صفوی رخصت یافت  
و بنابر آنکه از افزونی کوکنار بمهمات ملکی نمی توانست پرداخت  
در همین سال معزول گردید - و در سال پنجم آخر سده ( ۱۰۴۱ )  
هزار و چهل و یک ( که اعلی حضرت از برهانپور بکبر آباد علم  
معاودت افراخت ) خان عالم بتقبیل سده سندی مباحی گشت  
پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکنار او را از خدمت معاف  
داشته مبلغ یک لک رویه برسم سالیانه مقرر شد - در دار الخلافه  
آگره رحل اقامت انکذده بجمعیت خاطر روزگار بسر برد - باجل  
طبعی در گذشت - لا ولد بود - برادرش میرزا عبدالسبحان فوجدار  
آله آباد بوده ضبط درسم داشت - تغیر شده تعیین کابل گشت  
و در هنگام افریدی کشته گردید - پسرش شیر زاد خان بهادر  
بردل بود - در جنگ سپینده با خانجهان لودی بکار پادشاهی آمد  
صاحب عالم آرا نوشته - که خان عالم از جانب جهانگیر پادشاه  
بخطاب بهائی یعنی برادر سرافرازی داشت - اما در احوال نامهای  
همدوستان هیچ جا مذکور نیست - و یرزبانها سایر و دایره  
و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهار باین معنی فرمود چنانچه  
در صدر گذشت دلیل واضح بر صدق مدعا است - چه بدون تحقیق  
شاه بر زبان نمی آورد - والله اعلم \*

### • خواجه ابوالحسن قربنی ملقب بروکن السلطنه •

تربت آلکائے سنت از خراسان - قطب الدین حیدر ( که مظهر آثار  
غریبه و امور عجیبه بود - و حیدریان بوی منسوب اند ) از انجا است  
خواجه در عهد عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دائیال  
و دیوانی دکن اختصاص داشت - چون چنت مکانی سرور آرای  
سلطنت شد خواجه از دکن حضور طلب گردید - سال دوم ( که  
آصف خان میرزا جعفر بمنصب وکالت بلند رتبی یافت ) از او  
بهمراهی خود جهت سر رشته داری درخواست - پس ازان ( که  
آصف خان بهم دکن شتافت - و دیوانی باعتماد الدوله باز گردید )  
خواجه در رکاب پادشاهی بقرب و اعتبار امتیاز یافته در سال هشتم  
سده ( ۱۰۲۱ ) هزار و بیست و یک هجری بمنصب والی  
میر بخشگیری افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزین  
ملک بقا گشت خواجه را بتفویض دیوانی کل و منصب پنجهزاری  
پنج هزار سوار امتیاز و اعتبار افزودند - در هنگام مهابت خان  
در آب بهت پیش روی عمارتی نور جهان بیگم خواجه باتفاق  
آصف جاهی و ارادت خان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و یراتها  
تر گشته و بروی فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شیه تیر مخالف<sup>(۲)</sup>  
جلو مردم بیگم ب اختیار برگشت - و هر یک از امرا بطرف افتاد  
خواجه دران آشوب گاه و درازمی ناهنجار از اسب جدا گشته

(۲) نسخه [ ۱ ] بباز شیه تیر \*

بعد از صلح کلمه میری جهان بسلامت بود - و چون ترکان باصف جاهلی  
قرار یافتند در سال نوزدهم صاحب منصبی دوازده ملک اکابر بعهده  
خواجه مقرر گردیدند - و بنیادیت او پسرش ظفر خان از حضور  
دستوری یافتند - و در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب شش هزار  
شش هزار سوار پایه افزای دولت غنود گشت - چون شب یکشنبه  
بیستم و ششم صفر سنه ( ۱۰۳۹ ) هزار و سی و نهم خان جهان  
لودی از آگره قرار نموده همان شب اعلیٰ حضرت خواجه را با امرای  
خامدار بتعاقب تعیین فرمود - اگر چه بعضی امرای جلالت کیش  
سبقت آهنگ پیش شنافته بهنگ بپرداختن در خانجهان قرار  
گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز  
بگذار آب رسید - و چون بدین کشتی نتوانست عبور نموده تا در  
پاس درز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلمت این فاصله هفت  
پاس فرصت یافته خود را بملک بزدیله انداخت - جگراچ پسر  
جبهار سنگه یغاه داده او را از ملک خود گذرانید - و براهبران  
لشکر پادشاهی مواضع نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت  
نمایند - بخابرون خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه  
بهر سمت تودن نا مفید داشته غیر از سرگردانی طریقه نیست - چون  
اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطه برهانپور وارد فرمود  
خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت  
ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن آنگاه تغذوا

بجاکیر ساهو بهر نسله صاحب الحکم پادشاهی بکمک نصیری خان  
( که محاصره قلعه قندهار داشت ) رو آورد - و از میانه راه خبر فتح  
شنیده برگشت - و بقصبة پاتور شیخ یادو ( که برگنه ایست از  
پایان گهاٹ برار ) بگذار رود آبه تنک آب فرود آمد - میخواست  
ایام برشکال را درانجا گذرانند - که ناگاه سیلابی عظیم از سر کوه  
رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمه  
گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر  
براسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه برآوردند - و قریب  
دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک رویه نقد آب برد  
در سال پنجم بصوبه داری کشمیر سرفراز گشته ازانجا ( که اتسقال  
دولت بود ) اعلیٰ حضرت بے ضرورت دردی او را نداشته  
ظفر خان پسرش را بظلم مهام آن ملک بخیانت رخصت فرمود  
خواجه سال ششم سنه ( ۱۰۴۲ ) هزار و چهل و دو هجری  
در سن هفتاد سالگی مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ  
فوتش یافته \*

۱۰۴۲

\* با امیر المومنین محشور باد \*

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بتشریدی  
و درشتخوئی اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفرخان است  
که ذکر او نقش پذیر خامه وقایع طراز میگردد - و بهر دیگر میرزا  
خورشید نظر است \*

## • خان زمان بهادر میرزا امان الله •

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خاندانهای میوات بود - بخلاف پدر بمالکات رضیه متعالی و بخوبیها در امثال و اقربان سر برتری می افراخت - از چنان پدری چنین پسر میسر می انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیری قرعه برهمزنی دولت شاهزاده شامجهان بنام مهابت خان افتاد جنّت مکانی اررا از موبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزار و خطاب خانزاد خانی سرافراز گردید (۲) چون جتنی نام ارزیک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (۳) که او در السنه عوام بیلنگتوش اشتباه داشته - بجهت آنکه در جنگ سینه را تاخته بود - چه ترکان یلک برهنه و قوش سینه را گویند ) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین می گذرانیده بقزاقی نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایوان ازو حساب برمی داشت و قلعه بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاری می نمودند ) دران توالهی اهداث کرده همشیره زاده خود را با قوچه باز داشت سران الوس هزاره بخاندان خان استغاثه نمودند - او با قوچه آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعی از ارزیکان در جنگ بقتل رسید

(۲) در [ بعضی نسخه ] خانه زاد خانی (۳) نسخه [ ج ] جهتی •

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمد خان (که تجویز قوچ کشی بسرحد پادشاهی نمی کرد ) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشری از ارزیک و ایمانچی بدو کوهی (۲) غزنین رسیده آماده پیکار گردید - خاندان خان با کمیان آنصوبه دران عرصه شهادت در کشتن و بستن و تاختن کارنامه جلالت و جانسپاری بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کاره غریب شد - هرگاه ارزیکان حمله می آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بی اختیار اسپان دم میکردند - اصلاً سعی ارزیکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوار مسیح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خاندان خان قاشش کرده دنبال کرده بهمعنائی فتح و نصرت معارفت نمود \*

چون صاحب موبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعقاب حضور طلب گردید) موبه داری بنگاله بخاندان خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان بیاد افرازه کردار ناپسندیده خود از کنار دریای بهمت راه آوارگی سپرد ) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن ساوک و تدبیر درست

یاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سرمرئی تجارز نمود  
 پس از واقعه ناگزیر چندی مکانی در معاملات که رودان شریک  
 آصف خان بود - در آغاز جلوس فردرس آشیانی از لاهور بملازمت  
 رسیده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب خانزمان  
 و صوبه داری مالوه از تغیر مظفر خان معموری سر بر افراخت  
 و در همان سال<sup>(۲)</sup> چون صوبه داری دکن بزام پدرش مقرر شد بنیابت  
 پدر از مالوه بدکن (و آورد - و پس ازان در سال دوم) که نظم  
 دکن بازادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت (خان زمان  
 بتقبیل سده خلافت کامیاب گردیده بجاکیر خود سنبهل شدافتم  
 و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی متوجه دکن شد  
 خان زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که  
 بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعیین شده بود) نامزد گشت  
 و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهی از برهانپور بهندوستان  
 صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم  
 دهلی می پرداخت) مقرر گردید - و یمین الدوله فرمان صادر شد  
 که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان  
 و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام  
 محمود خان حارس قلعه کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد  
 ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را دهگرای عدم ساخت

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن  
 حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بشکایش  
 قلعه فلک شکوه دولتآباد همت گماشت خانزمان با پنجم هزار سوار  
 آماده کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بی توقف  
 خود را می رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و چمنی از تابین  
 امرای کمکی در ظفرنگر جمع شده بسبب انتشار اشقیای نتوانستند  
 ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوچی بهونسله  
 و بهلول خان در چکلتخانه سه کردهی که یکی او را دایره وار احاطه  
 نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده بیان اندازی و سر دادن  
 گجنان و تفنگ پرداخت - هر طرفه (که مقاهیر قدم جسارت پیش<sup>(۲)</sup>  
 میگذاشتند) سرچنگ آسا می یافتند - چون شب افتاد طرفین دست  
 از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناورگاه فرود آمده بهوشیاری  
 صبح نمود - غنیم سعی پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او  
 رسد را گرفته بهدر پیوست - و همواره در مورچال و بر کبی نبردهای  
 مردانه نموده لوی چیرگی می افراشت - دفعه دیگر برای آوردن  
 رسد غله و خزانه و باروت پادشاهی (که بروهنکهره رسیده پیش  
 نمی توانست آمد) راهی گشت - زنده خان و ساهو و یاقوت حبشی  
 دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانه رسد توانند رسانید  
 خانخانان ازین خبر نصیری خان را بکمک تعیین کرد - خان زمان

بنیروی همت و پردای همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام (هگرائی) فوج هراول و چنداول یک کوره از قول دورتر می بود (روزی که داخل کهرک می شد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویخته سترگ زد داد - اکثر مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعه متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پریزده تعیین شد - خانزمان برسم منتقل روانه گشته در مراتب محاصره از دراندن نقب و نشاندن مورچال دقیقه فرورنگداشت - اما بنابر در (رئی) امرا و بر سر رسیدن درشکال انفتاح آن حصن در عقد تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئیذان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود \*

با آنکه مهابت خان از همه یسران ادرا درست تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معامله لکها بودی از سر آن در گذشته لیکن از سببیت و بد مزاجی سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هر چند از کثایه و تصریحا پیغام کرد (که شرم از سن و سال کرده پاس مرقیه مرا نگاهدارند - و خفت ندهند) وی بیشتر بملالت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زیان زده دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات درهنگام بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب در میان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

باندوده و آشفتگی در شده میگفت - اعیان حضور (که همه با من مدعی اند) اگر حرفه نکوهیده از من بپادشاه می رسانیدند محمول بر عداوت و حسد میشد - الحال [ که چنین پسر (که بحسن اخلاق و نیکوئی شیم مشهور آفاق است) این قسم ببرد ] بد نقشی من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالی مرا رسوا کرد آه سزد میکشید - و دست بر زانو میزد - و میگفت آه امان الله جوان مرگ شوی - گویند چون آمدنش بعرض رسید اعلی حضرت خواندند \*

\* آشتی را حال این است وای بر بیگانه \*

اتفاقا (روز که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسید - اعلی حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان یک صوبه دار بنظم خاندیس و برار می پرداخت (۳) درینولا دو حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتآباد و احمدنکر و سنگنیر و جانیر و پتن و چالناپور و بیر و دهادر و لخته محال برار و تمام تلنگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرور دام بود) بدو تفویض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش چهار سنگه بخدیل صوبه دارج مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس باله دردی

(۲) یا بدنفسی باشد (۳) نسخه [ب] برار دکن - و نسخه [ج] برار دکن می پرداخت \*

خان مقرر شده برار نیز ضمیمه بالا کلمات بخانزمان متعلق گشت \*

و در سال نهم ( که اعلیٰ حضرت بسیر قاعه دولتا باد نهضت دکن فرمود ) خانزمان را بهر ادلی راو ستر سال و سایر راجپوت و چند ادلی بهادر خان روهله و طایفه افغانان جهت تسخیر محال چمار کونده رطن ساهو و ولایت کوکن ( که در تصرف او بود ) و نهیب و غارت مملکت بیجا پوریه ( که درین سمت واقع است ) کسبیل نمود از مکرر بساهوی ادبار پوره مالشهای مستوفی داده چمار کونده و غیره محالات احمدنگر را تهمانه نشین پادشاهی ساخت - و تا کولار و از انجا بمرج و راباغ بتاخت و تازاج پرداخت - چون عادل شاه سر بر بقعه اطاعت گذاشت عطف عذا نمود به خطاب بهادری سر برانراخت - و پس ازان بکشایش قلعه جنیر ( که از اعظم قلاع نظامشاهی است ) دستوری یافت - خانزمان تغبیه ساهو و تعاقب آن بدخو مقدم و اهم داشته بهنبالش بکوکن شتافت - و هر جا میرفت دست ازو برنمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقعه ماهولی متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد ( که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفه ساهورا مستخلص ساخته ضمیمه ملک پادشاهی سازد ) از یک طرف خانزمان و از جانب دیگر رندوله خان ماهولی را گرد گرفتند - ساهو ترسان

( ۲ ) نسخه [ ب ] چمار کونده ( ۳ ) نسخه [ ج ] بساهو مالشهای ( ۴ ) نسخه

[ ج ] ساهو مقدم و اهم \*

( ۲ )  
و هراسان گشته قلعه جنیر و ترنگلوا ری و تربنگ و هریس و جودهن و هوسل را با خویش نظام شاه ( که پیش او بود ) سال دهم سنه ( ۱۰۴۶ ) یک هزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داری هر چهار صوبه دکن بیادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتا باد معارفت نموده بخدمت آن پادشاهزاده اقبال مند قیام داشت - بمعیب امراض متباینه ( که از دیوباز طاری شده بود ) گاهی ازان بهی می یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات برپست \* رستم زمانه مرد \* تاریخ یافته اند - گویند دم دایمین بافانه آمده این بیست مشهور بر سخت \*

\* جان بلپ دارد امانی چون چراغ مبخدم \*

\* جنبش زان آستین خواهم که کار آخر شود \*

در شجاعت و سپاهگری یگانه وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبه رزیده که آنهای ( که با پدرش مدعی جان بودند ) برای او بساط محبت و یکدلی می گسترند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستی اینها بر من من است - بعد از من اگر این اتفاق و رفاق بماند نفرین بر من خواهی کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخ متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشته تالیف کشیده

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جودهن و چوند و هوسل \*

مجموعه گنج باد آورد نیز جمع او ست - امانی نخا ص میکند

صاحب دیوان است - از دست \* قطعه \*

\* بر درر جام ما بنویسید نام ما \*

\* تا نام ما بدرر بماند ز جام ما \*

\* دوران اگر بکام نگرید گو مکرد \*

\* این بس که دور جام بگردد بکام ما \*

یک پسر داشت - میرزا شکر الله نام - قابل و روشناس پادشاهی بود

در هنگامی ( که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد ) او بذیابیت پدر

بحراست برهانپور رخصت یافت \*

### \* خواجه جهان خوانی \*

خواجه جان نام - از قدیمان فردرس آشیانی ست - پس از رسول

خبر فوت جنت مکانی چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت

نموده متصل احمد آباد رسید ادرا ( که بمنصب در هزاره ششصد

هزار سرفراز بود ) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم

درخواست رخصت حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب

گشت - چون پادشاه پنج لک رپی نذر کرده بود ( که باهل استحقاق

آن در بقعه مبارکه ارسال نماید ) بکار پردازان صوبه گجرات فرمود

که در لک و چهل هزار ( رپی را متاعی ) که باب خرید و فروخت

آن در مکان باشد ( بنام برده ) که بدیانت و امانت موصوف بود (

( ۲ ) نسخه [ ب ] رخصت وزارت حرمین شریفین \*

بسرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن در بقعه

برساند - و سال نهم از آنجا برگردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن

نه اسب عربی بطریق پیشکش سر عزت با آسمان رسانید - سال

دوازدهم از دیوانی گجرات معزل گردیده سال هفدهم مطابق سنه

( ۱۰۵۳ ) هزار و پنجاه و سه هجری بدار بقا خرامید \*

### \* خان دوران نصرت جنگ \*

خواجه مابرنام پسر خواجه حصاری نقشبندی ست - در زمان

جنت مکانی منصب یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار پردلی

و کاردانی از ناصیه حالش دریافته در مقام تربیت شد - او بذابر

جهت دست از نوکری برداشته بنظام شاه پیوست - چون در آنجا

رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان

سعی نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز

خان مخاطب گشت - باز از آنجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده

شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیری خان اعتبار اندوخت

و در گردش فلکی همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاری دقیقه

فرو گذاشت نمی نمود - حتی بمقتضای وقت گاهی بترتیب زین

و لجام اسب خاصه قیام می: ( زین - در جنگ توش سردار فوج

شاهی بود - چون دران روز عالمه خاک بے حقیقتی بفرق روزگار

خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان ( که عبدالله خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] نومن - و نسخه [ ج ] نونس \*

بیوفائی گزیده از شاهزاده جدا شد ( از نیز نسبت دامادی خان مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست و پس از فوتش با نظام الملک ( که استقلال بهم رسانیده بود ) می گذرانید - در سال دوم فردوس آشیانی روی نیاز باستان خلافت آورده بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیری خان سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطه برهانپور افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام شاهیه و حدود و اطراف آن تعیین فرمود او بهمراهی راجه گجسنگه نامزد شد از کارطلبی عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار ( که راو تن بدان سمت دستوری یافته ) بمن باز گردد در کمتر مدتی بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار تحصیل ناموری نموده بدان مهم دستوری یافت و کشایش قلعه قندهار را ( که بمقتضات و دشوارکشان اشتها دارد ) پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سر لشکر آن ملک را ( که دومیان قصبه و قلعه آماده پیکار بود ) مالش بهزا داده اداره نمود پس ازان تقسیم مورچالها نموده گرد گرفت - مقرب خان و بهاول خان و ندوله خان عادلشاهی ( که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند ) بتلاشهای مردانه او عنان تاب گشتند - درین اثنا اعظم خان مره دار دکن بیاروی در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهار می شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه ( ۱۰۴۰ )

هزار و چهارم هجری صادق داماد یاقوت خدارند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجایی و عنبر پیوست مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده ( که هر یک برای برهم زدن لشکر و شهره کفایت کند ) با سایر اسباب قلعه داری ضبط درآمد - نصیری خان باضافه هزار و دو هزار سوار بلذذ پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاکها دکن بالتماس او ماهی و مراتب [ که به پیشین ایام در سلاطین دهلی شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبار تمام گرفته سلاطین آنجا بکسی ( که شایان عنایات عظیمه باشد ) میدهند ] مرخصت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه اری مالوه اختصاص یافت \*

گویند که چون آجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن ( که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود ) بجاگیر او تن شد در آن ایام در خاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبه بهم رسید که ناغی بجای ( ۲ ) می ارزید - مدار قوت سکنة آنجا بر غله مالوه شد - نصیری خان خرمهای غله را بزر بر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از معالات مالوه وصول نشده \*

چون در سال ششم مهابت خان قلعه دولتا آباد را محاصره نمود نصیری خان بکمک تعیین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - ( روزی که در مورچال خانزمان فقیرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند



و بیست و هشت گز از دیوار عذیرکوت و درازده گز از برج آن پریده  
 راه وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعلیان هیچکس  
 اقدام بپورش نمیکرد ( مهابت خان خواست که خود پیاده شده  
 در آید - نصیری خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش  
 خلاف قانون کردانی ست - من در می آیم - سپر حفظ ایزدی  
 بر روی کشیده بقلعه درید - و از تیرو تفنگ گذشته بجنگ شمشیر  
 و خنجر رسید - متحصدان از مشاهده چنین جانسپاری و سرافشانی  
 لخته آریزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده  
 برکشوند در نشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت  
 خان هرکرا بحراسمت قلعه تعیین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه  
 نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل  
 سر باز میزد - نصیری خان ( که دو هزار سوار نوکر داشت ) از غایت  
 کار طلبی پذیرای خدمت شده باتفاق سید مرتضی خان بحفاظت قلعه  
 پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنیال سپه سالار رفته بدولت آباد  
 برگشتند - و بمورچالها ( که هنوز بر جا بود ) در آمده قلعه را گرد گرفتند  
 چون نصیری خان آریزو ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر  
 برخاسته اداره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب  
 پنج هزاره پنج هزار سوار سراقرازی یافته قلعه را بموجب حکم  
 بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معارفت نمود \*

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهی مامور گردید - ( رزے ) که در نوبت گبه  
 مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخمی  
 عظیم برسد ( خاندوران آگهی یافته به سرعت خود را رسانیده فوج  
 عقب خانخانان را بر فوج ( که دست راست او حلقه داشت )  
 زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته  
 بخانخانان پیوست - غنیمت ازین دستبرد در بفرار آورد - و این کار  
 دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون  
 مهابت خان ازین سپنجی سرا در گذشت بالاگهات بخانزمان  
 تفویض یافت - و پایان گهات ( که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار  
 باشد ) بجمع نمود و در کردار دام بعهده او قرار گرفت - و حکم شد  
 که سرکار بیجاگده و سرکار نذر بار و لخته محال سرکار هاندیه ( که  
 آنروی آب نریده است ) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون  
 بکرماجیمت پسر ججهار سنگه بندیده ( که با جمعیت پدر بهمراهی  
 خانزمان در بالاگهات میبود ) باشاره پدر ( که در خراب آباد موطن  
 خود اراده سرتابی نمود ) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران  
 از آن آگهی یافته از برهانپور بتکامشی در آمد - و در مقام اشته  
 مضاف صوبه مالوه بار رسید - نزدیک بود که گرفتار شوند - زخمی  
 بجنگلهای دشوار گذار زده در دهامونی پیدر ملحق شد - خاندوران

( ۲ ) نسخه [ ج ] که نوبت - یا نوبت که باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] عرصه

خانخانان تنگ ساخته .

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود. لهذا از حضور سوبه داری مالوه باز متعلق گشته بپرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعیین گردید و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شگرف بر روی کار آورد و در سال نهم سر چهار و پهرش بریده بحضور فرستاد - و در جلدوی این حسن تردد بخطاب بهادری نامری اندر خدمت و در همین سال (که اعلی حضرت بهیر قلعه دولتابان ظلال افکن روز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهادری راجه جیسانگه و سایر راجه پوتیه و چند ادلی مبارزخان نیازی با دیگر افغانه بمکاشش قلعه اودگیر و اوسه و تلخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعیین فرمود. او تا درازده کرهه بیجاپور هرجا معمری و آبادی یافت بخاک سیاه برابر کرد - و مرکز بهلول خان <sup>(۲)</sup> میانه و خیریت خان حبشی را مالش بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عاجز و انکهار راه اطاعت و انقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده به سمت اودگیر عنان عزیمت (نعطاف داد - و بمحاصره سه ماه و کمره آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) یک هزار و چهل و شش از سیدی مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس ازان فرمان شد که فیل گجوتی نام (که سرآمد افیال قطب الملک است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ماک اوسه) رفته

بتسخیر و تهریب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندی گرفته بشغور دیوگده در آمد - و کیلچر <sup>(۲)</sup> و اشته را (که از توابع کرماندگان برآورد است) از تصرف گوندان متغایب برآورد - و ناگپور را بمحاصره چند روز برکشود - کوکیا راجه دیوگده یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را باز پس گرفت \* خاندوران بهادر در سال نهم بحضور رسیده دریمت فیل بقیامت ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر زمینداران لخته برسم پیشکش پادشاهی و برخه باو داده بودند) تا فیل گجوتی (که یک لک روپیه قیمت شده بیادشاه پسند موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب داده بود) بنظر اعلی حضرت درآورد - چون جوهر اخلاص و مردانگی او درین تردولت مرد آزما فروغ دیگر داد و پیشکش (که بدین کیفیت و کمیت در اندک وقت هیچ یکی از نوئیان والا مکان یک مرتبه از گردن کشان گاه نگرفته بود) او برگرفت بانواع عواطف و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و منصب شش هزاری شش هزار سوار در اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرد و هشتاد لک دام که بقرا درازده ماهه بیمت و هفت لک روپیه باشد) و تنخواه برگشته شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد ادرنگ زینب بتقریب

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود ( که در آن دیار مذاقی مزاج اعلی حضرت سر زده بود ) پیش ازان ( که آثار بیلطفی از طرف پدر دالا گوهر ظاهر شود ) دست از امور دنیوی کشیده انرا گزیده اعلی حضرت را ازین داعیه بی سبب ملامت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ ( که بایالت مالوه می پرداخت ) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام ( که منتهای مدارج نوکری هندوستان است ) اختصاص گرفت \*

گویند خاندوران در سوبه داری دکن بضوابط مختصره خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیاری دیسمکه و دیسپانده را بمیخ کوب زده رهگرای بادیه فنا ساخت - و از سرفروختن بآبادی ماک گماشته منصب داران را ( که متفرق جاگیر داشتند ) یکجا تفخواه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بر وجه اتم کرد و آنچه خزانه پادشاهی در قلاع و برگذات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد - من در سوبه داری خود از دکن زر فرستادم - چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخی مصالح ملکی از دکن طلب حضور گشت - تا کشیر ملتزم رکاب پادشاهی بود - از انجا دستوری

( ۲ ) نسخه [ ج ] بمیخ کوب زده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] میرسید .

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو گروهی شهر فرود آمد - آخر شب در جامه خواب بود - از فیرونگی تقدیر برهن بر سر کشمیری ( که ارا باسلام آورده در سلک خدمتگاران خود منظم ساخته بود ) جمدهر کاری در شکم او زد - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابرو خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاری گذرانیده از نقد و جنس بهر یک از فرزندان حصه متعین ساخته تنه جهت خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خون عرضی نوشته روانه حضور

کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج بساط حیات در نور دید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده از وصیت او عفايت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید چون مدفن آبابی او گواگیر است <sup>(۲)</sup> آنجا برده مدفون ساختند \*

خان درزان در کار پادشاهی اصلا مداهنه و مهامله نمیکرد <sup>(۳)</sup> و آزمندی و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگری نگذاشته بجزو کل مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا بدرشتی و تعدی زندگی میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر افتاد - رزے ( که خبر فوتش ببرهانپور رسید ) شیرینی و قند و شکر در دوکانها نماد که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات عمدت برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] گواگیری است ( ۳ ) نسخه [ ب ] مداهنه نمیکرد .

از دست - و از سر و تنج<sup>(۲)</sup> تا برهانپور بده کردی سراها ساخته  
او دست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو  
منصب هزاره هزار سوار و عبدالغنی ( که خرد سال بود ) پانصدی  
منصب یافتند \*

### • خان جهان باره •

سید مظفر خان از سادات تهنپوری<sup>(۳)</sup> ست - ابوالمظفر نام داشت  
سال چهاردهم جهانگیری ( که شاهزاده سلطان خرم بهم دکن رخصت  
یافت ) او در جنگ با دکنیان پای همت قائم کرده زخم برداشته  
در میدان افتاد - و نقش سپاهگری او دلنشین شاهزاده شد - در حین  
( که شاهزاده مزبور از پدر والا قدر خود جدائی گزیده بدکن بر تو  
درد افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان  
پرویز از دریای نریده مجال توقف در بلده برهانپور متعسر دیده  
از راه سیکاکول تعلقه قطب الملک متوجه صوبه بنگاله گردید  
و در آنجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد ) مومی الیه  
در جنگ مذکور مصدق تردیدات نمایان شد - و در تمام مدت فترات  
ماتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمت گذاری و جانپاری بظهور  
آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس از آن ( که شاهزاده  
بتخت سلطنت بر نشست ) در سال اول جلوس او را بعطای منصب  
چهار هزاره ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طویل

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهرونچه ( ۳ ) یا رنده پوری ست \*

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقوان ممتاز ساخت  
و بحراست قلعه گوالیار مامور گردانیده توابع آن در قبول او  
مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهمت تنبیه چهار  
سنگه بندیده ( که هنگام بغی و فساد برپا کرده بود ) دستوری یافت  
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان مفع جرائم او شد دیوانیان  
پادشاهی منجمه ملک ( که در تصرف او بود ) بقدر طامع  
منصبش بار گذاشته تنه بجاکیر خان مذکور و غیره امر تخطوا  
نمودند - و در سال دوم چون خان جهان لودی بنابر توهیه ( که در خاطر او  
جا کرده بود ) از مستقر الخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور  
بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب او مامور گشت - و بچستی  
و چالاکی همان شب ب انتظار سر کرده روانه شد - شش گهزی  
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده  
چپقاش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرا او با نوزده تن از  
سادات بدرجه شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمی  
گردید - چون این معنی بعرض پادشاه رسید خان مذکور را از آنجا  
طلب داشته باضافه یک هزار سوار و اسب از طویل خاصه با زین  
مطلا و قبل از حلقه خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت  
خلعت و جمدهر مرصع و اسب از طویل خاصه با زین مطلا و قبل  
از حلقه خاصه کام اندوز گردیده بهراولی لشکر پادشاهی ( که همراه  
اعظم خان بنابر تنبیه خان جهان لودی مقرر شده بود ) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد ( که خان مزبور را بهسبب درم بالای ناف طاقت سواری نیست ) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا ( که جراح بنابر قوت ماده موضع درم را شکافته خلط بسیار دفع شده بود ) خان مزبور چندی بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از رفور قدردانی بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پول کتاره و اضافه هزاره ذات بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار و مرحمت اسب از طویل خامه با زین طلا بلند مرتبه گردانید \*

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهی گردیده خانجهان لودی مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور ( که بقدم خدمت و شیوه شجاعت و قبيله داری موصوف بود ) بعنایت خلعت خامه و شمشیر خامه و اسب قپچاق<sup>(۲)</sup> از طویل خامه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا ( که عبد الله خان بهادر نیز با فوج عایده بتعاقب او تعیین شده بود ) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد برکنند - سید مظفر خان بهای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نبرده نموده خبر گیران عرصه مسافت می بیمود - تا آنکه در منزل موضع قال گانور

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] پچاق \*

تعلقه مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمي از ولایت باندهو<sup>(۲)</sup> که پانزده گروهی سپینده و سی گروهی آله بان است ( بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان ( که هراول فوج پادشاهی بود ) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعی در برهه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامه زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبد الله و نبهه سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجه شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافه هزار سوار بمنصب پنجزاری ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهره ناموزی بر افروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تائین او دو اسبه سه اسبه قرار یافته با یمین الدوله بتذیبه عادل شاه بیجاپوری تعیین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهی شده یک هزار سوار دیگر تائین او دو اسبه سه اسبه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر باندی اندوخت - پستر بهراهی شاهزاده محمد شجاع بهم پریزده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پریزده ملتوی مانده

( ۲ ) نسخه [ ب ] ما.ه. \*

شاهزاده حسام الحکم فردوس آشیانی عازم عقبه خلافت گشت سید خانجهان بسرعت سربعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سالی آستان خلافت گردید - و در سال هشتم تخته سواران تابین او در اسبه سه اسبه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تذبیه ججهار سنگهه بذریده ( که شیوه بخي ورزیده بود ) با جمع از دیگر امراء تعیین شده نطق عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [ که ججهار سنگهه دست و پای زده راه دیوگدهه ( که متصل صوبه بهار واقع است ) پیش گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بدمتپ او مامور گردیدند ] سید خانجهان بر طبق حکم محکم جهمت تنسيق ولایت مفتوحه و تفتیش دفائن آنجا متصل چورا گدهه توقف گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامی ( که فردوس آشیانی عزیمت سیر دولتآباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نریده گذشته کنار آن مخیم سراق اقبال بود ) سعادت ملازمت دریافت و بعنايت خلعت خامه با چارقب طلا دوز و چمدن مرصع با بهر کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایت ناموری بر افراشت در سال نهم بعمای خلعت خامه و شمشیر خامه و اسپ از طویل خامه فرق مباحات برافراخته با جوتی از اموا بتادیب عادل شاه بیجاپوری دستوری یافت - و از سمت بیر بهارور رسیده بنه و بار در آنجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مسافت

مردم تعیین نموده سرادھون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر و بجان شولاپوری تاخته قصبه دھاراسین را تھانه نشین گردانید و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد \*

گویند روزی زنده و بیجاپوری زخمی شده از اسپ بر افتاد یکی از رفقا اسپ بار رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان ( که بعضی از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات بر سر رسید ) خان مزبور باران چھاونی برگشته بهارور آمد - پستور چون عادل خان زینھاری شده اطاعت فردوس آشیانی اختیار نمود خان مزبور حسب الطلب بزمین بوس عقبه سلطنت فایز گشت - و چون اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت هرچار صوبه دکن ( که عبارت از خاندیس و برار و باره از ملک قلنگانه و قلیله از ملک نظام الملکیه باشد ) بعهد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنايت خلعت خامه مطرح الثقات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار ( که متعلق بوی بود ) یافت - و در سال یازدهم باز بعقبه خسروانی رسیده چون عزیمت دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهی شد مشار الیه باجاست تیول کام دل اندرخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف و ملازمت دریافت نموده بعطای اضافی هزاری ذات  
هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار پنجاه هزار سوار  
در اسبه سه اسبه سر رشته اعتبار بدست آورد \*

درین ایام ( که راجه جگت سنگه ولد راجه باسو سر طغیان  
برداشتی بود ) مشار الیه به تذبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش  
با فوجی نامزد گردید - وقت رخصت به عنایت خلعت خاصه و دو  
اسپ از طریقه خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه با ماده  
فیل و یک لک رپی به بطریق مساعد سر بلندی یافت - مشار الیه  
بموجب حکم پادشاهی موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان ( که  
از کتل بهلوان و مچھی بهمن گذشته نیم کرهیی قاعه نور پور معسکر  
ساخت ) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید  
اگرچه برجی از تلعه پرید اما چون محصوران پس هر برج دیواره  
کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستری بر طبق فرمان پادشاهی  
تسخیر تلعه و وجهی همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد  
و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج  
پادشاهی از جوانب دیگر بقاعه درآمدند - و جگت سنگه راء قرار  
پیدود - در جلدوی آن یک هزار سوار دیگر از قایین او دو اسبه سه اسبه  
قرار یافت - پستری ( که راجه جگت سنگه باظهار ندامت پرداخته  
مفع جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد ) خان مشار الیه همراه

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه  
مقی دارای ایران جهت تسخیر قلعه قندهار بر زبانها افتاده بود  
شاهزاده دارا شکوه برای دفعه او دستوری یافت - خان مزبور  
هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طریقه خاصه  
با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان  
شاهزاده مزبور تعین گشت \*

درین اثنا خبر فوت شاه مقی شیوع گرفت - در سال شانزدهم  
خان مزبور بخصمت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در  
سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامی ( که فردرس آشیانی سمت  
اجمیر متوجه گردید ) او را بحر است ( کبر آباد گذاشت - پس از معارفت  
مورکب خسروانی چندی در حضور بوده در سال هیزدهم رخصت  
محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب  
عازم گشته در دار السلطنت لاهور دولت آستانبوس حامل نمود  
در اواسط همین سال مطابق سنه ( ۱۰۵۵ ) هزار و پنجاه و پنج  
هجری مفلوج گشته در ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گردید  
پادشاه قدر شناس تاسف نموده در باره پسرانش سید منصور  
خان و سید شیر زمان و سید منور ( که آخرها بخطاب سید مظفر  
خان و سید اشکر خان مخاطب شدند - و احوال هر یک درین محیفه  
رتبه کلک وقائع نگار گردیده ) توجه موعی داشت \*

خان مزبور نامه بجزرگی و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده  
تا زیست بآبرو بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هر که از  
ولایمان پادشاهی بوی متوسل میشد سلوک خوب نموده دیهات  
در جاگیر او میداد - حایم و متواضع بسیار بود - گویند روزی  
فردرس آشیانی بر دستار خوان نشانیده شریک طعام ساخت  
پس از آنکه پادشاه برخاست سید خانجهان دریده جفت پایوش را  
زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب  
عالی باید کرد - شخصی ( که بدین خطاب مخاطب بود ) امرای چه  
که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسی  
حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوی درگاه است - پادشاه  
فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت تو را و ضابطه باید کرد  
اما گویند که بمعاملت دنیوی نمی رسید - و بر کارپردازان خود  
اعتماد نمی کرد - خدمت گاران هموطنی خود را بسیار دوست  
میداشت - گفته آنها پیش او معتبر بود - ( روزی عاملی ( که پنجهزار  
روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود ) معرفت  
خدمتگاری سه هزار روپیه را اشرافی پیش خان مزبور آورد - که این  
حق دیوان و معترقی است - اما میترسم که فردا فتوای قتل من  
خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرافها برگرفت - بعد ازین  
هرچند متصدیان ظاهر نمودند ( که پنجهزار روپیه عین المال دمه او  
باقی است ) قبول نکرد \*

### \* خسرو سلطان \*

در می پسر نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان است - چون  
در سنه ( ۱۰۵۱ ) یک هزار و پنجاه و یک خطبه مارا از النهر بنام  
نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز  
خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خانی گشته مهمات  
فرمانروائی را بنهج استقامت جاری گردانید - و در سنه ( ۱۰۵۵ )  
هزار و پنجاه و پنج بقرشی رفته ارنج را ( که حاکمش اسفندیار  
خان در گذشته بود ) بتصرف در آورد - و با اوزبکیه ( که برادر کلانش  
امام قلی خان ساوک تمام مرعی داشته و ضبط محصول و بندوبست  
مارا از النهر بران قوم را گذاشته خود محض باسم خانی خرسند  
بود ) باز خواست آن ایام در میان آورد - آن قوم خایع العذار  
مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را  
با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحه یکتائی آن  
بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها  
انداخت - هر یک را بجائے تعیین کرد - سمرقند را با توابع عبدالعزیز  
خان داده بیگ اوغلی را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او  
ساخت - و تا شکند را بامضافات بهرام پسر سیوم خود داد  
و باقی یوز را اتالیق او نمود - و نذر بی اتالیق امام قلی خان را ( که در  
اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و او را سرخیل فتنه انگیزان میدانست )  
بمحکومت بلخ نامزد گردانید - و قندرز را ( که حاکم نشین بدخشان



(است) بخسرو سلطان مذکور داد - و که مرد<sup>(۲)</sup> را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیر باز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقه تقصیر تغیر نموده بسببان قلی پسر چهارم سپرده تودی عالی قطان را اتالیق او نمود - و قبول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را نقدی ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس اسفاد متهم ساخته خود متصرف شد \*

از اینجا (که ایام درلش بسر آمده بود - و اقبال او در بادبار گذاشته) همگی خواجگان توران را (که ضیع و شریف آنجا حلقه ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخی امور آزردہ ساخت و ازین رو (که هر جا چراگاه بود برای دراب خود قرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و وای عهدش بود) هر چند وسائل انگیزخت (که خود بدستور امام قلی خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلغ را بمن عطا کند) او چون چهل سال در بلغ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار می نمود و نقل و تحویل اندوخته چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجام مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلغ (که مدتی ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فرود گذاشتن نموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسی

چشم پوشی بکار برد - و یکدست مراسم حزم و کار آگهی از دست واهشته هر که از روی هوا خواهی حرفه از بد اندیشان مخفی بار میگفت از تنگ ظرفی بافشی آن او را شرمسار و بے اعتبار میگردانید - تا آنکه دفعه تمام توران و همه تورانیان بر شوریدند و یکبارگی طبل مخالفت فرود گرفته خطبه ماراء الذهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بذهب و قاراج بر آورده<sup>(۲)</sup> اکثر کارخانجات را یغمائی ساختند - آخر الامر نذر محمد خان با پسر بمصالحه پرداخت - که فرمان روانی ماراء الذهر بخود متعلق ساخته<sup>(۳)</sup> بلغ و بدخشان بار بگذارد - و خود بعد آشتی از پیکار و تروند بر آسود - اما از درنگی اوزبکان و خود سرعی المانان بیم جان و مال هر روز می افزود - ترک مید و شکار نموده چندے درون حصار بلغ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثه ناگزیر جنت مکانی و بودن وارث تخت و تاج یعنی صاحبقران ثانی بر بعد مسافت در جنیر (که اتصای دکن است) عرصه خالی پداشت از شورش طلبی و غرور جوانی لشکرے گران بتسخیر کابل کشید - هر چند کارے پیش نبوده از صولت لشکر فیروز ری رجعت قهری نمود اما دست تعدی و تجاوز دراز ساخته از سکنه شهر و رعایای نواحی و اطراف هر چه اوزبکان تهمی دست یافتند بذهب و غارت بردند - و ابواب بیداد و ستم بر روی اهل آندیار فراز نمود - ازان وقت مرکز

خاطر اعلیٰ حضرت بود - که بمقتضای \* مصرع \*

\* کلوخ انداز را پاداش سنگ است \*

(۲) فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موردنی را انتزاع نمایند - بهسبب اشتغال مهمات مایهی اراده مذکور از ممکن بطون بر منصف ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دزدان ولایت هرج و مرج افتاد - و امانان بے دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسراهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخبار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طون نشسته بمیدان سرا منزل نمود ازبک و امان (که قری و مواضع بدخشانان را بجاورد غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان قنک ساخته بودند) از آوازه مرکب منصور پیاپی سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر وفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه دار از احشام و اهل قندرز (که بیشتر رعایای جور کشیده تالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراپ رسید امیر الامرا علی مردان خان پذیره شده بر پشت اسب دریافت - و پس از آنکه داخل خیمه شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهی تا منتهای بساط رفته معانقه

(۲) نسخه [ ب ] بر بلخ و بدخشان \*

نموده همراه آردن - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت و دلجوئی بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع نموده درانه حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت خان ولد صادق خان مرحوم با چهار اسب عربی و عراقی با زین طلا و بیش قیمت پارچه از نوادر اتمش هندوستان و یک پالکی و چهار دولی با چوبهای نقره و غلافهای مخماری برای سواران عورات و دو دست پیش خانۀ مکمل تعیین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (۱۰۵۶) یکم هزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید مدار المهم سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجاست آن امتیاز بخشیدند - پس ازان سرش را اعلیٰ حضرت از راه قدر شناسی بدر دست برداشته باغوش عاطفت در آردند - و بحکم نشستن مبهات اندوخت - و باقمام غذایات و نوازش و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش هزار سوار اختصاص یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پهرش (که همراه پدر بود) بسالیانۀ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو سلطان مرد ضعیف بنیۀ انیونی (که مدتها بتعدی و اشتغال اوزبک بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست انداز امانان

ده نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدر لخت خدا داد رسید  
بفرغانه و ترفه حال بهره یاب لذت زندگانی گشت - تکاپوی نوکری  
در میان نبود - گاهی در دارالسلطنت لاهور و گاهی در شاهجهان آباد  
و احياناً در رکاب بهر میبرد - و در سال بیست و ششم ادرا از منصب  
باز داشته پاک رویه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش  
بدیع سلطان بمنصب هزاری در صد سوار سرافرازی یافت - و تا آخر  
سلطنت اعلیٰ حضرت بمنصب دو هزار و پانصدی رسیده بود \*

### \* خواجه عبدالهادی \*

پسر کلان مغدر خان خواجه قاسم است - ارادل سلطنت  
فردوس آشیانی در تصبه سورنج قبول پدر خود می بود - سال  
چهارم (که خانجهان لودی با اتفاق دایا خان رهله از دکن بمالوه  
شافته بقصبه مذکور رسید) از بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت  
تا سال بیستم بمنصب نهصدی شش صد سوار فایز شده سال  
بیست و یکم از اصل و اضافه پیاپی هزار و پانصدی هشت صد سوار  
مرتقی گشته سال بیست و سیوم باضافه درصت سوار چهره عزت  
برافروخته سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر  
قلعه قندهار نامزد شده) دستوری پذیرفته وقت رخصت از اصل  
و اضافه بمنصب در هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین  
نقره و سال بیست و هفتم بعنايت علم لوی بلند رتبی برافراخت

(۲) در [ بعضی نسخه ] پورنج \*

(۲)

سال سییم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجری  
با در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سییم هزاری  
چهار صد سوار منصب داشت \*

### \* خوشحال بیگ کاشغری \*

سال نوزدهم جاوس فردوس آشیانی بمنصب هزاری چهار صد  
سوار چهره عزت برافروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ  
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزاده  
مذکور بهندوستان چون جمله الملک سعد الله خان به بدو بیست  
آنجا تعیین شد ادرا با دیگر کاشغریان بتهانه داری شیرپور و سام چاریک  
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جمله الملکی از اصل و اضافه  
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال  
بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب  
قندهار مرخص گشته از آنجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربه  
تولباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست  
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار سوار و درصت سوار  
سرشته اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده  
مذکور بهمم مہطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جمله الملک  
بر سر چیتور کسبل شده گام جلالت برداشت - پستر همراه خلیل خان  
بتادیب زمیندار سرب نگر شتافته اواخر سال سی و یکم با مهاراجه

(۲) نسخه [ ب ] هزار و شصت هجری (۳) نسخه [ ب ] خلیل الله خان \*

جسونت سنگه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اردنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبه مالوه دستوری یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود باتی احوالش بنظر نرسید \*

### \* خواص خان بختیار خان دکنی \*

در عهد جنم مکانی در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیانی بخدمت فوجدار (۲) لکھی جنگل و تهاڑ از تغیر سردار خان چهره اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بهرحد پنجاب درن فرمود) از احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم از انجا معزول شده در کومکیان صوبه بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجدار (۲) ترهت مضاف صوبه بهار عزامتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوری پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده در امت بار یافت و بفوجدار (۲) و تیولدار (۲) مهندس مضاف مالوه لوائی کامرانی برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه دار (۲) مالوه بشاهنواز خان و مهندس بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدی (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته از انجا تغیر شده پستر داخل کومکیان دکن گردیده در محاصره گلکنده همراه سلطان محمد اردنگ زیب بهادر (۲) در [ بعضی نسخه ] تهاڑ - یا تهاڑ باشد \*

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت بختیار شاهزاده مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب درهزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان برنواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگه و شرکای سلطنت (روان) در رکاب پادشاهی بوده بتعیناتی صوبه بهار بدان حدون شتافت و چرن قبل از جاوس ثانی قاعه چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مال حالش اطلاع نیست \*

### \* خلیل الله خان \*

برادر خرد اصانت خان میر بخشی ست - حمیده بانو بیگم صبیح سیف خان و صبیح زاده آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جنم مکانی هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتب در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جاوس اعلی حضرت ب خطاب خانی سر برافراخت - پستر بخدمت میر ترکی اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری بخدمت میر آتشی مباحات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزار (۲) مید مراد بدام آورد - و فراول بیگی گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزار سوار سرفرازی یافت - و بخدمت قوربیگی کمر خدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نودر<sup>(۲)</sup> مغوی از چاریکاران براه آبدرة بانتزاع قلعه کهمرد و غوری روانه نمود خان مزبور از چستی و کارطلبی با میرزا نودر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گذک ( که سرحد صوبه کابل و ولایت کهمرد است ) گذشت جمعی را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد - اوزبکان بمعمرن وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریک بطرف بدرزد - بعضی از آنها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پوزده شده قلعه را سپردند \*

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن را پرداخته باز باتفاق میرزا نودر یک منزل از قلیچ خان پیش راهی گشته بدستور کهمرد جوتی را بهری غوزی کسایل نمود - آنها با قبا باقیان میر آخور محافظ غوزی ( که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود ) در آویختند - او بکمتر آریزه (۲) سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قبا باقیان بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل الله خان را دید - خان مضطر قلعه را باهتمام خان سپرده خود با قبا باقیان شاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامی سعد الله خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] نودر - یا نودر باشد \*

بلند باغ جهت بند و بسمت آندیار خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهی آورد - و در سال بیستم در رکاب شاهزاده فتح نصاب ظفر نصیب محمد اوزنگ ( نیمب باز رخصت یساق باغ یافت - بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعه بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت و افزونی وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه گزینی اختیار نمود با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مراعظ شکیمپ افزا فرموده گفت که در چنین مهی خون را از کارهای پادشاهی باز داشتن منافعی طریقه عقیدت و ارادت است ) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه فرمانروائی بعزل منصب و جاگیر معائب گشت - و در سال بیست و یکم نقوش ندامت و پشیمانی از سیمای حالش بر خواننده بدستور سابق بمنصب چهار هزار و ذات سه هزار سوار و تیول میوات و فوجداری آن از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گردانیده امر شد - که در لیت ملازمت نا یافته از لاهور روانه تعلقه گردن - و در سال بیست و دوم بپایه بخشگیری دوم مرتقی گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میر بخشگیری پایه در لیت برتر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافه هزار سوار کامیاب گشته از انتقال مکرمات خان بصوبه داری شاهجهان آباد مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمده پنج هزار و چهار هزار سوار تحصیل بلند نامی نمود - و بهمراهی عالی مردان

خان امیر الامرا بحر است کابل ( که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصره قندهار عازم شد ) با فوج بسیار تعیین گشت - و پس ازان [ که مرزبان سري نگر ( که در کوهستان شمالی دارالخلافه است ) باستظهار مصائب مکان و مضائق کوهستان از زمان سربر آرائی اعلیٰ حضرت دولت تقبیل عتبه خلافت در نیافته سر نخوت می افراشت ] خلیل الله خان بهالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به قبول خون رفته و خاطر از نظم و نسق آن را برداخته در بمقصد نهد - <sup>(۲)</sup> در سال بیست و نهم از انطاع خود بدار الخلافه آمده در ماه مهر سنه ( ۱۰۶۵ ) هزار و شصت و پنجم یا هشت هزار سوار نبرد کار بیه نوردي در آمد - زمیندار سرمرور ( که سر کوه است شمالی دیر الخلافه - و یخ ازانجا بشاهجهان آباد آرنده ) بخلیل الله خان پیوسته کمر ازادت بخدمتگاری بر بخت و چون بدون [ که جاگله ست بیرون کوه سري نگر بدرازی بیست کرده و پهنائی پنج کوه ( که بطول یکسر آن بجزون پیوسته - و دیگر بکنک ) در دو اطراف موقع و محال آباد دارد ] رسید از نزدیک کهیلا گهر شروع بتهانه بخدی نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گلین قلعه اجدات نموده جمعی را باستحکم آن برگماشت و چون بمساحل گنگ ( که ازان عبور نموده بکوه در می آیند )

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] سال ( ۳ ) نسخه [ ب ] جنگل است ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] هشت کوه \*

رسید جمعی عبور نموده تهانه چاندنی را ( که از توابع سري نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر ) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کنار بازاده خدمتگذاری بلشکر ملحق گشت \*

ازان رو [ که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام در آمد کوهستان در گذشت - مع هذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنه آنجا را ( که از قبیل دیو و دند ) سازگار نیست ] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را ( که حاصل آن هنگام معصوری یک لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق درازده ماه ) بطریق وطن در قبول چتر بوج چوهان ( که هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت ) مقرر نموده و تهانه چاندنی را بکروری هردار سپرده بحضور موفور السردر معارفت نمود - و مکرر باضافه سواران دو اسبه سه اسبه سرافرازی یافت - و در سال سی و یکم ( که بعد طریان عارضه باعلیٰ حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه ( ۱۰۶۸ ) هزار و شصت و هشت هجری از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافه اکبر آباد شدند ) خان مرزور بحر است شاهجهان آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلیٰ حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشی را بتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان ( که دارا شکوه تصمیم مقابله عالمگیری

بخود قرار داد ( از فرط اعتماد و وفور فدویمت ) که بآن عمده بارگاه  
 خلافت گمان داشت (۲) اورا با فوج جرار برسم منقلا از اکبرآباد  
 بدهلپور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر توارانیه و امرای  
 پادشاهی بمرداری میبند قیام داشت - و چون پنهانی عهد و پیمان  
 بندگی و درست اخلاصی استوار ساخته بود در وقت گرمی کلزار  
 با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود  
 مگر بقدر مدافعه جنود اوزبکیه ( که با او بودند ) دست جرأت  
 برکشوند - نو پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد  
 مضروب خیام عالمگیری گردید فاضل خان خانصا مان مکرر از جانب  
 اعلیٰ حضرت سلسله جنباں شوق گشته دراعی ادراک ملازمین  
 برانگیخت - جناب عالمگیری سخن او بشمع رضا امغانموده ثانیاً  
 بتحریر مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر  
 ایا آورد - اعلیٰ حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان  
 بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بذابو سابقه یکتائی پیش از  
 فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان برای عکس مدعا شتافت که  
 وحشت و کلفت شاهی از یک بصد رسیده خلیل الله خان را نزد  
 خرد نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه  
 میربخشی گری بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند  
 اما عمده الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش هزاری  
 (۲) نسخه [ ب ] بانواع جرار \*

(۲) شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه مشمول التقات خسروانه ساخته  
 از اعزآباد دهلی پیشاقلیقی جیوش منصور بتعانب دارا شکوه  
 مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوکه تا ملتان  
 غذان مسازعت بازپس نکشید - و در همان ایام مبادی سنه (۱۰۶۹)  
 هزار و شصت و نهم هجری خلیل الله خان بصوبه داری پنجاب  
 مبادی شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشت  
 چون کوفت او بامتداد کشید بدار الخلافه آمده از شدت ضعف  
 ملازمت ناکرده بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر  
 حکمای دایه سریر خلافت بحکم والا بمعالجه او پرداختند - بسبب  
 ازمان مرض فتور قوی بمراتبه کمال رسیده بود - باندک نقصه (۳) از  
 بے تدبیری غذا در داد کارش از مد او در گذشت - دوم رجب سنه  
 (۱۰۷۲) یک هزار و هفتاد و دو هجری روزگار حیاتش بسر آمد  
 خلد مکان بمقتضای قدرشذاسی سایه عاطفت پایه بر سر بازماندهای  
 آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و دلجوئی نوازش فرموده میرخان  
 و روح الله خان و عزیز الله پسران او را و افتخار خان و ملتفت خان  
 و بهاءالدین برادر زاده ها و سیف الله صفوی دامادش را بعطای  
 خلاع فاخره برخواخته از کدورت ماتم رسیدگی برآوردند - و زوجه  
 و صبیله اش را بسالیانه پنجاه هزار روبیه کامیاب گردانیدند - و پسران  
 (۲) در [ بعضی نسخه ] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه  
 (۳) در [ بعضی نسخه ] نقصه (۴) نسخه [ ج ] هفتاد هجری \*

و دامادش باضافه مناصب مطرح<sup>(۲)</sup> انظار خسروانه گشتند \*

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت  
علیه عالیله دیرین خدمت و قدم بزدگی داشت - و آخر عمر را  
در خیر اندیشی و هوا خواهی خلیفه زمان سپری ساخت - ازین رو  
اخلافش هر یک بدولت و کامرانی کوس بلذنامی بر نواختند - گویند  
خلیل الله خان نسبت برادر کلان امالت خان درشت خوی نندگرو  
بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بهم پیونده تعیین گشتند  
مهابت خان سپه سالار آنقدر که از امالت خان راضی و خرسند گشت  
همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان  
نیز از ناسازی مزاجش همیشه از دغیره خاطر داشت \*

### • خان دروان •

سید محمود پسر میانه خاندوران نصرت جنگ است - بعد  
فوت پدر بمنصب هزار سوار سر افرازی یافت - و بدستیاری  
اقبال و پایه ریزی نیکو خدمتی در تلاش جاه و دولت از برادر کلان  
سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب در هزار  
سر بر افراخت - و در یساق تندرهار متلزم رکاب شاهزاده محمد  
اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم هنگام عادت بهمراهی  
سعد الله خان ( که در استلام سده سلطنت و جهانبانی پیش آهنگی  
کرد ) شرف بار یافت - و بارلین خطاب پدر نصیری خان چهره

( ۲ ) نسخه [ ج ] انظار عنایت خسروانی •

نامردی بر افروخت - و پس ازان بتعیذاتی صوبه مالوه و تیولداری  
و قلعه دارچی ( ایسین دستوری یافت - و در سال سیم بمراقبت  
صوبه دار مالوه ) که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعیین شاهزاده محمد  
اورنگ زیب ناظم دکن بنایر تعریک عبدالله قطب شاه شده )  
بدانجا شتافت - و پس ازان مهم ( که بآئین شایسته انجام گرفت )  
بمکن خود معزوت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور  
بدکن رفته بهمراهی شاهزاده مذکور در تاخت و تاراج ولایت  
عادلشاهیه جوهر مریدی نمایان ساخت \*

و چون سیوا و مناجی بهوفسله باشا بیجاپوریه در حوالی  
احمدنکر سر بشویش برداشته برخه محال را قاتلند نصیری خان  
با سه هزار سوار بتفاق جمعی از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان  
بدان سو رو آورده دست و بازی جرأت برکشاد - و بسیاری را  
از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانصد بیرگانون را  
اتمامت جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتان بمحالات پادشاهی  
نرسد - و پس از کشایش قلعه بیدر و کلیدان مساعی هریک از امرای  
کمکی از نوشته پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هر کدام  
از پیشگاه نوازش باضافه در خور کامیاب گردید - خان مذکور نیز  
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بلند پایگی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بیرگانون ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بدر - اما در

[ اکثر جا ] بیدر آمده \*



یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدر نیکو خدمتی و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشته عقیدتش با اخلاص قاب یافته و مشام ارادتش از شمامه یکجبهتی معطر بوده بعد محاربه راجه جسونست چون نواهی گوالبار مضروب خیام آن شاهزاده ظفر نصیب گشت نصیری خان از قلعه رایسین بر طبق یرلیغ طالب جبهه سالی عتبه عالمگیری شده بخطاب والای خاندورانی کله گوشه مباحات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسر اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار در هزار سوار دو اسبه سه اسبه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهی بنظم صوبه آله آباد و تسخیر قلعه مذکور (که در زمانت و حصانت شهر ایام است و سید قاسم باره از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و با وجود آگهی بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد نهاده بر استحکام آن قلعه افزود ) دستوری یافت - خان مذکور از کار طلبی چست و چالاک شتافته بمحاصره آن پرداخت - پس ازان ( که شجاع بقصد کارزار و پیکار از پیارس گذشته نزدیک باله آباد رسید ) خاندوران دست از محاصره قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد ( که بطریق مذقلا بحوالی قلعه رسیده بود ) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه ببدان نهپ و غارت داد و فوج بهاشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن اواره دشت ناکامی تعیین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید \*

درین وقت سید قاسم باره قلعه دار آله آباد ( که بنوشته دارا شکوه ضمیمه لشکر شجاع گردیده بود ) بعد هزیمت یافتن او از پخته کاری برسم ایلغار پیش از شجاع بقاعه رسیده داخل شد و از مال اندیشی ابواب تصرف بر روی آن پاس زده (۲) روزگار بر بست و از صواب بیذنی بزدگی پادشاهی برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب آله آباد بخاندوران ( بمذاسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت ) ملتجی گشت - و او را وسیله صفح جزائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهی او را مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - و در سال دوم چون صاحب صوبگی آنولایت ببداد خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبه داری او تیسره پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتی دران آلاکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سده ( ۱۰۷۷ ) هزار و هفتاد و هفت هجری باجل طبعی همانجا بساط هستی در نوردید \*

### \* خان زمان \*

میرو خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیری ست - و داماد

(۲) در [ بعضی نسخه ] پاس زده \*

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپه سالار - بهرامی پدر بزرگوار  
کارهای نمایان و تردهای شایان بمذعه ظهور آورد - و میر شمشیر  
و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم  
خان متعلق بود) بمرتبه در متمدن افکني و سرکش براندازی کوشید  
که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گدھے مستحکم شنید  
بیا به نیروی تدبیر با بدستکاری دلیری و دلاری متمدن ساخت - اکثر  
قلعهها (که معا به بدوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام متمدن  
حرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان  
نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهاننای  
بمنصب هزاری هفتصد سوار سرعزت برافراخت \*

گویند در فوجداري نارتول (که مفسد زار است مقرر قریب  
هزار الخلفه) کارهای رستمانه کرده نایب بشجاعت و مردانگی برآورد  
و در ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالیف بر ساخت - که قال شاه قلی خان  
محرم را (که چهل ساله جاگیر دار آنجا بود) پیش او آور نمایند  
و در سال سیم باقیافه پانصدی سرافرازی یافته با برادر کلان خود  
ملکمت خان تعیین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی  
توپخانه کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو  
مفوض گردید - آنچه او بدو بست درین کارخانه نمود از موبه داران  
نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بدقیق و قطعی هر قلعه

و رسید به در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه  
عمله و فعله احشام را (که سالها بحمايت و رعایت بکار مازی  
و از پاشی بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودی  
ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنای نه خانه قرار داده از هر تفنگچی  
سه مرتبه از قصل چهل قدم امتحان گرفت - قیر هر که یکبار هم  
بغشانه ترسید او را بر طرف کرد - و بزخم ضعیف و زبون را عطفه  
کم کرده نگاهداشت - و بدین میغه در یک و نیم ماه مبلغ پنججاء  
هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزای و گردانی  
و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست  
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و خطاب مفتخر  
خان چهره افتخار برافراخت - و از انتقال عرب خان محرم  
بقلعه داربی فتح آباد و دهانور مامور شد - و چون درین مدت اقامت  
دکن باظهار بدگی و قدریت نقش حرف یکجتهی و اخلاص خود  
دلغشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن  
ساخته بود در ایام برهم خوردگی و آهوب سلطنت (که شاهزاده را  
عزیمت مستقر الخلفه اکبر آباد باقتضای وقت واجب گردید)  
او نیز کم مرافقت بظاق همت چمت بست - پس از وصول  
بهتند براهانپور باضافه هزار سوار بمنصب سه هزار

(۲) نسخه [ ب ] عری و بلاعوضی و نسخه [ ج ] ب عوض و بلاعوضی

(۳) نسخه [ ب ] فتح آباد دهانور

سوار و خدمت میور بخشگیری و خطاب سپهدار خانی امتیاز یافت . و بعد جنگ جسونک خطاب خانزمانی و بعنایت طوغ و نقاره بلند آوازه گردید . و پس از نگر ن ساری اعلام داراشکوهی و وزیدن نسائم از مهیب عنایت ایزدی بر شقه رایت عالمگیری میور بخشگیری بمحمد امین خان خاف محمد معظم خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافه هزاری بمذنب چهار هزاری در هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه دارمی ظفرآباد بیدر ( که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمه ممالک محروسه شده بود ) مرخص گشت . و پستتر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید . و در سال نهم از تغیر داؤد خان تریشی بصوبه دارمی خاندیس رایت اعتبار برافراشت . و در سال هیزدهم بمذنب پنجهزاری سه هزار سوار بصوبه دارمی برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبه ظفرآباد بیدر و حراست قلعه مذکور اعزاز اندوخت . و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سده خلافت نمود . و روز چغد برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغی و بمالش واجپوتیه ضلالت کیش برداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه دارمی برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت . و بافزایش یک هزار سوار منصب سرافرازی یافت \*

اتفاقا در همین سال [ که سنین هجریه ( ۱۰۹۱ ) یک هزار و نود

و یک بود آ پیش از ورود خان مزبور سنبه ای سوائی از سی و پنج کروه شبگیر نموده دفعه بر بهادر پوره دو کروهی برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره برکشاد - برخی از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیاری بے سرو پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان ( که بنیابت خانزمان حراست شهر می نمود ) بصد دشواری شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلا کفار ( که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته ) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت . و در دوازدهم ذیقعه سال بیست و پنجم بلده برهانپور برود موکب پادشاهی رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا نامه بذکی را باستانبوس خلافت نورانی ساخت \*

و چون درین سال غره ربیع الاول سنه ( ۱۰۹۳ ) هزار و نود و سیوم هجری جانب اوزنگ آباد نهضت پادشاهی اتفاق افتاد شاهزاده محمد معزالدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزاده مذکور متعین گردید . و در همین ایام از تغیر مختار خان بایالت صوبه مالوه رخصت عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه ( ۱۰۹۵ )

( ۲۰ ) در [ بعضی نسخه ] سال .

یکهزار و نمود و پنج هجری همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید  
از هر عالم بهر و در حسن خط شهره داشت - انشا پر داز درست سلیقه  
دانشور معامه فهم بود - در تمشیت مهم برهنه مونی غیر محتاج نه  
و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم  
آورد - خصوص افنگچیان قدر انداز او ( که دیدم مار در شب تار  
به تیر آشبار میدوختند ) مشهور آفاق است - و در فن موسیقی  
مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوی مراع  
و شیفته راگ و رنگ بود - پری چهرگان خوش آواز و مغنیات  
عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادی مشهور ( که محبوبه  
و مرغوبه ایام بادشاهزادگی خلد مکان بود ) ازان زمرة است - گویند  
مدخواست اوست \*

روز شاهزاده به باغ عالم آرای زین آباد برهانید معروف  
بآهروخانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت  
گشت و راکشت می نمود - زین آبادی در نغمه سنجی هوش ربا  
و در شیوه دلبری یکتا بود - همراه اهلیه محترمه خانزمان ( که  
خاله شاهزاده میشد ) آمده در عین سیر و زحمت اینجای بار دیده  
بے آنکه پلاس ادب شاهزاده نماید از شوخی و شنگی پیش رفته  
بر جفت - و دانه ازان بدست آورد - این انداز ( که سراسر انداز<sup>(۲)</sup>  
دایری و فلربائی بود ) شاهزاده را از خود برده هوش را

( ۲ ) نسخه [ ج ] انداز دایری بود \*

و پارسائی را در باخت \*

\* عجب گیرنده دامن بود در عاشق ربائیها \*

\* نگاه آشنای یار بیش از آشنائیها \*

دایرام و سماعیت او را از خاله مکرمه گرفته بآن همه زهد و رزع خشک  
و تفقه بحث شیفته و دل داده او شد - و پیاله شراب بدست خود  
پر کرده بار میداد \*

گویند روز او هم قدح داده بدست شاهزاده داد - و تکلیف  
نمود - هر چند عجز و نیاز بکار بود بر سر هم نیامد - شاهزاده ناچار  
خواست در نوشد - آن عیاره جادو طراز خود پیاله در کشید - و گفت  
غرض امتحان محبت بود - نه تبلیغ کامی شما باین آب پر شر و شور  
در این عشق بازی بمنته سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه  
( که عذاب دای داشت ) این حکایت را دستمایه سعایت  
و غمازی ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ربائی چه ملاح  
و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله بر باد داد - قضا را  
در عین بهار گیل زندگیش بزمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدی  
مبتلا ساخت - مقبره اش در اورنگ آباد است متصل تالاب کلان  
آنجا ( که فقدان محبوب طاعت ربای مردان است ) روز فوتش  
طرقه تغیر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه  
فرمود - منیر عسکری عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعض

( ۳ ) نسخه [ ب ج ] که پیاله شراب

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحت خواهد بود  
در جواب خواند \*

\* فالهای خانگی دل را تسلی بخش نیست \*

\* در بیابان میتوان فریاد خاطر خواه کرد \*

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند \*

\* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود \*

\* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت \*

شاهزاده ب اختیار رفتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در  
صوبه داری برار موضع هرم را ( که سه کرهی ایچپور حادم نشین  
آنصوبه است ) اقامت جا بر ساخته خانزمان نگر نامید - و عمارات  
عالیه طرح الداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم  
حویلی دارد - از پسرانش هیچکدام قرتی نکرده در گذشتند \*

### \* خواجه عبدالرحیم خان \*

وطن نیاکانش اندجان متعلقه ولایت فرغانه است - پدرش  
خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیانی وارد  
هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان  
داراشکوه امتیاز داشت - پس از سرور آرائی خدمتگاه حصول ملازمت  
نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور  
اختصاص پذیرفته بمنصب در خور و خطاب خانی لوای کامیاب  
بر افرشته سال بیست و ششم بحکایت بیجاپور تعیین گردید - و بعد

معاودت از آنجا بعطای قیل متجاهات اندوخت - و سال سی و دوم  
از تغیر محسن خان بتفریض خدمت بیرونی چهره عزت برافروخت  
و چون سال سی و سیوم قلعه راهیری مفتوح گشت برای ضبط  
اموال آنجا متعین شد - دستر از انتقال معتمد خان داروغه  
داغ و تضحیحه نیز بنام از قرار یافت - سال سی و ششم مطابق  
سنه ( ۱۱۴۳ ) هزار و یکصد و سه هجری شریف واپسین در کشید  
چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که پسرش  
میر عبدالمنان بدکن رسیده چندت بخدمات خانگی نظام الملک  
آمف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر می گفت  
و عزت تخلص میکرد - از دست \*

\* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم \*

\* پیچ و تاب دل خود را مگرش دام کنم \*

از پسرانش کلانی معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل  
صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه ( ۱۱۸۸ ) هزار  
و یکصد و هشتاد و هشت هجری رحلت نمود - دومین میرنعمان  
خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیمین  
میر عبدالقادر که در جوانی بعرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله  
بهادر شرزه جنگ و بنجمین مقوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ  
هر دو بقید خیانت اند - و با مکرر سطور دوستی دارند \*

( ۲ ) یا عبرت باشد \*

## \* خان زمان شیخ نظام \*

حیدرآبادی - از شیخزاده‌های سپاهی پیشه دکن است - از برداری و جگر داری نصیب<sup>(۲)</sup> وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والی تلنگانه رتبه افزای امارت گشت - و بهر داری و سرکردگی و صف آرائی و سپه کشی نام برآورد - در ایام محاصره گانکنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهی زد و خورد می نمود - روزی بر سر مورچال با خان فیروز جنگ در چار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هر چند پر دلان فوج پادشاهی از روی جلالت خواستند ( لاش یکی از مرده‌های خود بدست آورند ) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چنده ازین طرف برداشته بردند \*

و چون اقبال و نیک اختاری از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتی هر روز در تزايد بود ازین رو دل از همراهی و دولتخواهی او برکنده بذریعه رسوخ عقیدت بآستان عالمگیری ملتجی گردید چون نوکران عمده ابوالحسن از آزوری و حرص اندوزی بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتی برفوق روزگار خون بیخته بملازمت پادشاهی پیوستند و تا آن وقت دیگر غیر از صاحب فوج نماد افتراق او موجب کار شکنی ابوالحسن پنداشته<sup>(۳)</sup> بیشتر باستمال خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

( ۲ ) نسخه [ ج ] وافی ( ۳ ) یا پیشتر باشد \*

منصب شش هزاره پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربی و عراقی و فیلان قنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسروانی گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان ( که چنده از آنها از چهار هزاره کم نیست ) همگی بمنصب بیست و پنجهزاری بیست و یک هزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبه ثانی سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهی شد او را ( که در فنون سپاهگری و سرداری یکتائی داشت ) بکشایش قلعه پرناله ( که در تصرف غنیم بود ) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعی هوشیاری و خبرداری جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها ( که بعد فوت پدر سر راجگی و سرداری دکن می افراشت ) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بظاہر نزاع با قوم بیراگی ( که نسبت خویشی بآنها دارند ) از راهیوری بقلعه کھیلده رسیده بعد دار و مدار بآن طایفه و را پرداختن خاطر از ذخیره قلعه در سنگمنیر نام جائے ( که پیشکار او کب کلس آنجا عمارت و باغات عالیه بنا گذاشته ) آمده ببسط بساط لہو و نشاط اشتغال دارد خان شجاعت نشان از کولاپور ( که تا آنجا چهل و پنج کوره بود و عقبات معب و هولناک هایل ) در راه نمک خوا ( گنج رانی نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هر چند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] سندهیر \*

آن محبت باده سفاقت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت  
و پیرزبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل  
در اینجا می تواند رسید - تا آنکه خان شهابت آثار پس از تحمل  
فولادان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت)  
بمعرفت برق با سه مد سوار به رومیت او رسید - آن سوار دو بالای  
نشه رعونت و باده نوشی باعثضاد چهار پنج هزار سوار دکنی  
نیزه گذار حمله آورد شد - قضا را تیرے از شست تقدیر یکپ کلس  
رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق قرار گزید - و او  
در جویلی کب کلس در خزید - و خودش با کب کلس و بیست  
و پنج کس از عمد های او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر  
خودش (که در یک از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو  
پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکاوج  
پهادشاه رسید آن مکان بسعدنکر موسوم شد - و پس ازان (که خان  
فیروزمند بتدبیر صائبه ازان دیوالخ برآمد) هیچکس از اعوان  
و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گده بحضور  
رسید - او را زندانی مکانات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت  
فرود آمد - و گوشه قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز  
بر زمین ایتهاال آورد \*

۱۱۰۰

\* با زن و فرزند شد سنبها اسیر \*

(۲) نسخه [ ج ] پسر خودش \*

تاریخ است - خان منصور در جلدی این شگرف خدمت بخطاب  
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار  
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب  
سر مباحات بخرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافروزی مناصب  
و عطیه خلایع سرفرازی یافتند - پس ازان خانزمان مدتی متعینه  
فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سی و هفتم شاهزاده  
بسبب عارضه استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اقدوز ملازمت  
گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهی شده بهمراهی  
شاهزاده پیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در  
سال چهارم باجل طبعی و دیعیب خیانت مستعار سپرد - کثیرالارباب  
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال  
آنها معلوم توان کرد - و دیگری فرید صاحب - که همراه بودند  
در جنگ اعظم شاه مردانه کشتند شد - و احوال امین خان نیز جدا  
بتحریر آمده - دیگری حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد  
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملی مرتضی نگر گرفت - و در  
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش  
زیر محاسبه سرکار اند - و دیگر نظام الدین خان - که حضرت خلد مکان  
بومیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرمود  
و همشیره راجه ساهورا (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع  
مغلی داشت - هیچ پدر و برادران مانا نبود - در خجسته پدید

طرح اقامت (بخت - خالی از نام و نشان نبود - بخست میگردانید و در سنه ( ۱۱۵۵ ) هزار و صد و پنجاه و پنج هجری بمذلل خاموشان شتافت - پسران ( که باهم علایق بودند ) در دعوی ترک پدر مدعی با یکدیگر منازعت داشتند \*

### • خانجهان بهادر طفرچنگ کوکلتاش •

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي ست سید بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگردانید چون حلیله جلیله از بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفر حسین و میر ملک حسین بمناسب مناسبت سرافرازی یافته ارج پیمای دولت و امارت گشتند نشو و نماي اولین در حضور فردوس آشیانی بود - چنانچه از احوال او پرتو وضوح میدهد - دومین از مغرسن در خدمت شاهزاده تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائی گزید - و بقصد بندگی پادشاهی از دکن بحضور شتافت - اعلی حضرت بمنصب هفت مدی مد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک رفاقت او پسندید شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر والا قدر فوجداري هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود بدین تقریب ( در بجانۀ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سی

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعه بیدر همت بکشایش حصن کایان برگماشت ( ۲ ) او را بگرفتن حصار نیلنکه مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متخصصان در مدافعت و ممانعت کوشیدند سرسواری قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامی اسب و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - در آن هنگام ( که شاهزاده لوی جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت ) او را بخطاب بهادر خانی نامور ساخت - ( از آنجا ( که جرأت و جلالت او دلنشین شاهی بود ) در محاربه جسونت از پیش آهنگان مقدمه الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بسرداری طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبی پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکنی با همگی فرج جرانغار مخالف بار برخورد بچنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبه تلاش و سپاهگری بود بتقدیم رسانیده زخم برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیری از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد او را باضافه هزاری پانصد سوار برنواختند و بتعاقب داراشکوه ( که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود ) دستوری یافت - خان مذکور بچستی و چالاکي از آب ستلج ( که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور از آن بآسانی صورت نداشت ) گذشته بمطوت و صوات حمله بران



بیخبران ادبار گرفته آوردن - آنها عذنان تماسک از دست داده  
 راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن نیفشوده روی  
 آوارگی بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان  
 قاتل ملتان دنبال از دست فداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق  
 افتاد) بهادر خان بمهرکردگی التمش پادشاهی انتظام داشت  
 به نیروی همت داد بدلی داد - چون داراشکوه در دیگر در اجمیر  
 طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق  
 راجه جیسنگه بتکامشی آن رسیده همت گام سرعت برداشت - و چون  
 آن اداره دشت سرگشتگی بولایت کهجه رفته راه بهکر پیش گرفت  
 و از دریای سنده گذشته بنا بر سابقه معرفتی (که با ملک جیون  
 دهادر داشت) نزد او شتافت و (روزه چند از تعب راه بر آسوده  
 بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در  
 دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت  
 حال بهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنائی تعجیل خود را  
 بدان خدود رسانید - و ارزا بدست آورده با راجه جیسنگه از راه  
 بهکر بوجناح استعجال روانه حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه  
 سال دوم جلوس بدار الخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز  
 داراشکوه را با پهرش بهکر شکوه در حوضه سرکشاده بر ماده نیل  
 نشانده از راه میان شهر و بازار بدلهی کهنه برده بغضر آباد

در جای محفوظ نگاهداشته شد - (روز دوم بیست و یکم شهر ذی الحجه  
 سنه ( ۱۰۶۹ ) هزار و شصت و نه هجری چراغ زندگانش خاوش  
 گردانیده در مقبره جنت آشیانی مدفون گشت - خان مزبور بعطای  
 یکصد (اس اسپ) (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار از قلف شده بود)  
 نوازش یافت - و پس از آن بقلع فساد بهادر بچگونگی (که بصمت  
 بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم  
 با ارسال فرمان صوبه داری آله آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاری  
 پنجهزار سوار چهره عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگی ولایت  
 مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داری گجرات از تغیر مهابت  
 خان باو تفویض یافت - از آله آباد عازم آندپار گردید - و مدتی  
 به بندوبست آن صوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه  
 بمنصب شش هزار و شش سوار دو اسبه سه اسبه مرتفعی  
 مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر  
 و تفویض صوبه داری دکن از تغیر دکلای شاهزاده محمد معظم لوی  
 بلند نامی افرخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرمع مصحوب  
 گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهی مراتب  
 مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار  
 شصت کرهی سیوای یهونسله را (که در آن ایام قاخت و تاراج  
 از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت ریوی سکته دکن بود) بشکست

فاحش مغلوب<sup>(۲)</sup> و منكوب ساخت - و غنیمت فواران بدست آوردن پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و بویه زیان سرپرش و شر سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان ممالک دکن سعی نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور و حیدرآباد بتحصیل در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه<sup>(۳)</sup> قدر شناس در جایزه کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکه زم و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجری بخطاب خانجهان بهادر ظفرچنگ کوکلتاش و از امل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار و انعام کرد و دام بر امثال و اقوان سری و برتری بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری قلعه نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور است) بصرف اسباب قلعه گیری و جنگ و پیکار مورچال از دست دارد خان پنی (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگی و عالیجاهی بخود رانی و خود آرائی میکشد - و کار سرکردگی و کامیابی باستغنا و رعونت می انجامد - بل از کار طلبی بکهنه عملگی می برد) در پیشگاه خلافت برخه تقصیرات بوی اثبات یافته طامع حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخه [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (۴)

در [بعضی نسخه] میورد

و منصب و سام خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین بندگی و نیکو خدمتیها علاوه داشت پس از چند سال بیست و یکم بدستور سابق ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبه علیا و اعاده دولت عظمی آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونیت به نیستی سرا در شد و خاف و جا نشین نداشت جهت ضبط ملکش خانجهان تعیین یافت - و زیات پادشاهی بسیر جانب اجمیر باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک پای نموده در جوده پور (که حاکم نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین ارابه بار اصنام (که اکثر مرموع بطل و نقره بود) بعد معارفت اعلام خسروانی بدار الخانه آورد - و بحکم پادشاهی در جلوخانه در بار زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال متروکین شد - تا نام و نشانی ازان نماند - اما بزد و بسمت آن ضلع چنانچه باید صورت نیست - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشید و منجر بنهضت پادشاهی گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم (۵)

سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری از حوالی چیتور رانا از تغیر شاهزاده محمد معظم بنظم صوبه دکن رخصت یافت - او در عین

(۲) در [بعضی نسخه] خلفه جا نشین (۳) یا تکتک پائی باشد (۴) در

اکثر نسخه [جامع جهان نما] (۵) نسخه [ج] جهت دور

برشکال همت بمحاصره قلعه سالهیر ( که رفیع ترین قلاع بکلانه است - و بتصرف غنیم در آمده بود ) همت گماشت - و انواع تعب و معوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت - میر محمد رضا لاهوری شارح مثنوی معنوی بعنوان منصب داری همراه او بود - این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته \*

\* شده کار بیچاره کار زمین \*

القصه در همین سال ماه محرم سنه ( ۱۰۹۱ ) هزار و نود و یک هجری سنه های سوائی از سی و پنج کرهی شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره ( که در کرهی برهانیپور معموره عظیم بود ) ریخته غارت کرد - کاکر خان نایب خانزمان صوبه دار برهانیپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقی بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخه از غیرت قبیلہ را ته تیغ آورده کشته شدند - خانجهان ازین آگهی از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکئل فرداپور ( که سی و در کرده مسافت دارد ) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کئل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که بر جوع وکیل سنبها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و درین فرصت سنبها با هرچه

( ۲ ) نسخه [ ج ] همراه بود \*

توانست برداشته با جمعه از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعه سالهیر شتافت - خانجهان ( که می دایست از عرض راه بجانب ار عذان تاب میشد ) راه راست گرفته ببرهانیپور رسید - و این انماض یاور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهی بتازگی شد و فرمان عتاب آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام شهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجدهیع حکام رسید - که اکبر ابتر هر طرف سر بر آرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رساندن چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان ( که باراده گرفتندش گرم روی نموده نزدیک ( سیده بود ) عذان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولی براهیری رسید - و روزے چند در پذه سنبها بیداسود - هر چند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تھانیسر ( که مرد بیباک بود ) باعتبار خانه زادی و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته بردخیره خاطر پادشاهی افزود و کهنه عملگی و عیاری خانجهان بر همگان ظاهر شد \*

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعی توجه پادشاهی بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح زیات عالمگیری گشت - خانجهان بتسخیر قلعه رام سیج متعلقه گاشن آباد

( که در تصرف سنبها بود ) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعی زیاد بکار برد از خبرداری و دیدبانی قاعده دار ( که از مرهقه های آزموده کار بود ) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح موچال از چوب و غیره ( که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود ) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگره های اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بمه کردی اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت با ارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت در نیافته سمت بیدر رفته اقامت نمایند - و هر طرف خبر آذاری اکیبر برسد بتعاقب پردازد - و چون دران ایام اکیبر از حدرد سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجهه همت ساخته در سال بیست و هفتم از سی کرده تاخته بآریزش سخت سلسله جمعیت مظهران را ( که باراد فاسد بر کنار آب کشا فراهم آمده بودند ) گسیخت - و بسیاری از کفار اشرار را عرصه تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزه آن فرمان تحسین و آفرین از حضور امداد یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیری خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد از جمال الدین خان بخطاب مفدر خان مورد مراحم والا شدند \*

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصره بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت <sup>(۲)</sup> نهانه ایذی بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمرهی شاهزاده محمد معظم ( که بتادیب ابوالحسن حیدر آبادی رخصت یافته بود ) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سرلشکر و حسینی بیگ علی مردان خان <sup>(۳)</sup> ( که با سی هزار سوار جرار در مقابل عساکر پادشاهی سر نخوت می افراشتند ) کارزارهای سترگ نمود - و در <sup>(۴)</sup> از هنگام دمیدن سپیده صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمی داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشته پشته نمودار گردید - دران هنگام بر پسرش همت خان که هرارل بود عرصه جنگ تنگ تر گردید هرچند از پدر طاب کمک نمود اعادی آنچنان هجوم نموده اورا هاله دار در میان گرفتند که نمی توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا <sup>(۵)</sup> پرب خان ملقب بهت پتھر ( که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از در کار تیر و تفنگ میکرد ) اسپ تازان نیزه در دست بمقابله فیل خانجهان رسیده فریاد کرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهییب تمام بانگ

(۲) نسخه [ ب ] نهانه بذی - و نسخه [ ج ] نهانه ایذی (۳) نسخه

[ ج ] حسینی بیگ خانسان که ( م ) نسخه [ ب ] - و در مقابل (۵) نسخه

[ ج ] پتھر خان یا پری خان باشد \*

برزد - که سردار منم - و اورا فرصت نیزه اندازی نداده به تیر  
ترکش از زمین بر زمین انداخت - و آخر کار مولک افزائیهای مخالف  
بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردن - ناگاه اقبال  
عالمگیری بصورتی دیگر جلوه نمود - که فیل مستی از لشکر پادشاهی  
بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائی در آردن - و دران ته و بالا  
اسب و آدم دو سه سردار نامی بزمین سرنگون افتاده فوج  
حیدرآبادی رو بگریز آردن - و با وصف چنین صف آرائیها ( که کرة  
بعد اولی و مره بعد آخری افواج گران را از پیش رو زده برداشتم )  
و بدست آردن حیدرآباد \*

۱۰۹۷ (۲)

\* شد فتح بجنگ حیدرآباد \*

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعه گلکنده  
چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن  
نبود و اول وهله میخواستند واسطه صلح شده عفو جرائم او از جناب  
خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش  
رسانیدند در مراسم تعاتب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض  
و خود داری بکار می رفت - و این معنی در پیشگاه سلطنت علاء  
بی دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون  
او با پادشاه همبازی بود و سرباری آن نسبت رضاعت ( که  
نهیته سمت رعونت افزا ) و باز یزدار تفرود بخود در کار دانی

(۲) در [ بعضی نسخه ] بے جنگ \*

و سرکردگی خصوص مهمات دکن ( که میدانست بے ار مدهشی  
نخواهد شد ) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود ( زیرا  
گستاخانه عرض می نمود - و در غیبت سردیوان ناگفتنی میگفت  
و در کارهای ملکی هرچه میخواست بے محابا میکرد - اگر حکم  
حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه ممنوعات و منهیات<sup>(۲)</sup>  
( که مزاج پادشاهی مصروف رفع آن بود ) در لشکر او تردید  
تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آید رفت - اصلا در منع آن  
نمیگوشید - روزی در جلوخانه بر سر پالکی گذاشتن میان مردم او  
و معظم خان صفوی خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجهان را  
و خصم کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش بازدارد  
او بعد برآمدن از خود سری بمردم خود گفت - که بازار معظم خان  
قاراج نمایند - و این معنی سرباری سرگرائیهای پادشاه گردیده<sup>(۳)</sup>  
علامت بر ملاکت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او  
قدبیر اندیشیده بصوبه دارمی هر جا که تعیین میگردید هفوز  
قیمت از فصل سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت  
سنبذی می آمد \*

(۴)

بالجملة آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات و مفسدان موبه<sup>(۵)</sup>

(۲) در [ اکثر نسخه ] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهی مصروف

آن بود (۳) نسخه [ ۱ ] سرباری و سرگرائیهای پادشاه (۴) نسخه

[ ب ج ] سبندی (۵) نسخه [ ب ] جات مفسدان \*

اکبر آباد دستوري یافت - و بانعام دو کروڑ دام مباحثات اندرخت و سواى همت خان ( که تعیین مهم بیجاپور شده بود ) دیگر پسران بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر فرادان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعیین نمودند - و پس ازان بمساعی جمیله شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه ( ۱۰۹۹ ) یکهزار و نود و نه هجری راجا رام جات سرکرده مفسدان آن نواحی بزخم تفنگ در گذشت - شاهزاده بانتواع ساسنی و دیگر مکانهای احوادث کرده آن شقی (عقب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان بصوبه دارى بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم صوبه آله آباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبه پنجاب رخس عزیزمت رواند - و در سال سي و هفتم حسب الطاب از لاهور بسجود قدسي آستان خلافت نامیه بغدادگی آراست - و باز از حضور بجای دیگر نشدافت - تا در سال چهل و یکم در چهارمین اسلام آباد برموزي نوزدهم جمادي الاولی سنه ( ۱۱۰۹ ) هزار و یکصد و نه هجری جهان گذاشتنی را را گذاشت - چون مرغس او اشتداد داشت خلد مکان وقت معارفت از شولاپور بنگاه اودا بشرف عیادت نوازش فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

( ۲ ) نسخه [ ب ] سینینی و نسخه [ ج ] سفسی ( ۳ ) نسخه [ ج ] یکصد

هجری ( ۴ ) نسخه [ ج ] گذشتنی را \*

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگی و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقی ست - ثابت اودا بقصیه نکودر درآبه پنجاب ( که گورخانه اش آنجا بود ) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادتی نداشتند - نصیری خان مرد دیوانه سورتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و پدريشاني میگذرانید \*

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد ثروت و صوامت در نوئیان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانه عالی داشت - جز او کم کسی حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جواب نداد - زیاده گوئی خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسب و فیل و ادویه مبهي بود - فراسقه غریب داشت - دراز در ایام صوبه دارى دکن با جد کلان محرر این سطر امانت خان میرک معین الدین مغفور ( که در انوقت دیوان مستقل دکن بود )

( ۳ ) نسخه [ ب ] نکو در اندک پنجاب \*

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوی  
( که محمد معظم علم بغی و طغیان برافراشته ) قبول خواهی کرد - اگرچه  
از مژمشی نخواهد شد - و اگر پیام محمد اعظم شهرت دهند زینهار  
بدر نخواهی کرد - هر چند که می تواند پیش برد - و محمد اکبر  
طفل است - اما آنچه من متفلس شده ام این راه ناهنجار را  
غیر از اکبر دیگر نخواهد پیمود - و دران وقت املا از سرداری  
اکبر و اراده های او اثری و خبری نبود - بعد از شش ماه این  
کچه گل کرد - و دریافت درست خانچان مطابق رافع گردید  
و پذیرد سرب و سرداری هم طرفه در سر داشت - بلند پروازها  
و کله بر زنیهای او مثل عالم گیر پادشاه را ( که با عزم و همت خود  
دیگر را نمی سنجید ) به پنج و تاب می آورد - ازین جهت بود  
که آخرها او را بجاگیر و بجا کار در حضور نگه داشتند - و برغم او  
تعریف سپاهگری و سپه کشی برخه از خانه زانان تازه بعمر آمده  
می نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان  
خواجه ابوالمکارم قضا را در همان ایام ایضا را با سقنای شقی  
اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان نثار خان  
نیم جان بختک پا بدر بود - و تهور خان زخمی خود را میان  
مردم انداخته عمر دو باره یافت - چون این سرگذشت بعرض  
پادشاه رسید فرمود ایضا همه از مقدرات است - باختیار کسی

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا  
عرض مکرر نمی باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداری  
مدتها بمن چشم زخمی نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه ( که  
مقل از قبول آن آبی سم - و از قبیل خرافات است ) مشهور و زبانزد  
مردم است - اگرچه در خوبها و بزرگیهای خانچان حرفی نیست  
که قریب بدو اثر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطری  
داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدی یک دفعه بمرتبه پنجهزاری  
رسید - و بر مراتب شکی ( که درین میانه عبور واقع می شود )  
نگذشته بود - اما چنین پادشاه را ( که از غضب و غیرت سرزنده  
نمیخواست ) این قسم نوکر بجا محابای گستاخ از حکمتها بود \*

در آخرها روزی در عدالتگاه آفتابه خرد چینی مدور<sup>(۲)</sup>  
از نظر پادشاهی گذرانید - و گفت آفتابه حضرت موسی است  
علی نبینا و علیه الصلوٰه والسلام - خلد مکان بران نگاه انداخته  
بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم داد - دو سطر نقشه مانا<sup>(۳)</sup>  
بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزاده گفتند - این خط عبرانی  
خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبرانی مبرانی  
نمیدانم - کسبیک فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که  
حرفه سم چنیک بد نیست \*

## \* خدا بنده خان \*

پسر شایسته خان امیر الامرا ست - در حیات پدر والا قدر از پیشگاه خلافت در سال سی و ششم عالمگیری بمنصب هزاری و فوجداری بهر ایدج مضاف صوبه اوده سرافرازی یافته بود - بعد از فوت پدر در سال سی و نهم عالمگیری از محال فوجداری بحضور رسیده حسب الارشاد خسروانی و علمت خان مذکور با صبیحه جماعه الماک اسد خان قرار یافت \*

۱۱۰۱  
\* سعدین کرده اند ببرز اسد قران \*

قاریخ است - در سال چهل از تغیر مرید خان بمیر بخشگیری احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتی رکاب پادشاهی امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر عسکر خان حیدرآبادی بنظم صوبه بیدر مامور شد - و در سال چهل و ششم از تغیر چین قلیچ خان بفوجداری کزناگک بیجاپور دستوری یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الهه خان ثانی بخدمت خانمامانی پایه افزای اعتبار گردید - در هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنکر پانصدی در صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعه ناکریر خاد مکان اتفاق افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه ( که بصوبه دارج مالوه رخصت یافته بیست کردی اشکر رفته بود ) فوراً از سنوح این

( ۲ ) نسخه [ ب ] بهر دپچه ( ۳ ) نسخه [ ج ] در سال نهم \*

سانحه باردوی معالی برگشته سرپر آرای سلطنت گردید - اعیان و ارکان عالمگیری کام و ناکام بل از طوع و رغبت ( که بظاهر طرف غالب می نمود ) مرافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهی نمود - در جنگ بهادر شاه ( که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعه خلد مکان در داد - و دران معرکه مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیاری از امرای پادشاهی و مردم شاهی دلیرانه شربت واپسین نوشیدند ) مشارالیه نیز زخمهای کاری برداشت - و باکبرآباد رسیده با آنکه زخم رو ببپی آورده بود و ملازمت خلد منزل هم نمود اما بد پرهیزها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت \*

گویند از میدان جنگ او را با مطاب خان چون برداشته بردند عالی مردان خان کولکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنش ( که لازمه چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثانی میکنند - و نمک بر جراحتها می باشند ) میکرد - مطلب خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان ( که بسبب زخمها پاره غشی داشت ) می شنید یک دفعه دران حالت نند شد - و گفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچه شما را اسیر کنیم - و شما را قتل نماییم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهر کیده که خواسته باشد بدترین جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیحه اسد خان نبودند

( ۲ ) نسخه [ ج ] می نمود \*



یکه از آنها خطاب پدر یافته بخلاف امیرزاده ( که پلهو و لعب مشغول می باشند ) در کمال صلاح و تقوی است - و بوظائف و اوزار اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را ( که همیشه در عالم کمیاب بوده است ) بر همگان ظاهر ساخت - از نا قدردانیها بفراسائی منصرف شده معزول گردید \*

### \* خانعالم اخلاص خان \*

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدوامت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاققت آراست - و سال سی و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنجها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آرد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایه ناموری اندوخت - و سال سی و نهم باضافه هزاره سوار بلند رتبهگی یافت - سال چهل و سیوم در جنگی ( که محمد بیدر بخت را با رانا بهونسله رد داد ) مصدر کشت و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبه مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه ( که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت ) تعیین گردید - پس از وقوع آن قضیه ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابله سلطان عظیم الشان

شتافته دلیرانه حمله آردن - و جرأت های سترگ نمود - بزخم تیر از پا در افتاد - پسرانش یکم خانعالم ثانی - که بعد از پدر بهر داری رسید - پرگنه بصمت صوبه بیدر ارتا در جاگیر داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منکوحه خود محبت بسیار داشت - کار بار جاگیر بار گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مصمات مذکوره فوت کرد الم بسیار بر طاری گردیده بقاعله چهار ماه خود هم منتقل گشت (۲) بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد هم معتد به فراهم آورده بود - پس از زیاده بر نصف بضبط سرکار در آمد - پسر نداشت - درمین احتشام خان - که در اراثل حال بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثانی با عم خود خانعالم میگذرانید - و صبیّه او در خانه داشت - از یک پسر ماند - که بعد سعی بسیار بخطاب خانعالم و تیولداری محال ارثی مذکور کامیاب شد - اما به نیرنگ سازی فاک کج رفتار در اراثل ایام شباب کوس سفر بملک آخرت نواخت \*

### \* خانجهان بهادر کوکلتاش خان طفرچنگ \*

علی مراد نام کوکه سلطان جهاندار شاه اسم - و بنجابیت خاندان موصوف - در اوان شاهزادگی بمزاج آقا جا کرده در صوبه داری ملتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] بجمع جواهر ( ۳ ) نسخه [ ۲ ب ] از محال

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) از ازامل و اضافه بمنصب نه هزاره نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشگری پایه عزت برافراخت. و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفر خانی مخاطب بود) و خواجه حمین خان یزنه او هر یک بمنصب هشت هزاره و اولین باعظم خانی و نظامت اکبر آباد و درمین بخاندروانی و بخشگری دوم لوائی اعتبار برافراختند و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابله محمد فرخ سیر شنافته - و از غردلی (۲) و بیجگری بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونه از بینی احمده بریزد. باتفاق شاهزاده مذکور وقت شب از لشکر برآمده راه اکبرآباد گرفت \*

بالجمله کوکلتاش خان در مصاعی فدویت کوتاهی نمی درزید اما چون فیما بین او و ذوالفقار خان هم چشمی واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندریشه مآل کار نپرداختن شیوه لازم و طریقه واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) (سوم خبرداری و هوشیاری را خیرباد گفته بلاوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمی پرداخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگه (که

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری متصل اکبرآباد رو داد) از ثبات قدم و رزیده بکار ولی نعمت در آمد \*

### \* خاندوران امیر الامرا \*

خواجه عامم نام - از خاندان نجابت بود - نیاگانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضی از آنها بزی سپاهگری و برخی باباس دریشی میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از منزویان با اعتبار بود - قضیه شیخ عبدالله واعظ ملتانی با او بتقریب مناقبخوانی ایمة دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام برده ابتدا بمنصب قایل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلک یافته - در وقت (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خون از بنگاله عزیمت اکبرآباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبه مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - از آنجا (که سلیقه درست داشت - و یارقه لیامت از ناصیه حالش می ناپت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزئی و کای گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان او را بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته با اتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندار شاه بریخت ( مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی دیوان خاص و افاضه شایسته و خطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چند میر آتشی هم ضمیمه داروغگی دیوان خاص سر برآه میگرد و پس از آنکه محمد فرخ سیر بر عم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمذمت هفت هزار و هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب مصاص الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوی ترفع بر افراشت - پستر ( که مابین پادشاه و سادات بارهه بذا بر در اندازی مردم سبک مزاج و ناتجربگی والی وقت و خود رایی سادات بارهه صحبت یکرنگی مبدل بدو زدنی شد ) مشار الیه ( که سیر فکری ضمیمه سنجیدگی داشت ) هر چند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات (۲) شکست - سال دوم ( که امیر الامرا حسین علی خان بنظم صوبه دکن از تغییر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوری پذیرفت ) او به نیابت میر بخشیکری چهره اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیکری دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سرافرازی یافت - پستر بصوبه داری گجرات سربلند گشته حیدر قلی خان ( که بمتصدیگری

بذکر سورت از حضور مقرر بود ) به نیابت او تعلقه مذکور را سرانجام میداد \*

چون سلطنت بفرودس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علی خان کشته گردید و فوج همراهی از جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زاده او با فوج خود در بمبارا پرد پادشاهی آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل <sup>(۲)</sup> هراولی تعیین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرودنشستن هنگامه بخطاب امیر الامرا و تفویض میر بخشیکری درجه اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقه مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محارره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بهیار داشت و همواره در مجلس از فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش می آمد - و با همچشمان بر خود می پیچید - هر چه از جاگیرش می آمد صرف سپاه ( که همه پیش قرار بودند ) می نمود و در معاملات پادشاهی رسم کارسازی مطلق نداشت \*

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغ ( که تعبیر بلوک توان کرد ) برای او سوای پیشکش پادشاهی فرستاد - او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانه پادشاهی ساخت

راجها اکثر با او قوسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن در صوبه مالوه رد داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری با اتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقه ضاله حسب الحکم روانه شد - و فرجه دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار راو هواکر - اما کاره که باید صورت نبست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجری (که باجی راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجی راو عطف عثمان نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال نهضت فرمود) برهان الملک سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولانی کرده بملازمیت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابله فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقی بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثره بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند روز فردای آن بدیار باقی خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعدگی نام برآورده بود - و چنده صوبه داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر دادی عدم گردیدند

خواجه عاشوری نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمیر آتشی و در عصر عالمگیر ثانی بامیرالامرائی علم بلندرتبگی افراخته پس از چنده در گذشت \*

چون مذکور نادر شاه بزبان تلم گذشته تحریر پاره احوال او نیز ناگزیر خامه اخبار طراز است - او از ایل ترتلو (که منفعه از افشار ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام استیلای مغولیه توران از انجا برآمده در آذر بایجان توطن گزید در عهد شاه اسمعیل صفوی بتقاریب کوچ کرده در سرچشمه منات کونکان محال انیورد متعلقه خراسان (که در سمت شمالی مشهور مقدس بفاصله بیست فرسخی قرب جوار مرور واقع شده) اختیار سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجری بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلی موسوم گردید - از انجا [ که اواخر سلطنت سلطان حسین صفوی بنابر وفور حلم و عدم سیاست (که لازمه ریاست است) نسق عملداری برهم خورده در هر سره سودای حکمرانی و در هر خاطره تمنای فرمانروائی جا کرد - چنانچه در خراسان و نندهار افاغنه ابدالی و غلزه (۲) نسخه [ ب ] عاشور نام (۳) نسخه [ ب ] کولکان - یا کولکان باشد (۴) در [ بعضی نسخه ] اهیورد \*

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستوای شدند [ از در وطن خود سکه خرج زده اول با هم قومان خود ( که با او طریق معاندت می بینموندند ) جنگ کرده غالب شد - پستتر بصف آرائیهای متواتره افغانه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال ( ۱۱۴۱ ) هزار و یکصد و چهل و یک هجری اصفهان را گرفت - و سال ( ۱۱۴۵ ) هزار و یک صد و چهل و پنج هجری افواج روم را شکست داده مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقه امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعه مسجد الحرام ( که بایمه اربعه متعلق است ) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند - سیم هر سال از جانب ایران میر حاج تعیین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اسارای مملکت ایران در روم نزد هرکس که باشد مطلق العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال ( ۱۱۴۷ ) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری بر تخت سلطنت نشست - و سنه ( ۱۱۵۱ ) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بهندوستان آمد - و فردوس آرامگاه آخر بدر مله زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاووسی ( که ساخته اعلی حضرت بود ) سپرد - و سال ( ۱۱۵۲ ) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجری معادرت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآوردن - و سال ( ۱۱۶۰ ) هزار و یکصد و شصت هجری مردم کشک باش و تمت شیب در سرابرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس از چند پسرانش بهری برخاستند آخر از آنها هم جزنامه باقی نماند \*

### • خدا یار خان •

مرزبان سنده مشهور بایقی در نسب عباسی است - و لقب عشیره او بزبان سندهه کلپوره است - و اتباع او را سرانیان گویند زیرا که اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعه مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشی بهر میبردند - و سلسله طریقت از سید محمد چونپوری مهدوی نیز داشته اند - یکی از اسلاف او بر رئیس قوم ابره ( که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سنده بودند ) پیوست - و پاره اراضی بطریق مدد معاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوت گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغه زمینداری برآمده محصول بحکم ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه تولیت بشیخ نصیر رسید - و او استقلال کلی در امر زمینداری بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد بریاست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

صوبه ملتان قاصد مباحث برافراخت و زایات شاهزاده بسیروستان رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر قرآن در میان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبد داشتند - و بعد از آنکه هوسه قن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوج را تعیین کرد - تا باقی ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیاورند یار محمد برادر خرد دین محمد بصورت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوی دل شده بدرهای کوه متروک جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معارفت بصوب ملتان برافراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه (۲) کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوی دره (که مملکتی وسیع از سنده و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را از تصرف زمینداران قدیم برآورد و بتصرف خود در آورد و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصب سرافرازی یافت و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن عالم کشید - از جمله اولادش در فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ دارود - روزی چند

(۲) نسخه [ب] هر سه قن را (۳) در [بعضی نسخه] سیوردها - و در [بعضی] سیوی و دهها (۴) نسخه [ب] رخت سفر عالم بقا کشید .

در میان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده باره اقطاعی مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیشگاه خلافت بخطاب پدر یعنی خدا یار خان و منصب سرباز عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و بدبده امارت و کوبه ایالت باقصی الغایه مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را مغنای خود ساخت - و در ادائن حکومت خود با جماعه دارود پوتره زمینداران شکار پور و غیره جنگهای معین نموده غالب آمد - و آن جماعه را از موطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعه دارود پوتره در عهد شاهزاده معزالدین بزمیغدار شکار پور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیغدار شکار پور فوج فرستاد جماعه دارود پوتره در رکاب فوج والا تردادات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوری این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سنده و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخست می آورد - و هر سال پیشکش میگرفت خدا یار خان در سنه (۱۲۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجری قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

(۲) حرکت نموده بلالکانه آمده نشست - و فوج جرار پیش فرستاد عبد الله خان ( که در شجاعت و مردانگی یگانه بود ) با فوج تلیل از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود و جنگی معین انداخته بقضای آلهی در معرکه کشته گردید - و خدا یار خان هر چند بعضی مضامین کلات را متصرف شد اما بهسبب معیبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین فتح از پیشگاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ و منصب پنجزاری با امل و امانه و عطیه نوبت و خلعت فاخره پیرایه امتیاز پوشید - و در سنه ( ۱۱۴۹ ) هزار و یک صد و چهل و نه هجری حکومت صوبه تقه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع مملکت ترخانیان مع شیعی زاید در قبضه اقتدار او درآمد \*

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سراپا باز زد - و درهای کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل به هندوستان رفت و بعد معارفت کابل چون غبار خاطره از خدا یار خان داشت ترسن عزیمت را جانب سنده معطوف العنان ساخت - و هرگاه خبر وصول نادر شاه بدایره غازی خان ( که از ملتان سی کرده مقاصله دارن ) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود گذاره کند - و بطرف دشت و ریگستان ( که عبور لشکر جرار درانجا

مکال باشد ) انتقال نمایند - باران آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سنده بگذرد باز بر ملک خود قائم شود - باین کنگاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوڑ و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیورستان کوچ کرده بامرکوت ( که قلعه مستحکم است ) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغار کرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختی - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمی ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مؤده بشارت تقویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصه آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت تحریر غلام شاه نامی و سرافراز خان پهرش ( که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند ) بحکومت این صوبه می پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است \*

### \* خانزمان میواتی \*

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضی زادهای فیروز پور میوات است - بقدره طالب علمی داشت - برخی نسخه متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوانی ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعلیم پسران خان  
مؤبر مامور گردید - پس ازان با منعم خان ( که دیوان پادشاهزاده  
محمد معظم بود ) مربوط گشته بوسیله آن خان فیض رسا بمنصب  
شاهی امتیاز یافت - در آن هنگام ( که منعم خان از جانب شاهزاده  
بصوبه دارای لاهور قیام داشت ) کارگذاری و تمشیت اکثر مهم  
خان مذکور بمشار الیه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعه  
والد بزرگوار از پشاور بهسواد دار السلطنت لاهور رسید و بر تخت  
سلطنت متمکن گشته بضرب سکه و خواندن خطبه بمطای خرمی  
چند ملازمان قدیم و جدید را باضافه و افزونی مناصب و عطای  
خطابهای مناسب بر فراخت - مشار الیه از فرط کار طلبی و کاربزمی  
بافزایش منصب و خطاب کار طایب خانی فرق اعتبار برافراخت  
و بعد از جلوه گیری شاهد ظفر در آغاز فرمانروائی از پیشگاه  
سلطنت بمخدمت کرور گری گنج اردوی معالی درجه اعزاز پیمرد  
اما چون منعم خان بخطاب خانخانانی باذننامی یافته مربع نشین  
چار بالش وزارت گردید او بقدم مصاحبت و دیرین ربط در سایر  
شیون ملکی و مالی دخل تمام نموده بمنصب عمده فایز گشت  
و در آن هنگام ( که شاه دهورا (۲) که پرگنه ایست مضاف سرهند و بمیامن  
نسبت مزار شاه فیض قادری مشهور ) معمر بهادر شاهی بود [ (۳)  
پیش از فوت خانخانان بساط هستی برچید - خانزمان ( که در انوقت

(۲) یا دهورا باشد (۳) در [ اکثر نسخه ] شاه قیص \*

مخاطب بعلی عسکر خان بود ) بفوجدارای چکله آقاره ( که  
از معالات خالصه شریفه اکبرآباد است - برسی کردهی کنار آب  
جون ) فرق اعتبار بهری و سرداری می افراشت - پس از آنکه نوبت  
فرمان فرمائی بجهاندار شاه ( سید شاهزاده اعزالدین نخستین  
(۲) خلف او باتالیقی خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد  
فرخ سیر ( که از یقنه راهی شده بود ) تعیین گردید - اکثر فوجداران  
سرا و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور ( که فوج  
خوب باخود داشت ) رفته ملحق گشت - و ( روزی چند همراهی  
گزیده بر رویه سردار و اسلوب دربار آگهی یافت - شاهزاده ( که  
جزنامه پیش نیست ) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار  
نا تجربه کار بر حیل و غدر است - و از غردلی و نامردی دل که  
نداشت بای داده هوش و عقل باخته نقوش تباهی و ادبار  
از سیمای احوال فوج نکبت موج پیدا و هویدا است - در انتهاض  
قادر و کمین شده چون آمد آمد فرخ سیر قریب گردید با فوج  
و خزانه تعلقه خویش ( که همراه داشت ) برخاسته بایوار و شبگیر  
بار پیوست - و هود هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار  
شاه باتفاق جهیل (۳) رام ناگر <sup>بجاء</sup> مپ کوکلتاش خان خانجهان عنان ریز  
گشته باریز و ستیز در آمد - و مکرر دلیوانه تاخته معرکه سرتابی  
و سرفشانی گرم نمود - بعد فتح چون چهره عقیدت او بگلگونه

(۲) نسخه [ ب ] فرمان روایی (۳) نسخه [ ب ] چهله رام \*



تلاشهای نمایان آراستگی یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب عالی مشمول نوازش پادشاهی گردید - و پستو بصوبه داری ملتان وخصمت یافته رایت بلند نامی برافراخت - در عهد خاقان زمان چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سائحه نادرشاهی ( که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود ) محاللات تیول خویش ( که در هندوستان تن شده بود ) سپرد او نمود - آخر سائیهی کاه فرشی ست - در همین کار پیمانه حیاتش لبریز گردید \*

### \* خواجه عبدالله خان \*

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر خود خواجه رحمت الله خان در رقابت عمادالملک مبارزخان بود هر دو عاملی سیکاکول و راجندری داشتند - <sup>(۲)</sup> چون پس از کشته شدن مبارزخان نظام الملک آصف جاه بهیدر آباد آمد هر دو پیش نوین مذکور رسیده او بخدمت خانسامانی بانضمام تعلقه محال راجندری و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش او بدیوانی سرکار آن امیر چهره بخت افروخته در ایامی ( که نوبت دوم آصف جاه عزیمت دار الخلافه نمود ) او را اتالیق فامرجلک شهید نموده در دکن گذاشت - و پس از آنکه آصف جاه مراجعت بدکن نمود او همیشه جایس راز دار بود - چون سعادت الله خان

(۲) نسخه [ ب ] راجندری - یا راجندری باشد \*

تعلق دار کرناٹک حیدرآباد فوت نمود و درست علی خان برادرزاده اش با مقدر علی خان بتفصیل ( که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده ) بکار آمدند و قلعه ترچناپای ( که از مشاهیر قلاع آن الکا ست ) بتصرف مرار ( از کهورپوه رفت ) آصف جاه تعلقه داری کرناٹک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصره قلعه مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب معین بنیان او بعطای نقاره بلند آرازه گشته دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه ( ۱۱۵۷ ) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست <sup>۱۱۵۷</sup> نقاره آخر تاریخ است - مرد ولایت زای آرمیده مزاج بود - بجز و نان دهی متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یک غصه میشد و دیگرے حسب الاتفاق وارد میگردد با او هم بعنف و درشتی پیش می آمد - ( شد از لادش خواجه نعمت الله خان - بمد فوت پدر چنده بعملی راجندری مامور شد - و در عمل صلابت جنگ به نیابت صوبه داری بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چنده ماده سودا بر دماغش ریخته بساط زندگی را در پیچید - دیگر اخلاش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکری شجاع الملک امیر الامرا بسر می برند درمی با علم مناسبتی دارند \*

(۲) د [ بعضی جا ] راجندری آمده \*

## \* خراج قلی خان بهادر \*

بهر نذر بی سمت - که از عمد های توران دیار بود - و بسفارت  
از انجا پیش عالمگیر پادشاه آمد - و بعد معاودت یولبارس خان<sup>(۲)</sup>  
پسر کلان خود را برای نوکری به هندوستان فرستاد - بعد فوتش  
پسر دوم او بیگلر بیگی خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان  
خود آمد - خان مذکور در آنوقت سن رضاعت داشت - بیگلر بیگی  
خان در ایام استقلال سادات بارهه بفوجداری و قلعه داری ماند  
از تغیر مرامت خان سر بر افراخته بود - او نیز با برادر  
همراهی داشت - سنه ( ۱۱۳۶ ) هزار و یکصد و سی و شش هجری  
( که نظام الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه  
درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید ) او را از اثنای راه  
همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان قبول از صوبه برهانپور  
یافته بفوجداری سرکار کهرکون صوبه خاندیس اوتات را بهر می برد  
در عمل اول ناصر جنگ شهید نیابت نظامت برار بظام او تقرر  
پذیرفت - و بعد بچند ماه معزول گردید - و پس ازان گاهی  
بفوجداری بکلانه و کرا بعد اولی به نیابت صوبه داری برهانپور  
مأمور گشت - و در عمل صلابت جنگ بخطاب ذوالفقار الدوله  
قائم جنگ سرمایه ناموری اندوخت - چون الکای خاندیس بتصرف  
مرهته رفت او بعسرت و پریشانی پیش صلابت جنگ بحیدر آباد

آمد - و برگشته جلگانو صوبه برار در اقطاع یافته راهی آنصوب  
گردید - و بعد چند روز در سنه ( ۱۱۷۹ ) هزار و یکصد و هفتاد<sup>(۲)</sup>  
ونه هجری رخت سفر بدار عدم بر بهست - آصف جاه با ری  
سلوک بامتياز می نمود - و وقت مجرا دست بهر می گذاشت  
اما او بسیار بر خود می چید - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص<sup>(۳)</sup>  
می نمود - از دست \*

\* بیتو هر گه که بگلشن گذری بود مرا \*

\* نکبت غنچه و گل درد سر بود مرا \*

از پسرانش هیچ یک ترقی نکرده - و بعد پدر بفاصله کم و زیاد پای  
بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت الله خان بقید حیات است \*

\* تمام شد \*

\* جلد اول از مآثر الامرا \*

# فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعه‌جات و  
آبها ( که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند )  
بترتیب حروف هجا

---

از طرف

ایشیائیک سوسائیتی بنگاله

خسب تالیف و تصحیح

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربی و فارسی

پرسیدنہی کالج

در مطبع آردوگانید پریس

واقع نمبر ۴۴ غلام مہکان لین

زبور طبع پوشید

کلکتہ

سنہ ۱۸۹۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعهجات  
و آبها و غیره ( که در اولین جلد متأثر الامرا اندراج یافته اند )  
بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان -  
و دومین برای مواضع و غیره \* شعر \*  
حسبی الله العالمین فانه \* مولی حمیب قادر و نصیر

\* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره \*

۲۸۶	آصف الدوله ..	* حرف الف *
۴۳	آتش خان جان بیگ	آصف الدوله امیر الممالک
۲۵۴	.. ..	پور نظام الملک آصف جاه
۴۳	آتش خان حبشی	.. .. ۳۶۸ - ۴۴
۱۸۸	.. ..	آصف الدوله جملة الملک
۲۶۰	آدینه بیگ خان ..	اسد خان محمد ابراهیم
	آزاد لای شیخ عبدالرحمن درویش	( شف محمد ابراهیم )
	( شف شیخ عبدالرحمن )	۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۶۰۰	.. ..	۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -

۸۱۵ - ۴۵۹ - ۳۲۰ ..	.. ..	۹۱
آصف الدوله صوفه دار لاهور	آصف خان ميرزا قوام الدين	
۳۰۰ ..	جعفر بيگ ( شف ميرزا	
آصف جاه ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -	قوام الدين ۴۲ ۹۳ - ۱۰۷ -	
۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵	۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -	
آصف جاہي ( يا ) آصف خان	۶۶۲ - ۷۰۲ - ۷۳۷ ..	
ميرزا ابوالحسن مشهور به	آصف خان يمين الدوله ( شف	
آصف جاہي ( شف ميرزا	يمين الدوله ) ۴۸۶ -	
ابوالحسن ۴۳ - ۱۴۹ -	۷۴۲ - ۷۷۵ ..	
۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -	آغر خان پير محمد ۴۴ - ۲۵۰ -	
۱۸۰ - ۲۰۸ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -	۲۵۱ - ۲۷۴ - ۳۷۶ - ۲۸۱ -	
۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -	۶۰۴ .. ..	
.. ۷۴۲ - ۷۸۲	آغر خان ثاني پسر آغر خان	
آصف خان خواجه عبد المجيد	پير محمد .. ۲۷۷	
هروي ( شف خواجه	آقا بيگ پسر قلندر سلطان چوله	
عبد المجيد ) ۴۲ - ۷۷ -	.. .. ۴۹۵	
۸۰ - ۸۲ - ۸۳ -	آقا رشيدا .. ۴۸۶	
آصف خان خواجه غياث الدين	آقا محمد طاهر وصلي ( شف	
علي قزويني ( شف خواجه	محمد طاهر ) ۱۲۸	
غياث الدين ) ۴۲ - ۹۰ -	آقا ولاي درات دار قزويني	

۱۰۷ - ۹۰ - ۱۰۷ ( يا )	ابراهيم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ -
آی خانم دختر عبداللہ سلطان	.. ۱۶۳ - ۲۰۱ - ۵۸۰
زوجه عبدالمؤمن خان - و	ابراهيم قلي .. ۱۰۷
ايشم خان قزاق و پير محمد	ابره ( قوم ) .. ۸۲۵
خان و باقي محمد خان و	ابشر پاشای حلب ۲۴۱ - ۲۴۲ -
ولي محمد خان و امام قلي	ابوالبركات خان امام جنگ
خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱	.. .. ۳۶۵
ابراهيم حسين ميرزا ۵۱۱ -	ابوالبقا پسر احمد بيگ خان
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -	کابلي .. ۱۲۷
ابراهيم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ -	ابوالحسن ۴۵۸ - ۸۰۸
۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷	ابوالحسن حيدر آبادی ۳۲۰ -
ابراهيم خان آق سقال ۷۶	.. .. ۸۰۷
ابراهيم خان ارزبک ۴۲ - ۷۵ -	ابوالحسن قطب شاه ۵۳۷
.. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶	ابوالحسن والي تلنگ يا تلنگانه
ابراهيم خان پسر علي مردان	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۷۸۹
خان .. ۴۴	ابوالخير خان بهادر امام جنگ
ابراهيم خان فتح جنگ خلف	.. .. ۴۴ - ۳۶۳
اعتماد الدوله ميرزا غياث	ابوالخير خان پسر امير خان
۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -	سندهي .. ۳۱۰
۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸	ابوالفتح .. ۶۳۸

ابوالفتح برادرزاده خاندانان	۴۷۷	اتکه خیل ( طائفه )
.. ..	۹۷۱	اچیت سنگهه راقور
ابوالفتح پسر منعم خان	۴۷۷	اچلا و راگه و پسران جادر زار
ابوالفتح خان دکنی	۴۲	.. ..
.. ..	۸۱۱ - ۱۲۰	اچم نایر
ابوالفضل	۹۸۴	اچهدروپ اسرم سناسی
ابوالقاسم حاکم گوالیار	۳۷۲ -	احتشام خان ( شف - اخلاص
.. ..	۳۷۳	خان ( ۴۳ - ۲۲۰ - ۲۲۲ -
ابوالعالی	۱۹۷	.. ..
ابوالمصور خان بهادر مقرر	۸۱۷	احتشام خان ثانی
جنگ میرزا مقیم	۴۴ -	احسن الدوله بهادر شرزه جنگ
.. ..	۳۶۵ - ۴۶۶	.. ..
ابو طالب پسر آصف خان	۱۵۳	احسن خان سلطان حسن عرف
.. ..	۱۵۳	میر ملنگ
ابو ناصر خان پسر شایسته خان	۱۷۰	احشام عالی
.. ..	۴۴ - ۲۹۲	احمد بیگ خان برادرزاده
ابوبک خان حبشی	۶۹۹	ابراهیم خان فتح جنگ
ابروپ یا آبروپ ( نام فیل	۴۳ - ۱۰۹ - ۱۳۶ - ۱۳۸ -	.. ..
سلطان خسرو )	۵۷۱ - ۵۷۲	۱۳۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳
اتکه خان یا اتکه خان	۳۷۹ - ۴۳۷	احمد بیگ خان کابلی

.. ..	۱۲۶ - ۱۸۶ - ۴۸۳	( شف احتشام خان ) ۴۳ -
احمد چک	۱۸۰	.. ..
احمد خان	۱۸۶ - ۱۸۷ - ۵۸۲	ادهم خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
احمد خان بنگش	۳۶۶ - ۳۶۷	۷۳ - ۳۷۷ - ۳۹۵ - ۴۳۷
احمد خان نیازی	۴۳ - ۱۸۵	ادهم خان کوکه ۴۲ - ۶۷ - ۳۸۹ -
احمد خورشیدی	۲۲۲	.. ..
احمد شاه پادشاه ( یا ) احمد	.. ..	ارادت خان ۲۰۳ - ۷۳۷
شاه	۱۹ - ۳۶۱ - ۳۶۲	ارادت خان ساروجی ۱۴۹
.. ..	۳۶۶ - ۳۶۸ - ۲۶۹	ارادت خان صوبه دار اودهه
احمد شاه درانی	۳۵۹ - ۳۶۰	.. ..
اختیار الملک گجراتی	۶۷۹	ارادت خان میر اسحق ۴۳ -
اخلاص خان اخلاص کیش ( یا )	.. ..	.. ..
اخلاص خان	۴۳ - ۴۴ -	ارادت خان میر محمد باقر
۱۹۸ - ۲۲۲ - ۳۵۰ - ۶۰۷	.. ..	مخاطب به اعظم خان ( شف
اخلاص خان حسین بیگ	۴۳	اعظم خان ) ۴۳ - ۱۷۴ -
.. ..	۱۵۱	.. ..
اخلاص خان شیخ کندیه	۴۳	ارجمند بانو بیگم موسوم به ممتاز
.. ..	۱۹۸	محل دختر زاده میرزا
اخلاص خان شیخ فتحپوری	.. ..	غیاث الدین آصف خان
مخاطب به احتشام خان	.. ..	.. ..

۴۳۲ .. ( طائفه )	۲۶۲ - ۲۹۱ - ۳۱۰
۶۴۹ ..	۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۲۰
۳۶ ..	۸۱۵ - ۴۵۹
۴۴	اسد خان ارسلان قلبي ۴۳ - ۱۴۰
۲۷۷ ..	اسد علي خان جولاق ۳۵۴
ارشد خان پسر امين الدوله	اسفنديار ۱۱۵ - ۱۱۹
امين الدين خان بهادر ۳۵۸	اسفنديار پسر آلهيار خان ۱۸۴
ارشد خان مير ابوالعلا ۴۴ -	اسفنديار پسر تولک خان ۴۷۷
۲۸۴ - ۲۹۰	اسفنديار خان ۵۶۸
۱۴۰ .. ( طائفه )	اسفنديار خان حاکم ارکنج ۷۶۷
۲۰ .. ( قوم )	اسکندر خان اوزبک ۸۴
۵۰۶ .. ( قوم )	اسلام خان ۱۱۶ - ۱۸۴ - ۲۱۱
اسدالدين احمد پسر پادشاه	۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۴۵۲	۲۲۳ - ۲۴۴ - ۴۸۹ - ۷۲۴
۲۵	اسلام خان رومي ۴۳ - ۲۴۱
۴۸۷ ..	اسلام خان شيخ علاءالدين
۲۰۳ ..	چشتي فاروقي يا اسلام خان
اسد خان مخاطب به	چشتي ( شف علاءالدين )
آصف الدوله جمله الملک	۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
( شف آصف الدوله ) ۴۴ -	اسلام خان مشهدي ۴۳ - ۱۶۲ -

۲۷۲ - ۱۶۴ - ۱۶۳ ..	۶۴۴ - ۸۲۰ ..
اسلام خان مير ضياءالدين حسين	اشرف خان پسر اسلام خان
بدخشي ۴۳ - ۲۱۷	مشهدي ۱۶۶
اسماعيل .. ۲۷۹	اشرف خان خواجه برخودار
اسماعيل اتقي .. ۱۷۰	۴۳ - ۲۰۶ ..
اسماعيل برادر زاده محمد عادل	اشرف خان ميرزا محمد اشرف
شاه بيچاپوري ۵۷۹ - ۵۸۰ -	۴۴ - ۲۷۲ ..
۵۸۱ ..	اشرف خان مير منشي ۴۲ -
اسماعيل بيگ دولدي ۴۲ - ۶۴	۶۶ - ۷۳ - ۸۵ - ۴۶۹ - ۶۳۷
اسماعيل پسر برهان شاه ۱۲۱	اصالت خان ۱۷۱ - ۲۲۱ - ۲۲۴
اسماعيل خان .. ۷۷	۲۵۴ - ۳۰۵ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
اسماعيل خان بهادر يني ۴۴ - ۳۷۰	۴۲۲ - ۴۴۲ - ۷۷۷ - ۷۸۲
اسماعيل خان مکها ۴۴ - ۲۹۱	اصالت خان پسر خانجهان
اسماعيل خرس .. ۶۵	کودي .. ۷۳۲
اسماعيل قاي خان ۶۴۸	اصالت خان مير بخشي ۴۴۱ -
اسماعيل قاي خان ترکمان ۱۰۹	۲۵۲ - ۷۷۵ ..
اسماعيل قاي خان ذوالقدر ۴۲	اصالت خان ميرزا محمد ۴۳ -
۱۰۶ - ۱۰۵ ..	۲۲۲ ..
اسماعيل نظام شاه ۱۲۲ - ۱۲۳	اصالت خان مير عبدالهادي
اشرف خان ۷۴ - ۲۰۷ - ۲۷۴	۴۳ - ۱۶۷ ..

اعتبار خان خواجه سرا ۴۳ -	اعتماد الدوله محمد امين خان
۱۳۴ ۹۳ ..	چين بهادر ( يا ) اعتماد
اعتبار خان خواجه عنبر ۴۲	الدوله محمد امين خان
اعتبار خان ناظر ۶۵ ..	بهادر ۴۴ - ۳۳۴ - ۳۴۶ -
اعتبار راد ۱۷۷ ..	۳۵۸ ..
اعتقاد خان ۲۲۳ - ۳۳۰ -	اعتماد الدوله ميرزا غياث بيگ
۳۴۶ - ۳۴۲ ..	طهراني پدر نور جهان بيگم
اعتقاد خان محمد مراد	۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -
فرخ شاهي ۳۳۹ ۴۴	۱۵۱ .. ..
اعتقاد خان ميرزا بهمن يار	اعتماد الملك ۹۵ ..
۲۳۲ - ۴۳ .. ..	اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۲۹ -
اعتقاد خان ميرزا شاپور ( يا )	اعتماد خان خواجه ادراک ۱۳۷
شاهپور ۱۸۰ - ۴۳	اعتماد خان خواجه سرا بهول
اعتماد الدوله ۱۳۶ - ۱۸۰ - ۶۹۰ -	ملك نام ( شف پ ) ۴۲
۷۳۷ .. ..	۸۸ .. ..
اعتماد الدوله جهانگيري ۵۷۳ -	اعتماد خان شيخ عبدالقوي
۵۷۴ .. ..	۲۲۵ - ۱۳ ..
اعتماد الدوله فخر الدين خان	اعتماد خان گجراتي ۴۲ - ۹۳ -
بهادر ۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۸ -	۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ -
۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲	۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۵ - ۹۴ -

اعظم خان ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹ -	افتخار خان ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۷۸۶ .. ..	۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱ -
اعظم خان جهانگيري ۲۰۳	افتخار خان ترکمان ۱۸۲
اعظم خان ساوجي موبه دار دکن	افتخار خان خواجه ابرالبقا
( يا ) اعظم خان ناظم دکن	۴۳ - ۲۰۰ .. ..
۷۵۰ - ۷۲۶ - ۵۱۹ - ۴۱۶	افتخار خان سلطان حسين
اعظم خان کوکه معروف به	۴۳ - ۲۵۲ .. ..
خدائي خان مظفر حسين	افراسياب خان ۲۴۴ - ۲۴۶ -
( يا ) خان کوکه ( يا ) اعظم	افريدي ( افغانان ) ۱۰۹ - ۷۳۶ -
خان کوکه ( شف فدائي	افضل بيگ .. ۶۳۶
خان ( ۴۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -	افضل خان ۶۵ - ۱۱۷ -
۲۸۱ - ۲۵۱ - ۲۴۷ ..	افضل خان خواجه سلطان ( يا )
اعظم خان مير بخشى ۱۵۴	خواجه سلطان علي ( شف
اعظم خان مير محمد باقر عرف	خواجه سلطان علي ) ۴۲ -
ارادت خان ( شف ارادت	۶۵ - ۴۶۹ .. ..
خان ( ۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -	افضل خان ديوان اعلى ۷۱۶
۷۴۲ - ۱۷۷ .. ..	افضل خان شيخ عبدالرحمن
اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱	۴۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶ ..
افغانه .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴	افضل خان صدر الصدر ۳۱۰
افغانه ابدالي ۹۲۳ ..	افضل خان علامي ملا شکرالله



شیرازی ( یا ) افضل خان	الله قلی خان اردبک ( یا )
شکر الله ۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -	آله قلی خان اردبک ۴۳ -
.. ۱۴۸ - ۱۵۰	.. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
افضل علي خان .. ۴۰۶	الله وردی خان ۴۳
افغانان ( طائفه ) ۸۸ - ۸۶	الله وردی خان پسر الله وردی
افغان بلغاک .. ۲۷۹	خان .. ۴۳
افغان پنی .. ۱۲۵	الله یار خان پسر افتخار خان ۴۳
اقصى القضاة قاضي عبدالوهاب	الله یار خان توزک ۴۳ - ۲۱۶
.. .. ۴۳ - ۲۳۵	المان ( یا ) المانان ( قوم )
اکبر ( یا ) اکبر ابتر ( یا )	۱۸۰ - ۱۹۹ - ۴۲۱ - ۴۴۲ -
اکبر باغی ۴۵۰ - ۴۶۱ -	.. ۷۴۰ - ۷۷۰ - ۷۷۱
.. .. ۷۸۸ - ۸۰۶	النگ گوش .. ۱۸۹ - ۱۹۰
اکبر آبادی محل .. ۴۹۲	الوس بلوچ .. ۱۰۵
اکبر بادشاه ( شف جلال الدین	آله وردی خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -
محمد اکبر بادشاه ) ۴۵ - ۶۶۹	۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
اکرام خان سید حسن ۴۳ - ۲۱۵	۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴
اکرام خان هوشنگ .. ۱۲۰	۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -
الغ خان حبشی .. ۴۲ - ۸۷	.. .. ۷۴۵
الغ خان امان بیگ ۴۳ - ۹۵	آله وردی خان عالمگیر شاهي
.. .. ۱۹۱ - ۱۹۲	.. .. ۲۳۰ - ۲۷۸

الیم سلطان .. ۴۳۲	احمد .. ۴۳ - ۸۱۱
امام ثامن ضامن علي ( یا ) ثامن	امر سنگهه .. ۲۰۰
د ضامن موسی رضا ۲۲۲	امیر ابراهیم خان .. ۲۲۰
امام قلی خان ۱۹۰ - ۴۳۲ -	امیر ابوالقاسم نمکین .. ۳۰۳
۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۵۱۹ -	امیر الامرا سید حسین علي
.. .. ۷۶۸ - ۷۶۷	خان ( یا ) حسین علي
امام قلی خان والی توران ۵۸۸	خان ( شف حسین علي
امام قلی سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷	خان ( امیر الامرا ) ۱۲ - ۴۴۰ -
امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ -
امان الله خان نبیرگ الله وردی	۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ -
خان .. ۴۴ - ۲۹۳ -	۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
.. .. ۲۹۴ - ۵۰۶	۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
امانک خان ۱۴ - ۱۵۰ - ۲۶۱ -	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
.. ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۳۱۱	امیر الامرا شایسته خان ( شف
امانک خان خوافی ۲۸۷ -	شایسته خان ( امیر الامرا )
.. .. ۲۹۰	۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶
امانک خان میر حسن ( یا )	امیر الامرا شریف خان ( شف
امانک خان ثانی ۴۴ -	شریف خان ( امیر الامرا )
.. .. ۲۸۷	۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸
امانک خان میرک معین الدین	امیر الامرا علي مردان خان

( شف علي مردان خان )	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۳۴۵
امير الامرا ( ۵۹ - ۱۸۲ )	۹۰۸ - ۴۹۷ .. ..
۲۸۴ ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱	امير خسرو شاه .. ۳۷۲
۷۷۷ - ۷۷۰	امير فتح الله شيرازي ۴۲ -
امير الامرا غازي الدين خان	۱۰۳ - ۱۰۰ .. ..
بهادر فيروز جنگ ( شف -	امين احمد رازي ( يا ) امين
غازي الدين خان بهادر	رازي .. ۴ - ۶۶۷
فيروز جنگ ( ۴۴ - ۵۷ -	امين احمد - ز الدين استرآبادي
۳۹۹ - ۳۹۱ .. ..	۱۲۳ .. ..
امير تيمور ( شف صاحبقران )	امين الدوله امين الدين خان
۷۷ - ۹ - ۴۰۷	بهادر سندهلي - ۴۴ - ۳۵۷
۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۳۲	امين الدين خان پسر امين
امير حبيب الله خان ۴۷۲	الدوله امين الدين خان
امير خان سندهلي	بهادر .. ۳۵۸
عبدالكريم ۳۰۳ - ۴۴ - ۳۰۳	امين خان .. ۷۰۷
امير خان مير ابوالبقا ۴۳ -	امين خان دکني ۴۴ - ۳۵۲
۱۷۲ .. ..	امين خان غوري .. ۶۸۳
امير خان مير ميران ( يا )	انتظام الدوله خان خاندان پسر
امير خان ۴۴ - ۲۷۷ -	قمر الدين خان ۳۶۱ - ۳۶۷
۲۷۹ ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴	۳۶۸ .. ..

انور الدين خان تعلقه دار	(يا) ايوج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
کرناٹک .. ۳۶۴	۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
انور الدين خان شہامت جنگ	۷۸۸ .. ..
گرداموئي .. ۲۰	ايسونمت رار ( يا ) ايسونمت
انور خان پسر وزير خان ۳۰۶	(رای) .. ۵۲۱ - ۵۲۲
انوري .. ۵۹۰	ايشم خان قزاق .. ۴۳۸
انوشه خان والي اورکنج ۳۴۷	ايل قرقلو ( قوم ) .. ۸۲۳
انبراي سنگدان .. ۵۸۳	ايمانچي ( يا ) المانچي ۷۴۱
ارداجي رام ۴۳ - ۱۴۲ -	ايمل خان .. ۲۸۱ - ۲۸۳
۱۴۳ ۱۴۴ .. ..	ايمل خان قرين ۷۲۸ - ۷۲۹
اردا چوهان .. ۵۰۷	
ادرک زئي ( افغانان ) ۱۰۹	
ارزبک ( يا ) ارزبکيه ( قوم )	
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -	
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۲۶ -	
۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۶ - ۷۸۰	
ارزيک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵	
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰	
۴۵۸ .. ..	
ايوج خان پسر قزلباش خان	بابر پادشاه - ( شف - فردوس

مکانی ( ۴۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -	باقی خان حیات بیگ ۴۵ -
۳۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -	.. .. ۳۵۸
.. .. ۶۷۹	باقی محمد خان کوکه ( ۱۲ )
بابو نایک سردار مرهه ۳۲۴	باقی خان ۴۵ - ۳۹۴ -
باجی زار .. ۵۴۶ - ۸۲۲	۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -
بادشاهزاده بهادر شاه ۳۱۰	۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰
بادشاهزاده سلطان خرم ۶۹۳	باقی یوز اتالیق بهرام خان ۷۶۷
بادشاهزاده محمد اکبر ۳۱۲	باگه بهر رانا .. ۵۱۶
بادشاهزاده محمد کام بخش	بالاجی زار مرهه ۲۹ - ۳۵۹
.. .. ۴۵۷	بالجو قلیچ شمشیر خان ( ۱۱ )
بادشاهزاده محمد معظم ۳۱۱	بالجو قلیچ ۴۵ - ۴۰۴
.. .. ۸۳۰	بال سندر میرزا کوکه ۶۲۸
باز بهادر ۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -	بایزید .. ۳۸۸ - ۳۸۹ -
باز بهادر بایزید ۴۴ - ۶۹ - ۷۰ -	.. .. ۳۹۰ - ۶۴۰
باقر خان نجم ثانی - ۴۵ - ۱۶۹	بایزید خان .. ۶۰۰
۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱	بتک زئی ( ۱۱ ) بتک ( ۱۱ )
باقی خان پسر باقی خان ۴۲۸	تک ( قوم ) ۶۰۱ - ۶۰۲
باقی خان چیلہ قلماق	بختان بیگ رز بهانی ۲۵۵
شاهجهانی ۴۵ - ۴۲۷ -	بختار خان خواجه سرا ۴
.. .. ۵۹۰ - ۶۰۵	بختیار خان زمیندار شکار دور

.. .. ۸۲۷	بسالمت خان میرزا سلطان نظر
بخشی الملک اسد خان ۲۴۴	.. .. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۶۱
بخشی الملک اشرف خان ۴۵۵	بسنت زامی ( هیدو بقال خود را
بدن سنگه .. ۵۴۶ - ۵۴۷	باین نام خوانده بود ) ۴۶۹
بدیچند پسر راجه جیچند ۶۱۷	بهواس زار .. ۲۹
بدیع سلطان ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲	بشوتن .. ۱۱۵
براهمه ( قوم ) .. ۶۴۸	بکرماجیت پسر چهار سنگه
برج علی .. ۶۲۵	بندیلہ ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳
برق انداز خان میر آتش ۵۹۲	بکرماجیت جگراج .. ۵۲۶
برهان الدین قلندر ۱۹۴	بلوچ ( قوم ) .. ۴۱۰
برهان الملک سعادت خان	بلوگات ( قوم ) .. ۴۲۰
برهاندار اردهه ۴۵ - ۴۶۳ -	بندرابن دیوان .. ۴۵۸
.. .. ۸۲۲	بندیلہ ( قوم ) .. ۵۲۶
برهان خادم سلطان محمود	بہادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۶۲۶
گجراتی .. ۹۴	بہادر الملک .. ۴۵ - ۳۹۸
برهان نظام شاه .. ۱۲۳	بہادر برادر زادہ خانجہان ۱۶۱
بزرگ امین خان ۴۵ - ۴۵۲ -	بہادر پسر سعید بدخشی ۴۵
.. .. ۴۵۳	بہادر پور ابراہیم .. ۷۰۲
بسالمت خان میرزا حفیظ اللہ	بہادر پور زادہ برهان نظام شاه
.. .. ۵۲۹	.. .. ۶۹۹

بهادر جي .. ۵۲۲	بهادر خان کوکھ ۲۱۷ - ۲۳۱
بهادر خان ۸۲ - ۸۳ - ۳۸۶	.. .. ۷۸۵ - ۷۸۱
۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱	بهادر خان لودي .. ۷۲۷
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۷ - ۴۲۵	بهادر خان مرزبان خاندیس ۶۸۵
۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۹	بهادر شاه ملقب به خلد منزل
.. .. ۸۰۰	( شف خلد منزل ) ۹ -
بهادر خان اوزبک ابو النبی	۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶
.. .. ۴۵۰ - ۴۵۰	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹
بهادر خان باقي بیگ مخاطب	۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵
به غیرت خان ۴۵ - ۴۴۴	۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲
.. .. ۴۴۵	۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱
بهادر خان بدخشي ۴۷۳	۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲
بهادر خان پسر سلیمان کرراني	۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰
.. .. ۶۳۹	۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹
بهادر خان رهله ۴۵ - ۱۷۱	بهار سنگه بنديله ( یا ) بهار
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵	سنگه .. ۱۸۶
۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۴۶	بهاء الدین .. ۷۸۱
بهادر خان شیباني ۴۴ - ۸۵	به دوریه ( قوم ) ۶۸
.. .. ۳۸۴ - ۸۶	بهرام پسر جهانگیر قاي خان
بهادر خان فوجدار کرنول ۳۶۴	.. .. ۵۲۵

بهرام سلطان ( ولد نذر محمد	قریشي ... ۷۲۵
خان ( ۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱	بهیل ( قوم ) ... ۸۰۵
.. ۷۴۷ - ۴۴۴ - ۴۴۳	بهیم نوابین زمیندار چوراگده
بهره مند خان عزیزالدین	... .. ۵۲۷
میردخشي ۴۵ - ۲۸۶	بیان خان شیخ فاروقی ۴۵ -
۳۰۸ - ۳۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹	... .. ۴۶۲
بهرجي زمیندار بکلانف ۴۵ -	به بدل خان سعیدای گیلانی
۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳	۴۵ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷
... .. ۴۱۴	بی بی فاطمه اردربیگی
بهگزیت سنگه ... ۵۴۰	جنت آشیانی ... ۶۲۰
بهلول ... .. ۱۶۱	بیتوجي ... ۵۲۲
بهلول بیجا پوری ... ۲۴۵	بیچه جیو والد میرزا عزیز
بهلول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸	کوکھ ... ۶۸۵
.. .. ۷۴۳	بیدر ( قوم ) ... ۵۸۷
بهلول خان میانه ۷۲۶ - ۷۵۴	بیراگی ( قوم ) ... ۷۹۵
بهو بیگم ( یا بیگم )	بیرام خان خانانان ( شف
مامای صالحه ... ۲۷۱	خانانان بیرام خان ) ۴۴ -
بهوجبل نایکوارې ۲۰۸ - ۲۱۰	۴۷ - ۴۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ -
بهوجراج حارس قلعه ارسه ۷۵۴	۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
بهیگن خان ( یا ) بهیگن خان	۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

بیگلر خان ولد معید خان ۵۲۵	۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۳۷۰
بیگ محمد خان قلعه دار	۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸
ادونی ... ۱۹۳	۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲
• حرف بی •	۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۴
پادرا ... ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۵۵	۹۲۵ - ۹۳۲ - ۹۳۷ - ۹۴۵
پادشاه ( نام اسمپ شاهجهان	۹۴۶ - ۹۹۳ - ۷۲۲
پادشاه ( پادشاه ) ... ۵۷۸	۱۰۶ ...
پادشاه زاده دارا شکوه ۱۹۹ -	۸۰ - ۸۱ ...
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸ - ۷۷۲	بیگ ترکمان ( یا ) میرم
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷	بیگ ۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰
پادشاه زاده محمد اعظم شاه	۴۳۵ - ۷۰۶
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۲۹ - ۷۹۷	میرم ساه پسر بهرجی مخاطب
پادشاه زاده محمد اردنگ زیب	به دولت محمد خان ۴۲۴
بهادر ۱۹۷ - ۱۹۸ -	بیگ ارغای اقلیق عبدالعزیز
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹	خان ... ۷۹۷
... ۷۴۷	بیگلر بیگی خان ... ۸۳۴
پادشاه زاده محمد شجاع ۲۲۱	بیگلر خان ... ۱۹۳ - ۴۵
پادشاه زاده مراد بخش ۲۲۱ -	بیگلر خان تیغ بیگ ۵۰۵
... ۵۹۷	بیگلر خان سعد الله ... ۴۰۱
پادشاه زاده ولیعهد شاهجهان	بیگلر خان میرزا احمد ۵۰۴

... ۵۸۳ - ۱۴۲ - ۱۳۵	خان ( ... ۵۹۹
پادشاه قلی خان تهور خان ۴۰	په - ول ملک اعظم - ان خان
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲	خواجه سرا ۴۲ - ۸۸
پاینده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴	پیر خان ... ۹۰۰
پاینده محمد سلطان ۳۹۵ -	پیر علی ... ۳۷۱
... ۴۳۲ - ۴۳۴	پیرما نایک زمیندار ( یا )
پتنگ رار ... ۵۲۲	هرما نایک ۳۰۲
درب خان ( یا ) پتری خان	پیر محمد خان ۴۳۵ - ۴۳۶ -
( یا ) پری خان ملقب	... ۴۳۸ - ۴۲۵
به هات پتھر ... ۸۰۷	پیر محمد خان شروانی ۹۹ -
پرتاب زمیندار پلاون ( یا )	... ۷۱ - ۳۹۰ - ۹۱۵
پلامون ... ۱۸۱ - ۱۸۹	پیر محمد سلطان ... ۴۳۶
پرتاج راتھور ۴۵ - ۴۲۸ -	پیشرو خان ... ۹۲۰
... ۴۲۹	پیشرو خان مهتر سعادت ۴۵ -
پرتھی سنگھ مرزبان سرپ نگر	... ۳۹۶
... ۲۴۸	• حرف تا •
پردل خان پیرا ( یا ) پیرام ( یا )	تاتار بیگ ... ۱۹۷
پیرا ۴۵ - ۲۵۹ - ۴۲۴ -	تاتار خان خراسانی ۴۵ - ۴۷۱
... ۴۲۵ - ۴۲۶	تاتار سلطان ولد محمد خان
پکه ای رال ( سلطان حسین	



جانا بیگم دختر خانان میرزا	جانی خان ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵
عبد الرحیم	جاوید خان بهادر خواجه سرا ۷۰۲
جان نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸	... ۳۶۲ - ۳۶۷
...	جباری بیگ ... ۱۸۲
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم	جی ( یا ) جیتی اوزبک
...	... ۱۸۹ - ۷۴۰
جان نثار خان کمال الدین	ججھار سنگھ بندیلا ( یا )
حسین ... ۵۲۷	بندیلا ( یا ) ججھار
جان سپار خان ... ۵۱۸	بندیلا ( یا ) ججھار سنگھ
جان سپار خان پسر مختار خان	۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۶
...	۴۱۹ - ۴۲۷ - ۵۲۷ - ۵۹۰
جان سپار خان ترکمان جهانگیر	۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۳۸ - ۷۴۵
بیگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸	... ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۲
جان سپار خان خواجه بابا ۴۶	ججھار خان ... ۹۵
...	جسونت ... ۲۱۷ - ۷۸۸
...	... ۷۹۹
...	جعفر بیگ ( یا ) جعفر ( یا )
جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱	جعفری ۲۳۱ - ۵۰۸
جانوجی بهونسله پسر رکھو	... ۸۲۴
بهونسله ۴۰ - ۳۷۰	جعفر خان ... ۲۶۲ - ۷۷۷

جعفر خان تکلو ۴۶ - ۵۰۷	جگ مال برادر خورد راجه
جعفر خان عمدة الملک ۴۶ -	بهارهمل ۴۶ - ۵۱۰
...	جگناٹھ پسر راجه بهارهمل
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۴	... ۴۶ - ۵۱۴
جعفر خان ناظم بنگالہ ۱۹۱ -	...
...	جلال الدین .. ۶۴۰
۲۹۰ - ۸۲۱	جلال الدین (روشانی) ( یا ) جلالہ
جعفر میرزا مخاطب بہ آصف	روشانی ( یا ) روستائی
خان ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴	... ۱۰۶ - ۱۰۹
...	جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
۷۳۷ - ۷۰۲	ملقب بہ عرش آشیانی
جگناٹا ( یا ) چکنا زمیندار سوء	( شف عرش آشیانی ۷ -
...	۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸
...	۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
جگت یلہ ... ۳۵۵	۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰
جگ جیون پسر ارداجی رام	۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶
مخاطب بہ ارداجی رام	۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵
...	۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹
۱۴۴	۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲
جگ جیون جراح ۱۴۴ -	۳۲۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹
...	۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۷۴۰	...
جگدیو رای ۵۲۲ - ۵۲۳	...
جگراج پسر ججھار سنگھ ۷۳۸	...
جگراج عرف بکرو حاجیت ۴۶ -	...
...	...

۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۰۱ - ۴۰۷	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۲	۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷	جلال الدین محمد ۶۷۳
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۵ - ۵۰۸	جلال خان قورچی ۴۶۰ - ۵۰۹
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲	... .. ۵۱۰
۵۱۴ - ۵۱۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹	جلال کاکر ... ۵۳۰ - ۵۴۹
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۹	جمال الدین خان مغالط
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲	بصقندر خان ... ۸۰۶
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰	جمال الدین محمدون ۶۱۷
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴	جمال خان حبشی غلام بیرام
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰	خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵	... .. ۱۲۴ - ۱۲۹
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹	جمال خان عمزاد حسین خان
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸	میراثی .. ۶۶۳
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶	جمشید خواجه ۶۵۲
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷	جملة الملک اسد خان امیر الامرا
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲	۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵	... .. ۸۱۴ - ۸۵۶ - ۸۵۵
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳	جملة الملک عبداللہ خان ۱۹۹ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱	... .. ۷۷۳ - ۴۲۳

۴۸۳ ...	جمیل بیگ
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰	جنت اشیانی ( یعنی )
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶	نصیر الدین محمد همایون
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴	بادشاہ ( شف همایون
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷	بادشاہ ) .. ۹
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵	۹۴ - ۹۵ - ۹۹ - ۷۵ - ۷۳
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۴	۷۸ - ۸۴ - ۲۴۳ - ۲۷۲
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۴۰۵	۳۹۶ - ۳۹۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱	۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷
۴۸۱ - ۴۸۵ - ۴۹۴ - ۴۹۶	۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸	۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۱۶
۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۵۱	۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳	۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶
۵۸۸ - ۵۹۳ - ۶۶۷ - ۶۶۲	۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۱
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳	۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱	۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷
۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶	۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸	۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵
۷۴۹ - ۷۴۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵	۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳
	۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱



۶۴۷	..	جنو يا خديو	۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰
۶۴۴	..	جفيد كوراني عم دارؤد	۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴
۶۵۱	..	..	۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰
۵۴۱	..	جواهر خان ناظر	۴۸۵ - ۴۸۳ - ۴۸۱ - ۴۱۱
۵۹۵	..	..	۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷
۵۴۸	..	جواهر سنگهه	۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷
۱۰	..	جهان آرا بيگم	۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷
۳۱۶	..	جهاندار شاه	۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷
۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۴۲	..	..	۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱
۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۱	..	..	۶۹۳ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۸
۸۳۱ - ۸۲۰ - ۸۱۸	..	..	۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱
جهانگير بادشاه ( ملقب به جغت )	..	..	۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۳۵
مكاني ( شف جغت )	..	..	۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲
مكاني ( ۴ - ۹۳۹ - ۱۱۱ )	..	..	۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۴۹ - ۷۷۴
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۶	..	..	۷۷۵
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴	..	جهانگير بيگ	۵۱۷
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳	..	جهانگير قلي خان	۵۱۳
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲	..	..	۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸
۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲	..	جهانگير قلي خان پسر گلان	..
۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸	..	خان اعظم ميرزا عزيز كوه	..

۶۹۳ - ۶۸۷	..	..	۱۶۵ - ۱۶۶
جهانگير قلي خان شمس الدين	..	چغتآ ( يا ) چغتائي ( قوم )	..
مشهور به ميرزا شمسي	..	..	۱۷۰ - ۶۵۰
۵۲۴ - ۴۶	..	چغتاي برلاس	۱۹۱
جهانگير قلي خان لاله بيگ	..	چنپت بنديله	۴۲۰ - ۴۲۸
كابلې	..	چنپت سنگهه	۴۲۸
..	..	چندر سين پسر خرد راي	۵۱۲ - ۱۱۸
جهيله رام ناگر يا جهيله رام	..	مالديو	۵۱۴
..	..	چندر سين ( اجه ماردار )	۵۰۹ -
جي ابا سندهيه	..	..	۵۱۰
جيجي انكه مادر خان اعظم	..	چنگيز خان	۹۰ -
ميرزا عزيز كوه	..	..	۳۹۰ - ۵۶۲
جي سنگهه	..	چورامن جاتا	۴۶ - ۵۴۰ -
..	..	..	۵۴۲ - ۴۶۴
چاند بي بي سلطان هشير	..	چيته ( يا ) چينه	۸۷
برهان نظام شاه ر زوجة	..	چيته خان خواجه سرا	۷۰۱
علي عادل شاه بيچا پوري	..	چين قلي خان	۸۱۴
..	..	..	۶۹۹ - ۷۰۱
چتر پوج چوهان	..	..	۷۷۹
چتر پوج كاتب و كار املا خان	..	..	..

• حرف چے •

• حرف حا •

حاجم خان والي اردكڙج

دار الملک خوارزم ۴۲۲	حدیثی .. ۵۷۹ - ۴۷
حاجی حور پسر خانم زوجة ۱۸۰	حبیب چک .. ۱۸۰
ابراهیم خان فتح جنگ ۱۹	حوز الله خان .. ۱۹
و خاله نور جهان بیگم ۱۳۹	حسام الدین خان میسرزا
حاجی خان غلام شیر شاه ۴۶۸	حسام الدین حسن ۴۷ -
حاجی شفیع خان .. ۲۸۸	.. ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۴
حاجی عبد الشکور ۳۸ - ۲۹	حسن پادشاه آقا قوئیلاو ۳۷۱
حاجی محمد .. ۳۹۵	حسن بیگ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
حاجی محمد خان سیستانی	حسن بیگ پسر بیگ ۴۰۰
۴۹ - ۸۳ - ۴۷۲ - ۵۴۸	حسن بیگ خان بدخشی
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۴۴	شیخ عمري .. ۴۶ -
حاجی محمد خان قدسی ۴۰۷	.. ۴۴۴ - ۴۸۳ - ۵۶۵
حاجی محمد خان کرکی ۲۹۴	حسن بیگ صف شکن خان
حاجی یوسف خان ۴۶ - ۵۵۷	.. .. ۳۳۳
حارث بن کلاره .. ۵۷۷	حسن خان بکائی (یا) بکائی
حافظ خان .. ۲۰۶	.. .. ۶۲۶
حافظ نصر الله .. ۷۱۲	حسن خان پسر خانچیان لودی
حاکم بیگ داماد اعتماد الدوله	.. .. ۷۲۹
.. ۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴	حسن خان خزانچی ۳۹۱
حدیثی خان سیدی مفتاح	حسن خان کهتوبه ۴۶

حسن مینغ (یا) مباح (یا) ۲۴۱	حصین پاشا ولد علی پاشا ۲۴۱
مالح .. ۶۶۸	.. .. ۲۴۲
حسن عرب (یا) حسن علی	حصین پسر خانچیان لودی ۷۲
عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷	حصین خان تکریم ۵۵۱ - ۵۵۲
حسن علی خان ۲۳۱ - ۲۷۸ -	حصین خان خوشگنی پسر کلان
.. ۵۹۴ - ۵۹۸	سلطان احمد اعظم شاهي
حسن علی خان بهادر عالمگیر	۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
شاهی ملقب به میرزا باگه	.. ۶۰۲ - ۶۰۴ - ۶۰۵
درویش خلف آله وردی	حصین خان میواتی ۶۹۳
خان .. ۴۷	حصین شاملو حاکم هرات ۴۸۱
۲۷۱ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ -	حصین علی خان امیر الامرا
.. .. ۵۹۷ - ۵۹۹	( شف امیر الامرا سید
حصین .. ۶۰۱	حصین علی خان ( ۱۲ -
حصین بیگ خان اوزبک ۴۷	۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ -
حصین بیگ خان زیگ	۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
خواهرزاده و خویش علی	۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
مردان خان .. ۵۹۱	۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
حصینی بیگ عالی مردان خان	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
(یا) حسینی بیگ	حصین علی خان ناظم دکن
خانصمان .. ۸۰۷	.. .. ۸۰۹

۲۷۴ ..	حسین قلی	۵۸۷ - ۵۹۵ - ۴۷	گیلانی
۳۷۸ -	حسین قلی بیگ	۵۹۵ ..	حکیم خوشحال
۴۴۴ ..	..	۴۹۱ -	حکیم دازد تقرب خان
..	حسین قلی خان مخاطب به	۴۹۳ - ۴۹۲ ..	..
۱۰۵ - ۳۸۱ -	خانجهان	۴۱۲	حکیم رکذای کاشی
۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ ..	..	..	حکیم صدرا ملقب به مسیح الزمان
۷۹۷ ..	جهین منور خان	۵۸۹ - ۵۷۷ - ۴۷	..
۱۲۲ ..	حسین نظام شاه	۵۷۳ ..	حکیم عبدالوهاب
..	حسینی و برهانی نداء	۴۷ - ۱۰۲ -	حکیم علی گیلانی
۷۵ ..	اشرف خان	۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸	..
۴۷ ..	حقیقت خان	۴۹۰ ..	حکیم عذایق الله
۵۹۰ -	اسحق بیگ یزدی	..	حکیم عین الملک شیرازی
۵۹۱ ..	..	۵۶۹ - ۵۶۲ ..	..
۴۰۵ ..	حفظ الله خان	۵۶۲ ..	حکیم فتح الله
۳۴۳ ..	حفیظ الدین خان	۵۷۷	حکیم فخرالدین شیرازی
..	حکیم الملک میر محمد مهدی	..	حکیم محسن خان مخاطب به
۴۷ - ۵۹۹ ..	..	۳۰۲ ..	تقرب خان
۱۰۱ -	حکیم ابوالفتح گیلانی	..	حکیم مهیم الدین ابوالفتح
۵۴۳ - ۵۴۱ - ۵۵۸ ..	..	۵۴۵ - ۵۵۷ - ۴۴	..
..	حکیم حاذق پسر حکیم همام	..	حکیم نورالدین قراری تخلص

۵۴۰ - ۵۵۸ ..	..	حیدر قاسم کوه بر	۶۳۸ ..
..	حکیم همام ( اصل نامش حکیم	حیدر قلی خان	۳۳۲ -
۵۵۸ - ۴۹	همایون بوده )	..	۸۲۰ - ۳۵۴ - ۳۳۴
۵۶۴ - ۵۶۳ - ۵۶۱ ..	..	حیدر محمد خان آخته بیگی	..
۵۰۰ -	حمیدالدین خان	..	۹۷۱ - ۵۵۴ - ۴۴
۴۱۰ - ۴۰۴ ..	..	حیدر محمد خان	۵۵۵ -
..	حمیدالدین خان بهادر عالمگیر	..	۵۵۶ ..
..	شاهی ۴۷ - ۲۹۴ - ۳۰۹ -	* حرف خا *	
۳۱۹ - ۳۱۴ ..	..	خانی خان	۲۲۸ ..
۷۲۱ - ۳۹۸	حمید خان حبشی	خاقان زمان	۸۳۲ ..
..	حمیده بانو بیگم صبیح سیف	خالدی خان	۳۹۲ ..
۲۷۸ - ۲۷۷ - ۱۰	خان	خان احمد رالی ایران	۵۵۸
۷۷۵ ..	..	خان اعظم صوبه دار مالوه ۱۱۱ -	..
..	حیات خان داروغه آبدار خانه	..	۴۴۲ ..
۵۸۳ - ۴۷ ..	..	خان اعظم میرزا عزیز کولکناش	..
۴۸۲ - ۴۵۸ ..	حیات خان	( یا ) خان اعظم میرزا عزیز	..
۲۶ - ۲۵	حیدر جنگ	کوک ( یا ) خان اعظم کوک	..
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰	..	..	۵۷۴ - ۵۲۴ - ۱۴۰ - ۴۷
۶۲۳ ..	حیدر سلطان	..	۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۷۵ - ۴۷۰
۶۱۱	حیدر علی خان بهادر	..	۷۰۵ - ۴۹۳ - ۴۸۹ - ۴۸۸

۷۲۱ - ۷۱۹ .. ..	خانجهان لودي ۴ - ۴۸ - ۹۳ -
خانجهان بارهه سيد مظفر خان	۱۱۱ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -
ابوالمظفر ۴۸ - ۷۳۰ -	۱۷۸ - ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۷۵۸ .. ..	۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - ۵۱۸ -
خانجهان بهادر کولکناش مير	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۲۸ -
ملک حسين علي مراد	۴۸۶ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
مخاطب به ظفر جنگ	۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -
۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -	۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -	۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۵۰ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸ -	۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۷۲ -
خانجهان ترکمان ۸۹ -	خانخانان بيزرام خان ( شف
۱۰۸ - ۹۳۱ - ۹۵۰ - ۹۵۱ -	بيزرام خان خانخانان )
۹۵۲ - ۹۵۳ - ۷۹۱ - ۸۰۳ -	۴۴ - ۷۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۷۸ -
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -	۱۰۱ - ۱۰۵ - ۲۷۱ - ۳۷۲ -
۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲ -	۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -
۸۱۳ .. ..	۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ -
خان جهان حسين قلي بيگ	۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ -
خواهر زاده بيزرام خان	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -
خانخانان ۴۷ - ۴۵ -	۵۵۲ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ -

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۲ - ۴۳۷ -	۴۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۹۳ - ۷۱۲ -	۷۵۸ - ۷۵۹ .. ..
خانخانان سیده سالار ۱۰۲ -	خانخانان ميرزا عبدالرحيم
۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -	( شف - ميرزا عبدالرحيم
۳۷۶ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -	خانخانان ) ۴۷ - ۱۹۲ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ -	۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۹۱ - ۴۹۳ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۱ -	۴۹۴ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ -
۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۸۳۰ -	۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -
خانخانان منعم بيگ ۴۷ -	۷۰۹ - ۷۱۰ .. ..
۴۳۵ .. ..	خاندران ۱۹۱ - ۲۰۸ -
خانخانان منعم خان ( شف	۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ - ۷۵۳ -
منعم خان خانخانان ) ۶۲ -	۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -
۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -	۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -
۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -	۸۲۲ .. ..
۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -	خاندران امير الامرا خواجه عامر
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -	۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹ -
۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -	خاندران سيد محمود دسرميانه
۶۵۳ - ۶۶۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰ -	خاندران نصرت جنگ
خانخانان مهابت خان ( شف	۴۸ - ۷۸۲ .. ..
مهابت خان خانخانان )	خاندران نصرت جنگ ۴۸ -



۲۳۷ - ۲۲۴ - ۲۳۲ - ۲۲۲	۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۰۵
۲۵۵ - ۲۴۵ - ۲۴۰ - ۲۳۸	۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹
۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۴ - ۲۶۲	۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۰۰
۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰	۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳
۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۱	۴۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵	۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۴۳
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸	۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ - ۸۱۵
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵	۸۱۷ - ۸۱۹ .. ..
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵	خلیل الله خان برادر خرد
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳	امالت خان ۴۸
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱	۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۹۸
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸	۵۳۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۶
۶۰۵ - ۷۷۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰	۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰	۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۰۰ - ۸۰۷
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶	خلیل قلی .. ۱۰۷
۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵	خنجرخان ۲۴۹ - ۵۱۸
خلد منزل (یعنی) قطب الدین	خواجه کی خواجه ۱۲۸
محمد معظم شاه عالم	خواجه کی فتح الله پسر حاجی
مخاطب به بهادر شاه	حبیب الله کاشی ۴۷
شف - بهادر شاه ( ۹ -	.. .. ۶۹۹

خواجه کی محمد حسین کهن	جان نام ۴۸ - ۷۴۸
برادر قاسم خان میر بدر	.. .. ۷۷۳
.. .. ۴۷ - ۶۷۱	خواجه جهان کابلی جهانگیری
خواجه قلی خان بهادر قلعه دار	.. .. ۴۷
دهار و فرجدار مایدر	خواجه جهان هروری خواجه
.. .. ۴۸ - ۳۶۳	امین الدین محمود مشهور
خواجه ابوالحسن تربتی ملقب	به امینا مخاطب بخانجهان
به رکن السلطنة ۴۸ -	۴۷ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۱
.. ۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴	خواجه حسن طار ۳۷۵
۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹	خواجه حسین .. ۳۷۵
.. ۷۹۲	خواجه حسین خان ۸۱۸
خواجه ابوهاشم خواجه ۷۵۸	خواجه حصاری نقشبندی
خواجه یارشاه قلی ۶۱۶	.. .. ۷۴۹
خواجه جلال الدین محمود	خواجه حمید خان ۵۰۴
خرا - تی بوقی ( ۱ )	خواجه حیات خان ۳۰۵
شمس الدین محمد خان	خواجه خان .. ۵۰۳
.. .. ۴۷ - ۶۱۲	خواجه خضر خان ۵۴۹
خواجه جمال الدین محمود	خواجه درست محمد مخاطب
.. .. ۱۰۰	به خواجه جهان کابلی ۴۷ -
خواجه جهان خوانی خواجه	.. .. ۶۷۲

خواجه رحمت الله خان ۸۳۲	خواجه صادق بدخشي ۲۷۷
خواجه سعد الله خان ۸۳۳	خواجه طاهر محمد مخاطب به
خواجه سلطان علي ( شف - افضل خان خواجه سلطان )	تاتار خان خراساني ۴۷۱
... ۴۶۹ - ۴۵ - ۴۲	خواجه عاشوري ( يا ) خواجه
خواجه سلطان محمد رشيد	عاشور ... ۸۲۳
... ۶۱۸	خواجه عباد الله خان ۸۳۳
خواجه سليمان ... ۴۸۳	خواجه عبدالخالق ۶۶۷
خواجه شاپور ... ۱۲۸	خواجه عبدالرحمن ۲۴۰
خواجه منصور شيرازي ۴۷ - ۶۹۵ - ۶۵۶ - ۶۵۳	خواجه عبدالرحيم خان ۴۸ - ۷۹۲ - ۵۰۵ - ۲۸۹
خواجه شريف خان ۵۰۴	خواجه عبدالله خان ۴۸ - ۳۶۱ - ۸۳۲
خواجه شمس الدين خواني	خواجه عبدالله نقشبندي ۶۵۰
( يا ) خاني ( يا ) خواجه	خواجه عبد المجيد هروي
شمس الدين محمد خواني	مخاطب به آصف خان
پسر خواجه علاء الدين ۴۷ - ۶۶۵ - ۶۶۴ - ۵۵۹ - ۲۵۹	( شف - آصف خان ) ۴۲
خواجه صابر مخاطب به	۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ - ۶۶۹ - ۸۳
خان دروان نصرت جنگ	خواجه عبدالهادي ۴۸ - ۷۷۲
... ۷۴۹	خواجه علاء الدين محمد ۲۵۸

خواجه عنبر .. ۱۶۵ - ۶۵	.. ۶۱۸ - ۶۲۰ - ۶۲۲
خواجه غياث الدين ۶۶۸	خواجه معين الدين سنجري
خواجه غياث الدين علي قزويني	.. ۶۰۲
مخاطب به آصف خان ( شف - آصف خان )	خواجه مكارم جان نثار خان ۴۵۱
.. ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۴۲	خواجه مردود چشتي ۶۰۲
خواجه قدرت الله خان ۸۳۵	.. ۶۶۸
خواجه قاندر بلخي ۲۵	خواجه مومن .. ۶۶۷
خواجه قلي خان بهادر پسر	خواجه ميرزا احمد ۱۲۸
نذربي .. ۸۳۴	خواجه ميرک .. ۴۴۱
خواجه مجد الدين ۶۶۸	خواجه ميرک اصفهاني مخاطب
خواجه محسن خاندوران ۸۳۱	به چنگيز خان .. ۶۵۹
خواجه محمد باسط پسر خواجه	خواجه نصيب .. ۴۴۱
محمد جعفر .. ۸۱۹	خواجه نظام الدين احمد پسر
خواجه محمد پارسا ۲۳۹	خواجه مقيم هروي ۴۷ - ۶۶۱ - ۶۶۰
خواجه محمد جعفر ۸۱۹	خواجه نعمت الله خان ۸۳۳
خواجه محمد شريف هجري	خواجه ريسي ديوان سلطان
.. ۱۲۷	پرويز .. ۱۸۲ - ۹۳
خواجه معظم برادر اعياني	خواص خان بختيار خان دکني
مريم مکاني ۴۷ -	.. ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۴۸

خواص خان مدار عليه سلطنت	دارا شکوه ۱۵ - ۱۲۰ -
بیجا پور .. ۱۵۷	۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -
خوافي خان صاحب تارخ	۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
لب لباب ۴ - ۲۴۴ - ۴۵۱	۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۴ -
خوشحال بیگ کاشغري ۴۸ -	۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
.. .. ۷۷۳	۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۴۵ - ۳۵۳ -
خوشگیاں ( قوم ) ۹۰۱ -	۳۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
.. .. ۹۰۲	۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۲ - ۵۹۴ -
خیرالله .. ۵۹۹	۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۳ -
خیریت خان حبشی ۷۵۴	۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -
خیریت خان عم رندوله خان	دانشمند خان میسر بخشی
.. .. ۱۵۷	۳۴۴ - ۳۸ .. ..
	دارون ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
	.. ۶۵۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲ -
داراب خان ۴۵۷ - ۵۳۹ -	دارون افغان .. ۶۴۹
۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲	دارون خان .. ۳۲۲ - ۳۲۷ -
داراب خان بنی مختار ( یا )	.. .. ۳۲۸ - ۳۵۴ -
داراب خان بن مختار خان	دارون خان پتني ( یا ) پني
.. .. ۴۹ - ۴۹۸	.. ۳۰۲ - ۴۶۲ - ۸۰۲ -
داراب خان میرزا داراب ۴۸	دارون پوترة ( قوم ) ۸۲۷ -

\* حرف دال \*

.. .. ۷۲۹	.. .. ۲۵۷ - ۵۳۰
دارون خان قریشي ۴۸ - ۷۸۸	دلار پسر بهادر خان ۴۲۴
دارون خان کرزاني ( یا ) دارون	دلار خان جماعه دار ۲۵۶
کرزاني ۵۵۱ - ۶۳۳ -	دلار خان کاکر .. ۴۸
.. .. ۶۵۰	دلپت اجینیه ۷۳۲ - ۷۳۳
دارون خان و بهادر خان	دلپت بیگانیری .. ۵۱۶
و سلیمان خان .. ۴۹	دلیر جنگ .. ۶۰۴
دارون بخش پسر خسرو ۱۵۴	دلیر خان دازني ( یا ) دارون زئي
دلتاجي .. .. ۵۲۲	.. .. ۴۹
دریش محمد .. ۵۸۰	دلیر خان عبدالرؤف میانه
دریا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -	۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۷۲۸ - ۴۱۷	.. .. ۴۴۴ - ۵۲۲
دریا خان دارون زئي ۴۱۵	دلیر خان هراول .. ۲۷۵
دریا خان روهله ۴۸ - ۵۲۶ -	دنک جي .. ۵۲۱
.. .. ۷۲۲ - ۷۲۷ - ۷۷۲	دونائیان ( قوم ) ۴۱۰
دریا خان غلام .. ۴۸	دوست علي خان ۸۳۳
دستم خان .. ۴۸	دولت خان خواص خان ۴۸ -
دلار خان برنج ( یا ) برنج	.. .. ۴۲۷ - ۷۱۵
.. .. ۴۲۴	دولت خان لودي شاهو خیل
دلار خان بهادر ۴۹ -	۴۸ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱ -



۷۱۵	دیسپا ندیہ ( قوم )	۷۵۴
۱۴۹۸	دیسمنگہ ( یا ) دیسمگہی ( قوم )	
۱۴۳۷	دہ بیدی	۷۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۴
دھیراج راجہ جیہنگہ سوائی	دیندار خان بخاری	۴۸
( شف - راجہ دھی - راج )	دین محمد	۸۲۶
جیہنگہ سوائی ( یا ) راجہ	دین محمد خان مشہور بہ یتیم	
جیسگہ سوائی ( ۴۹ -	سلطان بن جانی سلطان	
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -	بن یار محمد خان	۴۳۲
۵۴۵ - ۵۴۴	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶	
دیانت خان ۱۶ - ۱۲۹۰ -	دیو	۷۷۹
۲۰۵	دیویداس	۵۱۰
دیانت خان حکیم جمالا ۴۸		
دیانت خان دشت بیاضی ( یا )		
دست بیاضی ۴۸ - ۵۲۸	ذوالفقار الدولہ قائم جنگ ۳۴ -	
دیانت خان قاسم بیگ ۴۸		۸۳۴
دیانت خان منجم ۳۱۱	ذوالفقار الدولہ میرزا نجف	
دیانت خان میر عبد القادر ۴۹	خان بہادر ملقب بہ	
دیانت خان میر علی نقی	نصرت جنگ ( یا ) ذوالفقار	
دیپی داس	خان بہادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -	
	۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -	

### \* حرف ذال \*

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -	اتمچند راجہ گوالیار ۶۴۷	
۸۱۸	راجہ انوب سنگھ بد گوجر ۵۰	
۱۸۴	راجہ باسو .. ۷۶۴ - ۵۰	
۴۹ -	راجہ بدیچند .. ۶۴۸	
۳۱۰	راجہ بر سنگھ دیو بندیلہ ۵۰	
ذوالفقار خان محمد بیگ ( یا )	راجہ بکرماجیت ( کہ ہیمو بقال	
ذوالفقار بیگ بخشی ۴۹ -	خود را خواندہ بود ) ۴۹۹	
۳۲۷	راجہ بکرماجیت پترداس ۴۹ -	
۴۹ -	ذوالقدر خان ترکمان	۷۱۲ - ۱۴۵
۴۲۳	راجہ بکرماجیت رای رایان ۵۰	
	۷۱۲ - ۱۴۵	
* حرف را *	راجہ بہارتھہ بذیلہ ۵۰	
( راجپوتانہ ( یا ) راجپوتان ( قوم )	راجہ بہار سنگھہ بذیلہ ۵۰ -	
۴۴۸ - ۴۶۳ - ۶۴۸ - ۷۸۸ -	۷۲۷	
۸۰۳	راجہ بہار ہمل ( یا ) بہارامل	
۴۴۸ - ۴۴۷	۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴	
۷۰۲	راجہ بہگونٹ داس ۴۹ -	
۵۱	راجہ اندرمن دھدھیرا ۳۹۵ - ۱۰۵	
۵۱	راجہ اندرودہ کور .. ۷۰۷	
راجہ اتمچند ( یا ) ایمچند ( یا )	راجہ بدیتھل داس ( یا )	

بتهسل داس و ( يا )	راجہ جيھننگھہ ۳۱۴ - ۵۹۴ -
پتھل داس ۵۰ - ۲۲۱ -	... ۷۵۴ - ۸۰۰ -
... ۶۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -	راجہ جي رام بدگوجر ۵۰ -
راجہ بير بر ۹۴ - ۱۴۸۲ -	راجہ چندر سين ۵۱ -
راجہ بير بهادر ۵۱ -	راجہ دھيراج جي سنگھہ سوائي
راجہ تودرمل ۸۷ - ۱۰۱ -	( يا ) راجہ جيھننگھہ سوائي
۹۱۴۲ - ۹۱۴۳ - ۹۵۰ - ۹۵۲ -	( شف - دھيراج راجہ
۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ -	جيھننگھہ سوائي ) ۴۹ -
راجہ تودرمل شاہجہاني ۵۱ -	۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
راجہ تودرمل کھتري لاهوري	... ۵۴۴ - ۵۴۵ -
... ۴۹ - ۵۱ - ۵۱۳ -	راجہ ديبي سنگھہ بنديله ۵۱ -
راجہ ججهار سنگھہ بنديله	راجہ راج ( روپ ) ... ۵۱ -
... ۵۰ - ۴۱۹ - ۵۲۹ -	راجہ راج سنگھہ کچھواہہ ۵۰ -
راجہ جسونت ۲۱۸ -	راجہ رام ... ۵۴۲ -
... ۵۹۵ - ۷۸۴ -	راجہ رام چندر بکھيله ۴۹ -
راجہ جگمت سنگھہ ولد	راجہ رامچند جد جيچند ۴۱۴۷ -
راجہ باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۴۴ -	راجہ رام چندر ۲۹ - ۷۹ -
راجہ جھيلا رام ناگر ۵۱ -	راجہ رام داس کچھواہہ ۵۰ -
راجہ جي چند راتھور ۴۱۲ -	... ۴۸۹ -
... ۴۱۷ - ۴۱۸ -	راجہ رام داس نوروري ۵۰ -

راجہ رام سنگھہ کچھواہہ ۵۱ -	راجہ سورجمل پسر راجہ باسو
راجہ رايسال درباري ۵۰ -	... .. ۵۰ -
راجہ راي سنگھہ سيوڊيه ۵۱ -	راجہ سيورام کور ۵۰ -
راجہ رتن چند ۳۳۱ -	راجہ علي خان فاروقي ( يا )
... .. ۳۳۲ -	راجي علي خان ۱۰۱ -
راجہ رگھناتھ داس ۳۶۴ -	۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۴۹۹ -
... .. ۳۶۹ -	راجہ علي خان مرزبان خاندیش
راجہ رگھوناتھ ۵۱ -	... .. ۴۸۷ - ۴۹۸ -
راجہ روز افزون ۵۰ -	راجہ کشن سنگھہ بهدوريه ۵۰ -
راجہ ساهو بهرنسله ۵۱ -	راجہ گچ سنگھہ پسر راجہ
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -	سورج سنگھہ ۵۰ - ۵۱۶ -
۴۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -	... .. ۷۵۰ -
راجہ سحان سنگھہ بندياه ( يا )	راجہ گوپال سنگھہ کور ۵۱ -
سبحان سنگھہ ... ۵۱ -	راجہ مالکوساڻيڻ زميندار
راجہ سلتانجي بنالکر ( يا )	ولايت کوچ ۵۲ -
نبالکر ) ... .. ۵۱ -	راجہ مان سنگھہ پسر راجہ
راجہ سنکرام مرزبان کھر کپور	بهگونت داس کچھواہہ
( يا ) کھر کپور ۵۱۳ -	۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
... .. ۴۴۵ -	۴۵۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۷۰۲ -
راجہ سورج سنگھہ راتھور ۵۰ -	... .. ۷۱۸ - ۷۱۹ -

۳۷۲	..	راجہ مترسین	رانا اڑیسنگھ	۸۳ - ۳۹۱ -
۵۱ -	...	راجہ محکم سنگھ کتھری	...	۶۴۶
۳۲۸	..	..	رانا بھونسلہ ( یا ) رانا	۱۰۹ -
۸۷ - ۴۹	...	راجہ مدھکر بندوقیلہ	۱۱۰ - ۱۲۴ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -	
۵۱۶	..	راجہ مندرپ	...	۶۵۲ - ۸۰۳ - ۸۱۶ -
...	...	راجہ مہاسنگھ و جگت سنگھ	رانا پرتاب زمیندار میوار	
۵۰	..	..	...	۳۹۵ - ۵۱۱ - ۵۱۵ -
...	...	راجہ حامد شاہ مانکپوری	رانا سکرا پسر رانا اڑی سنگھ	
۱۲۴	..	..	...	۵۰
۵۲۳	..	راجہو	رانا کرن پسر رانا امرا	۵۰
۸۱۰	:	رام جات	رانی درگوتی	۷۹ - ۳۸۸ -
۵۰۹	...	رام چند بکھیلہ راجہ بھٹہ	راد امر سنگھ پسر کلان	
۴۹	..	رام چند چوہان	راجہ گچ سنگھ	۵۰
۵۱۶ - ۲۶	...	رام چند مرہٹہ	راد بالاجی ( یا ) بالاجی راد	۲۳
۵۱۵	...	رام داس پسر جیمیل	راد بھار سنگھ ہادا	۵۱
۷۹۶	..	رام راجہ	راد دلپت بوندیلہ ( یا ) بندوقیلہ	
۴۳۱	..	رام سنگھ	( یا ) رادلیپ	۵۱ - ۳۱۳ -
...	...	رام سنگھ ولد کرنسی راتھور	راد رتن ہادا پسر راد بھوج	
۵۱	...	...	۵۰ - ۱۴۱ - ۳۹۹ - ۷۵۰ -	
۵۱	...	رام سنگھ ہادا	راد ستر سال ہادا نبیرہ راد رتن	

۷۴۶ - ۵۰	...	...	رای مکند کایتھہ	۵۰
۵۰	...	...	رای ناگر گچہ رانی بیشکار	
۵۱	...	...	افضل خان علامی شکر اللہ	
۴۶۷	...	...	...	۱۵۰
...	...	...	رای باگھنی زن اوداجی رام	۲۵۲
۱۴۴	...	...	...	
...	...	...	رای بھوج پسر رای سرجن	۵۱
۴۹	...	...	ہادا	
۱۱۰	...	...	رای پتر داس	
۴۶۷	...	...	رای پرشاد خاکم امرکوت	۱۸۴
۶۹۰	...	...	رای درک داس	۴۴۱
۴۹	...	...	رای درگا سیمودیه	۳۰۰
۴۹	...	...	رای رای سنگھ بھورتھپہ	۱۸۵
۴۹	...	...	رای سرجن ہادا	۱۱۹
۳۷۸	...	...	رای کلیان مل	۷۱۵
...	...	...	رای گور دھن سورج دھج دیوان	۱۹۱ - ۱۹۹ -
۴۹۱ - ۵۰	...	...	اعتماد الدرلہ	۷۷۳ - ۷۰۶ - ۴۳۱ -
۴۹	...	...	رای لونگرن کچھواہہ	۲۰۰ -
...	...	...	رای مالدیو راجہ جودھپور	۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹ -
۳۷۸ - ۶۴۶	...	...	...	۳۹۹ - ۵۰

۴۴۵	رستم خان فيروز جنگ	رضي الملك .. ۹۴
۵۱	رستم خان مقرب خان	رعایت خان ظهیر الدوله ۵۱
...	رستم خان ولد خمرز سلطان	رعد انداز خان ... ۲۱۶
۴۴۳	...	رفیع الدرجات ... ۳۴۲
...	رستم دل خان بی مختار	رکن الدوله ... ۳۷۰
...	مربہ دار حیدر آباد ۵۱ -	رکن الدوله اعتقاد خان بہادر
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳	...	فرخ شاہی ۳۴۰ - ۳۴۱
...	...	رکن الدوله سید لشکر خان
۵۳۷	...	...
...	رستم ہند معین الملک مخاطب	...
۳۶۰	به میر منو ...	رکن الدین ... ۴۰۴
...	رشید پسر عقیدت خان بخشی	رکن الدین سید لشکر خان بہادر
۱۴۳	دکن ...	نصیر جنگ ... ۵۱
۱۸۵	رشید خان ...	رکھو بہرسلہ ... ۲۲
۵۱	رشید خان الہام اللہ	رکھو جی بہرسلہ ... ۳۷۰
۵۰	رشید خان انصاری	رندولہ خان ۷۴۳ - ۷۴۶
۹۵۳	رضا قلی ...	رندولہ خان یحیی پوری ۱۷۷ -
...	رضوی خان سید علی بخاری	...
...	...	رندولہ خان حبشی ۱۵۷
...	رضی الدین خان شیخ	رندولہ خان عادلخانہ ۴۱۸
۵۹۷	رضی الدین ...	رندولہ خان عادلشاہی ۷۵۰

...	رندولہ خان غازی ... ۵۱	* حرف زا *
...	رن ہتن ( خیل عمرش آشیانی )	
...	...	زاهد خان کوکھ ۵۲ - ۵۷ -
...	روپ سنگھ راتھور ... ۵۱	...
...	رویحی برادر زادہ راجہ بہارہمل	زاهد خان پسر مادق خان
...	...	...
...	روپ متی ( یا ) روپ منی	زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱
...	...	زبردست خان پسر ابراہیم خان
...	روح اللہ خان ۳۰۸ - ۳۱۳ -	...
...	...	زکریا خان بہادر وزیر جنگ ۴۹
...	روح اللہ خان اول پسر درم	زہرہ آقا دختر فاطمہ بی بی
...	خلیل اللہ خان ۵۱ - ۲۲۵	...
...	روح اللہ خان ثانی ۲۸۷ - ۸۱۴	زوب النساء بیگم ... ۵۹۹
...	روح اللہ خان خانصمان ۳۵۰ -	زین آبادی ... ۷۹۰
...	...	زیغت النساء بیگم ۳۰۱ -
...	روح اللہ خان خانہ زاد خان	...
...	...	زین خان ... ۱۰۶
...	روشن الدولہ رستم جنگ ۵۱	زین خان کوکھ ۵۲ - ۱۰۹ -
...	روہلہ ( قوم ) ... ۵۴۷	...
...	روہان شولا پوری ۷۶۳	...

\* حرف سین \*

اعزالدوله خانجهان بهادر	۲۹۹۰ - ۳۲۳
سپهر شکوه	۸۰۰ ...
ستر سال بنديله	۵۳ ...
ستقي خانم صدرالنساء	۲۶۰
سجاول خان	۳۸۷ ...
سرلج الدوله انورالدين خان	۳۰۸ - ۳۲۸ - ۴۳۰ - ۵۲۳
بهادر ظفر جنگ	۷۳۹۰ - ۷۳۶۲ - ۷۳۳۳ - ۷۳۶۹
سراج الدين علي خان آرزو	۵۲
سرافراز خان بلولي (يا) بلولي	۵۳ ...
سرافراز خان پسر لشکر خان	۸۲۹ - ۵۲ ...
سر بلند خان خواجه رحمت الله	۴۶۲ - ۱۹۰
سودار خان چيله	۳۴۰ - ۵۳ ...
سردار خان خواجه يادگار	۵۲۰ - ۷۲۱ - ۲۹۹
سردار خان شاهجهاني	۵۲ ...
سردار خان مختاطب به	۷۷۴ ...
سادات خان ذوالفقار جنگ	۴۰۸۰ - ۳۲۸ - ۴۳۰ - ۵۲۳
ساهر بهونسله (يا) ساهوجي	۷۳۹۰ - ۷۳۶۲ - ۷۳۳۳ - ۷۳۶۹
بهونسله	۱۸۷۰ - ۱۹۱
سجستان سنگه ر پرمدیو پهران	۵۲
سورجمل سيودي	۵۲
سبهان قلبي (يا) سبهان قلبي	۷۹۸ - ۴۴۱
سلطان پسر نذر محمد	۷۹۸ - ۴۴۱
سبهان قلبي	۷۹۸ - ۴۴۱
سبل سنگه سيودي	۵۳ ...
سپهدار خان	۷۲۱ - ۲۹۹
سپهدار خان محمد صالح	۵۲
سپهدار خان مختاطب به	۷۷۴ ...

سردار خان کوتوال فیدر	۱۳ - ۵۲
باقی خان چيله قلم-اق	۵۳ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱
شاهجهاني	۴۵۸ - ۹۰۵
سرافراز خان چغتاي	۵۲ ...
سرافراز خان سيد لطيف	۵۳
سرمه	۲۲۷ ...
سرمهت خان	۳۷۰ ...
سريا رار (يا) سريا رار زميندار	۲۲۷ - ۲۲۶
نرمل	۲۲ ...
سعادت الله خان تعلق دار	۳۹۳
کوناٹک حيدر آباد	۵۳ -
سعادت خان برهان الملک	۸۳۳ - ۸۳۲ - ۹۷۰
ناظم اکبر آباد	۵۴۵ ...
سعادت خان پور ظفر خان	۵۳
سعادت خان نيشابوري	۳۳۴
سعادت يار کوک	۱۱۵ ...
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ	۷۳۵
وزیر اعظم فردوس آشياني	۴ ...
(شف - علامي سعد الله)	۴۲۷ - ۹۱۵ - ۵۹۴
خان	۱۳ - ۵۲
سعد الله خان پسر علي محمد	۵۳ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱
خان روهله	۳۹۹ - ۱۹
سعد الله خان هدايت الله	۴۹۴ - ۵۳ ...
سعيدايي سرمه	۲۲۷ - ۲۲۶
سعيد بدخشي	۳۹۳
سعيد خان بهادر ظفر جنگ	۵۲ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱
پسر احمد بيگ خان کابلي	۵۲ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱
ناظم کابل	۵۲ - ۱۹۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱
سعید خان چغتايي	۴۰۱
سکندر بيگ منشي راقم تاريخ	۴۲۳ - ۴۰۴
عالم آراي عباسي	۷۳۵
سکندر بيگ منشي	۴ ...
سکندر خان	۴۲۷ - ۹۱۵ - ۵۹۴



۷۸۵ - ۵۰۸ .. ..	۵۵۸ ( ۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۴ -
سلطان محمد اکبر - ملقب	۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۸۷ -
به عرش آشیانی ( شف -	۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۹ -
عرش آشیانی ) ۸ - ۷ -	۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ -
۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ -	۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۴ -	۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۱ -
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ -	۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۹۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ -	۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -	۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۹ -
۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -	۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۴ -
۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۳۴۵ -	۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ - ۶۷۷ -
۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۵ -	۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۶۸۴ -
۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۶ -	۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۴ -
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹ -	۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۵ -
۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ - ۴۵۵ -	۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷ -
۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ - ۴۷۸ -	سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ - ۵۰۹ -	( شف - خلد مکان ) ۸ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۴ -	۹ - ۱۷۳ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -
۵۱۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ - ۵۵۰ -	۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ -
۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -	۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -

۲۴۵ - ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ -	ابوسعید .. ۳۷۵
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ -	سلطان محمود کلان ۱۲۵
۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴ -	سلطان محمود گجراتی ۸۷ -
۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -	.. ۹۳ - ۹۶ - ۳۷۳
۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۴ -	سلطان محمود میرزا ۳۷۲ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ -	.. .. ۳۷۳
۴۱۴ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -	سلطان مراد بخش ۱۶۶ -
۴۶۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ -	.. ۵۴۰ - ۷۱۳ - ۷۷۳
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -	سلطان مظفر گجراتی ۴۷ -
۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ -	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۵ - ۷۷۵ -	۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۸۲ - ۴۸۳ -
۷۸۴ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ -	.. .. ۶۹۴
۷۹۷ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ -	سلطان نصیر الدین .. ۵۶۶
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ -	سلیمان خان .. ۶۴۰
۸۲۵ .. ..	سلیمان دارژد پسر لودی خان
سلطان محمد معظم ۲۰۲	.. .. ۶۴۰
سلطان محمد میرزا پسر کلان	سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه
شاه طهماسب مغربی ۵۰۷ -	۲۴۸ - ۲۷۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ -
.. .. ۵۵۲	۴۴۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
سلطان محمود بن سلطان	.. .. ۵۹۳ - ۵۹۴

سليمان كـرراني حاكم بنگاله	سنكي جات .. ۵۴۱
د بهار .. ۸۶ - ۴۳۹	سوده ( قوم ) ۵۲۹ - ۷۱۱
سليم شاه .. ۹۸ - ۰۸۸	سورجمل جات ۳۶۷ - ۵۴۷
۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۴۴۹	سوم ديوداماد بهرجي ۴۱۳
۴۳۹ .. ..	سومناقه ( فيلبان ) .. ۴۲۹
سليم قلي .. ۱۰۷	سهراب خان پسر آصف خان
سلطانه سلطان بيگم ۳۷۵ - ۴۴۴	مرزا جعفر .. ۱۱۴
۴۸۴ .. ..	سهيل خان بيجاپوري ۷۰۰ -
صمان جي خان فرغوجي ۵۲	.. .. ۷۱۱
سندبل ( قبيله از قبائل افغانان	سهيل خان خواجه هرا ۴۹۹
فيازي ) .. ۲۴۹	سيادت خان سيد ارغلان ۵۳
سندهاي بهونسله ۳۱۲ -	سيادت خان مير زين الدين
۴۰۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۸۰۵ -	علي .. ۵۳
.. .. ۸۰۶ - ۸۱۶	سيد ابو سعيد .. ۲۳۸
سندهاي سواني ۷۸۹ - ۸۰۴	سيد ابو الفتح ۱۲۳ - ۱۲۴
سندا كهوزره ۲۹۱ - ۵۳۸ -	سيد ابو محمد .. ۷۷۵
.. .. ۸۱۲	سيد احمد خان بارهه ۵۲
سنجر بيگ .. ۲۴۴	سيد احمد قلعه دار كالجور ۷۲۹
سنكراجي ملهار .. ۳۲۹	سيد اختصاص خان بارهه عرف
سنكرام هوسداك .. ۷۲	سيد ملايت خان .. ۵۲

سيد اختصاص خان سيد فيروز	قطب الملک ۵۴۴
خان .. ۵۳	سيد خان چغتآ .. ۵۲
سيد آله داد .. ۱۲۳	سيد دلوزر علي خان ۳۷۰
سيد امير خان خوافي ۵۳ -	سيد دبير خان بارهه ۵۲
.. .. ۲۲۷	سيد دولت .. ۷۷
سيد جلال صدر الصدر ۴۴۳	سيد راجو بارهه .. ۵۲
سيد جعفر بارهه مخـاطـب	سيد رستم خان دكزي ۵۳
به شجاعت خان .. ۱۴۸	سيد سالار خان .. ۲۱۶
سيد حامد خان بخاري ۵۲	سيد شجاعت خان بهادر
.. .. ۸۷	بهكري .. ۵۳
سيد حسن خان بارهه صوبه دار	سيد شيرزمان پسر خانجهان
لاهور ( يا ) سيد حسين خان	سيد مظفر بارهه ۷۶۵
بارهه .. ۵۳ - ۴۰۴	سيد ملايت خان مخاطب به
سيد حسن علي خان ناظم	اختصاص خان ۵۸۶
آله آباد .. ۳۳۳	سيد عالم بارهه .. ۵۲
سيد حسين علي خان ناظم	سيد عالم علي خان بهادر ۳۵۶
پتانه .. ۳۲۲ - ۳۲۳	سيد عبد الله خان ۳۳۵ -
سيد خانجهان بارهه ۷۴۲ -	۳۴۲ - ۵۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۲
.. .. ۷۴۳ - ۷۴۴	سيد عبد الله خان بارهه ۵۳
سيد خان جـهـان خالوي	سيد عبد الله خان پسر



میر خوانندہ .. ۵۲	سید محمد جونپوری مہدوی
سید عبداللہ خان قطب الملک .. ۸۲۵ ۲۳۵	.. ..
.. .. ۴۶۲	سید محمد گیسو دراز
سید عبدالوہاب خاندیسی ۴۱۳	( قدرة الواصلین ) ۱۹۳
سید عزت خان عبد الرزاق .. ۸۹	سید محمد میر عدل
گیلانی .. ۵۳	سید محمود پسر نصرت جنگ
سید علی اکبر قاضی لاہور ۲۳۷	خاندوران .. ۷۵۸
سید غیرت خان ۸۲۱ - ۲۳۵	سید محمود خان بارہہ ۵۲ -
سید غیرت خان بارہہ ۴۶۴	.. .. ۶۳۷
سید قاسم بارہہ قلعه دار آله آباد	سید مرتضی خان ۷۵۲
.. .. ۷۸۵ - ۷۸۴	سید مظفر خان بارہہ ۵۳ -
سید قاسم و سید ہاشم ۵۲	۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸ -
سید لشکر خان بارہہ ۵۳ -	.. .. ۷۶۱ - ۷۲۹
.. .. ۷۶۵	سید منصور خان بارہہ پسر خان
سید ماکھن پسر سید عبداللہ	جہان سید مظفر بارہہ
.. .. ۷۶۱	.. .. ۷۶۵ - ۵۲
سید مبارک خان بخاری ۹۴ -	سید منظور پسر خان جہان سید
.. .. ۳۳۳	مظفر بارہہ .. ۷۶۵
سید محمد پسر خاندوران	سید میرک اصفہانی جفری
نصرت جنگ ۷۸۲ - ۷۵۸	.. .. ۶۴۱

سید نجم الدین علی خان بارہہ	سیف اللہ صفوی ۷۸۱ - ۲۱۴
.. .. ۵۳	سیف خان سید علی اصغر
سید نیاز خان قلعه دار ۳۰۲	۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ -
سید وجیہ الدین گجراتی ۲۳۶	.. .. ۲۸۷ - ۲۷۸
سید ہدایت اللہ صدر ۵۲	سیف خان فقیر اللہ ۵۳
سید ہزبر خان بارہہ ۵۲	سیف خان کوکہ .. ۵۲
سیدی حسن .. ۵۸۲	سیف خان مرزا صفی ۵۲ -
سیدی سالم .. ۱۷۷	۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۸ -
سیدی مرجان قلعه دار بیدر ۲۰۱	.. .. ۲۸۷
سیدی مفتاح حبش خان	سیف علی بیگ پدر بیزام
.. .. ۷۵۴ - ۵۸۰ - ۵۷۹	خان .. ۳۷۲
سیدی یاقوت خان حبشی ۵۳	سیمچہ ( یا ) سمچہ ( قوم ) ۵۲۹
سیف الدواہ سید شریف خان	سیوا ( یا ) سیوا بھونسلہ ( یا )
بہادر .. .. ۵۳	سیوا بھونسلہ ۲۷۶ -
سیف الدولہ عبدالصمد خان	۲۹۳ - ۳۱۴ - ۴۹۸ - ۵۲۳ -
بہادر دلیر جنگ ۵۳ - ۶۱۱	۶۰۷ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲ -
سیف الدولہ عمدۃ الملک ۲۵	
سیف الدین علی خان ۳۲۸ -	
.. .. ۵۳۹	
سیف اللہ خان میربحر ۵۳	

## \* حرف شین \*

شادمان پسر میرزا عزیز کوکہ  
.. .. ۶۸۴

شاهان ملک خانم بخت سلطان	آشیانی) - (شف - فردوس
محمد - میرزا بن	آشیانی) - ۸ - ۹ -
جهانگیر میرزا پھر امیر	۱۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۴۱ -
صاحب قران	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -
شادی خان ارزیک	۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۴۷ - ۱۷۵ -
شاه ابوالمعالي	۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -
.. ..	۱۹۴ - ۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -
شاه اسمعیل مغوی	۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
.. ..	۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۳۳ - ۴۴۵ -
شاه بداغ خان	۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
.. ..	۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ -
شاه بیگ خان ارغون	۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
شاه بیگ خان ارزیک	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
شاه بیگ خان حاکم قندهار	۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
.. ..	۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
شاه بیگ خان خاندوران	۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
شاه بیگ خان صوبه دار قندهار	.. ۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸ -
.. ..	.. ۳۶۶ - ۳۶۷ -
شاهجهان بادشاه ( ملقب به	شاهرخ میرزا .. ۶۶۸ -
صاحب قران ثانی و فردوس	شاهزاده اوزالدین .. ۸۳۱ -

شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه	شاهزاده سلطان مکنت معظم
۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -	.. .. ۵۳۷ -
شاهزاده پردیز	شاهزاده سلطان میرزا .. ۵۱۵ -
.. .. ۷۱۸ -	.. .. ۶۹۸ - ۷۸۲ -
شاهزاده خسرو	.. .. ۱۲۴ -
شاهزاده دارا شکوه	.. .. ۱۵۴ -
.. .. ۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۳۳۱ -	.. .. ۱۴۵ - ۱۱۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -
.. .. ۴۴۴ - ۷۶۵ - ۷۷۸ -	.. .. ۴۱۴ - ۳۵۰ - ۳۷۰ - ۴۶۳ -
شاهزاده دانیال	.. .. ۴۷۸ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۲۷ - ۷۳۷ -	.. .. ۷۱۲ - ۷۰۷ - ۷۸۵ - ۶۸۸ -
شاهزاده سلطان پردیز	.. .. ۱۱۰ -
.. .. ۵۱۶ - ۷۵۸ -	.. .. ۲۸۴ -
شاهزاده سلطان خرم مخاطب	.. .. ۳۰۴ -
شاهجهان	.. .. ۱۲۴ - ۱۵۲ -
.. .. ۲۵۹ - ۵۱۷ - ۷۵۸ -	.. .. ۴۰۵ -
شاهزاده سلطان دانیال	.. .. ۴۷۸ -
.. .. ۷۰۲ - ۷۱۷ - ۷۳۷ -	.. .. ۴۱۳ - ۴۲۳ -
شاهزاده سلطان سلیم	.. .. ۱۱۰ -
.. .. ۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -	.. .. ۴۹۷ - ۲۰۹ - ۳۰۳ -
.. .. ۴۹۴ - ۷۲۳ -	.. .. ۸۰۶ - ۵۹۶ - ۶۴۴ -

شاهزادہ محمد اکبر ۹۵ - ۲۲۴ -	شاهزادہ محمد معظم مخاطب
۲۵۴ - ۳۷۵ - ۴۴۸ - ۴۴۹ -	بہ شاہ عالم ۲۵۳ - ۲۸۰ -
۴۵۲ - ۵۳۴ - ۶۱۶ - ۶۳۱ -	۴۵۸ - ۴۹۶ - ۸۰۱ - ۸۰۷ -
۸۰۵ - ۹۳۶ - .. ..	شاهزادہ مراد بخش ۱۷۴ -
شاهزادہ محمد اورنگ زیب	۲۲۳ - ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۴۲۰ -
بہادر ۱۵۶ - ۱۶۲ -	۴۴۱ - ۷۰۱ - ۷۹۵ - ۷۷۰ -
۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -	شاہ سبحان .. ۶۶۸ -
۲۵۲ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۵ -	شاہ شجاع ۱۱۴ - ۱۶۸ -
۴۱۳ - ۴۲۳ - ۴۳۰ - ۴۳۱ -	.. .. ۷۸۲ -
۴۹۴ - ۵۳۵ - ۵۸۲ - ۷۵۲ -	شاہ مہدی .. ۲۱۱ - ۷۶۵ -
۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۶ - ۷۷۷ -	شاہ طہماسپ صفوی ۹۰ -
۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸ -	۱۰۷ - ۱۲۸ - ۳۹۶ - ۴۷۱ -
شاہزادہ محمد حکیم ۶۳۶	۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۷۷ -
شاهزادہ محمد سلطان ۲۲۲	شاہ عالم بہادر ۲۷۹ - ۲۸۰ -
شاهزادہ محمد شجاع ۱۶۰ -	۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ -
۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۵۹۳ -	۳۲۳ - ۳۵۱ - ۴۴۸ - ۴۵۰ -
۷۶۱ - ۷۶۴ - .. ..	.. .. ۵۴۳ - ۵۸۲ - ۷۸۸ -
شاهزادہ محمد معزالدين	شاہ عباس ثانی ۴ - ۲۱۱ -
۲۶۶ - ۷۸۹ - ۸۱۳ - ۸۲۵ -	۲۲۷ - ۴۲۵ - ۴۴۱ - ۴۹۰ -
۸۲۷ - .. ..	.. .. ۴۹۵ - ۷۰۲ -

۶۲۵ - ۶۲۴ - .. ..	شاہ عباس ماضی صفوی ( یا )
۳۹۳ - ۵۴ - شاہم خان جلایر	شاہ عباس صفوی ( یا )
۶۴۳ - .. ..	شاہ عباس ماضی ۱۶۷ -
۶۶۲ - .. .. شاہم علی	۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ -
۶۵۷ - .. .. شاہ منصور	۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
شاہ نواز خان بہادر میرزا ایرج	۷۳۳ - .. ..
۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ -	شاہ عیسیٰ سندھی ۷۱۱ -
۷۷۴ - ۷۱۱ - .. ..	شاہ فخرالدین .. ۵۴ -
شاہ نواز خان صفوی ۵۴ -	شاہ فیض قادری .. ۸۳۰ -
۴۵۴ - ۲۲۳ - ۱۷۴ - ..	شاہ قلی چیلہ ۵۴۱ - ۵۹۵ -
۳۳ - .. .. شاہ نور	شاہ قلی خان ۴۸۸ - ۵۳۰ -
۶۲۸ - .. .. شاہ ولی	شاہ قلی خان محرم ۵۴ - ۶۵۶ -
۶۲۳ - .. .. شاہی خان	شاہ قلی خان دارنجی ۵۳ -
شایستہ خان ۱۸۱ - ۱۸۷ -	شاہ قلی خان رفاص حاجی
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ -	.. .. ۵۴ -
۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۲۱ -	شاہ محمد .. ۳۹۵ -
۷۸۶ - ۴۵۲ - .. ..	شاہ محمد خان قلاتی ۵۴ -
شایستہ خان امیرالامرا ( شف -	.. .. ۳۸۵ -
امیرالامرا شایستہ خان )	شاہ محمد صیف الملک ۴۷۱ -
۵۲۶ - ۲۴۸ - ۱۹۷ - ۵۵ -	شاہم بیگ ( ماربان پسر )

شجاع	۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵	عرب	۵۴ ..
شجاعت خان محمد بیگ	۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹	شجاعت خان محمد بیگ	۵۴
۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴	ترکمان	۵۵ ..	
۷۸۵ - ۸۰۰	شرف بیگ عامل خواجہ شاہ	۵۴	
شجاع الدولہ	۵۵ - ۳۶۸	منصور	۶۵۷ ..
۸۲۱	شرف الدین	۳۵۰ ..	
شجاع الملک امیر الامرا	۵۵ -	شرف الدین پھر بہرہ مند خان	۵۴
۸۳۳	..	..	۴۵۵
شجاعت خان	۱۹۸ - ۴۸۳	شریف الملک حیدر آبادی	۱۴۶ - ۵۵ ..
شجاعت خان بہادر محمد شاہ	۱۹۸ - ۵۵	شرف خان انکہ	۵۴ ..
نام	۵۵ - ۱۹۸	شرف خان امیر الامرا ( شف -	۵۴
شجاعت خان رعہ انداز بیگ	۵۴	امیر الامرا شریف خان )	۵۴
شجاعت خان سلام اللہ عرب	۵۴	۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲	۵۴
شجاعت خان سور	۳۸۷	...	۷۱۸
شجاعت خان شادی بیگ	۵۱۲ - ۵۴	شرف خان بخشی	۶۶۴
شجاعت خان شیخ کبیر	۵۴ - ۵۱۲	شرف خان کردہ گنج	۳۰۵
شجاعت خان عرف مقیم خان	۱۸۳	شگون پسر قراچہ	۴۷۷
	..	شمال خان قورچی	۵۱۰
	..	شمس الدولہ ابو الخیر	۵۴

خان بہادر تیغ جنگ	۳۶۵	( یعنی - شاہ جہان بادشاہ )	
شمس الدولہ دلاور جنگ	۴۱	( شف - فردوس آشیانی )	
شمس الدین خان پسر کلان	۵۴	۸ - ۹ - ۱۱۳ - ۱۲۴ - ۱۳۳	
نظر بہادر	۵۴	۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱	
شمس الدین محمد خان انکہ	۵۴	۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۷	
۵۳ - ۷۱ - ۸۸ - ۶۱۵	..	۱۷۵ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲	
۶۷۵ - ۶۴۵	..	۱۹۵ - ۱۹۹ - ۲۰۴ - ۲۳۶	
شمسی پسر میرزا عزیز کوکہ	۶۸۴	۲۴۷ - ۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴	
...	...	۴۰۵ - ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳	
شمسیر خان (سلان بی ارزیک	۵۴	۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰	
..	..	۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۵	
شمسیر خان تربتی	۵۵	۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹	
شمسیر خان حیات تربتی	۵۴	۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲	
شنگر (ار	۱۴۴	۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳	
شہاب الدین احمد خان	۵۴	۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸	
۹۴ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰	..	۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵	
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۳۷۷ - ۴۷۸	..	۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۹۹	
۵۵۱ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۹۵	..	..	
شہاب الدین محمد صاحبقران	۵۴	شہامت خان سید قاسم بارہہ	
فانی (یا) فردوس آشیانی	۲۹۸	..	

۵۱۱ .. ..	شیخ ابوالفیض فیضی ۵۱۴ -
شهباز خان کعبو ۵۱۴ - ۴۷۳ -	... .. ۱۰۳ - ۹۹۷
۴۸۱ - ۴۷۴ .. ..	شیخ احمد فتح پوری ۵۱۴
شهباز خان معروف به شیخ - رو	شیخ الاسلام خان ۲۳۷ - ۲۴۰
رو هله .. ۵۱۴	شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
شهباز خان میر توزک ۹۷ -	سهر وردی ... ۹۰
۳۸۷ - ۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۷۳	شیخ بتک پسر خویشگی نبیره
شه بیگم دختر علی شکر بیگ	شیخ الاسلام شیخ
۳۷۵ .. ..	مودون چشتی ۶۰۱ - ۶۰۲
شهدان خان خویشگی ۵۵	شیخ بهاء الدین ... ۳۶۳
شهریار ... .. ۱۷۵	شیخ بهلول ... ۵۴
شیخ ابراهیم پور شیخ موسی ۵۴	شیخ جمال بختیار ۵۴
شیخ ابوبکر تایبادی ۷۷	شیخ حسام بخارسی ۱۱۶ -
شیخ ابوالفضل مبارک علامی	... .. ۱۱۷ - ۳۸۱
( شف - علامی شیخ	شیخ دانیال ... ۱۴۱
ابوالفضل صاحب اکبرنامه )	شیخ دارون ... ۸۲۶
۴ - ۱۳ - ۵۴ - ۷۳ - ۱۰۰ -	شیخ دین محمد ... ۸۲۵
۱۱۵ - ۱۱۸ - ۵۶۹ - ۶۶۰ -	شیخ زین المات و الدین خوافی
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۹۲ -	... .. ۶۶۸
۷۱۰ .. ..	شیخ زین صدر نبیره شیخ

۶۶۸ زین الدین خوافی	قدس سره ( یا ) شیخ فرید
۲۴۰ شیخ سراج الدین ...	شکر گنج ... ۳۶۳ - ۶۷۵
۱۲۰ شیخ سلیم چشتی ...	شیخ فرید بخشی ۶۷۰ -
۱۱۸ شیخ سلیم فتح پوری	.. .. ۶۸۵ - ۶۸۹
۷۳۵ شیخ عبدالحمید لاهوری	شیخ فرید بهکری ... ۴
۵۱۴ شیخ عبدالرحیم لکهنوی	شیخ فرید مرتضی خان بخاری
۷۱۰ شیخ عبدالسلام لکهنوی	۵۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۴۰۱
۵۵ شیخ عبدالعزیز خان	شیخ فضل الله برهان پوری
۴ - شیخ عبدالقادر بدارونی	... .. ۷۳۲
... ۳۹۴ - ۶۸۴ - ۶۹۱	شیخ فیضی ( شف - شیخ
۵۴ شیخ عبدالله خان ...	ابوالفیض فیضی ) ۵۴ -
شیخ عبدالله واعظ ملتانی	... .. ۱۰۳ - ۶۹۷
۸۱۹ ... ..	شیخ کبیر شجاعت خان ۱۱۸
۵۴ شیخ عبد الذبی صدر	شیخ گدائی کنبو .. ۵۴
۲۳۵ شیخ علی متقی ..	شیخ الاسلام شیخ مودون چشتی
شیخ غلام مصطفی کار طلب خان	.. .. ۶۰۱
والاشاهی بهادر شاهي	شیخ محمد بخاری ۵۴
... .. ۸۲۹	شیخ محمد بوادر زاده دارون
۵۹۸ شیخ فاضل متبکر ...	.. .. ۶۴۳
۶۶۸ شیخ فرید الدین شکر گنج	شیخ محمد طاهر بوهره ۲۳۵

۹۷۶	شیخ محمد غزنوی	شیر خان سور ۳۹۴ - ۶۶۱ -
۵۴	شیخ محمد غوث ..	۷۲۰ .. ..
۲۶۰	شیخ معروف بهکری	شیر خان سید شهاب باره ۵۴
۱۲۰	شیخ معظم ..	شیر خان فولادی ۹۶ - ۱۰۰ -
۲۹۸ - ۵۴	شیخ میر خوانی	شیر خان گجراتی ۳۹۰
شیخ نجیب الدین سهروردی		شیر خواجه ۵۰ - ۵۴ - ۱۱۵ -
۹۱	.. ..	۱۱۶ .. ..
۸۲۵	شیخ نصیر ..	شیرزاد خان بهادر بودل ۷۳۶
۲۲۲ -	شیخ نظام حیدر آبادی	شیر شاه ۱۱۸ - ۳۸۷ - ۶۳۹
۳۰۴ - ۴۵۸	.. ..	شیر علی نوکر میرزا کامران ۷۴
۱۱۲	شیخ نظامی گنجه	شیر محمد دیوانه خدمتگار
۸۲۷ - ۸۲۶	شیخ نور محمد	خواجه معظم ۴۷۹
۱۳۳ - ۱۲۹	شیر افکن خان	شیر ديه خان .. ۵۴
۵۱۳	شیر افکن خان استجلو	
شیر افکن خان علي قلی بیگ		
۵۴	.. ..	
۴۳۲ - ۳۷۲	.. ..	صاحبجي ۲۸۴ - ۲۸۵ -
۵۴	شیر خان ..	۲۸۶ ... ..
۵۴	شیر خان تربتی ..	صاحب قران ( یعنی امیر -
شیر خان تونور ناظم گجرات		تیمور ) - ( شف - امیر
۱۶۳ - ۱۲۰ - ۵۴	.. ..	تیمور ) ۹ - ۷۷ - ۴۰۷ -

\* حرف صاد \*

۷۳۲ ۷۰۴ ۷۰۳	..	۷۹۸ ... ..
صاحب قران ثانی ( یا )		صادق خان ۶۹ - ۸۷ - ۱۰۶ -
فردوس آشیانی ( یعنی		۳۹۳ - ۴۵۴ - ۵۱۲ - ۵۵۴
شهاب الدین محمد شاه جهان		صادق خان میربخشی ۵۵ -
بادشاه ) - ( شف - شاه جهان		۲۷۱ - ۳۱۱ - ۵۳۱ -
بادشاه ) ۸ - ۹ - ۱۱۳		صادق محمد خان هردی ۵۵
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸		صالح بیگ برادر زاده آصف
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶		خان جعفر .. ۳۹۹
۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۸		صالح بیگ فوجدار بردوان ۱۹۴
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶		صالح خان .. ۳۲۰
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵		صالح خان فدائی خان ۲۵۱
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲		صالحه بانو مخاطب به پادشاه
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱		محل مبیة قائم خان ۴۸۴
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶		صدر الصدور عابد خان ۴۴۴
۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۲۸ - ۵۳۰		صدر النساء محل ۲۳۴ - ۳۳۴
۵۷۴ - ۵۷۹ - ۵۸۸ - ۵۸۹		صدر خان ۷۲۸ - ۷۲۹
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ - ۶۸۸		مقدر جنگ ۳۵۹ - ۳۶۱ -
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ - ۷۳۶		.. .. ۳۶۶ - ۳۷۷
۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۶۲		مقدر خان .. ۲۵۲
۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ - ۷۹۲		مقدر خان اقباسی ۴۹۶

مقدور خان خواجه قاسم	۵۵ -	مصمص الدوله ( يعني مير	۷۷۲ .. ..
مقدور علي خان	۸۳۳ ..	عبدالرزاق )	۱۸ - ۲
مف شکن خان	۵۹۴ ۲۴۹	مصمص الدوله خاندوران بهادر	۸۲۰
مف شکن خان محمد طاهر	۳۱ ..	منصور جنگ	۸۲۰
مف شکن خان ميرزا لشكري	۵۵ .. ..	مصمص جنگ	۳۱ ..

\* حرف ضاد \*

ضدک باميان	۳۰۳ ..	ضياء الدين خان	۵۵
ضياء الدوله پسر خواجه	۲۷۷ ..	ضياء الدين خان	۲۷۷
ضياء الدين خان	۱۷۳ ..	ضياء الدين پور امير خان	۵۰۶ ..
مير ابو البقا	۱۷۳ ..	مير ابو البقا	۱۷۳ ..
ضياء الله خان	۵۰۶ ..	ضياء الله خان	۵۰۶ ..

\* حرف ط \*

طالب کليم	۷۳۰ - ۲۱۰	طاهر خان چرکس	۶۵۹
طاهر خان	۷۳۹ ..	طاهر خان روشن ضمير	۵۵
طاهر خان طاهر شيخ	۵۵	طاهر خان خواجه مير خواني	۵۵
طائفه مهديه	۱۲۴ - ۱۲۳	طائفه مهديه	۱۲۴ - ۱۲۳

طهماسب خان جلایر	۴۶۶	طهماسب خان جلایر	۴۶۶
طهمورث ( يا طهمورس )	۷۱۴ - ۱۵۶	طهمورث ( يا طهمورس )	۷۱۴ - ۱۵۶
د هو شنگ پسران سلطان	۷۱۴ - ۱۵۶	د هو شنگ پسران سلطان	۷۱۴ - ۱۵۶
دانيال	۷۱۴ - ۱۵۶	دانيال	۷۱۴ - ۱۵۶
طبيب خان جويباري	۵۵ ..	طبيب خان جويباري	۵۵ ..

\* حرف ظ \*

ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن	۷۳۹ - ۷۳۸	ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن	۷۳۹ - ۷۳۸
ظفر خان پسر زين خان کوکه	۵۵	ظفر خان پسر زين خان کوکه	۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله	۵۵	ظفر خان خواجه احسن الله	۵۵
ظفر الدين محمد بابر بادشاه	۵۵	ظفر الدين محمد بابر بادشاه	۵۵
( ملقب به فردوس مکنی )	۵۵	( ملقب به فردوس مکنی )	۵۵
( شف - فردوس مکنی )	۵۵	( شف - فردوس مکنی )	۵۵
۹ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹	۹ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹	۹ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹	۹ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹
۳۷۹ - ۶۶۸ - ۶۶۰	۳۷۹ - ۶۶۸ - ۶۶۰	۳۷۹ - ۶۶۸ - ۶۶۰	۳۷۹ - ۶۶۸ - ۶۶۰

\* حرف عين \*

عادل خان ديوان	۶۶۳ ..	عادل خان ديوان	۶۶۳ ..
عادل خان بيجاپوري	۵۶۳	عادل خان بيجاپوري	۵۶۳

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷	عبد الحكيم خان ميانه	۹۱۲
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷	عبد الرحمن سلطان ولد	
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵	نذر محمد خان ۵۶ - ۴۳۱	
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴	.. ..	۴۴۳
۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱	عبد الرحمن حيدر جنگ ۲۵	
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۹۵ - ۴۹۶	.. ..	۹۱۵
۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹	عبد الرحيم بيگ اوزبک ۵۶	
۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵	عبد الرحيم خان پسر اسلام خان	
۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰	مشهدی ۵۶ - ۱۶۶	
۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱	عبد الرحيم خواجه جويباري	
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷	.. ..	۵۸۸
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵	عبد الرحيم ديوان لاهور ۵۶۷	
۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵	.. ..	۵۶۸
۸۳۴ .. ..	عبد الرحيم مخاطب به	
۸۲۳ - ۲۳	تربيت خان ۴۸۴	
۴۳۸ .. ..	عبد الرزاق ..	۴۱
۴۳۹ .. ..	عبد الرزاق پسر امير خان مير	
۲۵۴ .. ..	ابوالبقا ..	۱۷۳
۲۴۰ .. ..	عبد الرزاق خان لاري ۵۶	
۲۶۲ .. ..	.. ..	۲۹۲

۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰	عبد الصمد خان ۳۶۱ - ۶۰۴	
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۵	عبد الصمد خان دلير جنگ	
۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱	.. .. ۳۵۸ - ۶۰۳	
۷۶۲ .. ..	عبد العزيز خان ۷۶۸ - ۷۶۹	
۲۵۴	عبد الله خان خويشگي	
۲۸۴ - ۲۸۳ .. ..	مقبول عالم ۵۶ ..	
۷۱۸	عبد الله خان زخمي	
۷۲۹ .. ..	.. .. ۷۶۷	
۵۶	عبد العزيز خان والي بخارا	
۵۳۹	عبد الله خان سيد ميان	۱۷۱ - ۳۴۷
	عبد الله صاحب مدني قريشي	۲۶۳ - ۲۷۲
۶۱۱ .. ..	عبد الله خان ۱۱۱ - ۴۰۰	
۷۸۳	عبد الله قطب شاه	۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵
۵۶	عبد المطلب خان	۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
۴۸۲ .. ..	عبد الله خان اوزبک والي قوزان	
۴۰۰	عبد المؤمن خان	۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹
۴۳۵ - ۴۳۳ - ۴۳۲	.. .. ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱	
۵۴۱ .. ..	عبد النبي خان ( يا )	
	بودهي مرزبان کلات ۸۲۷	
۷۵۸ .. ..	عبد الله خان بهادر فيروز جنگ	



عبد الغني خان فوجدار كويه	۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۸ - ۸۲
... .. ۳۶۴ - ۵۹۵	۸۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹
عبد البني خان ميانه ۲۷۲	۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶
عبد الوهاب خان عنايتي ( يا )	۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۵
عنايتي تخلص .. ۱۴۰	۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹
عبد الهادي .. ۲۵۴	۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲
عذرت ( يا ) عذرت .. ۷۹۳	۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۷۹
عثمان افغان .. ۱۹۸	۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳
عثمان خان .. ۱۱۹ - ۱۱۸	۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷
عثمان خان لوهاني ( يا )	۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳
لوهاني .. ۱۸۳	۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷
عدلي مخاطب به شير شاه	۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸
.. .. ۶۳۹ - ۶۲۵	۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲
عرب بهادر ۵۶۲ - ۵۶۵	۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹
عرب خان .. ۷۰۷	۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶
عرب خان نور محمد ۵۶	۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲
عرش آشياني ( شف )	۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰
جلال الدين محمد اكبر	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴
بادشاه ( ۷ - ۸ - ۹ )	۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰
۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵

عسكر خان نجم ثاني ۵۶	۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹
عضد الدوله عوض خان بهادر	۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸
قصور جنگ ۳۷۰ - ۵۶	۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶
عطاء الله خان .. ۲۹۴	۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷
عظمت پسر خانجهان لودي	۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲
.. .. ۷۲۵	۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵
عظمت خان .. ۳۷۰	۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳
عقيدت خان ۲۲۵ - ۱۴۳	۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱
علاء الدين چشتي فاروقي	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲
مخاطب به اسلام خان	۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
( شف اسلام خان چشتي )	۵۶ عزت خان خواجه بابا
.. .. ۱۸۲ - ۱۱۸ - ۴۲	۷۸۱ عزيز الله ..
علاء الدين محمد .. ۳۷۵	عزيز الله خان پسر ..
علامه امير عضد الدوله شيرازي	۵۶ خليل الله خان
۵۵۹ .. ..	عزيز الله خان پسر يوسف خان
علامي سعد الله خان ( شف )	۵۶ .. ..
.. .. ۵۲ - ۱۳	عزيز خان بهادر .. ۴۲۴
.. .. ۷۷۱ - ۳۴۲ - ۱۶۵	عزيز خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۸۲ - ۷۷۶	.. .. ۷۲۹ - ۷۲۶
علامي شيخ ابو الفضل ( شف )	۸۱۴ عسكر خان حيدر آبادي

۳۶۹ - ۳۵۹ .. ..	شیخ ابوالفضل مبارک
علی مردان بهادر ۱۱۵ - ۵۶	(علامہ) ۴ - ۱۳ - ۵۴
- ۳۰۰ علی مردان خان	۷۳ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۱۸
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۴۲۵ ..	۵۶۹ - ۶۶۳ - ۶۶۴
علی مردان خان امیرالامرا	.. ۶۶۹ - ۶۹۲ - ۷۱۰
(شف - امیرالامرا	علی آقا ترکمان .. ۱۲۴
- ۵۶ عالی مردان خان)	علی بیگ خان ۲۴۴ - ۲۴۵
- ۱۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱	علی شکر بیگ بہارلو ۳۷۱
۷۷۷ ۷۷۰ - ۴۶۱ ..	علی شیر خان .. ۱۹۱
علی مردان خان حیدر آبادی	علی عادل شاہ (یا) عادل شاہ
۵۶ .. ..	والی بیچاپور ۲۶۹ -
علی مردان خان کوکلتاش	.. .. ۵۶۹
۸۱۵ ... ..	علی عسکر خان .. ۸۳۲
علی فقی خان ... ۱۷	علی قلی خان ۳۸۶ - ۵۵۷
علی وردی خان میرزا بذوی	علی قلی خان اندرابی ۵۶ -
- ۵۶ ناظم صوبہ بنگالہ	.. .. ۶۲۹
۳۶۵ ... ..	علی قلی خان خانزمان ۷۵ -
۳۶۱ ... ..	۷۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۵۰۶
عمادالملک	۵۰۸ - ۵۵۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴
عمادالملک غازی الدین خان	علی محمد خان زوہاء ۵۶ -
پسر امیرالامرا فیروز جنگ	

غزایت خان	۲۶۲ - ۴۵۱
غزایت خان خوافی	۵۶ - ۵۷
.. ..	۴۴۷
عوض جان بهادر قسوره جنگ	۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۵۸۲
عوض خان قاقشال	۵۶
عیسی خان مئین	۵۶ ..
عیسی خیل	۴۸۲ ..
عیسی مورزان بهاتی	۴۷۴
.. ..	۴۵۳ - ۴۵۲

---

\* حرف غین \*

غازی الدین خان بهادر غالب	جنگ	۵۷ ..
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ	(شف - امیر الامه - را)	
غازی الدین خان بهادر	فیروز جنگ	۴۴ - ۵۷ -
.. ..		۳۶۱ - ۳۶۹
غازی الدین خان ثالث مخاطب		

... ..	۵۶
عماد الملک مبارز خان	۵۰۷ - ۵۰۸
... ..	۸۳۲
عمدة الملک امیر خان میر	
استحق ..	۵۶ - ۳۶۵
عمدة الملک جعفر خان	۲۷۰ -
.. ..	۴۵۴
عمدة الملک خان جهان بهادر	
ناظم دکن	۲۴ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -
عمدة الملک خانخانان	۵۴۳
عمدة الملک خلیل الله خان	
.. ..	۷۸
عمدة الملک موسی بوسی	۳۰ -
... ..	۳۲ - ۳۴
غزایمت الله پسر قاسم خان ناظم	
بنگاله ..	۵۶ ۱۸۳
غزایت الله خان	۵۶ - ۳۰۹ -
... ..	۳۱۹ - ۵۰۶ - ۶۰۹
غزایت الله خان مخاطب به	
... ..	۱۵۱

۳۶۲	بد عباد الملک	غیرت خان خواجہ کامگار ۵۷
۱۰۵ - ۶۱۵	غازی خان	غیرت خان محمد ابراہیم ۵۷
۵۷	غازی خان بدخشی	
۷۸	غازی خان تھوری	
۵۵۵	غازی خان سرور	
۵۷	غالب خان بیجاپوری	
	غضنفر خان پسر اللہ وردی خان	
۵۹۲ - ۵۷	.. ..	
۲۱۲ - ۲۱۱	غلام رضا	خان .. .. ۴۵۲
۸۲۹	غلام شاہ	فاضل خان .. ۲۵۳ - ۵۹۵
۸۲۳	غلزہ	فاضل خان آقا افضل امفہانی
۵۵۶ - ۶۳۷	غذی خان	.. .. ۵۷ - ۱۴۱
۶۳۸	.. ..	فاضل خان برہان الدین ۵۷
	غذی خان پسر منعم بیگ	فاضل خان خانسامان ۷۸۰
۴۷۷ - ۴۷۶	خانخانان	فاضل خان دیوان اعلیٰ ۵۳۳
۶۴۵	.. ..	فاضل خان دیوان دکن ۷۲۲
۲۱۹	غذی کشمیری	فاضل خان شیخ مخدوم صدر
۷۷	غیاث الدین	.. .. ۵۷
۱۱۷ - ۱۱۶	غیاث بیگ	فاطمہ بیگم .. ۲۳۴
۳۵۸ - ۲۱۰	غیریت خان	فتح اللہ خان بہادر

\* حرف نا \*

۳۱۴ - ۵۷	عالمگیر شاہی	فدوی خان محمد صالح ۵۷
۴۹۹ - ۴۵۶	.. ..	فرانسیس .. ۳۶۹
۵۷	فتح جنگ خان زہلہ	فرحت خان (خاصہ خیل) ۷۲
۵۷	فتح جنگ خان میانہ	فرحت خان مہتر ساکائی ۵۷
	فتح خان پتھنی (یا) پنی پسر	فرخ سیر ۳۴۰ - ۳۵۵ - ۴۵۲
۶۲۷	سلیم شاہ	۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱
۵۸	فتح خان حبشی	فردوس آرامگاہ (یعنی محمد
۷۴۲	فتح خان ولد ملک عزیز	شاہ بادشاہ) ۱۰ - ۲۷۷ -
	فتح ساگمہ متبنای راجہ ساہو	۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۵۵	.. ..	۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -
۷۸	فتح غلام عدای	۴۶۵ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -
	فتح الدولہ پسر انتظام الدولہ	۵۴۰ - ۵۴۷ - ۵۴۱ - ۸۲۴ -
۳۶۱	.. ..	۸۳۴ .. ..
	فدائی خان مظفر حسین ملقب	فردوس آشپانی (یعنی
	بہ اعظم خان کوکہ (شف	شہاب الدین محمد
	اعظم خان) ۴۳ - ۱۰۱ -	شاہجہان بادشاہ - صاحب
۲۵۱ - ۲۴۷ - ۱۰۲	.. ..	قران ثانی - شف - شاہجہان
	فدائی خان میرزا ہدایت اللہ	بادشاہ) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -
۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱	.. ..	۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -
۴۹۷	.. ..	۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -

۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۸ -	عمدة الملک ۵۳۱ - ۵۳۴
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	فرید برادر امین خان دکنی
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -	.. .. ۳۵۲
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -	فرید صاحب .. ۷۹۷
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -	فریدون خان .. ۶۵۷
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶ -	فضائل خان میوهادی ۵۷
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۸ -	فضیل بیگ برادر منعم خان
۵۳۰ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۸ -	.. .. ۴۷۷
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۹ -	فضیل بیگ کور ۶۳۸
۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ -	فقیر الله سیف خان ۴۹۰
۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -	فیروز خان جواجه سرا ۵۷
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ -	فیض الله خان .. ۲۴۶
۷۹۸ - ۷۹۲ .. ..	فیضی (شف ابو الفیض فیضی)
فردوس مکانی (یعنی ظهیرالدین	.. ۵۶۰ - ۶۸۴ - ۶۹۲
محمد بابر پادشاه) (شف -	
بابر پادشاه) ۹ - ۶۱۴ -	
۴۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ -	قادر داد خان بهادر انصاری ۵۸
۴۷۹ - ۴۹۸ - ۴۹۰ ..	قارلوق (قوم) .. ۵۶۵
فرزانه بیگم مشهور به	قاسم ارسلان مشهدی ۳۸۱
بی بی جیورزجہ جعفر خان	قاسم بارهه .. ۷۰۰

## \* حرف قاف \*

محمد بیروم خان خانخانان	محمد خان ۶۳۹ - ۷۱۶ - ۷۱۷
(شف - خانخانان بیروم	محمد خان (خطاب پهل
خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ -	ملک اعتماد خان خواجه
۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ -	سرا) (شف - اعتمادخان
۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ -	خواجه سرا پهل ملک
۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ -	قام) ۴۲ - ۸۸ - ۸۹
۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۱ -	محمد خان بنگش ۳۳۲ - ۳۶۶
۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -	محمد خان شرف الدین آغلی
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۶۱۷ -	تکلو .. .. ۵۰۷
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵ -	محمد خان مشهور ببتک ۶۰۱
۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -	محمد خان نیازی ۶۰ - ۱۸۵
۶۹۳ - ۷۱۴ .. ..	محمد زمان بخش سلطان پردیز
محمد تقی خان بنی مختار	.. .. ۴۰۰
.. .. ۴۵۷	محمد زمان طهرانی ۶۰
محمد تقی سیم ساز ۶۰	محمد سلطان میرزا ۵۹ -
محمد جعفر .. ۲۰۴	.. .. ۷۸۴ - ۲۱۸
محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳	محمد سعید .. ۳۸۵
محمد حسین ۳۵ - ۴۲	محمد سمیع مخاطب بذصیری
محمد حسین میرزا ۶۷۶ -	خان .. ۸۰۶
.. ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹	محمد شاه بادشاه ملقب به

فردوس آرامگاه ( شف -	محمد صالح خان ترخان ۶۱
فردوس آرامگاه ( ۱۰ -	محمد صالح کذبو ... ۴
۱۸ - ۲۷۷ - ۳۲۲ - ۳۴۹ -	محمد طاهر ... ۴۱۳
۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -	محمد عادل شاه والی بوجایور
۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۵۰۴ -	... ۱۵۷ - ۵۷۹ - ۷۴۲
۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۴۷ -	محمد عاقل ... ۴۵۲
۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۴ -	محمد عظیم الشان ( شف -
محمد شجاع ( شف - شاهزاده	شاهزاده عظیم الشان )
محمد شجاع ( ۱۵۶ -	۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -	... ۵۰۳
۲۵۵ - ۲۷۵ - ۵۹۳ - ۷۴۴ -	محمد عظیم شاه ۴۵۹ - ۴۶۰
۷۶۱ .. ..	... ۵۳۸ - ۶۱۰
محمد شریف پسر اعتماد الدوله	محمد آبی خان ... ۲۰
... .. ۹۳	محمد علی خان پسر حکیم
محمد شریف پسر میرزا غیاث	دورق قرب خان ۴۹۳
بیگ ... ۱۲۹	محمد علی خان خانامان
محمد شفیع نبی - راجه	... ۶۱ - ۲۶۶
ابوالحسن تربیتی ۷۵۴	محمد آبی خان محمد علی
محمد شفیع دارن تخلص ۵	بیگ ... ۶۰
محمد شاه لونی ۷۱۴ - ۷۱۵	محمد غیاث خان پسر

غیاث بیگ ... ۶۲	محمد کاظم خان ... ۶۲
محمد فرخ سیر پادشاه ( شف -	محمد کاظم منشی ... ۴
فرخ سیر ... ۱۲	محمد کام بخش ( شف -
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۳۰۹ - ۳۱۷ -	سلطان کام بخش ( ۲۵۶ -
۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -	... ۲۹۱ - ۳۰۱ - ۳۴۸
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -	محمد ماه ... ۸۱۸
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -	محمد مدحس ... ۸۰۲
۴۵۲ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۳۹ -	محمد مراد بخش ( شف -
۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱ - ۸۱۸ -	شاهزاده مراد بخش )
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۱ -	۱۷۴ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۹۵ -
محمد قاسم ... ۴	۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ -
محمد قاسم خان بدخشی ۵۹	... ۷۷۵ - ۷۷۰
محمد قلی افشار ۱۰۹	محمد مراد خان ۳۰۱ - ۳۳۹ -
محمد قلی ترکمان ۶۰	... ۵۰۲
محمد قلی ترقبائی ۵۹	محمد مراد خان ارزنگ ۲۸۹
محمد قلی خان برلاس ۵۹ -	محمد مراد خان پسر امیر بیگ
... ۸۶ - ۳۸۵ - ۶۴۲	... ۵۹
محمد قلی خان بهرسله ۶۱	محمد مراد خان پسر
محمد قلی قطب الملک ۵۸۰	مرشد قلی خان ۶۲
محمد کاظم ... ۳۵۰	محمد مراد خان حاجب ۳۰۵

محمد مرتضیٰ خان	۴۹۳	محمد و محمود نبایر عالم خان
محمد محمود پسر احمد بیگ	۷۲۵	لودی ...
خان کابلی ...	۱۲۷	محمد یار خان پسر میرزا
محمد مغالی خان ...	۲۴۰	بہمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴
محمد معز الدین ( شف -		محمود خان پسر خانجہاں
شامزادہ محمد معزالدین )		لودی ... ۷۲۹
۲۶۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ -		محمود خان حارس قلعة کائنہ
۸۲۷ - ۸۲۵ ...		... ... ۷۴۲
محمد معصوم ... ۷۱۰		محي الدين محمد اوزنگ زيب
محمد معظم ( يعني شاه عالم		بہادر عالمگیر غازی ملقب
مخاطب بہ بہادر ( شاه )		بہ خلد مکان ( شف -
( شف - خلد منزل ) ۸۱۲		خلد مکان ) ۸ - ۹ -
محمد معظم ( یا ) محمد عظیم		۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۸۱۳ ...		۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
محمد مقیم ... ۵۹۹		۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -
محمد مومن خویش ایرج		۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
خان ... ۵۹۸		۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -
محمد نیاز خان ... ۳۰۹		۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
محمد وارث ... ۴		۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ -
محمد والی ... ۱۹۷		۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -

مخلص اللہ خان افتخار خان پسر	۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -	
احمد بیگ خان کابلی ۱۲۷	۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -	
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -	۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -	
۷۲۴ - ۵۰۰ ...	۵۰۳ - ۵۰۹ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -	
مخلص خان بخشي ۲۶۶	۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -	
مخلص خان برادر کلان اللہ وردی	۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -	
خان ... ۶۰	۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -	
مخلص خان عالمگیری ۶۱	۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -	
مخلص خان تافہی نظاما ۶۱	۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۵ -	
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳	۲۴۵ - ۲۴۶ -	مختار بیگ
مرار (ار کھور پورہ ... ۸۳۳	۲۵۴ - ۲۹۳ -	مختار خان
مرتضیٰ پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳	۷۸۹ ...	
مرتضیٰ خان انجو ۱۷۲ - ۶۰	۶۰ -	مختار خان سبزواری
مرتضیٰ خان سید شاہ محمد	۵۳۵ ...	
۶۱ ...	۶۱	مختار خان شمس الدین
مرتضیٰ خان سید مبارک خان	۶۲	مختار خان قمر الدین
۶۲ ...		مخدوم الملک عبد اللہ و احوال
مرتضیٰ خان سید نظام ۶۰	۵۹	شیخ حسن علائی
مرتضیٰ قلی ... ۵۱۹		مخصوص خان برادر خرد
مرتضیٰ نظام شاہ سلطان حسن	۵۹	سعید خان چغتآ

بن سلطان حسین سبزواری	مریم مکانی ( یعنی والدہ )
۴۵۹ - ۱۲۱ ...	ماجدہ عرش آشیانی ۱۰ -
مرحمت خان ۲۸۷ - ۳۶۳	۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۶۲۱ -
۸۳۴ ...	۸۱۴ - ۶۶۶ ...
مرحمت خان بہادر غصنفر جنگ	مستعد خان محمد سانی ( یا )
۶۲ ...	محمد شانی ۴ - ۳۵۱
مرحمت خان ولد صادق خان	مسعود حسین ... ۶۴۹
مرحوم ... ۷۷۱	مسعود میرزا ... ۶۴۸
مرشد قلی خان ... ۲۱۰	مصاحب بیگ ... ۵۹
مرشد قلی خان ترکمان و احوال	مصطفی بیگ ترکمان ۶۰
مرشد قلی خان لگہ استنجارو	مصطفی خان پسر علی خان
۵۴۰ - ۶۰ ...	خویش یازید خان ۶۰۴
مرشد قلی خان خراسانی	مصطفی خان خوانی ۶۱
و کیفیت دہار و دکن ۶۱	مصطفی خان کاشی و حکایت
مرہتہ ( قوم ) ۱۹۸ - ۲۷۶ -	آمدن محمد اعظم شاہ نزد
۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -	خلد مکان ... ۶۱
۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -	مطلب خان سبزواری ۶۲ -
۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۲ - ۵۵۷۰ -	۸۱۵ ...
۶۱۲ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -	مظفر ... ۶۶۲
۸۳۴ ...	مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -

۳۶۴ - ۳۸ ...	... ... ۵۵۸
مظفر حسین میرزا ۶۶۰ - ۶۶۹	مظفر شاہ گجراتی ۳۹۶
مظفر خان ۳۹۲ - ۵۴۶ -	معتقد خان ۲۶۹ - ۷۵۱
۶۳۱ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۸۲۲	معتقد خان میرزا بیگی ۶۰
مظفر خان بارہہ ... ۷۱۳	معتقد الدولہ بہادر سونار جنگ
مظفر خان تربتی ۵۶ -	... ... ۷۸۳
۸۲ - ۱۰۴ - ۱۰۸۰	معتقد خان ۴۸۷ - ۷۹۳
مظفر خان دیوان ۶۵۳	معتقد خان بخشی ۴ - ۱۱۵
مظفر خان سپہ سالار ۶۵۵	معتقد خان محمد شریف ۶۰
مظفر خان صاحب سوبہ بنگالہ	معتقد خان محمد صالح خوانی
... .. ۳۹۲	... ... ۶۱
مظفر خان سوبہ دار بہار ۶۵۱	معز الدولہ حامد خان بہادر
مظفر خان گجراتی ۶۹۵ -	ملا بہت جنگ ... ۶۲
... .. ۶۹۶	معز الدولہ حیدر قلی خان
مظفر خان مخاطب بہ ہمت	امفہانی ... ۶۲
خان ... ۸۰۶	معزالدین ... ۳۱۶ - ۴۰۶
مظفر خان معموری ۱۴۰ -	معصوم بیگ صفوی ۵۰۸
... .. ۷۳۳	معصوم خان ... ۶۸۱
مظفر خان میر عبد الرزاق ۶۰	معصوم خان فرنخودی ۵۹ -
مظفر خان ناظم بنگ و بہار	... ... ۴۷۳ - ۶۵۶

معصوم خان کابلي	۵۹ -	...	...	۵۹
۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳	مغل (یا) مغولیه ( قوم )	۷۹۵ -	...	...
...	...	۴۷۴ - ۶۸۱ - ۶۹۵	...	۸۲۳
معصوم عامي ( یا ) معصوم	مغل خان بلخي	۶۱	...	...
خان عامي ...	مغل خان پسر زين خان کورک	...	...	...
معظم خان	...	۱۹۹ - ۲۴۹ -	...	۶۰
...	مفتخر خان	۲۳۴ - ۷۸۷	...	...
معظم خان خانخانان	مقروض الله خان بهادر	۷۸۳	...	...
معظم خان شيخ بايزيد	مقرب خان	۱۶۱ - ۱۷۷ -	...	...
معظم خان مغوي ...	۱۷۸ - ۳۵۶ - ۷۲۷	...	...	...
معظم خان مير جمله ( شف -	...	۷۹۵	...	...
مير جمله معظم خان	مقرب خان پسر امين خان	۶۲	...	...
...	مقرب خان شيخ حسو	۶۰	...	...
معمر خان مير ابو الفضل	مقصود علي	۹۰	...	...
۶۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹	مقيم خان	۴۸۳	...	...
معين الدين	مکرم خان	۵۳۲ - ۵۹۰ -	...	...
معين الدين خان بهادر عرف	...	۷۷۷	...	...
ميان اچهن پور شاه مکهن	مکرم خان ملا مرشد و کيفيت	...	...	...
...	بلده شاهجهان آباد	۶۰	...	...
معين الدين خان فرنخودي	مکرم خان	۲۱۲	...	...

قاسم بيگ مير هزاره	۱۷۰	قاضي عبد الوهاب	۲۳۶ -
...	۶۰۷ - ۶۶۶	...	۲۳۸ - ۲۴۰
قاسم خان جماعه دار	۲۲۴ -	قاضي علي بخشي بيگي	...
...	۲۵۶	...	۱۰۸ - ۱۰۹
قاسم خان جويني و کيفيت	...	قاضي محمد اسلم	۵۸
هورگاي بذر	۵۸ - ۱۷۸	قاضي محمد حسين جويپوري	...
قاسم خان کرمانی	۵۸	...	۵۹۸
قاسم خان مير آتش	۵۸	قاقشالان ( طائفه )	۱۰۸ - ۲۹۱
قاسم خان مير بحر	۵۸	قايم خان	۴۸۳
قاسم خان ناظم بنگاه	۱۸۳	قايم خان بنگش	۳۶۶
قاسم خان نمکين ( يا ) نمکين	...	قباد خان مير آخور	۵۸ - ۷۷۶
...	۵۸ - ۱۷۲	قبيحاق خان امان بيگ	۵۸
قاسم علي خان	۵۸	قتلق ملطان	۴۴۲
قاسم محمد خان فيشاپوري	...	قتلق قدم خان	۵۷
...	۵۷	قتلوي لوهاني	۱۱۸ - ۶۸۱
قاضي برهان خوافي	۴۷۹	قرا بهادر خان	۵۷
قاضي حزب الله	۴۵۲	قراچه خان	۶۴
قاضي شهاب الدين ملک العماء	...	قرا سکندر	۳۷۱
( قدس سره )	۳۲۲	قراقويلاو قوم ترکمان	۳۷۱ -
قاضي عبد الله صدر	۳۴۷	...	۳۷۲



قرا يوسف .. ۳۷۱	پسر دوم نظر بهادر ۵۸
قریش سلطان کاشغری ۵۸	قطب الدین خان خورشیدی عرف
قزاق خان ۱۷۳ - ۲۲۸ - ..	بایزید .. ۵۸
قزاق خان ولد تاتار سلطان ۱۲۸	قطب الدین خان کورکلتاش (یا) کوک .. ۱۳۰ - ۵۱۳
قزاق خان باقی بیگ اوزبک .. ۵۸	قطب الدین علی خان پنکوری (یا) پنکوری ۳۶۳
قزلباش ( قوم ) ۱۲۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۳۸۵ - ۴۰۹ - ۴۲۶	قطب الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه ( شرف - خداد منزل ) ۱۰
۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۹	قطب الدین خان شیخ خویون .. ۵۸ - ۱۹۸ - ۲۲۰
۵۹۱ - ۶۵۰	قطب الدین درگاه ۶۰۳
قزلباش خان افشار ۵۸ - ۲۶۸	قطب الملک سعید عبدالله خان وزیر اعظم ۱۲ - ۵۸ - ۱۱۶ - ۳۱۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲
قطام الملک بهادر فتح جنگ ۲۴۰	۳۴۱ - ۳۴۸ - ۴۱۱ - ۶۰۴
قطب الدوله محمد انور خان بهادر .. ۵۸	قلعه دار خان چيله ۷۱۵
قطب الدین حیدر ۷۳۷	قلعه دار خان میرزا علی ۵۸
قطب الدین خان ائکه ۵۷	قلندر بیگ ۱۹۲ - ۲۲۸
۶۶۹	

قلندر خان ایلچی شاه درانی ۳۶۷	قوام الدین خان امقنهانی ۵۸ - ۲۹۸
قلندر سلطان چوله تفنگچی [تاسی] .. ۴۹۵	قوام الدین میرزا جعفر بیگ مخاطب به [صف خان] ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۴۲
قلیچ خان ۹۲ - ۱۹۱	قیا خان .. ۵۵۷
۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵	قیا خان کنگ ۵۷ - ۴۷۸
۷۷۳ - ۷۷۶	قیصر .. ۲۴۲ - ۲۴۳
قلیچ خان اندجانی ۵۸	
قلیچ خان تورانی .. ۵۸	
قلیچ خان جانی قربانی ۴۰۴	
قلیچ خان خواجه عابد پور عالم شیخ ۵۸ - ۳۴۶	کابلی بیگم .. ۲۲۵
قلیچ خان صوبه دار پنجاب ۴۳۵	کانهی (یا) کانهی ۶۹۵
قلیچ خان صوبه دار قندهار .. ۵۲۹	کار طلب خان ۵۸ - ۲۶۹
قلیچ خان صوبه دار قندهار .. ۵۲۹	کاکر خان افغان .. ۷۸۳ - ۸۳۰
قلیچ خان ناظم ظفر آباد ۳۰۵	کاکر خان عرف جهان خان .. ۱۹ - ۲۶۷
قمر الدین خان وزیر ۲۶۱	کاکر خان افغان .. ۷۸۹
قمر خان .. ۵۷	کاکر خان عرف جهان خان .. ۵۸ - ۸۰۴
قندر دیوانه .. ۶۲۳	کاکر علی خان .. ۵۸
	کام بخش .. ۳۱۲

• حرف کاف تازی •

کامگار خان پسر دم جعفر خان	کمال الدین خان پسر دلیر خان
۵۸ - ۴۵۹ - ۵۳۴ ..	۴۵۰ .. ..
کامل خان ( خطاب میوزا خرم )	کمال الدین علی خان
۵۹۳ پسر میوزا عزیز کوکھ	کمال خان کھر .. ۵۸
کامیاب خان .. ۵۳۹	کنور انہی سنگھ .. ۳۲۴
گانہوجی سرکیا .. ۳۵۴	کنور جگت سنگھ .. ۵۸
کب کلس ۷۹۶ - ۷۹۵	کنور مانسنگھ ۴۸۱ - ۵۱۱ -
کچھواہ ( قوم ) .. ۵۴۷	۵۱۲ - ۵۱۵ .. ..
کرجائی زن جادر زاد	کنور زاد ( یا ) کنیر زاد ۲۰۹
کرم اللہ برادر شہباز خان کنیر	کوئوال خان غلام گرجی دولت
۶۵۷ .. ..	خان .. .. ۷۱۵
کریم قلی خان بخشی فوج	کورامل .. ۳۶۰
دلیر جنگ .. ۶۰۴	کورندرز ( کپتان ) .. ۲۵
کشن سنگھ راتھور .. ۵۸	کولا جات .. ۵۴۱ ۵۹۵
کشور خان شیخ ابراہیم ۱۹۸	کوکلتاش خان خانچہان ۸۱۸ -
کفایت خان ۳۱۱ - ۲۹۰	.. .. ۸۳۱
کلا پسر رام رای .. ۵۴۰	کوکنا زمیندار دیوگدھ ۵۳۱
کلہورہ ( قوم ) ۸۲۹ - ۸۲۵	کوکیا راجہ دیوگدھ ۷۵۵
کمال الدین بن رکن الدین روملہ	کولی .. .. ۸۰۵
.. .. ۵۳۰ - ۴۰۴	کھندو دیہاریہ .. ۳۲۷

کھنکار .. .. ۵۱۱	گوپال سنگھ .. ۵۱۶
کیرت سنگھ ( یا ) کیرت سنگھ	گوچر خان کورانی ۶۳۴ - ۶۴۰ -
( یا ) کیرل سنگھ ( یا )	.. .. ۶۴۲
گیري سنگھ .. ۵۹۴	گونڈان ( قوم ) ۷۹ - ۷۵۵
گیسری سنگھ ( یا ) کپری سنگھ	گوھر آرا دختر فردوس شیدانی
... .. ۴۳۱	.. .. ۱۵۹
	گیري سنگھ .. ۵۸

### \* حرف کاف فارسی \*

### \* حرف لام \*

کچھتی زمیندار صوبہ بہار ۳۹۶	لچھمنان .. ۳۳ - ۳۴
کچھوتی ( نام فیل قطب الملک )	لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
موسوم بہ یاد شاہ پھند	لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
.. .. ۷۵۵ - ۷۵۴	لشکر خان اکبری .. ۵۸
گرانبار ( نام فیل جنت مکانی )	لشکر خان جان نقار خان ۵۸
.. .. ۵۷۲ - ۵۷۳	لشکر خان مشہدی .. ۵۸
گردھر بہادر .. ۳۳۳	لشکر خان ناظم .. ۴۰۴
گرشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶	لطف اللہ خان ۵۸ ۲۹۲
گھران ( قوم ) .. ۶۸	لطف اللہ خان صادق .. ۵۸ -
گلبدن بیگم .. ۶۱۳	.. .. ۴۵۵ - ۴۵۰
گلبرگ بیگم .. ۳۷۵	لعل کنور .. ۸۱۸
گنج علی خان عبداللہ بیگ ۵۸	

لودي خان .. ۶۴۰	.. .. ۶۳۸
ماہم انگہ ( یا ) انگہ مادر ادھم	خان کوکھ ۶۷ - ۷۰ -
مادھو راد .. ۱۴۴	۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۳۹۴
مادھو سنگھ .. ۷۲۹	مادھو پسر الہ یار خان ۱۸۴
مادھو سنگھ دادا ۶۰	مبارز الملک سر بلند خان ۶۲
مادھو سنگھ کچھو واہ ۵۹	مبارز خان رھلہ .. ۶۰
مالوجی دکنی .. ۳۱۳	مبارز خان عدلی .. ۴۶۹
ماندھانا ( یا ) ماندھا پسر	مبارز خان عماد الملک ۶۲
کانہوجی سرکیا قوم مرھٹہ	مبارز خان میر کل ۶۱ -
.. .. ۳۵۴	۲۰۵ - ۳۵۷ - ۵۲۳ - ۸۳۴
مان سنگھ ۵۴۳ - ۵۴۳	مبارز خان نیازی ۷۵۴
مانک رای برادر مرزبان مکھ	مبارک خان لوهانی ۳۸۰
.. .. ۱۶۳	مبارک خان نیازی ۶۱ - ۱۹۲
مانوجی دپرسوجی ۶۱	متپور خان بہادر خویشکی
ماولیہ ( قوم ) .. ۲۹۴	.. .. ۶۲ - ۳۵۹
ماءہ بانو ہمشیرہ میرزا عزیز کوکھ	مجاہد خان برادر فیروز جنگ
.. .. ۷۰۱ - ۶۹۴	.. .. ۴۵۰
ماءہ جوچک بیگم ( یا ) چرچک	مجد الدولہ عبد الاحد خان
والدہ میرزا محمد حکیم	.. .. ۶۲

مجنون خان فاقشال ۵۹ -	محمد اسحق پسر تربیت خان
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷ -	میر آتش ۵۰۳ - ۵۰۲
.. .. ۶۲۸	محمد اسلم خان .. ۶۲
محب علی خان پسر نظام الدین	محمد امغر - ملقب بہ
علی .. ۴۷۴ - ۵۹	اشرف خان میر منشی
محب علی خان رھتاسی ۵۹	.. .. ۷۳
محتشم خان .. ۴۴۹	محمد اعز الدین پسر جہاندار
محتشم خان شیخ قاسم ۶۰	شاہ .. .. ۸۱۸
محتشم خان میر ابراہیم ۶۲	محمد اعظم شاہ ۱۹۷ - ۲۹۵ -
محتشم خان میر خان ۶۲	۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶	۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
محسن خان .. ۷۹۳	۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
محکم سنگھ ۳۳۸ - ۵۴۵ -	۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
.. .. ۵۴۶	۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -
محلدار خان .. ۶۰	محمد اکبر بادشاہ ( شف -
محمد ابراہیم آصف الدولہ	جلال الدین محمد اکبر
جملة الملک اسد خان ۴۰ -	بادشاہ ) ۸۱۲ - ۶۹۱
.. .. ۳۱۰	محمد اکرم .. ۲۴۰
محمد ابراہیم ملتفت خان	محمد امین خان ۲۷۶ - ۳۳۴ -
پور اصالت خان ۱۷۲	.. .. ۷۸۰ - ۳۳۹

محمد امين خان بهادر ۲۹۴ -	۱۷۳ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -
.. .. ۸۲۰ - ۴۶۴	۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
محمد امين خان چين بهادر	۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -
.. .. ۵۴۳ - ۳۳۰	۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -
محمد امين خان خلغ محمد	۳۶۳ - ۳۰۸ - ۳۱۴ - ۳۴۵ -
معظم خان .. ۷۸۸	۳۵۷ - ۳۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵ -
محمد امين خان صوبه دار کابل	۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -
.. .. ۲۵۰	۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
محمد امين خان مير محمد	۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
امين .. ۶۱	۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
محمد امين خان مير بخشى	۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
.. .. ۷۷۹ - ۲۷۸	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -
محمد امين ديوانه ۶۹۴	.. .. ۸۱۹ - ۸۲۵ -
محمد امين مصطفى خان داماد	محمد باقى قلمى ۴۳۷
.. محمد لاري ۱۵۷	محمد بدیع - لطان ۶۱
محمد انور خان برهانپوري	محمد بقا مخاطب نظير خان
.. .. ۲۲۹	.. .. ۸۰۶
محمد اورنگ زيب بهادر	محمد بن ابى بكر الصديق
ملقب به خادم مکان ( شف	رضي الله عنهما .. ۹۱
خادم مکان ) ۹ - ۸	محمد بيدار بخت ۸۱۶

مكرم خان مغوي .. ۱۹۵	ملا فاضل کابلي ... ۴۸۸
مكرم خان مير اسحق ۶۲	.. .. ۶۰
مکند سنگه هادا ... ۶۱	ملا مير محمد خان شرواني
مکيه ( قوم ) ... ۴۵۳	.. .. ۵۹
ملا احمد نايته و تحقيق نواميس	ملا محمد عادل شاهي ۱۴۰
.. .. ۶۱	ملا محمد لاري ۱۴۳ - ۵۱۸
ملا پير محمد شرواني ( شف -	ملا محمد يزدي ۴۷۲
مولانا پير محمد شرواني	ملا مير علي ... ۶۸۹
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -	ملا نظيري ... ۷۰۹
.. .. ۶۲۴	ملکفت خان ۶۱ - ۲۰۳ -
ملا شکيبى ... ۶۹۸	.. .. ۷۸۱ - ۷۸۶
ملا عبد الغفور ملک التجار	ملکفت خان بخشي ۴۵۸
بندر سورت ... ۳۳۸	ملکفت خان مير ابراهيم حسين
ملا عبد القوي ۲۲۷ - ۲۲۶	.. .. ۶۱
ملا عبد الله سيالکوٹی ۳۵۰	ملک بدن .. ۱۷۷
ملا عبد الله مخدوم الملك ۵۴۹	ملک بريد مرزبان بيدر ۵۶۹
ملا عبد المجيد لاهوري ۴	ملک ثاني مخاطب به دزير
ملا رفيع شيرازي ... ۵۶۰	.. .. ۶۵۶
ملا علاء الملك ... ۶۱	ملک جيون دهادر ۸۰۰
ملا علي ... ۲۴۱	ملک عذير حبشي ۱۱۱ -

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸	منعم خان خانخانان بهادر شاهي
۲۶۳ - ۳۹۸ - ۵۱۷ - ۵۱۸	۶۲ - ۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳	۷۴ - ۳۰۹ - ۳۱۵ - ۳۹۵
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳	۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷
۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲	۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۳۷
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶	۶۴۹ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۹۵
۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰	۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴	منور خان شيخ ميزان ۶۲
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸	۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶	ممتاز الزماني ۵۹۰
۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰	ممتاز محل ( یعنی ام محترمه )
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴	تخلد مکان ( ۱۵۹ - ۱۶۰ )
۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸	مناجي بهونسله ۷۸۳
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲	منصور حلاج ۴۵۷
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶	منصور خان ۵۰۲ - ۲۵۵
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰	منصور خان روز بهاني ۵۰۲
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴	۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵
۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸	منعم خان ۳۸۴ - ۴۳۱
۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲	۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۸۳۰

۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵	۲۵ .. موسی بوسی
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹	۳۸۰ موسی خان فولادی
۴۳۰ - ۴۸۴ - ۴۹۷ - ۶۸۹	مولانا پیر محمد شروانی
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷	۶۶ - ۳۷۸ - ۴۹۹ - ۵۴۹
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲	۶۲۴ .. ..
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷	مولانا جمال الدین شروانی
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵	۱۰۰ .. ..
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱	مولانا عبدالرزاق کیلانی ۵۵۸
مهابت خان حیدر آبادی ۶۱	مولانا عبد الله مخدوم الملك
مهابت خان خانخانان (شف	۶۲۷ .. ..
خانخانان مهابت خان) ۶۰	مولانا علی احمد .. ۶۸۵
۱۴۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۷۵۸	مولانا قاسم کاهی مازاء النهري
۷۵۹ .. ..	۱۰۸ .. ..
مهابت خان زمانه بیگ ۷۴۰	مولانا محمد رضای مشهدی
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹	رضائی تخلص .. ۵۷۰
۷۸۲ .. ..	مولانا میر .. ۷۵
مهابت خان لهراسپ ۶۱	مولانا نور الدین محمد خان
۲۳۷ .. ..	۱۲۸۰ .. ..
مهاراجه اجیت سنگھ راتھور	صومن خان نجم ثانی ۴۵۸
و کیفیت قورت سلطان	مهابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰

مهابت خان حيدر آبادي ۶۱  
مهابت خان خانخانان ( شف  
خانخانان مهابت خان ) ۶۰  
۱۴۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۷۵۸  
.. .. ۷۵۹  
مهابت خان زمانه بيگ ۷۴۰  
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹  
.. .. ۷۸۲  
مهابت خان لهراسپ ۶۱  
.. .. ۲۳۷  
مهاراجه اجيت سنگهه راتهور  
و كيفيت قوت سلطان

۶۸۳	..	..	محمّد اکبر ۶۲ - ۳۴۰ -
۲۶۴	..	..	میدان شاه نور حمامی ۳۴۲
۶۷۱	..	..	میدان غنی خان پسر خانخانان
۷۱۲	..	..	میدان فهدیم ۶۲
۳	..	..	میدان آزاد ۶۱ - ۲۰۲ - ۲۱۵ - ۲۵۲ -
۵۹	..	..	میدان ابوتراب گجراتی ۸۰۳ - ۷۷۵ - ۷۷۴ -
۵۹۲	..	..	میدان مائی ۶۴۸
۶۰	..	..	میدان خاں اندیس ۶۰
۲۳۵	..	..	میدان ( طائفه ) ۲۳۵
۲۲۶	..	..	میدان قاسم خان ۸۱ - ۵۹ -
۷۹۸	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۵۵۱
۳۱۰	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۱۲۹
۱۷۳	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۵۹
۶۲	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۶۰
۴۸۴	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۴۸۴
۶۲	..	..	میدان ابوالحسن خاں ۶۲

۵۹	..	..	میر حسام الدین ۵۹
۲۸۹	..	..	میر حسن ۲۸۹
۱۶	..	..	میر حسن علی ۱۶
۲۵۸	..	..	میر حسین ۲۵۸
۱۵	..	..	میر حسین امانت خان ۱۵ -
۲۵۹	..	..	میر حسین امانت خان ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۱۶ -
۵۹۴	..	..	میر حسین امانت خان ۵۹۴
۲۹۱	..	..	میر حسین امانت خان ۲۹۱
۳۳۴	..	..	میر حسین امانت خان ۳۳۴
۷۸۱	..	..	میر حسین امانت خان ۷۸۱ - ۲۰۰ -
۱۶۷	..	..	میر حسین امانت خان ۱۶۷
۱۸۴	..	..	میر حسین امانت خان ۱۸۴
۳۰۳	..	..	میر حسین امانت خان ۳۰۳
۶۲	..	..	میر حسین امانت خان ۶۲

امانت خان .. ۲۹۰	مشهدی .. ۱۶۷
میر سید جلال صدر ۶۰	میر عبدالرحمن وزارت خان ۱۶
میر سید عایق همدانی ۱۰۲	میر عبد الرزاق مخاطب به نواب
میر سید محمد .. ۴۷۹	مصمم الدوله شاه نواز خان
میر سید محمد یوز میر	( که مصنف این کتابست )
غلام حسین .. ۲۹۱	( شف - مصمم الدوله )
میر سید محمد جوزی	.. ۱۸ - ۱۴ - ۲
.. ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۰	میر عبدالسلام خان ۳۱ -
میر سید محمد قزوینی و حکایت	.. ۴۱ - ۴۰ - ۳۴
شیخ محمدی ۶۱ - ۴۷۹	میر عبدالسلام ( ۲ ) میر عبدالله
میر شاه ابوالعالی ۵۹	مخاطب به اختصاص خان
میر شریف املی و تھفیق	( شف - اسلام خان مشهدی )
مردم نظریه .. ۵۹	۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -
میر شمس .. ۶۱	.. ۲۷۲ - ۱۶۶
میر شمس الدین مختار خان	میر عبدالعزیز خان ۲۳
.. ۵۳۵	میر عبدالقادر .. ۷۸۳
میر عبدالجلیل بلگرامی ۴۹۹	میر عبدالقادر دیانت خان
میر عبدالعی خان ۳۱ -	.. ۱۵ - ۱۷ - ۲۶۷
.. ۴۱ - ۴۰ - ۳۴	میر عبد الکرم ۳۰۳ - ۴۵۸
میر عبدالرحمن یوز اسلام خان	میر عبدالکرم ملنفت خان ۱۷۴

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴	میر فراغت .. ۶۲۰
میر عبدالله ( ضوی ) ۱۷۷	میر فضل الله بخاری ۶۰
میر عبدالمنان .. ۷۹۳	میر کمال الدین .. ۲۴
میر عبدالنبی خان ۳۱	میرک جیو .. ۲۶۱
میر عبدالهادی مخاطب به	میرک حسین .. ۱۴
امالت خان ( شف ) امالت	میرک حسین خوانی ۱۴ -
خان میر عبدالهادی ( ۴۳ -	.. ۲۶۰ - ۲۵۹
.. ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰	میرک شیخ هروی .. ۶۱
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲	میرک عطاء الله .. ۲۵۹
میر علی اکبری موسوی ۵۹	میرک کمال .. ۲۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰	میرک محمد تقی .. ۱۷
میر عمان .. ۴۸۶	میرک معین الدین احمد ۲۴۰
میر غلام حسین بسر ارشد خان	میرک معین الدین ( ۱۵ )
میر ابوالعلاء .. ۲۹۱	میرک معین خان مخاطب
میر غلام ملی متخلص به آزاد	به امانت خان خوانی
.. ۳۹۰ - ۱۱ - ۱۰ - ۵ - ۳	۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ -
میر غلام محمد ( مرزیه ) ۴۵۲	.. ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۶۷
میر غوث الدین ترخان ۱۲۶	میر کیسوی خراسانی ۵۹
میر غوث الدین منصور شیرازی	میر مبارک الله .. ۲۰۳
.. ۱۰۰	میر محمد امین بوهان الماک

۱۶۹	..	مشہدی	۳۶۳ -	سعادت خان
۳۵۸	میر محمد فاضل	۳۶۹ - ۳۶۵	..	..
۲۱۹	میر محمد نعمان	۴۰	میر محمد امین میر جملہ	
۶۳۷	میر محمود منشی	۶۰	و کیفیت امفہان	
۶۹۹	میر مرتضیٰ	۶۵۹ - ۵۹	میر محمد پنڈا ( نام امیر الامرا	
۶۵۹	میر مرتضیٰ سبزواری	۶۲۷	غازی الدین خان بہادر	
۶۲۷	میر مرتضیٰ شریفی	۷۵	فیروز جنگ ) ( شف -	
۷۵	میر مظفر	۷۹۸	غازی الدین خان بہادر	
۷۹۸	میر مظفر حسین	۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۶۱	فیروز جنگ ) ( ۴۴ -	
۳۸۶	میر معز الملک	۵۹	۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۹	
۵۹	میر معز الملک اکبری	۲۹۰	میر محمد تقی فدیمت خان	
۸۵ -	میر معز الملک مشہدی	۱۷	..	
۳۸۵	..	۵۵۶	میر محمد حسین خان	
۵۹ -	میر معصوم خان بہکری	۵۵۶	میر محمد خان	
۶۶۲	..	۵۵۶ - ۵۹	میر محمد خان مشہور بہ	
۷۹۸	میر ملک حسین	۸۰۴	خان کلان	
۲۶۰	میر منو پسر اعتماد الدولہ	۲۷۱	میر محمد رضا لاہوری	
۲۷۱	قمر الدین خان بہادر	۱۶۷	میر محمد علی برہانپوری -	
۱۶۷	میر مومن	۲۲۲	..	
۱۶۷	میر میران یزدی	۲۲۲	میر محمد غیاث پور اسلام خان	

۱۷۹	میرزا حسن صفوی	۳۰۸	..	میر نجم کیلانی
۹۰	میرزا احمد بیگ	۵۸۷	..	میر نظام الدین عالی حسام اللہ
۲۸۷	میرزا اسحاق امیر خان	۲۲۰	..	خان
۴۶۷	..	۷۹۳ - ۵۰۴	..	میر نعمان
۵۹۳	میرزا امان ناصر خان	۸۰۵	..	میر نور اللہ پسر میر اسد اللہ
۷۱۱	میرزا امرا اللہ	۶۲	..	فوجدار تھانیصر
۱۲۸	..	۲۰۵	..	میر دیس غلزی
۳۹۵	میرزا انور الدین محمد	۲۸۷	..	میر مدایت اللہ
۶۹۳	میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکہ	۱۸۰ - ۶۱	..	میرزا ابراہیم مرحمت خان
۶۹۳	..	۲۸۷	..	..
۶۹۷	میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا	۱۸۰ - ۶۱	..	میرزا ابوالحسن آصف خان
۶۹۷ - ۲۷۱	عبدالرحیم	۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳	..	مشہور بہ آصف جاہی
۶۸۹	میرزا باقر ولد ملا میر علی	۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷	..	۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۴
۱۵۵	میرزا بایسنغر پسر سلطان	۷۳۸ - ۷۳۷	..	..
۱۰۷ - ۹۰	دانیال	۷۳۸ - ۷۳۷	..	..
۲۰۴	میرزا بدیع الزمان	۷۳۸ - ۷۳۷	..	..
۲۲۲	میرزا بدیع مشہدی	۷۳۸ - ۷۳۷	..	..



میرزا برخوردار	۷۲۹ - ۷۳۵	۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ۶۶۲ -
میرزا بهرام	۴۵۴ ..	۷۳۷ - ۷۰۲ ..
میرزا بهرورد در پسر مهتابت	۱۵۳ ..	میرزا جعفر پسر میرزا
خان	۱۵۳ ..	زین العابدین پسر افشار
میرزا بیگ متخلص به سهروردی	۱۹۳ ..	میرزا جعفر ( همنام د
برادر زاده خواجه جهان	۶۳۲ ..	همتخلص جد خود ) ۱۱۳
..	۱۹۳ ..	میرزا جعفر سفیدت خان ۲۸۶
میرزا بردار بیگ	۳۶۱ ..	میرزا جهان شاه .. ۳۷۱
میرزا جان	۱۹۱ ..	میرزا جعفر قلی .. ۶۰
میرزا جان بیگ	۱۹۱ ..	میرزا حسن معوی .. ۶۰
میرزا جان بیگ در زور الملک	۱۲۹ ..	میرزا حیدر الله .. ۵۲۹
..	۱۲۹ ..	میرزا حکیم ۴۸۱ - ۵۱۵ - ۶۵۷
میرزا جانی بیگ از غوث حاکم	۶۶۶ - ۶۹۵ - ۱۲۱	میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر
گفته در احوال مویه قلعه	۶۶۶ - ۶۹۵ - ۱۲۱	بسالمت خان .. ۴۶۲
..	۶۶۶ - ۶۹۵ - ۱۲۱	میرزا خان ۶۶۶ - ۶۹۵ - ۱۲۱
میرزا جعفر	۲۲۹ ..	میرزا خان حاکم برار ۵۸۲
میرزا جعفر (صف خان	۱۲۶ -	میرزا خان خا خا ۴۷۲
..	۱۷۴ ..	میرزا خان عبد الرحیم ۱۰۰
میرزا جعفر بخشی بیگی	۱۷۴ ..	میرزا خان صفه پوریا میرزا جان
مخاطب به (صف خان	۵۳۱ - ۱۳۳ - ۶۱	..

میرزا خرم پسر ۵-۵-۵	۶۹۳ - ۹۳ ..	میرزا شاه حسین حاکم گنده
عزیز کوک	۶۹۳ - ۹۳ ..	.. .. ۶۳۶
میرزا خورشید نظر پسر خواجه	۷۳۹	میرزا شاهرخ ۴۰ - ۷ - ۴۰
ابوالحسن قربتی	۷۳۹	.. ۶۴۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزاده علی خان	۵۹	میرزا شاهنواز خان صدرالدین
میرزا راجه	۴۴۶ - ۲۷۳ ..	.. .. ۶۲
میرزا راجه بهار سنگه	۶۰	میرزا شرف الدین حسین
میرزا راجه جی سنگه کچهره	۵۹ - ۴۱۳ -	یزنگ پادشاه
..	۲۲۲ - ۲۲۳ - ۳۴۵	.. .. ۵۱۴ - ۵۱۰
میرزا رحمن دان	۷۱۱	میرزا شرف الدین حسین
میرزا رحیم معوی	۶۰ - ۱۷۸ -	اخرای .. ۶۴۶
..	۷۳۶ - ۵۲۵ ..	میرزا شکرالله پسر خان زمان
میرزا زین العابدین	۱۱۳	پادشاه میرزا امان الله ۷۴۸
میرزا سانی پسر صف خان	۱۱۳	میرزا شمسی جهانگیر قلی
..	۱۱۳	خان پسر میرزا عزیز کوک
میرزا سلطان معوی	۶۱	... .. ۴۸۵
میرزا سلیمان والی بدخشا	۵۹ - ۲۸۳ - ۵۰۶ - ۶۴۹	میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
..	۵۹ - ۲۸۳ - ۵۰۶ - ۶۴۹	میرزا صادق اردو بادی ۱۲۲
میرزا شاهان پسر میرزا کوک	۶۹۳	میرزا معوی خان ۶۲
..	۶۹۳	میرزا عابد خان ... ۶۶۲

میرزا عارف ... ۶۷۳	... ۴۷۳
میرزا عاقبت محمود سزارار	میرزا عمکری ۶۴ - ۳۹۵ -
خان ... ۵۸۶	۴۹۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
میرزا عبدا'رحمن درلدي ۷۳۲	... ۶۶۰
... ۱۳۳	میرزا عطاءالله ... ۵۹۳
میرزا عبد الرحيم خانخاں	میرزا علاءالدوله [فا ملا ۱۲۸
( شف - خانخاں میرزا	میرزا علي ... ۲۵۷
عبد الرحيم ) ۴۷ - ۱۹۲ -	میرزا علي اصغر پسر میرزا جعفر
۳۹۹ - ۴۹۱ - ۴۵۳ -	اصف خان ... ۱۱۳
۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -	میرزا علي بيگ اکبر شاهي ۶۰
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -	میرزا علي يوسف خاني ۳۵۵
... ۷۰۹ - ۷۱۰ -	میرزا عيسى آر خان ۶۰
میرزا عبد الرضا ... ۲۷۱	میرزا غازي بيگ ۶۰ - ۴۰۱ -
میرزا عبد الصمدان فوجدار	... ۴۸۲
اله آباد ... ۷۰۶	میرزا غياث الدين علي اصف
میرزا عبد الله پسر میرزا	خان بخشي ۱۰۷ ۵۸۴
عزيز كوكه مخاطب به سردار	میرزا غياث الدين محمد
خان ... ۴۹۳	معروف به غياث بيگ
میرزا عبد الله مغل ... ۶۱۹	طهراني ... ۱۲۸
میرزا عزيز كوكه ۲۳۵ ۴۰۲ -	میرزا فرزند خان برلاس ۶۰

میرزا فقير لله ۵۰۴ - ۵۰۵ -	میرزا محمد پسر افضل خان
میرزا فولان بيگ پسر خداداد	... ۱۴۸
برلاس و احوال ملا محمد	میرزا محمد پسر مير بدیع
تقوي ... ۵۹	مشهدي ... ۷۷۴
میرزا قلي ... ۵۵۶	میرزا محمد تقی نظيروي ۱۲۲
میرزا قوام الدين جعفر بيگ	میرزا محمد حکيم ۱۲۶ -
مخاطب به اصف خان	۴۸۲ ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۰۷ -
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰ -	... ۴۳۸ - ۴۵۶ - ۴۵۵ -
میرزا کاظم ... ۳۲۰	میرزا محمد سعيد ۲۷۲
میرزا کامران ۶۴ - ۴۵ -	مير محمد شريف پسر اسلام
۶۶ - ۲۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ -	خان مشهدي ۱۶۶
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ -	میرزا محمد هاشم خليفه سلطان
... ۶۳۲	... ۶۲
میرزا كوكه ۶۸۲ ۶۸۷	میرزا محمد يار ... ۴۶۱
میرزا گدا ۵۰۴ ۵۰۵	مير محمد ... ۲۲۴
میرزا لشكري پسر مهمل خان	میرزا مظفر حسين صفوي ۵۹
... ۶۲۴	میرزا معالي قلعه دار گابريگ
میرزا محمد افضل ۴۸۹	... ۱۹۳
میرزا محمد پسر ...	میرزا مقیم الشبزي ۹۲
مسح از ... ۴۹۰	میرزا مكرم خان صفوي ۶۱

۵۴۸	میرزا نجف خان بہادر
۲۷۱	میرزا منوچہر ...
۵۹	میرزا میرک (رضوی خان)
۵۸۶	میرزا نعمت اللہ ...
	میرزا نوندر ( یا بوذر یا نوندر )
۷۷۶ - ۲۱	مقوی ..
۵۷۶	میرزا نور الدہر ...
	میرزا نور الدین پسر میرزا
	غیاث الدین [صف خان
۹۳ - ۹۲	... ..
۳۷۵	میرزا نور الدین محمد
۶۰	میرزا والی ...
۳۹۵ - ۳۹۴	میرزا ہندال
۴۰۸	میرزا یار احمد امغانی
۶۲	میرزا یار علی بیگ
۱۰۹ -	میرزا یوسف خان
۶۲۷ - ۵۵۷ - ۵۱۵	...
۵۹	میرزا یوسف خان (رضوی)
۶۴۸ - ۵۰۹ - ۱۲۶	...
۷۱۶	میوان ( قوم ) ...
<b>* حرف نون *</b>	
	نادر شاہ - ۳۵۷ - ۳۶۰ -
	- ۵۰۳ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۰۸
	۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۳ - ۸۲۲
	ناصر جنگ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -
	۲۹۸ - ۲۹۴ .. ..
	ناصر جنگ شہید - ۸۳۲ - ۸۳۴
	ناصر خان محمد امان - ۶۳ -
	۳۰۰ .. ..
	ناصر خان - ۶۳ - ۵۳۴
	ناہر ( قوم ) .. ۴۱۰
	نہر .. ۹۶
	نذر محمد خان شیر جنگ
	۴۶۵ .. ..
	نجات خان - ۲۶۹ - ۳۰۵
	نجات خان میرزا شجاع - ۶۲
	نجم الدین علی خان - ۲۴۳
	نجیب الدولہ شیخ علی خان
	۶۳ .. بہادر

۷۵۷	.. ..	نجیب الدولہ نجیب خان
	نصرت خان ( یا ) نصیر خان	۵۴۷ - ۶۳ .. ..
۲۶۹	( یا ) نصیری خان	نذر بی ( تالوق امام قلی خان )
۶۳	نصیر الدولہ ملاقات جنگ	۷۶۷ .. ..
	نصیر الدین محمد - ہمایوں	نذر بیگ اوزبک خان - ۱۹۶
	پادشاہ ملقب بہ جات	نذر بیگ تغائی - ۴۴۱
	[شیانی ( شف - جذت	نذر قلی .. ۸۲۳
	[شیانی ( - ۶۴ - ۹	نذر محمد خان - ۷۶۹ - ۷۷۷
	- ۷۸ - ۷۵ - ۷۳ - ۶۶ - ۶۵	نذر محمد خان والی بلخ
	- ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۴۳ - ۸۴	مشہور بہ یلنگتوش - ۱۸۹ -
	- ۳۹۶ - ۳۸۲ - ۲۷۵ - ۳۷۴	- ۷۴۰ - ۴۳۱ - ۴۰۴ - ۲۶۰
	- ۴۷۶ - ۴۶۹ - ۴۶۸ - ۴۶۶	۷۶۷ - ۷۴۱ .. ..
	- ۵۵۰ - ۵۰۷ - ۴۸۱ - ۴۷۹	نذر محمد خان والی توران
	- ۵۶۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴	- ۴۳۸ - ۴۲۳ - ۴۲۱ - ۱۷۱
	- ۶۱۷ - ۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۳	۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۴۰
	- ۶۲۴ - ۶۲۲ - ۶۱۹ - ۶۱۸	نذر محمد سلطان - ۴۳۶ - ۴۳۷
	- ۵۵۵ - ۶۳۶ - ۶۳۵ - ۶۳۲	نرابین داس ( تہور .. ۹۲
	- ۶۹۳ - ۶۶۸ - ۶۶۱ - ۶۶۰	نرمل .. ۲۲
	۸۰۱ - ۷۰۹ .. ..	نصاری فراہیس - ۲۴ - ۲۰
	نصیر خان مخاطب بہ سپہدار	نصرت جنگ خاندوران - ۷۵۶

خان	۸۰۶ ..	۷۴۲ - ۷۲۸ - ۷۲۶ - ۷۲۲
نصیری خان	۷۳۹ - ۷۴۳	۷۶۰ - ۷۴۹ - ۷۴۷ ..
۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۸۲ - ۷۸۳	نظام قلماق چراغچی بزم میوزا	۵۱۲ .. حکیم
۷۸۴ - ۸۱۱ ..	نظر بہ اندر خویشتگی	۶۳ ..
نظام الدولہ امجد	۶۳ -	نعمت خان عالی
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۹ - ۳۷۰	نعمت خان عالی	۴ ..
نظام الدولہ ناصر جنگ	۶۳	نعمت خان عالی
نظام الدین احمد	۶۶۲	حسین بیگ
نظام الدین خان	۷۹۷ ..	نقیب خان قزلباش
نظام الدین علی	۵۸۴ ..	نقیب خان قزلباش
نظام الملک امجد ( شف )	۶۳	نور ( ۱۲ )
۶۳ - ۲۹ ( صف جاہ )	نواب امجد جاہ	۱۲ - ۳
۲۸۷ - ۲۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳	۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶	۲۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷
۵۰۷ - ۵۲۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲	۲۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷	۲۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷
۷۵۰ - ۷۹۳ - ۸۳۴	۸۳۲ - ۲۵۴ ..	۸۳۲ - ۲۵۴ ..
نظام الملک دکنی	۱۶۱ -	نواب امجد ثانی
۱۸۸ - ۳۹۱ - ۳۹۷ - ۵۱۶	۴۰ - ۲۱ ..	۴۰ - ۲۱ ..
نظام الملک فتح جنگ بہادر	نواب امیر الممالک ملا بہادر	۲۴ - ۲۲ - ۲۲ - ۲۱ - ۳
نظام شاہ	۲۰۹ - ۲۶۳	۲۴ - ۲۲ - ۲۲ - ۲۱ - ۳
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۷۰۲	۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰	۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰

۳۹ ..	۳۱ - ۳۴ - ۴۱ ..	۳۹ ..
نواب بائی	۴۴۹ ..	نواب یمن الدولہ
نواب سالار جنگ بہادر	۳۷	نوازش خان
نواب شجاع الملک بہالت جنگ	نوازش خان عبدالکافی	۶۳ -
۲۷ - ۲۸ - ۳۴ ..	۴۳ - ۴۰۱ ..	۴۳ - ۴۰۱ ..
نواب ملا بہت جنگ امیر الممالک	نور الحق	۴۳۸ - ۴
( شف - نواب امیر الممالک )	نور الدین پسر عم امجد خان	۵۶۲ - ۵۶۱ ..
۳ - ۲۱ ..	نور الدین قلی	۶۳ ..
نواب مصمم الدولہ شاہ نواز	نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ	ملقب بہ جنت مکانی
خان خوافی ( مصنف )	کتاب ( ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -	( شف - جنت مکانی )
۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -	۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -	۳ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -	۳۵ - ۳۷ - ۳۸ ..	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۳۵۴ ..	نواب فتح جنگ	۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶ -
نواب نظام الدولہ ثانی	۲۹	۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
نواب نظام الدولہ شہید	۱۲ - ۳	۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
ناصر جنگ	۱۲ - ۳	۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -	۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -	۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -

۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵	.. ..	۷۳۷
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱	نور قليچ ..	۶۳
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶	نور محل (مهرالنساء دختر ميرزا	
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸	غياث بيگ )	۱۳۰
۵۳۰ - ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۷۱	نوروز بيگ قاقشال	۵۱۱
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳	نورجى سفيديوني ..	۴۷۹
۵۸۸ - ۶۴۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲	نول بائي مخاطب براني	
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳	.. ..	۳۲۰
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱	نول راى كاتيهه ..	۳۶۶
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲	نوايت خان ( يا ) ديانت خان	
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶	.. ..	۵۶۲
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸	نوايت خان عرب	۶۳
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵	نبيكو سمر پسر پادشاه - زاده	
نور العيان .. ۱۹۳	محمد اكبر ..	۲۳۱
نور الله خان پسر ابدالله خان		
.. .. ۳۳۵		

## \* حرف واو \*

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	و تو .. ..	۶۰۱
۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۴۱۰	وتوزيان ( قوم ) ..	۶۰۲
۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹	وتوشوزياني ( قوم )	۶۰۱

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸	وجيهه ( يا ) جيهه ( يا ) جهتيه	
۴۴۰ - ۴۴۹ .. ..	.. .. ۱۰۵	
ونكت رام زميندار پركنه پوراس	وحدت علي .. ۱۰۹	
سرکار ايلكندل ( يا ) پوراس	وزارت خان متخلص بگرامي	
سرکار يلكندل ۲۵۶	.. .. ۲۶۷ - ۱۷	
ونكت راز .. ۱۴۴	وزير جميل .. ۶۳	
	وزير جميل بيگ ۳۸۷	
	وزير خان ۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰	
	.. .. ۶۹۴	

## \* حرف ها \*

هادي خان .. ۲۸۷	وزير خان حكيم سليم الدين ۶۳	
هادي داد خان .. ۶۳	وزير خان محمد طاهر ۶۳	
هادي داد خان انصاري ۲۰۱	وزير خان مقيم نام ۶۳	
.. .. ۵۸۵	وزير خان نائب برهانپور ۲۶۹	
هاشم خان پسر قاسم خان ۶۳	وزير خان هروي .. ۶۳	
.. .. ۶۷۱	وزير معظم جعفر خان ۳۱۱	
هانويو پسر عماد .. ۶۴۰	وقاص حاجي ايلچي نذر محمد	
هدايت الله پسر تربيت خان	خان والي توران ۴۸۶	
.. .. ۴۹۷ - ۴۸۲	ولي اتكه .. .. ۶۳۸	
.. .. ۴۲۲	ولي بيگ ذر القدر ۶۴۵	
هزبر خان خلف الله دردي	ولي محمد خان ۴۳۳ - ۴۳۲	



یوسف محمدخان کورکلتاش	۹۳	یوم بیت	..	۱۹۶
یولدارس خان ( یا ) یولدارش	۲۲۶	یون	..	۲۲۶
یوم بهادر اوزنگ	۱۹۵	یلاق کرمکی	..	۱۷۰

تمام شدن اسمای مردمان و قبائل و اقوام  
و بتلوه اسماء المراضع

منظر دوم در اسمای مراضع و قلعتجات  
و آبها و کوهها و غیره

* حرف الف *		آب لاهور	..	۱۵۴
آب آمود	..	آب مانجرا ( یا ) مانجرا	۱۱۶	۴۳۶
آب بهت	۱۵۳ - ۷۰۸ - ۷۲۷	..	۱۷۷ - ۴۱۷	۷۲۷
آب بیه	..	آب موس	۴۱۴	۵۸۶ - ۵۶۶
آب بن بن	..	آب مهندری	۴۹۹	۱۱۷
آب قبتی	۱۶۰ - ۷۰۷ - ۷۵۷	آب نورد	۷۶۰ - ۷۵۳	۷۵۷
آب جمد	..	آذربایجان ( یا ) آذربایجان	۵۴۵	۵۴۵
آب جون	..	..	۸۲۳ - ۷۲۳ - ۳۷۱	۱۵۰
آب جوی یعنی دریا	جولوز	آسیر	۳۹۷	۳۹۷
..	..	آشام	۲۷۵ - ۱۶۳	۱۷۹
آب جیجون	..	آک محل	۴۵۰	۴۳۷
آب چیتل	..	آکره	۷۵ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸	۷۱۴
آب سنده	..	..	۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰	۳۷۳
آب غورین	..	..	۱۵۸ - ۱۵۶ - ۱۵۲ - ۱۰۸	۴۷۷
آب گنگ	۱۱۵ - ۱۱۶	..	۲۳۷ - ۲۲۵ - ۲۰۴ - ۱۷۵	۱۱۶ - ۱۱۵
..	..	..	۳۱۵ - ۳۰۹ - ۲۹۳ - ۲۵۳	۲۹۸ - ۳۸۶

۸۲۲ - ۸۰۳ - ۸۰۰ ..	۳۹۰ - ۳۷۶ - ۳۳۲ - ۳۳۱
۹۷۵ .. اجودهن	۴۰۷ - ۴۲۸ - ۴۶۶ - ۴۶۵
۷۷۲ .. اجيانا	۵۴۹ - ۵۴۶ - ۵۲۸ - ۵۱۶
۷۵۱ - ۳۴۹ - ۲۳۵ اجين	۵۶۲ - ۵۶۶ - ۹۱۰ - ۹۲۸
۷۹۸ - ۱۱۶ اجينه ( يا ) اجينه	۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱
احمد آباد ( يا ) احمد آباد	۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۷۲
گجرات ( شاف - صوبه )	۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳
احمد آباد گجرات ( يا )	۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۲۶
۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴	۷۳۸ .. ..
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۷۴	آندير .. ..
۱۷۹ - ۱۹۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹	ابراهيم آباد - صوبه
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۶۶۰	اتاره .. ..
۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸	اتک .. ۱۹۱ - ۲۵۴
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵	اجمير ( شاف - صوبه اجمير )
۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸ ..	۱۵۱ - ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۰
۵۶۲ .. احمد شان	۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱
۱۲۱ - ۱۲۳ - احمد نگر	۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸	۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۴۳ - ۵۹۵
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵	۵۹۶ - ۶۴۶ - ۶۶۹ - ۶۷۴
۵۰۴ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹	۶۸۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸ - ۸۹

۶۱۰ - ۶۵۹ - ۶۶۸ - ۶۹۹	اعز آباد .. ۲۴۸
۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶	اعظم نگر بنگالپور .. ۱۹۷
۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴ ..	افغانستان .. ۵۵۵
۱۹۳ - ۶۰۷ - ادوني	اکبر آباد ( شاف صوبه اکبر آباد )
۲۵۹ .. ..	ادلپور .. ۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰
۵۹۹ .. اردستان	۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹
۲۰ - ۲۴ - ارکات ( يا ) ارکات	۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹
۳۰۲ - ۳۸ .. ..	۳۲۳ - ۳۳۳ - ۴۰۱ - ۴۰۷
۷۶۷ .. ..	۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰
۲۴۱ .. استغبول	۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶
۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹	۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹
۱۷۹ - ۲۷۳ - اسلام آباد مهورا	۵۴۰ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹
اسلام پوري معترف به	۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲
اسلام پوري ( يا ) اسلام آباد	۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰
۳۱۳ - ۴۹۸ - اسلام پوري	۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱
۶۰۷ - ۸۱۰ .. ..	اکبر نگر ( يا ) اکبر نگر بنگال ( يا )
۲۹۲ اسلام گنده عرف راهپوري	۱۱۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰
۱۸۸ اشقي ( يا ) اشقي نواز	۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۲۶۴
۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴ اصهان	الذ ( يا ) للذ ۵۸۷
۹۰ .. ..	الذ ( يا ) للذ ( شاف - صوبه الہ آباد )



۱۲۴ - ۱۷۸ - ۲۲۲ - ۲۳۱	.. ..	۳۵۰
۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷	انکر فیروز گنده ( یا ) انکرو	
۳۶۸ - ۳۶۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷	( یا ) انکیر ..	۱۹۳
۴۵۷ - ۴۵۳ - ۵۱۹ - ۵۲۵	انکی تنکی دکن	۶۶۴
۵۴۷ - ۵۹۵ - ۶۲۸ - ۶۷۰	انندی ..	۲۹۲
۶۸۱ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۶۱	انیورن ..	۸۲۳
.. ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۰	ارجین ..	۵۷۴ - ۲۴۶ - ۲۴۵
امروکوت ۴۶۷ - ۷۱۱	.. ..	۶۹۸ - ۵۷۵
.. .. ۸۲۹	ازچه ( یا ) ازچه	۱۱۶
اسبقی روزی ( یا ) یورب	ازدگیر ..	۷۵۴ - ۵۸۷
.. .. ۱۳۹	ازدهه ( شف - موبه اردیه )	
انبه داتر .. ۷۲۸	۷۵ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۶	
انتایور .. ۴۱۴	۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰	
انور .. ۷۲۸	۳۰۰ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۷	
انجرائی .. ۲۰۹	۳۶۸ - ۴۱۰ - ۴۶۵ - ۴۹۴	
اندجان .. ۷۹۲	۴۹۷ - ۶۲۷ - ۸۱۴ - ۸۲۲	
اندخود ۴۲۱ - ۴۳۶	اردیور ۱۰۹ - ۴۰۲ - ۵۹۶	
اندراب .. ۷۷۰ - ۱۷۰	.. ..	۷۱۳ - ۶۸۸
اندوچه .. ۴۲۷	اردیسه ( شف - موبه اردیسه )	
اندوز ( شف برگنه اندوز )	۸۶ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۸۵	

۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳	ایران زوشین	۴ - ۹۰
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۱	۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۶۷ - ۱۷۸	
۶۶۴ - ۶۶۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳	۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳	
۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵	۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳	
ازد کنج .. ۳۴۷	۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷	
اوزنگ آباد ۱۵ - ۱۷	۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵	
۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰	۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱	
۳۱ - ۴۰ - ۱۶۵ - ۱۶۷	۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶	
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰	.. .. ۸۲۴ - ۸۲۵	
۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴	ازج .. ۲۷۹	
۲۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲	ازکاوچ .. ۷۹۶ - ۶۰۶	
۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳	ازکاوچور ۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶	
۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶	۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۲۸۲	
ازدنگ گنده .. ۴۱۴	.. .. ۷۱۹ - ۷۹۲	
اورسا ( یا ) ارسه مضاف دکن		
.. .. ۱۹۶ - ۲۰۶		
ازدچه ( یا ) ازدچه ۸۷	بابا خاتون .. ۴۷	
.. .. ۴۱۶ - ۴۲۸	باز .. ۷۶۳	
ایدر .. ۱۰۷ - ۹۱	بارهمولک کشمیر .. ۶۹۷	
ایران ( یا ) ایران دوزار ( یا )	بارنگ آب .. ۵۹۵	

• حرف با •

باسم ..	۱۴۵ - ۱۴۴	بکثرت ..	۱۷۳
باغ اعز آباد ..	۵۳۳	بشارا ..	۴۳۷ - ۴۳۵ - ۱۹۰
باغ بیگم ..	۳۱	۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۳۰	۷۶۸
باغ زمین آباد ..	۱۶۰	بدان دیس ..	۷۰۲
باغ سعادت آباد ..	۷۳۴	بدخشان ( ۱ ) بدخشانات	۶۴ -
باغ فرمانداری ( ۱ ) باغ فرح	۶۵ - ۱۹۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸		
فیاضی ..	۲۱۷	۲۲۱ - ۲۸۰ - ۲۷۲ - ۴۲۰	
باغ کامران ..	۵۶۷	۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰	
باغ هوان ..	۴۴۲	۴۴۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸	
باغ روز منزل ..	۵۳۲ - ۲۳۰	۶۴۹ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰	
بافر آباد ملتان ..	۴۱۰	۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۱۹	
بالا پور ( ۱ ) بالا پور راز ..	۵۸۶	بدن پورا بی بی ..	۳۷۱
..	۷۲۶ - ۷۰۵ - ۶۹۹	برار ( شف مریه برار )	۱۸ -
بالاکهت ( ۱ ) بالاکهت دکن	۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۳۰ - ۲۱۱		
( ۱ ) بالاکهت درناک	۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۳۵۴		
۱۱۱ - ۱۴۲ - ۲۱۲ - ۵۱۷	۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲		
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳	۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۶۸۲		
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳	۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵		
بالکنده	۳۵۶ ۳۵۵ - ۳۵۴	۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳	
باندو ..	۷۶۱	۷۸۸ - ۷۹۲ - ۸۰۴	

بورج شیخ حاجی ..	۵۸۱	۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹	
بودران ..	۱۶۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰	۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۲۴	
برده ..	۹۷	برهم پور ( دریا ) ..	۴۷۴
برهان پور ( شف مریه برهان پور )	۴۹۸	برهم پوری ..	
۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	بست ..	۱۹۹ - ۴۲۶	
۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱	بسمت مریه بیدر ( شف -		
۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷	پرگنه بسمت )	۸۱۷	
۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷	بهدت پور ..	۵۵۴	
۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۳	بهدت گنده ..	۴۹۹	
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱	بصره	۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳	
۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶	.. ..	۴۹۰ - ۵۷۸	
۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹	بغداد ..	۹۱ - ۲۴۲	
۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷	بکلانه ( مضاف خاندیس )		
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹	۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸		
۵۸۷ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷	بلج ..	۴۲۲	
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶	بلغ	۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹	
۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹		
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸	۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰		
۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۰	۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱		
۷۵۳ - ۷۵۷ - ۷۶۸ - ۷۶۷	۴۲۲ - ۴۲۹ - ۴۳۸		

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴	بندر سورت ( شف - سورت )
۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸	۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷
۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۸۸ - ۵۹۷	۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶
۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹	۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۳
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷	۵۷۸ - ۸۲۱ .. ..
۸۲۵ .. ..	بندر عباسی .. ۲۱۱
بلده برهانپور ( شف - برهانپور )	بندر لاهری ۴۹۰ - ۵۷۸
۷۸۷ .. ..	بندر هرکای .. ۱۸۳
بلده گور .. ۷۴	بندھیا چل .. ۳۱۴
بلده لاهور .. ۶۱۴	بندیل تھند ۳۲۰ - ۳۲۷
بل سالار ( یا ) بل سالار ۳۳۴	بند یور ( یا ) بیگا یور و ( یا )
بارچستان .. ۱۰۵	بنگا یور .. ۱۹۳
بنارس ۲۱۳ - ۲۷۷	بنگالہ یا بنگ ( شف - صوبہ )
۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴	بنگالہ ( ۲۴ - ۷۴ - ۷۷
بندر بلازل ۵۲۴ - ۶۸۴	۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷
بندر پهلچری یا - پهلچری	۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۶
یا - پهلچری ( شف -	۱۲۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸
پهلچری ( ۲۰ - ۲۴ -	۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱
۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸	۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴
بندر دیو .. ۶۸۴	۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱

۲۷۵ - ۲۹ - ۲۹۳ - ۲۹۹	بغی نگر عرب آذور قوال ۳۶۳
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵	بودن مضاف ناندیور ( شف
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵	بوزکندہ بودن ) ۳۵۴
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۶۰	بوریه ( یا ) بوریه ۲۴۸
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳	بھاقوری ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۵۱۸
۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱	بھاتی ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۱
۵۶۳ - ۵۹۴ - ۶۲۳ - ۶۳۴	بھادر یور بنارس ۵۹۳
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴	بھادر یورہ ۷۸۹ - ۸۰۴
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲	بھادر گڈھ ۶۰۶ - ۷۹۶
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۵ - ۶۶۵	بھار ( شف - صوبہ بھار ) ۸۷ -
۶۷۰ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۷۰۷	۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۳۱ - ۷۵۸	۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱
۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱	۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳
۱۲۷ - ۴۲۰ - ۵۶۶	۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳
۵۹۳ .. ..	۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷
۲۵۴ .. ..	۵۱۳ - ۵۶۷ - ۶۱۵ - ۶۳۳
بنگ و بھار ( شف - صوبہ بنگ	۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲
و بھار ) ۳۷۸ ۵۵۸	۶۴۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۹
بغی شاہ درگ .. ۲۹۲	۶۶۴ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۸
بغی شاہ گڈھ ۶۰۲ - ۶۰۸	۷۱۳ - ۷۳۶ - ۷۷۴

۷۷۵	..	..	بہار	۵۳۱	..	..
۵۹۷ - ۱۸۹	..	..	بھاگلپور	..	..	بھلسہ ( یا ) بھسایہ ( یا ) بھسلہ
۶۵۰	..	..	بھاگلپور بہار	۶۹۸ - ۲۷۰	..	..
۴۱۷ - ۱۷۷ - ۲۶	..	..	بھالکی	..	..	بھاک ( شف - پرگنہ بھاک )
۷۲۹	..	..	بھاندیر	۸۳	..	..
..	..	..	بھبھا یا منہسا مضافات شیراز	۵۵۵	..	..
۲۴۲	..	..	..	۲۸۶	..	..
۵۰۹	..	..	بھتہ	..	..	بیجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵
۵۴۷	..	..	بھدار	..	..	۱۴۸ - ۱۶۸ - ۱۹۳
۵۲۵	..	..	بھرام پورہ	..	..	۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹
۸۱۴ - ۱۸۲	..	..	بھراج	..	..	۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۷۴
۹۶	..	..	بھرنج ( یا ) بھرنچہ	..	..	۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲
۶۹۸ - ۴۷۸	..	..	..	..	..	۴۱۸ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۵۰۷
۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳	..	..	بھکر	..	..	۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۶۸
۳۹۵ - ۵۲۹ - ۶۳۶ - ۸۰۰	..	..	..	..	..	۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹
۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹	..	..	..	..	..	۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶
۷۶۴	..	..	بھلوان	..	..	۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲
۱۵۴	..	..	بھنبھر	..	..	۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳
۵۴۶	..	..	بھوبال مالوہ	..	..	۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳
۸۲۲	..	..	بھو	..	..	بیدر - ( شف صوبہ بیدر ) ۲۶ -

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵	..	..	بھتھان ( شف پرگنہ بھتھان )	۴۸۳	..	..
۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴	..	..	..	۷۰۰ - ۴۸۹ - ۳۵۶	..	بھتری
۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵	..	..	بھیر ( یا ) بھیرگانوں ( شف پرگنہ بھیر )	۹۶	..	بھن ( یا ) بھن گجرات
۷۴۲	..	..	..	۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶	..	..
۱۹۵ - ۴۰۳ - ۲۱۰	..	..	بھیسوارہ	۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰	..	..
۸۰۱	..	..	..	۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸	..	..
۴۱۵	..	..	بھیسول	۷۴۵ - ۶۹۴	..	..
۷۲۸	..	..	بھیساپور	..	..	بھنہ ( شف - صوبہ بھنہ ) ۱۱۶ -
۳۷۸ - ۳۲۴	..	..	بھیکانیر	۱۸۲ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹	..	..
..	..	..	..	۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰	..	..
..	..	..	..	۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۷۳	..	..
..	..	..	..	۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱	..	..
۲۶۸	..	..	بھاتھری	..	..	۶۳۶ - ۶۴۱ - ۸۳۱
۳۵۰	..	..	بھانڈائی ( یا ) بھانڈائی	..	..	بھنڈہ جالندھر ۲۰۵ - ۲۵۰
..	..	..	بھانڈیہ بھیرگانوں ( یا ) بھیرگانوں	..	..	بھسور ۳۶۰
۷۸۳	..	..	..	..	..	پرگنہ الور ۴۸۴
۵۳۳ - ۶۲۳	..	..	بھانی پت	..	..	پرگنہ امیتھی ( یا ) امیتھی
۷۵۳ - ۷۳۹	..	..	بھانیاں گھات	..	..	..
۱۳۷ - ۱۹۴	..	..	بھیلی	..	..	پرگنہ اندور ۳۵

\* حرف پے \*

پرگنه بسمت موده بيدر	۸۱۷	پرگنه وکلوز سرکار ناندیر	۵۸۲
پرگنه برون مضاف ناندیر	۲۵۴	پرگنه هندي	۵۶۳
پرگنه بولاس سرکار ايلکندل		پرزاله	۵۰۱
( يا ) بولاس سرکار يلكندل		بريژده	۱۱۳ - ۱۶۸ - ۱۸۷ -
.. ..	۲۵۶	۲۰۸ - ۵۰۷ - ۷۴۴ - ۷۵۲ -	
پرگنه بهانير	۲۲۸	.. ..	۷۶۱ - ۷۸۲
پرگنه بياک	۸۳	بشار	۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱ -
پرگنه بيدر	۷۲۶	.. ..	۳۰۰ - ۴۸۱ - ۸۳۰
پرگنه پتهان	۴۸۳	پنجاب ( شف - موانه پنجاب )	
پرگنه جاليس	۱۳۹	۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰ -	
پرگنه جلاکون موده برار	۸۳۵	۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵ -	
پرگنه چندوار	۲۲۱	۲۷۸ - ۳۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵ -	
پرگنه سامانه	۴۷۹	۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳ -	
پرگنه مودر	۶۳۷	۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳ -	
پرگنه ماکرور	۶۲۸ - ۲۱۱	۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۶ - ۶۴۸ -	
پرگنه شان آباد	۵۹۵	۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶ -	
پرگنه شجاعت پير	۷۵۵	۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -	
پرگنه کلپاک	۲۵۶	.. ..	۸۱۰
پرگنه کوکاک	۱۲۴	پنه	۵۴۰
پرگنه نگرچند	۱۶۰	پير مانديل	۱۲۴

پونار خاندیس	۴۱۴	تبریز	۳۹۶ - ۴۳۹
يون گده	۵۰۱	تيلي	۴۱۴
بهولچري ( يا ) بهولچري		تربت	۷۳۷
( يا ) بهولچري	۲۰ - ۲۴ -	ترچن-ايلي ( يا ) ترچن-ايلي	
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸		.. ..	۲۰۵
* حرف قا *			
تاجور	۴۷۳	ترنگ-واري ( شف - قلعه )	
تارا گده	۱۶۹	ترنگلوي ( ترنگلوي )	۷۴۷
تاريگده	۲۵۷	تربت	۲۹۳ - ۴۹۷ - ۷۷۴
تاشکند	۷۶۷	تغلق آباد	۴۶۹
تالاب اناساگر	۴۵۵ - ۴۴۸	تکروئي ( يا ) نکروئي مضاف	
تالاب بکر	۲۹۲	اردیس	۳۲۴
تالاب حبيده	۷۲۹	قل کوکن	۳۴۷
تالاب کانگوده	۷۱۳	تلنگانه ( يا ) تلنگ	۱۱۵ -
تالاب کلان	۷۹۱	۱۳۹ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -	
قال کانور	۷۶۰	۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -	
قاييدان	۷۷	۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -	
قبت	۱۸۰	.. ..	۷۹۳
قبتی ( آب )	۷۵۷	قلوره	۳۷۹

تذک شیر ( یا ) تذک شر ۴۲۲	
توران ( یا ) توران دیار ۱۰۹ -	
تذک ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۳۰۰ -	تذک ۱۸۵ - ۲۱۲ - ۲۱۸ -
۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ -	۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ -
۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ -	۶۵۰ - ۶۶۴ - .. -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ -	تقہ ( یا ) تقہ ( شف - مرقہ
۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴ -	تقہ ( تقہ ) ۱۳۹ - ۱۴۰ -
تورکل ( یا ) نورکل ۲۸۸	۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ -
تورنا حصار .. ۲۹۳	۲۹۵ - ۳۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ -
تورہ .. ۴۹۵	۶۵۴ - ۶۹۷ - ۸۲۸ -
تور .. ۴۳۲	
تہارہ ( یا ) تہارہ ( یا ) تہارہ	
تہارہ .. ۷۷۴	جالدایور ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵ -
تہانہ انندی ۳۵۷	حالدہور ۱۰۵ - ۳۷۹ - ۵۴۹ -
تہانہ چانی .. ۷۷۹	جالد .. ۱۶۱ -
تہانہ کوتلمیر .. ۲۴	جالور .. ۶۷۸ - ۶۹۴ -
تہانہ گندمک .. ۲۵۱	جام .. ۴۷۸ - ۶۲۲ -
تہانہ میصری .. ۴۹۸	جامکھیری .. ۱۶۱ -
تہانیر .. ۷۱۹ - ۸۰۵ -	جانی ( یا ) جانی ۲۳۰ -
تیراہ .. ۱۰۷ - ۱۰۹ -	جاندانیر .. ۹۷ - ۴۶۶ -

\* حرف جیم \*

جایس - مضاف لکھنؤ ( شف	جونیور ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
پرگنہ جایس ( ۱۳۹ - ۱۹۵	۱۷۹ - ۲۱۲ - ۲۵۴ - ۳۸۶ -
جگتا .. .. ۲۲۰	۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ - ۴۹۷ -
جگدلک .. ۲۷۶	۵۲۵ - ۵۹۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
جگدیس .. ۳۹۶	۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۵ -
جلا آباد ۳۵۰ - ۴۵۱ - ۶۳۹ -	۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷ -
جلانور موبہ برار ۸۳۵	جونہ گدھہ ( یا ) جونا گدھہ -
جمو ۱۲۷ - ۲۵۰ - ۲۶۸ -	( یا ) چونہ گدھہ مضاف
.. .. ۵۳۰	موبہ کجرات ۴۰۳ -
جنت آباد عرف گور ۵۵۷	۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
جنیر ( یا ) جنیر دکن ( یا )	جہانوی .. ۴۲۸
قلعہ جنیر ( شف قلعہ	جہانگیر نگر مع - روف بکھاکہ
جنیر ( جنیر ) ۱۲۲ - ۲۰۸ -	.. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹ -
۵۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -	جیتار .. ۴۴۸
.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹ -	جیت دیور .. ۴۸۷
۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -	جیتون .. ۴۳۸
.. .. ۸۰۳ - ۵۹۵ -	
جرا .. ۴۱۵	
جوں ۲۴۴ - ۶۲۰ - ۷۷۸ -	چانگام .. ۱۶۴
.. .. ۸۳۱	چاکنہ ( یا ) چاکنہ ۲۰۵ -

\* حرف چے \*

چاندا ( یا ) چاندورا	۴۱۹	چهار دوار	۴۱۰
.. ..	۲۷۲ - ۲۷۰	چهاره	۴۲۷
چاندی	۴۴۶	چیتل درک	۶۱۲
چنگوبه ( یا ) چنگوبه ( یا )		چیتور ( یا ) چیت پور	۵۵۱
چنگوبه	۴۱۷ - ۱۷۷	.. ..	۸۰۳ - ۷۴۶
چکله تانه	۷۴۳	چینایتن	۳۵
چکله اژاده	۸۴۱		
چکوتی ( یا ) چکوتی	۸۰۱		
چهار کوه از مدال احمدنکر		حاجی پور	۵۵۳ - ۶۳۱
.. ..	۷۴۶	۶۳۴ - ۷۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱	
چناب	۲۴۹	حجاز	۶۷ - ۷۴ - ۹۷
چنداپور	۴۶۳	۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۲۷۳	
چند و مندن	۷۵۶	۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۵۲۴	
چنددرار ( شف پرگنه چنددرار )		۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱	
.. ..	۲۲۱	.. ..	۶۸۳ - ۶۴۹ - ۶۳۲
چنگیزه تی	۱۵۴	حرمین شریفین	۲۲۰ - ۲۳۵
چوبه	۸۰۵	حسن ابدال	۲۶۲ - ۳۴۹
چورا گدهه مضاف مریه - الوه		.. ..	۵۵۹ - ۵۶۰
۸۰ - ۲۰۱ - ۵۲۷ - ۷۶۲		حصار ارج	۳۱۶
چوسا ( یا ) چوسا	۶۶۱ - ۷۴۹	حصار پور	۵۱۸

• حرف حا •

حصار بهون	۷۴۸	.. ..	۶۹ - ۸۸
حصار تورنا	۲۰۶	—	۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲
حصار چاندور	۲۰۹	.. ..	۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰
حصار دهرپ	۲۰۹	.. ..	۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲
حصار شادمان	۳۷۲	.. ..	۵۳۱ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵
حصار کاجنه ( یا ) کاجنه	۲۰۹	.. ..	۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴
حصن راجدهر	۲۰۹	.. ..	۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۲
حصن کلان	۷۹۹	.. ..	۷۶۳ - ۷۸۸
حلب	۲۴۱	.. ..	۷۹۲
حیدر آباد ( شف - مریه )		.. ..	۴۷۴
حیدر آباد ( ۲۲ - ۲۵ )		خجسته بنیان	۲۸۹ - ۳۱۲
۲۶ - ۲۰ - ۲۲ - ۲۴ - ۴۰		۳۲۷ - ۳۴۰ - ۳۲۳ - ۳۵۷	
۴۱ - ۱۹۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴		۲۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۲۹	
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲		.. ..	۴۰۹ - ۸۰۳
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹		خدا آباد	۸۲۷ - ۸۲۹
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶		خواسان	۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲		۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۷۱	
.. ..	۸۰۸ - ۸۲۲ - ۸۳۴	۴۹۶ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷	
• حرف خا •		.. ..	۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳
خاندیس ( شف - مریه )		خضر آباد	۸۰۵

( فهرست جلد اول ) ( ۱۳۶ ) ( متأثر الامرا )

۴۷۴ ..	دار السلطنة لاهور	۲۳۳ -
۶۰۹	خلد مکان موسوم بخلد آباد	۷۷۲ - ۲۹۳ .. ..
۱۷۰ ..	خندجان	دار الملک دهلي .. ۱۶۹
۳۱۳ ..	خنچي	درهنگه .. ۴۹۷
۴۷۷ ..	خواجه اوش	درازه مالوري .. ۴۲۳
۴۷۷ ..	خواجه سياران	دره کز و شادمان ۱۷۱
۱۴ - ۶۶۷ - ۶۶۸	خواف	دریا گنج .. ۳۶۶
۸۲۵ .. ..	..	دریای بہت ۴۸۸ - ۴۸۴ -
..	خوافي پورہ - یا خوافي پورہ	۷۴۱ .. ..
۴۶۷ - ۴۶۳ ..	لاهور	دریا بهیمر .. ۵۰۲
۲۷۶ .. ..	خیبر	دریای تبتی .. ۷۲۹
۳۶۳ - ۸۵ ..	خیر آباد	دریای چمنا .. ۵۷۵
<b>* حرف دال *</b>		
۲۳۳ -	دار الخلافه آگرہ	دریای چذاب .. ۵۶۷
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -	..	دریای چنبل ( یا ) چنبل
۴۳۱ - ۴۳۹ - ۴۴۷ - ۷۷۸ -	..	.. ۷۵۹ - ۷۲۴ ..
۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۶ - ۷۹۹ -	..	دریای سندھ ۴۳۲ - ۴۶۵ -
۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲ - ۸۳۲ -	..	.. ۶۹۷ - ۸۰۰ ..
۱۳۹	دار الخلافه شاهجهان آباد	دریای سون .. ۶۲۶

( متأثر الامرا ) ( ۱۳۷ ) ( فهرست جلد اول )

۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -	دریای کشنا ۲۸۸ - ۳۱۲ -
۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -	.. .. ۴۹۹ - ۶۱۲
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -	دریای گندک .. ۶۳۴
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵ -	دریای گنگ ( یا ) گنگا ۱۳۸ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰ -	۲۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -	.. ۴۷۴ - ۶۲۶ - ۶۳۴
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷ -	دریای مانجرا .. ۳۹۸
۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶ -	دریای نرودہ ۲۰ - ۳۹۰ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ -	.. .. ۷۵۸ - ۷۶۲
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -	دشت سواد ۱۰۷ - ۱۰۹ -
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲ -	دک پیراهه مضاف صوبہ مالوہ
۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ -	.. .. ۲۰۵
۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲ -	دکن ( شف صوبہ دکن ) ۸ -
۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲ -	۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵ -	۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ -	۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰ -	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۸۸ - ۷۰۱ -	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۵ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰ -	۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -	۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۷۹۱ -



۷۳۷ - ۷۳۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹	دوار ( مضاف صوبہ مالوہ )
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۲	.. ..
۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۸۲	دھڑور ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۶۱۲
۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹	۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸	.. ..
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹	دھاکہ ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵
۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۲۲ - ۸۳۲	دھامونی ۱۱۳ - ۲۴۶ - ۷۵۳
.. ..	دھرب ( ۱ ) دھرب ۲۰۸ -
دوآب ..	۵۹۲ ..
دوآب یقیناً جالندھر	۲۰۵ ..
دوارکا ..	۶۸۳ ..
دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱	بدھنم بکر .. ۲۴۹
۱۷۶ ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸	دھابی ( شغ صوبہ دھابی )
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۳ - ۲۲۳	۱۸ - ۲۲ - ۴۵ - ۷۳ - ۷۳
۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳	۷۳ - ۷۸ - ۸۳ - ۱۵۸
۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۲۳ - ۷۱۸	۱۸۱ - ۲۱۵ - ۲۲۶ - ۲۲۶
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲	۲۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸
۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۳ - ۷۶۲	۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۶
دوک ..	۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۲
دوکر دور ..	۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹

۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰	راجپندری
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳	..
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۶ - ۶۷۴	راج پینڈہ
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹	راجگدھ
۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱	راجور
دھابی کپنہ ..	۸۰۰ ..
دھمتری ..	۶۱۵۷ ..
دھولپور ۴۲۹ - ۷۱۴ - ۷۲۴	رامدھ
.. ..	رامگیر ( مضاف بکلاہ ) ۴۱۳
دھوندا ..	۴۹۰ ..
دھول پور ( ۱ ) دھول پور مالوہ	۸۹ - ۶۷۵ ..
.. ..	۸۹ - ۶۷۵ ..
دیتا ..	۵۹۰ ..
دینور ..	۳۷۱ ..
دیوا پور ..	۲۰۶ ..
دیوگدھ ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۵۲۶	رخنگ .. ۲۱۹ - ۴۵۳
۵۲۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲	رسول پور .. ۵۹۸
دھول گنوں ۱۷۵ - ۵۲۳ - ۷۲۷	رنتپور ( یا رنتپور ) ۳۲۲ -
.. ..	۶۱۴۷ ..
دھول پور ( یا ) ( راجپندری ) ( ۱ )	۲۴۳ - ۷۳۵ - ۸۲۴

• حرف را •

روهنکیره ( يا ) روهنکيره ۱۲۳ -	سالوته .. .. ۴۱۵
.. ۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴	سالهیر موسوم به سلطان گدهه
روهيل كهند .. ۴۲۰	( قلعه ) .. ۴۱۵
روهناس - ۱۹۸ - ۵۶۷ - ۵۶۹	سام چاريك .. ۷۷۳
ري .. .. ۱۳۸	سامانه ( پرگنه ) ۴۷۹
	سافور .. .. ۲۵
	ساره .. .. ۱۷۴
زابلستان ۱۰۶ - ۱۰۵ -	سبز بنگله .. ۲۶۳
.. .. ۵۶۵	سببا ( يا ) سببا ۱۳۰
زمين داور .. ۶۱۴ - ۳۸۱۴	ستاره .. .. ۲۲۸
زين آباد ۴۶۷ - ۶۱۸ - ۷۵۷	ستلج .. ۲۷۳ - ۷۹۹
زين آباد باغ عالم آراي برهانپور	سجاولند .. ۶۱۴
معـررف به آهو خانه	سدهوت .. ۶۱۲
.. .. ۷۹۰	سرا .. .. ۸۲۵
	سرا دهرن .. ۷۶۳
	سراي كوفت كهجوه ۹۵۷
سانگانون ۵۳۷ - ۶۵۲	سرچشمه منات كونكان ( يا )
سارنگپور ( يا ) سارنگپور مالوه	كوليكان ( يا ) كواكان ۸۲۳
۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -	سرخ آب .. ۵۵۵
.. .. ۷۵۱ - ۳۸۹	سركار بكلايه ۳۶۴

## \* حرف زا \*

## \* حرف سين \*

سرکار بيجاگدهه ۵۸۶	سرونج .. ۷۲۸ - ۷۵۸
سرکار بدير مضاف صوبه دكن	سرهري پور ( يا ) نوهري پور ۷۵ -
( يا ) صوبه ادرنگ آباد دكن	.. .. ۷۶
.. .. ۱۷۳	سرهند ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۷۵ -
سرکار چيتور .. ۸۳	.. ۴۰۴ - ۴۲۳ - ۸۳۰
سرکار حاجي پور .. ۳۹۳	سرهنه .. ۹۱۴
سرکار سنهيل .. ۵۵۱	سري رنگ يتن ۳۵۳ - ۹۱۲
سرکار سورتهه .. ۴۰۳	سري گهاٲ .. ۱۶۴
سرکار گالپي .. ۴۱۶	سري نگر ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۷۷۳ -
سرکار كرك جهان آباد مضاف	.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
آله آباد .. ۵۴۰	سعد نگر .. ۷۹۶
سرکار مانكپور .. ۷۸	سفيدون .. ۴۷۹
سرکار ماندر .. ۵۵۱	سكندر آباد دهلي ۳۷۷
سرکار ناندير .. ۵۸۲	سلطان پور .. ۴۱۴
سرکار نذر بار .. ۷۵۳	سلطان پور بلهري ( يا ) ملهري
سرکار هانديه .. ۷۵۳	.. .. ۲۷۷
سرکيج ( يا ) سرکيج ۶۶۱	سمرقند ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
.. .. ۶۹۵	۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۶۹ - ۷۶۷
سرمرور .. ۷۷۸	سميرگدهه ( يا ) سميرگر ۱۲۰ -
سردار .. ۳۸۵	۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۲۴ - ۲۷۳ -

۷۷۴ - ۵۹۲ - ۲۹۵ ..	۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ - ۲۲۸
سنار گانوں .. ۴۷۴	۲۴۰ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۲۸
سنبها چل .. ۴۱۴	۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۵۰۴
سنبھل ۳۵۸ - ۳۷۲ - ۵۹۲ ..	۵۲۵ - ۵۷۸ - ۸۲۱
.. ۶۴۴ - ۶۹۳ - ۷۴۲	۵۲۴ - ۶۸۳ - ۶۸۴
سند کھنڈر ۲۹ - ۳۰ - ۵۲۱ ..	.. سونہ
.. ۵۲۳	.. سونہ
سندھ ۲۷۳ - ۶۳۶ - ۹۹۷	.. سونہ
۷۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷	.. سونہ
.. ۸۲۸ - ۸۲۹	.. سونہ
سنسني ( يا ) سينيني ۸۱۰	.. سونہ
سنگر ( يا ) سنگھ ۲۱۳	.. سونہ
سنگمنير ( يا ) ضلع سنگمنير	.. سونہ
( يا ) سنگمنير ۱۸۷	.. سونہ
۲۰۸ - ۲۲۱ - ۷۳۵ - ۷۹۵	.. سونہ
.. ۲۴۸	.. سونہ
سورت ( يا ) سورتھ ( شف )	.. سونہ
بندر ( سورت ) ۱۵ - ۱۶	.. سونہ
۲۴ - ۲۸ - ۹۶ - ۹۷	.. سونہ
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷	.. سونہ

۳۶۳ ... شکر آباد	۸۲۶ - ۸۲۶ - ۸۲۶
.. ۵۹۸ - ۵۹۶ - ۲۴۶	.. شکر آباد
۸۱۰ - ۷۶۲ ...	.. شکر آباد
۲۷۸ ... شکر آباد	.. شکر آباد
۲۳ ... شکر آباد	.. شکر آباد
.. ۵۵۱ - ۳۹۲	.. شکر آباد
۶۴۴ ...	.. شکر آباد
.. ۲۴۳ - ۱۴۵ - ۱۰۱	.. شکر آباد
۶۶۸ - ۳۷۲	.. شکر آباد
۷۷۳ ...	.. شکر آباد
<b>* حرف شين *</b>	
.. ۳۶۳	.. شکر آباد
.. ۶۹۹ - ۲۵۷	.. شکر آباد
.. ۲۰۴ - ۲۰۴	.. شکر آباد
.. ۲۷۹ - ۲۴۴ - ۲۳۷ - ۲۱۲	.. شکر آباد
.. ۴۰۸ - ۳۵۹ - ۳۱۵	.. شکر آباد
.. ۵۳۳ - ۵۰۲ - ۴۹۳ - ۳۵۷	.. شکر آباد
.. ۵۹۴ - ۵۴۸ - ۵۳۷ - ۴۳۴	.. شکر آباد
.. ۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰	.. شکر آباد
.. ۸۳۰	.. شکر آباد
.. ۸۳۰	.. شکر آباد
.. ۲۰	.. شکر آباد
.. ۲۶۳	.. شکر آباد
.. ۴۲۱	.. شکر آباد
.. ۸۲۷	.. شکر آباد
.. ۵۲۳	.. شکر آباد
<b>* حرف صاد *</b>	
.. ۶۵۳	.. شکر آباد
.. ۸۲۳	.. شکر آباد
.. ۷۲۰ - ۴۹۵	.. شکر آباد
.. ۲۰۰ - ۲۶۰	.. شکر آباد
.. ۵۰۹	.. شکر آباد
.. ۹۱	.. شکر آباد
.. ۴۶۳ - ۴۰۱	.. شکر آباد
.. ۸۱۰ - ۴۶۴	.. شکر آباد

۸۲۴ - ۶۸۵ - ۳۰۱ ..	صوبه نيز ( يا صوبه نيزير ) ۲۶۳
<b>* حرف غين *</b>	
۵۰ - ۸ ..	غازيپور
۳۹۴ - ۱۷۰ - ۱۲۶	غور بزد
<b>* حرف ق *</b>	
۶۶۹ ..	قادر
۶۹۸ - ۳۷۳ ..	قارس
۷۸۷ ..	فتح آباد
۱۹۷ ..	فتح آباد دھارور
- ۱۳۵ - ۱۴۹ - ۱۰۱	فتح پور
- ۹۷۷ - ۹۵۹ - ۹۵۲ - ۱۵۲	
۹۸۰ ..	
- ۱۱۹ - ۱۰۸	فتح پور سيكري
- ۵۸۷ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۱۲۰	
۷۲۱ ..	
۴۶۳	فتح درازة در حيدر آباد
۴۲۵ - ۱۲۵ ..	فواد
۶ - ۳۶۶ ..	فرخ آباد
..	فرنگ
..	فيلروز پور ميوات

۸۱۴ - ۳۶۵ ...	صوبه آله آباد - ۳۶۷ - ۱۱۰
۵۱۳ - ۲۵۹	صوبه بنگه
- ۲۰۵ - ۶۶	صوبه پنجاب
- ۶۱۴ - ۶۰۳ - ۵۱۵ - ۴۸۲	
۸۱۰ - ۶۴۹ ...	صوبه اودهه - ۳۰۰ - ۱۸۲
۵۳۲ ...	صوبه اودهه - ۳۶۵ - ۳۶۵
۲۵۵	صوبه اودهه - ۱۸۵ - ۴۹۴
- ۳۶۳ - ۳۶۲	صوبه اودهه - ۴۹۷
۵۳۱ - ۳۳۴ ...	صوبه اودهه - ۳۴۵
۲۳۶ ...	صوبه اودهه - ۲۱۱ - ۲۹ - ۱۸
۱۸۱ ...	صوبه اودهه - ۳۷۱ - ۳۷۰
۷۷۶ - ۲۷۶ - ۲۶۱	صوبه اودهه - ۸۳۴ - ۲۷۱
- ۱۴۰ - ۱۱	صوبه اودهه - ۸۷ - ۸۷
- ۳۰۳ - ۱۷۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶	صوبه اودهه - ۶۶۴ - ۵۱۱ - ۳۷۲ - ۸۹
۳۴۴ ..	صوبه اودهه - ۶۶۵
- ۲۱۵ - ۲۰۵	صوبه اودهه - ۳۷۸
- ۴۷۷ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۲۴۸	صوبه اودهه - ۲۵۱ - ۱۱۰ - ۸۷
- ۷۷۴ - ۷۵۳ - ۵۲۶ - ۴۷۸	صوبه اودهه - ۳۹۶ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۱۹۷
- ۸۲۳ - ۸۱۶ - ۷۸۹ - ۷۸۳	صوبه اودهه - ۶۸۵ - ۶۶۴ - ۶۵۴ - ۶۴۰
- ۲۶۱ - ۱۷۲	صوبه اودهه - ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۳۲ - ۷۱۳
	صوبه اودهه - ۳۵۰ - ۲۶

* حرف قاف *	
قصیده جرهني ۶۳ ..	قصیده جرهني ۶۳ ..
قصیده جهه مهر ( يا ) جهه مهر ۵۵۲	قصیده جهه مهر ( يا ) جهه مهر ۵۵۲
فایق .. ۴۳۲	قصیده چشت ۶-۲ ..
توانیت ( يا ) توانیت ۱۸۱	قصیده چمباري ۶۱۳ ..
فرشی .. ۷۶۷-۴۴۰	قصیده خلیل ساگر ۷۸۶
قزین .. ۷۳۳-۷۲۵	قصیده خواف ۲۴۵ ..
قصیده آثاره ۶۳۱ ..	قصیده دکنار جالذهر ۶۴۵
قصیده آشتي ۷۰۰ ..	قصیده دهاراسین ۷۶۳ ..
قصیده ایاجپور ۲۷۱ ..	قصیده ( رهنکهره ) ( يا ) ( رهنکهره )
قصیده باره ۵۵۴ ..	.. ۶۵۹ ..
قصیده بالسانه ( يا ) بالسانه ۶۷۸ ..	قصیده دیواری ۴۶۸ ..
.. ۶۷۸ ..	قصیده سردنچ ( يا ) اردنچ ۷۷۲
قصیده بدری ۲۸۸ ..	قصیده سعید آباد ۵۴۱ ..
قصیده بریلی ۶۲۸ ..	قصیده سفیدله ۷۷ ..
قصیده بدر ۷۲۷ ..	قصیده مهرند ۴۷۰ ..
قصیده باقر ۷۳۹ ..	قصیده سیراس ۵۵۳ ..
قصیده پاهوی ۵۸۲ ..	قصیده فصر ۶۰۰-۶۰۲ ..
قصیده یونانی ( يا ) یونانی ۳۵۶	.. ۶۰۳-۶۰۴-۶۳۸
قصیده قلنبه ( يا ) قلنبه ۶۴۹	.. ۶۲۵ ..
قصیده جرن ۳ ۷۳	قصیده کلانر ۳۷۵ ..

قصیده کبرک پور ۶۹۵ ..	.. ۵۴۷
قصیده گدھی ۶۹۱-۹۹	قلعه آله آباد ۴۴۶ ..
قصیده لکھنور ۲۷۲ ..	قلعه اردگیر ۵۷۹-۵۸۵ ..
قصیده متھرا ۲۹۷ ..	.. ۷۵۴ ..
قصیده نکودر درآیه پنجاب	قلعه ارسه ( يا ) ارسا ۱۶۱ ..
.. ۸۱۱ ..	.. ۷۵۴ ..
قطب آباد کلکله ( يا ) کلکله	قلعه اهنوت ۲۰۹ ...
.. ۲۸۸ ..	قلعه باندهر ۷۹ ...
قطب پور اردنگاباد ۲	قلعه بولی ۵۶۳ ...
قلعه ایر ۸۹-۱۲۰-۹۸۵	قلعه بست ۴۳۱ ..
.. ۶۸۷-۷۰۹ ..	قلعه بهکر ۱۷۳ ..
قلعه اکره ۱۵۲-۴۶۱	قلعه بدانه ۵۴۹ ...
.. ۴۹۳-۷۲۱ ..	قلعه بیدر ۲۰۱-۲۶۹ ..
قلعه انگ ۱۵۳-۶۶۷	.. ۷۸۳-۷۹۹ ...
قلعه احمدنگر ۱۲۱-۱۸۷	قلعه پنجه ۶۴۰ ...
.. ۷۰۱-۷۰۳-۷۲۱	قلعه پرناله ۷۹۵ ..
قلعه اختیارالدین ۵۰۸ ..	قلعه پرونده ۱۷۸-۳۰۲-۵۲۷
قلعه ارک خجسته بخدان ۱۴۹	قلعه بونار ۲۹۸ ...
.. ۲۸۹-۳۴۲-۳۴۳	قلعه قاریکند ۲۵۹ ..
قلعه اکر آباد ۳۲۱-۴۲۸	قلعه تربنگ ۶۴۷ ...

( فهرست جلد اول ) ( ۱۳۸ ) ( مؤثر الامرا )

قلعه ترچناباي	۸۲۳ ...	۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱
قلعه ترنگاراي	۷۴۷ ...	...
قلعه تلنگي	۱۹۱ ...	قلعه دهانور ۱۷۸ - ۱۹۸
قلعه تهرن	۴۴۵ ...	قلعه راجگده ۲۹۳ - ۵۰۲
قلعه تانگه	۱۰۸ ..	قلعه رام صبح ( يا ) رام - پنج
قلعه جنير	۱۹۳ - ۲۲۱ -	...
...	۷۴۳ - ۷۴۷ - ۷۰۹	قلعه راهيري .. ۷۹۳
قلعه جوده پور	۶۴۶ ...	قلعه رايستين .. ۷۸۰
قلعه جوده ن	۷۴۷ ...	قلعه رنجه پور ( يا ) رنجه پور ۵
قلعه جواه ( يا ) چواه	۲۰۹	قلعه رولاه ( يا ) اوله ۲۰۹
قلعه چارچور	۴۳۸ ...	قلعه رده اس ۲۶۵ - ۷۱۳
قلعه چاکنه ( يا ) چاکنه	۱۹۷	قلعه ساليور ۸۰۴ - ۸۰۵
قلعه چاندور	۲۰۸ - ۶۹۸	قلعه سزاره .. ۴۹۹
قلعه چننه	۲۶۵ - ۳۸۹	قلعه سكرادل موسوم به چننه پور
...	۵۰۸ ...	...
قلعه چنار	۷۸ ...	قلعه سولاه .. ۵۰۹
قلعه چتون	۸۳ - ۱۹۹	قلعه سورت .. ۶۷۶
قلعه خنيجي	۲۹۱ ...	قلعه سولوان ( يا ) سولوان - ۲۰۰
قلعه دولت آباد	۲۶ - ۲۷	...
...	۴۰ - ۴۱ - ۱۴۳ - ۴۳۰	قلعه شيرگده .. ۶۲۷

( مؤثر الامرا ) ( ۱۳۹ ) ( فهرست جلد اول )

قلعه غور	.. ۱۹۳	قلعه گده پتلي ( يا ) پتلي
قلعه غوري	.. ۷۷۶	...
قلعه فيروز آباد	.. ۶۲۵	قلعه گلگنده ۳۴ - ۴۰
قلعه فندهار	۵۱۲ - ۴	...
...	۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹	قلعه گواليار ۷۵۹ - ۶۲۱
...	.. ۷۷۲	...
قلعه كاكرون ( يا ) كاكرون	۷۰ -	قلعه لاهور .. ۴۹۴
...	.. ۵۵۱	قلعه للنگ .. ۶۷۰
قلعه كاله	۶۷۰ - ۷۴۳	قلعه مانگپور .. ۸۱
قلعه لانگره	.. ۱۳۰	قلعه مانگوشا ۵۵۱ - ۶۱۵
قلعه كنگ	.. ۶۴۳	قلعه ماهور .. ۱۳۲
قلعه كنگ بارس موسوم به كنگ	...	قلعه ماهولي .. ۷۴۶
بارس	.. ۶۶۵	قلعه موه ۱۹۹ - ۲۲۱ - ۴۸۲
قلعه بدزانه ( يا ) كهذاله	۳۱۹	...
قلعه كندانه موسوم به بهشند	...	قلعه مولپير ۴۰۳ - ۴۱۴
بهش	.. ۵۰۲	قلعه ميروتهه ۸۳ - ۵۱۰
قلعه كوتله	.. ۶۴۷	قلعه ناسك .. ۴۲۰
قلعه كهرون	.. ۷۷۶	قلعه نانگدهه .. ۴۵۹
قلعه كهيلان ( يا ) كهيلان	۳۴۷ -	قلعه نكر كوت .. ۶۴۷
...	۴۵۶ - ۵۰۲ - ۷۹۵	قلعه نادرک ۱۹۳ - ۸۰۳

قلعہ نذد بال عرف غازی پور	۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۳۶
.. ..	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰
قلعہ نور پور	۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰
قلعہ رائنکیرہ	۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷
قلعہ ہوسل	۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵
قلعہ ہریس	۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷
قم ..	۴۲۷ - ۷۰۳
قمر گور عرف کرنول	۴۳۲ .. ..
قذدز یا قذدور	۳۷۲ - ۷۶۷
.. ..	۷۷۰
قندھار	۹۴ - ۹۵ - ۱۲۹
.. ..	۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۸۹
.. ..	۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰
.. ..	۲۱۱ - ۲۴۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳
.. ..	۲۸۰ - ۳۶۶ - ۳۷۴ - ۳۸۱
.. ..	۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰
.. ..	۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶
.. ..	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۰
.. ..	۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
.. ..	۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱
.. ..	۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳

\* حرف کاف تازی \*

کابل ( شف - م - موبہ کابل )

۱۴ - ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۸۹
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷
۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۱
۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳
۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷
۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵
۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳

۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴	کانگرہ	۲۶۸ ..
۴۴۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷	کانوادھن	۲۵۰ ..
۴۸۳ - ۴۹۷ - ۵۱۵ - ۵۲۳	کقراپور	۴۷۴ ..
۵۳۰ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹	کڈل انبہ گھٹ	۲۴۷ ..
۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۸۹ - ۶۱۷	کڈل جلیک	۲۵۱ ..
۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۶ - ۶۳۷	کڈل طول	۷۷۰ - ۴۲۰ ..
۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷	کڈل فرداپور	۸۰۴ ..
۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۰۹	کڈل گڈگ	۷۷۶ ..
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۱	کڈنگہ	۷۹ ..
۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸	کڈنگ	۱۳۷ - ۱۹۴ ..
۸۲۸ .. ..	کچھہ	۶۸۲ - ۶۸۳ ..
۱۰۷ - ۲۲۶ ..	کڑہ ( یا ) کڑہ	۲۱ - ۳۱۲ ..
۶۱۳ .. ..	..	۳۱۳ - ۳۶۴ - ۶۱۲ ..
۶۵۱ .. ..	کردستان	۳۷۱ ..
۱۰۷ - ۴۲۳ - ۴۱۸	کورر ماندگانوں ہزار	۷۵۵ ..
۵۲۶ - ۷۰۳ - ۷۲۸	کومان	۴۷۹ ..
۱۹۷ - ۴۵۷ - ۷۲۹	کرناتک	۵۳۸ - ۲۷۲ ..
۴۱۴ ..	کرناتک بیجاپور	۳۵۳ - ۸۱۴ ..
۵۴۰ ..	کرناتک حیدر آباد	۲۹۱ - ..
۲۷۹ ..	کانت کولہ	۳۶۴ - ۸۳۳ ..

۸۰۶	..	..	کشک	۸۲۲	کرمال ( یا ) کرمال
۳۷۱	..	..	کشن گده مضاف موبه	۳۷۱	کرنج گانور
۳۱۲	..	..	اجمیر	۳۵۴ - ۳۰۲ - ۲۴	کرنول
۸۲۸ - ۸۲۷	..	..	کلات	۳۶۴	..
۵۹۹ - ۳۳۵	..	..	کلال بار دروازه	۳۶۴	کروهه ( یا ) کروهه ( یا ) کرونیه
۷۳۵ - ۳۵۰	..	..	کلانور	۱۹۴	..
۲۵۷	..	..	کلپاک	۲۵۷	کوهلمیر ( یا ) کوهلمیر ( یا )
۲۸۹	..	..	کلکله	۲۵۹	کوهنسلمیر
۱۷۰	..	..	کلپار	۱۴۵ - ۸۲	کوه
..	..	..	کلپان مضاف موبه بیدر ۱۹۲ -	۶۳۱ - ۶۲۷ - ۸۲	کوه مانیکپور
۷۸۳	..	..	..	۱۰۹ - ۱۰۲ - ۱۴	کشمیر
۶۱۲	..	..	کلپکرت	۱۰۸ - ۱۳۰ - ۱۲۶ - ۱۱۰	..
۵۵۴	..	..	کمایون ( یا ) کماون	۱۷۹ - ۱۷۵ - ۱۵۸ - ۱۵۴	..
۷۷۹	..	..	..	۲۳۷ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۱۸۰	..
۲۴۱	..	..	کنایات ( قصه )	۲۷۳ - ۲۵۴ - ۲۴۸ - ۲۴۷	..
۶۱۲	..	..	کنجی کورت	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۴	..
۴۰۲	..	..	کوبنلمیر ( یا ) کوبنلمیر	۵۱۵ - ۴۸۹ - ۴۰۷ - ۳۴۴	..
۷۵۴	..	..	کورت گیر	۵۷۵ - ۵۶۵ - ۵۳۳ - ۵۲۷	..
۲۶۱	..	..	کوتله میرک جیور	۶۷۰ - ۶۵۴ - ۵۹۲ - ۵۷۸	..
۴۷۴	..	..	کوچ	۷۵۶ - ۷۳۹ - ۷۳۵ - ۶۷۱	..

۸۰۵	..	..	کوهستان بکلانه	کوچ هاجو ( یا ) کوچ هاجو
۲۷۸	..	..	کوهستان جمدو	۱۸۴ - ۱۶۴
۱۰۶	..	..	کوهستان سوان و بجزر	کور پال ( یا ) کور پال ( یا )
..	..	..	کوه سوالک ( یا ) کوهستان	کور پال
۷۴ - ۶۸	..	..	سوالک	کوکاک ( برگنه )
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴	..	..	..	کوکون
۶۱۵	..	..	..	۷۴۶
۲۷۸	..	..	کوه کوه مار ( یا ) کوه بار	کوکزار
۳۶۷	..	..	کوه کمایون	کوکنده
۳۶۷	..	..	کوه مداریه	کول
۴۹۸	..	..	کوه مهادیر	کولاپور
۶۸۱	..	..	کهای گنگ	کولار
۴۵۶	..	..	کهندانون	کول جلالی
۵۹۴	..	..	کھجوه ( یا ) کھجوه	کوه برنی
۸۰۰	..	..	..	کوه بندر
۵۱۳	..	..	کهرکپور ( یا ) کهرکپور	کوه تن
۸۳۴	..	..	کهرکون موبه خاندیس	کوهستان ( یا کوه ) سري نگر
۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۲۱	..	..	کهرکی	..
۸۶۸ - ۱۸۹	..	..	کهرن ( یا ) کهرن	کوه سلطان پور
۶۷۷ - ۴۷۷	..	..	کهندایم	کوه سلیمان



۷۲۷ .. گهاٹ راجپوت	۳۰۲ .. ..
۶۱۲ .. گهاٹ کرناٹک	۸۰۵ - ۳۶۴ - ۱۸۷ گلشن آباد
- ۳۹۱ - ۳۷۳ گھوڑا گھاٹ	- ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۳۰۵ گلکنڈہ
۶۳۴ - ۳۹۶ .. ..	- ۷۷۴ - ۷۵۴ - ۵۸۵ - ۵۸۴
<b>* حرف لام *</b>	
۲۲۰ .. لات فیروز شاہ	۷۹۴ .. ..
۷۲۶ - ۴۱۹ .. لانجی	۵۵۵ گندمک ( گندمک )
۸۲۸ لادکانہ ( یا ) لار کانه	- ۱۷۵ گنگ ( یا - آب گنگ )
- ۷۰ - ۶۸ - ۱۸ - ۱۴ لاہور	- ۵۰۸ - ۲۷۵ - ۴۱۸ - ۱۷۷
- ۱۴۲ - ۱۳۵ - ۱۱۰ - ۸۵	- ۵۴۷ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۴۲۸
- ۱۵۵ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸	۷۷۸ - ۷۴۷ - ۶۹۰ - ۶۴۴
- ۲۳۳ - ۱۷۵ - ۱۵۸ - ۱۵۶	گنگداس پور ( یا ) گنگ داس
- ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۳۷	پور .. ..
- ۲۹۲ - ۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۶۵	گوالیار ( یا ) گوالیر
- ۲۴۲ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸	- ۱۴۴ - ۳۰۹ - ۲۵۲ - ۲۹۳
- ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۰	- ۴۱۰ - ۵۳۸ - ۴۷۲ - ۳۱۴
- ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۰۳ - ۳۶۷	- ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۶۴۷
- ۴۸۵ - ۴۵۷ - ۴۴۵ - ۴۳۵	۷۸۴ .. ..
- ۵۶۷ - ۵۶۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹	- ۲۱۱ - ۱۱۶ - ۸۶ کورکھ پور
	۲۵۰ - ۲۴۸ .. ..
	۷۵۵ - ۷۴۶ - ۷۹ گوندوانہ

- ۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۹۸ - ۶۹۶	۱۶۲ کھیرلہ مضاف برار
- ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۱۸	۴۱۰ .. کھیرہ پاتہ
- ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۴۸ - ۷۳۴	۷۷۹ - ۷۷۸ .. کھیرا گھر
۸۲۰ .. ..	۲۱۴ .. کھیلنا
- ۳۸۸ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ گدھ	۷۵۵ کیلچر ( یا ) کیلاچہر
۶۸۱ - ۵۵۲ - ۴۱۹ ..	
۳۹۴ .. گدھ کنگہ	
گدھ مکینسر ( یا ) مکینسر	
۵۵۴ .. ..	
۶۵۰ .. گدھی	
۶۹۷ .. گدھی بنگالہ	
۶۰۷ گدھی دھندیری	
۵۳۷ .. گدھی سرم	
۵۴۲ گدھی سن سینی	
۲۶۳ .. گدھی ہرسل	
۷۶۰ .. گدڑ اکبر پور	
۵۲۵ .. گدڑ چوسا	
۱۷۱ .. گدڑ کلیف	
۶۷۹ .. گرجھتان	
- ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۱۹۳ گلبرگہ	

---

* حرف کاف فارسی *	
گجرات ( شف - صوبہ گجرات )	
- ۹۷ - ۹۶ - ۹۲ - ۹۱	
- ۱۰۶ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۸	
- ۱۴۶ - ۱۴۰ - ۱۲۵ - ۱۱۰	
- ۲۴۱ - ۱۷۸ - ۱۷۴ - ۱۴۷	
- ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۶۰ - ۲۹۵	
- ۴۰۳ - ۳۹۱ - ۳۹۰ - ۳۷۸	
- ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱	
- ۵۱۰ - ۴۹۵ - ۴۸۵ - ۴۶۶	
- ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۲۸ - ۵۲۴	
- ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۴۹ - ۶۱۹	
- ۶۸۲ - ۶۷۹ - ۶۷۷ - ۶۶۳	
- ۶۹۵ - ۶۹۴ - ۶۸۹ - ۶۸۷	

\* حرف میم \*

ماچنہ ( یا ) ماچنہ ( حصار )

۲۰۹ .. ..

۳۸۰ - ۳۷۵ - ۷۴۰ - ۳۷۵ - ۷۴۰

۴۳۴ .. ..

۷۳۴ .. ..

۳۷۳ .. ..

مالوہ ( شف - موبہ مالوہ )

۱۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۴ - ۹۲

۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷

۱۵۲ - ۱۶۶ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۲۳

۲۳۶ - ۲۴۵ - ۲۵۲ - ۲۷۰

۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۹

۳۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲

۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

۳۹۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۵

۵۲۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳

۵۵۱ - ۶۰۹ - ۶۴۲ - ۶۶۹

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۸ - ۵۸۸

۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۱

۶۲۷ - ۶۴۲ - ۶۴۶ - ۷۰۸

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۴۲

۷۵۶ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵

۷۷۷ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰

۸۳۰ - ۸۱۰ .. ..

۲۴۲ .. ..

لکھنؤ ۷۶ - ۸۶ - ۱۹۵

۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۴۸

۴۰۶ - ۴۲۳ - ۶۳۲ .. ..

لکھنوتی ( سرکار ) ۳۹۲ .. ..

لکھی جٹکل ۱۴۱ - ۵۲۸

۷۷۴ - ۶۰۳ .. ..

لکھی دروازہ ۶۹۷ .. ..

لنگرکوت ۲۷۸ .. ..

لڑہہ کاتی ۹۸ .. ..

لودھیانہ ( یا ) لودھانہ ۶۳۷

وہ گدھہ ۵۴۳ .. ..

۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸

مچھلی گانون ( یا ) مچھلی

گانون ( یا ) منچھلی گانون

۱۷۵ .. ..

مچھلی بندر .. ۲۵ - ۴۱

مچھلی بھون .. ۷۶۴

محلہ سنوارہ بلدہ برہان پور

۴۶۲ .. ..

محلہ فاضل پورہ بلدہ اورنگ آباد

۴۶۳ .. ..

محمد نگر کلکتہ ۵۳۶ .. ..

مچی آباد .. ۵۰۲

مچی آباد پونا .. ۳۱۹

مخلص پور .. ۵۹۲

مدینہ منورہ .. ۲۴۱

مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱

۲۴۶ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۴۴۶

مرتضی آباد مرچ ۱۳۹ -

۲۹۲ - ۴۹۸ .. ..

مرتضی نگر .. ۷۹۷

۶۸۲ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳

۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵

۷۵۶ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶

۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴

۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶

۸۲۲ .. ..

مالی گدھہ .. ۴۹۷

مادل .. ۸۴۴

ماندر ۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷

۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳

۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۴۲

۷۲۳ - ۸۳۴ .. ..

مانکپور ۸۲ - ۱۲۴ - ۶۲۸

مانکوت .. ۶۷ - ۳۸۵

مارواد النہر ۱۹۰ - ۴۰۵

۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸

۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹

۱۴۲ - ۱۴۴ .. ..

مٹھرا ۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰

۲۳۲ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶

۷۴۶ - ۱۵۷	..	مرچ	ملکھیر ( یا ) ملکھڑ عـرف
۴۳۳	..	مرد	مظفرنگر ۱۹۴ - ۱۹۳
۴۵۶	..	مردان گدھ	منجھلی کانوں ۷۲۷
- ۲۰۴		مستقر الخلاء اکبر آباد	منصور گدھ ( شف قلعه منصور
- ۲۲۴ - ۲۲۱ - ۲۱۸ - ۲۱۶			گدھ ) ۴۱۰
۷۸۷ - ۷۷۹	..	..	منزل ضحاک ۷۷۷
- ۳۸۱ - ۷۳		مشہد مقدس	منزل تورہ ۳۳۴
- ۸۲۳ - ۴۸۴ - ۴۷۸ - ۴۰۰			مندسوز مالوہ ۲۲۴ - ۲۰۵
۸۲۴	..	..	.. ۷۷۴ - ۲۴۶
۶۳۹ - ۲۸۶ - ۱۴۷		مکہ معظمہ	مؤ ۴۲۰ - ۱۶۹
ملتان ( شف - موبہ ملتان )			موزنگ ۲۳۰
۱۴ - ۱۳۹ - ۱۷۲			موضع شاہ پور عملہ پرگنہ تری
- ۲۶۱ - ۲۴۸ - ۲۱۶ - ۱۹۵			کندہ ( یا ) نری کندہ سرکار
- ۴۱۰ - ۴۰۱ - ۳۸۵ - ۲۶۳			یہونکیر ( یا ) یہونگر ۲۵۶
- ۷۱۹ - ۶۹۷ - ۶۴۹ - ۴۲۰			موضع سورہ ۵۴۱
- ۸۱۷ - ۸۰۰ - ۷۸۱ - ۷۲۰			مہابن ۵۴۰
۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۶ - ۷۲۵			مہاکوٹ ۷۵۲
۲۳۰	..	ملکاپور ہزار	مہکر موبہ ہزار ۵۲۱ - ۱۴۲
۶۱۲	..	ملک میسروریہ	.. ۷۱۱ - ۵۲۳
۲۱۸		ملکوہ ( یا ) ملکوتہ	مہندری ( آب ) ۶۷۶

۷۷۷	..	میوات	ناندیر ۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴
۴۳۵	..	میائکال	.. ۴۱۵ - ۳۵۶
میر پور ( یا ) زاہر پور ( یا )			نخاس آگرہ ۷۱۵
رامیر پور سرکار خیر آباد			ندر بار ( یا - نذر بار ) ۴۱۴ -
اردھہ ۳۶۳	..	..	.. ۶۸۲
- ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴		میرتھہ	ندینہ ۴۴۶
۶۲۳ - ۵۱۰	..	..	نریدہ ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰
۲۳	..	میسور	.. ۷۰۶ - ۳۹۹
۴۹۹	..	میسوری	نرمل ۳۵۵ - ۲۲
- ۴۶۸ - ۴۲۵ - ۳۷۷		میوات	نصیر آباد دھاردر ( یا ) دھاروار
۷۴۰ - ۷۱۶ - ۶۹۳ - ۶۴۶			.. ۵۳۱ - ۱۹۳
۵۱۵	..	میوار	نگر چند ( پرگنہ ) ۱۴۰
<b>* حرف نون *</b>			
۷۸۶ - ۶۷۴ - ۴۶۸		نار نول	نور محل متعلق موبہ پنجاب
- ۶۷۰ - ۴۱۴ - ۱۸۷		ناسک	.. ۲۰۵
۷۳۸	..	..	نوشہرہ ۲۱۹ - ۱۵۴
۷۵۵ - ۳۷۰	..	ناگیپور	نہروالہ ۳۸۰ - ۲۳۶
- ۵۱۶ - ۴۷۲ - ۳۷۸		ناگور	نیلاب ۲۳۸
۶۴۶ - ۵۵۰	..	..	نیلنگہ ( یا ) ٹیلنگہ ۷۹۹

* حرف واو *		* حرف ها *	
راکنکیره	۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۶	هاندیه	۷۴۴ ..
..	۵۰۲ - ۴۲۴ ..	هنگانته متهمانته	۶۸
درنگل	۲۵۶ ..	هنگانته	۴۱۵ ..
دکلور ( پرگنه ) سرکار ناندیر	۵۸۳ ..	هرات	۷۷ - ۲۵۸ - ۳۰۳ -
..	۲۲۵ ..	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۷۹ -	۴۴۶ - ۳۷۳ - ۲۴۸
ولایت بوزار	۴۵۹ ..	۴۸۱ - ۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸ -	۷۷۹ ..
ولایت بنگاله	۲۳۲ ..	۷۳۳ - ۹۷۹ - ۹۹۸ ..	۳۷۱ ..
ولایت بهائی	۴۵۲ ..	هرندار	هندوستان ( ۲ - هند ) ۱۴ -
ولایت بهار	۹۴۶ ..	۱۵ - ۱۸ - ۶۵ - ۷۸ - ۹۱ -	۱۳۳ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۰۴ -
ولایت بکهای	۵۶۶ - ۵۶۵	۱۳۴ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۹۸ -	۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
ولایت نپه	۷۸ ..	۲۰۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۶ -	۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۰ -
ولایت شرقیه	۴۵۶ ..	۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۶ -	۷۷۶ ..
ولایت عادلشاهیه	۷۸۳		
ولایت کچه	۸۰۰ ..		
ولایت کوچ	۹۵۲ ..		
ولایت کهرن	۷۷۶ ..		

۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴	۶۷۹ - ۹۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰ -
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸	۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶ -
۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹	۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸ -
۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹	۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۷	۸۳۲ - ۸۳۲ - ۸۲۹ ...
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷	هندون بیانه ۳۲۲ - ۴۹۳
۴۸۹ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۰۳	هندیه ( پرگنه ) .. ۵۶۳
۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸	هوشنگ آباد .. ۵۳۱
۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵	
۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹	
۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸	
۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴	
۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴	

\* حرف یا \*

۱۲۸ ..	یزن
۳۶۵	یلغرب موبه بیدر

تمام شد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پنن	پنن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سی ام
۱۰۶	۱	لابہ گذاری	لابہ گزاری
ایضا	۴	بحرور	بحرور
ایضا	۶	تنگ	تنگ
۱۰۹	۱	اود پور	اود پور
۱۱۱	۳	بالاکھات	بالاکھات
۱۱۴	۱۱	یسبار	یسبار
ایضا	۱۷	رنده	رنده
۱۱۵	۴	ببالای	ببالای
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	اتفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذارانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	مزار

( غلطنامه جلد اول )	( ۲ )	( مآثر الامراء )
صفحه	سطر	غلط
۱۳۵	۱۳	صوبه دار
۱۳۶	۸	جولانگاه نگاهی
۱۴۱	۱۴	بجغایط
ایضا	۱۶	خوشدل
۱۴۲	۲۲	برای
۱۴۳	۳	ملا محمد لاری
۱۵۲	۴	آیام
۱۶۲	۶	سال نه روزیم
۱۷۱	۱۱	المانان
۱۸۸	۲۰	دور
۳۲۴	۱	دور سردار
۳۳۱	۱۰	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر
۴۳۲	۹	جانی خان
۴۴۱	۱۱	خاچار
۴۴۸	۱۳	راچپوتیه
۴۸۴	۱۰	بعد سر افرستان
۵۱۴	۱۸	متواتره
۵۵۴	۹	بدگوهر

( غلطنامه جلد اول )	( ۳ )	( مآثر الامراء )
صفحه	سطر	غلط
۵۶۶	۱	شرف ملات
ایضا	۱۲	دی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه در خودی
۶۸۱	۱۷	حاج پیر
۶۹۰	۲	انگاشم
۷۱۸	۲۳	در خورد
ایضا	۱۹	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳

فهرست مضامین کتاب آثار الامام جلد اول

اذکار	صفحات
حمد و نعت .. .. .	۱
تمهید که مولف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسینی	
الخوارزمی اردنگ آبادی هنگام شروع بقید قلم آورده	۵
خطبه و تمهید که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده	
ابتداء نوشته .. .. .	۱۰
احوال نواب مصمصام الدوله شاه نواز خان خوافی شهید	
اردنگ آبادی رحمه الله .. .. .	۱۵
دیباجه میر عبد الرزاق بحواله مفحصه ( ۵ ) .. .. .	۴۱
مقدمه در فهرست کتاب .. .. .	۴۲
حرف الالف هشتاد و پنج ( ۸۵ ) ترجمه .. .. .	۴۲
حرف الباء بیست و نه ( ۲۹ ) ترجمه .. .. .	۴۴
حرف التاء شانزده ( ۱۶ ) ترجمه .. .. .	۴۵
حرف الثاء دو ( ۲ ) ترجمه .. .. .	۴۶
حرف الجیم هفده ( ۱۷ ) ترجمه .. .. .	۴۶

صفحات	اذکار
۴۷	حرف الخاء چهل و چهار ( ۴۴ ) ترجمه ..
۴۸	حرف الدال بیست و یک ( ۲۱ ) ترجمه ..
۴۹	حرف الذال شش ( ۶ ) ترجمه ..
۴۹	حرف الراء هشتاد ( ۸۰ ) ترجمه ..
۵۲	حرف الزاء چهار ( ۴ ) ترجمه ..
۵۲	حرف الیمین پنجاه و پنج ( ۵۵ ) ترجمه ..
۵۳	حرف الشین پنجاه و چهار ( ۵۴ ) ترجمه ..
۵۵	حرف الصاد نه ( ۹ ) ترجمه ..
۵۵	حرف الضاد یک ( ۱ ) ترجمه ..
۵۵	حرف الطاء در ( ۲ ) ترجمه ..
۵۵	حرف الظاء در ( ۲ ) ترجمه ..
۵۶	حرف العین سی ( ۳۰ ) ترجمه ..
۵۷	حرف الغین هفت ( ۷ ) ترجمه ..
۵۷	حرف الفاء پانزده ( ۱۵ ) ترجمه ..
۵۷	حرف القاف بیست و نه ( ۲۹ ) ترجمه ...
۵۸	حرف الکاف نه ( ۹ ) ترجمه ..
۵۸	حرف اللام پنج ( ۵ ) ترجمه ..
۵۹	حرف المیم یکصد و پنجاه و دو ( ۱۵۲ ) ترجمه ..
۶۳	حرف النون پانزده ( ۱۵ ) ترجمه ..

صفحات	اذکار
۶۳	حرف الواو پنج ( ۵ ) ترجمه ...
۶۳	حرف الهاء شش ( ۶ ) ترجمه ...
۶۳	حرف الیاء هشت ( ۸ ) ترجمه ...
<b>* باب الالف *</b>	
۶۴	اسمعیل بیگ دولدی ...
۶۵	اعتبار خان ناظر ...
۶۵	افضل خان ...
۶۷	ادهم خان کوکه ...
۷۳	اشرف خان میر منشی ..
۷۵	ابراهیم خان اوزبک ...
۷۷	آصف خان خواجه عبدالحمید هروی ..
۸۴	اسکندر خان اوزبک ...
۸۷	الغ خان حبشی ...
۸۸	اعتماد خان خواجه سرا ...
۹۰	آصف خان خواجه غیاث الدین علی قزوینی ...
۹۳	اعتماد خان گجراتی ...
۱۰۰	امیر فتح الله شیرازی ...
۱۰۵	اسمعیل قلی خان ذوالقدر ...
۱۰۷	آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ ...



اذکار	صفحات
افضل خان شيخ عبدالرحمن	۱۱۵ ...
اسلام خان چشتی فاروقی	۱۱۸ ...
ابوالفتح خان دکنی	۱۲۰ ..
احمد بیگ خان کابلی	۱۲۶ ...
اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی	۱۲۷ ..
اعتبار خان خواجه سرا	۱۳۴ ...
ابراهیم خان فتح جنگ	۱۳۵ ...
اسد خان معموری	۱۴۰ ...
ارداجی رام	۱۴۲ ...
افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی	۱۴۵ ..
اخلاص خان حسین بیگ	۱۵۱ ...
آصف خان مشهور به آصف جاہی	۱۵۱ ...
اہتمام خان	۱۶۰ ...
اسلام خان مشہدی	۱۶۲ ...
امالت خان میر عبدالہادی	۱۶۷ ...
امیر خان میر ابوالبقا	۱۷۲ ...
اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان	۱۷۴ ...
اعتقاد خان میرزا شاپور	۱۸۰ ..
آلہ یار خان	۱۸۲ ..

اذکار	صفحات
احمد خان نیازي	۱۸۵ ..
آتش خان حبشی	۱۸۸ ..
آلہ فلی خان ارزنگ	۱۸۹ ..
الف خان امان بیگ	۱۹۱ ..
احمد بیگ خان	۱۹۴ ..
ارزنگ خان نذر بہادر	۱۹۵ ..
اخلاص خان شیخ آہدیہ	۱۹۸ ..
افتخار خان خواجه ابوالبقا	۲۰۰ ..
ارادت خان میر اسحق	۲۰۳ ..
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۰۶ ..
آلہ وردی خان	۲۰۷ ..
اکرام خان سید حسین	۲۱۵ ..
اللہ یار خان میر توزک	۲۱۶ ..
اسلام خان میر ضیاء الدین حسینی بدخشی	۲۱۷ ..
احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوری	۲۲۰ ..
امالت خان میرزا محمد	۲۲۲ ..
اعتماد خان شیخ عبد القوی	۲۲۵ ..
آلہ وردی خان عالمگیر شاہی	۲۲۹ ..
اعتقاد خان میرزا بہمن یار	۲۳۲ ..

صفحات	انکار
٢٤١	اسلام خان (دومي)
٢٤٧	اعظم خان کوکھ
٢٥٢	افتخار خان سلطان حسين
٢٥٥	آتش خان جان بېگ
٢٥٨	امانت خان ميرک معين الدين احمد
٢٦٨	ايرج خان
٢٧٢	اشرف خان مير محمد اشرف
٢٧٤	آغر خان پير محمد نام
٢٧٧	ارسلان خان
٢٧٧	امير خان مير ميروان
٢٨٧	امانت خان ثاني
٢٩٠	ارشاد خان مير ابوالاعلا
٢٩١	اسماعيل خان مکھا
٢٩٢	ايونصر خان پسر شايسته خان
٢٩٣	امان الله خان
٢٩٥	ابراهيم خان
٣٠١	احسن خان سلطان حسن
٣٠٣	امير خان مندهي
٣١٠	اصف الدوله جمله الملك احمد خان

صفحات	انکار
٣٣١	امير الامراء سيد حسين علي خان
٣٣٩	اعتقاد خان فرخ شاهي
٣٤٦	اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر
٣٥٠	اخلاص خان اخلاص کيش
٣٥٢	امين خان دکني
٣٥٧	امين الدوله امين الدين خان بهادر سغدي
٣٥٨	اعتماد الدوله قمر الدين خان بهادر
٣٦١	امير الامراء غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ
٣٦٣	ابوالخير خان بهادر امام جنگ
٣٦٥	ابوالمنصور خان بهادر مغدر جنگ
٣٦٨	اصف الدوله امير الممالک
٣٧٠	اسماعيل خان بهادر بني
	<b>* باب الجاه *</b>
٣٧١	ميرام خان خانخانان
٣٨٤	بهادر خان شيباني
٣٧٧	باز بهادر
٣٩١	بابا خان قاقشال
٣٩٣	بهادر
٣٩٤	ياقي محمد خان

صفحات	اذکار
۳۹۴	پابندہ خان مغل
۳۹۶	پیشرو خان
۳۹۸	بہادر الملک
۳۹۹	بیرم بیگ ترکمان
۴۰۰	بہادر خان اوزبک
۴۰۱	بیکلر خان
۴۰۴	پالکو تلایچ شمشیر خان
۴۰۵	بے بدل خان سعیدی گیلانی
۴۰۸	باقر خان نجم ثانی
۴۱۲	بہرجی زمیندار بکلانہ
۴۱۵	بہادر خان (رہلہ)
۴۲۴	پردل خان
۴۲۷	باقی خان چیلہ قلماق
۴۲۹	پرتھویراج راتھور
۴۳۱	بہرام سلطان
۴۳۴	بہادر خان باقی بیگ
۴۴۷	بادشاہ قلی خان
۴۵۳	بزرگ امید خان
۴۵۴	بہرہ مند خان

صفحات	اذکار
۴۵۸	باقی خان حیات بیگ
۴۶۱	بسالت خان میرزا سلطان نظر
۴۶۲	بیان خان
۴۶۳	برہان الملک سعادت خان
* باب التاء *	
۴۶۶	تردی بیگ خان ترکستانی
۴۷۱	قاتار خان خراسانی
۴۷۱	ترسون محمد خان
۴۷۵	قولک خان قوچین
۴۷۸	تردی خان
۴۷۸	قرخان مولانا نورالدین
۴۸۱	تختہ بیگ سردار خان
۴۸۲	قاش بیگ تاج خان
۴۸۳	تربیت خان عبد الرحیم
۴۸۴	تہر خان میرزا محمود
۴۸۶	تربیت خان فخرالدین احمد بخشی
۴۹۰	تقرب خان حکیم دارود
۴۹۳	تربیت خان برلاس
۴۹۸	تربیت خان میر آتش

اذکار	صفحات
ترکناز خان	۵۰۳ ...
تیغ بیگ خان میرزا گل	۵۰۴ ...
<b>* باب الشاء *</b>	
ثانی خان ہروی	۵۰۵ ...
ثناء اللہ خان و امان اللہ خان	۵۰۶ ...
<b>* باب الجیم *</b>	
جعفر خان تکرلو	۵۰۷ ...
جلال خان قورچی	۵۰۹ ...
جگمال	۵۱۰ ...
جانش بہادر	۵۱۱ ...
جہانگیر قلی خان لالہ بیگ	۵۱۲ ..
جگناتھ	۵۱۴ ..
جان سپار خان ترکمان	۵۱۶ ..
جادو رار کانتیہ	۵۲۰ ..
جہانگیر قلی خان شمس الدین	۵۲۴ ..
جگراج عرف بہرماجیت	۵۲۶ ..
جان نثار خان کمال الدین حمین	۵۲۷ ..
جان سپار خان خواجہ بابا	۵۳۰ ..

اذکار	صفحات
جلال کاکر	۵۳۰ ..
جعفر خان عمدۃ الملک	۵۳۱ ..
جان سپار خان میر بہادر دل	۵۳۵ ..
جان نثار خان خواجہ ابوالمکارم	۵۳۷ ..
چورامن جاف	۵۴۰ ..
<b>* باب الحاء *</b>	
حاجی محمد خان سیستانی	۵۴۸ ..
حسین خان تکریم	۵۵۱ ...
حیدر محمد خان آختہ بیگی	۵۵۴ ...
حاجی یوسف خان	۵۵۷ ...
حکیم مصیح الدین ابوالفتح	۵۵۸ ...
حکیم عین الملک شیرازی	۵۶۲ ..
حکیم ہمام	۵۶۳ ..
حسن بیگ خان بدخشی شیخ عمری	۵۶۵ ..
حکیم علی کیلانی	۵۶۸ ..
حاکم بیگ	۵۷۳ ..
حکیم صدرا	۵۷۷ ..
حبیب خان	۵۷۹ ...
حیات خان	۵۸۳ ..

مفحات	اذکار
۵۸۴	حسام الدین خان
۵۸۷	حکیم حانق ...
۵۹۰	حقیقت خان
۵۹۱	حسین بیگ خان زیگ
۵۹۳	حسن علی خان بہادر
۵۹۹	حکیم الملک میر محمد مہدے
۶۰۰	حسین خان خورشیدی
۶۰۵	حمید الدین خان بہادر عالمگیر شاہی
۶۱۱	حیدر علی خان بہادر
	<b>• باب الخاء •</b>
۶۱۳	خضر خواخہ خان
۶۱۵	خواخہ جلال الدین محمود خراسانی بجرق
۶۱۸	خواجہ معظم
۶۲۲	خان زمان علی قلی
۶۳۰	خواجہ جہان ہرری
۶۳۲	خان عالم چلمہ بیگ
۶۳۵	خانخانان منعم بیگ
۶۴۵	خان جہان حسین قلی بیگ
۶۵۳	خواجہ شاہ منصور شیرازی

مفحات	اذکار
۶۵۹	خدائوند خان دکنی
۶۶۰	خواجہ نظام الدین احمد
۶۶۴	خواجہ شمس الدین خوافی
۶۶۹	خواجگی فتح اللہ
۶۷۱	خواجگی محمد حسین
۶۷۲	خواجہ جہان کابلی
۶۷۳	خسرو بی
۶۷۵	خان اعظم میرزا عزیز کوکھ
۶۹۳	خانخانان میرزا عبد الرحیم
۷۱۳	خدمت پرست خان رضا بہادر
۷۱۶	خاندن جہان لودی
۷۳۲	خان اعظم میرزا برخوردار
۷۳۷	خواجہ ابو الحسن ترنتی • لقب بہ رکن السلطنة
۷۴۰	خان زمان بہادر • میرزا امان اللہ
۷۴۸	خواجہ جہان خوافی خواجہ جان نام
۷۴۹	خان درزان نصرت جنگ خواجہ صابر نام
۷۵۸	خان جہان بارہہ
۷۷۲	خواجہ عبد الہادی
۷۷۳	خوشحال بیگ کاشغری

مفردات	انکار		
۷۷۴	..	..	خواص خان بختيار خان دکهني
۷۷۵	..	..	خليل الله خان
۷۸۲	..	..	خان دزران سيد محمود
۷۸۵	..	..	خان زمان مير خليل
۷۹۲	..	..	خواجه عبد الرحيم خان
۷۹۴	..	..	خان زمان شيخ نظام حيدر آبادي
۷۹۸			خان جهان بهادر ظفر جنگ کورکلتاش مير ملک حسين
۸۱۴	..	..	خدا بنده خان
۸۱۶	..	..	خان عالم اخلاص خان
۸۱۷			خان جهان بهادر کورکلتاش ظفر جنگ علي مراد
۸۱۹	..	..	خاندوران امير الامرا خواجه عاصم
۸۲۵	..	..	خدا يار خان
۸۲۹	..	..	خان زمان ميرواتي
۸۳۲	..	..	خواجه عبد الله خان
۸۳۴	..	..	خواجه قاي خان بهادر



فہرست کتابها کہ برای فروخت موجود است

نام کتاب	روپیہ - آنہ
اتقان فی علوم القرآن جز ۲ و ۳ و ۷ و ۱۰	۷ - *
اصابہ فی تمییز الصحابہ ۵۱ جز	۲۸ - ۴
فتوح الشام از دی ۴ جز	۱ - ۸
فتوح الشام واقعی ۹ جز	۳ - ۶
فہرست طوسی و نقد الايضاح ۴ جز	۳ - *
کشاف اصطلاحات فنون ۱۶ جز	۶۱ - *
مغازی الرسول للواقعی ۵ جز	۱ - ۱۴
نخبۃ الفکر ۱ جز	* - ۶

کتاب فارسی

آئین اکبری ۲۲ جز	۲۲ - *
اقبال نامہ جہانگیری ۳ جز	۱ - ۲
اکبر نامہ ۲۷ جز	۳۷ - *
بادشاہنامہ ۱۹ جز	۷ - ۲
تاریخ فیروز شاہی تصنیف شمس سراج مدنی ۵ جز	۱ - ۱۴
تاریخ بیہقی ۹ جز	۲ - ۶
تاریخ فیروز شاہی تصنیف ضیاء سمری ۷ جز	۲ - ۱۰
خرد نامہ اسکندری ۹ جز	۱ - ۸
ریاض السلاطین ۴ جز	۱ - ۸
طبقات ناصری ۵ جز	۱ - ۱۴
ظفر نامہ جلد اول ۹ جز	۶ - ۶
عالمگیر نامہ ۱۳ جز	۴ - ۱۴
فرہنگ رشیدی ۱۴ جز	۱۴ - *
فہرست کتب فارسیہ ایشیادک سوسنیتی بنامہ ۱ جز	۱ - *
مآثر الامرا جلد اول ۱۱ جز	۱۱ - ۴
مآثر عالمگیری ۶ جز	۴ - ۴
مثنوی وایس ورامین ۵ جز	۱ - ۱۴
منتخب التواریخ ۱۵ جز	۵ - ۱۰
منتخب اللباب ۱۹ جز	۷ - ۲
ہفت آسمان ۱ جز	* - ۱۲

ترجمہ در انگریزی

آئین اکبری جلد اول ۷ جز	۱۲ - ۱۴
تاریخ الخلفاء ۶ جز	۶ - *
طبقات ناصری ۱۴ جز	۱۰ - ۸

# THE MAASIR-UL-UMARA

BY

NAWAB SAMSAMUD-DOWLA SHAH  
NAWAZ KHAN

VOL. I

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI ABD-UR-RAHIM  
ARABIC PROFESSOR CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI KABIR-UD-DIN AHMAD KHAN BAHADUR, AT  
THE URDU GUIDE PRESS AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY  
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1888.